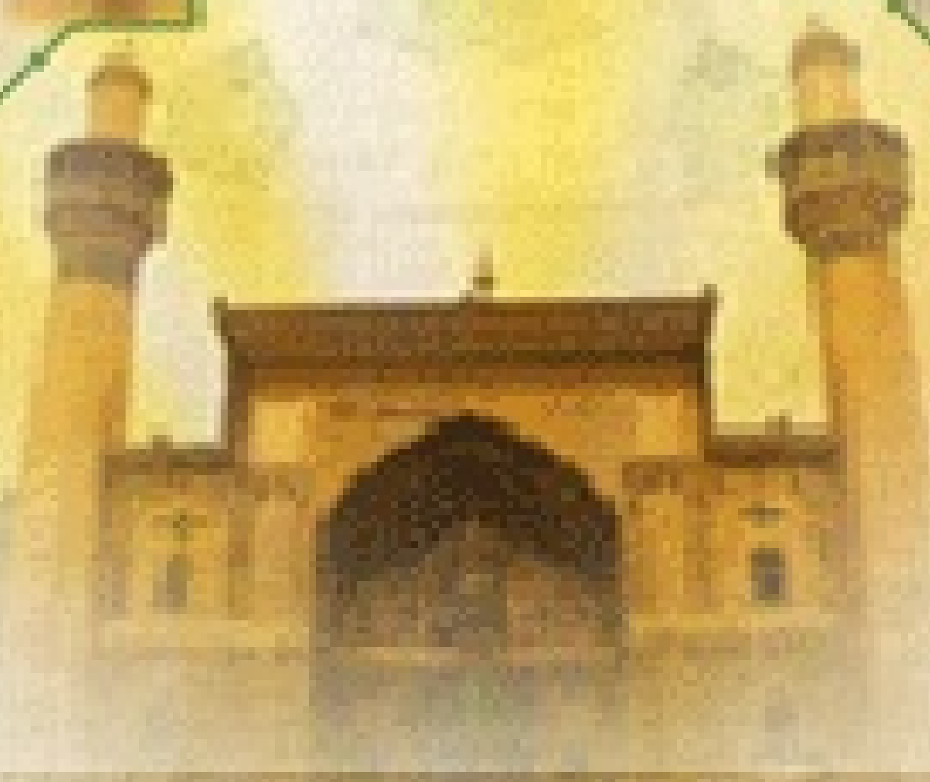
نسخه ۱






زیارت عتبات عالیات (عراق)

زیارت عتبات عالیات (عراق)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1387

عنوان و نام پدیدآور:زیارت عتبات عالیات (عراق)/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان 1387.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه.

موضوع:زیارت -- آداب و رسوم.

موضوع:نماز.

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات

مشخصات کتاب

سرشناسه:فلاح زاده، محمدحسین، 1339 -

عنوان و نام پدیدآور:احکام فقهی سفر زیارتی عتبات/نویسنده محمدحسین فلاح زاده.

مشخصات نشر:تهران: مشعر، 1386.

مشخصات ظاهری:60 ص.؛.م س 19/5 × 9

شابک 3500 ریال 9789645400574

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه.

موضوع:زیارت -- آداب و رسوم.

موضوع:نماز.

رده بندی کنگره BP183/9 /ف الف 523 86831

رده بندی دیویی 297/3422

شماره کتابشناسی ملی: 1101483

مقدمه

از آنجا که «فقه» برنامه عملی تمام زندگی است و برای همه مراحل آن؛ در حضر و سفر، تنهایی یا گروهی، برای اعمال فردی یا اجتماعی، قانون عملی دارد، لذا بر آن شدیم تا در این نوشته مختصر برخی از احکام مربوط به سفر زیارتی عتبات را مرور کنیم، باشد که با مراعات آن ها، زائران عزیز بتوانند وظیفه دینی خود را بهتر بشناسند و به آن ها عمل کنند و بهره معنوی بیشتری ببرند.

احکام و آداب سفر

اشاره

در این قسمت گوشه ای از احکام و آداب سفر را با استفاده از منابع فقهی در سه بخش: «پیش از سفر»، «در سفر» و «نماز مسافر» می آوریم:

پیش از سفر

این کارها پیش از سفر و هنگام آغاز آن مستحب است:

1. طلب خیر از خداوند؛ بدین معنی که از خداوند، خیر و خوبی در این سفر را درخواست کند.

2. اطلاع دادن به دوستان و بستگان و حلالیّت طلبیدن از آنان.

3. وصیت کردن، به خصوص نسبت به امور واجب.

4. انتخاب همسفران مناسب و هم شأن خود از نظر اخلاقی و اقتصادی.

5. انتخاب زمان مناسب برای سفر، که در ایام هفته،

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 10

روزهای شنبه و پس از آن، روزهای سه شنبه و پنجشنبه مستحب است و روز جمعه، قبل از نماز جمعه به سفر رفتن مکروه است. اگر در سایر ایام هفته لازم شد به سفر برود، صدقه بدهد و برود.

6. خواندن دعای سفر و آیات و سوره های قرآنی و دعاهای دیگری که وارد شده است و از جمله آنهاست، سوره قدر «انا انزلناه فی لیله القدر ...»، آیه الکرسی از «لا إله الّا هو الحیّ القیوّم تا ... هم فیها خالدون» و سوره های حمد «الحمد للّه ربّ العالمین ...»، ناس «قل أعوذ بربّ الناس ...» و فلق «قل أعوذ بربّ الفلق ...».

7. صدقه دادن در آغاز سفر، و بهتر است هنگام سوار شدن به وسیله نقلیه صدقه بدهد.

8. غسل کردن پیش از بیرون رفتن برای زیارت. «1»

هر چند احکام و آداب سفر بسیار است و به تناسب افراد و مکان ها نیز احکام و آداب خاصی دارد و بسیاری از آن ها در بخش آداب زیارت و در بخش های دیگر این نوشته خواهد

آمد ولی گوشه ای از آن ها بدین شرح است:

1. مستحب است زاد و توشه لازم و کافی

به همراه داشته باشد.

2. با همسفران خود با اخلاق نیکو رفتار کند.

3. به افراد ضعیف و مریض در طول سفر کمک کند.

4. به خدمت کاران حرم های مطهر کمک و انفاق کند.

5. به فقرا و مساکین محل صدقه بدهد. «1»

نماز مسافر

1. اگر برنامه سفر زائران عزیز به گونه ای باشد که کمتر از ده روز در یک محل می مانند، نمازهای چهار رکعتی را باید دو رکعتی (شکسته) بجا آورند، حتی افرادی که پیش از این به جهت آنکه شغلشان یا مقدمه شغلشان مسافرت بوده است، مانند خلبانان و ملوانان و برخی از رانندگان. و کسانی که برای انجام کار زیاد به سفر می روند ولی این سفر آنان زیارتی است و شغلی نیست باید نمازهای چهار رکعتی را شکسته بخوانند.

آری اگر افرادی بدانند که می توانند حداقل ده روز در یک محل؛ مثلاً در کربلا یا نجف بمانند و با قصد ماندن حداقل ده

روز به آنجا بروند، نمازشان تمام است. «1»

2- مسافری که قصد کرده ده روز بماند، اگر بیشتر از ده روز، مثلاً 13 یا 15 روز بماند، تا وقتی که مسافرت نکرده و از آنجا نرفته، باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند. «2»

3- مسافری که بنا دارد ده روز در جایی بماند، اگر از قصد خود برگردد تکلیف او بدین شرح است:

الف: پیش از خواندن نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد و تصمیم بگیرد کمتر از ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

ب: پس از خواندن یک نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد؛ تا وقتی که در آنجاست باید نماز

را تمام بخواند. «3»

4- مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه مشغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند و اگر مشغول رکعت سوّم

شده، نمازش باطل است و تا وقتی که در آنجاست باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه داخل در رکوع رکعت سوم شده باشد. «1»

5- مسافری که بنا دارد ده روز در جایی بماند اگر:

الف: تصمیم نداشته باشد به اطراف آنجا برود، یعنی تمام ده روز را در یک جا می ماند، نمازش تمام است.

ب: تصمیم دارد به اطراف (کمتر از 5/ 22 کیلومتر) برود و برگردد ولی کمتر از چند ساعت در آنجا می ماند، یعنی در تمام ده روز چند ساعتی بیرون آن محل خواهد بود، در این صورت نیز نمازش تمام است.

ج: تصمیم دارد پس از ده روز به اطراف (کمتر از 5/ 22 کیلومتر) برود و برگردد، در این صورت نیز نمازش تمام است.

د: تصمیم دارد در بین ده روز به اطراف برود و می داند، بیش از چند ساعت طول می کشد، در این صورت قصد ده روز صحیح نیست و نمازش شکسته است.

ه: تصمیم بیرون رفتن نداشته و پس از خواندن حداقل یک نماز چهار رکعتی، بیرون رفت (کمتر از 5/ 22 کیلومتر) در این صورت نماز تمام است و ضرری به قصد ندارد، هر چند بیش

از چند ساعت طول بکشد. «1»

6. مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید

نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند، پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه بماند، باید نماز را شکسته بخواند. «2»

7. مسافر می تواند در مسجدالحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه و حرم امام حسین علیه السلام نماز را تمام یا شکسته بخواند ولی تمام خواندن با فضیلت تر است. «3»

8. تمام روضه شریفه (زیر گنبد) حرم مطهّر امام حسین علیه السلام و رواقها و مسجد متصل به آن، همین حکم را دارد و مسافر می تواند در آنجا نیز نماز را تمام بخواند، ولی در غیر از روضه شریفه؛ یعنی در رواق ها و مسجد متصل به آن احتیاط مستحب است که مسافر نماز را شکسته بخواند ولی در صحن و شهر کربلاء باید نماز را شکسته بخواند. «4»

9. مسافر می تواند در این اماکن، بدون نیّتِ تمام یا شکسته، نماز را شروع کند و در وسط آن یکی را اختیار کند و بر همان اساس نماز را به پایان ببرد و حتی در اثنای نماز می تواند نیّت را برگرداند؛ مثلاً به نیت شکسته خواندن نماز را شروع کرده ولی در اثنای نماز قصد کند که نماز را چهار رکعتی تمام کند و همچنین به عکس، تا وقتی که محل عدول نگذشته باشد. پس اگر به نیت چهار رکعتی نماز را شروع کرده و در رکعت اوّل یا دوم تصمیم گرفت که نماز را شکسته بخواند، اشکال ندارد. «1»

10. حکم تخییر بین تمام و شکسته مخصوص نماز است، بنابراین شخص مسافر حتی اگر تمام روز را در حرم

امام حسین علیه السلام یا مسجد کوفه بماند نمی تواند روزه بگیرد. مگر روزه مستحب با نذر که حکم آن خواهد آمد. «2»

احکام مسجد و حرم

شش تن از امامان معصوم علیهم السلام در کشور عراق مدفونند.

زائران عتبات مقدس عراق، به زیارت ایشان و بسیاری از مساجد آنجا؛ از جمله مسجد کوفه خواهند رفت که جهت آگاهی آنان مسائلی از احکام مسجد و حرم را

یادآور می شویم:

1. نماز خواندن در مساجد مستحب است، بلکه حاضر نشدن در مسجد به خصوص برای همسایگان مسجد، در صورتی که عذری مثل بارش باران نباشد، مکروه است. «1»

2. وقتی انسان وارد مسجد می شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیّت و احترام به مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است. «2» شایسته یادآوری است که برخی مساجد؛ از جمله مسجد کوفه و سهله، دارای نمازها و آداب ویژه ای است که در کتاب های ادعیه و زیارات آمده است و چنانچه زائران بتوانند آن آداب را مراعات کنند و آن نمازها را بخوانند خوب است.

3. ترتیب اولویت مساجد برای نماز خواندن از نظر ثواب بدین شرح است:

* مسجد الحرام، هر نماز در آنجا، معادل یک میلیون نماز است.

* مسجد النبی صلی الله علیه و آله هر نماز در آنجا، معادل ده هزار نماز است.

* مسجد جامع کوفه، هر نماز در آنجا معادل هزار نماز است.

* مسجد الاقصی، هر نماز آن معادل هزار نماز است.

* مسجد جامع هر شهر، هر نماز در آنجا معادل یکصد نماز است.

* مسجد قبیله، هر نماز در آنجا معادل بیست و پنج نماز

است.

* مسجد بازار، هر نماز در آن، معادل دوازده نماز است. «1»

با توجه به این مسأله و اهمیت بسیار زیاد مسجد کوفه، زائران عزیز فرصت را غنیمت شمرده، و در وقت حضور در آن مسجد، از عبادت و نماز و ادعیه و آداب آن غفلت نکنند.

4. نماز خواندن در حرم امامان علیهم السلام ثواب بسیار دارد به خصوص در حرم امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و در روایتی وارد شده است نماز کنار قبر حضرت علی علیه السلام معادل دویست هزار نماز است. «2»

5. انسان باید رعایت ادب را بکند و جلوتر از قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نماز نخواند و چنانچه نماز خواندن بی احترامی باشد

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 18

حرام است «1» ولی نماز باطل نیست. «2»

6. اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهر باشد که بی احترامی نشود اشکال ندارد ولی فاصله شدن صندوق شریف ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده است کافی نیست. «3»

7. تعطیل کردن مسجد مکروه است و مستحب است انسان نماز را در مسجدی بخواند که نماز گزار ندارد تا تعطیل نشود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که- سه چیز در قیامت از مردم شکایت می کنند: اول، مسجد متروکی که اهالی آنجا در آن نماز نمی خوانند. دوم، عالمی که بین عده ای جاهل قرار دارد و از او استفاده نمی کنند. و سوم، قرآنی که متروک مانده و غبار گرفته است و آن را تلاوت نمی کنند. «4»

8. زیاد رفتن به مسجد مستحب است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است

که هرکس به مسجد رود از وقتی که روانه مسجد می شود تا به خانه بر گردد، برای هر قدم که بر می دارد ده حسنه نوشته می شود. «5»

9. س: نماز اول وقت که در غیرمسجد خوانده شود افضل است یا نماز درمسجد که با تأخیر از اول وقت خوانده می شود؟

ج: ظاهراً فضیلت نماز در مسجد بیشتر است به شرط اینکه تأخیر زیاد نباشد. «1»

نماز تحیّت مسجد

وقتی انسان به مسجد می رود مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیّت و احترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند، کافی است. «2»

جا گرفتن برای نماز

1. مسجد و حرم از اماکن مشترک و عمومی مسلمانان است که همه آنان در استفاده از آن مساوی هستند- البته استفاده هایی که مخالف شرع و شأن آن اماکن مقدس نباشد- پس اگر شخصی قبل از دیگری، جایی برای نماز یا عبادتی دیگر یا قرائت قرآن یا خواندن دعا در اختیار گرفت، دیگری نمی تواند آن جا را از او بگیرد. آری بعید نیست که

نماز- جماعت یا فرادی- بر سایر کارها مقدم باشد، پس اگر شخصی جایی از مسجد یا حرم را برای تلاوت قرآن یا درس گفتن یا دعا خواندن اشغال کرده باشد و شخص دیگری بخواهد در آنجا نماز بخواند و جای دیگری در مسجد برای نماز خواندن نباشد یا بخواهد به جماعت ملحق شود و جای دیگری برای فُرادا خواندن نماز هست ولی برای شرکت در جماعت نیست، مثلًا در کنار صفوف به هم فشرده نماز جماعت، شخصی مشغول قرائت قرآن است و شبستان دیگری در مسجد برای نماز فرادی خواندن هست ولی جایی برای شرکت در نماز جماعت باقی نمانده و شخصی وارد می شود و می خواهد در نماز جماعت شرکت کند، بر شخصی که قرآن می خواند واجب است جای خود را به نمازگزار بدهد. «1»

2. اگرکسی درمسجد یا حرم جایی برای خود بگیرد ودیگری نگذارد که از آنجا استفاده کند، حق او را غصب کرده است. «2»

3. کسی که در مسجد یا حرم نشسته است، اگر

دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند بنابر احتیاط واجب باید دوباره نمازش را در محل دیگری بخواند. «3»

4. گذاشتن رحل «1» برای نشستن در حرم یا مسجد، مانند نشستن است، یعنی صاحب رحل حق اولویتی نسبت به آن مکان پیدا می کند و دیگران نمی توانند جای او را بگیرند به شرط آن که رحل، چیزهایی مثل سجاده و عبا باشد که تمام محل نماز خواندن یا قسمت عمده آن را بگیرد، نه مثل گذاشتن مهر یا تسبیح یا مسواک و شانه و امثال اینها. بنابراین با گذاشتن مهر یا تسبیح و حتی هردو، حقی برای او ثابت نیست و دیگران می توانند بردارند و در آن مکان نماز بخوانند. «2»

5. بین گذاشتن رحل و آمدن فرد نباید فاصله زیاد باشد، به طوری که آن مکان معطّل بماند، پس اگر رحلی بگذارد و برود و برنگردد در صورتی که بدون برداشتن نتوان در آن محل نماز خواند، دیگران می توانند آن را بردارند، ولی کسی که آن را بر می دارد ضامن نگهداری آن است تا صاحبش برگردد. «3»

6. اگر شخصی که در جایی از مسجد یا حرم نشسته است، برخیزد و از آن محل صرفنظر کند، حتی اگر رحلی گذاشته و رحل را بر ندارد، دیگران می توانند آن جا را بگیرند. ولی

تصرف در رحل او جایز نیست، مثلاً نمی توانند بر سجاده او نماز بخوانند. «1»

7. اگر شخصی در مسجد جهت نماز جماعت رحل گذاشته و بیرون رفته و جماعت بر پا شده و صاحب رحل مراجعه نکرده است بعد از منعقد

شدن نماز جماعت، احتیاط آن است که تا امام به رکوع رکعت اول نرفته جای او را اشغال نکنند. «2»

بردن مهر و قرآن مسجد و حرم

بردن مهر و قرآن و کتاب های دعای مساجد و حرم های مطهّر جایز نیست و چنانچه کسی عمداً یا سهواً برده باشد، باید به جای آن برگرداند. «3»

حفظ حرمت مسجد و حرم

1. حفظ احترام مسجد و حرم واجب است و هر کاری که بی احترامی به آن اماکن مقدس باشد حرام است؛ مثل آب دهان انداختن یا با کفش وارد شدن.

2. نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 23

مسجد و حرم امام علیه السلام حرام است. «1»

3. احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد و حرم را هم نجس نکنند. «2»

4. نجس کردن فرش مسجد و حرم نیز بنابر احتیاط واجب حرام است. «3»

تطهیر مسجد و حرم

1. برطرف کردن نجاست از مسجد و حرم واجب است وفرقی در این مسأله بین داخل و سقف و پشت بام وحتی طرف داخل دیوار مسجد و حرم نیست. یعنی هرجای مسجد یا حرم نجس شود باید تطهیریا به گونه ای دیگر نجاست برطرف گردد. «4»

2. بنابر احیتاط واجب اگر طرف بیرون دیوار مسجد یا حرم نجس شود، بر طرف کردن نجاست از آن واجب است. «5»

3. هنگامی که انسان از نجاست مسجد یا حرم مطلع شد،

فوراً باید آن را تطهیر کند، پس نباید به قدری معطل کند که عرفاً بگویند تأخیر کرده است. «1»

4. بر طرف کردن نجاست از مسجد یا حرم واجب کفایی است و اختصاص به کسی که آنجا را نجس کرده یا سبب نجس شدن آن شده ندارد، بلکه بر همه افرادی که می توانند آنجا را تطهیر کنند واجب است. «2»

5. اگر فرش مسجد یا حرم نجس شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را تطهیر کنند ولی چنانچه به واسطه آب کشیدن خراب می شود و بریدن و تراشیدن جای نجس بهتر است، باید

محل نجس را بتراشند یا ببرّند و اگر کسی که می بُرد یا می تراشد خودش نجس کرده باشد، باید آن را اصلاح کند. «3»

6. اگر انسان نتواند جایی را که نجس شده تطهیر کند یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست ولی اگر بی احترامی به مسجد یا حرم باشد، بنابر احتیاط واجب باید به کسی که می تواند آن را تطهیر کند، اطلاع دهد. بنابراین چون زائران محترم خودشان نمی توانند

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 25

به این امر اقدام کنند، باید به مسئولان نظافت و خدام حرم اطلاع دهند. «1»

خواندن نماز یا تطهیر مسجد و حرم

1. اگر انسان در وقت نماز و قبل از شروع آن متوجه شود جایی از مسجد یا حرم نجس است، مثلاً ببیند چند قطره خون بر فرش مسجد یا حرم ریخته است و:

الف: وقت نماز وسعت دارد، تطهیر آن بر خواندن نماز مقدم است.

ب: وقت نماز تنگ است؛ یعنی اگر بخواهد آنجا را تطهیر کند و بعد از آن نماز بخواند، تمام یا قسمتی از آن پس از وقت خوانده می شود، نماز خواندن بر تطهیر آنجا مقدم است. «2»

2. اگر در بین نماز متوجه شود یا یادش بیاید که جایی از مسجد یا حرم نجس است، اگر با تمام کردن نماز، تطهیر تأخیر نمی شود، مثلاً در رکعت آخر نماز است یا وقت نماز تنگ است، نمازش را تمام کند و بعد از نماز آنجا را تطهیر کند و در صورتی که تأخیر نمی شود و وقت نماز هم وسعت دارد باید نماز را رها کند و آنجا را تطهیر کند و بعد از آن نمازش

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات،

ص: 26

را بخواند. «1»

3. کسی که باید ابتدا مسجد یا حرم را تطهیر کند، اگر اول نمازش را خواند، هر چند به جهت ترک تطهیر مسجد یا حرم گناه کرده است ولی نمازش باطل نیست. «2»

4. اگر نجس بودن مسجد یا حرم را فراموش کرد و نماز را خواند و پس از نماز یادش آمد نمازش صحیح است. «3»

رفتن جنب و حائض به مسجد و حرم

1. جنب و زن حائض یا نفساء نباید به مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله وارد شوند، هر چند از یک در داخل و از در دیگر بیرون روند، یعنی حتی عبور از این دو مسجد برای چنین افرادی جایز نیست. «4»

2. توقف جنب و حائض و نفساء در حرم امامان معصوم علیهم السلام حرام است، ولی عبور از آن، بطوری که از یک در وارد و از در دیگر خارج شود اشکال ندارد و احتیاط مستحب است که در آن حال از داخل حرم عبور نکند، این حکم

اختصاص به اطراف ضریح (روضه شریفه) و رواق ها دارد ولی صحن ها و حرم امامزاده ها این حکم را ندارد.

3. زن مستحاضه می تواند به مسجد یا حرم امامان معصوم علیهم السلام وارد و در آنجا توقف کند، حتی مستحاضه متوسطه و کثیره، ولی احتیاط مستحب است اگر غسلهایی را که برای نماز گفته شده انجام نداده در آنجا توقف نکند. «1»

استفاده از وضوخانه مسجد

1. کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض یا وضوخانه آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آن جا

نماز می خوانند، نمی تواند از حوض یا وضوخانه آن مسجد وضو بگیرد، ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی خواهند در آنها نماز بخوانند وضو می گیرند، می تواند در آنها وضو بگیرد. «2»

2. اگر طهارتخانه مسجد، تنها برای استفاده نمازگزاران آن مسجد وقف شده باشد، استفاده کسانی که نمی خواهند در آن مسجد نماز بخوانند، حرام است. ولی اگر ندانند که برای استفاده همه مردم وقف شده یا فقط نمازگزاران همان مسجد،

احکام فقهی سفر

زیارتی عتبات، ص: 28

حکم مسأله قبل را دارد. «1»

آداب مسجد

در رابطه با مسجد آداب زیادی وجود دارد یعنی کارهای مستحب و مکروه که به نوعی با مسجد مربوط می شود بسیار است ولی در اینجا به برخی از اعمال مکروه که از بعضی افراد سر می زند اشاره می کنیم.

* خوابیدن در مسجد مگر در حال ناچاری.

* صحبت کردن راجع به کارهای دنیا.

* انجام دادن کارهای صنعتی، مثل نجاری، جوشکاری و ...

(مگر برای مسجد)

* خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد.

* بلند حرف زدن و فریاد کشیدن.

* گمشده ای را طلب کردن. «2»

نماز جماعت

از آنجا که ایام زیارتی و مکان های مقدسی که زائران مشرف می شوند، فرصت مناسبی است برای شرکت در نماز

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 29

جماعت و به تناسب سفری که دارند مسائل ویژه ای برای نمازشان در جماعت مطرح است. لذا بخشی از احکام نماز جماعت را در این قسمت می آوریم.

اهمیت نماز جماعت

گذشته از آن که در روایات، برای نماز جماعت اجر و پاداش بسیاری وارد شده است، با دقت در برخی از مسائل فقهی، به اهمیت نماز جماعت پی می بریم و در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

1. مستحب است نمازهای واجب، به خصوص نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و بر این مسأله در روایات تأکید فراوانی شده است.

2. شرکت در نماز جماعت برای همه مستحب است به ویژه برای همسایه مسجد.

3. مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

4. نماز جماعت هر چند اول وقت خوانده نشود از نماز فُرادای اول وقت بهتر است.

5. نماز جماعتی که مختصر خوانده می شود از نماز فرادایی که طول بدهد، بهتر است.

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 30

6. سزاوار نیست انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند، به ویژه نماز جماعتی که در مسجد خوانده می شود.

7. حاضر نشدن در نماز جماعت از روی بی اعتنایی به آن جایز نیست.

8. وقتی که جماعت بر پا می شود، مستحب است کسی که نمازش را فرادا خوانده دوباره به جماعت بخواند.

9. امام یا مأموم می تواند نمازی را که به جماعت خوانده، دوباره به جماعت بخواند در صورتی که جماعت دوم و اشخاص آن غیر از اول باشد. «1»

شرایط نماز جماعت

هنگام برپایی نماز جماعت، شرایط زیرا باید مراعات شود:

* مأموم از امام جلوتر نایستد و احتیاط واجب آن است که کمی عقب تر بایستد.

* جایگاه امام جماعت از جایگاه مأمومین بالاتر نباشد.

* فاصله امام و مأموم و فاصله صف ها زیاد نباشد.

* بین امام و مأموم و همچنین بین صف ها چیزی مانند دیوار یا پرده مانع نباشد. ولی نصب پرده بین

صف مردهاو

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 31

زن ها اشکال ندارد. «1»

اتصال صفوف جماعت

مأمومین باید با امام جماعت مرتبط باشند و ارتباط آنها یا بدون واسطه است که از محل سجده مأموم تا محل ایستادن امام نباید بیش از یک گام فاصله باشد. یا با واسطه سایر مأمومین که از جلو یا از سمت راست یا چپ باید این ارتباط بر قرار باشد و بین نمازگزار و صف جلو یا کسی که طرف راست یا چپ او قرار دارد بیش از یک گام فاصله نباشد. «2»

مانع بین صفوف

اگر نمازگزار در صف اول ایستاده، نباید مقابل او مانعی باشد که نتواند امام جماعت را ببیند. پس اگر امام جماعت در محراب باشد، کسانی که دو طرف محراب پشت دیوار می ایستند و امام جماعت را نمی بینند نمی توانند اقتدا کنند، ولی اگر مانعی در کار نباشد و به جهت طولانی بودن صف اول، امام جماعت را نبینند، اشکال ندارد.

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 32

و اگر در صفوف بعدی می ایستد، نباید مانعی از دیدن صف جلو وجود داشته باشد، پس اگر صفوف جماعت تا در شبستان برسد، کسی که بیرون شبستان، مقابل در ایستاده که صف جلو را می بیند و کسانی که پشت سر او ایستاده اند نمازشان صحیح است ولی کسانی که دو طرف پشت دیوار ایستاده اند و از صف جلو، هیچکس (حتی یک نفر) را نمی بینند، نمازشان باطل است. «1»

نماز قضا در سفر

1. سفر زیارتی فرصت مناسبی است برای به جای آوردن نماز قضا. در این بخش از نوشته حاضر، جهت یادآوری زائران، برخی از احکام نماز قضا را می آوریم، امید است زائران عزیز در اوقات فراغت خود، به ویژه در حرم های مطهّر یا مساجد با فضیلت، نمازهای قضا شده خود را به جا آورند

که از هر عمل مستحبی بهتر است، چون این تکلیف واجب است و ممکن است در آینده چنین فرصتی به دست نیاید و اگر نماز قضای خود را بجا آورند، افزون بر اینکه به وظیفه شرعی خود عمل می کنند، از ثواب بسیار زیاد نماز در حرم مطهر و مسجد نیز بهره مند خواهند شد.

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 33

2. نماز قضا را به جماعت می توان خواند، چه نماز جماعت ادا باشد

یا قضا، و لازم نیست هر دو، یک نماز را بخوانند؛ مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام جماعت بخواند اشکال ندارد. «1»

3. در سفر نمی توان روزه گرفت، حتی روزه قضا و روزه مستحب- مگر در چند مورد استثنایی- ولی نماز قضا را می توان خواند. بنابراین کسانی که قصد ماندن ده روز در نجف یا کربلا یا شهرهای دیگر را ندارند مسافر هستند و نمی توانند روزه بگیرند. ولی می توانند نماز قضا بجای آورند. «2»

4. اگر انسان در سفر بخواهد نمازهایی را که در غیر سفر قضا شده بجا آورد، باید نمازهای ظهر و عصر و عشا را چهار رکعتی قضا کند. «3»

5. اگر در سفر نماز ظهر یا عصر یا عشا را نخواند یا باطل خوانده باشد باید قضای آنها را دو رکعتی بجا آورد، هرچند در وطن آنها را قضا کند. «4»

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 34

6. نماز قضا را در هر وقت می توان به جا آورد؛ یعنی قضای صبح را می توان ظهرا یا شب خواند. «1»

شرکت مسافر در نماز جماعت

1- مسافری که نماز را شکسته می خواند اگر به امام جماعتی که نماز را تمام می خواند اقتدا کند هر چند ثوابش از نماز جماعت که هر دو- امام و مأموم- نمازشان تمام باشد یا هر دو نمازشان شکسته باشد، کمتر است ولی از نماز فرادی ثواب بیشتری دارد. «2»

2- مسافری که نمازش شکسته است و پس از اتمام دو رکعت سلام می دهد و نمازش تمام می شود می تواند در دو رکعت دیگر امام جماعت، نماز دیگری- ادا یا قضا- اقتدا کند. «3»

3- لازم نیست نماز امام و مأموم یکی باشد، پس مأموم

می تواند نماز قصای ظهر را به نماز عشای امام اقتدا کند. «4»

3- در دو رکعت آخر که مأموم مسافر نماز دیگری را اقدا

می کند لازم نیست، آن نماز دو رکعتی باشد، پس نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی نیز می تواند اقتدا کند. «1»

4- در رکعت سوم که مأموم اقتدا می کند، چنانچه فرصت خواندن حمد و سوره یا لا اقل حمد تنها را داشته باشد، می تواند بیشتر از رکوع امام- در بین تسبیحات اربعه- اقتدا کند ولی اگر چنین فرصتی ندارد باید صبر کند تا امام جماعت به رکوع رود آنگاه می تواند تکبیر بگوید و به رکوع رود و چنانچه به رکوع امام جماعت برسد صحیح است. «2»

5- اگر مأمور به تصور اینکه فرصت خواندن حمد و سوره را دارد، اقتدا کرد ولی پیش از تمام شدن حمد امام جماعت به رکوع رفت، مأموم باید حمد را به پایان ببرد و در این فرض اگر به رکوع امام جماعت هم نرسد ولی به سجده برسد نمازش به جماعت، صحیح است. «3»

2- در رکعت سوّم یا چهارم نماز جماعت، چنانچه مأموم در رکعت اوّل یا دوّم باشد، باید حمد و سوره را آهسته بخواند. «4»

7- خواندن قنوت در نمازهای یومیّه واجب نیست بلکه مستحب است، لذا نخواندن آن ضرری به نماز نمی زند، لذا نمازگزارانی که یک یا دو رکعت از امام جماعت عقب تر هستند، چنانچه فرصت خواندن قنوت را نداشته باشد اشکال ندارد. «1»

احکام و آداب زیارت

اشاره

برای تشرف به حرم مطهر معصومین علیهم السلام و در حال زیارت قبور مطهر آنان، این کارها مستحب است:

1. غسل زیارت، که

به همین نیت انجام شود و کیفیّت آن با سایر غسل ها فرقی ندارد.

2. با طهارت و وضو بودن.

3. پوشیدن لباس های پاک و تمیز و بهتر است سفید باشد.

4. عطر زدن و خوشبو کردن خود. بجز برای زیارت حضرت امام حسین علیه السلام که این عمل مستحب نیست.

5. با آرامش و وقار حرکت کردن و گام ها را کوتاه برداشتن.

6. مشغول بودن به ذکر، به خصوص ذکر «اللّٰه اکبر» و

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 37

«الحمد للّٰه» در حال رفتن به زیارت.

7. خواندن اذن دخول و اجازه گرفتن برای ورود به حرم.

8. بوسیدن آستانه و درگاه حرم، ولی سجده کردن جایز نیست مگر آنکه سجده شکر به جهت توفیق این زیارت باشد.

از آنجا که امروزه برخی از دشمنان مکتب اهل بیت از این مسأله سوء استفاده کرده و علیه شیعیان تبلیغ می کنند، بهتر است زائران گرامی سجده شکر را نیز روبروی قبر و ضریح انجام ندهند.

9. وارد شدن به حرم با پای راست.

10. نزدیک قبر رفتن، به طوری که بتواند در کنار ضریح قرار گیرد و خود را به آن بچسباند، در صورتی که مزاحمتی برای زائران نداشته باشد و سبب اختلاط با نامحرم نباشد.

یادآوری می شود، هر چند نزدیک ضریح رفتن اگر مزاحمتی برای دیگران نداشته باشد مطلوب است ولی زیارت حضرت صرفاً به دست مالیدن و بوسیدن ضریح نیست. بلکه اگر در حرم در گوشه خلوتی نیز زیارت نامه بخوانند به حضرت سلام بدهند از ثواب زیارت بهره مند خواهند بود و این

فکر که اگر دست به ضریح نرسانند یا نبوسیدند زیارتشان کامل نیست تصور بی جایی است.

11. ایستادن در حال زیارت، اگر عذری ندارد و بتواند بایستد.

احکام

12. تکبیر گفتن پیش از زیارت، وقتی قبر مطهر را می بیند.

13. خواندن زیارت هایی که از معصومین علیهم السلام رسیده است مانند زیارت جامعه و امین اللّه.

14. آهسته زیارت خواندن و پرهیز از صدای بلند.

15. خواندن دو رکعت نماز زیارت، پس از زیارت و هدیه آن به صاحب مزار.

16. در زیارت معصومین علیهم السلام مستحب است پشت به قبله و رو به قبر زیارت بخواند.

17. خواندن دعا و قرآن و هدیه ثواب آن به صاحب مزار.

18. توبه از گناهان؛ زیرا آن اماکن مقدس محل پذیرش توبه است. «1»

19. پرهیز از سخنان ناشایست و لغو و بیهوده و امور دنیایی در آن اماکن مقدس.

20. بیرون رفتن از حرم (به ویژه اطراف ضریح) پس از زیارت تا جا برای دیگران باشد و از زیارت ملول نشود و شوق زیارت همچنان در دلش زنده بماند.

ایّام زیارتی معصومین علیهم السلام

در برخی از روایات رسیده از معصومین علیهم السلام آمده است که زیارت آنان در ایام خاصی سفارش شده و ثواب بیشتری دارد که در روزهای هفته، زیارت هر یک از آنان به ترتیب ذیل مستحب است و برای هر روز زیارت خاصی وارد شده است:

* روز شنبه: زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

* روز یکشنبه: زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

* روز دوشنبه: زیارت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

* روز سه شنبه: زیارت امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام

* روز چهار شنبه: زیارت امام موسی بن جعفر، امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام.

* روز پنج شنبه: زیارت امام حسن عسکری علیه السلام.

* روز جمعه:

زیارت حجه بن الحسن، امام عصر علیه السلام. «1»

در برخی از ایّام سال نیز زیارت حضرت امیر المؤمنین علی و امام حسین علیهما السلام سفارش بیشتری شده و ثواب افزون تری دارد که اگر زائران عزیز بتوانند سفر خود را طوری تنظیم کنند که در

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 40

آن ایام به زیارت قبر ایشان نائل شوند سعادت بزرگی است و چنانچه به طور اتفاقی در این ایام در نجف و کربلا بودند، زیارت قبر ایشان را فراموش نکنند. هر چند خواندن زیارت نامه ایشان در این روزها از راه دور نیز ثواب دارد و آن ایام بدین شرح است:

اوقات مخصوص زیارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

1. روز تولد ایشان (13 رجب).

2. شب و روز عید غدیر. (18 ذی حجه)

3. روز نزول سوره «هل اتی» (25 ذی حجه).

4. شب و روز مبعث پیامبر صلی الله علیه و آله (27 رجب).

5. روز 21 ماه رمضان.

6. شب اول ربیع الاول، شبی که حضرت علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیدند.

7. روز غزوه بدر، (17 ماه رمضان).

8. روز فداکاری ایشان در غزوه احد، (17 شوال).

9. روز فتح خیبر.

10. روزی که بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و بت ها را شکست (20 رمضان).

11. روز فتح بصره (نیمه جمادی الاولی).

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 41

12. روزی که خورشید به احترام ایشان برگشت (ردّ شمس، 17 شوال).

13. روزی که از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ آیه برائت شد (اول ذی حجه).

14. روزی که به امر خدا و ابلاغ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درِ خانه های دیگران به مسجد پیامبر صلی الله

علیه و آله بسته و در خانه حضرت باز گذاشته شد (روز عرفه).

15. روزی که آن حضرت انگشتری خویش را در حال نماز به فقیر داد که همان روز مباهله است و از دو جهت خصوصیت دارد (24 ذی حجه).

16. روزی که با حضرت زهرا علیها السلام ازدواج کرد (21 محرم).

17. آغاز خلافت ایشان؛ یعنی روز وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (28 صفر).

18. روزی که مردم برای خلافت ظاهری با حضرت بیعت کردند (18 یا 25 ذی حجه)

19. روز اوّل فروردین (نوروز) که روز بیعت با ایشان، با این روز مصادف بوده است. «1»

اوقات مخصوص زیارت امام حسین علیه السلام

1. شب و روز جمعه.

2. روزهای اوّل، وسط و آخر ماه قمری.

3. روز عاشورا.

4. اوّل و نیمه ماه رجب.

5. سوم شعبان (سالروز ولادت آن حضرت).

6. شب نیمه شعبان.

7. در تمام روزهای ماه رمضان به ویژه در دهه آخر آن ماه.

8. شبهای قدر.

9. عید فطر.

10. روز عرفه.

11. عید قربان.

12. روز مباهله (24 ذی حجه) «1»

زیارت قبور

از جمله کارهای مستحب، زیارتِ قبور اولیا، شهدا، صالحان و مؤمنان است. زائران عتبات عراق، افزون بر زیارت امامان علیهم السلام، قبور بسیاری از امام زادگان و راویان و شهدا و علما

و مؤمنان را نیز زیارت خواهند کرد و به زیارت یکی از قبرستان های مهم جهان اسلام یعنی وادی السلام در نجف خواهند رفت، که در آنجا اولیا، علما، شهدا و بزرگانی از اهل ایمان آرمیده اند. بی مناسبت نیست که برخی از آداب زیارت قبور مؤمنان را یادآور شویم:

1. در طول هفته، روزهای دوشنبه، پنجشنبه و صبح شنبه، ثواب بیشتری دارد.

2. هنگام زیارت اهل قبور نیز این امور مستحب است:

* رو به قبله نشستن و گذاشتن دست بر قبر.

* خواندن هفت مرتبه سوره قدر «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ ...».

* خواندن سوره حمد و ناس و فلق و آیه الکرسی، هر کدام سه مرتبه و سوره «یس».

* سلام دادن بر اهل قبور و دعا کردن برای آنان و در روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود: اینگونه سلام دهید:

«السَّلامُ عَلَی أَهْلِ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمِینَ الْمُسْلِماتِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ انّا بِکُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لاحِقُونَ». «1»

احکام عزاداری

گریستن در عزای معصومین علیهم السلام و گریاندن دیگران و بر پایی مجالس سوگواری اهل بیت؛ از جمله کارهای مستحب مؤکد و از افضل کارها و دارای ثواب بسیاری است ولی از آنجا که برخی افراد گاهی در عزاداری دچار افراط یا تفریط می شوند، توجه به چند شرط از شرایط عزاداری لازم است:

1. آنچه خوانده می شود؛ مشتمل بر مطالب دروغ و باطل نباشد.

2. همراه با کار حرام؛ مثلاً موسیقی لهوی

نباشد.

3. همراه با مطالبی که وهن مذهب یا تنقیص و تحقیر معصومین علیهم السلام است نباشد.

4. موجب اضرار به نفس (ضرر قابل توجه) نباشد.

5. سبب ترک واجب نباشد، که گاهی سبب ترک نماز یا قضا شدن آن می شود. «1»

س: نظر مبارک خود را در مورد خواندن وعاهای کمیل، ندبه، سمات، زیارت عاشورا و جامعه، عزاداری حضرت امام

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 45

حسین علیه السلام (از قبیل روضه خوانی، سینه زنی و غیره) مرقوم فرمایید تا رفع ابهام و شبهه از دسائس مغرضین شود و نیز شیعیان راستین اغفال نشوند؟

امام خمینی قدس سره: ج) خواندن ادعیه مأثوره و عزاداری برای حضرت سید الشهداء علیه السلام از افضل قُرُبات و آدم ساز است. «1»

س: لطفاً نظر خود را در مورد تعزیه ای که با شرایط ذیل خوانده می شود و مرسوم محلّ می باشد، مرقوم فرمائید تا به آن عمل شود؟

1- از طبل و شیپور و سائر ادوات طرب انگیز هیچ گونه استفاده نمی شود.

2- تعزیه را با صدای ساده که غنا به آن گفته نمی شود می خوانند.

3- اجتماع مرد و زن به صورتی است که زنها و مردها جداگانه و با فاصله پنجاه متر از هم می نشینند.

4- کسی که نسخه زنانه را می خواند فقط عبا به دوش دارد و یک دستمال سیاه به سر می پیچد.

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 46

5- اشعار معمولی به زبان محلّی (که در اغلب مجالس مرسوم است) خوانده می شود.

6- مزاحم وقت نماز و روضه خوانی و مانع وعظ نیست وخواننده هم اهل محل است.

امام خمینی قدس سره: ج) باخصوصیّات مذکوره اشکالی ندارد. «1»

س- در بعضی از هیئت های مذهبی، مصیبت های خوانده می شود که مستند به مقتل معتبری

نیست و از هیچ عالم یا مرجعی هم شنیده نشده است و هنگامی که از خواننده مصیبت از منبع آن سؤال می شود، پاسخ می دهند که اهل بیت: اینگونه به ما فهمانده اند و یا ما را راهنمایی کرده اند و واقعه کربلا فقط در مقاتل نیست و منبع آن هم فقط به گفته های علما نمی باشد بلکه گاهی بعضی از امور برای مدّاح یا خطیب حسینی از راه الهام و مکاشفه مکشوف می شود، سؤال من این است که آیا نقل وقایع از این طریق صحیح است یا خیر؟ و در صورتی که صحیح نباشد، تکلیف شنوندگان چیست؟

آیهاللَّه خامنه ای: ج) نقل مطالب به صورت

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 47

مزبور بدون اینکه مستند به روایتی باشد و یا در تاریخ ثابت شده باشد وجه شرعی ندارد مگر آنکه نقل آن به عنوان بیان حال به حسب برداشت متکلّم بوده و علم به خلاف بودن آن نداشته باشد و تکلیف شنوندگان نهی از منکر است به شرطی که موضوع و شرایط آن نزد آنان ثابت شده باشد. «1»

استفاده از ابزار موسیقی در عزاداری

از آنجا که در برخی از هیئت های عزاداری از شیپور و طبل و سنج و دیگر وسائل موسیقی استفاده می شود، توجه به چند استفتاء لازم است:

س: آیا زدن طبل و شیپور در تعزیه حضرت سید الشهداء علیه السلام جایز است یا نه؟

امام خمینی قدس سره: ج) اگر از آلات لهو و لعب نباشد و وهن بر مذهب هم نشود مانع ندارد. «2»

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 48

س: استفاده از طبل وسنج وشیپور وهمچنین زنجیرهایی که دارای تیغ هستند در مجالس و دسته های عزاداری چه حکمی دارد؟

آیت اللَّه خامنه ای: ج) اگر

استفاده از زنجیرهای مزبور موجب وهن مذهب در برابر مردم شود و یا باعث ضرر بدنی قابل توجهی گردد جایز نیست ولی استفاده از شیپور و طبل و سنج به نحو متعارف اشکال ندارد. «1»

س: استفاده از آلات موسیقی مانند ارگ (از آلات موسیقی و شبیه پیانو است) و سنج و غیر آنها در مراسم عزاداری چه حکمی درد؟

آیت اللّٰه خامنه ای: ج) استفاده از آلات موسیقی، مناسب با عزاداری سالار شهیدان نیست و شایسته است مراسم عزاداری به همان صورت متعارفی که از قدیم متداول بوده برگزار شود. «2»

قمه زنی

از جمله اعمالی که در عصر حاضر سبب توهین دیگران به مذهب تشیّع شده و سابقه تاریخی و توجیه عقلانی ندارد قمه زنی یا تیغ زنی است. این عمل در فتاوای بسیاری از فقها حرام شمرده شده که به برخی از آنها اشاره می شود.

س: قمه زنی و سینه زنی با بدن برهنه در انظار عمومی چه حکمی دارد؟

امام خمینی قدس سره: ج) در شرایط و اوضاع کنونی از قمه زدن خودداری شود و عزاداری و سینه زدن مانعی ندارد. «1»

س: آیا قمه زنی به طور مخفی حلال است یا اینکه فتوای شریف جنابعالی عمومیت دارد؟

آیت اللّٰه خامنه ای: ج) قمه زنی علاوه بر اینکه از نظر عرفی از مظاهر حزن و اندوه حساب نمی شود و سابقه ای در عصر ائمه علیهم السلام و زمان های بعد از آن ندارد و تأییدی هم به

شکل خاص یا عام از معصوم علیه السلام در مورد آن نرسیده است، در زمان حاضر موجب وهن و بدنام شدن مذهب می شود، بنابراین در هیچ حالتی جایز نیست. «1»

س:

آیا قمه زنی جایز است؟ چنانچه در این مورد نذری و جود داشته باشد، وظیفه چیست؟

آیه اللَّه فاضل لنکرانی: ج) با توجه به گرایشی که نسبت به اسلام و تشیع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اکثر نقاط جهان پیدا شده و ایران اسلامی به عنوان ام القری جهان اسلام شناخته می شود و اعمال و رفتار ملت ایران به عنوان الگو و بیانگر اسلام مطرح است، لازم است در رابطه با مسائل سوگواری و عزاداری سالار شهیدان حضرت اباعبداللَّه الحسین علیه السلام به گونه ای عمل شود که موجب گرایش بیشتر و علاقمندی شدیدتر به آن حضرت و هدف مقدس وی گردد، پیداست در این شرایط مسأله قمه زدن نه تنها چنین نقشی ندارد، بلکه به علت عدم قابلیت پذیرش

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 51

و نداشتن هیچگونه توجیه قابل فهم مخالفین، نتیجه سوء برآن مترتب خواهد شد. لذا لازم است شیعیان علاقه مند به مکتب امام حسین علیه السلام از آن خود داری کنند و چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد، ندر واجد شرایط صحت و انعقاد نیست. «1»

آیه اللَّه مکارم: ج: ... درست است که این مراسم ذاتاً مستحب است ولی زنده نگه داشتن آن در مواردی از اوجب واجبات است.

در اینجا لازم می دانم همه برادران و خواهران ایمانی را به چند نکته توجه دهم:

1- باید همه بکوشند با خالص ترین نیّات در این مراسم شرکت جسته، و قلب و روح خود را در اختیار سالار شهیدان قرار دهند، وبه اهداف والای این قیام بزرگ تاریخ اسلام و بشریت بیاندیشند، و گویندگان عزیز و نویسندگان محترم اهداف مهم این قیام پربار را

تشریح کرده، و سوگواران را به روز به روز

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 52

با آن آشناتر سازند تا مصداق کامل «عارفاً بحقه» حاصل گردد.

2- برادران و خواهران ایمانی باید خلوص این مراسم را از اموری که مخالف شرع اسلام و دستورهای پیشوایان بزرگ دین است حفظ کنند و از هر کاری که بهانه به دست دشمنان می دهد بپرهیزند و نیز از اعمالی مانند قمه زدن و قفل در تن کردن و امثال آن که رهبر معظّم انقلاب در بیانات پربار خود به آن اشاره نمودند اجتناب جویند.

زیرا این اعمال دست آویزی به دست دشمنان خواهد داد تا کلّ این مراسم عظیم و سازنده را زیر سؤال برند، قمه را باید بر سر دشمن کوبید نه بر سر دوست، قفل را باید بر دهان دشمن زد، نه بر تن دوست، درست است که انگیزه این افراد عشق به امام حسین علیه السلام و مکتب اوست ولی باید توجّه داشت که مقدس بودن انگیزه به تنهایی کافی نیست، باید نفس عمل هم مقدّس باشد، کیفیّت عزاداری یا باید در نصوص اسلامی وارد شده باشد و یا مشمول

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 53

عمومات و اطلاقات ادلّه گردد، و این گونه کارها مسلّما" نه منصوص است و نه مصداق عزاداری در عرف عقلا و اهل شرع، به علاوه موانعی نیز از نظر شرع در برابر آن قرار دارد، و به تعبیر دیگر نه مقتضی شمول عمومات موجود است و نه مانع، مفقود.

درست است که جمعی از بزرگان فقهای شیعه پیشین قدس اللّه اسرار هم اجازه بعضی از این امور را در عصر خود به دلایل خاصی

داده اند ولی آنها هم اگر در عصر ما و شرایط زمان ما بودند به یقین طور دیگری فتوا می دادند.

3- باید توجّه داشت که هدف اصلی قیام امام حسین علیه السلام همانگونه که در وصیت تاریخی معروف آن حضرت آمده احیای امر به معروف و نهی از منکر بود بر همه عاشقان مکتبش لازم است این دو فریضه الهی و قرآنی را زنده کنند و به امام و پیشوای بزرگشان اقتدا نمایند، و از طریق صحیح و حساب شده با منکرات به مبارزه برخیزند، و با گفتار و اعمال خود معروف را زنده کنند.

احکام فقهی سفر زیارتی عتبات، ص: 54

خداوندا همه ما را از پیروان راستین مکتب آن بزرگوار قرار ده، و مشمول شفاعتش در دنیا و آخرت بنما، آمین یا رب العالمین. «1»

نذر و وقف

یکی از سنت های پسندیده مسلمانان، نذر اعمالی است برای معصومین علیهم السلام یا اموالی برای آنان و همچنین وقف ملک یا مالی برای آنان و این سنت حسنه همچنان رواج دارد و از آنجا که برخی از زائران گاهی برای عمل به نذر خود یا صرف منافع موقوفات، راهی آن دیار می شوند، توجه به برخی از احکام نذر و وقف که ارتباطی با آن پیشوایان پاک و حرم های مطهّر آنان و امور مربوط به ایشان دارد، مفید خواهد بود:

1. در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخواند؛ پس اگر بگوید: «اگر مریض من خوب شود برای خدا بر عهده من است که ده هزار تومان به حرم امام حسین علیه السلام بدهم» نذر او صحیح است و باید مطابق آن عمل کند، بنابراین اگر صیغه نذر

نخوانده باشد، عمل به آن واجب نیست. «2»

2. انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام دادن آن

برایش ممکن باشد؛ بنابراین کسی که نمی تواند پیاده به نجف یا کربلا برود، اگر نذر کند پیاده برود، نذر او صحیح نیست. «1»

3. اگر انسان نذر کند کاری را انجام دهد، باید همان طور که نذر کرده عمل کند، پس اگر نذر کند روز اوّل ماه به زیارت برود، چنانچه روز قبل یا بعد از آن برود، کفایت نمی کند و به نذر عمل نشده است. «2»

4. اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان علیهم السلام برود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست و چنانچه به واسطه عذر نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او نیست بنابراین اگر نذر کرده باشد به زیارت یکی از امامان مدفون در آن کشور یا یکی از امامزاده یا اماکن مقدس برود و به جهت ناامنی و عذری دیگر نتواند برود چیزی بر او واجب نیست. «3»

5. کسی که نذر کرده به زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست، غسل و نماز را انجام دهد. «4»

6. اگر برای حرم یکی از امامان علیهم السلام یا امامزادگان چیزی

نذر کند، باید آن را به مصارف حرم برساند؛ از قبیل فرش و پرده و روشنایی امّا اگر نتواند به این مصارف برساند، به افراد مسؤول یا عالمان متعهد مراجعه کند تا به مصارف شرعی آن برسد. «1»

7. اگر چیزی را نذر خود امام علیه السلام یا امامزاده کند، چنانچه مصرف

معینی را قصد کرده باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده، باید به فقیران و زائران بدهد یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را به امام هدیه کند. «2»

8. اگر چیزی را به حرم امامان علیهم السلام یا امامزادگان وقف کرده باشد، منافع آن صرف در تعمیر و نور و خدمت کاران حرم و نگهبانان و سایر امور مربوط به حرم می شود. «3»

9. اگر چیزی را برای سیدالشهدا علیه السلام وقف کرده باشند، صرف در عزاداری آن حضرت؛ مانند مزدِ قاری و مداح و آنچه در مجلس عزای امام حسین علیه السلام متعارف است می شود. «4»

تربت امام حسین علیه السلام

به پاس فداکاری امام حسین علیه السلام و شهادت ایشان در راه احیای دین، آثار و احکام خاصی برای خاک قبر «1» آن امام قرار داده شده است:

1- در حال نماز سجده بر تربت امام حسین علیه السلام مستحب است و سبب افزایش ثواب نماز می باشد. «2»

2- خوردن هر نوع خاکی حرام است به جز تربت حسینی که خوردن اندکی از آن به نیّت شفا گرفتن جایز است. «3»

3- برآوردن کام نوزادان با تربت حسینی مستحب است. «4»

4- حفظ احترام آن لازم است و هرگونه بی احترامی به آن حرام می باشد، از جمله:

* نجس کردن آن جایز نیست.

* انداختن آن در جایی که بی احترامی باشد حرام است.

* اگر در جایی که بی احترامی باشد بیفتد باید آن را بیرون آورند، حتّی اگر در چاهی باشد و بیرون آوردن تربت ممکن نباشد، در صورت امکان باید

چاه را تعطیل کنند.

5- مستحب است، هنگام دفن میت

مقداری تربت همراه او گذاشته شود و با حنوط «1» او نیز مخلوط کنند.

6- کالایی که به جایی می فرستند مستحب است مقداری تربت هم همراه آن بگذارند، مثلاً جهیزیه دختر.

7- بوییدن و بوسیدن تربت امام حسین علیه السلام و بر چشم مالیدن مستحب است، و حتی دست کشیدن بر آن و بر سایر اعضای بدن مالیدن نیز ثواب دارد. «2»

از این مسائل بر می آید که مستحب است تمام زندگی همراه با تربت حسینی باشد، آغاز و ادامه و پایان.

تسبیح تربت

ذکر گفتن با تسبیحی که از تربت امام حسین علیه السلام ساخته شده باشد و حتی همراه داشتن آن مستحب است، حال که سخن از تسبیح تربت به میان آمد، بجاست تاریخچه مختصر آن نیز گفته شود:

پس از آنکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ذکرهای معروف را به دخترشان حصرت زهرا علیها السلام آموختند، ایشان برای شمارش آن ذکرها، تسبیحی از نخ پشمین ساختند که به آن گره های متعدد زده بودند، پس از شهادت حضرت حمزه سید الشهداء علیه السلام در غزوه احد، حضرت زهرا علیها السلام از تربت ایشان تسبیحی ساخته و به نخ کرده بودند و با آن تسبیحات را می گفتند، مردم نیز پس از آن همین گونه عمل کردند، چون امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسید، به خاطر فضیلت تربت او، این کار درباره تربت قبر آن امام شهید انجام گرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: من کان معه سبحه من طین قبر الحسین علیه السلام کتب مسبّحاً و ان لم یسبّح بها. «1»

هرکه تسبیحی از تربت قبر حسین علیه السلام داشته باشد، تسبیحگوی نوشته می شود، هر چند

با آن تسبیح نگوید.

آب فرات

فرات رودخانه عظیمی است که حادثه عظیم کربلا در نزدیکی آن اتفاق افتاده است و یادآور تشنگی ابا عبداللَّه الحسین علیه السلام و یاران ایشان در روز عاشور است.

مطابق آنچه در روایات آمده، آب این رودخانه دارای فضیلت و برکت بسیاری است «1» به چند نمونه از احکام فقهی مربوط به این آب اشاره می شود:

1. نوشیدن در هر حال و برای شفا یافتن از بیماری مستحب است و اثر دارد. «2»

2. مستحب است کام نوزاد را با آب فرات و تربت سیدالشهدا علیه السلام بردارند. «3»

3. مستحب است غسل زیارت قبور معصومین علیهم السلام در صورت امکان با آب فرات باشد. «4»

والحمد للَّه اوّلًا وآخراً

شناخت امام علیه السّلام

زائر قبل از زیارت باید بداند:

الف) امام علیه السلام کیست؟

ب) حرم کجاست؟

ج) فضیلت زیارت امام علیه السلام چیست؟

د) هنگام تشرّف به حرم، چه وظیفه ای دارد؟

«امام علیه السلام در زمان خود یگانه روزگار است، کسی به رتبه او نمی رسد، جایگزینی برای او وجود ندارد و نظیری برای او نخواهد بود». (کافی ج 1 ص 198 حدیث 1)

«امام علیه السلام برگزیده الهی است و خدا او را به امامت مردم منصوب کرده است». (کافی ج 1 ص 203 حدیث 2)

«امام علیه السلام امین خدا در بین مردم و حجّت خدا بر بندگان اوست. امام علیه السلام، وارسته از گناهان و معایب. امام علیه السلام، ماه تابان، چراغ فروزان و روشنی بخش راه هدایت است». (کافی ج 1 ص 198 حدیث 1)

«شناخت امام علیه السلام موجب قبولی اعمال است». (کافی ج 1 ص 203 حدیث 2)

«محبت به امام علیه السلام، محبت به خدا و دشمنی با امام علیه السلام دشمنی با خداست. پوینده

راه امام علیه السلام رستگار است امّا کسی که راهی، غیر از راه امام علیه السلام برگزینند گمراه است. امام علیه السلام شاهد اعمال مردم در دنیا و شفیع آنها در روز قیامت است. خدا ولایت امام علیه السلام را وسیله طهارت خلقت، پاکی روح و تزکیه انسانها قرار داده است». (زیارت جامعه کبیره [مفاتیح الجنان])

حرم امام علیه السّلام

حرم، مکانی است که رعایت حرمتش لازم و هتک آن حرام شمرده شده است. حرم امام، مکان مقدّسی است که قبر مطهّر امام را در بر دارد. حرم امام حریم ولایت و جایگاه میثاق با ولی الله است. حرم امام مکان مطهّری است که محل نزول ملائکه الهی است. حرم امام، جایگاه تقرّب و سرای وصال است. حرم امام محل نزول رحمت الهی و استجابت دعا است. حرم امام جایگاه قدسیان است و فقط پذیرای حضور خوبان است. حرم امام مکان مقدّسی است که حضور ناپاکان در آن منع شده است.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: «یا علی، خداوند متعال قبر تو و قبر فرزندانت را جایگاهی از بهشت قرار داده است». (بحارالانوار ج 100 ص 120 روایت 22)

فضیلت زیارت

امام رضا علیه السلام: زیارت ائمه علیهم السّلام وفا کردن به عهد و پیمان با آنها است. (علل الشرایع ج 2 ص 169 حدیث 3)

امام صادق علیه السلام: زیارت ائمه علیهم السّلام مانند زیارت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است. (علل الشرایع ج 2 ص 170 حدیث 6)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم: زیارت ائمه علیهم السّلام موجب آمرزش گناهان می شود و ثوابش برابر با 70 حجّ است. (بحارالانوار ج 100 ص 121 روایت 22)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم: من زائرین ائمه علیهم السّلام از وحشت قیامت نجات می دهم. (کامل الزایارات ص 56 حدیث 6)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم: زائرین ائمه علیهم السّلام به شفاعت من رسیده، مرا در بهشت زیارت می کنند. (بحارالانوار ج

100 ص 121 روایت 22)

امام رضا علیه السلام: ائمه علیهم السّلام زائر خود را شفاعت می کنند. (علل الشرایع ج 2 ص 169 حدیث 3)

امام صادق علیه السلام: پاداش زیارت ائمه علیهم السّلام بهشت است. (بحارالانوار ج 100 ص 124 روایت 33)

آداب زیارت 1

و آن بسیار است و در اینجا به چند چیز اکتفا می شود اوّل غسل پیش از بیرون رفتن برای سفر زیارت دوّم ترک کلام بیهوده و لغو و مخاصمه و مجادله در راه سیّم غسل برای زیارت هر امامی و آنکه بخواند دعای وارده آن را و بیاید آن در اوّل زیارت وارث چهارم طهارت از حدث کبری و صُغری پنجم پوشیدن جامه های پاک و پاکیزه و نو و نیکو است سفید بودن رنگ آن ششم در وقت رفتن به روضه مقدسه گامها را کوتاه برداشتن و به آرامی و وقار سیر نمودن و خاضع و خاشع بودن و سر به زیر انداختن و به بالا و اطراف خود التفات ننمودن هفتم خوشبو نمودن خود را در غیر زیارت امام حسین علیه السلام هشتم در وقت رفتن به حرم مطهّر زبان را به ذکر تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و تمجید مشغول کردن و به صلوات فرستادن بر محمّد و آل محمّدعلیهم السلام دهان را معطّر نمودن نهمّ بر در حرم شریف ایستادن و اذن دخول طلبیدن و سعی در تحصیل رقّت قلب و خضوع و شکستگی خاطر نمودن به تصوّر و فکر در عظمت و جلالت قدر صاحب آن مرقد منوّر و اینکه می بیند ایستادن او را و می شنود کلام او را و جواب می دهد سلام او را چنانچه به

همه اینها شهادت می دهد در وقت خواندن اذن دخول وتدبّر در محبّت و لطفی که به شیعیان و زائران خود دارند و تأمّل در خرابیهای حال خود و خلافها که به آن بزرگواران کرده و فرموده های بی حدّ که از ایشان نشنیده و آزارها و اذیّتها که از او به ایشان یا به خاصّان و دوستان ایشان رسیده که برگشتن آن به آزردن ایشان است و اگر براستی در خود نگرد قدمهایش از رفتن باز ایستد و قلبش هراسان و چشمش گریان شود و این روح تمام آداب است و شایسته است در اینجا ذکر کنیم اشعار سخاوی و روایتی را که علامه مجلسی رحمه الله در بحار از کتاب عیون المعجزات نقل فرموده امّا اشعار سخاوی که شایسته است در آن حال تمثّل به آنها این است:

قالُوا غَداً نَأْتی دِیارَ الْحِمی

و َیَنْزِلُ الرَّکْبُ بِمَغْناهُمُ

فَکُلُّ مَنْ کانَ مُطیعاً لَهُمْ

اَصْبَحَ مَسْرُوراً بِلُقْیاهُمُ

قُلْتُ فَلی ذَنْبٌ فَما حیلَتی

بِاَیِّ وَجْهٍ اَتَلَقّاهُمُ

قالُوا اَلَیْسَ الْعَفْوُ مِنْ شَاْنِهِمْ

لا سِیَّما عَمَّنْ تَرَجّاهُمُ

فَجِئْتُهُمْ اَسْعی اِلی بابِهِمْ

اَرْجُوهُمُ طَوْراً وَ اَخْشاهُمُ

و امّا آن روایت شریف چنین است که وقتی ابراهیم جمّال که یکی از شیعیان بوده خواست خدمت علیّ بن یقطین رضی الله عنه برسد چون ابراهیم ساربان بود و علیّ بن یقطین وزیر هارون رشید بود و به حسب ظاهر شأن ابراهیم نبود که در مجلس علیّ وارد شود لهذا او را راه نداد اتّفاقاً در همان سال علیّ بن یقطین به حجّ مشرف شد در مدینه خواست

خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شود حضرت او را راه نداد روز دوّم در بیرون خانه علیّ آن

حضرت را ملاقات نمود عرضه داشت که ای سیّد من تقصیر من چه بوده که مرا راه ندادید فرمود به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمّال را و حق تعالی اِبا فرموده از آنکه سعی تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید علی گفت گفتم ای سیّد و مولای من ابراهیم را من در این وقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است فرمود هرگاه شب داخل شود تنها برو به بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و به کوفه می روی علیّ بن یقطین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست گفت علیّ بن یقطینم ابراهیم گفت علیّ بن یقطین بر دَرِ خانه من چه می کند فرمود بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد که او را اذن دخول دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی اِبا فرمود که عمل مرا قبول نماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت غَفَرَاللَّهُ لَکَ پس علیّ بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال ابراهیم امتناع نمود علیّ او را قسم داد که چنین کند پس ابراهیم پا بصورت علیّ بن یقطین گذاشت و رُخِ او را زیر پای خود بِمالید و علی می گفت اَللَّهُمَّ

اشْهَدْ بار الها تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همان شب به مدینه برگشت و شتر را بر دَرِ خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید آن وقت حضرت او را اذن داد بر آن جناب وارد شد و حضرت از او قبول فرمود از ملاحظه این خبر معلوم می شود که حقوق اخوان به چه اندازه است.

دهم بوسیدن عتبه عالیه و آستانه مبارکه است و شیخ شهید رحمه الله فرموده که اگر زیارت کننده سجده کند و نیّت کند که از برای خدا سجده می کنم به شکر اینکه مرا به این مکان رسانیده بهتر خواهد بود.

یازدهم مقدّم داشتن پای راست در وقت داخل شدن و مقدّم داشتن پای چپ در وقت بیرون آمدن مانند مساجد دوازدهم رفتن به نزد ضریح مطهّر به نحوی که بتواند خود را به آن بچسباند و توهّم آنکه دور ایستادن ادبست وَهْم است زیرا که وارد شده تکیه کردن بر ضریح و بوسیدن آن سیزدهم در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبر منوّر ایستادن و ظاهراً این ادب مختص به معصوم است و چون از خواندن زیارت فارغ شد گونه راست را به ضریح بگذارد و به حال تضرّع دعا کند پس گونه چپ را بگذارد و بخواند خدا را به حقّ صاحب قبر که او را از اهل شفاعت آن بزرگوار قرار دهد و مبالغه کند در دعا و الحال پس برود به سمت سَرِ مطهّر و رُو به قبله بایستد و دعا کند چهاردهم ایستادن در وقت خواندن زیارت اگر عذری ندارد از ضعف و درد کمر و

درد پا و غیرها پانزدهم گفتن تکبیر در نزد دیدن قبر مطهّر پیش از شروع در خواندن زیارت و در خبری است که هر که تکبیر بگوید پیش روی امام علیه السلام و بگوید لااِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ نوشته شود برای او رَضْوانُ اللَّهِ الْأَکْبَر شانزدهم خواندن زیارات مَأْثُوره وارده از سادات آنام علیهم السلام و ترک خواندن زیارتهای مخترعه که بعض بی خردان از عوام آنها را با بعضی از زیارات تلفیق کرده و نادانان را به آن مشغول ساخته شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده از عبدالرحیم قصیر که گفت وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام و گفتم فدایت شوم از پیش خود دعائی اختراع کردم فرمود واگذار مرا از اختراع خود هرگاه تو را حاجتی روی دهد پناه بر به حضرت رسول صلی الله علیه وآله و دو رکعت نماز کن و هدیّه کن آن را بسوی آن حضرت الخ هفدهم بجا آوردن نماز زیارت و اَقَلِّ آن دو رکعت است شیخ شهید فرموده که اگر زیارت برای پیغمبر است نماز را در روضه مطَهَّره بجا آورد و اگر در حَرَم یکی از ائمّه است در بالای سر بجا آورد و اگر بجا آورد آن دو رکعت را در مسجد مکان یعنی مسجد حرم جایز است و علامه مجلسی رحمه الله فرموده که نماز زیارت و غیر آن را به گمان فقیر در پشت سر و بالای سر کردن بهتر است و علامه بحرالعلوم نیز در دُرّه فرموده:

وَمِنْ حَدیثِ کَرْبَلا وَ الْکَعْبَهِ

لِکَرْبَلا بانَ عُلُوُّ الرُّتْبَهِ

وَغَیْرُها مِنْ سائِرِ الْمَشاهِدِ

اَمْثالُها بِالنَّقْلِ ذِی الشّواهِدِ

وَراعِ فیهِنَّ اقْتِرابَ الرَّمْسِ

وَ اثِرِ الصَّلوهَ عِنْدَ الرَّاْسِ

وَصَلِّ خَلْفَ الْقَبْرِ فَالصَّحیحُ

كَغَيْرِهِ فى نَدْبِها صَريحٌ

وَالْفَرْقُ بَيْنَ هذِهِ الْقُبُورِ

وَغَيْرِها كَالنُّورِ فَوْقَ الطُّورِ

فَالسَّعْىُ لِلصَّلوهِ عِنْدَها نُدِبَ

وَقُرْبُها بَلِ اللُّصُوقُ قَدْ طُلِبَ

هيجدهم خواندن سوره يس در ركعت اوّل و سوره الرَّحْمن در ركعت دوّم اگر براى آن زيارتى كه نماز آن مى خواند كيفيّت مخصوصى ذكر نفرموده باشند و آنكه دعا كند بعد از نماز به آنچه وارد شده يا به آنچه در خاطر او مى رسد براى دين و دنياى خود و تعميم دهد در دعا زيرا كه آن به إجابت نزديكتر است نوزدهم شيخ شهيد رحمه الله فرموده كه كسى كه داخل حرم مطهّر شود و ببيند كه نماز جماعت منعقد شده است ابتدا به نماز كند پيش از آنكه زيارت كند و همچنين ترک كند زيارت را و داخل نماز شود اگر وقت نماز شده و اگر نه ابتدا كردن به زيارت اولى است چه آن غايت مقصد او است و اگر در بين زيارت نماز بپا شد مستحب است از براى زائران كه زيارت را قطع كنند و روى آورند به نماز و كراهت دارد ترک آن و بر ناظر حَرَم است كه مردم را امر كند به نماز بيستم شيخ شهيد رحمه الله از جمله آداب زيارت شمرده تلاوت كردن قرآن نزد ضَرايح مطهّره و هديّه كردن آن را به روح مقدّس مَزُور و نفع آن به زيارت كننده عايد مى شود و متضمّن تعظيم مَزُور است بيست و يكم ترک نمودن سخنان ناشايسته و كلمات لغو و بيهوده و اشتغال به صحبتهاى دنيويّه كه هميشه در هر جا مذموم و قبيح و مانع رزق و جالب قساوت قلب است خصوص در اين بقاع مُطهّره و

قُباب سامِیَه که خدای تعالی خبر می دهد از بزرگی و جَلالَت آنها در سوره نُور «فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللَّهُ اَنْ تُرْفَعَ» الأیه بیست و دویّم بلند نکردن صدای خود در وقت زیارت چنانچه در هدیّه الزّائرین ذکر کردم بیست و سیّم وداع کردن امام علیه السلام را در وقت بیرون رفتن از بلد آن حضرت به مأثور یا به غیر آن بیست و چهارم توبه و استغفار نمودن به جهت گناهان و بهتر کردن حال و کردار و گفتار خود را بعد از فراغ از زیارت از آنچه دارا بود پیش از زیارت بیست و پنجم انفاق کردن به قدر میسور بر خادمان آستانه شریفه و سزاوار است که خدّام آن محل شریف از اهل خیر و صَلاح و صاحب دین و مروّت باشند و تحمّل نمایند آنچه از زائرین می بینند و خشم خود را بر آنها فرو نشانند و غلظت و دُرُشتی بر آنها ننمایند و بر قضاء حوائج محتاجین اقدام کنند و غُرَبا را راهنمائی و دلالت کنند اگر راه مقصد را گم نمایند و بالجمله بایست خدّام را که به حقیقت و راستی مشغول شوند در خدمات لازمه از تنظیف و حراست و محافظت زائران و غیره بیست و ششم انفاق و احسان بر فقراء مجاورین و مساکین متَعَفّفین بلد امام علیه السلام خصوصاً سادات و اهل علم و مُنْقَطِعین که به مرارت غربت و تنگدستی مبتلا و همواره عَلَمِ تعظیم شعائر اللّه را برپا نموده و دارا هستند جهاتی را که ملاحظه هر یک از آنها کافی است در لزوم اعانت و رعایت بیست و هفتم شیخ شهید فرموده که از

جمله آداب تعجیل کردن در بیرون رفتن است در وقتی که دَرْک کرد حَظّ خود را از زیارت برای مزید تعظیم و احترام و شدّت شوق به رجوع و نیز فرموده که در وقتی که زنها می خواهند زیارت کنند بایست که خود را جدا کنند از مردان و تنها زیارت کنند و اگر در شب زیارت کنند اَوْلی است و باید که تغییر وضع کنند یعنی لباس خوب و عالی را به لباس پَسْت بدل کنند که شناخته نشوند و مخفی و پنهان بیرون آیند که کسی کمتر ایشان را بیند و شناسد و اگر با مردان زیارت کنند نیز جایز است اگر چه مکروه است مؤلّف گوید از این کلمات معلوم شد کثرت قبح و شناعت آنچه متعارف شده فعلاً که زنها به اسم تشرّف به زیارت خود را آرایش نموده با لباسهای نفیس از خانه ها بیرون می آیند و در حرمهای مطهّره مزاحمت با نامحرمان نموده و فشار به بدنهای ایشان داده یا خود را متصل به ضرایح مطهّره نموده یا در قبله مردمان نشسته مشغول به زیارت خواندن شده و حواسّ مردم را پریشان نموده عُبَّادان محل را از زائرین و نماز گذارندگان و مُتَضَرِّعین و گریه کنندگان از کار خود بازداشته و داخل در زمره صآدّین عَنْ سَبیلِ اللَّهِ شده الی غیر ذلک و فی الحقیقه بایست این زیارت از آن زنها از منکرات شرع شمرده شود نه عبادات و داخل در مُوبِقات شود نه قُرُبات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اهل عراق فرمود «یا اَهْلَ الْعِراقِ نُبِّئْتُ اَنَّ نِسآئَکُمْ یُوافینَ الرِّجالَ فِی الطَّریقِ اَما

تَسْتَحْیُونَ» (ای اهل عراق به من خبر رسیده که زنهای شما می رسند به مردها در راه یعنی برمی خورند به نامحرمان در کوچه وبازارآیا حیا نمی کنید شماها)

وَقالَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لا یُغارُ. وَ فِی الْفَقیهِ: رَوَی الْأَصْبَغُ بْنُ نَباتَه عَنْ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ، قالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: یَظْهَرُ فی اخِرِ الزَّمانِ وَ اقْتِرابِ السَّاعَهِ، وَ هُوَ شَرُّ الْأَزْمِنَهِ، نِسْوَهٌ کاشِفاتٌ عارِیاتٌ مُتَبَرِّجاتٌ مِنَ الدّینِ، داخِلاتٌ فِی الْفِتَنِ، مائِلاتٌ اِلَی الشَّهَواتِ مُسْرِعاتٌ اِلَی اللَّذَّاتِ، مُسْتَحِلاَّتٌ الْمُحَرَّماتِ، فی جَهَنَّمَ خالِداتٌ.

بیست و هشتم سزاوار است وقتی که زُوّار بسیار است کسانی که سبقت به ضریح گرفته اند تخفیف دهند زیارت را و بیرون روند تا دیگران نیز مثل آنها به قرب ضریح فائز گردند مؤلّف گوید که ما در مقام زیارت امام حسین علیه السلام نقل خواهیم کرد آدابی که زائرین آن جناب باید مراعات آنها را نمایند.

آداب زیارت 2

چون اراده سفر کنی سزاوار آن است که روزه بداری روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را و اختیار نمائی روز شنبه را یا روز سه شنبه را یا روز پنجشنبه را و اجتناب کن از سفر کردن در روز دوشنبه و چهارشنبه و پیش از ظهر روز جمعه و از سفر کردن در این ایّام که در این نظم واقع شده:

هفت رُوزی نحس باشد در مَهی

زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده با شانزده

بیست و یک با بیست و چهار و بیست و پنج

در بعضی روایات نقل شده که بیست و یکم سفر کردن خوبست و در روز هشتم و بیست و سیّم خوب نیست. و سفر مکن در محاق شهر و در حالیکه قمر در برج

عقرب باشد و اگر ضرورتی حاصل شود برای سفر کردن در این اوقات دعاهای سفر را بخوان و تصدّق کن و هر وقت که خواهی به سفر رو. (توضیح: بعضی از سفرهاست که ما اختیار تعیین روز آن را نداریم مثل کاروان هائی که برای سفر عتبات عالیات تاریخ حرکت از طرف محل ثبت نام شده تعیین می گردد بنا بر این اگر به روزهائی که در آن مسافرت کراهت دارد افتاد می توان با صدقه آن کراهت را برطرف نمود.)

روایت شده که مردی از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام اراده سفری کرد خدمت آن حضرت رسید تا وداع کند با آن جناب حضرت به او فرمود که پدرم علی بن الحسین علیه السلام هرگاه اراده می نمود که بیرون رود بسوی بعض املاک خود می خرید سلامتی خود را از خدا به آنچه آسان بود برای او یعنی به دادن صدقه به هر چه که ممکن بود و این در وقتی بود که پای خود را در رکاب می گذاشت و چون به سلامت از سفر مراجعت می کرد شکر می کرد خدا را و تصدّق می داد به آنچه که ممکن بود آن مرد وداع کرد و رفت و بجا نیاورد آنچه را که آن حضرت فرموده بود پس هلاک شد در راه این خبر به امام محمد باقر علیه السلام رسید فرمود این مرد پند داده شد اگر می پذیرفت و سزاوار است که پیش از متوجّه شدن غسل بکنی پس جمع می کنی اهل خود را نزد خود و دو رکعت نماز می گذاری و از خدا خیر خود را سؤال می نمائی و آیهالکرسی می خوانی و حمد و

ثنای الهی بجا می آوری و صلوات بر حضرت رسول و آل او صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ می فرستی و می گوئی

«اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ نَفْسی وَ اَهْلی وَ مالی وَ وُلْدی وَ مَنْ کانَ مِنّی بِسَبیلِ الشّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغآئِبَ، اَللّهُمَّ احْفَظْنا بِحِفْظِ الْاِیْمانِ وَاحْفَظْ عَلَیْنا، اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فی رَحْمَتِکَ، وَ لا تَسْلُبْنا فَضْلَکَ، اِنّا اِلَیْکَ راغِبُونَ، اَللّهُمَّ اِنّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثآءِ السَّفَرِ، وَ کابَهِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ، فِی الْاَهْلِ وَ الْمالِ وَ الْوَلَدِ فِی الدُّنْیا وَ الْاَخِرَهِ، اَللّهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ هذَا التَّوَجُّهَ طَلَباً لِمَرْضاتِکَ وَ تَقَرُّباً اِلَیْکَ، [اَللَّهُمَّ] فَبَلِّغْنی ما اُؤَمِّلُهُ وَ اَرْجُوهُ فیکَ وَ فی اَوْلِیآئِکَ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ»

پس وداع کن اهل خود را و برخیز و بر در خانه بایست و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را بخوان و سوره حمد را از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ بخوان و همچنین آیه الکرسی را از سه جانب بخوان و بگو:

اَللّهُمَّ اِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهی وَ عَلَیْکَ خَلَّفْتُ اَهْلی وَ مالی وَ ما خَوَّلْتَنی وَ قَدْ وَثِقْتُ بِکَ فَلا تُخَیِّبْنی یا مَنْ لا یُخَیِّبُ مَنْ اَرادَهُ، وَ لا یُضَیِّعُ مَنْ حَفِظَهُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِهِ، وَ احْفَظْنی فیما غِبْتُ عَنْهُ، وَ لا تَکِلْنی اِلی نَفْسی یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ اَلدُّعاءَ پس بخوان سوره قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ را یازده مرتبه و سوره اِنّا اَنْزَلْناهُ و آیه الکرسی و سوره قُلْ اَعُوذُ بِرَبِ النّاسِ و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ پس دست بر جمیع بدن خود بمال و تصدّق کن به هر چه میسر باشد و بگو: اَللّهُمَّ اِنّی اشْتَرَیْتُ بِهذِهِ الصَّدَقَهِ سَلامَتی وَ

سَلامَةَ سَفَرى وَ ما مَعى اَللّهُمَّ احْفَظْنى وَاحْفَظْما مَعِىَ، وَ سَلِّمْنى وَ سَلِّمْ ما مَعِىَ، وَ بَلِّغْنى وَ بَلِّغْ ما مَعِىَ بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الْجَميلِ و با خود برادر عصائى از چوب درخت بادام تلخ كه روايت شده كه هر كه به سفرى رود و با خود بردارد عصاء بادام تلخ و بخواند وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقآءَ مَدْيَنَ تا وَاللّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكيلٌ و اين در سوره قصص است حق تعالى او را ايمن گرداند از هر سَبُع دَرّنده و از هر دزد ظلم كننده و از هر حيوان صاحب زهرى تا به خانه خود برگردد و با او باشد هفتاد و هفت ملک كه طلب آمرزش كند براى او تا برگردد و عصا را بگذارد و سُنّت است كه با عمامه بيرون روى و سر عمامه در زير حنک بگردانى تا اينكه به تو آسيبى نرسد از دزد و غرق شدن و سوختن و قدرى از تربت امام حسين عليه السلام با خود بَردار و در وقت برداشتن بگو: اَللّهُمَّ هذِهِ طينَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، وَلِيِّکَ وَابْنِ وَلِيِّکَ، اِتَّخَذْتُها حِرْزاً لِما اَخافُ وَ ما لا اَخافُ * و با خود بردار انگشتر عقيق و فيروزج و خصوص انگشترى كه عقيق آن زرد باشد و بر يک طرفش نقش باشد ماشاءَاللّه لاقُوَّةَ اِلاَّ بِاللّهِ اَسْتَغْفِرُ اللّهَ و برطرف ديگرش محمّد و على، سيّد بن طاوس در امان الاخطار روايت كرده از ابومحمّد قاسم بن علا از صافى خادم امام علىّ النقى عليه السلام كه گفت رخصت طلبيدم از آن حضرت كه به زيارت جدّش امام رضا عليه السلام بروم فرمود كه با خود

انگشتری داشته باش که نگینش عقیق زرد باشد و نقش نگین ماشاءَاللّهُ لاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ اَسْتَغْفِرُاللّهَ باشد و بر روی دیگر نگین محمّد و علی نقش کرده باشند چون این انگشتر را با خود داری امان یابی از شرّ دزدان و راهزنان و برای سلامتی تو تمامتر است و دین ترا حفظ کننده تر است خادم گوید بیرون آمدم و انگشتری که حضرت فرمود بهم رسانیدم و برگشتم که وداع کنم چون وداع آن حضرت کرده برگشتم و دور شدم فرمود که مرا برگردانند چون برگشتم فرمود ای صافی گفتم لَبَّیْکَ یا سَیّدِی فرمود که انگشتر فیروزه هم باید با خود داشته باشی بدرستی که میان طوس و نیشابور شیری بر خواهد خورد به تو و قافله را منع خواهد کرد از رفتن تو پیش برو و این انگشتر را به شیر بنما و بگو مولای من می گوید که دور شو از راه و باید که بر یک طرف نگین فیروزه اَللّهُ الْمَلِکُ نقش کنی و برطرف دیگر اَلْمُلْکُ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ زیرا که نقش انگشتر امیرالمؤمنین علیه السلام اَللّهُ الْمَلِکُ بود چون خلافت بر آن جناب برگشت اَلْمُلْکُ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ نقش کرد و نگینش فیروزه بود و چنین نگین امان می بخشد از حیوانات درنده و باعث ظفر و غلبه می شود در جنگها صافی گوید که رفتم به سفر و به خدا سوگند در همان مکان که حضرت فرموده بود شیر بر سر راه آمد و آنچه فرموده بود به عمل آوردم و شیر برگشت چون از زیارت برگشتم آنچه گذشته بود به خدمت آن جناب عرض کردم فرمود که یک چیز ماند نگفتی اگر

خواهی من نقل کنم گفتم ای آقای من شاید فراموش کرده باشم فرمود که شبی در طوس نزدیک قبر شریف شب را بسر می بردی گروهی از جنّیان به زیارت قبر آن حضرت آمده بودند آن نگین را در دست تو دیدند و نقش آن را خواندند پس آن را از دست تو بدر آورده بردند به نزد بیماری که داشتند و آن انگشتر را در آبی شسته آب آن را به بیمار خود خورانیدند و بیمارشان صحّت یافت پس انگشتر را برگردانیدند و تو در دست راست کرده بودی ایشان در دست چپ تو کردند تو از این مطلب تعجّب بسیار کردی و سبب آن را ندانستی و نزدیک سَرِ خود یاقوتی یافته برداشتی و الحال همراه تو است ببر بازار و آن را به هشتاد اشرفی خواهی فروخت و این یاقوت هدیّه آن جِنّیان است که برای تو آورده بودند خادم گفت یاقوت را به بازار بردم و به هشتاد اشرفی فروختم همچنانکه سیّدم فرموده بود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که بخواند آیهالکرسی را در سفر در هر شب سالم بماند و سالم بماند آنچه با اوست و بگوید: اَللَّهُمَّ اجْعَلْ مَسیری عِبَراً، وَ صَمْتی تَفَکُّراً، وَ کَلامی ذِکْراً، و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویستکه فرمود من پروا نمی کنم هرگاه بگویم این کلمات را اگر جمع شوند برای ضرر من جنّ و انس «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، وَ مِنَ اللَّهِ وَ اِلَی اللَّهِ، وَ فی سَبِیلِ اللَّهِ، اَللّهُمَّ اِلَیْکَ اَسْلَمْتُ نَفْسی وَ اِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَ جْهی وَ اِلَیْکَ فَوَّضْتُ اَمْری فَاحْفَظْنی بِحِفْظِ الْاَیْمانِ

مِنْ بَيْنِ يَدَىَّ وَ مِنْ خَلْفى وَ عَنْ يَمينى وَ عَنْ شِمالى وَ مِنْ فَوْقى وَ مِنْ تَحْتى وَ ادْفَعْ عَنّى بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ، فَاِنَّهُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِىِّ الْعَظيمِ».

مؤلّف گويد ادعيه و آداب سفر بسيار است و ما در اينجا اقتصار مى كنيم بذكر چند ادب اوّل آنكه سزاوار است براى شخص هرگاه سوار مى شود بِسْمِ اللّه را ترک نکند دوّم آنكه نفقه خود را حفظ كند و در جاى محكم بگذارد زيرا كه روايت شده كه از فِقْهِ مسافر است حفظ كردن نفقه خود سيّم آنكه در سفر اعانت رفقا كند و از خدمت و كار كردن در حوائج ايشان مضايقه نكند تا حق تعالى بَرْطرف كند از او هفتاد و سه اندوه و پناه دهد او را در دنيا از همّ و غمّ و برطرف كند از او اندوه بزرگ روز قيامت را و روايت است كه حضرت امام زين العابدين عليه السلام سفر نمى كرد مگر با اشخاصى كه نشناسند آن حضرت را براى آنكه در راه اعانت آنها نمايد زيرا كه هر گاه مى شناختند آن جناب را نمى گذاشتند كه آن حضرت كارى بكند و از اخلاق شريفه حضرت رسول صلى الله عليه وآله نقل شده كه وقتى با اصحاب در سفر بود خواستند گوسفندى بكشند يكى گفت كشتن گوسفند با من ديگرى گفت كندن پوست او با من و ديگرى گفت پختن او با من حضرت فرمود جمع كردن هيزمش با من گفتند يا رسول اللّه اين كا را ما خواهيم كرد شما زحمت نكشيد فرمود مى دانم شما اين كار را خواهيد كرد لكن من خوشم نمى آيد

که از شما امتیازی پیدا کنم زیرا که حق تعالی کراهت دارد که ببیند بنده خود را که فضیلت داده خودش را به رفقایش وبدان که ثقیل ترین مردم در سفر نزد رفقا آن کسی است که با آنکه اعضایش صحیح و سالم است تنبلی می کند و مشغول کاری نمی شود و منتظر است که رفقای او کارهای او را بکنند چهارم آنکه مسافر مصاحبت کند با کسی که نظیر او باشد در انفاق کردن پنجم آنکه نیاشامد از آب هر منزلی مگر بعد از آنکه ممزوج کند او را به آب منزل قبل و شایسته و لازم است برای مسافر که با خود بردارد از خاک بلد خویش و از طینتی که تربیت بر آن شده است و هر منزلی که وارد می شود مقداری از آن خاک بریزد در ظرف آب خود و آن را حرکت دهد پس بگذارد تا آب صاف شود آن وقت بنوشد ششم آنکه اخلاق خود را نیکو کند و حلم را زینت خود کند و بیاید در آداب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام آنچه مناسب اینجا است هفتم آنکه توشه از برای سفر خود بردارد و از شَرف آدمی است که توشه خود را نیکو گرداند بخصوص در سفر مکه بلی در سفر زیارت امام حسین علیه السلام توشه را از چیزهای لذیذ قرار دادن مانند بریانی و حلواها وغیره محبوب نیست چنانکه بیاید این مطلب در باب زیارت آن حضرت. و ابن اعسم گفته:

مِنْ شَرَفِ الْاِنْسانِ فِی الْأَسْفارِ

تَطْییبُهُ الزّادَ مَعَ الْإِکْثارِ

وَلْیُحْسِنِ الْاِنْسانُ فِی حالِ السَّفَرِ

اَخْلاقَهُ زِیادَةً عَلَی الْحَضَرِ

وَلْیَدْعُ عِنْدَ الْوَضْعِ لِلْخِوانِ

مَنْ کانَ حاضِراً مِنَ الْأِخْوانِ

وَلْیُکْثِرِ الْمَزْحَ مَعَ الصَّحْبِ اِذا

لَمْ یُسْخِطِ اللَّهَ وَ

لَمْ يَجْلِبْ اَذى

مَنْ جآءَ بَلْدَةً فَذا ضَيْفٌ عَلى

اِخْوانِهِ فيها اِلى اَنْ يَرْحَلا

يُبَرُّ لَيْلَتَيْنِ ثُمَّ لْيَأْكُلِ

مِنْ اَكْلِ اَهْلِ الْبَيْتِ فى الْمُسْتَقْبَلِ

هشتم آنچه خیلی مهم است در سفر مراعات آن محافظت بر نمازهای فریضه است که بجا آورده شود با شرایط و حدود در اوایل اوقات چه آنکه بسیار مشاهده شده از حجّاج و زوّار که در طریق مسافرت ضایع کردند نمازهای فریضه خود را به جهت آنکه در وقت بجا نیاوردند یا بجا آوردند سواره و در محمل یا با تیمم یا با نجاست بدن یا جامه و امثال اینها که تمام از بی مبالاتی و استخفافشان به شأن نماز بوده و حال آنکه در روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود نمازِ فریضه بهتر است از بیست حج و یک حجّ بهتر است از خانه ای که پر از طلا باشد و آن طلاها را تصدّق دهند تا تمام شود و ترک مکن بعد از نمازهای مقصوره گفتن سی مرتبه سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ للَّهِ وَ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ اَكْبَرُ را که تأکید در آن وارد شده است.

اذن دخول هر یک از حرم های شریفه

و در اینجا ذکر می شود دو اذن دخول اوّل شیخ کفعمی فرموده چون خواستی داخل شوی به مسجد حضرت رسول صلّی الله علیه وآله یا در یکی از مشاهد مشرّفه ائمه علیهم السلام پس بگو: اَللّهُمَّ اِنّى وَقَفْتُ عَلى بابٍ مِنْ اَبْوابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ، صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ الِهِ، وَ قَدْ مَنَعْتَ النَّاسَ اَنْ يَدْخُلوُا اِلاَّ بِاِذْنِهِ، فَقُلْتَ يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِّىِ اِلاَّ اَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ، اَللّهُمَّ اِنّى اَعْتَقِدُ حُرْمَةَ صاحِبِ هذَا الْمَشْهَدِ الشَّريفِ فى غَيْبَتِهِ، كَما

اَعْتَقِدُها فی حَضْرَتِهِ، وَ اَعْلَمُ اَنَّ رَسُولَکَ وَ خُلَفآئَکَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ اَحْیآءٌ عِنْدَکَ یُرْزَقُونَ، یَرَوْنَ مَقامی وَ یَسْمَعُونَ کَلامی وَ یَرُدُّونَ سَلامی وَ اَ نَّکَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعی کَلامَهُمْ، وَ فَتَحْتَ بابَ فَهْمی بِلَذیذِ مُناجاتِهِمْ، وَ اِنّی اَسْتَاذِنُکَ یا رَبِّ اوَّلاً، وَ اَسْتَأْذِنُ رَسُولَکَ، صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ ثانِیاً، وَ اَسْتَأْذِنُ خَلیفَتَکَ الْأِمامَ الْمَفْرُوضَ عَلَیَّ طاعَتُهُ فُلانَ بْنَ فُلانٍ بجای فلان بن فلان نام ببرد آن امامی را که می خواهد زیارت کند وهمچنین نام پدرش را ببرد مثلاً اگر در زیارت امام حسین علیه السلام است بگوید الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍ علیه السلام و اگر در زیارت امام رضا علیه السلام است بگوید: عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضا علیه السلام و هکذا پس بگوید: وَ الْمَلائِکَةَ الْمُوَکَّلینَ بِهذِهِ الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ ثالِثاً، ءَاَدْخُلُ یا رَسُولَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا حُجَّةَ اللّهِ ءَاَدْخُلُ یا مَلآئِکَةَ اللّهِ الْمُقَرَّبینَ الْمُقیمینَ فی هذَا الْمَشْهَدِ، فَأْذَنْ لی یا مَوْلایَ فی الدُّخُولِ، اَفْضَلَ ما اَذِنْتَ لِأَحَدٍ مِنْ اَوْلِیآئِکَ، فَاِنْ لَمْ اَکُنْ اَهْلاً لِذلِکَ، فَاَنْتَ اَهْلٌ لِذلِکَ پس ببوس عتبه مبارکه را و داخل شو و بگو: بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ فی سَبیلِ اللّهِ، وَ عَلی مِلَّهِ رَسوُلِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لی وَ ارْحَمْنی وَ تُبْ عَلَیَّ، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ.

دوّم اذن دخولی است که علّامه مجلسی رحمه الله از نسخه قدیمه از مؤلّفات اصحاب برای دخول در سرداب مقدّس و بُقاع منوّره ائمه علیهم السلام نقل فرموده و آن چنان است که می گوئی: اَللّهُمَّ اِنَ هذِهِ بُقْعَهٌ طَهَّرْتَها وَ عَقْوَهٌ شَرَّفْتَها، وَ مَعالِمُ زَکَّیْتَها، حَیْثُ اَظْهَرْتَ فیها اَدِلَّهَ التَّوْحیدِ، وَ اَشْباحَ الْعَرْشِ الْمَجیدِ، الَّذینَ اصْطَفَیْتَهُمْ مُلُوکاً لِحِفْظِ النِّظامِ، وَ

اخْتَرْتَهُمْ رُؤَسآءَلِجَميعِ الْأَنامِ، وَ بَعَثْتَهُمْ لِقِيامِ الْقِسْطِ فِى ابْتِداءِ الْوُجُودِ اِلى يَوْمِ الْقِيمَهِ، ثُمَّ مَنَنْتَ عَلَيْهِمْ بِاسْتِنابَهِ اَنْبِيآئِکَ لِحِفْظِ شَرايِعِکَ وَ اَحْکامِکَ، فَاَکْمَلْتَ بِاسْتِخْلافِهِمْ رِسالَهَ الْمُنْذِرينَ، کَما اَوْجَبْتَ رِياسَتَهُمْ فى فِطَرِ الْمُکَلَّفينَ، فَسُبْحانَکَ مِنْ اِلهٍ ما اَرْاَ فَکَ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ مِنْ مَلِکٍ ما اَعْدَلَکَ، حَيْثُ طابَقَ صُنْعُکَ ما فَطَرْتَ عَلَيْهِ الْعُقُولَ، وَ وافَقَ حُکْمُکَ ما قَرَّرْتَهُ فِى الْمَعْقُولِ وَ الْمَنْقُولِ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلى تَقْديرِکَ الْحَسَنِ الْجَميلِ، وَ لَکَ الشُّکْرُ عَلى قَضآئِکَ الْمُعَلَّلِ بِاَکْمَلِ التَّعْليلِ، فَسُبْحانَ مَنْ لا يُسْئَلُ عَنْ فِعْلِهِ، وَ لا يُنازَعُ فى اَمْرِهِ، وَ سُبْحانَ مَنْ کَتَبَ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ قَبْلَ ابْتِدآءِ خَلْقِهِ، وَ الْحَمْدُللَّهِ الَّذى مَنَّ عَلَيْنا بِحُکَّامٍ يَقُومُونَ مَقامَهُ لَوْ کانَ حاضِراً فِى الْمَکانِ، وَ لا اِلهِ اِلَّا اللَّهُ الَّذى شَرَّفَنا بِاَوْصِيآءَ يَحْفَظُونَ الشَّرايِعَ فى کُلِّ الْأَزْمانِ، وَ اللَّهُ اَکْبَرُ الَّذي اَظْهَرَهُمْ لَنا بِمُعْجِزاتٍ يَعْجُزُ عَنْهَا الثَّقَلانِ، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِىِّ الْعَظيمِ، الَّذى اَجْرانا عَلى عَوآئِدِهِ الْجَميلَهِ فِى الْأُمَمِ السَّالِفينَ، اَللّهُمَّ فَلَکَ الْحَمْدُ وَ الثَّنآءُ الْعَلِىُّ، کَما وَجَبَ لِوَجْهِکَ الْبَقآءُ السَّرْمَدِىُّ، وَ کَما جَعَلْتَ نَبِيَّنا خَيْرَ النَّبِيّينَ، وَ مُلُوکَنا اَفْضَلَ الْمَخْلُوقينَ، وَ اخْتَرْتَهُمْ عَلى عِلْمٍ عَلَى الْعالَمينَ، وَفِّقْنا لِلسَّعْىِ اِلى اَبْوابِهِمُ الْعامِرَهِ اِلى يَوْمِ الدّينِ، وَ اجْعَلْ اَرْواحَنا تَحِنُّ اِلى مَوْطِئَ اَقْدامِهِمْ، وَ نُفُوسَنا تَهْوِى النَّظَرَ اِلى مَجالِسِهِمْ وَ عَرَصاتِهِمْ، حَتَّى کَاَ نَّنا نُخاطِبُهُمْ فى حُضُورِ اَشْخاصِهِمْ، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سادَهٍ غائِبينَ، وَ مِنْ سُلالَهٍ طاهِرينَ، وَ مِنْ اَئِمَّهٍ مَعْصُومينَ، اَللّهُمَّ فَاْذَنْ لَنا بِدُخُولِ هذِهِ الْعَرَصاتِ، الَّتِى اسْتَعْبَدْتَ بِزِيارَتِها اَهْلَ الْأَرَضينَ وَ السَّمواتِ وَ اَرْسِلْ دُمُوعَنا بِخُشُوعِ الْمَهابَهِ، وَ ذَلِّلْ جَوارِحَنا بِذُلِّ الْعُبُودِيِّهِ وَ فَرْضِ الطَّاعَهِ، حَتَّى نُقِرَّ بِما يَجِبُ لَهُمْ مِنَ الْأَوْصافِ، وَ

نَعْتَرِفَ بِاَنَّهُمْ شُفَعآءُ الْخَلايِقِ اِذا نُصِبَتِ الْمَوازينُ فى يَوْمِ الْأَعْرافِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذينَ اصْطَفى مُحَمَّدٍ وَ الِهِ الطّاهِرينَ. پس ببوس عتبه را و داخل شو در حالتى كه خاشع و گريان باشى پس بدرستى كه آن اذن دخولست از ايشان صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ.

عراق

پیشنیه عراق

سرزمین عراق یا بین النهرین، بنابر کاوشهای باستان شناسان، یکی از کهن ترین جایگاه های سکونت انسان و تمدن بشری است و پیشینه تاریخی آن به هزاران سال پیش از میلاد مسیح علیه السلام باز می گردد. نام «عراق»، بنا به گفته مورّخان برگرفته از موقعیت جغرافیایی آن؛ یعنی نزدیکی و مجاورتش با آب است؛ زیرا عرب هر سرزمینی را که دارای صحرا و درخت باشد و در مجاورت دریا یا رودخانه قرار گیرد عراق گوید، و یا آنکه برگرفته از نام فارسی «ایران شهر» یا «ایراک» به معنای سرزمینهای پست است که پس از تعریب، عراق گردیده است. برخی از مستشرقان، نام این سرزمین را برگرفته از کلمه آرامیِ «آراکا» می دانند که به معنای سرزمین مقدس می باشد.

همسایگان عراق عبارتند از: ترکیه در شمال، ایران در شرق، اردن و سوریه در غرب و عربستان و کویت در جنوب.

مساحت عراق 713

446 کیلومتر مربع و معادل یک سوّم (31) ایران است. این کشور از دو بخش «کوهستانی» و «دشت و صحرا» تشکیل شده و (به جز شمال آن) دارای آب و هوای سرد و خشک و گزنده در زمستان و گرم و سوزان در تابستان است. ملّت عراق از همزیستی چندین قوم تشکیل یافته که عبارتند از: عرب، که اکثریت ساکنان این سرزمین را تشکیل داده است.

کُرد، که

در بخش شمالی این کشور سکونت دارند و طبق برخی آمار، 17% جمعیت عراق را تشکیل می دهند.

ایرانی، که در شهرهای مذهبی عراق و مناطق مرزی میان ایران و عراق سکونت دارند.

ترک، که در برخی استانهای شمالی هم مرز با ترکیه زندگی می کنند.

همچنین ارامنه و آشوریان، اقلیتهای بسیار کوچکی را در این کشور تشکیل می دهند.

دین مردم عراق عبارت است از شیعه، سنّی، حنفی، مسیحی، یهودی، صابئه، و... لیکن اکثریت مردم عراق را مسلمانان شیعه تشکیل می دهند و بر اساس برخی آمار غیر رسمی، شیعیان متجاوز از 60% مردم عراق اند.

پیشینه تاریخی عراق

عراق دارای پیشینه تاریخی بسیار کهن بوده و یکی از قدیمی ترین تمدنهای بشری را در خود پرورانده و جای داده است، از این رو، در جای جای عراق آثار تاریخی و باستانی متعلّق به دوره های گوناگون؛ از هزاران سال پیش از تولد حضرت مسیح علیه السلام تا پس از ظهور اسلام را می توان دید، سیر تاریخیِ حکومتها و خاندانهای حاکم بر عراق بدین شرح است:

1-سومریان (4500 ق. م 2300 ق. م) در این دوره، ملّت سومر در بخش جنوبی عراق و در دو سمت رودخانه های دجله و فرات سکونت داشته اند و بنا بر کاوشهای باستان شناسان، این قوم که نژاد آنها همچنان مورد تردید است، دارای تمدن کشاورزی قابل توجهی بوده و چندین شهر را به نامهای: «ارک»، «اریدو»، «لاجش» و جزاینها پایه ریزی کرده بودند. پایتخت این سلسله حاکم، شهر باستانیِ «اور» بوده است. سومریان بر اثر حملات جنگجویان اکدی از میان رفتند.

2-اَکدیان (4500 ق. م 2300 ق. م) همزمان با حکومت سومریان در جنوب عراق،

در میانه عراق سلسله دیگری از مردمان سامی نژاد زندگی می کردند و دارای شهرهای آبادی همچون: «بورسیبا»، «کیش»، «نفَّر»، «اجاده» و جز اینها بودند و همواره بر سر تصاحب زمینهای کشاورزی با دولت جنوبی خود به نزاع بر می خاستند تا آنکه در سال 2750 ق. م مردی به نام «سرجون اکدی» در میان آنان به قدرت رسید و توانست با جنگها و حملات خود سومریان را نابود و سرزمینهای آنان راتصاحب کند، لیکن ملّت شکست خورده سومری بار دیگر توانست اکدیان را در حملات خود شکست دهد. پس از آن حاکمان سومری و اکدی به توافق رسیدند و در سال 2500 ق. م، کشور یکپارچه ای به نام «اکد و سومر»، که تمامیِ میانه و جنوب عراق را در بر می گرفت، بپا داشتند.

3-ایلامیان (عیلامیان) اینان مردمانی بودند که در منطقه کوهستانی شمال خوزستان زندگی می کردند و پایتختشان شهر شوش بود. دارای دولتی مقتدر و جنگجویانی دلیر بودند. سربازان ایلامی در سال 2320 ق. م به سرزمین اکدیان حمله ور شدند و پس از اشغال پایتخت آنان، پادشاه اکدی را به اسارت خود در آوردند و بتدریج نفوذ و سیطره خود را بر سر تا سر میانه و جنوب عراق گسترش دادند.

4-بابلیان (2200 ق. م) یکی از قبایل سامی به نام «عموریان» که همواره در کناره های دریای مدیترانه سکونت داشتند، به منظور دست یابی به منابع آب و کشاورزی، به سمت شرق حرکت کرده و سرزمینهای میانی عراق را به اشغال خود در آوردند و پایتخت خود را شهر بابل (در نزدیکی حلّه کنونی) قرار دادند. دهها سال میان عموریان و

ایلامیان جنگها در گرفت و همچنان ادامه داشت تا آنکه ششمین پادشاه عموری با قدرت تمام به جنگ ایلامیان رفت و پس از شکست دادن ارتش آنان، شهر شوش پایتخت ایلامیان را به اشغال خود درآورد و بدین ترتیب امپراتوری عظیم خود را پایه ریزی کرد که از آن پس به نام «امپراتوری بابلیان» شهرت یافت. او شهر بابل را به اوج عظمت و شکوه و جلال رسانید که امروزه آثار آن زینت بخش موزه های جهان است.

5-آشوریها (1300 ق. م 606 ق. م) یکی از قبایل سامی آشوریان هستند که در سال 3000 ق. م به شمال عراق هجرت کردند. آنان نخست جزو قلمرو سومریان و سپس بابلیها قرار گرفتند. مردمان این قوم به شجاعت و جنگجویی شهرت داشتند؛ و به همین جهت نیروی نظامی دو حکومت پیشین را تشکیل می دادند. آنها پس از ضعف دولت بابلیها، نخست ایالات اطراف خود و سپس بابل را اشغال کردند و همچنان به توسعه امپراتوری خویش مشغول بودند تا آنکه در سال 800 ق. م سرتاسر عراق و سرزمینهای شرق دریای مدیترانه و شمال آن را تا حدود ارمنستان در سیطره خود داشتند. پادشاه «سرجون دوم» و فرزندش «سنحاریب» یکی از مشهورترین پادشاهان این امپراتوری بودند.

6-کلدانیها (606 ق. م 539 ق. م) پس از ضعف امپراتوری آشور، در نتیجه شورش مردمان تحت فرمان آنها در ایالات دوردست و اختلافات داخلی، یکی از قبایل سامی به نام «کلدو» که در جنوب عراق به دامداری مشغول بودد، سر به شورش برداشته و با سربازان آشوری به نبرد بر خاست. وسرتاسر جنوب عراق را اشغال نمود و سپس شهر

بابل را به تصرف درآورد و آنگاه به همراه پادشاه ماد، پایتخت آشوریان را مورد حمله قرار داد و پس ازاشغال آن، سرزمینهایشان رامیان قوم خود تقسیم کرد. کلدانیها در سال 606 ق. م آشوریها را نابود ساختند و دولت بابلیان جدید را در شهر بابل پایه ریزی کردند.

یکی از مشهورترین پادشاهان آنان به نام نَبوکَد نَصَر یا بُخت نصر بود که 40 سال پادشاهی نمود و مصریان را شکست داد و پایتخت یهودیان (اورشلیم) را تسخیر و ویران کرد و هزاران یهودی را به اسارت گرفت و به بابل آورد. در دوران این پادشاه علم ریاضیات و نجوم پیشرفت فراوانی کرد و تقسیم شبانه روز به 24 ساعت و هر ساعت به 60 دقیقه و هر دقیقه به 60 ثانیه، و تعیین ماههای خورشیدی و قمری و پیش بینی خسوف و کسوف و جز اینها، از اکتشافات این دوره است.

7-مادها و پارسها (539 331 ق. م) دو قوم ماد و پارس همراه قوم پارت از نژاد آریایی بوده و جمعاً اقوام ایرانی را تشکیل می دادند. مادها در غرب و پارسها در جنوب ایران سکونت داشتند. ابتدا مادها دولتی تشکیل دادند و سپس به رهبری کورش دولت هخامنشی را بنیادگذاری کردند. این دولت با غلبه بر عراق، آسیای صغیر و مصر توانست دولتی مقتدر و ثروتمند را در مناطق مذکور تأسیس کند. داریوش هخامنشی نیز پس از کورش یکی از مقتدرترین شاهان هخامنشی است. پایتخت این دولت تخت جمشید بوده است. دولت مزبور با حمله اسکندر مقدونی از بین رفت.

8-یونانیها (331 247 ق. م) اسکندر کبیر پس از به قدرت رسیدن در یونان، به

جنگ با ایرانیها شتافت و نخست آسیای صغیر را اشغال کرد و سپس در سال 331 ق. م موفق شد و سرتاسر عراق را تحت سیطره خود در آورد. پس از مرگ اسکندر «سلوکی» به حکمرانی عراق رسید و دولت سلوکیان را در عراق ایجاد کرد که تا سال 247 ق. م دوام یافت.

9-پارتیان (247 ق. م 226 م) اینان یکی از اقوام آریایی ساکن در خراسان کنونی بودند که بتدریج متصرفات خود را توسعه دادند و عاقبت سلوکیان را از ایران و عراق راندند و خود جایگزین آنان شدند و شهر تیسفون را پایتخت خویش قرار دادند. پارتیان 473 سال حکومت راندند و عاقبت «آردوان» آخرین پادشاه آنان در سال266 م. توسط سلسله ساسانیان از میان رفت.

10-ساسانیان (226 م 652 م) این امپراتوری چهار قرن عراق را در تصرف خود داشت و پایتخت آن شهر تیسفون بود، تا این که عاقبت در سال 16 هجری ارتش اسلام لشکریان ایرانی را شکست داد و دین مُبین اسلام وارد عراق و ایران گردید. در دوره حکمرانی ساسانیان، عراق پیشرفتهای فراوانی در زمینه های کشاورزی و شهرسازی کرد که بسیاری از آثار آن تا صدها سال بعد باقی بود.

دوره اسلامی

ارتش اسلام در سال 14 یا 15 ه. به فرماندهی سعد بن ابی وقّاص به عراق حمله کرد و عاقبت طی چند سال جنگ، در سال 16 هجری، ارتش ساسانی را شکست داد و عراق را به تصرف درآورد. از این تاریخ، عراق جزئی از متصرّفات اسلامی گردید که خلیفه از مدینه بر آن حکم می راند. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برای نخستین بار در

سال 36 ه. شهر نوبنیاد کوفه را پایتخت خود قرار داد و از آنجا بر سرتاسر جهان اسلام حکم می راند.

امویان (41 ه. 132 ه)

پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام در سال 40 ه. ق و انتقال خلافت به امویان، عراق که مرکز آن دمشق بود، بخشی از امپراتوری امویان گردید و سیطره آنان بر عراق تا سال 132 ه. ادامه یافت.

عباسیان (132 656 ه.)

پس از سقوط امویان، ابوالعباس سَفّاح نخستین خلیفه عباسی در سال 132 ه. ق. در شهر هاشمیه (نزدیک کوفه) اعلان خلافت عباسی نمود 37. خلیفه عباسی، 524 سال از عراق بر جهان اسلام حکومت راندند، و سرانجام آخرین خلیفه عباسی، مستعصم بالله در سال 656 ه. ق. هلاکوخان مغول شکست خورد و از بین رفت.

ایلخانیان (656 738 ه).

پس از مرگ هلاکوخان، عراق از سوی جانشینان او که «ایلخانیان» نامیده می شدند، به مدت 80 سال اداره شد. برخی از ایلخانان مسلمان بودند و عاقبت، سلسله آنان توسط شیخ حسن جلائری منقرض گردید.

جلائریان (738 813 ه) این خاندان مدت 75 سال بر عراق حکومت راندند.

آق قویونلو و قراقویونلو (813 914 ه).

این دو ایل ترک تبار، مدت یک قرن در عراق حکومت کردند.

صفویان (914 941 ه).

شاه اسماعیل صفوی در سال 914 ه. ق. بغداد را فتح کرد. و پس از او فرزندش شاه تهماسب تا سال 941 ه. ق. عراق را جزو متصرّفات خود داشت. در این سال عراق از سوی سلطان سلیمان قانونی، پادشاه عثمانی، مسخّر گردید. البته در دوران سلطنت شاه عباس صفوی (در سال

1033) عراق بار دیگر به تصرف صفویان درآمد و تا سال 1049 ادامه یافت. در

این سال سلطان مراد چهارم، خلیفه عثمانی، بغداد را فتح کرد و عراق را به تصرف خود درآورد.

عثمانیان (1049 1335 ه. ق.)

عراق عملا از سال 941 ه. بجز در سالهای 1032 تا 1049 ه. ق. و در دوره سلطنت نادرشاه افشار در سال 1146 ه. ق. که مدت کوتاهی عراق را تسخیر نمود، همواره جزئی از ولایات حکومت عثمانی بود و توسط والیان منصوب از سوی دربار عثمانی اداره می شد. سیطره آنان بر عراق تا جنگ جهانی اوّل ادامه یافت.

انگلیسیها (1917 م 1924 م)

ارتش عثمانی پس از شکست سخت خود از ارتش انگلستان، به سوی ترکیه عقب نشینی کرد و در روز 11 آوریل 1917 میلادی لشکریان فاتح به سرکردگی «ژنرال مود» وارد بغداد شدند و بدینگونه عراق جزو متصرفات بریتانیا قرار گرفت.

دولت ملی عراق

در سال 1920 میلادی ملّت عراق به رهبری عالمان و مراجع دینی در عتبات، قیام و انقلاب گسترده ای را بر علیه ارتش اشغالگر انگلستان آغاز کرد که 6 ماه ادامه داشت و به تضعیف نفوذ انگلیسی ها در عراق انجامید و آنان را وادار به قبول خواست مردم در تشکیل دولت ملی عراق کرد. این جنبش در تاریخ عراق به نام «ثوره العشرین» شهرت دارد.

در پی این قیام، دولت انگلستان فیصل سومین فرزند شریف حسین امیر مکه را به عنوان پادشاه عراق برگزید و مراسم تاجگذاری او در روز عید غدیر سال 1921م. در بغداد انجام پذیرفت. رژیم سلطنتی عراق تا سال 1958م. بر عراق حکومت راند.

دولت جمهوری عراق

در سال 1958م. سرهنگ عبدالکریم قاسم اقدام به کودتای نظامی کرد و رژیم سلطنتی را سرنگون نمود و آنگاه رژیم

جمهوری را در عراق برقرار ساخت که تا به امروز ادامه دارد (اطلاعات تاریخی این بخش برگرفته از کتاب: «العراق قدیماً و حدیثاً، عبدالرزاق الحسینی، چاپ ششم، بغداد، مطبعه المثنی» می باشد.

بغداد

پیشینه بغداد

شهر بغداد مشهورترین شهر جهان اسلام و پایتخت خلافت عباسیان بوده که پنج قرن بر بخش عظیمی از جهان اسلام حکمرانی نموده است. این شهر حوادث مهمی را به خود دیده و امروزه از میان ساختمانها و مساجد و مدارس و مقابر، تنها بخش اندکی از آن عظمت کهن را می توان دید که از سیلابها و آتش سوزیها و جنگ و غارتها جان سالم به در برده است.

مراکز زیارتی و دیدنی بغداد:

1-آرامگاه شیخ کلینی؛ وی بزرگترین محدث و روایت نگار شیعی بشمار می رود و کتاب «الکافی» او یکی از چهار کتب روایی شیعه می باشد. وی در سال 329 ه. در بغداد درگذشت، امروزه مشهور میان مردم آن است که قبر وی در مسجد صفوی مشهور به تکیه مولوی خانه، در شرق بغداد (رصافه) و در نزدیکی پل شهدا می باشد.

2-سلمان پاک (مدائن) شهری است در چهل کیلومتری جنوب بغداد که نام آن برگرفته از نام جناب سلمان فارسی است که در سال 36 یا 37 ه. و هنگامی که امیر مدائن بود، در آنجا درگذشت و هم اکنون دارای آرامگاه باشکوهی است. در کنار وی، حُذیفه بن الیمان، (یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله نیز مدفون است. گفتنی است در فاصله کوتاهی از این بُقعه، ایوان کسری قرار دارد.

3-آرامگاه ادریس الحسنی، وی نواده حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام) است و امام زاده جلیل القدری است. قبر او در محلّه کراده واقع شده و دارای بقعه و بارگاه است و مردم بدو اعتقاد فراوانی دارند.

4-قبر بشر حافی، وی از اعیان متصوّفه است و بنا به نقل مورخان، مردی فاسق بود که

لحظاتی چند شرف حضور امام کاظم علیه السلام را درک نمود و هدایت گردید. آرامگاهش در محلّه اعظمیه بغداد است.

5-قبر بهلول؛ او پسرعموی هارون الرشید و از شیعیان پاک و وفادار بود و داستانهای او با منحرفین مشهور است. آرامگاهش در محله کرخ در نزدیکی قبر مشهور به «ست زبیده» می باشد.

6-قبر سید سلطان علی؛ او علی بن اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام است و به گفته روایات، کسی است که سعایت عمویش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نزد هارون کرد لیکن بزودی به نفرین حضرت گرفتار آمد و به هلاکت رسید، گور او در «محله الفضل» در شارع الرّشید بغداد است و سنیان برای او و برادرش محمد، مزاری ساخته اند.

7-قبر قنبر علی، گفته می شود او خادم امام دهم علیه السلام بود. امروزه آرامگاهش در شرق بغداد در محله «قنبر علی» است.

همان گونه که پیشتر گذشت بغداد علاوه بر زیارتگاه هایی که از آنها نام بردیم، دارای مراکز دیدنی و تاریخی دیگری است که برخی از آنها عبارتند از:

* مدرسه مستنصریّه، دانشگاهی است جهت تدریس علوم دینی مذاهب چهارگانه اهل سنت که به دستور مستنصر بالله عباسی در سال 631 ه. ساخته شد و ساختمان آن تاکنون باقی است. این مدرسه نمایانگر نمونه مدارس آن دوره است و از ساختمان عظیم و بزرگ و شبستانها و اتاقهای تدریس فراوان برخوردار است. امروزه این مدرسه در سمت شرق بغداد (رصافه) و در بازار خفافین، در نزدیکی پل الشهدا قرار دارد.

* جامع الصفویه، که امروزه به نام الآصفیّه شهرت دارد و پیشتر به نام «دارالقرآن المستنصریه» مشهور بوده و همزمان با مدرسه

المستنصریه ساخته شده است. این بنا در فاصله کوتاهی از مدرسه مستنصریه قرار دارد. در یکی از اتاقهای این مسجد که پنجره آن به بازار باز می شود، آرامگاه مرحوم شیخ کلینی و قاضی ابوالفتح کراچکی از بزرگان امامیه و متوفای سال 449 ه. قرار دارد.

* قصر عباسی، و آن یکی از کاخهای دوره اخیر عباسیان در بغداد است که در سمت شرق بغداد و در نزدیکی رودخانه دجله قرار دارد. این کاخ دارای تالارها و ایوانهایی است با گچ بریهای زیبا و دیدنی.

* جامع الخفافین، مسجدی است باقیمانده از دوره عباسیان که در سال 599 ه. به دستور زمرد خاتون ساخته شد. این مسجد در مجاورت مدرسه مشهور نظامیه است که توسط نظام الملک طوسی ساخته شده و هم اکنون اثری از آن باقی نمانده است.

در شمال بغداد و در میانه بزرگراه بغداد سامرا دو زیارتگاه وجود دارد که عبارتند از:

* حرم حضرت سید محمّد، که در شهر بلد در 80

کیلومتری شمال بغداد واقع است. و آن امام زاده عظیم الشأن فرزند امام دهم حضرت علی الهادی علیه السلام است. مرتبه و مقام وی بگونه ای بود که تمامی شیعیان او را جانشین پدر بزرگوارش در امامت می دانستند، لیکن وی در سال 252 ه. وفات یافت و در این بقعه مدفون گردید. امروزه صحن و سرای وسیع و گنبد و گلدسته و حجره هایی، بقعه او را تشکیل می دهد. وی از احترام ویژه ای نزد مردم عراق برخوردار است، به گونه ای که کسی جرأت سوگند دروغ خوردن به نام او ندارد.

* آرامگاه ابراهیم اشتر، وی فرزند مالک اشتر سردار رشید اسلام

است. خود ابراهیم نیز از سرداران شجاع امیرالمؤمنین و امام حسن (علیهما السلام) بود و در تمامی جنگها و پیکارها شرکت داشت و در جریان قیام مختار جنگ سختی با شامیان داشت و ابن زیاد را به هلاکت رساند. آرامگاه وی در سمت چپ بزرگراه بغداد سامرا، پیش از شهر بلد قرار دارد و گنبد آبی برافراشته کاشی کاری او از دور قابل رؤیت است.

مسجد براثا

مسجد براثا از مساجد کهن و مبارک شیعه است که در میانه راه کاظمین بغداد در محله ای به همین نام واقع است. بنابر روایات تاریخی، امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بازگشت از جنگ با خوارج در نهروان، در این مکان نماز خوانده است. شیعیان از دیرباز در این مسجد تجمع نموده و به عبادت می پرداخته اند.

فضائل مسجد براثا

1. انبیاء در این مکان نماز خوانده اند.

2. حضرت ابراهیم علیه السلام نماز در آن خوانده است.

3. قبر یکی از انبیاء در این مکان مقدس است.

4. خانه حضرت مریم بوده و در ایّام کودکی حضرت عیسی علیه السلام مدّتی به همراه او در اینجا زندگی کرده است.

5. زمین حضرت عیسی علیه السلام بوده است. لازم به ذکر است گر چه حضرت عیسی علیه السلام مبعوث به رسالت در میان قوم بنی اسرائیل بوده و در منطقه بیت المقدّس و شهر ناصره به ارشاد و تبلیغ مشغول بوده امّا قبل از آن در مناطق دیگری نیز حضور داشته است؛ مانند شهر کوفه، سرزمین براثا، بیت المقدس

6. حضرت مریم علیها السّلام عیسی علیه السلام را در حالی که کودکی بیش نبوده بر روی سنگ سفیدی گذاشته و خود به نماز ایستاده است.

7. چشمه آبی در این مکان بوده که حضرت مریم از آن استفاده می کرده است.

8. امیرالمومنین علی علیه السلام به همراه سپاه خود در بازگشت از جنگ نهروان به سرزمین براثا رسیدند راهبی مسیحی در عبادتگاه خود در منطقه براثا زندگی می کرد با دیدن سپاه حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام به استقبال آنها آمد و گفت: من در کتابها یافته ام در این سرزمین فقط پیغمبر یا

وصیّ پیغمبر به همراه سپاهش وارد می شود. امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: آن وصی من هستم. راهب مسیحی با دیدن حضرت، مسلمان شد و به ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام اقرار کرد. حضرتش به همراه سپاه خود چهار روز در براثا اقامت کردند.

9. حضرت امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام در این مکان نماز خوانده اند.

10. حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام به راهب مسیحی دستور داد تا در آنجا مسجدی بنا کند. مسجد ساخته شد و مسجد براثا نام گرفت.

11. حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام به راهب مسیحی فرمودند: به زودی در کنار این مسجد شهری ساخته می شود. حکّام باطل بر آن حکومت می کنند و شاهد حوادث و بلاها و گناهان زیادی خواهد بود. (حضرتش از پیدایش بغداد و حوادث آن خبر دادند)

12. اصحاب امیرالمومنین علیه السلام به فرمان حضرت قسمتی از زمین را حفر کردند، چشمه ای که حضرت مریم از آن استفاده می کرد ظاهر شد، سپس به دستور حضرت محل دیگری را حفر کردند و سنگ سفیدی را خارج کردند امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: مریم عیسی را بر این سنگ قرار داد و نماز خواند حضرت این سنگ را در جهت قبله نصب کرد و به سمت آن نماز خواند.

13. در سرزمین براثا به فرمان امیرالمومنین علیه السلام معجزه ردّ الشمس واقع شده است.

14. امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: یکی از حوادث دوران قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ویرانی مسجد براثا است. این مکان مقدّس در آینده تلخی روزگار را انتظار می کشد به امید روزی که با سپری شدن

حوادث ناگوار، جهان شاهد حکومت صالحان باشد.

نواب اربعه

آرامگاه نوّاب اربعه؛ اینان چهار تن از بزرگان و معتمدان شیعه در بغداد اند که طی هفتاد سال دوران غیبت صغری، عهده دار ارتباط میان امام زمان علیه السلام و شیعیان بوده اند و اموال و نامه های شیعیان را به امام و پاسخ آن حضرت رابه آنها منتقل می نمودند. این چهار تن عبارتند از:

-عُثمان بن سعید عَمْریّ. (اواخر قرن سوّم)

-محمد بن عثمان بن سعید عَمْری، (در سال 305 ه. درگذشت).

آرامگاه این پدر و پسر در یکی از میادین مهم و مرکزی شهر بغداد به نام «ساحه الخلاّنی»، درون مسجدی به نام «جامع الخلانی» قرار دارد. بر روی قبر آن دو، ضریحی نقره ای و گنبدی بلند با کاشیهای سبز برقرار است.

-حسین بن روح (متوفای سال 326 ه).

آرامگاه او در میان بازار کهن و قدیمی بغداد، معروف به «سوق العطارین» قرار دارد و دارای صحن و سرا و گنبد و ضریح است و زیارتگاه شیعیان می باشد.

* علی بن محمد سَیمُری (در سال 329 ه. درگذشت).

آرامگاه او درون بازار مشهور به «سوق الخفافین» کمی پایین تر از مدرسه المستنصریه قرار دارد.

زیارت نواب اربعه

زیارت ایشان پس به نحوی است که شیخ طوسی (ره) در تهذیب و سیّد بن طاوس (ره) در مصباح الزائر ذکر کرده اند و نسبت داده اند آن را به جناب ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله که فرموده در باب زیارت ایشان که سلام می کنی بر رسول خدا و بعد از او به امیر المؤمنین و بر خدیجه کبری و بر حضرت فاطمه زهراء و بر امام حسن و امام حسین و بر هر یک از ائمّه علیهم السلام تا صاحب الزّمان صلوات الله علیه پس

می گویی: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا فُلانَ بْنَ فُلانٍ (و بجای فلان ابن فلان اسم صاحب قبر و پدرش را می بری) اَشْهَدُ اَنَّکَ بابُ الْمَوْلی اَدَّیْتَ عَنْهُ وَ اَدَّیْتَ اِلَیْهِ، ما خالَفْتَهُ وَ لا خالَفْتَ عَلَیْهِ، قُمْتَ خاصّاً، وَ انْصَرَفْتَ سابِقاً، جِئْتُکَ عارِفاً بِالْحَقِّ الَّذی اَنْتَ عَلَیْهِ، و اَنَّکَ ما خُنْتَ فِی التَّاْدِیَهِ وَ السِّفارَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ مِنْ بابٍ ما اَوْسَعَهَ وَ مِنْ سَفیرٍ ما آمَنَکَ، وَ مِنْ ثِقَهٍ ما اَمْکَنَکَ، اَشْهَدُ اَنَّ اللّهَ اخْتَصَّکَ بِنُورِهِ، حَتّی عایَنْتَ الشَّخْصَ، فَاَدَّیْتَ عَنْهُ وَ اَدَّیْتَ اِلَیْهِ. پس برمی گردی و باز سلام می کنی بر رسول خدا تا صاحب الزمان علیهم السلام پس از آن می گوئی: جِئْتُکَ مُخْلِصاً بِتَوْحیدِ اللّهِ وَ مُوالاهِ اَوْلِیآئِهِ، وَ الْبَرآئَهِ مِنْ اَعْدآئِهِمْ [اَعْدائِهِ وَ مِنَ الّذینَ خالَفُوکَ، یا حُجَّهَ الْمَوْلی وَ بِکَ اِلَیْهِمْ تَوَجُّهی وَ بِهِمْ اِلیَ اللّهِ تَوَسُّلی

زیارت حضرت سلمان علیه السّلام

بدانکه از تکالیف زوّار در کاظمین رفتن به مدائن است به جهت زیارت عبد صالح الهی جناب سلمان محمّدی رضوان الله علیه که اوّل ارکان اربعه و مخصوص به شرافت «سَلْمانُ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ» و مُنْخَرِط در سلک اهل بیت نبوّت و عصمت است و در فضیلت او جناب رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده: سَلْمانُ بَحْرٌ لایُنْزَفُ وَ کَنْزٌ لایَنْفَدُ سَلْمانُ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ یُمْنَحُ الْحِکْمَهَ وَ یُؤْتِی الْبُرْهانَ و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را مثل لقمان حکیم بلکه حضرت صادق علیه السلام او را بهتر از لقمان فرموده و حضرت باقر علیه السلام او را از متوسمین شمرده و از روایات مستفاد شده که آن جناب اسم اعظم می دانست و از محدَّثین (به فتح) بوده و از برای ایمان ده درجه است

و او در درجه دهم بوده وعالم به غیب و منایا بوده و از تحف بهشت در دنیا میل فرموده و بهشت مشتاق و عاشق او بوده و خدا و رسول صلی الله علیه وآله او را دوست می داشتند و حقّ تعالی پیغمبرصلی الله علیه وآله را امر فرموده به محبّت چهار نفر که سلمان یکی از ایشان است و آیاتی در مدح او و اقران او نازل شده و جبرئیل هر وقت بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله نازل می شده امر می کرده از جانب پروردگار که سلمان را سلام برساند و مطلّع گرداند او را به علم منایا و بلایا و انساب و شبها برای او در خدمت پیغمبرصلی الله علیه و آله مجلس خلوتی بوده و حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما وآلهما چیزهایی تعلیم او فرمودند از مخزون و مکنون علم الله که احدی غیر او قابل و قوّه تحمّل آن را نداشته و رسید به مرتبه ای که حضرت صادق علیه السلام فرمود «اَدْرَکَ سَلْمانُ الْعِلْمَ الأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الأخِرَ وَ هُوَ بَحْرٌ لایُنْزَحُ وَ هُوَ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ» سلمان درک کرد علم اوّل و آخر را و او دریایی است که هرچه از او برداشته شود تمام نشود و او از ما اهلبیت است و برای شوق زائرین و رغبتشان به زیارت آن جناب کافی است تامّل در اختصاص و امتیازش در میان تمام صحابه و جمیع امّت به اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک شب از مدینه به مدائن رفت و بدست مبارک او را غسل داد و کفن نمود و نماز کرد بر او با صفوفی بسیار از ملائکه و

همان شب به مدینه مراجعت فرمود زهی شرافت مودّت و محبّت به خانواده رسالت که انسان را به این مرتبه از جلال و عظمت رساند و اما کیفیّت زیارت آن جناب پس بدانکه سیّد بن طاوس در مصباح الزّائر چهار زیارت برای آن بزرگوار نقل کرده و ما در اینجا اکتفا می کنیم به همان زیارت اوّل آن و در هدیّه نقل کردیم زیارت چهارم آنرا که شیخ در تهذیب ذکر فرموده پس چون خواستی زیارت کنی آن جناب را می ایستی نزد قبر او رو به قبله و می گویی

اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خاتَمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الْأَئِمَّهِ الْمَعْصُومینَ الرَّاشِدینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ الْأَمینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُودَعَ اَسْرارِ السَّادَهِ الْمَیامینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّهَ اللَّهِ مِنَ الْبَرَرَهِ الْماضینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَشْهَدُ اَ نَّکَ اَطَعْتَ اللَّهَ کَما اَمَرَکَ، وَ اتَّبَعْتَ الرَّسُولَ کَما نَدَبَکَ، وَ تَوَلَّیْتَ خَلیفَتَهُ کَما اَلْزَمَکَ وَ دَعَوْتَ اِلَی الْاِهْتِمامِ بِذُرِّیَّتِهِ کَما وَقَفَکَ، وَ عَلِمْتَ الْحَقَّ یَقیناً وَ اعْتَمَدْتَهُ کَما اَمَرَکَ، اَشْهَدُ اَ نَّکَ بابُ وَصِیِّ الْمُصْطَفی وَ طَریقُ حُجَّهِ اللَّهِ الْمُرْتَضی وَ اَمینُ اللَّهِ فیمَا اسْتُودِعْتَ مِنْ عُلُومِ الْأَصْفِیاءِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِ النَّبِیِّ، النُّجَباءِ الْمُخْتارینَ لِنُصْرَهِ الْوَصِیِّ اَشْهَدُ اَ نَّکَ صاحِبُ الْعاشِرَهِ، وَ الْبَراهینِ وَ الدَّلائِلِ الْقاهِرَهِ، وَ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیْتَ الزَّکوهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ اَدَّیْتَ الْأَمانَهَ، وَ نَصَحْتَ للَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، وَ صَبَرْتَ عَلَی الْأَذی فی جَنْبِهِ، حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، لَعَنَ اللَّهُ

مَنْ جَحَدَکَ حَقَّکَ، وَ حَطَّ مِنْ قَدْرِکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ آذاکَ فى مَواليکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ اَعْنَتَکَ فى اَهْلِ بَيْتِکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لامَکَ فى ساداتِکَ لَعَنَ اللَّهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ مِنَ الْاَوَّلينَ وَ الْآخِرينَ، وَ ضاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ الْاَليمَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْکَ يا اَبا عَبْدِاللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ عَلَيْکَ يا مَوْلى اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى رُوحِکَ الطَّيِّبَهِ، وَ جَسَدِکَ الطَّاهِرِ، وَ اَلْحَقَنا بِمَنِّهِ وَ رَاْفَتِهِ اِذا تَوَفَّا نابِکَ، وَ بِمَحَلِّ السَّادَهِ الْمَيامينِ، وَ جَمَعَنا مَعَهُمْ بِجِوارِهِمْ فى جَنَّاتِ النَّعيمِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْکَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى اِخْوانِکَ الشّيعَهِ الْبَرَرَهِ مِنَ السَّلَفِ الْمَيامينَ، وَ اَدْخَلَ الرَّوْحَ وَ الرِّضْوانَ عَلَى الْخَلَفِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ، وَ اَلْحَقَنا وَ اِيَّاهُمْ بِمَنْ تَوَلاَّهُ مِنَ الْعِتْرَهِ الطَّاهِرينَ، وَ عَلَيْکَ وَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس بخوان اِنَّا اَنْزَلْناهُ فى لَيْلَهِ الْقَدْرِ هفت مرتبه پس بجا بياور نماز مندوب آنچه خواهى. چون خواستى برگردى از زيارت سلمان پس بايست نزد قبر براى وداع و بگو اين وداع را كه سيد در آخر زيارت چهارم ذكر فرموده: اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَنْتَ بابُ اللَّهِ الْمُؤْتى مِنْهُ وَ الْمَاْخُوذُ عَنْهُ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قُلْتَ حَقّاً وَ نَطَقْتَ صِدْقاً، وَ دَعَوْتَ اِلى مَوْلاىَ وَ مَوْلاکَ عَلانِيَهً وَ سِرّاً، اَتَيْتُکَ زآئِراً وَ حاجاتى لَکَ مُسْتَوْدِعاً وَ ها اَ نَاذا مُوَدِّعُکَ، اَسْتَوْدِعُکَ دينى وَ اَمانَتى وَ خَواتيمَ عَمَلى وَ جَوامِعَ اَمَلى اِلى مُنْتَهى اَجَلى وَ السَّلامُ عَلَيْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْاَخْيارِ.

حذيفه بن يمان

دويّم زيارت

کردن جناب حُذیفه بن الیَمان که از بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و خاصّان امیرالمؤمنین علیه السلام است و در میان صحابه مخصوص بود به شناختن منافقین و دانستن نامهای ایشان و اگر در نماز جنازه کسی حاضر نمی شد خلیفه ثانی بر او نماز نمی کرد و از جانب او سالها در مداین والی بود پس او را عزل کرد و جناب سلمان والی آنجا شد چون وفات کرد دوباره حذیفه والی آنجا شد و مستقرّ بود تا نوبت خلافت به شاه ولایت حضرت علی علیه السلام رسید پس از مدینه رقمی مبارک به او و فرمان همایونی به اهل مداین صادر شد و از خلافت خود و استقرار حذیفه در آنجا به نحوی که بود اطّلاع دادند ولکن حذیفه بعد از حرکت آن حضرت از مدینه به جانب بصره بجهت دفع شرّ اصحاب جمل و قبل از نزول موکب همایون به کوفه وفات کرد و در همان مداین مدفون شد از ابوحمزه ثمالی روایت است که چون حذیفه خواست وفات کند فرزند خود را طلبید و وصیّت کرد او را به عمل کردن به این نصیحت های نافعه فرمود ای پسر جان من ظاهر کن مأیوسی از آنچه که در دست مردم است که در این یأس غنی و توانگری است و طلب مکن از مردم حاجات خود را که آن فقر حاضر است و همیشه چنان باش که روزی که در آن هستی بهتر باشی از روز گذشته ات و هروقت نماز می کنی چنان نماز کن که گویا نماز وداع و نماز آخر تو است و مکن کاری را که از آن

عذر بخواهی و بدان که در جنب حرم سلمان مسجد جامع مداین است که منسوب است به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن را ساخته یا در آنجا نماز خوانده معلوم نیست از فیض دو رکعت نماز تحیّت در آن محلّ شریف خود را محروم نکند.

ابراهیم بن مالک اشتر

آرامگاه ابراهیم اشتر، وی فرزند مالک اشتر سردار رشید اسلام است. خود ابراهیم نیز از سرداران شجاع امیرالمؤمنین و امام حسن (علیهما السلام) بود و در تمامی جنگها و پیکارها شرکت داشت و در جریان قیام مختار جنگ سختی با شامیان داشت و ابن زیاد را به هلاکت رساند. آرامگاه وی در سمت چپ بزرگراه بغداد سامرا، پیش از شهر بلد قرار دارد و گنبد آبی برافراشته کاشی کاری او از دور قابل رؤیت است.

امامزاده سید محمد

حرم حضرت سید محمّد، که در شهر بلد در 80 کیلومتری شمال بغداد واقع است. و آن امام زاده عظیم الشأن فرزند امام دهم حضرت علی الهادی علیه السلام است. مرتبه و مقام وی به گونه ای بود که تمامی شیعیان او را جانشین پدر بزرگوارش در امامت می دانستند، لیکن وی در سال 252 ه. وفات یافت و در این بقعه مدفون گردید. امروزه صحن و سرای وسیع و گنبد و گلدسته و حجره هایی، بقعه او را تشکیل می دهد. وی از احترام ویژه ای نزد مردم عراق برخوردار است، به گونه ای که کسی جرأت سوگند دروغ خوردن به نام او ندارد.

بدانکه امامزاده سیّد محمد فرزند حضرت امام علی نقی علیه السلام را در نزدیکی بلد یک منزلی سامرّه مزاری است مشهور و به جلالت شأن و بروز کرامات معروف عامّه مردم به زیارتش مشرّف می شوند و نذرها و هدایای بسیار به آنجا می برند و حاجات می طلبند و اعراب آن حدود تمامی از او خوف دارند و حساب می برند کرامات بسیار از آن بزرگوار نقل شده که مقام ذکرش نیست و بس است در جلالت آن جناب

که قابلیّت و صلاحیّت امامت را داشت و فرزند بزرگ هادی علیه السلام بود و در فوت او حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گریبان خود را چاک فرمود و شیخ ما ثقه الاسلام نوری نَوَّرالله مرقده اعتقاد عظیمی به زیارت آن بزرگوار داشته و در تعمیر بقعه و ضریح مبارکش سعی فرموده و صورت کتیبه که بر ضریح شریفش نوشته است این است: هذا مرقد السّید الجلیل، ابی جعفر محمّد بن الإمام ابی الحَسَن علیّ الهادی علیه السلام، عظیم الشّان جلیل القدر، کانت الشّیعه تزعم انّه الإِمامُ بَعْدَ اَبیه علیه السلام، فَلَمَّا توفّی نَصَّ اَبوهُ عَلی اَخیهِ اَبی مُحمّد الزّکی علیه السلام، وقالَ له احدث للّهِ ِ شکراً، فَقَدْ اَحْدَثَ فیکَ اَمْراً خلّفه اَبُوهُ فِی المَدینه طفلاً، وقدم علیه فی سامراء مشتدّاً، وَ نَهَضَ الی الرّجوع اِلَی الحِجاز، و لَمَّا بَلَغَ بَلَد عَلی تِسْعَةَ فَراسِخَ مَرِضَ و تُوُفِّیَ، وَ مَشْهَدُهُ هُناکَ، وَ لَمَّا تُوُفِّیَ شَقَّ ابومحمّد علیه السلام عَلَیْهِ ثَوْبَهُ، و قال فی جوابِ مَنْ عابَهُ عَلَیْهِ، قد شَقَّ مُوسی علی اَخیهِ هرُونَ، وکانَتْ وَ فاتُهُ فی حُدود اِثْنَیْنِ وَ خَمسینَ بَعْدَ الْمأتین.

زیارت سید محمد

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّها السَّیِّدُ الزَّکِیُّ، الطَّاهِرُ الْوَلِیُّ، وَ الدَّاعِی الْحَفِیُّ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قُلْتَ حَقّاً، وَ نَطَقْتَ حَقّاً وَ صِدْقاً، وَ دَعَوْتَ اِلی مَوْلایَ وَ مَوْلاکَ عَلانِیَةً وَ سِرّاً، فازَ مُتَّبِعُکَ، وَ نَجی مُصَدِّقُکَ، وَ خابَ وَ خَسِرَ مُکَذِّبُکَ، وَ الْمُتَخَلِّفُ عَنْکَ اِشْهَدْ لی بِهذِهِ الشَّهادَهِ لِاَکُونَ مِنَ الْفائِزینَ بِمَعْرِفَتِکَ وَ طاعَتِکَ، وَ تَصْدیقِکَ وَ اتِّباعِکَ، وَ السَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدی وَ ابْنَ سَیِّدی اَنْتَ بابُ اللّهِ الْمُؤْتی مِنْهُ، وَ الْمَاْخُوذُ عَنْهُ، اَتَیْتُکَ زائِراً، وَ حاجاتی لَکَ مُسْتَوْدِعاً، وَ ها اَ نَا ذا

اَسْتَوْدِعُکَ دینی وَ اَمانَتی وَ خَواتیمَ عَمَلی وَ جَوامِعَ اَمَلی اِلی مُنْتَهی اَجَلی وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ.

کاظمین

پیشینه کاظمین

این شهر سوّمین شهر مقدّس عراق پس از نجف و کربلا است و در شمال غربی بغداد و در سمت غرب رودخانه دجله قرار گرفته که تنها عرض رودخانه دجله آن را از بغداد جدا می کند. نام این شهر برگرفته از نام مبارک حضرت کاظم علیه السلام است و از آنجایی که در این حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (=کاظم) و نواده او حضرت محمد بن علی علیه السلام) جواد) مدفون می باشند شهر به نام این دو تن با غلبه دادن نام اشهر که کاظم است، «کاظمین» نامیده شده است. حرم مطهّر، مرکز این شهر را تشکیل می دهد و دروازه های مجموعه وسیع حرم به خیابانها و محله های اصل شهر گشوده می شود. حرم کاظمین از ویژگیهایی برخوردار است که در کمتر حرمی می توان دید؛ نخست آنکه دو تن از امامان معصوم درون یک ضریح مدفونند، از این رو ضریح نقره ای آنان بزرگ و بخش مهمّی از فضای زیر گنبد را در بر گرفته است و دیگر آنکه حرم مطهّر دارای دو گنبد طلایی یکسان و چهار گلدسته می باشد. همچنین حرم مطهّر دارای سه ایوان زیبا و بزرگ با سقفهای بلند است که ستونهایی تنومند آن را در بر گرفته و با کاشی و آینه تزیین شده است.

پیشینه شهر کاظمین به سال 145 ه. باز می گردد. در این سال جعفر فرزند منصور عبّاسی درگذشت و در گورستان این منطقه مدفون گردید و

پس از او جمعی از قریشیان از آن جمله دو امام معصوم (علیهما السلام) در این گورستان به خاک سپرده شدند و همواره به نام «مقابر قریش» مشهور بوده است. لیکن بعدها به تدریج نام این بقعه به نام امروزی آن شهرت یافت.

زندگینامه امام موسی بن جعفر

ولادت

نام امام هفتم ما، موسی و لقب آن حضرت کاظم علیه السلام کنیه آن امام «ابوالحسن» و «ابوابراهیم» است. شیعیان و دوستداران لقب «باب الحوائج» به آن حضرت داده اند. تولد امام موسی کاظم علیه السلام روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال 128هجری در «ابواء» اتفاق افتاد. دوران امامت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مقارن بود با سالهای آخر خلافت منصور عباسی و در دوره خلافت هادی و سیزده سال از دوران خلافت هارون که سخت ترین دوران عمر آن حضرت به شمار است. امام موسی کاظم علیه السلام از حدود 21سالگی بر اثر وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید، و زمان امامت آن حضرت سی و پنج سال و اندکی بود و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است، البته غیر از حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

صفات ظاهری و باطنی و اخلاق آن حضرت

حضرت کاظم علیه السلام دارای قامتی معتدل بود. صورتش نورانی و گندمگون و رنگ مویش سیاه و انبوه بود. بدن شریفش از زیادی عبادت ضعیف شد، ولی همچنان روحی قوی و قلبی تابناک داشت. امام کاظم علیه السلام به تصدیق همه مورخان، به زهد و عبادت بسیار معروف بوده است. موسی بن جعفر از عبادت و سخت کوشی به «عبد صالح» معروف و در سخاوت و بخشندگی مانند نیاکان بزرگوار خود بود. بدره های (کیسه های) سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دو هزار دیناری می آورد و بر ناتوانان و نیازمندان تقسیم می کرد. از حضرت موسی کاظم روایت شده است که فرمود: «پدرم (امام صادق علیه السلام) پیوسته مرا به

سخاوت داشتن و کرم کردن سفارش می کرد». امام علیه السلام با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی خود لباس خشن بر تن می کرد، چنانکه نقل کرده اند: «امام بسیار خشن پوش و روستایی لباس بود» و این خود نشان دیگری است از بلندی روح و صفای باطن و بی اعتنایی آن امام به زرق و برقهای گول زننده دنیا. امام موسی کاظم علیه السلام نسبت به زن و فرزندان و زیردستان بسیار با عاطفه و مهربان بود. همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود، و پنهان و آشکار به آنها کمک می کرد. برخی از فقرای مدینه او را شناخته بودند اما بعضی-پس از تبعید حضرت از مدینه به بغداد-به کرم و بزرگواریش پی بردند و آن وجود عزیز را شناختند. امام کاظم علیه السلام به تلاوت قرآن مجید انس زیادی داشت. قرآن را با صدایی حزین و خوش تلاوت می کرد. آن چنان که مردم در اطراف خانه آن حضرت گرد می آمدند و از روی شوق و رقت گریه می کردند. بدخواهانی بودند که آن حضرت و اجداد گرامیش را-روی در روی-بد می گفتند و سخنانی دور از ادب به زبان می راندند، ولی آن حضرت با بردباری و شکیبایی با آنها روبرو می شد، و حتی گاهی با احسان آنها را به صلاح می آورد، و تنبیه می فرمود. تاریخ، برخی از این صحنه ها را در خود نگهداشته است. لقب «کاظم» از همین جا پیدا شد. کاظم یعنی: نگهدارنده و فرو خورنده خشم. این رفتار در برابر کسی یا کسانی بوده که از راه جهالت و نادانی یا به

تحریک دشمنان به این کارهای زشت و دور از ادب دست می زدند. رفتار حکیمانه و صبورانه آن حضرت علیه السلام کم کم، بر آنان حقانیت خاندان عصمت و اهل بیت علیه السلام را روشن می ساخت، اما آنجا که پای گفتن کلمه حق-در برابر سلطان و خلیفه ستمگری-پیش می آمد، امام کاظم علیه السلام می فرمود: «قل الحق و لو کان فیه هلاکک» یعنی: حق را بگو اگرچه آن حقگویی موجب هلاک تو باشد. ارزش والای حق به اندازه ای است که باید افراد در مقابل حفظ آن نابود شوند. در فروتنی-مانند صفات شایسته دیگر خود-نمونه بود. با فقرا می نشست و از بینوایان دلجویی می کرد. بنده را با آزاد مساوی می دانست و می فرمود همه، فرزندان آدم و آفریده های خدائیم. از ابوحنیفه نقل شده است که گفت: «او را در کودکی دیدم و از او پرسشهایی کردم چنان پاسخ داد که گویی از سرچشمه ولایت سیراب شده است. براستی امام موسی بن جعفر علیه السلام فقیهی دانا و توانا و متکلمی مقتدر و زبردست بود». محمد بن نعمان نیز می گوید: «موسی بن جعفر را دریایی بی پایان دیدم که می جوشید و می خروشید و بذرهای دانش به هر سو می پراکند».

امام علیه السلام در سنگر تعلیم حقایق و مبارزه

نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق علیه السلام و پیش از آن در زمان امام محمد باقر علیه السلام آغاز و عملی شده بود، در زمان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت، تا مردم بیش از پیش به خط

مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا گردند، و این مشعل فروزان را از ورای اعصار و قرون به آیندگان برسانند. خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه درصدد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی علیه السلام را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند. اینان برای اجراء این مقصود پلید کارها کردند، از جمله: چند تن از شاگردان مکتب جعفری را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر مکتب جعفری ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند. بدین طریق مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد. حکومتهای وقت و بعد از آن -برای دست یابی به قدرت- از این مذهبها پشتیبانی کرده و اختلاف آنها را بر وفق مراد و مقصود خود دانسته اند. در سالهای آخر خلافت منصور دوانیقی که مصادف با نخستین سالهای امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود» بسیاری از سادات شورشی-که نوعا از عالمان و شجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و با امامان نسبت نزدیک داشتند- شهید شدند. این بزرگان برای دفع ستم و نشر منشور عدالت و امر به معروف و نهی از منکر، به پا می خاستند و سرانجام با اهداء جان خویش، به جوهر اصلی تعالیم اسلام جان می دادند، و جانهای خفته را بیدار می کردند. طلوعها و غروبها را در آبادیهای اسلامی به رنگ ارغوانی درمی آوردند و بر در

و دیوار شهرها نقش جاوید می نگاشتند و بانگ اذان مؤذنان را بر مأذنه های مساجد اسلام شعله ور می ساختند». در مدینه از کارگزاران مهدی عباسی فرزند منصور دوانیقی در عمل، همان رفتار زشت دودمان سیاه بنی امیه را پیش گرفتند، و نسبت به آل علی علیه السلام آنچه توانستند بدرفتاری کردند. داستان دردناک «فخ» در زمان هادی عباسی پیش آمد. علت بروز این واقعه این بود که «حسین بن علی بن عابد» از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام که از افتخارات سادات حسنی و از بزرگان علمای مدینه و رئیس قوم بود، به یاری عده ای از سادات و شیعیان در برابر بیدادگری «عبدالعزیز عمری» که مسلط بر مدینه شده بود، قیام کردند و با شجاعت و رشادت خاص در سرزمین فخ عده زیادی از مخالفان را کشتند، سرانجام دشمنان دژخیم این سادات شجاع را در تنگنای محاصره قرار دادند و به قتل رساندند و عده ای را نیز اسیر کردند. مسعودی می نویسد: بدنهایی که در بیابان ماند طعمه درندگان صحرا گردید. سیاهکاری های بنی عباس منحصر به این واقعه نبود. این خلفای ستمگر صدها سید را زیر دیوارهای و میان ستونها گچ گرفتند، و صدها تن را نیز در تاریکی زندانها حبس کردند و به قتل رساندند. عجب آنکه این همه جنایتها را زیر پوشش اسلامی و به منظور فرو خواباندن فتنه انجام می دادند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را هرگز در چنین وضعی و با دیدن و شنیدن آن همه مناظر دردناک و ظلمهای بسیار، آرامشی نبود. امام به روشنی می دید که خلفای ستمگر در پی

تباه کردن و از بین بردن اصول اسلامی و انسانی اند. امام کاظم علیه السلام سالها مورد اذیت و آزار و تعقیب و زجر بود، و در مدتی که از 4 سال تا 14 سال نوشته اند تحت نظر و در تبعید و زندانها و تک سلولها و سیاهچاله ای بغداد -در غل و زنجیر-به سر می برد. امام موسی بن جعفر علیه السلام بی آنکه- در مراقبت از دستگاه جبار هارونی- بیمی بدل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی می کرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت. آن زمان که امام علیه السلام در مدینه بود، هارون کسانی را بر حضرت گماشته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام علیه السلام می گذرد، وی را آگاه کنند. هارون از محبوبیت بسیار و معنویت نافذ امام علیه السلام سخت بیمناک بود. چنانکه نوشته اند که هارون، درباره امام موسی بن جعفر علیه السلام می گفت: «می ترسم فتنه ای بر پا کند که خونها ریخته شود» و پیداست که این «قیامهای مقدس» را که سادات علوی و شیعیان خاص رهبری می کردند و گاه خود در متن آن قیامها و اقدامهای شجاعانه بودند از نظر دستگاه حاکم غرق در عیش و تنعم بناحق» فتنه» نامیده می شد. از سوی دیگر این بیان هارون نشانگر آن است که امام علیه السلام لحظه ای از رفع ظلم و واژگون کردن دستگاه جباران غافل نبوده است. وقتی مهدی عباسی به امام علیه السلام می گوید: «آیا مرا از خروج خویش در ایمنی قرار می دهی»

نشانگر هراسی است که دستگاه ستمگر عباسی از امام علیه السلام و یاران و شیعیانش داشته است. به راستی نفوذ معنوی امام موسی علیه السلام در دستگاه حاکم به حدی بود که کسانی مانند علی بن یقطین صدراعظم (وزیر) دولت عباسی، از دوستداران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بودند و به دستورات حضرت عمل می کردند. سخن چینان دستگاه از علی بن یقطین در نزد هارون سخنها گفته و بدگوئیها کرده بودند، ولی امام علیه السلام به وی دستور فرمود با روش ماهرانه و تاکتیک خاص اغفالگرانه (تقیه) که در مواردی، برای رد گمی حیله های دشمن ضروری و شکلی از مبارزه پنهانی است، در دستگاه هارون بماند و به کمک شیعیان و هواخواهان آل علی علیه السلام و ترویج مذهب و پیشرفت کار اصحاب حق، همچنان پای فشارد -بی آنکه دشمن خونخوار را از این امر آگاهی حاصل شود-. سرانجام بدگوئی هائی که اطرافیان از امام کاظم علیه السلام کردند در وجود هارون کارگر افتاد و در سفری که در سال 179ه. به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام علیه السلام و احترام خاصی که مردم برای امام موسی الکاظم علیه السلام قائل بودند پی برد. هارون سخت از این جهت، نگران شد. وقتی به مدینه آمد و قبر منور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کرد، تصمیم بر جلب و دستگیری امام علیه السلام یعنی فرزند پیامبر گرفت. هارون صاحب قصرهای افسانه ای در سواحل دجله، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی که به ابر خطاب می کرد: «ببار که هر کجا بباری در کشور من باریده

ای و به آفتاب می گفت بتاب که هر کجا بتابی کشور اسلامی و قلمرو من است!» آن چنان از امام علیه السلام هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه با کجاوه امام علیه السلام بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام علیه السلام را به کجا و با کدام کسان بردند، تا یأس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خو گیرند و سر به شورش و بلوا برندارند و از تبعیدگاه امام علیه السلام بی خبر بمانند. و این همه بازگو کننده بیم و هراس دستگاه بود، از امام علیه السلام و از یارانی که-گمان می کرد-همیشه امام علیه السلام آماده خدمت دارد می ترسید، این یاران با وفا-در چنین هنگامی-شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند. این بود که با خارج کردن دو کجاوه از دو دروازه شهر، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت و کار تبعید امام علیه السلام را فریبکارانه و با احتیاط انجام داد. باری، هارون، امام موسی کاظم علیه السلام را- با چنین احتیاطها و مراقبتهایی از مدینه تبعید کرد. هارون، ابتدا دستور داد امام هفتم علیه السلام را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود، نوشت، یک سال حضرت امام کاظم علیه السلام را زندانی کند، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام علیه السلام مأمور کرد. عیسی از انجام دادن این قتل عذر خواست. هارون امام

را به بغداد منتقل کرد و به فضل بن ربیع سپرد. مدتی حضرت کاظم علیه السلام در زندان فضل بود. در این مدت و در این زندان امام علیه السلام پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود. هارون، فضل را مأمور قتل امام علیه السلام کرد ولی فضل هم از این کار کناره جست. باری، چندین سال امام علیه السلام از این زندان به آن زندان انتقال می یافت. در زندانهای تاریک و سیاهچاله ای دهشتناک، امام بزرگوار ما با محبوب و معشوق حقیقی خود (الله) راز و نیاز می کرد و خداوند متعال را بر این توفیق عبادت که نصیب وی شده است سپاسگزاری می نمود. عاقبت آن امام بزرگوار در سال 183هجری در سن 55 سالگی به دست مردی ستمکار به نام «سندی بن شاهک» و به دستور هارون مسموم و شهید شد. شگفت آنکه، هارون با توجه به شخصیت والای موسی بن جعفر علیه السلام پس از درگذشت و شهادت امام نیز اصرار داشت تا مردم این خلاف حقیقت را بپذیرند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مسموم نشده بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، اما حقیقت هرگز پنهان نمی ماند. بدن مطهر آن امام بزرگوار را در مقابر قریش-در نزدیکی بغداد-به خاک سپردند. از آن زمان آن آرامگاه عظمت و جلال پیدا کرد، و مورد توجه خاص واقع گردید، و شهر «کاظمین» از آن روز بنا شد و روی به آبادی گذاشت.

زنان و فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

تعداد زوجات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روشن نیست. بیشتر آنها از کنیزان بودند که اسیر شده و حضرت موسی

کاظم علیه السلام آنها را می خریدند و آزاد کرده یا عقد می بستند. نخستین زوجه آن حضرت» تکتم» یا» حمیده» یا» نجمه» دارای تقوا و فضیلت بوده و زنی بسیار عفیفه و بزرگوار و مادر امام هشتم شیعیان حضرت رضا علیه السلام است. فرزندان حضرت موسی بن جعفر را 37تن نوشته اند: 19پسر و 18دختر که ارشد آنها حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وصی و امام بعد از آن امام بزرگوار بوده است. حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ) که در شیراز مدفون است. حضرت محمد بن موسی نیز که در شیراز مدفون است. حضرت حمزه بن موسی که در ری مدفون می باشد. از دختران آن حضرت، حضرت فاطمه معصومه در قم مدفون است، و قبه و بارگاهی با عظمت دارد. سایر اولاد و سادات موسوی هریک مشعلدار علم و تقوا در زمان خود بوده اند، که در گوشه و کنار ایران و کشورهای اسلامی پراکنده شده، و در همانجا مدفون گردیده اند، روحشان شاد باد.

صفات و سجایای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

موسی بن جعفر علیه السلام به جرم حقگویی و به جرم ایمان و تقوا و علاقه مردم زندانی شد. حضرت موسی بن جعفر را به جرم فضیلت و اینکه از هارون الرشید در همه صفات و سجایا و فضائل معنوی برتر بود به زندان انداختند. شیخ مفید درباره آن حضرت می گوید:» او عابدترین و فقیه ترین و بخشنده ترین و بزرگ منش ترین مردم زمان خود بود، زیاد تضرع و ابتهال به درگاه خداوند متعال داشت. این جمله را زیاد تکرار می کرد:» اللهم انی أسألک الراحه عند الموت و العفو عند الحساب» (خداوندا در

آن زمان که مرگ به سراغم آید راحت و در آن هنگام که در برابر حساب اعمال حاضرم کنی عفو را به من ارزانی دار). امام موسی بن جعفر علیه السلام بسیار به سراغ فقرا می رفت. شبها در ظرفی پول و آرد و خرما می ریخت و به وسایلی به فقرای مدینه می رساند، در حالی که آنها نمی دانستند از ناحیه چه کسی است. هیچکس مثل او حافظ قرآن نبود، با آواز خوشی قرآن می خواند، قرآن خواندنش حزن و اندوه مطبوعی به دل می داد، شنوندگان از شنیدن قرآنش می گریستند، مردم مدینه به او لقب «زین المجتهدین» داده بودند. مردم مدینه روزی که از رفتن امام خود به عراق آگاه شدند، شور و ولوله و غوغایی عجیب کردند. آن روزها فقرای مدینه دانستند چه کسی شبها و روزها برای دلجویی به خانه آنها می آمده است.

زیارت امام کاظم علیه السّلام

در فضیلت و کیفیّت زیارت کاظمین علیهما السلام است بدان که از برای زیارت این دو امام معصوم علیهما السلام فضل بسیاری ذکر شده و در اخبار کثیره وارد شده که زیارت امام موسی علیه السلام مثل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله است و در روایتی است که هر که او را زیارت کند مثل آنست که زیارت کرده باشد حضرت رسول صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام را و در روایت دیگر مثل آنست که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد و در حدیث دیگر هر که او را زیارت کند بهشت از برای اوست و شیخ جلیل محمد بن شهرآشوب در مناقب از تاریخ بغداد نقل کرده که خطیب مؤلّف

آن کتاب به سند خود از علیّ بن خلال نقل نموده که گفت هیچ امر دشواری مرا رُو نداد که بعد از آن بروم به نزد قبر حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام و متوسّل به آن جناب شوم مگر آنکه خدا آن را از برای من آسان کرد و نیز گفته که دیده شد در بغداد زنی که می دوید پس به او گفتند که بکجا می روی گفت بسوی قبر موسی بن جعفرعلیهما السلام که دعا کنم برای پسرم که او را حبس کرده اند مردی حنبلی مذهب در آنجا حاضر بود استهزاء کرد به آن زن و گفت پسرت در زندان مُرد آن زن گفت خداوندا از تو سؤال می کنم به حقّ آن کسی که او را در زندان شهید کردند که مرادش همان حضرت است که قدرت خود را به من بنمائی ناگاه پسر آن زن را رها کردند و پسر آن مرد حنبلی را که استهزاء کرده بود به جنایت او گرفتند و شیخ صدوق از ابراهیم بن عقبه روایت کرده که گفت نوشتم به خدمت امام علیّ نقی علیه السلام و در نامه سؤال کرده بودم از زیارت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام و از زیارت امام موسی و امام محمّد تقی علیهما السلام یعنی آنکه کدام یک از این دو زیارت بهتر است پس حضرت در جواب مرقوم فرموده بودند ابوعبداللّه علیه السلام مقدّم است و زیارت این دو معصوم جامعتر وثوابش بزرگتر است وامّا کیفیت زیارت کاظمیین علیهما السلام پس بدانکه زیارات درآن حرم شریف بعضی مختصّ است به هر یک ازآن دو بزرگوار و بعضی مشترک مابین آن دو امام است امّا زیارت

مختص به امام موسی علیه السلام پس چنانکه سیّد بن طاوس در مزار نقل نموده آن است که چون خواستی آن حضرت را زیارت کنی سزاوار است که غسل کنی پس روانه شوی به زیارت با تأنّی و وقار همین که به در حرم رسیدی بایست و بگو: اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ، لا اِلهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ، اَلْحَمْدُ للّٰهِ عَلی هِدایَتِهِ لِدینِهِ، وَ التَّوْفیقِ لِما دَعا اِلَیْهِ مِنْ سَبیلِهِ، اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ اَکْرَمُ مَقْصُودٍ، وَ اَکْرَمُ مَأْتِیٍّ، وَ قَدْ اَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً اِلَیْکَ بِابْنِ بِنْتِ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ، وَ عَلی آبآئِهِ الطّاهِرینَ وَ اَبْنآئِهِ الطَّیِّبینَ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لا تُخَیِّبْ سَعْیی وَ لا تَقْطَعْ رَجآئی وَ اجْعَلْنی عِنْدَکَ وَ جیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ. پس داخل شو و مقدّم دار پای راست خود را و بگو: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ فی سَبیلِ اللّٰهِ، وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّٰهِ، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِجَمیعِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ. پس همین که رسیدی به در قبّه شریفه بایست و اذن طلب کن و بگو: ءَاَدْخُلُ یا رَسُولَ اللّٰهِ، ءَاَدْخُلُ یا نَبِیَّ اللّٰهِ، ءَاَدْخُلُ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ، ءَاَدْخُلُ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، ءَاَدْخُلُ یا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ، ءَاَدْخُلُ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَیْنَ، ءَاَدْخُلُ یا اَبا مُحَمَّدٍ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، ءَاَدْخُلُ یا اَبا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ، ءَاَدْخُلُ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ یا اَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ یا اَبا جَعْفَرٍ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ. پس داخل شو و چهار

مرتبه بگو: اَللَّهُ اَکْبَرُ پس بایست مقابل قبر و قبله را پشت کتف خود قرار بده پس بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ولِیَّ اللَّهِ وَ ابْنَ وَلِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللَّهِ وَ ابْنَ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللَّهِ وَ ابْنَ اَمینِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللَّهِ فی ظُلُماتِ الْاَرْضِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اِمامَ الْهُدی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلَمَ الدّینِ وَ التُّقی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خازِنَ عِلْمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خازِنَ عِلْمِ الْمُرْسَلینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نآئِبَ الْاَوْصِیآءِ السَّابِقینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَعْدِنَ الْوَحْیِ الْمُبینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْعِلْمِ الْیَقینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْبَةَ عِلْمِ الْمُرْسَلینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْاِمامُ الصَّالِحُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْاِمامُ الزَّاهِدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْاِمامُ الْعابِدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْاِمامُ السَّیِّدُ الرَّشیدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمَقْتُولُ الشَّهیدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَ وَصِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَشْهَدُ اَ نَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللَّهِ ما حَمَّلَکَ، وَ حَفِظْتَ مَا اسْتَوْدَعَکَ، وَ حَلَّلْتَ حَلالَ اللَّهِ، وَ حَرَّمْتَ حَرامَ اللَّهِ، وَ اَقَمْتَ اَحْکامَ اللَّهِ، وَ تَلَوْتَ کِتابَ اللَّهِ، وَ صَبَرْتَ عَلَی الْاَذی فی جَنْبِ اللَّهِ، وَ جاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ مَضَیْتَ عَلی ما مَضی عَلَیْهِ آبآؤُکَ الطَّاهِرُونَ، وَ اَجْدادُکَ الطَّیِّبُونَ، الْاَوْصِیآءُ الْهادُونَ، الْاَئِمَّةُ الْمَهْدِیُّونَ، لَمْ تُؤْثِرْ عَمیً عَلی هُدیً وَ لَمْ تَمِلْ مِنْ حَقٍّ اِلی باطِلٍ، وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ نَصَحْتَ للَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِاَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ اَ نَّکَ اَدَّیْتَ الْاَمانَةَ، وَ اجْتَنَبْتَ الْخِیانَةَ، وَ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَآتَیْتَ الزَّکوةَ، وَاَمَرْتَ

بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً مُجْتَهِداً مُحْتَسِباً حَتّى اَتیکَ الْیَقینُ فَجَزاکَ اللَّهُ عَنِ الْاِسْلامِ وَ اَهْلِهِ اَفْضَلَ الْجَزاءِ، وَ اَشْرَفَ الْجَزآءِ اَتَیْتُکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، زآئِراً عارِفاً بِحَقِّکَ، مُقِرّاً بِفَضْلِکَ، مُحْتَمِلاً لِعِلْمِکَ، مُحْتَجِباً بِذِمَّتِکَ، عآئِذاً بِقَبْرِکَ، لائِذاً بِضَریحِکَ، مُسْتَشْفِعاً بِکَ اِلَى اللَّهِ، مُوالِیاً لِأَوْلِیآئِکَ، مُعادِیاً لِأَعْدآئِکَ، مُسْتَبْصِراً بِشَأْنِکَ، وَ بِالْهُدَىَ الَّذى اَنْتَ عَلَیْهِ، عالِماً بِضَلالَهِ مَنْ خالَفَکَ وَ بِالْعَمَى الَّذى هُمْ عَلَیْهِ، بِاَبى اَنْتَ وَ اُمّى وَ نَفْسى وَ اَهْلى وَ مالى وَ وَلَدى یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً بِزِیارَتِکَ اِلَى اللَّهِ تَعالى وَ مُسْتَشْفِعاً بِکَ اِلَیْهِ فَاشْفَعْ لى عِنْدَ رِبِّکَ لِیَغْفِرَ لى ذُنُوبى وَ یَعْفُوَ عَنْ جُرْمى وَ یَتَجاوَزَ عَنْ سَیِّئاتى وَ یَمْحُوَ عَنّى خَطیئاتى وَ یُدْخِلَنِى الْجَنَّةَ، وَ یَتَفَضَّلَ عَلَىَّ بِما هُوَ اَهْلُهُ، وَ یَغْفِرَ لى وَ لِأَبائى وَ لِاِخْوانى وَ اَخَواتى وَ لِجَمیعِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ فى مَشارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغارِبِها، بِفَضْلِهِ وَ جُودِهِ وَ مَنِّهِ.

پس بیانداز خود را بر قبر و ببوس آنرا و بگذار دو طرف روى خود را بر آن و دعا کن به آنچه مى خواهى پس برگرد به جانب سر و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلاىَ یا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَشْهَدُ اَ نَّکَ الْاِمامُ الْهادى وَ الْوَلِىُّ الْمُرْشِدُ، وَ اَ نَّکَ مَعْدِنُ التَّنْزیلِ، وَ صاحِبُ التَّاْویلِ، وَ حامِلُ التَّوْریهِ وَ الْاِنْجیلِ، وَ الْعالِمُ الْعادِلُ، وَ الصَّادِقُ الْعامِلُ، یا مَوْلاىَ اَ نَا اَبْرَءُ اِلَى اللَّهِ مِنْ اَعْدآئِکَ، وَ اَتَقَرَّبُ اِلَى اللَّهِ بِمُوالاتِکَ، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلى آبآئِکَ وَ اَجْدادِکَ وَ اَبْنآئِکَ، وَ شیعَتِکَ وَ مُحِبّیکَ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ

بَرَكاتُهُ.

پس دو ركعت نماز زيارت بكن بخوان در آن سوره يس و الرّحمن يا هر چه آسان باشد از قرآن پس دعا كن به آنچه مى خواهى زيارت ديگر براى حضرت موسى عليه السلام شيخ مفيد و شيخ شهيد و محمّد بن المشهدى فرموده اند چون خواستى زيارت كنى آن جناب را در بغداد پس غسل كن براى زيارت و قصد كن حرم شريف را و بايست بر در حرم و اذن دخول بطلب پس داخل حرم شو در حالى كه مى گوئى: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، وَ فى سَبيلِ اللَّهِ، وَ عَلى مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ السَّلامُ عَلى اَوْلِيآءِ اللَّهِ.

بعد از آن برو تا آنكه مقابل قبر حضرت موسى بن جعفرعليهما السلام شوى پس چون ايستادى نزد قبر آن جناب پس بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا نوُرَ اللَّهِ فى ظُلُماتِ الْاَرْضِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِىَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بابَ اللَّهِ، اَشْهَدُ اَ نَّكَ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَيْتَ الزَّكوةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْروُفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ تَلَوْتَ الْكِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ وَ جاهَدْتَ فِى اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَ صَبَرْتَ عَلَى الْأَذى فى جَنْبِهِ مُحْتَسِباً، وَ عَبَدْتَهُ مُخْلِصاً حَتّى اَتيكَ الْيَقينُ، اَشْهَدُ اَ نَّكَ اَوْلى بِاللَّهِ و بِرَسوُلِهِ، وَ اَنَّكَ اِبْنُ رَسوُلِ اللَّهِ حَقّاً، اَبْرَءُ اِلَى اللَّهِ مِنْ اَعْدآئِكَ، وَ اَتَقَرَّبُ اِلَى اللَّهِ بِمُوالاتِكَ، اَتَيْتُكَ يا مَوْلاىَ عارِفاً بِحَقِّكَ، مُوالِياً لِأَوْلِيآئِكَ، مُعادِياً لِأَعْدآئِكَ، فَاشْفَعْ لى عِنْدَ رَبِّكَ.

پس خود را بر قبر بيفكن و بُوسه كن و گونه هاى خود را بر او بگذار پس بگرد از آنجا و بيا به جانب سر و بايست و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ

اللَّهِ اَشْهَدُ اَ نَّکَ صادِقٌ، اَدَّیْتَ ناصِحاً، وَ قُلْتَ اَميناً، وَ مَضَیْتَ شَهيداً، لَمْ تُؤْثِرْ عَمیً عَلَی الْهُدی وَ لَمْ تَمِلْ مِنْ حَقٍّ اِلی باطِلٍ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آبآئِکَ وَ اَبْنآئِکَ الطَّاهِرینَ. پس ببوس قبر منوّر را و دو رکعت نماز زیارت گذار و بعد از این دو رکعت هر نماز که خواهی بکن پس از آن به سجده برو و بگو: اَللّهُمَ اِلَیْکَ اِعْتَمَدْتُ، وَ اِلَیْکَ قَصَدْتُ، وَ بِفَضْلِکَ رَجَوْتُ، وَ قَبْرَ اِمامِیَ الَّذی اَوْجَبْتَ عَلَیَّ طاعَتَهُ زُرْتُ، وَ بِهِ اِلَیْکَ تَوَسَّلْتُ، فَبِحَقِّهِمُ الَّذی اَوْجَبْتَ عَلی نَفْسِکَ، اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنینَ یا کَریمُ. پس روی راست خود را بگذار وبگو: اَللّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ حَوآئِجی فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِها پس جانب چپ روی را بگذار وبگو: اَللّهُمَّ قَدْ اَحْصَیْتَ ذُنُوبی فَبِحَقِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْها وَ تَصَدَّقْ عَلَیَّ بِما اَنْتَ اَهْلُهُ. پس برگرد به سجده و بگو شُکْراً شُکْراً صد مرتبه پس سر از سجده بردار و دعا کن به آنچه خواهی از برای هرکه می خواهی و دوست داری.

صلوات امام کاظم علیه السّلام

سیّد جلیل علیّ بن طاوس رضی الله عنه در مصباح الزّائر در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمّه ای از فضائل و مناقب و عبادت و مصائب آن جناب نقل کرده البّته زائر از فیض خواندن آن خود را محروم نکند.

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ صَلِّ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ، وَصِیِّ الْأَبْرارِ، وَ اِمامِ الْأَخْیارِ وَ عَیْبَهِ الْأَنْوارِ، وَ وارِثِ السَّکینَهِ وَ

الْوَقارِ، وَ الْحِکَمِ وَ الْأثارِ، الَّذی کانَ یُحْیِی اللَّیْلَ بِالسَّهَرِ اِلَی السَّحَرِ بِمُواصَلَهِ الْأِسْتِغْفارِ، حَلیفِ السَّجْدَهِ الطَّویلَهِ، وَ الدُّمُوعِ الْغَزیرَهِ وَ الْمُناجاتِ الْکَثیرَهِ، وَ الضَّراعاتِ الْمُتَّصِلَهِ، وَ مَقَرِّ النُّهی وَ الْعَدْلِ، وَ الْخَیْرِ وَ الْفَضْلِ، وَ النَّدی وَ الْبَذْلِ، وَ مَأْ لَفِ الْبَلْوی وَ الصَّبْرِ، وَ الْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ، وَ الْمَقْبُورِ بِالْجَوْرِ، وَ الْمُعَذَّبِ فی قَعْرِ السُّجُونِ، وَ ظُلَمِ الْمَطامیرِ، ذِی السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقُیوُدِ، وَ الْجِنازَهِ الْمُنادی عَلَیْها بِذُلِّ الْأِسْتِخْفافِ، وَ الْوارِدِ عَلی جَدِّهِ الْمُصْطَفی وَ اَبیهِ الْمُرْتَضی وَ اُمِّهِ سَیِّدَهِ النِّساءِ، بِاِرْثٍ مَغْصُوبٍ وَ وَلاءٍ مَسْلوُبٍ، وَ اَمْرٍ مَغْلوُبٍ، وَ دَمٍ مَطْلوُبٍ، وَ سَمٍّ مَشْروُبٍ، اَللّهُمَّ وَ کَما صَبَرَ عَلی غَلیظِ الْمِحَنِ، وَ تَجَرَّعَ غُصَصَ الْکُرَبِ، وَ اسْتَسْلَمَ لِرِضاکَ، وَ اَخْلَصَ الطّاعَهَ لَکَ، وَ مَحَضَ الْخُشوُعَ، وَ اسْتَشْعَرَ الْخُضوُعَ وَ عادَی الْبِدْعَهَ وَ اَهْلَها، وَ لَمْ یَلْحَقْهُ فی شَیْ ءٍ مِنْ اَوامِرِکَ وَ نَواهیکَ لَوْمَهُ لاَئِمٍ، صَلِّ عَلَیْهِ صَلوهً نامِیَهً مُنْیفَهً زاکِیَهً، توُجِبُ لَهُ بِها شَفاعَهَ اُمَمٍ مِنْ خَلْقِکَ، وَ قُروُنٍ مِنْ بَرایاکَ، وَ بَلِّغْهُ عَنّا تَحِیَّهً وَ سَلاماً، وَ آتِنا مِنْ لَدُنْکَ فی مُوالاتِهِ فَضْلاً وَ اِحْساناً، وَ مَغْفِرَهً وَ رِضْواناً، اِنَّکَ ذوُ الْفَضْلِ الْعَمیمِ، وَ التَّجاوُزِ الْعَظیمِ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

شعر

مدح و منقبت

زیب و فری بهتر

بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

نیست ما بی خبران را خبری بهتر از این

بهر پرواز به کاشانه قاف ملکوت

حق نداده است مرا بال و پری بهتر از این

هر کسی را اثری هست گرانمایه و من

بین اشعار ندارم اثری بهتر از این

آمد این مژده نگوشم سحر از عالم غیب

که نباشد شب ما را سحری بهتر از این

شب میلاد همایون بهین رهبر ماست

که بشر را نبود راهبری بهتر از این

از

گریبان زمین سرزده خورشید مگر
که ندیده است بخود زیب و فری بهتر از این
جای دارد که بگوید به دوصد جلوه زمین
آسمانا تو نداری قمری بهتر از این
صادق آل نبی را پسری داد خدا
که نباشد پدری را پسری بهتر از این
بعد صادق زره لطف نداده است بما
صدف بحر ولایت گهری بهتر از این
بخدائی خدا نیست در اقلیم وجود
بهر زیب سر ما تاج سری بهتر از این
بهتر روز صفر هفتم ماه صفر است
نیست ما هم سفران را سفری بهتر از این
بهتر نابودی هارون ستمگر نبود
خفته در بیشه دین شیر نری بهتر از این
بهتر پرپر شدن زهر ندارد به یقین
شجر گلشن دین برگ و بری بهتر از این
گوئیا خلق نکرده است بدین حسن و خصال
بین ابناء بشر، حق، بشری بهتر از این
چشم خورشید چو افتاده به او گفت نداشت

کلک ذات احدیت هنری بهتر از این

ای شه ملک خراسان پسر شیر خدا

چون تو نبود پسری را پدری بهتر از این

نیست در گردش ایام بدین جلوه گری

مهر و مه را شب و روز دگری بهتر از این

حاجت خویش طلب کن که ندارد پس از این

تیر جانسوز دعایت اثری بهتر از این

من ژولید چه گویم که ز یمن قدمش

بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

باده در ساغر

می سزد گر ساقی امشب باده در ساغر بریزد

باده در ساغر به عشق یار سیمین بر بریزد

می سزد گر آب زر امشب برای وصف دلبر

جای جوهر از قلم بر صفحه دفتر بریزد

می سزد امشب اگر طوطی طبعم پَرگشاید

جای شعر از سینه ام لعل و دُرّ و گوهر بریزد

می سزد امشب اگر از رحمت حق ابر رحمت

جای باران بر زمین گه عطر و گه

عنبر بریزد

می سزد امشب اگر روح الامین از فرط شادی

بر سر خلق جهان از عرش آعلا زَر بریزد

می سزد امشب اگر از دیدن باب الحوائج

شادی از رخسار و نور از روی پیغمبر بریزد

می سزد امشب اگر از مقدم موسی بن جعفر

اشک شوق از دیدگان ساقی کوثر بریزد

می سزد، امشب اگر بهر نثار مقدم او

آسمان از دیدگان خویشتن اختر بریزد

می سزد امشب اگر از یمن این مولود مریم

بهر کوری حسودان عود در مجمر بریزد

می سزد امشب اگر از آسمان و ابر ظلمت

خاک غم بر فرق خصم موسی جعفر بریزد

زد قدم در ملک هستی آن که از یمن قدومش

وجد از دیوار و شادی و سرور از در بریزد

زد قدم شاهی که از بهر نثار مقدم او

زآسمان روح القدس از شوق دل اختر بریزد

آمد آن فرمان روایی کز برای مدحت او

جای شعر از سینه «ژولیده» گان گوهر بریزد

سلام من

ای شیعه بر تو باد درود و سلام من
وقت است بشنوید فرازی کلام من
عمرم نه صرف شد به سیه چالها عبث
کز بهر شیعه بود همه اهتمام من
در انزوا نبود همه عمر من که بود
در سجده گاه گوشهٔ زندان قیام من
روزی که غصه خلق شد از حکمت خدا
بگزید غصه را دل والا مقام من
چون جام عشق فال به نام حسین زد
از غبطه رفت در طلب درد جام من
من آن امام مفترض الاطاعه ام که شد
از اقتدار کنج سیه چال دام من
تنها نی ام (نیستم)، غریب نی ام، بی نوا نی ام
زهراست آنکه بود انیس مدام من
بی جرم و بی گناه به زندان گذشت عمر
نه بلکه بود نسل علی اتهام من
زندان مرا به خویش چه خوش داد عادتم
دیگر نداشت فاصله ای صبح

و شام من

همچون درخت ریشه دواندم به قعر خاک

خلصنی یاربم شده بود التیام من

از بس که مانده ظاهری از استخوان و پوست

دیگر نبود طاقتی از استلام من

بغض یهود قدرت سیلی فزون کند

زهراست باخبر ز رخ نیل فام من

هر ناسزا و فحش نثارم حلال بود

هرگونه لطف و جود و نوازش حرام من

هارون بدست ظلم نگهبان کافرش

می خواست بشکند حرم احترام من

با کام روزه زیر شکنجه لبان خشک

افطار زهر بود بهشتی طعام من

امضای نیلی غل و زنجیر بر تنم

تاکید دیگری است به حسن ختام من

با کام تشنه بر همهٔ شیعیان خود

همراهی حسین یگانه پیام من

مهدی کجاست تا که بگیرد ز دشمنان

با ضرب ذوالفقار علی انتقام من

شهادت

توفیق فغان

توفیق فغان دارم چون چاک گریبانها
خاکستر من مانده بر دامن نیرانها
شده دانه زنجیرم با پیکر من همخون
سخت است برای من پیمودن زندانها
همچون شجری هستم تا نیمه میان خاک
شد غربت افزونم سر لوحه عنوانها
آویخته ساق من از تخته تابوتم
بشکسته مرا ساقه چون گل به گلستانها
تا بر روی زهرایم شلاق اثر بنمود
شلّاق یهودی شد تأدیب مسلمانها
سیلی است بجای خون زندان عوض طشت است
خون می چکد از لعلم بشکسته چو دندانها
افتاده میان راه جسمی که به زنجیر است
افسوس از این بیداد، فریاد ز دورانها

در عزای موسی جعفر

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست
دیده خورشید بر آن ماه خوش منظر گریست
گرچه او پروانه حق بود امّا همچو شمع

در مناجاتش ز هجر دوست پا تا سر گریست

ژرف زندان بهر او معراج قرب دوست بود

عاشق صادق ز هجران رخ دلبر گریست

گه به یاد مادرش زهرا فغان از دل کشید

گاه بر مظلومی شیر خدا حیدر گریست

دیده عشاق از داغ امام عاشقان

در دل صحرای غم یک آسمان اختر گریست

حضرت معصومه زین ماتم فغان از دل کشید

در مدینه از غم مرگ پدر دختر گریست

در عزای ناخدای فلک تسلیم و رضا

پور دلبندش رضا در موج غم گوهر گریست

«حافظی» شمع وجودت آب شد از این الم

آتشین طبعت ز نوک خامه بر دفتر گریست

گوشه زندان

گوشه زندان مکان موسی جعفر چرا

این همه ظلم و ستم با آل پیغمبر چرا

گر سر خصمی ندارد با نکویان روزگار

(می کند آیینه را محتاج خاکستر چرا)

جای هارون ستمگر بر سریر عزّ و ناز

کنج زندان جایگاه موسی جعفر چرا

آن که نظم عالم امکان بود در دست او

کُند و زنجیر ستم بر پای آن سرور چرا

گفته اش جز گفته قرآن و پیغمبر نبود

بسته در بند جفا آن حجت داور چرا

حجت یزدان بود در بند نامردان اسیر

آسمان زین غم نمی پاشد ز یکدیگر چرا

می رسد از بعد پیغمبر خداوندا چنین

بر مسلمانان ستم از فرقه کافر چرا

در شگفتم این معمّا را، نمی گیرد هنوز؟

آتش قهر خدا از کافران، کیفر چرا

آن که جان عالم هستی طفیل هست اوست

در غریبی جان دهد بی مونس و یاور چرا

تا ابد «خسرو» مرا این مشکل لاینحل است

شیعیان را گوشه زندان بود رهبر چرا

زندگینامه امام محمد تقی جوادالأئمه

ولادت

امام نهم شیعیان حضرت جواد علیه السلام در سال 195 هجری در مدینه ولادت یافت. نام نامی اش محمد معروف به جواد و تقی است. القاب دیگری مانند: رضی و متقی نیز داشته، ولی تقی از همه معروفتر می باشد. مادر گرامی اش سُبیکه یا خیزران است که این دو نام در تاریخ زندگی آن حضرت ثبت است. امام محمد تقی علیه السلام هنگام وفات پدر

8 ساله بود. پس از شهادت جانگداز حضرت رضا علیه السلام در اواخر ماه صفر سال 203ه مقام امامت به فرزند ارجمندش حضرت جوادالأئمه علیه السلام انتقال یافت. مأمون خلیفه عباسی که همچون سایر خلفای بنی عباس از پیشرفت معنوی و نفوذ باطنی امامان معصوم و گسترش فضایل آنها در بین مردم هراس داشت، سعی

کرد ابن الرضا را تحت مراقبت خاص خویش قرار دهد.» از اینجا بود که مأمون نخستین کاری که کرد، دختر خویش ام الفضل را به ازدواج حضرت امام جواد علیه السلام درآورد، تا مراقبی دایمی و از درون خانه، بر امام گمارده باشد. رنجهای دایمی که امام جواد علیه السلام از ناحیه این مأمور خانگی برده است، در تاریخ معروف است». از روشهایی که مأمون در مورد حضرت رضا علیه السلام به کار می بست، تشکیل مجالس بحث و مناظره بود. مأمون و بعد معتصم عباسی می خواستند از این راه-به گمان باطل خود-امام علیه السلام را در تنگنا قرار دهند. در مورد فرزندش حضرت جواد علیه السلام نیز چنین روشی را به کار بستند. به خصوص که در آغاز امامت هنوز سنی از عمر امام جواد علیه السلام نگذشته بود. مأمون نمی دانست که مقام ولایت و امامت که موهبتی است الهی، بستگی به کمی و زیادی سالهای عمر ندارد. باری، حضرت جواد علیه السلام با عمر کوتاه خود که همچون نوگل بهاران زودگذر بود، و در دوره ای که فرقه های مختلف اسلامی و غیر اسلامی در میدان رشد و نمو یافته بودند و دانشمندان بزرگی در این دوران، زندگی می کردند و علوم و فنون سایر ملتها پیشرفت نموده و کتابهای زیادی به زبان عربی ترجمه و در دسترس قرار گرفته بود، با کمی سن وارد بحثهای علمی گردید و با سرمایه خدایی امامت که از سرچشمه ولایت مطلقه و الهام ربانی مایه گرفته بود، احکام اسلامی را مانند پدران و اجداد بزرگوارش گسترش داد و به تعلیم و ارشاد پرداخت و

به مسائل بسیاری پاسخ گفت. برای نمونه، یکی از مناظره های (احتجاجات) حضرت امام محمد تقی علیه السلام را در زیر نقل می کنیم:» عیاشی در تفسیر خود از ذرقان که همنشین و دوست احمد بن ابی دؤاد بود، نقل می کند که ذرقان گفت: روزی دوستش (ابن ابی دؤاد) از دربار معتصم عباسی برگشت و بسیار گرفته و پریشان حال به نظر رسید. گفتم: چه شده است که امروز این چنین ناراحتی؟ گفت: در حضور خلیفه و ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا جریانی پیش آمد که مایه شرمساری و خواری ما گردید. گفتم: چگونه؟ گفت: سارقی را به حضور خلیفه آورده بودند که سرقتش آشکار و دزد اقرار به دزدی کرده بود. خلیفه طریقه اجرای حد و قصاص را پرسید. عده ای از فقها حاضر بودند، خلیفه دستور داد بقیه فقیهان را نیز حاضر کردند، و محمد بن علی الرضا را هم خواست. خلیفه از ما پرسید: حد اسلامی چگونه باید جاری شود؟ من گفتم: از مچ دست باید قطع گردد. خلیفه گفت: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آنکه دست شامل انگشتان و کف دست تا مچ دست است، و در قرآن کریم در آیه تیمم آمده است: فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم. بسیاری از فقیهان حاضر در جلسه گفته مرا تصدیق کردند. یک دسته از علماء گفتند: باید دست را از مرفق برید. خلیفه پرسید: به چه دلیل؟ گفتند: به دلیل آیه وضو که در قرآن کریم آمده است:... و ایدیکم الی المرافق. و این آیه نشان می دهد که دست دزد را باید از مرفق برید. دسته دیگر گفتند: دست را

از شانه باید برید چون دست شامل تمام این اجزاء می شود. و چون بحث و اختلاف پیش آمد، خلیفه روی به حضرت ابوجعفر محمد بن علی کرد و گفت: یا اباجعفر، شما در این مسأله چه می گویید؟ آن حضرت فرمود: علمای شما در این باره سخن گفتند. من را از بیان مطلب معذور بدار. خلیفه گفت: به خدا سوگند که شما هم باید نظر خود را بیان کنید. حضرت جواد فرمود: اکنون که من را سوگند می دهی پاسخ آن را می گویم. این مطالبی که علمای اهل سنت درباره حد دزدی بیان کردند خطاست. حد صحیح اسلامی آن است که باید انگشتان دست را غیر از انگشت ابهام قطع کرد. خلیفه پرسید: چرا؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است سجود باید بر هفت عضو از بدن انجام شود: پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو، دو انگشت ابهام پا، و اگر دست را از شانه یا مرفق یا مچ قطع کنند برای سجده حق تعالی محلی باقی نمی ماند، و در قرآن کریم آمده است» و ان المساجد لله...« سجده گاه ها از آن خداست، پس کسی نباید آنها را ببرد. معتصم از این حکم الهی و منطقی بسیار مسرور شد، و آن را تصدیق کرد و امر نمود انگشتان دزد را برابر حکم حضرت جواد علیه السلام قطع کردند. ذرقان می گوید: ابن ابی دؤاد سخت پریشان شده بود، که چرا نظر او در محضر خلیفه رد شده است. سه روز پس از این جریان نزد معتصم رفت و گفت: یا امیرالمؤمنین، آمده

ام تو را نصیحتی کنم و این نصحیت را به شکرانه محبتی که نسبت به ما داری می گویم. معتصم گفت: بگو. ابن ابی دؤاد گفت: وقتی مجلسی از فقها و علما تشکیل می دهی تا یک مسأله یا مسائلی را در آنجا مطرح کنی، همه بزرگان کشوری و لشکری حاضر هستند، حتی خادمان و دربانان و پاسبانان شاهد آن مجلس و گفتگوهایی که در حضور تو می شود هستند، و چون می بینند که رأی علمای بزرگ تو در برابر رأی محمد بن علی الجواد ارزشی ندارد، کم کم مردم به آن حضرت توجه می کنند و خلافت از خاندان تو به خانواده آل علی منتقل می گردد، و پایه های قدرت و شوکت تو متزلزل می گردد. این بدگویی و اندرز غرض آلود در وجود معتصم کار کرد و از آن روز در صدد برآمد این مشعل نورانی و این سرچشمه دانش و فضیلت را خاموش سازد. این روش را-قبل از معتصم-مأمون نیز در مورد حضرت جواد الأئمه علیه السلام به کار می برد، چنانکه در آغاز امامت امام نهم، مأمون دوباره دست به تشکیل مجالس مناظره زد و از جمله از یحیی بن اکثم که قاضی بزرگ دربار وی بود، خواست تا از امام علیه السلام پرسشهایی کند، شاید بتواند از این راه به موقعیت امام علیه السلام ضربتی وارد کند. اما نشد، و اما از همه این مناظرات سربلند درآمد. روزی از آنجا که «یحیی بن اکثم» به اشاره مأمون می خواست پرسشهای خود را مطرح سازد مأمون نیز موافقت کرد، و امام جواد علیه السلام و همه بزرگان و دانشمندان

را در مجلس حاضر کرد. مأمون نسبت به حضرت امام محمد تقی علیه السلام احترام بسیار کرد و آنگاه از یحیی خواست آنچه می خواهد بپرسد. یحیی که پیرمردی سالمند بود، پس از اجازه مأمون و حضرت جواد علیه السلام گفت: اجازه می فرمایی مسأله ای از فقه بپرسم؟ حضرت جواد فرمود: آنچه دلت می خواهد بپرس. یحیی بن اکثم پرسید: اگر کسی در حال احرام قتل صید کرد چه باید بکند؟ حضرت جواد علیه السلام فرمود: آیا قاتل صید محل بوده یا محرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ به عمد صید کرده یا خطا؟ محرم آزاد بوده یا بنده؟ صغیر بوده یا کبیر؟ اول قتل او بوده یا صیاد بوده و کارش صید بوده؟ آیا حیوانی را که کشته است صید تمام بوده یا بچه صید؟ آیا در این قتل پشیمان شده یا نه؟ آیا این عمل در شب بوده یا روز؟ احرام محرم برای عمره بوده یا احرام حج؟ یحیی دچار حیرت عجیبی شد. نمی دانست چگونه جواب گوید. سر به زیر انداخت و عرق خجالت بر سر و رویش نشست. درباریان به یکدیگر نگاه می کردند. مأمون نیز که سخت آشفته حال شده بود در میان سکوتی که بر مجلس حکمفرما بود، روی به بنی عباس و اطرافیان کرد و گفت:-دیدید و ابوجعفر محمد بن علی الرضا را شناختید؟ سپس بحث را تغییر داد تا از حیرت حاضران بکاهد. باری، موقعیت امام جواد علیه السلام پس از این مناظرات بیشتر استوار شد. امام جواد علیه السلام در مدت 17 سال دوران امامت به نشر و تعلیم حقایق اسلام پرداخت، و شاگردان و اصحاب

برجسته ای داشت که: هر یک خود قله ای بودند از قله های فرهنگ و معارف اسلامی مانند: ابن ابی عمیر بغدادی، ابوجعفر محمد بن سنان زاهری، احمد بن ابی نصر بزنطی کوفی، ابوتمام حبیب اوس طائی-شاعر شیعی مشهور-ابوالحسن علی بن مهزیار اهوازی و فضل بن شاذان نیشابوری که در قرن سوم هجری می زیسته اند. اینان نیز (همچنانکه امام بزرگوارشان همیشه تحت نظر بود) هر کدام به گونه ای مورد تعقیب و گرفتاری بودند. فضل بن شاذان را از نیشابور بیرون کردند. عبدالله بن طاهر چنین کرد و سپس کتب او را تفتیش کرد و چون مطالب آن کتابها را-درباره توحید و... -به او گفتند قانع نشد و گفت می خواهم عقیده سیاسی او را نیز بدانم. ابوتمام شاعر نیز از این امر بی بهره نبود، امیرانی که خود اهل شعر و ادب بودند حاضر نبودند شعر او را-که بهترین شاعر آن روزگار بود، چنانکه در تاریخ ادبیات عرب و اسلام معروف است-بشنوند و نسخه از آن داشته باشند. اگر کسی شعر او را برای آنان، بدون اطلاع قبلی، می نوشت و آنان از شعر لذت می بردند و آن را می پسندیدند، همین که آگاه می شدند که از ابوتمام است یعنی شاعر شیعی معتقد به امام جواد علیه السلام و مروج آن مرام، دستور می دادند که آن نوشته را پاره کنند. ابن ابی عمیر-عالم ثقه مورد اعتماد بزرگ-نیز در زمان هارون و مأمون، محنتهای بسیار دید، او را سالها زندانی کردند، تازیانه ها زدند. کتابهای او را که مأخذ عمده علم دین بود، گرفتند و باعث تلف شدن آن شدند و...

بدین سان دستگاه جبار عباسی با هواخواهان علم و فضیلت رفتار می کرد و چه ظالمانه !

شهادت حضرت جواد علیه السلام

این نوگل باغ ولایت و عصمت گرچه کوتاه عمر بود ولی رنگ و بویش مشام جانها را بهره مند ساخت. آثار فکری و روایاتی که از آن حضرت نقل شده و مسائلی را که آن امام پاسخ گفته و کلماتی که از آن حضرت بر جای مانده، تا ابد زینت بخش صفحات تاریخ اسلام است. دوران عمر آن امام بزرگوار 25سال و دوره امامتش 17سال بوده است. معتصم عباسی از حضرت جواد علیه السلام دعوت کرد که از مدینه به بغداد بیاید. امام جواد در ماه محرم سال 220هجری به بغداد وارد شد. معتصم که عموی ام الفضل زوجه حضرت جواد بود، با جعفر پسر مأمون و ام الفضل بر قتل آن حضرت همداستان شدند. علت این امر-همچنان که اشاره کردیم-این اندیشه شوم بود که مبادا خلافت از بنی عباس به علویان منتقل شود. از این جهت، درصدد تحریک ام الفضل برآمدند و به وی گفتند تو دختر و برادرزاده خلیفه هستی، و احترامت از هر جهت لازم است و شوهر تو محمد بن علی الجواد، مادر علی هادی فرزند خود را بر تو رجحان می نهد. این دو تن آن قدر وسوسه کردند تا ام الفضل -چنان که روش زنان نازاست-تحت تأثیر حسادت قرار گرفت و در باطن از شوهر بزرگوار جوانش آزرده خاطر شد و به تحریک و تلقین معتصم و جعفر برادرش، تسلیم گردید. آنگاه این دو فرد جنایتکار سمی کشنده در انگور وارد کردند و به خانه امام فرستاده تا سیاه روی دو جهان، ام

الفضل، آنها را به شوهرش بخوراند. ام الفضل طبق انگور را در برابر امام جواد علیه السلام گذاشت، و از انگورها تعریف و توصیف کرد و حضرت جواد علیه السلام را به خوردن انگور وادار و در این امر اصرار کرد. امام جواد علیه السلام مقداری از آن انگور را تناول فرمود. چیزی نگذشت آثار سم را در وجود خود احساس فرمود و درد و رنج شدیدی بر آن حضرت عارض گشت. ام الفضل سیه کار با دیدن آن حالت دردناک در شوهر جوان، پشیمان و گریان شد، اما پشیمانی سودی نداشت. حضرت جواد علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی؟ اکنون که مرا کشتی گریه تو سودی ندارد. بدان که خداوند متعال در این چند روزه دنیا تو را به دردی مبتلا کند و به روزگاری بیفتی که نتوانی از آن نجات بیابی. در مورد مسموم کردن حضرت جواد علیه السلام قولهای دیگری هم نقل شده است.

زنان و فرزندان حضرت جواد علیه السلام

زن حضرت جواد علیه السلام ام الفضل دختر مأمون بود. حضرت جواد علیه السلام از ام الفضل فرزندی نداشت. حضرت امام محمد تقی زوجه دیگری مشهور به ام ولد و به نام سمانه مغربیه داشته است. فرزندان آن حضرت را 4 پسر و 4 دختر نوشته اند بدین شرح: 1-حضرت ابوالحسن امام علی النقی (هادی) 2-ابواحمد موسی مبرقع 3-ابواحمد حسین 4-ابوموسی عمران 5-فاطمه 6-خدیجه 7-ام کلثوم 8-حکیمه حضرت جواد علیه السلام مانند جده اش فاطمه زهرا زندگانی کوتاه و عمری سراسر رنج و مظلومیت داشت. بدخواهان نگذاشتند این مشعل نورانی نورافشانی کند. امام نهم ما در آخر ماه ذیقعده سال 220ه. به سرای جاویدان شتافت. قبر مطهرش

در کاظمیه یا کاظمین است، عقب قبر منور جدش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام زیارتگاه شیعیان و دوستداران است.

زیارت امام جواد علیه السّلام

زیارت مختصّ به امام محمّد تقی علیه السلام پس همان سه بزرگوار فرموده اند که پس متوجّه شو بسوی قبر ابی جعفر محمّد بن علیّ الجواد علیهما السلام که در پشت سَرِ جدّ بزرگوار خود مدفون است و چون ایستادی نزد قبر آن حضرت پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللَّهِ فی ظُلُماتِ الْأَرْضِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلی آبآئِکَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلی اَبْنآئِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلی اَوْلِیآئِکَ، اَشْهَدُ اَ نَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیْتَ الزّکوهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ تَلَوْتَ الْکِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَ جاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَ صَبَرْتَ عَلَی الْأَذی فِی جَنْبِهِ، حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، اَتَیْتُکَ زآئِراً عارِفاً بِحَقِّکَ، مُوالِیاً لِأَوْلِیآئِکَ مُعادِیاً لِأَعْدآئِکَ، فَاشْفَعْ لی عِنْدَ رَبِّکَ.

پس ببوس قبر را و روی خود را بر آن بنه پس دو رکعت نماز زیارت کن و بعد از آن هر نماز که خواهی بگذار پس برو به سجده و بگو اِرْحَمْ مَنْ اَسآءَ وَ اقْتَرَفَ، وَ اسْتَکانَ وَ اعْتَرَفَ پس جانب روی راست را بگذار و بگو اِنْ کُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ، فَاَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ پس روی چپ خود را بگذار و بگو عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ، یا کَریمُ پس برگرد به سجده و بگو صد مرتبه شُکْراً شُکْراً پس برو به کار خود زیارت دیگر برای حضرت امام محمد تقی علیه السلام سید بن طاوس در مزار فرموده چون زیارت

کردی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را می ایستی نزد قبر حضرت جواد علیه السلام و می بوسی آنرا ومی گوئی: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ الْبَرَّ التَّقِیَّ الْإمامَ الْوَفِیَّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الرَّضِیُّ الزَّکِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَجِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفیرَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سِرَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ضِیآءَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَنآءَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا کَلِمَةَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَحْمَةَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النُّورُ السَّاطِعُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْبَدْرُ الطَّالِعُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الطَّیِّبُ مِنَ الطَّیِّبینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الطَّاهِرُ مِنَ الْمُطَهَّرینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْآیَةُ الْعُظْمی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْحُجَّةُ الْکُبْری اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمُطَهَّرُ مِنَ الزَّلاَّتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمُنَزَّهُ عَنِ الْمُعْضِلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَلِیُّ عَنْ نَقْصِ الْأَوْصافِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الرَّضِیُّ عِنْدَ الْأَشْرافِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمُودَ الدّینِ، اَشْهَدُ اَ نَّکَ وَلِیُّ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ فی اَرْضِهِ، وَ اَ نَّکَ جَنْبُ اللَّهِ، وَ خِیَرَةُ اللَّهِ، وَ مُسْتَوْدَعُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِلْمِ الْأَنْبِیآءِ، وَ رُکْنُ الْأیمانِ، وَ تَرْجُمانُ الْقُرْآنِ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مَن اتَّبَعَکَ عَلَی الْحَقِّ وَ الْهُدی وَ اَنَّ مَنْ اَنْکَرَکَ وَ نَصَبَ لَکَ الْعَداوَةَ عَلَی الضَّلالَةِ وَ الرَّدی اَبْرَءُ اِلَی اللَّهِ وَ اِلَیْکَ مِنْهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَةِ، وَ السَّلامُ عَلَیْکَ ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ.

و بگو در صلوات بر آن حضرت: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، الزَّکِیِّ التَّقِیِّ، وَ الْبَرِّ الْوَفِیِّ، وَ الْمُهَذَّبِ النَّقِیِّ، هادِی الْأُمَّةِ، وَ وارِثِ الْأَئِمَّةِ، وَ خازِنِ الرَّحْمَةِ، وَ یَنْبُوعِ الْحِکْمَةِ، وَ قآئِدِ الْبَرَکَةِ، وَ

عَدیلِ الْقُرْآنِ فِی الطَّاعَهِ، وَ واحِدِ الْأَوْصِیآءِ فِی الْإِخْلاصِ وَ الْعِبادَهِ، وَ حُجَّتِکَ الْعُلْیا وَ مَثَلِکَ الْأَعْلی وَ کَلِمَتِکَ الْحُسْنی الدَّاعی اِلَیْکَ، وَ الدَّآلِّ عَلَیْکَ، الَّذی نَصَبْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ، وَ مُتَرْجِماً لِکِتابِکَ، وَ صادِعاً بِاَمْرِکَ، وَ ناصِراً لِدینِکَ، وَ حُجَّهً عَلی خَلْقِکَ، وَ نوُراً تَخْرُقُ بِهِ الظُّلَمَ، وَ قُدْوَهً تُدْرَکُ بِهَا الْهِدایَهُ، وَ شَفیعاً تُنالُ بِهِ الْجَنَّهُ، اَللّهُمَّ وَ کَما اَخَذَ فی خُشوُعِهِ لَکَ حَظَّهُ، وَ اسْتَوْفی مِنْ خَشْیَتِکَ نَصیبَهُ، فَصَلِّ عَلَیْهِ اَضْعافَ ما صَلَّیْتَ عَلی وَلِیٍّ ارْتَضَیْتَ طاعَتَهُ، وَ قَبِلْتَ خِدْمَتَهُ، وَ بَلِّغْهُ مِنَّا تَحِیَّهً وَ سَلاماً، وَ آتِنا فی مُوالاتِهِ مِنْ لَدُنْکَ فَضْلاً وَ اِحْساناً، وَ مَغْفِرَهً وَ رِضْواناً، اِنَّکَ ذوُ الْمَنِّ الْقَدیمِ، وَ الصَّفْحِ الْجَمیلِ.

پس نماز زیارت بجا آور و بعد از سلام بگو: اَللّهُمَّ اَنْتَ الرَّبُّ وَ اَنَا الْمَرْبُوبُ الدّعاء زیارت دیگر مختصّ به آن حضرت شیخ صدوق در فقیه روایت کرده که چون خواهی زیارت کنی آن حضرت را پس غسل کن و خود را پاکیزه نما و دو جامه پاک بپوش و بگو در زیارت آن جناب: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، الْإِمامِ التَّقِیِّ النَّقِیِّ الرَّضِیِّ الْمَرْضِیِّ وَ حُجَّتِکَ عَلی مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّری صَلوهً کَثیرَهً نامِیَهً زاکِیَهً، مُبارَکَهً مُتَواصِلَهً مُتَرادِفَهً مُتَواتِرَهً، کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ اَوْلِیآئِکَ، وَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نوُرَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اِمامَ الْمُؤْمِنینَ، وَ وارِثَ عِلْمِ النَّبِیّینَ، وَ سُلالَهَ الْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نوُرَ اللَّهِ فی ظُلُماتِ الْأَرْضِ، اَتَیْتُکَ زائِراً عارِفاً بِحَقِّکَ مُعادِیاً لِأَعْدآئِکَ، مُوالِیاً لِأَوْلِیآئِکَ، فَاشْفَعْ لی عِنْدَ رَبِّکَ. آنگاه حاجت خود را سؤال کن

بعد از آن نماز کن رقبّه ای که در آن قبر امام محمّد تقی علیه السلام است چهار رکعت در نزد سر آن حضرت دو رکعت برای زیارت امام موسی کاظم و دو رکعت برای امام محمّد تقی علیهما السلام و نماز مکن در نزد سر امام موسی کاظم علیه السلام که آن مقابل قبور قریش است و جایز نیست آنها را قبله خود گردانیدن مؤلّف گوید که ازکلام شیخ صدوق ظاهر می شود که درآن زمانها قبر شریف حضرت موسی علیه السلام از قبر حضرت جواد علیه السلام جدا و قبّه و درِ علیحده داشته بعد از زیارت از آنجا بیرون می آمدند و در قبّه حضرت جواد علیه السلام می رفتند که آن هم بنای علیحده داشته و امّا زیارت مشترک میان دو امام همام علیهما السلام پس آن هم بر دو قسم است قسم اوّل آنکه آن را برای هر کدام علیحده باید خواند شیخ جلیل جعفر بن محمّد قولویه قمّی در کامل الزّیاره از حضرت امام علیّ نقی علیه السلام روایت کرده که در زیارت هر یک از آن دو امام چنین بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللّٰهِ فی ظُلُماتِ الْأَرْضِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ بَدا للّٰهِ فی شَأْنِهِ، اَتَیْتُکَ زائِراً عارِفاً بِحَقِّکَ، مُعادِیاً لِأَعْدائِکَ، مُوالِیاً لِأَوْلِیآئِکَ، فَاشْفَعْ لی عِنْدَ رَبِّکَ یا مَوْلایَ.

و این زیارت در نهایت اعتبار است و شیخ صدوق و شیخ کلینی وطوسی نیز به اختلافی آن را ذکر نموده اند قسم دویّم زیارتی است که بخواندن آن هر دو امام علیهما السلام زیارت شوند و آن چنان است که شیخ مفید و شهید

و محمّد بن المشهدى ذكر كرده اند كه در زيارت آن دو بزرگوار همين كه ايستادى نزد ضريح طاهر مى گوئى:

اَلسَّلامُ عَلَيْكُمايا وَلِيَّىِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا حُجَّتَىِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا نوُرَىِ اللَّهِ فى ظُلُماتِ الْأَرْضِ، اَشْهَدُ اَنَّكُما قَدْ بَلَّغْتُما عَنِ اللَّهِ ما حَمَّلَكُما، وَ حَفِظْتُما مَا اسْتَوْدِعْتُما، وَ حَلَّلْتُما حَلالَ اللَّهِ، وَ حَرَّمْتُما حَرامَ اللَّهِ، وَ اَقَمْتُما حُدوُدَ اللَّهِ، وَ تَلَوْتُما كِتابَ اللَّهِ، وَ صَبَرْتُما عَلَى الْأَذى فى جَنْبِ اللَّهِ، مُحْتَسِبَيْنِ حَتّى اَتيكُمَا الْيَقينُ، اَبْرَءُ اِلَى اللَّهِ مِنْ اَعْدآئِكُما وَ اَتَقَرَّبُ اِلَى اللَّهِ بِوِلايَتِكُما، اَتَيْتُكُما زائِراً عارِفاً بِحَقِّكُما مُوالِياً لِأَوْلِيآئِكُما، مُعادِياً لِأَعْدآئِكُما، مُسْتَبْصِراً بِالْهُدَى الَّذى اَنْتُما عَلَيْهِ، عارِفاً بِضَلالَةِ مَنْ خالَفَكُما فَاشْفَعا لى عِنْدَ رَبِّكُما، فَاِنَّ لَكُما عِنْدَ اللَّهِ جاهاً عَظيماً، وَ مَقاماً مَحْموُداً.

پس ببوس تربت شريف آنجا را و بگذار روى راست را بر آن پس برو به جانب سر مقدس و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا حُجَّتَىِ اللَّهِ فى اَرْضِهِ وَ سَمآئِهِ، عَبْدُكُما وَ وَلِيُّكُما زآئِرُكُما مُتَقَرِّباً اِلَى اللَّهِ بِزِيارَتِكُما، اَللّهُمَّ اجْعَلْ لى لِسانَ صِدْقٍ فى اَوْلِيآئِكَ الْمُصْطَفَيْنَ، وَ حَبِّبْ اِلَيَّ مَشاهِدَهُمْ، وَ اجْعَلْنى مَعَهُمْ فِى الدُّنْيا وَ الْأخِرَهِ، يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ

پس نماز زيارت كن از براى هر امامى دو ركعت و بخوان خدا را به آنچه مى خواهى مؤلّف گويد كه چون در آن زمانها تقيّه بسيار شديد بوده است زيارتهاى مختصر براى زيارت اين دو امام عليهما السلام تعليم مى فرمودند كه شيعيان از آسيب طاغيان زمان محفوظ باشند و اگر زائر طالب زيارت طويلى باشد بخواند زيارت جامعه را كه بهترين زيارت است از براى ايشان خصوصاً يک زيارت از آنها كه از حديثش ظاهر مى شود كه مزيد اختصاصى به حضرت امام

موسی علیه السلام دارد و آن زیارت بعد از این در اوّل زیارات جامعه مرقوم خواهد شد رجوع به آنجا شود و چون زائر خواست که از بَلَد آن دو امام علیهما السلام بیرون رود وداع کند آن دو جناب را به دعاهای وداع که از آن جمله است آنچه شیخ طوسی عَلَیْهِ الرّحمه در تهذیب ذکر فرموده که

وداع با حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام

چون خواهی وداع کنی امام موسی علیه السلام را بایست نزد قبر و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ یا اَبَا الْحَسَنِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ وَ اَقْرَءُ عَلَیْکَ السَّلامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ، وَ بِما جِئْتَ بِهِ وَ دَلَلْتَ عَلَیْهِ، اَللّهُمَّ اکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ.

وداع با حضرت جواد علیه السّلام

و همچنین در وداع حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرموده می گوئی: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ اَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ، وَ اَقْرَءُ عَلَیْکَ السَّلامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ بِما جِئْتَ بِهِ وَ دَلَلْتَ عَلَیْهِ، اَللّهُمَّ اکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ. پس سؤال کن از خدا که این آخر زیارت تو نباشد و دیگر توفیق برگشتن بیابی و قبر را ببوس و رویهای خود را بر قبر گذار.

ابن قولویه

آرامگاه ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولویه، از بزرگان و فقها و محدثین امامیّه است. وی در سال 368ه. درگذشت و آرامگاهش در مشرق رواق جنوبی به همراه قبر شیخ مفید است.

شیخ مفید

آرامگاه خواجه نصیر الدین طوسی؛ وی از بزرگان جهان علم ودانش و از مشاهیر دانشمندان است که دوست و دشمن بر جلالت قدر و عظمت مقام او اتفاق نظر دارند. او در سال 672 ه. درگذشت و در گور یکی از خلفای بنی العباس که در جوار حرم مطهّر کنده و آماده شده بود مدفون گردید. بر روی قبر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد.

خواجه نصیرالدین طوسی

آرامگاه خواجه نصیر الدین طوسی؛ وی از بزرگان جهان علم ودانش و از مشاهیر دانشمندان است که دوست و دشمن بر جلالت قدر و عظمت مقام او اتفاق نظر دارند. او در سال 672 ه. درگذشت و در گور یکی از خلفای بنی العباس که در جوار حرم مطهّر کنده و آماده شده بود مدفون گردید. بر روی قبر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد.

سید مرتضی و سید رضی

آرامگاه سید مرتضی و سید رضی، این دو برادر از اعیان و مشاهیر و بزرگان امامیه در قرن پنجم هجری بشمار می آیند. قبر این دو تن در دو ساختمان جداگانه بیرون صحن مطهر و در نزدیکی یکدیگر در جنوب شرقی دیوار صحن قرار دارد.

شعر

مدح و منقبت

جواد آل محمد

بزرگ مظهر یکتا، جواد آل محمد (ص)

ولی حی توانا، جواد آل محمد (ص)

سلیل سید بطحا جواد آل محمد (ص)

کلید هر چه معمّا، جواد آل محمد (ص)

شهید کینه ی اعدا جواد آل محمد (ص)

عزیز موسی جعفر، نهم وصی پیمبر

دلیل و هادی انسان، ولی خالق داور

نهال باغ رضا، نور چشم ساقی کوثر

شفیع امّت خیر البشر به عرصه ی محشر

امیر ملک توّلا، جواد آل محمد (ص)

چو پا به مجلس مأمون نهاد سید اعظم
به احتجاج بر آن فروغ دیده ی خاتم
شدند مات فقیه و حکیم و عالم اعلم
به عجز خویشتن اقرار کرد زاده ی اکثم
چو کرد لب به سخن جواد آل محمد (ص)
پس از ثنای خداوندگار قادر بیچون
امیر ملک سخن با کلام دلکش موزون
نمود مجلسیان را تمام واله و مفتون
گشود لب به مدیحش در آن مناظره مأمون
که هست بر همه مولا جواد آل محمد (ص)
کسی که خصم به امر ولایتش کند اقرار
چراغ راه هدایت وصی احمد مختار
مغیث امّت و مفتاح کنز و عالم اسرار
چشید شهد شهادت سپرده ره سوی دلدار
سرور سینه ی زهرا جواد آل محمد (ص)

ابن الرضا

هرگاه قصد روی تو ابن الرضا کنم
با نام تو خدای دلم را صدا کنم
گویند جود توست فزون از جوادها

با ذکر یا جواد دلت را رضا کنم

بی طعم چشمهای تو عاشق نمی شدم

کاش ای حبیب حقّ نمک را ادا کنم

بی توشه دعای تو امداد کی شوم

کی می توان بدون اجابت دعا کنم

هردل که فیض دوستی ات داشت کوثری است

دل را چنین قرین بهشت خدا کنم

ای در صحیفه ازلی ثبت، نام تو

نام تو را به اسم محمد صدا کنم

ذکر جواد سوره قلب و لسان ماست

صل علی جواد سرود زبان ماست

ای کعبه ای که کعبه تو را گم نمی کند

دل قبله ای به جز

تو تجسم نمی کند

ای خنده ملیح تو لبخند کبریا

بی خنده تو غنچه، تبسم نمی کند

ای همصدای وحی، تویی نفس ناطقه

عیسی به مَهد وَرنَه تکلّم نمی کند

قرآن تویی نماز تویی معرفت تویی

بی معرفت کسی که تعلم نمی کند

باید بهشت با تو، به آدم شود حلال

وَرنه چنین اراده گندم نمی کند

توفیق، رحمتی است فرآیند جود تو

بی تو خدا اِفاقه به مَردم نمی کند

رخسار توست آینه روی مصطفی

رفتار توست خلق خوش و خوی مرتضی

با وصف روی تو به دل ای گل ملال نیست

بی مدح تو حیات برایم حلال نیست

از کنهِ ذاتِ هستیِ دل خیزد اسم تو

بی مهر تو روال دلم جز زوال نیست

توحید با ولای تو توصیف می شود

با رمز عشق، درک حقیقت محال نیست

در خاک هم به حبّ تو امرار می کنم

در قبر از محّبِ تو جای سؤال نیست

هرجا به چشم دل نگرم محضر شماست

فرقی زیاد بین فراق و وصال نیست

تقوی ملاک کشف و کرامات عاشق است

رُو مدعی نیاز به خواب و خیال نیست

سِرّ خدا خزانه علم آشناىِ وحی

آمد به پای عشق به سوی خدای وحی

ای نو تو ز مهد تو ساطع به آسمان

سَبابه سپاس تو رافع به آسمان

گردد زمین تهی اگر از یاوران تو

یک خلقت است بر تو مدافع به آسمان

گِرد سرت چو هاله ای از نور شد پدید

شد شاکرت حکیمه ز صانع به آسمان

تنها نه بر زمین سبب خیر و برکتی

داری هزار جلوه نافع به آسمان

خورشید از فضا به زمین نور می دهد

نور تو از زمین شده لامع به آسمان

کون و مکان زمین و زمان ملک حضرتت

بر دست توست رمز طبایع به آسمان

ای دل بیا به دیدن هفت آسمان رویم

دور از همه بساط زمین و زمان رویم

مادر تو را به دیده تمثال، دیده است

بابا تو را بعد

چهل سال دیده است

ای آروزی کوثری آلِ فاطمه

در تو رضا رخ علی و آل دیده است

شیعه غمت به دیده منت خریده است

زیرا تو را چو کعبه آمال دیده است

یثرب پس از گذشتن از آن سالهای تلخ

بابای غصه دار تو خوشحال دیده است

جبرئیل غیر خویش به اطراف مهد تو

چندین هزار جُفت، پر و بال دیده است

خاک حجاز، بوسه گه اهل دل ز توست

نورِ قمر، ضیاء بصر آب و گل ز توست

ما زنده ایم در کنف نور اهل بیت

ما بنده ایم، بنده دستور اهل بیت

غفلت نمی خرند به بازار عاشقی

مهر تعهد است به منشور اهل بیت

کار از پی ثواب وعقاب عاشقانه نیست

ما عاشقیم بلکه نه مزدور اهل بیت

بیهوده نیست خلقت و عمر گران ما

ما نوکریم و خادم و مامور اهل بیت

با اهل بغض دست تولّا نمی دهیم

خصمیم با محارب و منفور اهل بیت

شیعه تمام عمر مهیای یاری است

دارد به سر هوا و به دل شور اهل بیت

یارب رسان تو منتقم اهل بیت را

بنما سپاه منسجم اهل بیت را

داده خدا دسته گل

بر لب قدوسیان این سخن جانفز است

بیت ولایت پر از جلوه ابن الرضاست

خنده وجد و شعف بر دو لب مرتضاست

امین وحی خدا سر دهد این زمزمه

چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

آینه و دل شده از نور خدا منجلی

دامن ریحانه شد مهبط نور ولی

بود تقی الجواد، محمد ابن علی

روح روان رسول چشم و چراغ همه

چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

گل وجود جواد، شکفته شد در زمین

به رنگ و بوی خدا چو خاتم المرسلین

آینه طلعتش طاهاست و یا و سین

ابرو و خال و خطش آیات محکمه

چشم و دل تو روشن فاطمه

یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

ذکر خدا خیزد از لعل درر بار او

جهان سراسر شده غرق در انوار او

امام هشتم زند بوسه به رخسار او

سزد که مریم شود به کوی او خادمه

چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

قرص قمر دارد رضا

در بغل امشب یکی قرص قمر دارد رضا

بر زبان شکر خدای دادگر دارد رضا

بارگاه زاده موسی چراغان می شود

در حریم‌ش جشن میلاد پسر دارد رضا

اِقتران مهر و مه گردیده امشب، یا مگر

نور چشمانش محمد را به بر دارد رضا

بر امام هشتمین حق کرده فرزندی عطا

زین پسر پیغام تبریک از پدر دارد رضا

آمد آن یکتا دُر عصمت که بر میلاد او

تهنیت از حضرت خیرالبشر دارد رضا

بر عقیمی آن که بر فرزند موسی طعنه زد

گو بیا امشب ببین نور بصر دارد رضا

در کنار مهد او بنشسته بیدار و به لب

ذکر خواب از بهر طفلش تا سحر دارد رضا

ذکر خواب از بهر او می گوید و گریان بود

من نمی دانم چرا چشمان تر دارد رضا

گاهی از این موهبت شاد است و گاهی دل غمین

چون که از پایان کار او خبر دارد رضا

«خسرو» از مداحی او می کند بس افتخار

گر بدین منصب مدامش مفتخر دارد رضا

کشتی بحر گرانش

خالق کون و مکان ان ذات رب العالمین

کشتی بحر گرانش، سبط خیر المرسلین

پیک ذات کبریائی منزل وحی از سماء

ان کتاب الله ناطق، مظهر حی مبین

در عبودیت، رسیده رتبه عز و جلال

ان عزیز حق تعالی، رهبر روح الامین

شد از این مولود، روشن دیده خلق جهان

هم ثنا خوانش ملائک، از یسار و از یمین

از در ودیوار عالم، می رسد هردم به گوش

گشته میلاد امام انس و جان، حبل المتین

زهره زهرای اطهر، شمس افلاک ولا

واین در کان صدف زای امیر المؤمنین

مخزن علم لدنی، کاشف اسرار دین

جاری از لعل لبان او بود عین الیقین

واقف از سر سویدای رموز کائنات

آن امام مقتدا، روح و روان ماء و طین

تیر ابرویش صراط و قامتش روز قیامت

کاوز رب العالمین امد صراط

المؤمنین

جان سپرده، لعل عطشان، همچو جد تاجدار

کز غمش گریان یتیمانش چو زین العابدین

گفت غواص بحار علم و عرفان وصف او

قطره دریای ال مصطفی، در ثمین

شهادت

لب تشنه

لب تشنه بود، تشنه یک جرعه آب بود

مردی که درد های دلش بی حساب بود

پا می کشید گوشه حجره به روی خاک

پروانه وار غرق تب و التهاب بود

از بسکه شعله ور شده بود آتش دلش

حتی نفس نفس زدنش هم عذاب بود

در ازدحام و هلهله های کنیزکان

فریاد استغاثه او بی جواب بود

یک جرعه آب نذر امامش کسی نکرد

هر چند آب دادن تشنه ثواب بود

آخر شبیه جد غریبش شهید شد

آری دعای خسته دلان مستجاب بود

غربت برای آل علی تازگی نداشت

در آن دیار کشتن مظلوم باب بود

تا سایه بان پیکر نورانیش شوند

بال کبوتران حرم را شتاب بود

اما فدای بی کفن دشت کربلا

آلاله ای که زخم تنش بی حساب بود

هم تیغ و نیزه خون تنش را مکیده بود

هم داغدیده شرر آفتاب بود

فغان و درد

فغان و درد که خیر العباد را کشتند

رضا بیا که عزیزت جواد را کشتند

زمین به لرزه فتاده است و آسمان تاریک

مگر قیامت عظمای حق شده نزدیک

به کنج حجره امام غریب می نالید

ز سوزش جگر خود عجیب می نالید

دوباره کارگر افتاده زهر بر جگری

به سرنوشت پدر ببین دچار شد پسری

جفای همسر و نامردی زمانه نگر

غریب ماندن مردی میان خانه نگر

کسی که زهر به جانش نشسته عطشان است

که زهر سختتر از زخم تیغ عریان است

برای رفع عطش آب او طلب می کرد

ولی چه سود طلب از قوم بی ادب می کرد

که دیده بهر تماشای درد صف بزنند

کنار بستر مردی غریب کف بزنند

چو زهر بند ز بند تنش جدا می کرد

عزیز فاطمه تنها رضا رضا می کرد

ز تشنگی پدر خویش را صدا می کرد

گمان کنم که دلش یاد کربلا می کرد

چو جان سپرد غریبانه دور از اقوام

نهاد دشمن نامرد او

تنش بر بام

به روی بام تو ای آفتاب متاب

به روی پیکر این دل کباب، متاب

بیا و غربت این مرد خسته را حس کن

کسوف کن شرر شعله افکنی بس کن

کبوتران همه باید ز تو گلایه کنند

روا بود که بر این جسم خسته سایه کنند

کشتی بحر گرانش

خالق کون و مکان ان ذات رب العالمین

کشتی بحر گرانش، سبط خیر المرسلین

پیک ذات کبریائی منزل وحی از سماء

ان کتاب الله ناطق، مظهر حی مبین

در عبودیت، رسیده رتبه عز و جلال

ان عزیز حق تعالی، رهبر روح الامین

شد از این مولود، روشن دیده خلق جهان

هم ثنا خوانش ملائک، از یسار و از یمین

از در ودیوار عالم، می رسد هر دم به گوش

گشته میلاد امام انس و جان، حبل المتین

زهره زهرای اطهر، شمس افلاک ولا

واین در کان صدف زای امیر المؤمنین

مخزن علم لدنی، کاشف اسرار دین

جاری از لعل لبان او بود عین الیقین

واقف از سر سویدای رموز کائنات

آن امام مقتدا، روح و روان ماء و طین

تیر ابرویش صراط و قامتش روز قیامت

کاوز رب العالمین امد صراط المؤمنین

جان سپرده، لعل عطشان، همچو جد تاجدار

کز غمش گریان یتیمانش چو زین العابدین

گفت غواص بحار علم و عرفان وصف او

قطره دریای ال مصطفی، در ثمین

اهل عالم، از چه رو محزون، پریشان خاطرند

قلب محزون، دیده گریان، عترت پیغمبرند

سر نهاده بر سر زانوی غم روح الامین

خون به جای اشک می ریزد ز چشم مرسلین

حلقه ماتم زده در حضرت حبل المتین

زینت اغوش زهرا، نور چشم حیدرند

حجت پروردگار و ان جواد جود حق

انکه دریا شد زالطاف وجودش فانفلق

ثبت گشته رتبه و نامش به طومار ورق

خلق، زاد راحله از خرمن جودش برند

خاک ماتم ریخت بر فرق ملک از ماتمش

کوه، مندک شد زاه ناله

و بار غمش

ریخت زهر کین به کام همدم نامحرمش

دشمنان، اینک حریم حرمت حق می درند

سینه صندوقه علم خدا مجروح شد

حیله و تزویر بر کشتی و هم بر نوح شد

خسته از بار مصائب، مظهر صبوح شد

دوستان، زین ماجرا، همچون سپند مجمرند

در شباب زندگی، گلزار عمرش شد خزان

شد عزا خانه زداغش محفل کروبیان

هادی شرع و شریعت گفت با خلق جهان

غنچه های مصطفی از جور اعدا پرپرند

یادگاری در جهان دارد چو جد اطهرش

انکه عطشان بود لعل جویبار کوثرش

چون سه روزش بود در معراج عزت، پیکرش

سرفراز سرفرازان، شمع بزم دلبرند

ان یکی مسموم زهر و ان دگر، راسش جدا

زین دو ماتم، ولوله افتاد در ارض و سما

خونبهای شاه و دین، قطره، بود ذات خدا

دیده ها در انتظار مهدی ما بر درند

مرا کشت

دردا که گشت با من، بیگانه یار جانی

با دست خود مرا کشت، لب تشنه در جوانی

من از نفس فتادم، بر خاک رخ نهادم

او می زند به مرگم، لبخند شادمانی

ای بلبلان بنالید، ای لاله ها بریزید

شد باغبان دل را گلزار جان خزانی

غم بدل نهفتم، دردم به کس نگفتم

بردم به گور با خود صد غصه نهانی

لب تشنه ام ثوابی، ای ام فضل آبی

بالله این نباشد، پاداش مهربانی

بر دیده ام ستاره، در سینه ام شراره

با قلب پاره پاره، رفتم ز دار فانی

عمر چو عمر یک آه، کوتاه بود کوتاه

شد اول حیاتم پایان زندگانی

دردا که رفتم از حال از بس زدم پر و بال

در لانه او فتادم از فرط ناتوانی

گوئید تشنه جان داد، خاموش شد ز فریاد

از این غریب تنها، پرسند اگر نشانی

جانم به لب رسیده» میثم» بگو که دیده؟

مرغی به لانه این سان افتد ز نعمه خوانی؟

سامرا

پیشینه سامرا

شهر سامرا چهارمین شهر مقدس عراق است. ساختمان این شهر که در 124 کیلومتری شمال بغداد و در سمت شرق رودخانه دجله قرار گرفته، به سال222 هجری می گردد. در این سال محمد المعتصم بالله فرزند هارون الرشید پایتخت خلافت را از شهر بغداد به سامرا منتقل ساخت و تا سال 256 ه. هشت خلیفه از این شهر حکمرانی و خلافت نمودند. در این سال المعتمد علی الله عباسی بار دیگر به بغداد بازگشت و آنجا را پایتخت خلافت قرار داد.

سامرا طی مدت سه دهه پایتختی، توسعه فراوانی یافت و تعداد زیادی از کاخها و تفریح گاهها و مساجد در این شهر ساخته شد. آنچه امروزه بر اهمیت این شهر می افزاید، قرار داشتن بُقعه پاک دو امام معصوم و برخی

از افراد خانواده ایشان می باشد.

حرم مطهر امام دهم حضرت علی بن محمد الهادی علیهما السلام) تاریخ شهادت: سال 254 ه.) و امام یازدهم امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام) تاریخ شهادت: 260 ه) قلب شهر امروزی را تشکیل می دهد، این بقعه در دوران زندگانی دو امام علیهما السلام خانه مسکونی آنان بود، و پس از شهادت در آنجا دفن شده اند. نخستین ساختمان بر آرامگاه آنان، از قرن چهارم هجری است که تاکنون همواره تجدید و ترمیم شده و توسعه یافته است. این حرم مطهر دارای گنبدی است که یکی از بزرگترین گنبدها در جهان اسلام است، محیط این گنبدِ طلاییِ عظیم، 68 متر است که در آن 72 هزار کاشی طلا به کار رفته است. در دو سمت این گنبد دو گلدسته طلایی زیبا قرار دارد که هر یک دارای 36 متر طول است.

گنبد کنونی در سال 1200 ه. بر جای گنبد کهنی که ناصر الدوله حمدانی در سال 333 ه. آن را ساخته بود بنا گردید. در زیر گنبد حرم مطهر، ضریح نقره ای زیبایی قرار دارد که ساخته هنرمندان اصفهانی در سالهای دهه 60 میلادی است. درون ضریح آرامگاه دو امام معصوم و «حکیمه خاتون» دختر حضرت جواد و عمه امام عسکری است که شاهد ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف بوده است. این بانو زنی پرهیزکار و مورد احترام چهار امام معصوم بوده است و دیگری «نرگس خاتون» همسر امام حسن عسکری علیه السلام و مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف است.

درون حرم و قسمتهایی از رواقها به طرز زیبایی آینه کاری شده

و از یادگارهای ملک فیصل اوّل پادشاه هاشمی عراق است و به وسیله ایوانی فراخ و سقف دار به صحنی که گرداگرد حرم را فرا گرفته راه می یابد. از ویژگیهای این صحن آن است که فاقد حجره می باشد. در زاویه شمال غربی صحن مطهر، مجموعه ای متشکّل از صحن و ایوان و مسجدی بزرگ با گنبدی کاشی کاری شده قرار دارد که به «مجموعه غیبت» مشهور است. در زیر این مجموعه زیرزمینی است که به «سرداب غیبت» شهرت دارد، و نیز این مجموعه بخشی از خانه مسکونی حضرت عسکری بوده است که در این زیرزمین به عبادت می پرداخته و پس از او محل اقامت امام زمان علیه السلام بوده است. این محل از دیرباز مورد توجه شیعه بوده است و از آن جهت که عبادتگاه سه امام بوده، از قداست و احترام ویژه ای برخوردار است. گفتنی است که به وسیله پله هایی می توان به زیرزمین رسید. فضای اصلی و کهن زیرزمین عبارت است از تالاری مربع مستطیل به ابعاد 3 ×5 متر. در شرق این تالار فضایی است که پنجره ای از چوب دارد و محل عبادت امام علیه السلام بوده است. پنجره این نمازخانه یکی از با ارزشترین قطعات باقی مانده از دوران عباسیان است و دارای کتیبه ای کهن می باشد. این پنجره به دستور الناصر لدین الله عباسی (که از خلفای علاقمند به اهل بیت علیهم السلام بود) در سال 606 ه. ساخته شده است. در کاشی کاری درون این بقعه نام ناصرالدین شاه قاجار ثبت شده است که در سفر عتبات خود به زیارت این جایگاه تشرف

یافته است. خدام سرداب در داخل این بقعه کوچک حفره ای تعبیه کرده اند و از آن به زائران خاک می دهند که فاقد هرگونه توجیه و دلیل شرعی است؛ کاشیکاریهای صحن و سردرهای ورودی از دوره قاجاریه است.

آثار تاریخی سامرا

مسجد جامع سامرا، به «جامع المتوکل» مشهور شده و از ساختمانهای یکی از پلیدترین خلفای عباسی، یعنی متوکل عباسی (232-247 ه.) است.

این مسجد یکی از عظیم ترین مساجد جهان اسلام در آن دوره بشمار می رفته. امروزه فقط مأذنه و دیوارهای آن باقی است که همین دو نیز دلیل بر عظمت این ساختمان است.

ابعاد دیوارهای مسجد 160 ×240 متر است آنچه بر اهمیت معماری این مسجد می افزاید گلدسته آن است که به «ملویه» شهرت دارد و در شمال برج و باروی مسجد و در فاصله 25 متری آن ساخته شده است. ساختمان این گلدسته مخروطی شکل است که بر قاعده ای مربع به طول 32 متر قرار دارد.

این مأذنه بر خلاف سنت تمام گلدسته ها، که راه رسیدن به بام آن از پله هایی است که درون مأذنه تعبیه شده، از بیرون آن می باشد؛ از این رو پله ها گِرداگرد سطح بیرونی گلدسته را دور زده و به بام آن که در ارتفاع 52 متری از زمین است می رسد.

بنا به روایت مورخان، متوکل مبلغ 5 میلیون درهم برای ساختمان این مسجد هزینه کرده است.

متوکّلیه، شهر کهن سامرا است که از سوی متوکل عباسی ساخته شد و امروزه خرابه های این شهر در فاصله کوتاهی از شمال سامرا نمایان است. از ویژگی های این شهر، خیابان کشیهای منظم و مستقیمی است که نمونه آن

در دیگر شهرها کمتر یافت می شود. در بخشی از این شهر مسجدی به نام «جامع ابی دُلَف» وجود دارد.

جامع ابی دلف، نمونه کوچکترِ مسجد جامع متوکل است به ابعاد 138×215 متر با بارویی به ضخامت 60

1 متر. این مسجد دارای 18 دروازه است. گلدسته این مسجد شبیه ملویه است، بااین تفاوت که ارتفاع آن 19متر می باشد. این مسجد به نام قاسم بن عیسای عِجْلی مشهور به أبودلف (متوفای 226 ه.) نامگذاری شده که از فرماندهان عباسی و از شیعیان معتقد بشمار می رفته است.

قصرهای سامرا، خلفای عباسی که به سامرا نقل مکان کردند، همگی مشهور به فسق و فجور و برگزاری مجالس جشن و سرور و شادمانی بودند؛ از این رو، اقدام به ساختمان کاخهای سرسبز و خوش آب و هوای متعددی در جای جای این شهر و در کناره های رودخانه دجله کردند که امروزه تنها از آن کاخها دیوارهای فرو ریخته و ستونهای ویرانه باقی مانده است.

نام برخی از کاخها در سمت شمال غربی مسجد جامع متوکل و در شهر المتوکلیه:

قصر الجعفری، قصر العروس، قصر المختار، قصر الوحید، قصر الجعفری المُحْدَث، قصر الغریب، قصر الصبح، قصر الملیح، قصر بستان الایتاخیه، قصر التلّ، قصر الجوسق، قصر برکوارا، قصر القلائد، قصر الغَرد، قصر المتوکّلیه، قصر البهو، قصر اللؤلؤه و...

بنابه روایت مورخان حداقل هزینه ساختمان هر یک از این قصرها، متجاوز از پنج میلیون درهم بوده است.

زندگینامه امام علی النقی الهادی

ولادت

تولد امام دهم شیعیان حضرت امام علی النقی علیه السلام را نیمه ذیحجه سال 212 هجری قمری نوشته اند. پدر آن حضرت، امام محمد تقی جوادالائمه علیه السلام و مادرش سمانه از زنان درست کردار پاکدامنی

بود که دست قدرت الهی او را برای تربیت مقام ولایت و امامت مأمور کرده بود، و چه نیکو وظیفه مادری را به انجام رسانید و بدین مأموریت خدایی قیام کرد. نام آن حضرت-علی-کنیه آن امام همام» ابوالحسن» و لقبهای مشهور آن حضرت» هادی» و» نقی» بود. حضرت امام هادی علیه السلام پس از پدر بزرگوارش در سن 8 سالگی به مقام امامت رسید و دوران امامتش 33 سال بود. در این مدت حضرت علی النقی علیه السلام برای نشر احکام اسلام و آموزش و پرورش و شناساندن مکتب و مذهب جعفری و تربیت شاگردان و اصحاب گرانقدر گامهای بلند برداشت. نه تنها تعلیم و تعلم و نگاهبانی فرهنگ اسلامی را امام دهم علیه السلام در مدینه عهده دار بود، و لحظه ای از آگاهانیدن مردم و آشنا کردن آنها به حقایق مذهبی نمی آسود، بلکه در امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه پنهان و آشکار با خلیفه ستمگر وقت-یعنی متوکل عباسی-آنی آسایش نداشت. به همین جهت بود که عبدالله بن عمر والی مدینه بنا بر دشمنی دیرینه و بدخواهی درونی، به متوکل خلیفه زمان خود نامه ای خصومت آمیز نوشت، و به آن امام بزرگوار تهمتها زد، و نسبتهای ناروا داد و آن حضرت را مرکز فتنه انگیزی و حتی ستمکاری وانمود کرد و در حقیقت آنچه در شأن خودش و خلیفه زمانش بود به آن امام معصوم علیه السلام منسوب نمود، و این همه به جهت آن بود که جاذبه امامت و ولایت و علم و فضیلتش مردم را از اطراف جهان اسلام به مدینه می کشانید و این کوته

نظران دون همت که طالب ریاست ظاهری و حکومت مادی دنیای فریبنده بودند، نمی توانستند فروغ معنویت امام را ببینند. و نیز» مورخان و محدثان نوشته اند که امام جماعت حرمین (= مکه و مدینه) از سوی دستگاه خلافت، به متوکل عباسی نوشت: اگر تو را به مکه و مدینه حاجتی است، علی بن محمد (هادی) را از این دیار بیرون بر، که بیشتر این ناحیه را مطیع و منقاد خود گردانیده است». این نامه و نامه حاکم مدینه نشان دهنده نفوذ معنوی امام هادی علیه السلام در سنگر مبارزه علیه دستگاه جبار عباسی است. از زمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام و حوزه چهار هزار نفری آن دوران پربار، شاگردانی در قلمرو اسلامی تربیت شدند که هر یک مشعلدار فقه جعفری و دانشهای زمان بودند، و بدین سان پایه های دانشگاه جعفری و موضع فرهنگ اسلامی، نسل به نسل نگهبانی شد و امامان شیعه، از دوره حضرت رضا علیه السلام به بعد، از جهت نشر معارف جعفری آسوده خاطر بودند، و اگر این فرصت مغتنم در زمان امام جعفر صادق علیه السلام پیش نیامده بود، معلوم نبود سرنوشت این معارف مذهبی به کجا می رسید؟ به خصوص که از دوره زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به بعد دیگر چنین فرصتهای وسیعی برای تعلیم و نشر برای امامان بزرگوار ما-که در برابر دستگاه عباسی دچار محدودیت بودند و تحت نظر حاکمان ستمکار-چنان که باید و شاید پیش نیامد. با این همه، دوستداران این مکتب و یاوران و هواخواهان ائمه طاهرین-در این سالها به هر وسیله

ممکن، برای رفع اشکالات و حل مسائل دینی خود، و گرفتن دستور عمل و اقدام-برای فشرده تر کردن صف مبارزه و پیشرفت مقصود و در هم شکستن قدرت ظاهری خلافت به حضور امامان والاقدر می رسیدند و از سرچشمه دانش و بینش آنها، بهره مند می شدند و این دستگاه ستمگر حاکم و کارگزارانش بودند که از موضع فرهنگی و انقلابی امام پیوسته هراس داشتند و نامه حاکم مدینه و مانند آن، نشان دهنده این هراس همیشگی آنها بود. دستگاه حاکم، کم کم متوجه شده بود که حرمین (مکه و مدینه) ممکن است به فرمانبری از امام علیه السلام درآیند و سر از اطاعت خلیفه وقت درآورند. بدین جهت پیک در پیک و نامه در پی نامه نوشتند، تا متوکل عباسی دستور داد امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا-که مرکز حکومت وقت بود-انتقال دهند. متوکل امر کرد حاجب مخصوص وی حضرت هادی علیه السلام را در نزد خود زندانی کند و سپس آن حضرت را در محله عسکر سالها نگاه دارد تا همواره زندگی امام، تحت نظر دستگاه خلافت باشد. برخی از بزرگان مدت این زندانی و تحت نظر بودن را-بیست سال-نوشته اند. پس از آنکه حضرت هادی علیه السلام به امر متوکل و به همراه یحیی بن هرثمه که مأمور بردن حضرت از مدینه بود، به سامرا وارد شد، والی بغداد اسحاق بن ابراهیم طاهری از آمدن امام علیه السلام به بغداد با خبر شد، و به یحیی بن هرثمه گفت: ای مرد، این امام هادی فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد و می دانی متوکل نسبت

به او توجهی ندارد اگر او را کشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت از تو بازخواست می کند. یحیی گفت: به خدا سوگند متوکل نظر بدی نسبت به او ندارد. نیز در سامرا، متوکل کارگزاری ترک داشت به نام وصیف ترکی. او نیز به یحیی سفارش کرد در حق امام مدارا و مرحمت کند. همین وصیف خبر ورود حضرت هادی را به متوکل داد. از شنیدن ورود امام علیه السلام متوکل به خود لرزید و هراسی ناشناخته بر دلش چنگ زد. از این مطالب که از قول یحیی بن هرثمه مأمور جلب امام هادی علیه السلام نقل شده است درجه عظمت و نفوذ معنوی امام در متوکل و مردان درباری به خوبی آشکار می گردد، و نیز این مطالب دلیل است بر هراسی که دستگاه ستمگر بغداد و سامرا از موقعیت امام و موضع خاص او در بین هواخواهان و شیعیان آن حضرت داشته است. باری، پس از ورود به خانه ای که قبلا در نظر گرفته شده بود، متوکل از یحیی پرسید: علی بن محمد چگونه در مدینه می زیست؟ یحیی گفت: جز حسن سیرت و سلامت نفس و طریقه ورع و پرهیزگاری و بی اعتنایی به دنیا و مراقبت بر مسجد و نماز و روزه از او چیزی ندیدم، و چون خانه اش را-چنانکه دستور داده بودی-بازرسی کردم، جز قرآن مجید و کتابهای علمی چیزی نیافتم. متوکل از شنیدن این خبر خوشحال شد، و احساس آرامش کرد. با آنکه متوکل از دشمنان سرسخت آل علی علیه السلام بود و بنا به دستور او بر قبر منور حضرت سیدالشهداء علیه

السلام آب بستند و زیارت کنندگان آن مرقد مطهر را از زیارت مانع شدند، و دشمنی یزید و یزیدیان را نسبت به خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تازه گردانیدند، با این همه در برابر شکوه و هیبت حضرت هادی علیه السلام همیشه بیمناک و خاشع بود. مورخان نوشته اند: مادر متوکل نسبت به مقام امام علی النقی علیه السلام اعتقادی به سزا داشت. روزی متوکل مریض شد و جراحتی پیدا کرد که اطباء از علاجش در ماندند. مادر متوکل نذر کرد اگر خلیفه شفا یابد مال فراوانی خدمت حضرت هادی علیه السلام هدیه فرستد. در این میان به فتح بن خاقان که از نزدیکان متوکل بود گفت: یک نفر را بفرست که از علی بن محمد درمان بخواهد شاید بهبودی یابد. وی کسی را خدمت آن حضرت فرستاد امام هادی فرمود: فلان دارو را بر جراحت او بگذارید به اذن خدا بهبودی حاصل می شود. چنین کردند، آن جراحت بهبودی یافت. مادر متوکل هزار دینار در یک کیسه چرمی سر به مهر خدمت امام هادی علیه السلام فرستاد. اتفاقا چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که یکی از بدخواهان به متوکل خبر داد دینار فراوانی در منزل علی بن محمد النقی دیده شده است. متوکل سعید حاجب را به خانه آن حضرت فرستاد. آن مرد از بالای بام با نردبان به خانه امام رفت. وقتی امام متوجه شد، فرمود همان جا باش چراغ بیاورند تا آسیبی به تو نرسد. چراغی افروختند. آن مرد گوید: دیدم حضرت هادی به نماز شب مشغول است و بر روی سجاده نشسته. امام فرمود: خانه در

اختیار توست. آن مرد خانه را تفتیش کرد. چیزی جز آن کیسه ای که مادر متوکل به خانه امام فرستاده بود و کیسه دیگری سر به مهر در خانه وی نیافت، که مهر مادر خلیفه بر آن بود. امام فرمود: زیر حصیر شمشیری است آن را با این دو کیسه بردار و به نزد متوکل بر. این کار، متوکل و بدخواهان را سخت شرمنده کرد. امام که به دنیا و مال دنیا اعتنایی نداشت پیوسته با لباس پشمینه و کلاه پشمی روی حصیری که زیر آن شن بود مانند جد بزرگوارش علی علیه السلام زندگی می کرد و آنچه داشت در راه خدا انفاق می فرمود. با این همه، متوکل همیشه از اینکه مبادا حضرت هادی علیه السلام بر وی خروج کند و خلافت و ریاست ظاهری بر وی به سر آید بیمناک بود. بدخواهان و سخن چینان نیز در این امر نقشی داشتند. روزی به متوکل خبر دادند که:» حضرت علی بن محمد در خانه خود اسلحه و اموال بسیار جمع کرده و کاغذهای زیاد است که شیعیان او، از اهل قم، برای او فرستاده اند». متوکل از این خبر وحشت کرد و به سعید حاجب که از نزدیکان او بود دستور داد تا بی خبر وارد خانه امام شود و به تفتیش بپردازد. این قبیل مراقبتها پیوسته-در مدت 20سال که حضرت هادی علیه السلام در سامره بودند-وجود داشت. و نیز نوشته اند:» متوکل عباسی سپاه خود را که نود هزار تن بودند از اتراک و در سامرا اقامت داشتند امر کرد که هر کدام توبره اسب خود را از گل سرخ پر کنند،

و در میان بیابان وسیعی، در موضعی روی هم بریزند. ایشان چنین کردند. و آن همه به منزله کوهی بزرگ شد. اسم آن را تل «مخالی» نهادند آنگاه خلیفه بر آن تل بالا رفت و حضرت امام علی النقی (علیه السلام) را نیز به آنجا طلبید و گفت: شما را اینجا خواستم تا مشاهده کنید سپاهیان من را. و از پیش امر کرده بود که لشکریان با آرایشهای نظامی و اسلحه تمام و کمال حاضر شوند، و غرض او آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنمایاند، تا مبادا آن حضرت یا یکی از اهل بیت او اراده خروج بر او نمایند». در این مدت 20سال زندگی امام هادی علیه السلام در سامرا، به صورت های مختلف کارگزاران حکومت عباسی، مستقیم و غیر مستقیم، چشم مراقبت بر حوادث زندگی امام و رفت و آمدهایی که در اقامتگاه امام علیه السلام می شد، داشتند از جمله:» حضور جماعتی از بنی عباس، به هنگام فوت فرزند امام دهم، حضرت سید محمد-که حرم مطهر وی در نزدیکی سامرا (بلد) معروف و مزار است-یاد شده است. این نکته نیز می رساند که افرادی از بستگان و مأموران خلافت، همواره به منزل امام سر می زده اند.»

اصحاب و یاران امام دهم علیه السلام

در میان اصحاب امام دهم، برمی خوریم به چهره هایی چون «علی بن جعفر میناوی» که متوکل او را به زندان انداخت و می خواست بکشد. دیگر ادیب معروف، ابن سکیت که متوکل او را شهید کرد. و علت آن را چنین نوشته اند که دو فرزند متوکل خلیفه عباسی در نزد ابن سکیت درس می خواندند. متوکل از طریق فرزندان خود

کم کم، متوجه شد که ابن سکیت از هواخواهان علی علیه السلام و آل علی علیه السلام است. متوکل که از دشمنان سرسخت آل علی علیه السلام بود روزی ابن سکیت را به حضور خود خواست و از وی پرسید: آیا فرزندان من شرف و فضیلت بیشتر دارند یا حسن و حسین فرزندان علی علیه السلام؟ ابن سکیت که از شیعیان و دوستداران باوفای خاندان علوی بود، بدون ترس و ملاحظه جواب داد: فرزندان تو نسبت به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که دو نوگل باغ بهشت و دو سید جنت ابدی الهی اند قابل قیاس و نسبت نیستند. فرزندان تو کجا و آن دو نور چشم دیده مصطفی کجا؟ آنها را با قنبر غلام حضرت علیه السلام هم نمی توان سنجید. متوکل از این پاسخ گستاخانه سخت برآشفت. در همان دم دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سر درآوردند و بدین صورت آن شیعی خالص و یار راستین امام دهم علیه السلام را شهید کرد. دیگر از یاران حضرت هادی علیه السلام حضرت عبدالعظیم حسنی است. بنا بر آنچه محدث قمی در منتهی الآمال آورده است: «نسب شریفش به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود...» از اکابر محدثین و اعاظم علماء و زاهدان و عابدان روزگار خود بوده است و از اصحاب و یاران حضرت جواد علیه السلام و حضرت امام هادی علیه السلام بود. صاحب بن عباد رساله ای مختصر در شرح حال آن جناب نوشته. نوشته اند:» حضرت عبدالعظیم از خلیفه زمان خویش هراسید و در شهرها به عنوان قاصد

و پیک گردش می کرد تا به ری آمد و در خانه مردی از شیعیان مخفی شد...».» حضرت عبدالعظیم، اعتقاد راسخی به اصل امامت داشت. چنین استنباط می شود که ترس این عالم محدث زاهد از قدرت زمان، به خاطر زاهد بودن و حدیث گفتن وی نبوده است، بلکه به علت فرهنگ سیاسی او بوده است. او نیز مانند دیگر داعیان بزرگ و مجاهد حق و عدالت، برای نشر فرهنگ سیاسی صحیح و تصحیح اصول رهبری در اجتماع اسلامی می کوشیده است، و چه بسا از ناحیه امام، به نوعی برای این کار مأموریت داشته است. زیرا که نمی شود کسی با این قدر و منزلت و دیانت و تقوا، کسی که حتی عقاید خود را بر امام عرضه می کند تا از درست بودن آن عقاید، اطمینان حاصل کند-به طوری که حدیث آن معروف است-اعمال او، به ویژه اعمال اجتماعی و موضعی او، بر خلاف نظر و رضای امام باشد. حال چه به این رضایت تصریح شده باشد، یا خود حضرت عبدالعظیم با فرهنگ دینی و فقه سیاسی بدان رسیده باشد».

صورت و سیرت حضرت امام هادی علیه السلام

حضرت امام دهم علیه السلام دارای قامتی نه بلند و نه کوتاه بود. گونه هایش اندکی برآمده و سرخ و سفید بود. چشمانش فراخ و ابروانش گشاده بود. امام هادی علیه السلام بذل و بخشش بسیار می کرد. امام آن چنان شکوه و هیبتی داشت که وقتی بر متوکل خلیفه جبار عباسی وارد می شد او و درباریان اش بی درنگ به پاس خاطر وی و احترامش برمی خاستند. خلفایی که در زمان امام علیه السلام بودند: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز،

همه به جهت شیفتگی نسبت به قدرت ظاهری و دنیای فریبنده با خاندان علوی و امام همام حضرت هادی دشمنی دیرینه داشتند و کم و بیش دشمنی خود را ظاهر می کردند ولی همه، به خصال پسندیده و مراتب زهد و دانش امام اقرار داشتند، و این فضیلتها و قدرتهای علمی و تسلط وی را بر مسائل فقهی و اسلامی به تجربه، آزموده و مانند نیاکان بزرگوارش علیه السلام در مجالس مناظره و احتجاج، وسعت دانش وی را دیده بودند. شبها اوقات امام علیه السلام پیوسته به نماز و طاعت و تلاوت قرآن و راز و نیاز با معبود می گذشت. لباس وی جبه ای بود خشن که بر تن می پوشید و زیر پای خود حصیری پهن می کرد. هر غمگینی که بر وی نظر می کرد شاد می شد. همه او را دوست داشتند. همیشه بر لبانش تبسم بود، با این حال هیبتش در دلهای مردم بسیار بود.

شهادت امام هادی علیه السلام

امام دهم، حضرت هادی علیه السلام در سال 254 هجری به وسیله زهر به شهادت رسید. در سامرا در خانه ای که تنها فقط فرزندش امام حسن عسکری بر بالین او بود. معتمد عباسی امام دهم را مسموم کرد. از این سال امام حسن عسکری پیشوای حق شد و بار تعهد امامت را بر دوش گرفت. و در همان خانه ای که در آن بیست سال زندانی و تحت نظر بود، سرانجام به خاک سپرده شد.

خانواده امام هادی علیه السلام

حضرت هادی علیه السلام یک زن به نام سوسن یا سلیل و پنج فرزند داشته است. 1-ابومحمد حسن علیه السلام (امام عسکری علیه السلام یازدهمین اختر تابناک ولایت و امامت است). 2-حسین. 3-سید محمد که یک سال قبل از پدر بزرگوارش فوت کرد، جوانی بود آراسته و پرهیزگار که بسیاری گمان می کردند مقام ولایت به وی منتقل خواهد شد. قبر مطهرش که مزار شیعیان است در نزدیکی سامرا می باشد. 4-جعفر. 5-عایشه، یا به نقل شادروان شیخ عباس قمی» علیه».

زیارت امام هادی علیه السّلام

چون وارد شدی بسرّ مَن رَأی (سامرا) انشاءالله و خواستی زیات کنی آن دو امام همام علیهما السلام را پس غسل کن و بعد از آن رعایت آداب دخول حرمهای شریفه با تَانّی و وقار روانه شو تا به در حرم مطهر و اذن

دخول عمومی را که در اوایل این باب ذکر شد بخوان پس داخل حرم شو و زیارت کن آن دو بزرگوار را به این الفاظ که اصحّ زیارتست: اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا وَلِیَّیِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا حُجَّتَیِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا نُورَیِ اللّهِ فِی ظُلُماتِ الْاَرْضِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا مَنْ بَدا لِلّهِ فی شَأْنِکُما، اَتَیْتُکُما زائِراً عارِفاً بِحَقِّکُما، مُعادِیاً لِأَعْدآئِکُما، مُوالِیاً لِأَوْلِیآئِکُما، مُؤْمِناً بِما آمَنْتُما بِهِ، کافِراً بِما کَفَرْتُما بِهِ، مُحَقِّقاً لِما حَقَّقْتُما، مُبْطِلاً لِمَا اَبْطَلْتُما، اَسْئَلُ اللّهَ رَبّی وَ رَبَّکُما اَنْ یَجْعَلَ حَظّی مِنْ زِیارَتِکُمَا الصَّلوةَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اَنْ یَرْزُقَنی مُرافَقَتَکُما فِی الْجِنانِ مَعَ آبائِکُمَا الصّالِحینَ، وَ اَسْئَلُهُ اَنْ یُعْتِقَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ، وَ یَرْزُقَنی شَفاعَتَکُما وَ مُصاحَبَتَکُما، وَ یُعَرِّفَ بَیْنی وَ بَیْنَکُما، وَ لا یَسْلُبَنی حُبَّکُما وَ حُبَّ آبائِکُمَا الصّالِحینَ، وَ اَنْ لا یَجْعَلَهُ آخِرَ

الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِكُما، وَ يَحْشُرَنى مَعَكُما فِى الْجَنَّهِ بِرَحْمَتِهِ، اَللّهُمَ ارْزُقْنى حُبَّهُما، وَ تَوَفَّنى عَلى مِلَّتِهِما، اَللّهُمَّ الْعَنْ ظالِمى آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ، وَ انْتَقِمْ مِنْهُمْ، اَللّهُمَّ الْعَنِ الْأَوَّلينَ مِنْهُمْ وَ الْآخِرينَ، وَ ضاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ، وَ ابْلُغْ بِهِمْ وَ بِاَشْياعِهِمْ وَ مُحِبّيهِمْ وَ مُتَّبِعيهِمْ اَسْفَلَ دَرَكٍ مِنَ الْجَحيمِ، اِنَّکَ عَلى كُلِّشَى ءٍ قَديرٌ، اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّکَ وَ ابْنِ وَلِيِّکَ، وَ اجْعَلْ فَرَجَنا مَعَ فَرَجِهِمْ يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.

فرمود هرگاه رسيدى به سُرّ مَنْ رَأى غسل كن در وقت رسيدن غسل زيارت و بپوش پاكيزه ترين جامه هاى خود را و روانه شو با تأنّى و وقار تا برسى بر در حرم شريف آنگاه كه رسيدى طلب رُخصت كن و بگو: ءَاَدْخُلُ يا نَبِىَّ اللَّهِ، ءَاَدْخُلُ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ، ءَاَدْخُلُ يا فاطِمَهُ الزَّهْراۤءُ سَيِّدَهَ نِساۤءِ الْعالَمينَ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِىٍّ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِىٍّ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىٍّ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ عَلِىَّ بْنَ مُوسَى، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىٍّ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ يا اَبَا الْحَسَنِ عَلِىَّ بْنَ مُحَمَّدٍ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ يا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِىٍّ، ءَاَدْخُلُ يا مَلائِكَهَ اللَّهِ الْمُوَكَّلينَ بِهذَا الْحَرَمِ الشَّريفِ. پس داخل شو و در وقت داخل شدن پاى راست را مقدّم دار و بايست نزد ضريح حضرت على هادى عليه السلام رو به قبر و پشت به قبله و صد مرتبه اَللَّهُ اَكْبَرُ بگو و بگو اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اَبَا الْحَسَنِ عَلِىَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الزَّكِىَّ الرَّاشِدَ، النُّورَ الثَّاقِبَ، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صَفِىَّ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سِرَّ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حَبْلَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا آلَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا خِيَرَةَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صَفْوَةَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اَمينَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حَقَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حَبيبَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا نُورَ الْأَنْوارِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا زَيْنَ الْأَبْرارِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَليلَ الْأَخْيارِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عُنْصُرَ الْأَطْهارِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حُجَّةَ الرَّحْمنِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رُکْنَ الْأيمانِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَوْلَى الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ ياوَلِيَّ الصَّالِحينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَلَمَ الْهُدى اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حَليفَ التُّقى اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَمُودَ الدّينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ خاتَمِ النَّبِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراۤءِ سَيِّدَةِ نِساۤءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الْأَمينُ الْوَفِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الْعَلَمُ الرَّضِيُ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الزَّاهِدُ التَّقِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ اَجْمَعينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا التَّالی لِلْقُرْآنِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الْمُبَيِّنُ لِلْحَلالِ مِنَ الْحَرامِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّهَا الطَّريقُ الْواضِحُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ اَيُّها النَّجْمُ اللاّئِحُ، اَشْهَدُ يا مَوْلایَ يا اَبَا الْحَسَنِ اَنَّکَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلى خَلْقِهِ، وَ خَليفَتُهُ فی بَرِيَّتِهِ، وَ اَمينُهُ فی بِلادِهِ، وَ شاهِدُهُ عَلى عِبادِهِ، وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ کَلِمَةُ التَّقْوى وَ بابُ الْهُدى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقى وَ الْحُجَّةُ عَلى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرى وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، الْمُبَرَّءُ مِنَ الْعُيُوبِ، وَ الْمُخْتَصُّ بِکَرامَةِ اللَّهِ، وَ الْمَحْبُوُّ بِحُجَّةِ اللَّهِ، وَ الْمَوْهُوبُ لَهُ کَلِمَةُ اللَّهِ، وَ الرُّکْنُ الَّذی يَلْجَأُ اِلَيْهِ الْعِبادُ، وَ تُحْيى بِهِ الْبِلادُ، وَ اَشْهَدُ يامَوْلایَ اَنّی بِکَ وَ بِابآئِکَ وَ اَبْنآئِکَ

مُوقِنٌ مُقِرٌّ، وَ لَکُمْ تابِعٌ فی ذاتِ نَفْسی وَ شَرایِعِ دینی وَ خاتِمَهِ عَمَلی وَ مُنْقَلَبی وَ مَثْوایَ وَ اَ نّی وَلِیٌ لِمَنْ والاکُمْ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداکُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَ عَلا نِیَتِکُمْ، وَ اَوَّلِکُمْ وَ آخِرِکُمْ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس ببوس ضریح را و بگذار روی راست را بر آن پس طرف چپ رُو را بگذار و بگو: اَللّهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلی حُجَّتِکَ الْوَفِیِّ، وَ وَلِیِّکَ الزَّکِیِّ، وَ اَمینِکَ الْمُرْتَضی وَ صَفِیِّکَ الْهادی وَ صِراطِکَ الْمُسْتَقیمِ، وَ الْجآدَّهِ الْعُظْمی وَ الطَّریقَهِ الْوُسْطی نُورِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ، وَ وَلِیِ الْمُتَّقینَ، وَ صاحِبِ الْمُخْلَصینَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ صَلِّ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الرّاشِدِ الْمَعْصُومِ مِنَ الزَّلَل وَ الطّاهِرِ مِنَ الْخَلَلِ، وَ الْمُنْقَطِعِ اِلَیْکَ بِالْاَمَلِ، الْمَبْلُوِّ بِالْفِتَنِ، وَ الْمُخْتَبَرِ بِالْمِحَنِ، وَ الْمُمْتَحَنِ بِحُسْنِ الْبَلْوی وَ صَبْرِالشَّکْوی مُرْشِدِ عِبادِکَ، وَ بَرَکَهِ بِلادِکَ، وَ مَحَلِّ رَحْمَتِکَ ومُسْتَوْدَعِ حِکْمَتِکَ، وَ الْقآئِدِ اِلی جَنَّتِکَ، الْعالِمِ فی بَرِیَّتِکَ، وَ الْهادی فی خَلیقَتِکَ، الَّذِی ارْتَضَیْتَهُ وَ انْتَجَبْتَهُ وَ اخْتَرْتَهُ لِمَقامِ رَسُولِکَ فی اُمَّتِهِ، وَ اَ لْزَمْتَهُ حِفْظَ شَریعَتِهِ، فَاسْتَقَلَّ بِاَعْبآءِ الْوَصِیَّهِ ناهِضاً بِها، ومُضْطَلِعاً بِحَمْلِها، لَمْ یَعْثُرْ فی مُشْکِلٍ، وَ لا هَفافی مُعْضِلٍ بَلْ کَشَفَ الْغُمَّهَ، وَ سَدَّ الْفُرْجَهَ، وَ اَدَّی الْمُفْتَرَضَ، اَللّهُمَّ فَکَما اَقْرَرْتَ ناظِرَ نَبِیِّکَ بِهِ فَرَقِّهِ دَرَجَتَهُ، وَ اَجْزِلْ لَدَیْکَ مَثُوبَتَهُ، وَ صَلِّ عَلَیْهِ، وَ بَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّهً وَ سَلاماً، وَ آتِنا مِنْ لَدُنْکَ فی مُوالاتِهِ فَضْلاً وَ اِحْساناً، وَ مَغْفِرَهً وَ رِضْواناً، اِنَّکَ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ. پس نماز زیارت بگذار و چون

سلام دادی بگو: یا ذَاالْقُدْرَهِ الْجامِعَهِ، وَ الرَّحْمَهِ الْواسِعَهِ، وَ الْمِنَنِ الْمُتَتابِعَهِ، وَ الْآلاءِ الْمُتَواتِرَهِ، وَ الْأَیادِی الْجَلیلَهِ، وَ الْمَواهِبِ الْجَزیلَهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقینَ، وَ اَعْطِنی سُؤْلی وَ اجْمَعْ شَمْلی وَ لُمَّ شَعَثی وَ زَکِّ عَمَلی وَ لا تُزِ غْ قَلْبی بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنی وَ لا تُزِلَّ قَدَمی وَ لا تَکِلْنی اِلی نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً، وَ لا تُخَیِّبْ طَمَعی وَ لا تُبْدِ عَوْرَتی وَ لا تَهْتِکْ سِتْری وَ لا تُوحِشْنی وَ لا تُؤْیِسْنی وَ کُنْ بی رَؤُفاً رَحیماً، وَ اهْدِنی وَ زَکِّنی وَ طَهِّرْنی وَ صَفِّنی وَ اصْطَفِنی وَ خَلِّصْنی وَ اسْتَخْلِصْنی وَ اصْنَعْنی وَ اصْطَنِعْنی وَ قَرِّبْنی اِلَیْکَ وَ لا تُباعِدْنی مِنْکَ، وَ الْطُفْ بی وَ لا تَجْفُنی وَ اَکْرِمْنی وَ لا تُهِنّی وَ ما اَسْئَلُکَ فَلا تَحْرِمْنی وَ ما لا اَسْئَلُکَ فَاجْمَعْهُ لی بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، وَ اَسْئَلُکَ بِحُرْمَهِ وَ جْهِکَ الْکَریمِ، وَ بِحُرْمَهِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ بِحُرْمَهِ اَهْلِ بَیْتِ رَسُولِکَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیٍّ، وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، وَ عَلِیٍ وَ مُحَمَّدٍ، وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسی وَ عَلِیٍّ وَ مُحَمَّدٍ، وَ عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ، وَ الْخَلَفِ الْباقی صَلَواتُکَ وَ بَرَکاتُکَ عَلَیْهِمْ، اَنْ تُصَّلِیَ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ، وَ تُعَجِّلَ فَرَجَ قآئِمِهِمْ بِاَمْرِکَ، وَ تَنْصُرَهُ وَ تَنْتَصِرَ بِهِ لِدینِکَ، وَ تَجْعَلَنی فی جُمْلَهِ النَّاجینَ بِهِ، وَ الْمُخْلِصینَ فی طاعَتِهِ، وَ اَسْئَلُکَ بِحَقِّهِمْ لَمَّا اسْتَجَبْتَ لی دَعْوَتی وَ قَضَیْتَ لی حاجَتی وَ اَعْطَیْتَنی سُؤْلی وَ کَفَیْتَنی ما اَهَمَّنی مِنْ اَمْرِ دُنْیایَ وَ آخِرَتی یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، یا

نُورُ یا بُرْهانُ، یا مُنیرُ یا مُبینُ، یا رَبِّ اکْفِنی شَرَّ الشُّرُورِ، وَ آفاتِ الدُّهُورِ، وَ اَسْئَلُکَ النَّجاهَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ. و دعا کن برای هر چه خواهی و بسیار بگو: یا عُدَّتی عِنْدَ الْعُدَدِ، وَ یا رَجآئی وَ الْمُعْتَمَدَ، وَ یا کَهْفی وَ السَّنَدَ، یا واحِدُ یا اَحَدُ، وَ یا قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ، اَسْئَلُکَ اَللّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِکَ، وَ لَمْ تَجْعَلْ فی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ اَحَداً، صَلِّ عَلی جَماعَتِهِمْ، وَ افْعَلْ بی کَذا وَ کَذا و به جای این کلمه حاجت بخواه.

شعر

مدح و منقبت

مژده ولی عشر

مژده ز میلاد ولی عشر**هادی دین زاده خیر البشر

مژده ز میلاد علی النقی

هادی دین نوگل باغ تقی

سبط نبی میر همه متقی

شبل علی بحر نقاوت نقی

شاه عشر هادی جن و بشر

هادی دین زاده خیر البشر

مژده ز میلاد ولی زمین

شبل علی والد پاک حسن

ماه دهم بارقه ذوالمنن

زاده زهرا وصی بوالحسن

شمس هدی پادشه بحر و بر

هادی دین زاده خیر البشر

مژده ز میلاد شه ملک دین

نور خدا سرور اهل یقین

محور دین عروه اهل یقین

حجت حق مظهر جان آفرین

دهمین پیشوا

ای فلک نجات آفرینش هادی

ای رهبر کل اهل بینش

از جلوه ی نام تو جهان روشن شد

ای مهر سپهر آفرینش هادی

زیبا گل باغ سرمدی آمده است

مرآت جمال احمدی آمده است

شادند تمام خلق عالم زیرا

یک دسته گل محمدی آمده است

بر دین خدا ولی و داور هادی است

از بهر بشر هادی و محور هادی است

ما دست توسل به ولایش زده ایم

چون شافع ما به روز محشر هادی است

امشب مدینه به جنان می نازد

آدم به تمام قدسیان می نازد

دارد به بغل جواد آل عصمت

ماهی که به ماه آسمان می نازد

در آسمان ولا ماه بی قرین آمد

به صورت بشری صورت آفرین آمد

کز آفتاب بر آن ماه آفرین آمد

ولی حق دهمین پیشوای دین آمد

گلی از گلشن طه به جهان رو کرده

که جهان را ز صفا جنت رضوان کرده

نور چشمان جواد است بود نام، علی

که خدایش ز شرف، ناطق قرآن کرده

در روز ولادت امام هادی

شد قلب جهان غرق نشاط وشادی

آن حامی آئین محمد باشد

بر رهرو راه مکتب دین نادی

هنگام سرور آل احمد آمد

در جلوه فروغ روی سرمد آمد

گر گلشن خاک گشته همچون جنّت

میلاد علی بن محمد آمد

لبریز گل است بوستان شادی

گیتی بگرفت، رنگی از آبادی

با عطر محمدی معطر کن دل

در

روز ولادت امام هادی

امروز صبا عطر فشان آمده است

بر کشور دین نگاهبان آمده است

هادی سُبُل نقی امام دهمین

چون سرو سهی به بوستان آمده است

امشب که بهار در آسمان احیا شد

الفاظ هدایت بشر معنا شد

با آمدن امام هادی به جهان

از گلشن زهرا دهمین گل وا شد

خوش آن دل کز ازل دارد ولای حضرت هادی

خوش آن سر کو بساید رخ به پای حضرت هادی

دلا گر رستگاری خواهی از حول صف محشر

نما از حق طلب ظل لوای حضرت هادی

ای روی تو خورشید هدایت هادی

گلواژه دفتر ولایت هادی

هستی تو دهم امام و ما را باشد

از لطف تو امید عنایت هادی

ای آسمان ز شرم، مهت را دو پاره کن

تکرار معجز نبوی را دوباره کن

تا بشکند غرور تو در اوج آسمان

ای آفتاب ماه زمین را نظاره کن

از خانه ی جواد دمیده است آفتاب

بر مقدمش نثار هزاران ستاره کن

از کهکشان نور به کف گیر سبحه ها

هر روز و شب فضایل او را شماره کن

تا سر نهند بیت جواد الائمه را

ای جبرییل سوی ملایک اشاره کن

گرم از محبتش سرمستان عشق را

نرم از ولایتش دل هر سنگ خاره کن

ای نور بخش محفل افلاک یا علی

امشب بسوی خاک نشینان نظاره کن

علی چهارم

ای تجلی گاه نور کبریا

قبله ی جان تمام انبیاء

اولیا سوی تو در راز و نیاز

کعبه رو سوی تو می خواند نماز

آسمان پابوس خاک مقدمت

عشق از روز ازل شد محرمت

هستی از نامت هدایت یافته

نور رویت عالمی بشکافته

روشنی ات محور اهل جهان

کهکشانها در پی ات گشته روان

کاروان آفرینش تا ابد

گیرد از حب و تولایت مدد

حب تو دین تمام هستی است

یاد رویت باده ی سرمستی است

حق جهان را بر مدارت ساخته

عالمی از بهر تو پرداخته

مهر از مهر

رخت پر نور شد

ظلمت از محدوده ی تو دور شد

روشنایی پرتویی از سایه ات

عشق از روز ازل همسایه ات

عاشقی با نام تو پیوند داشت

دم به دم لعل لبت لبخند داشت

لحظه هایی که تبسم می کنی

مست رویت ماه و انجم می کنی

بی تو معنایی ندارد زندگی

با تو دارم بهر خالق بندگی

سائل عشقی خدا دادی شدم

شکر حق عبد تو یا هادی شدم

هر چه می خواهد، خدایت خواستی

با بیانت عالمی آراستی

بر خلایق چون که می گفتی سخن

پر ز گل می شد همه دشت و دمن

از حدیثت می شود دل ها بهار

با صدایت قلبها یابد قرار

هر که یک ذره وجودت را شناخت

عشق را در جان خود جاوید ساخت
درک تو باشد فراتر از عقول
ای امام و هادی آل رسول
بوسه ی حور و ملک بر خاک تو
جملگی وامانده در ادراک تو
ناتوان از وصف ذاتت عقل و هوش
بهتر آن باشد زبان گردد خموش
لیک می گویم که هستم سائلت
لحظه لحظه رو به سویت مایلت
عاجز درک تو اما مست مست
زشت خو هستم ولی زیبا پرست
سال ها قلبم به مهرت آشناست
قبله ی قلبم به سوی سامراست
تو مرا حب ولایت داده ای
جام و صهبای هدایت داده ای
ای به جان ما صراط مستقیم
در دل از روز ازل بودی مقیم
عشق تو در سینه ها شد منجلی
ای علی چهارم آل علی
تا دم مرگم نمایم زمزمه

نام تو ای نور چشم فاطمه

گل ناز فاطمه

شده آسمان به گردش، به طواف رویت ای گل

به جهان هر آن چه دل بود، همگی به سویت ای گل

تو تجلی جمالی، ز جمیل جاودانی

رخت ای نگار زیبا، بدهد از او نشانی

همه عاشقان بی دل، به رخت نماز آرند

به حریم و آستانت، همگی نیاز دارند

آب و آیینه ز رویت، درسی از

صفا گرفته

تو همان سوره ی عشقی، که دل از خدا گرفته

من بی نوا چه گویم، که کنم وصف صفاتت

که خدا مادح ذاتت، شده از قبل حیاتت

تو نبوده ای و بودن، شده از اسم تو آغاز

ز تو بر پا شده خلقت، نتوان گشودن این راز

بوده چون حب و ولایت، رمزی از سجده به آدم

ز تو گردیده هدایت، همه ذرات دو عالم

دلم از ازل سپردم، به تو یا امام هادی

تو شرار عشق خود را به دل شکسته دادی

ای امام و مقتدایم، به غم تو مبتلایم

نروم من از حریمت، که گدای سامرایم

منم و دلی شکسته، که به راه تو نشسته

تا کنی تو گوشه چشمی، سوی این سائل خسته

ای امیر مهربانم، مالک هستی و جانم

دلبرا بدون مهرت، به خدا زنده نمانم

بنده ی حلقه به گوشم، تویی دین و عقل و هوشم

به خدا به هر دو دنیا، عشقتو نمی فروشم

تویی نغمه و سرودم، تویی اصل تارو پودم

از همان روز ازل هم، ذاکر اسم تو بودم

تو صراط مستقیم و راه وصل ما همه ای

جد صاحب الزمان وگل ناز فاطمه ای

ابر رحمت

ساقی امشب بسته با پیمانه پیمانی دگر

سفره رنگین کرده بهر تازه مهمانی دگر

باغبان را گو به پا شد بذر شادی در زمین

تا ببارد ابر رحمت باز بارانی دگر

باید آدم در جنان امشب گل افشانی کند

تا به تخت گل نشیند جان جانانی دگر

شهر یثرب سینه ی سینا شده کز لطف حق

زد قدم در این جهان موسی بن عمرانی دگر

بر جواد ابن الرضا حق داده از دریای جود

گوهر ارزنده و دُرّ درخشانی دگر

خیزران باید زند گلبوسه بر روی عروس

کز شرف آورده بهر دین نگهبانی دگر

فاطمه در باغ جنت بزم شادی چیده است

چون که دیده

نهمین گل را به دامانی دگر

خاتم پیغمبران تبریک گوید بر علی

چون علی را آمده ماه فروزانی دگر

ساقی توحید

اهل ولا مرحبا فصل سرور آمده

سینه سینای سیر مرکب نور آمده

ساقی توحید با جام طهور آمده

جلوه گر از برج عشق غایت نور آمده

که گشته روشن به او چشم و دل خاص و عام

بیا به بستان وحی فیض دگر را ببین

به دست شمس الضحی رشک قمر را ببین

روی ملک را نگر جن و بشر را ببین

با پدری چون جواد بهین پسر را ببین

علی بخوانش ولی پیامبر را ببین

امام هادیست او هدایتش مستدام

محبت او بود عنایت واصله

به امر و نهیش مدام جاذبه و دافعه

به فیض او شد فقیه باصره و سامعه

عنایتی از کفش عناصر اربعه

حکایتی از دمش زیارت جامعه

بیا به بیت الولا جمال داور ببین

جمال داور نگر روی پیمبر ببین

کمال خیرالنسا جلال حیدر ببین

کنار ابن الرضا رضای دیگر ببین

جواد را با گلی، بهشت پرور ببین

بهشت از این گل گرفت آبرو و احترام

ابوالحسن کنیه و علی بود نام او

پرندگان هوا شیفته ی دام او

به او که دل می برد کبوتر بام او

درندگان زمین اشک فشان رام او

چشمه ی آب حیات جرعه ای از جام او

الا الا تشنگان از او ستانید جام

پناه من سوی او نگاه من سوی او

کعبه من سامره قبله ی من روی او

رشته ی توحید من سلسله ی موی او

بهشت در سایه ی قامت دلجوی او

جهان هستی همه پر ز هیاهوی او

عالم خلقت گرفت در حرمش آبرو

به هر کجا ساکنم مرا تو ردم مکن

تکلمم روز و شب به هر سخن سامره است

نقل سخن نقل دهن سامره است

مرا به جنت چکار؟ بهشت من سامره است

شبل علی

مژده ز میلاد ولی عشر

هادی دین زاده ی خیر البشر

مژده ز میلاد علی النقی

هادی دین نوگل باغ تقی

سبط نبی میر همه متقی

شبل

علی بحر نقاوت نقی

شاه عشر هادی جن و بشر

هادی دین، زاده ی خیر البشر

مژده ز میلاد ولی زَمَن

شبل علی والد پاک حسن

ماه دهم بارقه ی ذوالمنن

زاده ی زهرا وصی بوالحسن

شمس هدی پادشه بحرو بر

هادی دین، زاده ی خیر البشر

مژده ز میلاد شه ملک دین

نور خدا سرور اهل یقین

محور دین عروه ی اهل یقین

حجت حق، مظهر جان آفرین

شد به جهان ماه رخش جلوه گر

هادی دین، زاده ی خیر البشر

1-شبل: شیربچه

چهارمین علی

لطف امام هادی و نور ولایتش

ما را اسیر کرده به دام محبتش

بر لطف بی کرانه او بسته ایم دل

امشب که جلوه گر شد خورشید طلعتش

منت خدای را که به ما کرده مرحمت

توفیق برگزاری جشن ولادتش

تبریک باد بانوی کبری سمانه را

کین غنچه بر دمید ز گلزار عصمتش

ماه تمام و نیمه ذی حجه مطلعش

خیر کثیر وکوثر قرآن بشارتش

این است آن امام که تقدیر ایزدی

بعد از جواد داده مقام امامتش

این است آن امام که ذرات کائنات

اقرار کرده اند به جود و کرامتش

این است آن امام که در برکه السّباع

شیران شوند رام و گذارند حرمتش

این است آن امام که از نقش پرده هم

ایجاد شیر زنده کند حکم قدرتش

این است آن امام که دشمن به چند بار

رخسار عجز سوده به درگاه عزتش

سر تا به پای عاطفه و مرحمت ولی

دشمن به لرزه آمده از برق هیبتش

آن سومین ابوالحسن از خاندان وحی

چون سه علی دیگر باشد عبادتش

افزون زریگهای بیابان عطای او

بیش از ستاره های درخشان فضیلتش

مائیم و دست و دامن آن حجت خدا

چون ناامید کس نشود از عنایتش

گردیده ایم جمع به ذیل لوای او

افکنده ایم دست به دامان رحمتش

از آستان قدس رضا هدیه می کنیم

آه دلی به غربت و اشکی به تربتش

یارب بحق

فاطمه با فتح کربلا

بگشا بروی ما همه راه زیارتش

از لطف آن امام (مؤید) مؤید است

کو را نشان خدمت آل محمد است

شمس درخشنده

ماه ذالحجه عجب فتح نمایان کرده

نیمه ماه عیان مهر درخشان کرده

گلی از گلشن طه به جهان جلوه نمود

که جهان راز صفا جنت رضوان کرده

آمد آن حجت دلدار که از آمدنش

مومنین را همگی خرم و خندان کرده

کیست این شمس درخشنده که خلاق کریم

بهر او خلقت این عالم امکان کرده

نور چشمان جواد است بود نام علی

که خدایش ز شرف ناطق قرآن کرده

وارث ختم رسالت گل گلزار بتول

همه جا راز جمالش چو گلستان کرده

معجز عیسی و موسی و خلیل اللّٰه را

ظاهر از خویشتن این حجت یزدان کرده

ز صفا و ز سخایش چه بگویم که خداش

هادی و وارث بر خیل رسولان کرده

آنکه صد حاتم طایی به گدایش نرسد

آنکه بر خسته دلان لطف فراوان کرده

حجت دهم

البشارت که دهم حجت سبحان آمد

شافع هر دو سرا، رهبر ایمان آمد

سرور عالمیان، محور امکان آمد

که جهان از رخ وی، روضه ی رضوان آمد

پرتو مهر رخش، تا به زمین پیدا شد

دسته های ملک از عرش برین پیدا شد

رهبر عالمیان آنکه جهان را سبب است

تحت فرمان وی، افواج ملک با ادب است

طیب و طاهر و هادی ونقی اش لقب است

خسرو ملک عجم قائده قوم عرب است

شرع احمد ز وجودش به جهان پای گرفت

مهر وی در دل صاحب نظران جای گرفت

هم نبی خوی و علی صولت و زهرا عصمت

حسنی علم و حسن شجاعت وسجاد آیت

باقری علم و ز صادق بصداقت نسبت

کاظمی عفو و رضا خوی و جوادی همت

پدر عسکری و جد ولی عصر است

آنکه بر پرچم وی آیت فتح و نصر است

آیت محکمه

چشم و چراغ آل فاطمه آمد

دست گل جواد الائمه آمد

بانگ منادی آمد تبارک اللَّه

موسم شادی آمد تبارک اللَّه

امام هادی آمد تبارک اللَّه

مژده ز سوی خدا بر همه آمد

وجه خدا در زمین چهره گشوده

ماه امام جواد جلوه نموده

مادرش از طلعتش بوسه ربوده

از سوی روح الامین زمزمه آمد

این دهمین حجت از نسل بتول است

این درّ رخشنده بحر عقول آمد

این دهمین حجت آل رسول است

عرش خداوند را قائمه آمد

درود خلق و خدا به خلق و خویش

بوی رضا می دهد از گل رویش

طعنه به طوبا زند قد نکویش

خال و خطش آیت محکمه آمد

شاعر: سازگار

شهادت

کشته زهر جفا

ای ولی امر حق، ای عزیز مصطفی

در ره دین خدا، کشته زهر جفا

سامره در ماتم است، سر بسر شور و عزا

یا علی ابن جواد، یا امام المتقین

ای امام دهمین، ای شهید راه دین

جان بقربان تو و درد و رنج و اه تو

در نهایت خانه ات، گشته قربانگاه تو

تا صف محشر بود، در ادامه راه تو

کشته جور و ستم، در ره دین مبین

ای امام دهمین، ای شهید راه دین

ای ولی امر حق حجت پروردگار

حامی مستضعفان، در نهان و اشکار

برده ای در راه دین، رنج و درد بیشمار

از جفای منتصر، و زعناد مستعین

ای امام دهمین، ای شهید راه دین

زهر معتز عاقبت، قاتل جان تو شد

جان تو قربانی راه جآنان تو شد

دیده جن و ملک، جمله گریان تو شد

ای پناه عالمین، رهبر دنیا و دین

ای امام دهمیت، ای شهید راه دین

شراره غم

دل را شراره غم تو پُر شرار کرد

داغ تو قلب خسته دلان داغدار کرد

ای سرو بوستان ولا از غم تو چرخ

جاری ز دیده اشک چو ابر بهار کرد

با کشتن تو قاتلت ای هادی امم

خود را به نزد ختم رسل شرمسار کرد

هرگز ندیده دیده تاریخ تاکنون

چون قاتل تو کو ستم بی شمار کرد

دشمن فکند گوشه زندان ز راه کین

هر کس ز مهر، دوستیت اختیار کرد

رویش سیاه باد که آن خصم بدمنش

روز زمانه تیره تر از شام تار کرد

در ماتم تو چاک گریبان خویش را

فرزند داغدار تو با حال زار کرد

بر تربت تو مادر پهلو شکسته ات

اشک از بصر چو گوهر غلطان نثار کرد

ای شمع برفروخته عشق، اهل دل

طوف حریم پاک تو پروانه وار کرد

باشد گدای خاک نشینت کسی که او

خود را مقیم درگهت ای شهریار کرد

هرکس غلام کوی

تو گردید بی گمان

بر صاحبان تاج و نگین افتخار کرد

از لطف خویش «حافظی» دل شکسته را

یزدان به سفره کرمت ریزه خوار کرد

جفا کردی

چرا چنین متوکل به ما جفا کردی

شدی به کین متوسل ستم روا کردی

غم مدینه مرا کم نبود ای ظالم؟

که طعن و تهمت و تبعید را روا کردی

مگر مرا به تمسخر گرفته ای کان شب

به جشن و لهو و لعب خواهش غنا کردی

برای من شب جشن تو پر ز ماتم بود

خوشی نبود که بر پاییِ عزا کردی

سرور و بزم تو تنها سر بریده نداشت

چرا سرم نبریدی؟ به من جفا کردی

ز روی پاک و نجیبم حیا نکردی تو؟

چسان ز شعر من ای بی حیا حیا کردی

عبادت شب و ذکر و ترحمم دیدی

ولی به دشمنی خویش اتّکا کردی

هزار نقشه به قتلم کشیدی واجرا

بدست معتز ملعون در انتها کردی

برای حفظ متاعِ دو روزه دنیا

تو باب، در همه جا، سبّ اوصیا کردی

به بغض آل علی راه کربلا بستی

جفا به زائر وسلطان نینوا کردی

برای عُسرت و آزار زائران حسین

پس از دو قرن عجب ظالمانه تا کردی

چه دستها که بریدی ز قبر پاک حسین

به زجر و حرمله و شمر اقتدا کردی

یزید آب بر او بست و تو حَرَم بر آب

به شاه تشنه لبان کار اشقیا کردی

زندگینامه امام حسن عسکری

ولادت

امام حسن عسکری علیه السلام در سال 232 هجری در مدینه چشم به جهان گشود. مادر والا گهرش سوسن یا سلیل زنی لایق و صاحب فضیلت و در پرورش فرزند نهایت مراقبت را داشت، تا حجت حق را آن چنان که شایسته است پرورش دهد. این زن پرهیزگار در سفری که امام عسکری علیه السلام به سامرا کرد همراه امام بود و در سامرا از دنیا رحلت کرد. کنیه آن حضرت ابامحمد بود.

صورت و سیرت امام حسن عسکری علیه السلام

امام یازدهم صورتی گندمگون و بدنی در حد اعتدال داشت. ابروهای سیاه کمانی، چشمانی درشت و پیشانی گشاده داشت. دندانها درشت و بسیار

سفید بود. خالی بر گونه راست داشت. امام حسن عسکری علیه السلام بیانی شیرین و جذاب و شخصیتی الهی باشکوه و وقار و مفسری بی نظیر برای قرآن مجید بود. راه مستقیم عترت و شیوه صحیح تفسیر قرآن را به مردم و به ویژه برای اصحاب بزرگوارش-در ایام عمر کوتاه خود-روشن کرد.

دوران امامت

به طور کلی دوران عمر 29 ساله امام حسن عسکری علیه السلام به سه دوره تقسیم می گردد: دوره اول 13سال است که زندگی آن حضرت در مدینه گذشت. دوره دوم 10سال در سامرا قبل از امامت. دوره سوم نزدیک 6 سال امامت آن حضرت می باشد. دوره امامت حضرت عسکری علیه السلام با قدرت ظاهری بنی عباس رو در روی بود. خلفایی که به تقلید هارون در نشان دادن نیروی خود بلند پروازیهایی داشتند. امام حسن عسکری علیه السلام از شش سال دوران اقامتش، سه سال را در زندان گذرانید. زندانبان آن حضرت صالح بن وصیف دو غلام ستمکار را بر امام گماشته بود، تا بتواند آن حضرت را-به وسیله آن دو غلام-آزار بیشتری دهد، اما آن دو غلام که خود از نزدیک ناظر حال و حرکات امام بودند تحت تأثیر آن امام بزرگوار قرار گرفته به صلاح و خوش رفتاری گراییده بودند. وقتی از این غلامان جویای حال امام شدند، می گفتند این زندانی روزها روزه دار است و شبها تا بامداد به عبادت و راز و نیاز با معبود خود سرگرم است و با کسی سخن نمی

گوید. عبیدالله خاقان وزیر معتمد عباسی با همه غروری که داشت وقتی با حضرت عسکری ملاقات می کرد به احترام آن حضرت برمی خاست، و آن حضرت را بر مسند خود می نشانید. پیوسته می گفت: در سامره کسی را مانند آن حضرت ندیده ام، وی زاهدترین و داناترین مردم روزگار است. پسر عبیدالله خاقان می گفت: من پیوسته احوال آن حضرت را از مردم می پرسیدم. مردم را نسبت به او متواضع می یافتم. می دیدم همه مردم به بزرگواریش معترفند و دوستدار او می باشند. با آنکه امام علیه السلام جز با خواص شیعیان خود آمیزش نمی فرمود، دستگاه خلافت عباسی برای حفظ آرامش خلافت خود بیشتر اوقات، آن حضرت را زندانی و ممنوع از معاشرت داشت.» از جمله مسائل روزگار امام حسن عسکری علیه السلام یکی نیز این بود که از طرف خلافت وقت، اموال و اوقات شیعه، به دست کسانی سپرده می شد که دشمن آل محمد صلی الله علیه و آله و جریانهای شیعی بودند، تا بدین گونه بنیه مالی نهضت تقویت نشود. چنانکه نوشته اند که احمد بن عبیدالله بن خاقان از جانب خلفا، والی اوقاف و صدقات بود در قم، و او نسبت به اهل بیت رسالت، نهایت مرتبه عداوت را داشت».» نیز اصحاب امام حسن عسکری، متفرق بودند و امکان تمرکز برای آنان نبود، کسانی چون ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری در قم و ابوسهل اسماعیل نوبختی در بغداد می زیستند، فشار و مراقبتی که دستگاه خلافت عباسی، پس از شهادت حضرت رضا علیه السلام معمول داشت، چنان دامن گسترده بود که جناح مقابل را با سخت

ترین نوع درگیری واداشته بود. این جناح نیز طبق ایمان به حق و دعوت به اصول عدالت کلی، این همه سختی را تحمل می کرد، و لحظه ای از حراست (و نگهبانی) موضع غفلت نمی کرد». اینکه گفتیم: حضرت هادی علیه السلام و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم از سوی دستگاه خلافت تحت مراقبت شدید و ممنوع از ملاقات با مردم بودند و هم امامان بزرگوار ما-جز با یاران خاص و کسانی که برای حل مشکلات زندگی مادی و دینی خود به آنها مراجعه می نمودند-کمتر معاشرت می کردند به جهت آن بود که دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام نزدیک بود، و مردم می بایست کم کم بدان خو گیرند، و جهت سیاسی و حل مشکلات خود را از اصحاب خاص که پرچمداران مرزهای مذهبی بودند بخواهند، و پیش آمدن دوران غیبت در نظر آنان عجیب نیاید. باری، امام حسن عسکری علیه السلام بیش از 29سال عمر نکرد ولی در مدت شش سال امامت و ریاست روحانی اسلامی، آثار مهمی از تفسیر قرآن و نشر احکام و بیان مسائل فقهی و جهت دادن به حرکت انقلابی شیعیانی که از راههای دور برای کسب فیض به محضر امام علیه السلام می رسیدند بر جای گذاشت. در زمان امام یازدهم تعلیمات عالیه قرآنی و نشر احکام الهی و مناظرات کلامی جنبش علمی خاصی را تجدید کرد، و فرهنگ شیعی-که تا آن زمان شناخته شده بود-در رشته های دیگر نیز مانند فلسفه و کلام باعث ظهور مردان بزرگی چون یعقوب بن اسحاق کندی، که خود معاصر امام حسن عسکری بود و تحت تعلیمات آن امام،

گردید. در قدرت علمی امام علیه السلام-که از سرچشمه زلال ولایت و اهل بیت عصمت مایه گرفته بود-نکته ها گفته اند. از جمله: همین یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف بزرگ عرب که دانشمند معروف ایرانی ابونصر فارابی شاگرد مکتب وی بوده است، در مناظره با آن حضرت درمانده گشت و کتابی را که بر رد قرآن نوشته بود سوزانید و بعدها از دوستداران و در صف پیروان آن حضرت درآمد.

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

شهادت آن حضرت را روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال 260 هجری نوشته اند. در کیفیت وفات آن امام بزرگوار آمده است: فرزند عبیدالله بن خاقان گوید روزی برای پدرم (که وزیر معتمد عباسی بود) خبر آوردند که ابن الرضا-یعنی حضرت امام حسن عسکری-رنجور شده، پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد. خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را با او همراه کرد. یکی از ایشان نحریر خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود، امر کرد ایشان را که پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند، و بر احوال آن حضرت مطلع گردند. و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود، و از احوال او آگاه شود. بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت سخت شده است، و ضعف بر او مستولی گردیده. پس بامداد سوار شد، نزد آن حضرت رفت و اطبا را-که عموما اطبای مسیحی و یهودی در آن زمان بودند-امر کرد که از خدمت آن حضرت دور نشوند و قاضی القضات (داور داوران) را طلبید و گفت ده نفر از علمای مشهور

را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند. و این کارها را برای آن می کردند که آن زهری که به آن حضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر سازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته، پیوسته ایشان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آنکه بعد از گذشت چند روز از ماه ربیع الاول سال 260 ه. ق آن امام مظلوم در سن 29سالگی از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود. بعد از آن خلیفه متوجه تفحص و تجسس فرزند حضرت شد، زیرا شنیده بود که فرزند آن حضرت بر عالم مستولی خواهد شد، و اهل باطل را منقرض خواهد کرد... تا دو سال تفحص احوال او می کردند... این جستجوها و پژوهشها نتیجه هراسی بود که معتصم عباسی و خلفای قبل و بعد از او-از طریق روایات مورد اعتمادی که به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می پیوست، شنیده بودند که از نرگس خاتون و حضرت امام حسن عسکری فرزندی پاک گهر ملقب به مهدی آخر الزمان-همنام با رسول اکرم صلی الله علیه و آله ولادت خواهد یافت و تخت ستمگران را واژگون و به سلطه و سلطنت آنها خاتمه خواهد داد. بدین جهت به بهانه های مختلف در خانه حضرت عسکری علیه السلام رفت و آمد بسیار می کردند، و جستجو می نمودند تا از آن فرزند گرامی اثری بیابند و او را نابود سازند. به راستی داستان نمرود و فرعون در ظهور حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام تکرار می شد. حتی قابله هایی را گماشته بودند

که در این کار مهم پی جویی کنند. اما خداوند متعال-چنانکه در فصل بعد خواهید خواند-حجت خود را از گزند دشمنان و آسیب زمان حفظ کرد، و همچنان نگاهداری خواهد کرد تا مأموریت الهی خود را انجام دهد. باری، علت شهادت آن حضرت را سمی می دانند که معتمد عباسی در غذا به آن حضرت خورانید و بعد، از کردار زشت خود پشیمان شد. بناچار اطبای مسیحی و یهودی که در آن زمان کار طبابت را در بغداد و سامره به عهده داشتند، به ویژه در مأموریتهایی که توطئه قتل امام بزرگواری مانند امام حسن عسکری علیه السلام در میان بود، برای معالجه فرستاد. البته از این دلسوزیهای ظاهری هدف دیگری داشت، و آن خشنود ساختن مردم و غافل نگهداشتن آنها از حقیقت ماجرا بود. بعد از آگاه شدن شیعیان از خبر درگذشت جانگداز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شهر سامره را غبار غم گرفت، و از هر سوی صدای ناله و گریه برخاست. مردم آماده سوگواری و تشییع جنازه آن حضرت شدند.

ماجرای جانشین بر حق امام عسکری

ابوالادیان می گوید: من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می کردم. نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم. در مرض موت، روزی من را طلب فرمود و چند نامه ای نوشت به مدائن تا آنها را برسانم. سپس امام فرمود: پس از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای گریه و شیون از خانه من خواهی شنید، و در آن موقع مشغول غسل دادن من خواهند بود. ابوالادیان به امام عرض می کند: ای سید من، هرگاه این واقعه دردناک روی دهد، امامت با کیست؟

فرمود: هر که جواب نامه من را از تو طلب کند. ابوالادیان می گوید: دوباره پرسیدم علامت دیگری به من بفرما. امام فرمود: هرکه بر من نماز گزارد. ابوالادیان می گوید: باز هم علامت دیگری بگو تا بدانم. امام می گوید: هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست. ابوالادیان می گوید: مهابت و شکوه امام باعث شد که نتوانم چیز دیگری بپرسم. رفتم و نامه ها را رساندم و پس از پانزده روز برگشتم. وقتی به در خانه امام رسیدم صدای شیون و گریه از خانه امام بلند بود. داخل خانه امام، جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری را دیدم که نشسته، و شیعیان به او تسلیت می دهند و به امامت او تهنیت می گویند. من از این بابت بسیار تعجب کردم پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم. اما او جوابی نداد و هیچ سؤالی نکرد. چون بدن مظهر امام را کفن کرده و آماده نماز گزاردن بود، خادمی آمد و جعفر کذاب را دعوت کرد که بر برادر خود نماز بخواند. چون جعفر به نماز ایستاد، طفلی گندمگون و پیچیده موی، گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من به نماز سزاوارترم. رنگ جعفر دگرگون شد. عقب ایستاد. سپس آن طفل پیش آمد و بر پدر نماز گزارد و آن جناب را در پهلوی امام علی النقی علیه السلام دفن کرد. سپس رو به من آورد و فرمود: جواب نامه ها را که با تو است تسلیم کن. من جواب نامه را به آن کودک

دادم. پس «حاجزوشا» از جعفر پرسید: این کودک که بود، جعفر گفت: به خدا قسم من او را نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام. در این موقع، عده ای از شیعیان از شهر قم رسیدند، چون از وفات امام علیه السلام با خبر شدند، مردم به جعفر اشاره کردند. چند تن از آن مردم نزد جعفر رفتند و از او پرسیدند: بگو که نامه هایی که داریم از چه جماعتی است و مالها چه مقدار است؟ جعفر گفت: ببینید مردم از من علم غیب می خواهند! در آن حال خادمی از جانب حضرت صاحب الامر ظاهر شد و از قول امام گفت: ای مردم قم با شما نامه هایی است از فلان و فلان و همیانی (کیسه ای) که در آن هزار اشرفی است که در آن ده اشرفی است با روکش طلا. شیعیانی که از قم آمده بودند گفتند: هر کس تو را فرستاده است امام زمان است این نامه ها و همیان را به او تسلیم کن. جعفر کذاب نزد معتمد خلیفه آمد و جریان واقعه را نقل کرد. معتمد گفت: بروید و در خانه امام حسن عسکری علیه السلام جستجو کنید و کودک را پیدا کنید. رفتند و از کودک اثری نیافتند. ناچار «صیقل» کنیز حضرت امام عسکری علیه السلام را گرفتند و مدتها تحت نظر داشتند به تصور اینکه او حامله است. ولی هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند. خداوند آن کودک مبارک قدم را حفظ کرد و تا زمان ما نیز در کنف حمایت حق است و به ظاهر از نظرها پنهان می باشد. درود خدای بزرگ بر او

باد.

زيارت امام حسن عسكرى عليه السّلام

چون خواستى زيارت كنى حضرت عسكرى عليه السلام را بجا آور جميع آنچه را كه در زيارت پدرش حضرت هادى عليه السلام بجا مى آوردى پس بايست نزد ضريح آن حضرت و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلاىَ يا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِىٍّ الْهادِىَ الْمُهْتَدِىَ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِىّ َ اللَّهِ وَ ابْنَ اَوْلِيآئِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَجِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صَفِىّ اللَّهِ وَ ابْنَ اَصْفِيآئِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خَليفَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خُلَفآئِهِ وَ اَبا خَليفَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ خاتَمِ النَّبِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدَةِ نِساۤءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الْاَئِمَّةِ الْهادينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الْاَوْصِياۤءِ الرَّاشِدينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عِصْمَةَ الْمُتَّقينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اِمامَ الْفاۤئِزينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رُكْنَ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا فَرَجَ الْمَلْهُوفينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ الْاَنْبِياۤءِ الْمُنْتَجَبينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خازِنَ عِلْمِ وَصِىِّ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الدَّاعى بِحُكْمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّاطِقُ بِكِتابِ اللَّه، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ الْحُجَجِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا هادِىَ الْاُمَمِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِىَ النِّعَمِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَيْبَةَ الْعِلْمِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَفينَةَ الْحِلْمِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبَا الْاِمامِ الْمُنْتَظَرِ الظَّاهِرَةِ لِلْعاقِلِ حُجَّتُهُ، وَ الثَّابِتَةِ فِى الْيَقينِ مَعْرِفَتُهُ، الْمُحْتَجَبِ عَنْ اَعْيُنِ الظَّالِمينَ، وَ الْمُغَيَّبِ عَنْ دَوْلَةِ الْفاسِقينَ، وَ الْمُعيدِ رَبُّنا بِهِ الْاِسْلامَ جَديداً بَعْدَ الْاِنْطِماسِ، وَ الْقُرْآنَ غَضّاً بَعْدَ الْاِنْدِراسِ، اَشْهَدُ يامَوْلاىَ اَنَّكَ اَقَمْتَ الصّلوةَ، وَ آتَيْتَ الزَّكاةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ دَعَوْتَ اِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ عَبَدْتَ

اللَّهَ مُخْلِصاً، حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، اَسْئَلُ اللَّهَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَکُمْ عِنْدَهُ اَنْ یَتَقَبَّلَ زِیارَتی لَکُمْ، وَ یَشْکُرَ سَعْیی اِلَیْکُمْ، وَ یَسْتَجیبَ دُعائی بِکُمْ، وَ یَجْعَلَنی مِنْ اَنْصارِ الْحَقِّ وَ اَتْباعِهِ، وَ اَشْیاعِهِ وَ مَوالیهِ وَ مُحِبّیهِ، وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ. پس ببوس ضریحش را و بگذار طرف راست صورت خود را بر آن پس طرف چپ را گذار و بگو: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ صَلِّ عَلی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْهادی اِلی دینِکَ، وَ الدَّاعی اِلی سَبیلِکَ، عَلَمِ الْهُدی وَ مَنارِ التُّقی وَ مَعْدِنِ الْحِجی وَ مَاْوَی النُّهی وَ غَیْثِ الْوَری وَ سَحابِ الْحِکْمَهِ، وَ بَحْرِ الْمَوْعِظَهِ، وَ وارِثِ الْأَئِمَّهِ، وَ الشَّهیدِ عَلیَ الْأُمَّهِ، الْمَعْصُومِ الْمُهَذَّبِ، وَ الْفاضِلِ الْمُقَرَّبِ، وَ الْمُطَهَّرِ مِنَ الرِّجْسِ، الَّذی وَ رَّثْتَهُ عِلْمَ الْکِتابِ، وَ اَ لْهَمْتَهُ فَصْلَ الْخِطابِ، وَ نَصَبْتَهُ عَلَماً لِأَهْلِ قِبْلَتِکَ، وَ قَرَنْتَ طاعَتَهُ بِطاعَتِکَ، وَ فَرَضْتَ مَوَدَّتَهُ عَلی جَمیعِ خَلیقَتِکَ اَللّهُمَّ فَکَما اَنابَ بِحُسْنِ الْإِخْلاصِ فی تَوْحیدِکَ، وَ اَرْدی مَنْ خاضَ فی تَشْبیهِکَ، وَ حامی عَنْ اَهْلِ الْإیمانِ بِکَ، فَصَلِّ یا رَبِّ عَلَیْهِ صَلوةً یَلْحَقُ بِها مَحَلَ الْخاشِعینَ، وَ یَعْلُو فِی الْجَنَّهِ بِدَرَجَهِ جَدِّهِ خاتَمِ النَّبِیّینَ، وَ بَلِّغْهُ مِنَّا تَحِیَّةً وَ سَلاماً، وَ آتِنا مِنْ لَدُنْکَ فی مُوالاتِهِ فَضْلاً وَ اِحْساناً، وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْواناً، اِنَّکَ ذُو فَضْلٍ عَظیمٍ، وَ مَنٍّ جَسیمٍ. پس نماز زیارت بجا آور و چون فارغ شدی بگو: یا دآئِمُ یا دَیْمُومُ، یا حَیُّ یا قَیُّومُ، یا کاشِفَ الْکَرْبِ وَ الْهَمِّ، وَ یا فارِجَ الْغَمِّ، وَ یا باعِثَ الرُّسُلِ، وَ یا صادِقَ الْوَعْدِ، وَ یا حَیُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، اَتَوَسَّلُ

اِلَیْکَ بِحَبیبِکَ مُحَمَّدٍ، وَ وَصِیِّهِ عَلِیٍّ ابْنِ عَمِّهِ، وَ صِهْرِهِ عَلَی ابْنَتِهِ، الَّذی خَتَمْتَ بِهِمَا الشَّرایِعَ، وَ فَتَحْتَ بِهِمَا التَّاْویلَ وَ الطَّلایِعَ، فَصَلِّ عَلَیْهِما صَلوهً یَشْهَدُ بِهَا الْاَوَّلُونَ وَ الْاخِرُونَ، وَ یَنْجُوبِهَا الْأَوْلِیآءُ وَ الصّالِحُونَ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِفاطِمَهَ الزَّهْرآءِ والِدَهِ الْأَئِمَّهِ الْمَهْدِیّینَ، وَ سَیِّدَهِ نِسآءِ الْعالَمینَ، الْمُشَفَّعَهِ فی شیعَهاوْلادِهَا الطَّیِّبینَ، فَصَلِّ عَلَیْها صَلوهً دآئِمَهً اَبَدَ الْأبِدینَ، وَ دَهْرَ الدّاهِرینَ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِالْحَسَنِ الرَّضِیِّ الطّاهِرِالزَّکِیِّ، وَ الْحُسَینِ الْمَظْلُومِ الْمَرْضِیِّ الْبَرِّ التَّقِیِّ، سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ الْإِمامَیْنِ الْخَیِّرَیْنِ الطَّیِّبَیْنِ، التَّقِیَّیْنِ النَّقِیَّیْنِ، الطّاهِرَیْنِ الشَّهیدَیْنِ، الْمَظْلُومَیْنِ الْمَقْتُولَیْنِ، فَصَلِّ عَلَیْهِما ما طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ ما غَرَبَتْ، صَلوهً مُتَوالِیَهً مُتَتالِیَهً، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ سَیِّدِالْعابِدینَ، الْمَحْجُوبِ مِنْ خَوْفِ الظّالِمینَ، وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، الْباقِرِ الطّاهِرِ النُّورِ الزّاهِرِ، الْإِمامَیْنِ السَّیِّدَیْنِ، مِفْتاحَیِ الْبَرَکاتِ، وَ مِصْباحَیِ الظُّلُماتِ، فَصَلِّ عَلَیْهِما ما سَری لَیْلٌ، وَ ما اَضآءَ نَهارٌ، صَلوهً تَغْدُو وَ تَرُوحُ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ عَنِ اللّهِ، وَ النّاطِقِ فی عِلْمِ اللّهِ، وَ بِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْعَبْدِ الصّالِحِ فی نَفْسِهِ، وَ الْوَصِیِّ النّاصِحِ، الْإِمامَیْنِ الْهادِیَیْنِ الْمَهْدِیَّیْنِ، الْوافِیَیْنِ الْکافِیَیْنِ، فَصَلِّ عَلَیْهِما ما سَبَّحَ لَکَ مَلَکٌ، وَ تَحَرَّکَ لَکَ فَلَکٌ صَلوهً تُنْمی وَ تَزیدُ وَ لا تَفْنی وَ لا تَبیدُ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِعَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا، وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْمُرْتَضَی، الْإِمامَیْنِ الْمُطَهَّرَیْنِ الْمُنْتَجَبَیْنِ، فَصَلِ عَلَیْهِما ما اَضآءَ صُبْحٌ وَ دامَ، صَلوهً تُرَقّیهِما اِلی رِضْوانِکَ فِی الْعِلِّیّینَ مِنْ جِنانِکَ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِعَلیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الرّاشِدِ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْهادِی، الْقآئِمَیْنِ بِاَمْرِ عِبادِکَ، الْمُخْتَبَرَیْنِ بِالْمِحَنِ الْهایِلَهِ، وَ الصّابِرَیْنِ فِی الْإِحَنِ الْمائِلَهِ، فَصَلِّ عَلَیْهِما کِفآءَ اَجْرِ الصّابِرینَ، وَ اِزآءَ ثَوابِ الْفآئِزینَ، صَلوهً تُمَهِّدُ لَهُمَا الرِّفْعَهَ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ یا

رَبِّ بِاِمامِنا، وَ مُحَقِّقِ زَمانِنَا، الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، وَ الشَّاهِدِ الْمَشْهُودِ، وَ النُّورِ الْأَزْهَرِ، وَ الضِّيآءِ الْأَنْوَرِ، الْمَنْصُورِ بِالرُّعْبِ، وَ الْمُظَفَّرِ بِالسَّعادَهِ، فَصَلِّ عَلَيْهِ عَدَدَ الثَّمَرِ، وَ اَوْراقِ الشَّجَرِ، وَ اَجْزآءِ الْمَدَرِ، وَ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبَرِ، وَ عَدَدَ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ، وَ اَحْصاهُ کِتابُکَ، صَلوهً يَغْبِطُهُ بَها الْأَوَّلُونَ وَ الْاخِرُونَ، اَللّهُمَّ وَ احْشُرْنا فی زُمْرَتِهِ، وَ احْفَظْنا عَلی طاعَتِهِ، وَ احْرُسْنا بِدَوْلَتِهِ، وَ اَتْحِفْنا بِوِلايَتِهِ، وَ انْصُرْنا عَلی اَعْدآئِنا بِعِزَّتِهِ، وَ اجْعَلْنا يارَبِّ مِنَ التَّوَّابينَ، يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ، اَللّهُمَّ وَ اِنَّ اِبْليسَ الْمُتَمَرِّدَ اللَّعينَ، قَد اِسْتَنْظَرَکَ لِأِغْوآءِ خَلْقِکَ فَاَنْظَرْتَهُ وَ اسْتَمْهَلَکَ لِاِضْلالِ عَبيدِکَ فَامْهَلْتَهُ، بِسابِقِ عِلْمِکَ فيهِ، وَ قَدْ عَشَّشَ وَ کَثُرَتْ جُنُودُهُ، وَ ازْدَحَمَتْ جُيُوشُهُ وَ انْتَشَرَتْ دُعاتُهُ فی اَقْطارِ الْأَرْض، فَاَضَلُّوا عِبادَکَ، وَ اَفْسَدُوا دِينَکَ، وَ حَرَّفُوا الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ، وَ جَعَلُوا عِبادَکَ شِيَعاً مُتَفَرِّقينَ، وَ اَحْزاباً مُتَمَرِّدينَ، وَ قَدْ وَعَدْتَ نَقْضَ بُنْيانِهِ، وَ تَمْزيقَ شَأْنِهِ، فَاَهْلِکْ اَوْلادَهُ وَ جُيُوشَهُ، وَ طَهِّرْ بِلادَکَ مِنِ اخْتِراعاتِهِ وَ اخْتِلافاتِهِ، وَ اَرِحْ عِبادَکَ مِنْ مَذاهِبِهِ وَ قِياساتِهِ، وَ اجْعَلْ دآئِرَهَ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ، وَ ابْسُطْ عَدْلَکَ، وَ اَظْهِرْ دينَکَ، وَ قَوِّ اَوْلِيآئَکَ، وَ اَوْهِنْ اَعْدآئَکَ، وَ اَوْرِثْ دِيارَ اِبْليسَ وَ دِيارَ اَوْلِيآئِهِ اَوْلِيآئَکَ، وَ خَلِّدْهُمْ فِی الْجَحيمِ، وَ اَذِقْهُمْ مِنْ الْعَذابِ الْأَليمِ، وَ اجْعَلْ لَعآئِنَکَ الْمُسْتَوْدَعَهَ فی مَناحِسِ الْخِلْقَهِ، وَ مَشاويهِ الفِطْرَهِ دآئِرَهً عَلَيْهِمْ، وَ مُوَکَّلَهً بِهِمْ، وَ جارِيَهً فيهِمْ کُلَّ صَباحٍ وَ مَسآءٍ وَ غُدُوٍّ وَ رَواحٍ، رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْيا حَسَنَهً، وَ فِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً، وَقِنا بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النَّارِ، يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.
پس دعا کن به آنچه خواهی از برای خود و برادرانت آنگاه زيارت کن ملکه دنيا و آخرت والده امام قائم عليها السلام

را و قبر آن معظمّه پشت ضریح مولای ما امام حسن عسکری علیه السلام است پس بگو اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الصَّادِقِ الْأَمینِ، اَلسَّلامُ عَلی مَوْلانا اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الْأَئِمَّهِ الطَّاهِرینَ، الْحُجَجِ الْمَیامینِ، اَلسَّلامُ عَلی والِدَهِ الْإِمامِ، وَ الْمُودَعَهِ اَسْرارَ الْمَلِکِ الْعَلَّامِ، وَ الْحامِلَهِ لِأَشْرَفِ الْأَنامِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدّیقَهُ الْمَرضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا شَبیهَهَ اُمِّ مُوسی وَابْنَهَ حَوارِیِّ عیسی اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا التَّقِیَّهُ النَّقِیَّهُ، اَلسَّلامُ وَ ابْنَهَ حَوارِیِّ عیسی اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا التَّقِیَّهُ النَّقِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّهُ الْمَرْضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُها الْمَنْعُوتَهُ فِی الْإِنْجیلِ، الْمَخْطُوبَهُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ الْأَمینِ، وَ مَنْ رَغِبَ فی وُصْلَتِها مُحَمَّدٌ سَیِّدُ الْمُرْسَلینَ، وَ الْمُسْتَوْدَعَهُ اَسْرارَ رَبِّ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَ عَلی آبآئِکِ الْحَوارِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَ عَلی بَعْلِکِ وَ وَلَدِکِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَ عَلی رُوحِکِ وَ بَدَنِکِ الطَّاهِرِ، اَشْهَدُ اَنَّکِ اَحْسَنْتِ الْکَفالَهَ، وَ اَدَّیْتِ الْأَمانَهَ، وَ اجْتَهَدْتِ فِی مَرْضاتِ اللَّهِ، وَ صَبَرْتِ فی ذاتِ اللَّهِ، وَ حَفِظْتِ سِرَّ اللَّهِ، وَ حَمَلْتِ وَلِیَّ اللَّهِ، وَ بالَغْتِ فی حِفْظِ حُجَّهِ اللَّهِ، وَ رَغِبْتِ فی وُصْلَهِ اَبْناءِ رَسُولِ اللَّهِ، عارِفَهً بِحَقِّهِمْ، مُؤْمِنَهً بِصِدْقِهِمْ، مُعْتَرِفَهً بِمَنْزِلَتِهِمْ، مُسْتَبْصِرَهً بِاَمْرِهِمْ مُشْفِقَهً عَلَیْهِمْ، مُؤْثِرَهً هَواهُمْ، وَ اَشْهَدُ اَنَّکِ مَضَیْتِ عَلی بَصیرَهٍ مِنْ اَمْرِکِ، مُقْتَدِیَهً بِالصَّالِحینَ، راضِیَهً مَرْضِیَّهً، تَقِیَّهً نَقِیَّهً زَکِیَّهً، فَرَضِیَ اللَّهُ عَنْکِ وَ اَرْضاکِ، وَ جَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکِ وَ مَأْویکِ، فَلَقَدْ اَوْلاکِ مِنَ الْخَیْراتِ ما اَوْلاکِ، وَ اَعْطاکِ مِنَ الشَّرَفِ ما بِهِ اَغْناکِ، فَهَنَّاکِ اللَّهُ بِما مَنَحَکِ مِنَ الْکَرامَهِ وَ اَمْرَاکِ. پس بالا می کنی سر خود را و می گوئی اَللّهُمَّ اِیَّاکَ اعْتَمَدْتُ، وَ لِرِضاکَ طَلَبْتُ، وَ بِاَوْلِیآئِکَ اِلَیْکَ تَوَسَّلْتُ، وَ عَلی غُفْرانِکَ وَ حِلْمِکَ اتَّکَلْتُ، وَ بِکَ

اعْتَصَمْتُ، وَ بِقَبْرِ اُمِّ وَلِیِّکَ لُذْتُ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ انْفَعْنی بِزِیارَتِها، وَ ثَبِّتْنی عَلی مَحَبَّتِها، وَ لا تَحْرِمْنی شَفاعَتَها وَ شَفاعَةَ وَلَدِها، وَ ارْزُقْنی مُرافَقَتَها وَ احْشُرْنی مَعَها وَ مَعَ وَلَدِها، کَما وَفَّقْتَنی لِزِیارَةِ وَلَدِها وَ زِیارَتِها، اَللّهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِالْأَئِمَّةِ الطّاهِرینَ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِالْحُجَجِ الْمَیامینِ مِنْ آلِ طه وَ یس اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الطَّیِّبینَ، وَ اَنْ تَجْعَلَنی مِنَ الْمُطْمَئِنّینَ الْفائِزینَ الْفَرِحینَ الْمُسْتَبْشِرینَ، الَّذینَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ، وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ قَبِلْتَ سَعْیَهُ، وَ یَسَّرْتَ اَمْرَهُ، وَ کَشَفْتَ ضُرَّهُ، وَ آمَنْتَ خَوْفَهُ، اَللّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی اِیّاها، وَ ارْزُقْنی الْعَوْدَ اِلَیْها اَبَداً ما اَبْقَیْتَنی وَ اِذا تَوَفَّیْتَنی فَاحْشُرْنی فی زُمْرَتِها، وَ اَدْخِلْنی فی شَفاعَةِ وَلَدِها وَ شَفَاعَتِها، وَ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، وَ آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْأخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنا بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النّارِ، وَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا ساداتی وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

وداع با عسکریین علیهما السّلام

چون خواستی وداع کنی عسکریّین علیهما السلام را بایست نزد قبر مطهّر و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا وَلِیَّیِ اللّهِ، اَسْتَوْدِعُکُمَا اللّهَ وَ اَقْرَءُ عَلَیْکُمَا السَّلامَ، آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِما جِئْتُما بِهِ وَ دَلَلْتُما عَلَیْهِ، اَللّهُمَّ اکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی اِیّاهُما، وَ ارْزُقْنِی الْعَوْدَ اِلَیْهِما، وَ احْشُرْنی مَعَهُما وَ مَعَ آبائِهِمَا الطّاهِرینَ وَ الْقائِمِ الْحُجَّةِ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

زندگی نامه

خریداری نرجس خاتون

امام هادی علیه السلام نشانی های مادر امام زمان علیه السلام را برای بشیر بن سلیمان بیان کرد و فرمود: «وقتی دیدی کنیزی با این نشانی ها از فروخته شدن امتناع می کند، نزد عمر بن یزید برده فروش برو و به او بگو: نامه ای به زبان رومی از یکی از بزرگان، همراه من است. نویسنده این نامه فضائل و کمالات خود را بیان کرده است. آن را به کنیز خود نشان بده تا درباره ویژگی های صاحب نامه فکر کند. اگر او را پسندید، من وکیل هستم تا این کنیز را برای او خریداری کنم.» بشیر بن سلیمان می گوید: «تمام آنچه را که مولایم امام هادی علیه السلام دستور داده بود , مو به مو انجام دادم. وقتی نامه امام علیه السلام را به دست آن کنیز دادم، به شدت

گریست و به عمر بن یزید گفت: «مرا به صاحب این نامه بفروش!» و سوگند یاد کرد اگر او را به صاحب آن نامه نفروشد خود را خواهد کشت. با عمر بن یزید بر سر قیمت کنیز وارد مذاکره شدم تا سر انجام بر همان مبلغی که امام هادی علیه السلام به من داده بود، توافق حاصل شد. پول ها

را تحویل فروشنده دادم و کنیز را راضی و خندان تحویل گرفتم. سپس او را به بغداد بردم.» بشیر بن سلیمان که از سوی امام هادی علیه السلام مامور خرید مادر امام زمان بود، پس از خرید او، شب را در بغداد سپری کرد و صبح روز بعد به سوی سامراء حرکت کرد. او ادامه ماجرا را این گونه روایت می کند: وقتی به سامرا رسیدیم، نزد مولایم امام هادی علیه السلام رفتیم. تا چشم امام به نرجس خاتون افتاد به او فرمود: «دیدی خداوند چگونه عزت اسلام و شرافت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیتش و ذلت نصرانیت را نشانت داد؟» او پاسخ داد: «ای فرزند رسول خدا! چه بگویم که تو خود از من آگاهتری!» امام علیه السلام فرمود: «من دوست دارم تو را عزیز بدارم. ده هزار دینار را بیشتر دوست داری یا مژده ای را که در آن شرافت همیشگی است؟» نرجس خاتون گفت: «مژده را دوست تر دارم.» امام هادی علیه السلام فرمود: «بشارت باد بر تو به فرزندی که مالک شرق و غرب دنیا می شود و زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.» نرجس خاتون گفت: «پدر این فرزند چه کسی خواهد بود؟» امام فرمود: «همان کسی که رسول خدا مدتی پیش از حضرت مسیح علیه السلام و جانشین او تو را برای او خواستگاری کرد. او چه کسی بود؟» نرجس گفت: «فرزندت، ابو محمد. (امام حسن عسکری علیه السلام)» امام هادی علیه السلام فرمود: «آیا او را می شناسی؟» نرجس گفت: «پس از آن

که به دست حضرت زهرا علیها السلام مسلمان شده ام، شبی نگذشته است که زیارتش نکرده باشم.»

آموختن دستورهای دینی

پس از آن که مادر امام زمان علیه السلام خریداری شد و به خانه امام هادی علیه السلام وارد شد، امام هادی علیه السلام به کافور دستور داد حکیمه (دختر امام جواد علیه السلام) را صدا بزنند. وقتی حکیمه به حضور امام علیه السلام رسید، امام به نرجس خاتون اشاره کرد و به حکیمه فرمود: «این همان است.» حکیمه با شنیدن این سخن، شادمان شد و مدتی نرجس خاتون را در آغوش گرفت.

آن گاه امام به حکیمه فرمود: «ای دختر رسول خدا، او را با خود به منزل ببر و واجبات و مستحبات را به او بیاموز، زیرا او همسر ابو محمد (امام عسکری) و مادر قائم علیه السلام خواهد شد.»

کیفیت اسارت

پس از آنکه نرجس خاتون، ماجرای ازدواج خود را با امام حسن عسکری علیه السلام و مسلمان شدن خود را برای بشیر بن سلیمان بازگو کرد، بشر از نرجس پرسید: «با این که تو نواده قیصر روم هستی، چگونه وارد اسیران جنگی و کنیزان شدی؟» نرجس خاتون پاسخ داد: «یک شب امام حسن عسکری علیه السلام در خواب به من فرمود: «جدت به زودی سپاهی را روانه جنگ با مسلمانان خواهد کرد و خود نیز همراه آنان خواهد رفت. تو هم با لباس کنیزان به صورت ناشناس به آنان ملحق شو!» من نیز چنان کردم، تا این که پیشقراولان سپاه اسلام به ما دست یافتند و من نیز به اسارت مسلمانان در آمدم. اکنون جز تو هیچ کس نمی داند که من دختر قیصر روم هستم، تو را نیز من خودم از این موضوع آگاه کرده ام.»

تسلط نرجس خاتون بر زبان عربی

پس از آن که نرجس خاتون همراه بشیر بن سلیمان به بغداد رفت و سرگذشت خود را به زبان عربی برای بشیر بن سلیمان شرح داد، بشیر از این که یک زن رومی به زبان عربی مسلط بود، تعجب کرد و از او پرسید: «شگفتا که تو اهل فرنگی و به زبان عربی به خوبی سخن می گویی!» نرجس خاتون پاسخ فرمود: «جدم به دلیل علاقه زیادش به من، می خواست آداب و رسوم ملت های دیگر را فرا گیرم و مرا بسیار به این کار

تشویق می کرد. او زن مترجمی را که به هر دو زبان عربی و فرنگی مسلط بود، مامور کرده بود هر صبح و شب نزد من آید و زبان عربی را به من

بیاموزد. من نیز پس از مدتی زبان عربی را به خوبی آموختم.»

ورود نرجس خاتون به بغداد

امام هادی علیه السلام بشیر بن سلیمان را برای خرید نرجس خاتون روانه بغداد کرد و به او ماموریت داد یکی از برده فروشان به نام عمر بن یزید را زیر نظر بگیرد. امام هادی به بشیر چنین گفت: عمرو بن یزید، کنیزی با لباسی از حریر کلفت و شبر را به خریداران عرضه می کند؛ ولی کنیز اجازه نمی دهد کسی از مشتری ها به او دست بزنند. او در پشت پرده نازکی نشسته و به زبان رومی فریاد می زند که: «ای وای، پرده عفتم دریده شده است!» عفت و حیای کنیز توجه یکی از خریداران را به خود جلب می کند. مشتری به عمر بن یزید می گوید: «من او را به سیصد دینار می خرم، چرا که شدت عفاف او رغبت مرا به سوی او زیاد کرده است.» کنیز به زبان عربی به او می گوید: «اگر زندگی و پادشاهی سلیمان را هم داشته باشی، من هیچ میلی و رغبتی به تو نخواهم داشت. پس فکر مال خودت را بکن و بیهوده هدرش مده.» برده فروش می گوید: «چاره چیست؟ باید تو را بفروشم!» کنیز پاسخ می دهد: «شتاب مکن، باید خریداری پیدا شود که قلب من به او و وفاداری اش آرام گیرد.» در این هنگام نزد عمر بن یزید برو و او را خریداری کن.

منبع: بحارالانوار، ج 51، ص 6

زیارت حضرت نرجس خاتون

السَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الصّادِقِ الأْمینِ، اَلسَّلامُ عَلی مَوْلانا اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الأْئِمَّهِ الطّاهِرینَ، اَلْحُجَجِ الْمَیامینِ، اَلسَّلامُ عَلی والِدَهِ الاْمامِ، وَ الْمُودَعَهِ اَسْرارَ الْمَلِکِ الْعَلاّمِ، وَ الْحامِلَهِ لاَشْرَفِ الأْنامِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدّیقَهُ الْمَرضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا شَبیهَهَ

اُمِّ مُوسی، وَ ابْنَهَ حَوارِیِّ عیسی، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا التَّقِیَّهُ النَّقِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّهُ الْمَرْضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمَنْعُوتَهُ فِی الاِْنْجیلِ، اَلْمَخْطُوبَهُ مِنْ رُوحِ اللهِ الاْمینِ، وَ مَنْ رَغِبَ فی وُصْلَتِها مُحَمَّدٌ سَیِّدُ الْمُرْسَلینَ، وَ الْمُسْتَوْدَعَهُ اَسْرارَ رَبِّ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَ عَلی آبآئِکِ الْحَوارِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَ عَلی بَعْلِکِ وَ وَلَدِکِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَ عَلی رُوحِکِ وَ بَدَنِکِ الطّاهِرِ، اَشْهَدُ اَنَّکِ اَحْسَنْتِ الْکِفالَهَ، وَاَدَّیْتِ الاْمانَهَ، وَاجْتَهَدْتِ فی مَرْضاتِ اللهِ، وَصَبَرْتِ فی ذاتِ اللهِ، وَ حَفِظْتِ سِرَّاللهِ، وَ حَمَلْتِ وَلِیَّ اللهِ، وَ بالَغْتِ فی حِفْظِ حُجَّهِ اللهِ، وَ رَغِبْتِ فی وُصْلَهِ اَبْنآءِ رَسُولِ اللهِ، عارِفَهً بِحَقِّهِمْ، مُؤْمِنَهً بِصِدْقِهِمْ، مُعْتَرِفَهً بِمَنْزِلَتِهِمْ، مُسْتَبْصِرَهً بِاَمْرِهِمْ، مُشْفِقَهً عَلَیْهِمْ، مُؤْثِرَهً هَواهُمْ، وَ اَشْهَدُ اَنَّکِ مَضَیْتِ عَلی بَصیرَه مِنْ اَمْرِکِ، مُقْتَدِیَهً بِالصَّالِحینَ، راضِیَهً مَرْضِیَّهً، تَقِیَّهً نَقِیَّهً زَکِیَّهً، فَرَضِیَ اللهُ عَنْکِ وَ اَرْضاکِ، وَ جَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَکِ وَ مَاْویکِ، فَلَقَدْ اَوْلاکِ مِنَ الْخَیْراتِ ما اَوْلاکِ، وَ اَعْطاکِ مِنَ الشَّرَفِ ما بِهِ اَغْناکِ، فَهَنّاکِ اللهُ بِما مَنَحَکِ مِنَ الْکَرامَهِ وَ اَمْرَاَکِ آنگاه سر را به سوی آسمان بالا می بری و می گویی: اَللّهُمَّ اِیّاکَ اعْتَمَدْتُ، وَ لِرِضاکَ طَلَبْتُ، وَ بِاَوْلِیآئِکَ اِلَیْکَ تَوَسَّلْتُ، وَ عَلی غُفْرانِکَ وَ حِلْمِکَ اتَّکَلْتُ، وَ بِکَ اعْتَصَمْتُ، وَ بِقَبْرِ اُمِّ وَ لِیِّکَ لُذْتُ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَ انْفَعْنی بِزِیارَتِها، وَ ثَبِّتْنی عَلی مَحَبَّتِها، وَ لا تَحْرِمْنی شَفاعَتَها وَ شَفاعَهَ وَلَدِها، وَ ارْزُقْنی مُرافَقَتَها، وَ احْشُرْنی مَعَها وَ مَعَ وَلَدِها، کَما وَفَّقْتَنی لِزِیارَهِ وَلَدِها وَ زِیارَتِها، اَللّهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِالاَْئِمَّهِ الطّاهِرینَ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِالْحُجَجِ الْمَیامینِ مِنْ آلِ طه وَ یس، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد الطَّیِّبینَ، وَ اَنْ تَجْعَلَنی مِنَ الْمُطْمَئِنّینَ

الْفآئِزینَ الْفَرِحینَ الْمُسْتَبْشِرینَ، اَلَّذینَ لاخَوْفٌ عَلَیْهِمْوَلاهُمْ یَحْزَنُونَ، وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ قَبِلْتَ سَعْیَهُ، وَ یَسَّرْتَ اَمْرَهُ، وَ کَشَفْتَ ضُرَّهُ، وَ آمَنْتَ خَوْفَهُ، اَللّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَ عَجِّلْ لَهُمْ بِانْتِقامِکَ، وَ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی اِیّاها، وَ ارْزُقْنی الْعَوْدَ اِلَیْها اَبَداً ماأَبْقَیْتَنی، وَ اِذا تَوَفَّیْتَنی فَاحْشُرْنی فی زُمْرَتِها، وَ اَدْخِلْنی فی شَفاعَهِ وَلَدِها وَ شَفَاعَتِها، وَ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، وَ آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الاْخِرَهِ حَسَنَهً، وَقِنا بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النّارِ، وَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا ساداتی وَ رَحْمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ.

زندگانی حکیمه خاتون

چکیده

حکیمه خاتون یکی از بانوان بزرگ عالم اسلام و تشیع است که در یکی از برهه های حساس تاریخ، یعنی در آستانه میلاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می زیسته است و پرستاری و آموزش مادر ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را عهده دار بوده است. ایشان جزء اولین کسانی است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده است و راوی حدیث ازدواج پدران شان و تولد و رشد آن حضرت می باشد. مقاله حاضر که در پی تبیین زندگی و نقش حساس حضرت حکیمه خاتون در دوره های امامت چهار امام همام می باشد. با مراجعه به متون اولیه، سعی در ارائه تحلیلی روشن پیرامون وقایع زندگی آن بانوی بزرگ دارد و در آخر به بیان شبهاتی چند و پاسخ آنها خواهیم پرداخت.

مقدمه

زنان در تاریخ نهضت های توحیدی، دوشادوش مردان در جهت براندازی موانع رشد وتعالی، به جهادی پی گیر، بی امان، همه جانبه وخستگی ناپذیر دست زدند. از میدان خودسازی گرفته تا ساختن نسلی شایسته و پدیدآوردن جامعه و تمدن مطلوب، به منظور رسیدن به آرمان های والا، هماره هم شأن و همتای مرد و در کنار او؛ و گاه در این راه از مردان پیش تر و چابک تر، گام برداشته اند. در این میان، بانوانی که تربیت یافته خاندان عصمت و طهارت اند و خود از دامان این خاندان تولد یافته وبالیده اند؛ درخشندگی ونور افشانی خاصی دارند. مطالعه زندگی این ستارگان درخشان، علاوه بر تبیین فضای دینی، اجتماعی وفرهنگی آن روزگاران،

نقش این الگوهای جاودانه و مبارزه بی امان آنها را با حاکمیت طاغوت و ثبات شان در مسیر حق را آشکار می سازد و

راه های عملی دفاع از حاکمیت الهی و ولی خدا را در چشم انداز نسل امروز به تصویر می کشد. شخصی که دراین مقاله در جست وجوی ابعاد وجودی او هستیم، سینه سینای اسرار وحکمت الهی است. بانویی که حافظ سر انبیا و اولیا و عصاره عالم خلقت بوده و در معرفت به مرحله ای رسیده که درس آموز مادر یگانه منجی عالم به شمار می آید؛ اولین کسی که جمال محبوب آن دل آرا را در زیر این آسمان کبود کره خاکی، نظاره کرده و سفیر آن ولی امر اعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. افزون بر آن که وی راوی حدیث آن محبوب یگانه می باشد. پس شایسته است که تحقیقی گسترده درباره شخصیت این بانوی گرانمایه انجام گیرد؛ اما متأسفانه که به علت کمبود منابع و نصوص و گزارش های تاریخی، تنها می توان گوشه هایی از چهره این شخصیت که در حساس ترین لحظات تاریخ حضور داشته است را به تصویر کشید.

تجلی نور

هرگاه بخواهیم درباره شخصیت ها یا حوادث تاریخی به تحقیق بپردازیم یکی از اولین پرسش هایی که باید مطرح کرده وپاسخ آن را بیابیم، این است که آیا چنین حادثه یا شخصیتی، وجود خارجی داشته یا ساخته وپرداخته خیال بافان وافسانه سرایان ودروغ پردازان است؟؛ تا تکلیف اصل وجود یک شخصی یا پدیده معلوم نشده، چگونه می توان درباره حالات، زمان، مکان و جنبه های گوناگونِ دیگر مربوط به آن پدیده وشخصیت به بحث پرداخت؟! دلایل کافی، حکایت گر اصل وجود ایشان است از جمله: 1. در کتب قدما، هم چون مرحوم کلینی ومرحوم صدوق ومرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی: آن چه دراین خصوص درباره حکیمه خاتون و روایات وی آمده، برای اثبات وجود

ایشان کافی است. از جمله: الف: مرحوم کلینی در اصول کافی با سلسله سند خود از ایشان نقل کرده که «حکیمه» در شب تولد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وپس از آن، ایشان را مشاهده کرده و تصریح کرده است که ایشان فرزند محمد بن علی، امام جواد علیه السلام وعمه امام حسن عسکری بوده اند. [1] ب. مرحوم صدوق نیز ایشان را به عنوان کسی که عهده دار امر حضرت نرجس خاتون علیه السلام برای به دنیا آوردن حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است، معرفی کرده است. [2] ج. مرحوم شیخ مفید، روایتی را با ذکر سلسله سند از حکیمه دختر محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) درباره امام دوازدهم نقل می کند. [3]

?. ذکر نام ایشان در کتب رجالی، تراجم وحدیث: مرحوم مجلسی در بحارالانوار [4]، مرحوم طبرسی در اعلام الوری، [5] شیخ عباس قمی در منتهی الامال [6]، مرحوم اردبیلی در جامعالرواه [7]، مرحوم مامقامی در تنقیح المقال [8] و مرحوم خویی در معجم رجال الحدیث [9] از ایشان نام برده یا روایتی یا در سلسله سند حدیثی نقل کرده اند.

شبهه

برخی از نویسندگان، علی رغم اذعان بر وجود حکیمه خاتون به بزرگانی چون شیخ مفید نسبت داده اند که ایشان بر وجود حکیمه خاتون صحه نگذاشته و تأیید نکرده است. برای نمونه، مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال [10] می گوید: «... عجیب تر از آن، متعرض نشدن مثل شیخ مفید در ارشاد و غیر او در کتب تواریخ و سیر و نسب، آن مخدره را در اولاد حضرت جواد علیه السلام...» و مضمون همین مطلب در کتاب ریاحین الشریعه نیز

موجود است. [11] ملاحظه می شود که این نویسندگان از شیخ مفید متعجب اند که چرا نام «حکیمه خاتون» را به عنوان فرزند امام جواد علیه السلام در ارشاد نیاورده؛ با این که شیخ مفید یکی از آگاهان قدما بوده و سخنش در این گونه امور سند است. آیا واقعا شیخ مفید از ایشان نامی نبرده است؟! اگر چنین باشد جای تعجب بسیار است. یا این که هم چنان که بعضی گفته اند گر چه شیخ مفید در ارشاد با نام «حکیمه» به ایشان اشاره نکرده، ولی تحت عنوان «امامه» که به وی «فاطمه» نیز گفته شده تصریح کرده اند. [12]

پاسخ

برای آن که به قضاوت صحیحی در این باره برسیم، شایسته است عین عبارت شیخ مفید را در این جا ذکر کنیم: ایشان می فرماید: فرزندان حضرت امام جواد علیه السلام که پس از ایشان به یادگار مانده اند عبارتند از (دو پسر) یکی علی علیه السلام که پس از ایشان امام بود و دیگری موسی و دو دختر به نام های «فاطمه» و «امامه». پسر دیگری جز آن دو که نام بردیم نداشتند. [13] از کلمات شیخ مفید، معلوم می شود که: اولاً: حضرت، دو دختر داشتند: یکی که نامش امامه بوده و به او فاطمه گفته می شده است. بنابر این نمی توان گفت آن دو، یکی بوده اند. واژه «واو» در عبارت نیز نشان می دهد که دو نفر (دختر) بوده اند نه یکی که به او فاطمه هم گفته شده؛ به ویژه که ایشان تصریح دارد که امامه و فاطمه دو دختر حضرت (ابنتیه) است. ثانیاً: ایشان تصریح می کند که اولاد پسر جز این نبوده؛ اما آیا اولاد دختر جز این دو بوده یا نه، تصریحی

ندارند؛ بلکه کلام ساکت است. ثالثاً: مرحوم شیخ در جای دیگر ارشاد از حضرت «حکیمه» در سلسله سند روایت نام برده و تصریح می کند که عمه امام حسن عسکری علیه السلام بوده اند؛ بنابراین چه نام یکی ازآن دو (دختر) حکیمه باشد یا حکیمه، دختر سوم امام جواد علیه السلام باشد مشکلی ایجاد نمی شود؛ گر چه ظهور اسمای مختلف بدون هیچ قیدی نشان دهنده مسماهای گوناگون می باشد و بعید نیست با قیدی که در کلام خود آورده اند، اشاره به این مطلب نیز داشته باشند. بنابراین نمی توان به مرحوم شیخ مفید نسبت داد که ایشان نامی از «حکیمه خاتون» به عنوان فرزند امام جواد علیه السلام نیاورده است.

تولد حکیمه خاتون

کسانی که متعرض زندگی حکیمه خاتون شده اند، درباره چگونگی و سال و ماه و روز میلاد، اظهار نظری نکرده اند. می توان گفت از این نظر، تاریخ، خاموش است. ولی با توجه به این که امام جواد علیه السلام در سال 195 هجری [14] در مدینه به دنیا آمده اند و در سال 220 هجری در 25 سالگی، شربت شهادت نوشیدند و از سوی دیگر میلاد امام هادی علیه السلام در سال 212 [15] بوده است، می توان گفت که تولد ایشان بین سال های 212 تا 220 بوده است.

وجه تسمیه

«حکیمه» از «حکمت» و از ریشه «حکم» به معنای «منع» است و اصل آن از «حکم» به معنای «منع از ظلم» می آید. هنگامی که عاقل، دست سفیه را می گیرد و او را از انجام کارهای سفیهانه باز می دارد، گفته می شود: «حکمت السفیه وحکمته». حکمت که بر وزن «فِعْلَه» است ودلالت بر نوع خاصی از حکم می کند نیز از آن جهت حکمت نامیده می شود که انسان را از جهل باز می دارد. [16] نام این بانوی فرزانه را اهل بیت علیهم السلام که خود معدن حکمت اند و زبان شان با زبان قرآن [17] یکی است و مفسر و مبین آن اند بی جهت حکیمه نگذاشته اند؛ زیرا که او در دو جنبه حکمت عملی و نظری از انسان های بلند مرتبه است.

پدر

پدر بزرگوار ایشان، حضرت محمد بن علی الجواد علیه السلام هستند. [18] درباره مقام والای این امام معصوم علیه السلام همین بس که امام

رضا علیه السلام درباره ایشان فرمودند: «این مولودی است که در اسلام، پر خیر و برکت تر از او زاییده نشده است». [19] در زیارت نامه آن حضرت می خوانیم: هادی امت، وارث ائمه، گنج رحمت، سر چشمه حکمت، قائد برکت، همتای قرآن در وجوب اطاعت، در شمار اوصیا در اخلاص و عبادت، راهنمای به سوی تو، پرچم و نشانه برای بندگانت و بیان گر کتاب خودت و حاکم به امرت، و یاور دینت و محبت بر خلقت و نوری که بدان تاریکی ها شکافته می شود، وپیشوایی که بدان به هدایت رسیده شود، و واسطه ای که بدو به بهشت راه برده شود، قراردادی. [20]

مادر

مادر ایشان «سمانه مغربیه» (مادر امام هادی علیه السلام نیز بوده) معروف به «سیده» وکنیه اش «ام فضل» بوده است. ایشان از بهترین زنان عصر خود بوده و بلکه با فضیلت ترین آنها به شمار می رفته و در زهد وتقوا، بی مانند بوده است. بیشتر روزها را روزه می گرفتند و خداوند او را به شرف بزرگی که «حفظ سر پنهان» بوده مشرف کرده وآن مادری امام دهم علیه السلام می باشد. از امام جواد علیه السلام چهار پسر وچهار دختر از جمله حکیمه خاتون باقی مانده و مادر ایشان «مغربیه» می باشد. [21] امام هادی علیه السلام درباره مادر عزیزشان، این گونه فرموده اند: «مادرم، عارف به حق من می باشد واهل بهشت است. شیطانِ سر کش به او نزدیک نمی شود ومکر زورگوی لجوج به وی نمی رسد و خداوند، حا فظ ونگهبان اوست و او در

زمره مادران صدیقین و صالحان قرار دارد. [22]

در پرتو چهار نور درخشان الهی

حضرت حکیمه خاتون، دوره امامت چهار امام هدی را درک کرده است: امام جواد، امام هادی، امام عسکری و امام عصر علیهم السلام. برای پی بردن به ابعاد زندگانی این بانوی فرزانه، ناگزیریم با شرایط حاکم بر آن دوران وفضایی که ایشان در آن نشو و نما داشته اند هر چند به اختصار آشنا شویم.

دوران امامت امام جواد علیه السلام

امامان بزرگوار در عصر خود فعالیت های گوناگونی به تناسب زمان خود داشته ودر مکتب خود شاگردانی در جهات مختلف تربیت می کردند. آنان علوم و دانش اجتماعی وسیاسی خود را با توجه به فشارهای گوناگون حکومتی به صورت های مختلف در جامعه منتشر می کردند. در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام، از آن جا که شرایط اجتماعی و سیاسی تا حدودی مساعد بود توانستند چندین هزار شاگرد تربیت کنند، ولی از دوره امام جواد تا امام عسکری علیهم السلام به دلیل فشار های سیاسی وکنترل شدید حکومت، شعاع فعالیت آنان بسیار محدود بود. از این رو تعداد راویان و پرورش یافتگان مکتب آنان نسبت به زمان حضرت صادق علیه السلام کاهش چشمگیری را نشان می دهد. بنابراین اگر می خوانیم که جمع احادیثی که از ایشان (امام جواد علیه السلام) نقل شده، 250 حدیث بوده نباید تعجب کنیم. با نگاهی به سیر حوادثی که بین اما م جواد علیه السلام از یک سو و هیئت حاکمه ودر رأس آن، خلیفه عباسی، مأمون وپس از او در مدتی کوتاه، برادرش معتصم، از سوی دیگر جریان یا فته است، به میزان اصرار وحرص شدید حکومت در زدن ریشه «امامت» پی می بریم؛ گاهی از راه تهی جلوه دادن آن از محتوای علمی که مهم ترین عنصر وبزرگ ترین پایه واساس

امامت بود وگاه از راه مخدوش جلوه دادن عصمت ائمه علیهم السلام، با تلاش در جهت بد آوازه کردن آنان و از بین بردن کرامت وقداست آنان نزد مردم، برای رسیدن به این هدف خود وارد می شدند. با ملاحظه متون تاریخی به نظر می رسد که این تلاش ها واقدامات، گوناگون و مداوم بوده است وشاید آن چه که تمام حقیقت را نشان بدهد به دست ما نرسیده است و شواهدی که در دسترس ماست، فقط نشان دهنده گوشه ای کوچک وجزئی ناچیز از واقعیت هایی است که گذشته است. [23] در چنین فضای تاریکی، معلوم است که امام، چقدر باید زیرکانه و بدون سرو صدا شاگردان وفرزندانش را تربیت کند وچگونه با پنهان کاری، آنها را آموزش دهد و چهره کریه ستم کاران را برای آنان آشکار کند که حتی همسرش که جاسوسه دشمن است متوجه آن نشود و از طرفی معلوم می شود که حضرت حکیمه تا چه حد خوددار و ستار است که ازآموخته های پدر چیزی را بروز ندهد تا بر خلاف مصالح امامت و ولایت باشد. بنابراین می بینیم دراین دوران، گزارشی از حکیمه خاتون ونحوه زندگانی وآموزش وفعالیت های فردی، اجتماعی ایشان نقل نشده است. گرچه بعدها خود ایشان (حکیمه خاتون) راوی جریانی از زندگانی پدر بزرگوار خویش است که بیان گر یکی از سخت ترین و مصیبت بارترین لحظات زندگی امام جواد علیه السلام در دوران مأمون عباسی است.

دوران امامت امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام در نیمه ذیحجه سال 212 هجری قمری در ناحیه صریا در اطراف مدینه به دنیا آمد و در سال 220 پس از شهادت پدر گرامی اش در هشت سالگی به امامت رسید و تا سال 254 هجری به مدت

33 سال به این امر خطیر پرداخت. [24] دوران امامت ایشان، معاصر با شش خلیفه عباسی بود. [25] اوضاع سیاسی اجتماعی در عصر امام هادی علیه السلام ویژگی هایی دارد که به بعضی از مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

گسترش ظلم؛

بیدادگری و خودکامگی و غارت بیت المال و صرف آن در خوش گذرانی ها از جمله ظلم هایی بود که جان مردم را به لب رسانده بود و هر اعتراضی به شدت سرکوب می شد؛ افزایش خوش گذرانی و هوسرانی درباریان؛

نابودی هیبت و عظمت خلافت.

حکومت و خلافت در دوره اموی و (تا این زمان) عباسی هیبت و جلالی داشت؛ اما از دوره معتصم به بعد که وی غلامان ترک را وارد دستگاه خلافت کرد، به سرعت بر اثر تسلط ترکان و قدرت آنان، جلال و هیبت حکومت از بین رفته و خلیفه در عمل، یک مقام تشریفاتی بیش نبود؛ البته در عین حال، هرگاه خطری از جانب مخالفان احساس می شد، خلفا، اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت در سرکوبی آن نظر واحدی داشتند. در این دوره، نهضت های زیادی صورت گرفت؛ از جمله در فاصله سال 219 تا 270 قمری تعداد هیجده قیام ضبط شده است. البته این قیام ها از جانب دستگاه خلافت به شدت و بی رحمانه سرکوب می شد. بسیاری از این انقلاب ها مورد تأیید امامان قرار نمی گرفت؛ زیرا یا صد در صد اسلامی نبود و در اهداف آنها و رهبران شان انحراف هایی مشاهده می شد و یا طراحی و برنامه ریزی آنها طوری بود که شکست آنها به سادگی پیش بینی پذیر بود که اگر آشکارا آنها را تأیید می کرد اساس تشیع و امامت و هسته اصلی نیروهای شیعه در معرض

خطر قرار می گرفت. تا قبل از آن که متوکل بر سر کار آید، سیاست مأمون تا حدودی دنبال می شد؛ این سیاست، حمایت از معتزله بود؛ حمایتی که به خودی خود، فضا را برای شیعه و نیز علویان هموار می کرد. با آمدن متوکل، مجدداً سخت گیری آغاز شد و با حمایت از اهل حدیث و (برانگیختن آنها) علیه معتزله و شیعه، سرکوبی این دو گروه به شدت دنبال گردید. [26] متوکل، آن چنان نسبت به حضرت امام هادی علیه السلام و خاندانش، کینه و عداوت داشت که اگر آگاه می شد کسی به آن حضرت علاقه مند است، اموال او را مصادره و خود او را به هلاکت می رساند؛ از این رو حضرت، فعالیت های خود را به صورت سری انجام می داد و در مناسبات خود با شیعیان، نهایت پنهان کاری را رعایت می کرد. این شرایط بحرانی باعث شد تا حضرت از طریق شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان و کارگزاران در مناطق مختلف با آنها ارتباط برقرار کند تا بدین وسیله هم نیازهای دینی آنها را پاسخ گوید و هم با جمع آوری خمس، زکات، نذورات و هدایا، مصالح بندگان را در مناطق مختلف در نظر گرفته و مقاصد دین را در حد امکان بر پای دارد. متوکل برای جلوگیری از نفوذ امام علیه السلام در مدینه، حضرت را با خانواده به سامرا دعوت کرد تا به طور مستقیم و پیوسته تحت نظر باشد. با این همه مراقبت ها باز هم وجود امام را برای حکومت خود خطری جدی می دانست و می ترسید یاران و پیروان امام، مخفیانه با او تماس گیرند و برای قیام و شورش، نقشه ای طرح کنند

و برای زمینه سازی، جهت این کارها پول و سلاح جمع آوری کرده، افرادی را آموزش دهند؛ لذا هر چند یک بار دستور می داد خانه امام را به دقت مورد بازرسی و تفتیش قرار دهند، گرچه مأموران هر بار دست خالی برمی گشتند؛ اما وی پیوسته نگران بود و احساس خطر می کرد. اشعار بزم شراب متوکل و اشعار آتشین بیدار ساز امام یکی از این نمونه ها است. [27] در نهایت، متوکل تصمیم گرفت امام را به شهادت برساند، ولی خدا به او مهلت نداد و در بستر خود مورد حمله ترکان قرار گرفت و کشته شد؛ آن گاه امام از دست وی رهایی یافت. شایان ذکر است که امام، هلاکت وی را پیش گویی کرده بود. [28] امام هادی علیه السلام پس از عمری محدودیت بدون سازش با ستم گران، سرانجام به دستور معتز، مسموم گردید و در سال 254 هجری به شهادت رسید و در سامرا در خانه خود به خاک سپرده شد. [29] حکیمه خاتون در چنین شرایط و جو اختناقی به گونه ای تربیت شدند که بعدها بتوانند حافظ بزرگ ترین اسرار الهی باشند. درباره حکیمه خاتون در این زمان نیز جز مواردی اندک در تاریخ ثبت نشده است. دو روایت در دوران امام هادی علیه السلام درباره ایشان ضبط شده است که گویای مطالب بلندی درباره این شخصیت در زمان این امام همام است. هر دوی این روایات مربوط به مقدمات ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام با حضرت نرجس خاتون است. یکی از مهم ترین مطالبی که از این روایات فهمیده می شود، این است که امام هادی علیه السلام حضرت حکیمه را به منزل

برده که وی مادر حضرت قائم و همسر فرزندش ابی محمد حسن العسگری علیه السلام است. این گونه خطاب، نشان گر عمق دانایی حضرت حکیمه است؛ چرا که وی تنها فردی از خاندان امام هادی علیه السلام است که شایستگی تعلیم دادن، آن هم برای شخصیتی که بتواند همسر امام و مادر عصاره خلقت شود و نشان گر تبحر و توانایی این بانوی فرزانه در شناخت دین است و از آن جا که خطاب به وی به طور مطلق ادا شده، یعنی حضرت، دین واقعی را آن چنان که نزد معصومان بوده می شناخته و همان را باید به نرجس خاتون تعلیم دهد؛ تعالیمی که برازنده همسری حضرت عسکری علیه السلام و در راستای اهداف عالیه وی باشد و هم تعالیمی که بتواند بزرگ ترین منجی عالم بشریت را به نحو احسن مادری کند؛ چه قبل از تولد، چه در هنگام تولد و چه پس از آن.

دوران امامت امام حسن عسکری و امام عصر علیهما السلام

دوران امامت امام حسن عسکری و امام عصر علیهم السلام، امامت و غیبت صغری امام عصر (مهدی) عجل الله تعالی فرجه الشریف، امامت شش ساله سیزدهمین معصوم علیه السلام در عصر زمام داری معتز و مهتدی و معتمد عباسی سپری شد. در کارنامه این سه خلیفه که مقامی تشریفاتی داشتند، نکته مثبتی به چشم نمی خورد و همه کارهای مهم به وسیله ترکان که گردانندگان اصلی حکومت بودند، انجام می شد. [30] هر چند مهتدی در مقایسه با دیگر خلفای عباسی، فردی معتدل بود؛ ولی بسیاری از محققان، ملاحظات سیاسی را انگیزه کردار وی دانسته اند. به زندان انداختن و تصمیم بر قتل امام علیه السلام، گواه روشن این مطلب است. امام علیه السلام

تا شبی که خلیفه کشته شد، در زندان به سر برد. این که دو پیشوای بزرگ شیعه در سامرا و مرکز حکومت عباسی تحت نظر سلطنت قرار می گیرند و در جوانی به شهادت می رسند، بیان گر شدت اختناق و فشار آن دوران است. فشارها و محدودیت های امام عسکری علیه السلام به دو علت، بیشتر بوده است: 1. در این زمان؛ شیعه قدرت عظیم عراق شده بود و همه می دانستند که این گروه، حکومت هیچ یک از عباسیان را مشروع نمی دانند. [31] 2. براساس روایات و اخبار متواتر، خاندان عباسی می دانستند مهدی موعود که همه حکومت های خود کامه را از میان می برد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، لذا پیوسته مراقب حضرت علیه السلام بودند و هر هفته ایشان را مجبور کرده بودند در روزهای دوشنبه و پنج شنبه در دربار حاضر شوند. در چنین شرایط دشواری، امام عسکری علیه السلام با ایجاد شبکه ارتباطی، از طریق نمایندگان و ارسال پیک ها و پیام ها با شیعیان مناطق مختلف ارتباط داشتند و از سوی دیگر با فعالیت های سیاسی پنهان که به دور از چشم جاسوسان انجام می داد و افزون بر آن، ضمن تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه، شیعیان را برای دوران غیبت و انتظار آماده می ساخت. [32]

نقش حکیمه خاتون در این دوران

گرچه از آن چه در پیشین آمد عظمت این بانوی فرزانه نمایان است، ولی از مطالبی که پس از این می آید بیش از پیش اهمیت نقش این شخصیت بزرگ مشخص می شود. مجموع روایات حاکی از این است که در این دوره: 1. حضرت حکیمه خاتون با خانه امام و امام عسکری علیه السلام و سپس

امام عصر علیه السلام ارتباط پیوسته داشته است. 2. در این رفت و آمدها قبل از میلاد، از صمیم قلب و از سر علاقه مندی مرتباً برای تولد امام دعا می کرده است. 3. قبل از تولد مهدی علیه السلام و هنگام تولد ایشان حضور داشته و عهده دار پرستاری از مادر ایشان بوده است. 4. حافظ سر امامت و اسلام به ویژه، درباره وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و حفظ جان ایشان بودند؛ به ویژه آن که حکومت عباسی تلاشی بی وقفه در کنترل خانه امام و جست و جوی شدیدی برای یافتن فرزند حضرت عسکری علیه السلام، داشتند. برای مثال گاه بی خبر، منزل امام را بررسی می کردند، گاه جاسوسانی در لباس خدمتکار و پزشک می فرستادند و پس از بیماری امام عسکری علیه السلام چندین پزشک و ده نفر از معتمدان را به خانه امام عسکری علیه السلام فرستادند و گفتند شبانه روز در آن جا بمانند و دستور دادند تا کنیزان را کنترل کنند تا ببینند کدامیک باردار هستند و... [33] . روایاتی که از حکیمه خاتون درباره تولد امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده گوناگون است، ولی مضامین آنها به هم نزدیک و برخی جهاتش نیز متحد است. در بعضی از روایات، چیزی نقل شده که در پاره ای دیگر به اختصار آمده است یا به جهت بعضی جهات دیگر مانند بی نیازی شنونده یا عدم توانایی درک شنونده و یا بعضی مصالح دیگر نقل نشده است. به ویژه آن که در بعضی از روایات، حکیمه خاتون خود تصریح دارد که هر آن چه اتفاق می افتد از پرسش گر

و پرسش و نحوه پاسخ، همه را امام از پیش به من می فرماید. درباره میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از زبان حکیمه خاتون، روایتی که مبسوط تر است را از کمال الدین صدوق انتخاب کردیم که ذکر می نماییم و سپس نکاتی از روایات دیگر در این زمینه بیان می کنیم. راوی (محمد بن عبدالله) گوید: پس از درگذشت ابومحمد به نزد حکیمه دختر امام جواد علیه السلام رفتم تا در موضوع حجت و اختلاف مردم و حیرت آنها درباره او پرسش کنم، گفت: بنشین، و من نشستم، سپس گفت: ای محمد! خدای تعالی، زمین را از حجتی ناطق و یا صامت خالی نمی گذارد و آن را پس از حسن و حسین علیهما السلام در دو برادر ننهاده است و این شرافت را مخصوص حسن و حسین علیهم السلام ساخته، برای آنها عدیل و نظیری در روی زمین قرار نداده است؛ جز این که خدای متعال فرزندان حسین را بر فرزندان حسن علیهما السلام برتری داده؛ هم چنان که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی به فضل نبوت برتری داد، گرچه موسی حجت بر هارون بود، ولی فضل نبوت تا روز قیامت در اولاد هارون است و به ناچار بایستی امت یک سرگردانی و امتحانی داشته باشند تا مبطلان از مخلصان جدا شوند و از برای مردم بر خدا حجتی نباشد و اکنون پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دوره حیرت فرا رسیده است. گفتم: ای بانوی من! آیا از برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی بود؟ تبسمی کرد و گفت: اگر امام حسن علیه السلام فرزندی نداشت پس امام بعد از وی

کیست؟ با آن که تو را گفتم که امامت پس از حسن و حسین علیهم السلام در دو برادر نباشد. [34] ای بانوی من ولادت و غیبت مولایم را برایم باز گو، ... [35] حکیمه گوید: امام هادی علیه السلام درگذشت و ابومحمد بر جای پدر نشست و من هم چنان که به دیدار پدرش می رفتم به دیدار او نیز می رفتم. یک روز نرجس آمد تا کفش مرا بر گیرد و گفت: ای بانوی من کفش خود را به من ده! [36] گفتم: بلکه تو سرور و بانوی منی، به خدا سوگند که کفش خود را به تو نمی دهم تا آن را برگیری و اجازه نمی دهم که مرا خدمت کنی، بلکه من به روی چشم تو را خدمت می کنم. ابومحمد علیه السلام این سخن را شنید و گفت: ای عمّه! خدا به تو جزای خیر دهد. تا هنگام غروب آفتاب نزد امام نشستم، سپس به کنیزم گفتم که لباسم را بیاور تا بازگردم! امام فرمود: خیر، ای عمه جان! امشب را نزد ما باش که امشب آن مولودی که نزد خدای تعالی، گرامی است و خداوند به واسطه او زمین را پس از مردنش زنده می کند متولد می شود. گفتم: ای سرورم! از چه کسی متولد می شود؟ و من در نرجس آثار بارداری نمی بینم. فرمود: از همان نرجس، نه از دیگری. حکیمه گوید: به نزد او رفتم، آثار بارداری در او ندیدم، به نزد امام برگشتم و به وی گزارش دادم، تبسمی فرمود و گفت: در هنگام فجر، آثار بارداری برایت نمودار خواهد گردید؛ زیرا مثل او مثل مادر موسی علیه السلام است که آثار بارداری

در او ظاهر نگردید و کسی تا وقت ولادتش از آن آگاه نشد؛ زیرا فرعون در جست و جوی موسی، شکم زنان باردار را می شکافت و این نظیر موسی علیه السلام است. حکیمه گوید: به نزد نرجس بازگشتم و گفتار امام را بدو گفتم و از حالش پرسش کردم، گفت: ای بانوی من چیزی نیست (حالم خوب است)، حکیمه گوید: تا طلوع فجر مراقب او بودم و او پیش روی من خوابیده بود و از این پهلو به آن پهلو نمی رفت تا چون آخر شب و هنگام طلوع فجر رسید، هراسان از جا جست [37] و او را در آغوش کشیدم و بدو «اسم الله» می خواندم، ابومحمد بانگ برآورد و فرمود: «سوره انا انزلنا بر او بخوان!» و من بدان آغاز کردم و گفتم: حالت چون است؟ گفت: امری که مولایم خبر داد در من نمایان شده است و من هم چنان که فرموده بود بر او می خواندم و جنین در شکم من پاسخ داد و مانند من قرائت کرد و بر من سلام نمود. حکیمه گوید: من از آن چه شنیدم، هراسان شدم و ابومحمد، بانگ برآورد: از امر خدای تعالی در شگفت مباش، خدای تعالی ما را در خردی به سخن درآورد و در بزرگی، حجت خود در زمین قرار دهد و هنوز سخن او تمام نشده بود که نرجس از دیدگانم نهان شد و او را ندیدم. گویا پرده ای بین من و او افتاده بود و فریادکنان به نزد ابومحمد علیه السلام دویدم، فرمود: ای عمه! برگرد، او را در مکان خود خواهی یافت. گوید: بازگشتم و طولی نکشید که پرده ای که

بین ما بود برداشته شد و دیدم نوری نرجس را فرا گرفته است که توان دیدن آن را ندارم و آن کودک علیه السلام را دیدم که روی به سجده نهاده است و دو زانو بر زمین نهاده است و دو انگشت سبابه خود را بلند کرده و می گوید: اشهد ان لا اله الله [وحده لا شریک له] و ان جّدی محمداً رسول الله و ان ابی امیرالمؤمنین، سپس امامان را یکایک برشمرد تا به خودش رسید، سپس فرمود: بار الها! آن چه به من وعده فرمودی به جای آر و کار مرا به انجام رسان و گامم را استوار ساز و زمین را به واسطه من پر از عدل و داد گردان. ابومحمد علیه السلام بانگ برآورد! ای عمه او را بیاور و به من برسان، او را برگرفتم و به جانب پدر بردم، چون او در میان دو دست من بود و مقابل او قرار گرفتم بر پدر خود سلام کرد و امام حسن علیه السلام او را از من گرفت و زبان خود در دهان او گذاشت و او از آن نوشید (مکید). سپس فرمود: او را به نزد مادرش ببر تا بدو شیر دهد، آن گاه نزد من بازگردان... [38] و در انتهای روایت آمده است: حکیمه گوید: پس از آن که ابومحمد علیه السلام درگذشت و مردم چنان که می بینی پراکنده شدند و به خدا سوگند که من هر صبح و شام او را می بینم و مرا از آن چه می پرسید آگاه می کند و من نیز شما را مطلع می کنم و به خدا سوگند که گاهی می خواهم از او پرسش کنم

و او نپرسیده پاسخ می دهد و گاهی امری بر من وارد می شود و همان ساعت، پرسش نکرده، از ناحیه او جواب صادر می شود. شب گذشته من را از آمدن تو باخبر ساخت و فرمود: تو را از حق خبردار سازم و راوی (محمد بن عبدالله) گوید: به خدا سوگند حکیمه اموری را به من خبر داد که جز خدای تعالی کسی بر آن مطلع نیست و دانستم که آن صدق و عقل و از جانب خدای تعالی است؛ زیرا خدای تعالی او را به اموری آگاه کرده است که هیچ یک از خلایق را بر آن آگاه نکرده است. [39] در این جا لازم است که نکات مهمی که در روایات دیگر از زبان حکیمه خاتون نقل شده که در این روایت نیامده است را نیز ذکر کنیم: (پیوسته) هرگاه حکیمه خاتون وقتی بر امام عسکری علیه السلام وارد می شدند، برای آن جناب دعا می کرد که خداوند به ایشان فرزندی عطا کند و می گوید: روزی داخل شدم بر آن جناب، پس دعا کردم برای او، آن چنان که می کردم، امام فرمود: «ای محمد آگاه باش، آن را که دعا می کردی که خداوند به من روزی کند، امشب که نیمه شعبان سال 255 است متولد می شود، پس افطار خود را در نزد ما بکن و آن شب، جمعه بود. [40] حکیمه گوید: پس از نماز شب نرجس خاتون، هنگامی که فجر نزدیک شد، برخاستم تا به افق بنگرم، دیدم فجر اول طلوع کرده است، در دلم نسبت به وعده ای که ابومحمد علیه السلام داده بود شک و تردیدی پیدا شد، حضرت، مرا از درون اطاق ندا

دادند که «تردید نکن». من از آن حضرت و شکی که در دلم افتاده بود شرمگین شدم و خجل بازگشتم. در این هنگام نرجس، نمازش را تمام کرده بود و با ناراحتی و فزع از اطاق بیرون می آمد. او را در برابر اطاق دیدم و به وی گفتم: آیا از آن چه به تو گفتم چیزی را حس می کنی؟ فرمود: آری عمه جان، امری بزرگ می یابم. [41]

نکات

از این روایات نکاتی چند استفاده می شود: 1. دعای حکیمه خاتون و مستجاب شدن دعای وی برای روزی شدن فرزند به امام علیه السلام حاکی از معرفت این بانوی فرزانه و علاقه مندی و ارادت به ولایت وی است. 2. نهایت تواضع حکیمه خاتون نسبت به نرجس خاتون (و بالعکس) و اصرار حکیمه خاتون در خدمت رسانی به وی. 3. دعای امام عسکری علیه السلام برای حکیمه خاتون خدا به تو جزای خیر دهد این دعا از آن چه خورشید بر آن بتابد برتر است و نشانه آن است که عمل حکیمه خاتون، مورد پسند و رضایت ایشان بوده است. 4. آگاهی و خبر دادن امام به حکیمه از غیب (امشب شب میلاد مولود است). 5. ایمان حکیمه خاتون به سخن امام و شب را در انتظار تولد نور به سر آوردن. 6. خواندن اسم الله و سوره مبارکه انا انزلنا برای حضرت نرجس و آرامش وی. 7. مشاهده خوارق عاداتی چند در یک شب مانند سخن گفتن نوزاد از رحم، خواندن آیات قرآن، سجده کردن کودک تازه به دنیا آمده و شهادت مولود شریف به وحدانیت خدا و... 8. سلام مولود شریف بر پدر بزرگوار و

عمه اش (حکیمه). 9. حکیمه، اولین کسی است که این مولود شریف را در آغوش کشیده است. 10. دیدار پی در پی او با امام زمان. 11. هر صبح و شام به دیدار حضرت نائل شدن (که به بیان سید بحرالعلوم، ایشان باب و سفیر حضرت بودند). 12. اهل سّر بودن حکیمه خاتون برای هر دو امام و پنهان کردن مطالب از نااهلان. حکیمه خاتون علاوه بر آن که خود سفیر امام بود (هم چنان که آمد) مردم را به سفیر بزرگواری دیگر نیز راهنمایی می کرد. احمد بن ابراهیم گوید: در مدینه بر حکیمه دختر امام جواد و خواهر امام هادی علیه السلام در سال262 وارد شدم و از پشت پرده با وی سخن گفتم و از دینش پرسیدم، امام را نام برد و گفت: فلان بن الحسن و نام وی را بر زبان جاری ساخت، گفتم: فدای شما شوم! آیا او را مشاهده کرده ای و یا آن که خبر او را شنیده ای! گفت: خبر او را از ابومحمد شنیده ام [42] و آن را برای مادرش نوشته بود، گفتم: آن مولود کجاست؟ گفت: مستور است، گفتم: پس شیعه به چه کسی مراجعه کند؟ گفت به جدّه او، مادر ابومحمد، گفتم آیا به کسی اقتدا کنم که به زنی وصیت کرده است؟ گفت: به حسین بن علی بن ابی طالب اقتدا کرده است؛ زیرا حسین علیه السلام در ظاهر به خواهرش زینب وصیت کرد و دستورات علی بن حسین علیه السلام به سبب حفظ جانش به زینب نسبت داده می شد. سپس گفت: شما اهل اخبارید، آیا برای شما روایت نشده است که نهمین از فرزندان

حسین علیه السلام میراثش در دوران حیاتش تقسیم می شود؟ [43]

رحلت

درباره تاریخ وفات ایشان، بعضی از بزرگان فرموده اند که تاریخ آن برای ما معلوم نشده است، [44] ولی بعضی بدون ذکر مدرک سال 274 را تاریخ وفات ذکر نموده اند، ولی مدرک قابل توجهی که بتوان بدان استناد نمود ذکر نکرده اند. [45] مرقد مطهر ایشان در سامرا در ضریح مطهر عسگریین علیهما السلام واقع است. [46]

پی نوشت ها

[1] . محمد بن یعقوب کلینی، اصول الکافی؛ دارالاسره للطباعه والنشر، الثانیه، 14?2ه. ق. ج1، ص0 37 وبدین مضمون درابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) عیون اخبار الرضا علیه السلام؛ تصریح سید صدر لاجوردی، تهران، جهان، ص?2? موجود است. [2] . محمد بن علی (شیخ صدوق) ابن بابویه قمی، کمال الدین وتمام النعمه؛ مترجم؛ منصور پهلوان، جمکران، 1384ه. ش جزء?، باب42، ح1. [3] . محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) العکبری، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛ ترجمه وشرح سید هاشم رسولی محلاتی، علمیه اسلامیه، ج2، ص331. [4] . محمدباقر مجلسی؛ بحارالانوار الجامعه لدرر، اخبار الائمه الاطهار؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج99 ص79-80. [5] . امین الاسلام طبرسی، ابن علی الفضل بن الحسن؛ اعلام الوری با علام الهدی؛ دار المعرفه، بیروت، 1399ه. ق ص 338. [6] . شیخ عباس قمی، منتهی الامال؛ موسسه مطبوعاتی حسینی، ص972. [7] . محمد بن علی الاردبیلی الغروی الحائری، جامع الرواه؛ دارالاضواء، بیروت، 1403ه. ق، ج2، ص457. [8] . عبدالله بن محمد بن عبدالله ما مقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال؛ مطبعه المرتضویه، نجف 1???ه. ق ج ?ص ??. [9] . سید ابوالقاسم الخویی الموسوی، معجم رجال الحدیث؛ قم، الرابعه، 1410ه. ق-ج23ص187. [10] . منتهی الامال، ص972. [11] . ذبیح الله

محلاتی، ریاحین الشریعه؛ در ترجمه بانوان دانشمند شیعه؛ دارالکتب الاسلامیه، تهران، پنجم، 1368، ج4، ص150. [12] . محمد حسین اعلمی حائری، تراجم اعلام النساء؛ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، اولی، 1417، ص22. [13] . وخلف بعد من الولدعلیا ابنه الامام من بعده وموسی وفاطمه امامه ابنتیه ولم یخلف ذکرا غیر من سمیناه، ارشاد، همان، ج2ص284. [14] . همان، ج؟، ص؟؟4. [15] . همان، ج؟، ص؟؟؟. [16] . ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا؛ معجم مقائیس اللغه؛ مکتب الاعلام الاسلامی، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم 1؟0؟ه. ق، ج2، ص 91. [17] . قرآن کریم در سوره مبارکه لقمان، آیه12 به هر دو نوع حکمت نظری و عملی اشاره دارد. [18] . شواهد درقبل ذکرشد. [19] . بحارالانوار، ج؟0، ص20؛ و ر: ک: الارشاد، ج2، ص268 و کافی، ج1، ص2؟؟. [20] . شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان؛ ترجمه مهدی الهی قمشه ای، تعاونی ناشران، نوزدهم، 1383، صص939-938. [21] . منتهی الآمال، ص967. [22] . ابوجعفر طبری، محمد بن جریر رستم؛ دلائل الامامه؛ قم، منشورات الرضی، 1363ه. ش ص216 و مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ قم، رضی ص193. [23] . ر. ک: جعفر مر تضی العاملی، زندگی سیاسی امام جواد علیه السلام؛ ترجمه سید محمد حسینی؛ دفتر انتشارات اسلامی36؟صص69-68. [24] . الارشاد، ج2، ص285. [25] . معتصم، برادر مأمون، واثق، پسر معتصم، متوکل، پسر دیگر معتصم، منتصر، پسر متوکل، مستعین، پسرعموی منتصر و معتز، پسر دیگر متوکل. [26] . ر. ک: رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ تبلیغات اسلامی، قم، اول، 1371، ج2، ص141-151و مهدی پیشوایی؛ سیره پیشوایان؛ مؤسسه امام صادق، قم، اول، 1372 ص567-571. [27] . ر. ک: سیره

پیشوایان و حیات فکری سیاسی امامان شیعه و باقرشریف القرشی؛ تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، مترجم، محمد رضا عطایی، آستان قدس رضوی، 1371، ص319 تا 427. [28] . علی بن عیسی اربلی؛ کشف الغمه، تبریز، 1381ق، ج2 ص394. [29] . الارشاد، ج1، ص299. [30] . ر. ک: ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ تحقیق عبدالله التافی، بیروت، 1407 ق ج7، صص196-195. [31] . بحارالانوار، ج5، ص313. [32] . ر. ک: محمد نصیری رضی، تاریخ تحلیلی اسلام، نهاد مقام معظم رهبری، 1378، صص266-264 و باقر شریف قرشیریا؛ زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، مترجم سید حسن اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، اول، 1371. [33] . ر. ک: الکافی، ج1 ص506 و اعلام الوری، ص 359. [34] . از این فراز می توان انکار امامت جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری علیه السلام را نیز دریافت. [35] . در این میان حضرت حکیمه خاتون جریان ازدواج امام با نرجس را بازگو می کند. [36] . ظاهراً ادب و احترام خاصی است که برای بزرگان انجام می دادند. [37] . در روایت دیگر آمده که نرجس، ناگهان از خواب برجهید و از اتاق بیرون رفت و وضو ساخت، آن گاه برگشته نماز شب را خواند تا آن که به نماز وتر رسید. [38] . ر. ک: کمال الدین، ج2 صص154-147 و بحارالانوار، ج51، ص14-13. [39] . ر. ک: کمال الدین، ص154 و بحارالانوار، ج51 ص14. [40] . حاج میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب، آستان قدس جمکران، دوم، 1412ه. ق ص27. [41] . بحارالانوار، ج51 ص26. [42] . از این روایت برمی آید که جو و اوضاع

بسیار دشوار بوده؛ حدی که حکیمه از نام بردن صریح امام خودداری ورزیده و به فلان قناعت کرده و دیدار پیاپی خویش را نیز بازگو نمی کند. [43] . کمال الدین، ج2، صص267-266 و بحارالانوار، ج51، ص364. [44] . سید محسن الامین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف 1403ه (افست ایران) ج6، ص217. [45] . ریاحین الشریعه، ج4، ص150. [46] . بحارالانوار، ج102، ص80-79. [47] . همان، ص80. [48] . مانند: مرحوم نوری در نجم الثاقب، ص38-37 و مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج6، 217 و مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال، ص972 و مرحوم محلاتی در الشریعه، ج4، ص150. [49] . اعیان الشیعه، ج6، ص217. [مجله شماره 22:-مقالات]

زیارت حکیمه خاتون

فضائل جناب حکیمه دختر امام محمد تقی علیه السلام را که قبر شریفش پایین پا چسبیده به ضریح عسکریّین علیهما السلام است و گفتیم که درکتب مزارزیارت مخصوصی برای آن معظّمه ذکر نشده با آن مرتبه رفیعه که از برای اواست پس سزاوار است او را زیارت کنند به الفاظی که در زیارت اولاد ائمّه علیهم السلام نقل شده یا زیارت کنند او را به این الفاظ که در زیارت عمّه مکرمّه اش حضرت فاطمه بنت موسی علیه السلام وارد شده و آن چنانست که می ایستی رو به قبله و می گویی:

اَلسَّلامُ عَلی آدَمَ صَفْوَهِاللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی اِبْراهیَم خَلیلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُوسی کَلیمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی عیسی رُوحِ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یارَسُولَ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَیْرَ خَلْقِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ خاتَمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبٍ وَصِیَّ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا

فاطِمَهُ سَیِّدَهَ نِساۤءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا سِبْطَیِ الرَّحْمَهِ وَ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، سَیِّدَ الْعابِدینَ وَ قُرَّهَ عَیْنِ النّاظِرینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ باقِرَ الْعِلْمِ بَعْدَ النَّبِیِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصّادِقَ الْبآرَّ الْأَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ الطّاهِرَ الطُّهْرَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا الْمُرْتَضی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ التَّقِیَّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّقِیَّ النّاصِحَ الْأَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ، اَلسَّلامُ عَلَی الْوَصِیِّ مِنْ بَعْدِهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی نُورِکَ وَ سِراجِکَ، وَ وَلِیِّ وَلِیِّکَ وَ وَصِیِ وَصِیِّکَ، وَ حُجَّتِکَ عَلی خَلْقِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ فاطِمَهَ وَ خَدیجَهَ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَمیرِ الْمُؤمِنینَ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ وَلِیِّ اللّهِ السَّلامُ عَلَیْکِ یا اُخْتَ وَلِیِّ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا عَمَّهَ وَلِیِّ اللّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ التَّقِیِّ، وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ، السَّلامُ عَلَیْکِ عَرَّفَ اللّهُ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ فِی الْجَنَّهِ، وَ حَشَرَنا فی زُمْرَتِکُمْ، وَ اَوْرَدَنا حَوْضَ نَبِیِّکُمْ، وَ سَقانا بِکَأْسِ جَدِّکُمْ، مِنْ یَدِ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیکُمْ، اَسْئَلُ اللّهَ اَنْ یُرِیَنا فیکُمُ السُّرُورَ وَ الْفَرَجَ، وَ اَنْ یَجْمَعَنا وَ اِیّاکُمْ فی زُمْرَهِ جَدِّکُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ اَنْ لا یَسْلُبَنا مَعْرِفَتَکُمْ اِنَّهُ، وَلِیٌّ قَدیرٌ، اَتَقَرَّبُ اِلَی اللّهِ بِحُبِّکُمْ، وَ الْبَرآئَهِ مِنْ اَعْدآئِکُمْ، وَ التَّسْلیمِ اِلَی اللّهِ راضِیاً بِهِ غَیْرَ مُنْکِرٍ وَ لا مُسْتَکْبِرٍ، وَ عَلی یَقینِ ما اَتی بِهِ مُحَمَّدٌ وَ بِهِ راضٍ، نَطْلُبُ بِذلِکَ وَجْهَکَ یا سَیِّدی

اَللّهُمَّ وَ رِضاکَ وَ الدّارَ الْأخِرَهَ، یا حَکیمَهُ اشْفَعی لی فِی الْجَنَّهِ، فَاِنَّ لَکِ عِنْدَ اللّهِ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ، اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ اَنْ تَخْتِمَ لی بِالسَّعادَهِ، فَلا تَسْلُبْ مِنّی ما اَ نَا فیهِ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ، اَللّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنا وَ تَقَبَّلْهُ بِکَرَمِکَ وَ عِزَّتِکَ، وَ بِرَحْمَتِکَ وَ عافِیَتِکَ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعینَ، وَ سَلَّمَ تَسْلیماً یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

سرداب مقدس

سرداب

سیدصادق سیدنژاد

در گوشه و کنار سرزمینهای اسلامی مکانهایی وجود دارند که منتظران یار در آنها گرد می آیند و به یاد عزیز سفر کرده خود نجواهای عاشقانه سر می دهند. این مکانها که هر کدام به نوعی یادگار حضرت موعود هستند برای همه شیعیان مقدس است و بزرگداشت آنها وظیفه ای همگانی به شمار می آید. برای آشنایی بیشتر شما عزیزان با مساجد، مقام ها و اماکن خاصی که یادآور آن امام منتظر هستند، بر آن شدیم که در هر شماره به اجمال یکی از این مکانها را معرفی کنیم. باشد که مورد قبول حضرت موعود واقع شود.

مفهوم واژه سرداب

از بررسی کاربردهای گوناگون واژه سرداب در لغت و عرف عامه مردم به خوبی معلوم می شود که این کلمه در کتابهای لغت و اصطلاح رایج در زبان اغلب مردم در طول تاریخ به یک معنی به کار می رود. توضیح آن که سرداب و سردابه به خانه ای گفته می شود که آن را در زمانهای سابق به ویژه در مناطق گرمسیر، در آن موقع که هنوز وسایلی چون کولر و پنکه و یخچال و... ساخته نشده بود، در زمین می ساختند تا در ایام بسیار گرم تابستان از طریق سکونت در آنجا از گزند گرما در امان باشند و به وسیله قرار دادن اغذیه و اشربه فاسد شدنی در این مکان، از فاسد شدن آنها جلوگیری نمایند. مرحوم علی اکبر دهخدا در این باره می نویسد: سرداب خانه ای را گویند که در زمین سازند، خانه ای که در زیرزمین سازند تا در گرما به آن پناه برند و آب در آنجا نگاه دارند تا سرد بماند 1 از جمله مناطق گرمسیری که در گذشته ساختن سرداب برای خانه ها در

آن بسیار رواج داشته است شهر سامرا بود. این شهر را معتصم عباسی در سال 212ق. بنا کرد و پایتخت خود را از بغداد به آنجا منتقل نمود. سامرا در کرانه شرقی رودخانه دجله و در میانه راه بغداد به تکریت واقع شده است. درباره علت بنای این شهر نظرات گوناگونی نقل شده است. یعقوبی در این باره می نویسد: شهر سرَّمَن رَای در گذشته بیابانی از سرزمین طیران بود که هیچ گونه عمارتی در آن وجود نداشت؛ تنها بنای آن دیری بود که متعلق به نصارای آن منطقه بود... پس از آن که معتصم به حکومت رسید به خاطر بعضی از امتیازات که در منطقه سرّمن رای بود آنجا را به عنوان پایتخت جدید برگزید. چون این محل از نظر موقعیت جغرافیایی نسبت به سایر مناطق رجحان داشت آبهای زیادی در اطراف شهر جریان داشت که هر یک از آنها به منزله دژی شهر را از خطر حمله های ناگهانی حفظ می کرد. علاوه بر این، مرتفع بودن این منطقه نسبت به کرانه غربی دجله موجب می شد که این شهر از آسیبهای طغیان احتمالی دجله در امان باشد. از طرف دیگر این منطقه نسبت به سایر مناطق از آب و هوای مطلوب تری برخوردار بود. از نظر نظامی نیز یک منطقه سوق الجیشی بود که به لحاظ دفاعی از جهاتی موقعیت بهتری نسبت به بغداد داشت. شهر سامرا به» عسکر «نیز معروف است. وقتی معتصم این شهر را بنا نمود با سپاهیان خود عازم آنجا شد، از این رو به جهت استقرار نظامیان در این شهر آن را عسکر می نامیدند2. از آنجا که منطقه سامرا نسبت به کرانه راست دجله مرتفع بود

در زیر لایه های خاکی این منطقه یک لایه سنگی از ریگ که ماده چسبنده ای آنها را به یکدیگر چسبانده است، وجود دارد. این دو عامل، یعنی ارتفاع زمین از سطح آب و وجود لایه سنگی مذکور موجب شده است که کندن سردابهای گود و عمیق در زیر ساختمانهای این شهر راحت باشد. به همین جهت ساختن سردابهای زیادی در زیر اغلب خانه های قدیمی و حتی بناهای جدید بسیار رایج است که علی رغم ساخته شدن انواع وسایل سرمایش در ایام گرم تابستان بیشتر این سردابها مورد استفاده ساکنان آن قرار می گیرد.

سرداب غیبت

متوکل عباسی نسبت به شیعیان و دوستداران اهل بیت علیه السلام بسیار سخت گیری می کرد. تاریخ نگاران نقل می کنند که هیچ کس مثل متوکل به گماردن جاسوس و جمع آوری اخبار مناطق گوناگون اهتمام نداشت. وقتی جاسوسان وی و فرماندار نظامی مدینه، عبداللّه بن محمد هاشمی، در مورد فعالیتهای سیاسی امام هادی علیه السلام و نفوذ معنوی او در بین مردم و به ویژه شیعیان گزارشهایی به متوکل دادند او بسیار نگران شد؛ زیرا شرایط به گونه ای نبود که بتواند آن حضرت را به زور به زندان یا تبعید بفرستد یا جلوی فعالیتهای او را بگیرد؛ از این رو به حیله و نیرنگ متوسل شد و به ظاهر نامه محبت آمیزی به امام هادی علیه السلام نوشت و او را به سامرا دعوت کرد. آن گاه بدون معطلی یحیی بن هرثمه را با سیصد سرباز مأمور کرد که امام هادی علیه السلام را به همراه خانواده به سامرا، مرکز خلافت عباسی، منتقل نماید تا در سامرا از هر جهت بتواند آن حضرت را زیر نظر داشته باشد. به این ترتیب حضرت

هادی علیه السلام در سال 236ق. به سامرا برده شد و بیش از بیست سال در بدترین شرایط، تحت نظر دژخیمان عباسی در شهر سامرا زندگی کرد و در نهایت با توطئه ای که متوکل چیده بود در سال 254ق. به شهادت رسید و جنازه مطهر آن حضرت در همان خانه مسکونی خود به خاک سپرده شد. پس از شهادت امام هادی علیه السلام حضرت عسکری علیه السلام در همان خانه ای که پدر بزرگوارشان در آنجا زندگی می کردند سکونت گزیدند. در آن خانه همانند سایر خانه های سامرا سردابی وجود داشت که در ایام گرم تابستان مورد استفاده قرار می گرفت. طبق برخی روایات، دیدار حضرت مهدی علیه السلام با شخصیتهای بزرگ و قابل اطمینان شیعه در زمان حیات پدر بزرگوارشان در این خانه و سرداب شریف انجام گرفته است. در این زمینه جعفر بن محمد بن مالک روایت کرده است: علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویه بن حکم و... به من گفتند: روزی ما در خانه امام حسن عسکری علیه السلام حاضر شده بودیم تا درباره جانشین آن حضرت از ایشان سؤال کنیم. حاضران در آن مجلس حدود چهل نفر از شیعیان مورد اعتماد بودند. در آن مجلس عثمان بن سعید خطاب به امام عسکری علیه السلام گفت:» یابن رسول اللّٰه ما به خدمت رسیده ایم تا درباره موضوعی که شما آن را بهتر از ما می دانید سؤال کنیم «. در این لحظه امام عسکری علیه السلام به عثمان بن سعید فرمودند:» بنشینید! «وقتی عثمان بن سعید نشست امام عسکری علیه السلام از جای خود بلند شدند و به سمت در به راه افتادند چون

به آستانه در اتاق رسیدند خطاب به جمعیت فرمودند:» هیچ کس از اتاق خارج نشود تا من برگردم «. سپس به سرعت از اتاق خارج شدند و مدتی نگذشت که حضرت عسکری علیه السلام برگشتند در حالی که کودک بسیار زیبایی را-که چهره اش چون ماه درخشان بود-همراه داشتند. آنگاه به حاضران در آن مجلس فرمودند: «بعد از من امام شما ایشان است از او پیروی کنید و ضمناً بدانید که بعد از این دیگر شما او را نخواهید دید».
3یکی از مهم ترین علل تحت نظر قرار گرفتن امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام دستیابی به حضرت مهدی علیه السلام بود؛ چون خلفای عباسی از طریق دهها روایت-که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده بود-خبر داشتند که فرزند حضرت عسکری علیه السلام، امام مهدی علیه السلام بساط حکومتهای جائر و غاصب را در هم خواهد پیچید و به ستمگری و ظلم پایان خواهد داد. از این رو همیشه در کمین بودند تا به محض تولد فرزند امام عسکری علیه السلام او را دستگیر نموده و به شهادت برسانند. اما مشیّت الهی آن بود که جریان تولد حضرت مهدی علیه السلام همانند تولد حضرت موسی علیه السلام به صورت نهانی در نزدیکی کاخ فرعون واقع گردد، بدون آنکه فرعون و دژخیمان او از این واقعه بویی ببرند. با این وجود تلاش برای دستیابی به حضرت مهدی علیه السلام همچنان ادامه داشت. حتی سالها پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام خلفای عباسی منزل امام عسکری علیه السلام را زیرنظر داشتند و گاهی به طور ناگهانی به آنجا یورش می بردند تا بلکه بتوانند حضرت مهدی

علیه السلام را دستگیر کنند؛ زیرا در جریان شهادت امام عسکری علیه السلام وقتی امام مهدی علیه السلام عموی خود جعفر را از نماز خواندن بر پیکر امام عسکری علیه السلام باز داشتند و خود بر پیکر آن حضرت نماز خواندند تقریباً بر همگان معلوم شد که امام مهدی علیه السلام علی رغم مراقبتهای دژخیمان عباسی متولد شده اند و هم اکنون جانشینی حضرت عسکری علیه السلام را برعهده دارند. بنابراین، پس از شهادت امام یازدهم نه تنها از شدت تعقیب و جست وجوی عوامل حکومت کاسته نشد بلکه به جهت احساس خطر بیشتر بر شدت این کار افزوده شد. در یک مورد معتضد (شانزدهمین خلیفه عباسی) عده ای از سربازان خود را از بغداد به سامرا فرستاد تا به طور ناگهانی، در یک فرصت مناسب در حالی که اطراف خانه امام عسکری علیه السلام را به محاصره در می آورند به داخل منزل یورش ببرند و اگر حضرت مهدی علیه السلام را در آنجا یافتند دستگیر نمایند. یکی از سربازان شرکت کننده در آن یورش این واقعه را چنین شرح می دهد: وقتی سربازان خلیفه وارد حیاط خانه امام عسکری علیه السلام شدند و بخشهای مختلف خانه را مورد بررسی قرار دادند به در سرداب منزل رسیدند و از صدای تلاوت قرآن که به گوش می رسید متوجه شدند که امام مهدی علیه السلام در سرداب مشغول تلاوت قرآن هستند. با مشاهده این کار آنجا را به طور کامل به محاصره خود درآوردند و در پشت در سرداب منتظر ماندند تا موقع خارج شدن آن حضرت او را دستگیر نمایند. مدتی بعد امام علیه السلام در جلو چشم سربازان خلیفه از سرداب

بیرون آمدند و آنجا را ترک کردند بدون اینکه حتی یک نفر از سربازان جرأت پیدا کنند تا کاری انجام دهند. وقتی که امام علیه السلام کاملاً از دید سربازان دور شدند. فرمانده نیروهای خلیفه عباسی به نیروهای خود دستور داد تا وارد سرداب شوند و امام علیه السلام را دستگیر نمایند سربازها به او گفتند: مگر ندیدید که او از سرداب خارج شد و از مقابل شما عبور کرد و از خانه خارج شد؟ به محض شنیدن این خبر فرمانده دژخیمان عباسی در حالی که بسیار آشفته و نگران شده بود گفت: من کسی را ندیدم اگر شما او را دیدید چرا دستگیرش نکردید؟ آنها در پاسخ گفتند: ما گمان می کردیم که خود شما او را می بینید و لزومی نمی بینید که او را دستگیر کنیم در نتیجه ما هم هیچ گونه عکس العملی نشان ندادیم. 4 از این تاریخ به بعد سرداب امام حسن عسکری علیه السلام به سرداب غیبت مشهور شد. این در حالی بود که سالها پیش از آن؛ یعنی در سال 260ق. به دنبال شهادت حضرت عسکری علیه السلام دوران غیبت صغرا شروع شده بود. 5 سرداب خانه امام عسکری علیه السلام از آن جهت که محل سکونت و عبادت سه نفر از امامان شیعه یعنی امام هادی، امام حسن عسکری و امام مهدی علیه السلام بوده همواره در طول تاریخ مورد توجه و احترام مردم واقع شده است. علاوه بر آن به شهادت اسناد معتبر تاریخی، قبر بیش از بیست و دو تن از امام زادگان نیز در آن محل واقع شده که این امر در نوع خود نشانگر اهمیت و ارج این

مکان شریف در نزد اولیای الهی است. بر این اساس، شیعیان همیشه پس از زیارت مرقد نورانی حضرت هادی علیه السلام و حضرت عسکری علیه السلام در این سرداب حاضر می شوند و در آنجا به نیایش و عبادت می پردازند. اگر بخواهیم دلایل توجه شیعیان به این سرداب را دسته بندی کنیم، به ترتیب زیر خواهد بود: نخست، این مکان شریف به قدوم مبارک سه تن از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) و همینطور بندگان صالح و پرهیزگاری چون حضرت حکیمه خاتون، عمه امام عسکری علیه السلام و حضرت نرجس خاتون مادر بزرگوار حضرت مهدی علیه السلام متبرک شده است و در نتیجه می توان گفت این سرداب بإ؛3؛؛ توجه به تمام ویژگیهایی که دارد مصداق بسیار روشنی است برای آیه» فی بیوتف أذن اللّٰه أن ترفع و یذکر فیها اسمه؛6 در خانه هایی که خداوند اذن داده است تا رفعت داده شوند و نام و یاد خداوند در آنها ذکر شود. «دوم، احترام کردن به آن مکان شریف و در حقیقت اظهار محبت به امام زمان علیه السلام و پدران بزرگوارشان است؛ چون از جمله نشانه های دوست داشتن و اظهار محبت، احترام کردن به آن چیزهایی است که به محبوب منتسب است. سوم، این کار حکایت از معرفت به حق و مقام و منزلت ائمه اطهار علیه السلام دارد؛ چون بدون اطلاع از فضائل و کمالات افراد محال است که بتوان آنها را به طور کامل مورد تکریم و احترام و محبت قرار داد و به اصطلاح پایه محبت زیاد، شناخت بیشتر است. بنابراین، وقتی کسی فردی را به اندازه ای دوست دارد که حتی محل زندگی و یا

نشست و برخاست او را مورد تقدیس قرار می دهد این کار نشانه آن است که از ابعاد مختلف شخصیت آن فرد اطلاع کامل دارد و به فضائل و کمالات او آشناست که این همه احترام به او قائل می شود. چهارم، این کار در حد خود تعظیم شعائر اسلامی محسوب می شود و این امر نیز حکایت از تقوا و پایبندی زیاد فرد نسبت به احکام و مقررات اسلامی دارد؛ چون مواقف و مشاهد ائمه علیه السلام از آن جهت مورد تکریم قرار می گیرند که منتسب به خلیفه های الهی اند و این تکریم به نوعی اظهار محبت و ارادت به خداوند متعال محسوب می شود. گذشته از همه اینها، حفظ و تکریم اینگونه اماکن هم به لحاظ روانی و هم به لحاظ اجتماعی و تاریخی در ترویج و تبیین و نشر فرهنگ اسلامی بسیار مؤثر است لذا در همه جوامع، صرف نظر از اینکه چه اعتقاد و تفکری دارند به آثار به جای مانده از گذشتگان، چون نماد فرهنگ و اندیشه و افتخارات آن ملت و جامعه محسوب می شوند به دیده احترام می نگرند و در حفظ، آبادانی و تکریم آن دقت بیشتر مبذول می دارند و آنها را سند عینی تمدن و تفکر و رشد فرهنگی و وسیله حفظ و تداوم فرهنگ و اعتقادات ملی و مذهبی خود به حساب می آورند.

موقعیت کنونی سرداب سامرا

امروزه هر کس از هر نقطه شهر سامرا به مرکز شهر نگاه کند دو گنبد با شکوه می بیند که یکی از آنها با کاشیهای طلایی براق و دیگری با کاشیهای رنگی زیبائی پوشیده شده است. هر یک از این گنبدها به ساختمان مستقلی تعلق دارند. گنبد بزرگ طلایی بر بالای

ضریح مطهر که مرقدهای مقدس امام دهم علیه السلام و امام یازدهم علیه السلام در آن جای دارد، قرار گرفته است ولی گنبدهای کوچک بر بالای ساختمان مسجد جامع شهر ساخته شده است. ساختمان حرم مطهر به شکل مستطیل و ساختمان مسجد جامع به صورت مستقل از ساختمان حرم، ولی متصل به صحن حرم است و سرداب غیبت درست در زیر ساختمان مسجد قرار گرفته و در طول تاریخ بارها در بنا و بخشهای مختلف آن تعمیرات و تغییراتی انجام شده است. همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد سرداب غیبت از جمله سردابهای عمیقی است که در زیر یک لایه سنگی حفر شده و در کل دارای سه قسمت عمده به شرح زیر است: یک غرفه شش ضلعی، یک غرفه مستطیل کوچک و یک غرفه به شکل مستطیل بزرگ. توضیح بیشتر آنکه غرفه مستطیل بزرگ در میان مردم به» مصلای مردان «و غرفه مستطیل شکل کوچک به» مصلای بانوان «معروف است. این بخشها با دو راهرو بلند و طولانی به یکدیگر مربوط می شوند؛ یعنی یک راهرو طولانی مصلای مردان و مصلای زنان را به هم وصل می کند و یک راهرو طولانی دیگر بین مصلای مردان و غرفه شش ضلعی وجود دارد. همچنین این بخشهای سه گانه هر یک از طریق روزنه ای کوچک و طولانی که از قسمتهای فوقانی دیوار آغاز شده تا پایین ترین حد دیوار بیرونی مسجد جامع امتداد می یابد و نور و هوا دریافت می کند. پلکانی که راه ورود و خروج سرداب است و به غرفه شش ضلعی منتهی می شود دارای بیست پله است. ورودی این پلکان و سرداب در داخل ساختمان مسجد

و بر دیواری قرار گرفته که ورودی نمازخانه نیز در آن واقع است. طول مصلای مردان پنج متر و هشتاد سانتیمتر و عرض آن سه متر و پنجاه سانتی متر است در ضمن طول مصلای زنان چهار متر و شصت سانتی متر و عرض آن سه متر است. طول راهرویی که مصلای مردان و زنان را به هم مربوط می سازد چهار متر است. طول روزنه ای که نور غرفه شش ضلعی را تأمین می کند حدود شش متر و طول روزنه ای که نور مصلای زنان را تأمین می کند چهار متر و پنجاه سانتی متر است. در انتهای غرفه مستطیل شکل یعنی انتهای همان مصلای مردان، یک در چوبی که معروف به باب غیبت است وجود دارد، در پشت این در اتاق کوچکی قرار دارد که طول آن یک مترو پنجاه سانتی متر است. این اتاق به نام محل غیبت شهرت پیدا کرده است که در حقیقت بخش مکمل غرفه مستطیل شکل بزرگ محسوب می شود و در جلوی آن حفاظ مشبکی است که آن را از بقیه غرفه جدا می کند. چاه معروف به چاه غیبت هم در گوشه ای از همین اتاق قرار دارد. اشاره به این نکته نیز خالی از فایده نیست که این سرداب در جهت غربی صحن عسکریین علیه السلام به سمت شمال واقع شده و در طول تاریخ اصلاحات و تعمیرات زیادی در آن انجام گرفته است. همیشه در موقع تعمیر و ترمیم بارگاه عسکریین علیه السلام در ساختمان سرداب نیز تغییرات و اصلاحاتی به عمل آمده است؛ به عنوان مثال در زمانهای گذشته، از داخل بارگاه عسکریین علیه السلام از کنار مرقد حضرت نرجس خاتون به سرداب می رفتند

و این وضع به همین صورت تا سال 1202ق. ادامه داشت و در این سال احمد خان دنبلی برای سرداب راهی جداگانه از طرف شمال باز کرد و راه سرداب از طرف روضه عسکریین علیه السلام را مسدود نمود و صحن سرداب را جداگانه ساخت که تقریباً از یک فضای بزرگی به طول 60 متر و عرض 20 متر برخوردار است. بنابراین اگر در کتابهایی چون مزار شهید اول اعمال و دعاهای مربوط به زیارت این سه امام در یک مکان ذکر شده است؛ علت آن است که در زمان سابق راه سرداب نیز از پشت حرم عسکریین علیه السلام در یک ساختمان بوده است، لذا پس از زیارت عسکریین علیه السلام بلافاصله زیارت امام زمان علیه السلام و سپس زیارت حضرت نرجس خاتون ذکر شده است. در هرحال این سرداب در طول تاریخ به اندازه ای مورد توجه مردم بوده است که در آن آثار ارزشمندی از منبت کاری و کاشی کاری و سایر هنرهای معماری به کار رفته است. از جمله این اشیاء در چوبی نفیسی است که از دوران خلافت عباسیان به جای مانده است و از ویژگیهای هنری و تاریخی ارزشمندی برخوردار است.

باب غیبت

همان در چوبی است که حجره غیبت را از مصلای مردان جدا می کند. سمت جلو اتاق را به صورت کامل فرا گرفته است و به وسیله دو قطعه مستطیل شکل به ارتفاع یک متر و بیست و پنج سانتی متر از جلو حجره فراتر می رودو بدین ترتیب قسمت پایین دیوار رو به روی مصلا را نیز می پوشاند. بنابراین می توانیم بگوییم که طول در، برابر با عرض نمازخانه مردانه اما ارتفاع آن بیش

از سه متر است. قسمتهای مختلف این در که سمت پیشین اتاق غیبت قرار دارد مشبک است ولی بخشهایی که دیوار نمازخانه را پوشش داده مشبک نیستند. قسمتهای مشبک در از پیوستن قطعه های چوبی با اشکال هندسی به یکدیگر ساخته شده که در چشم بیننده به سه گونه جلوه می کند.

الف) قسمت مشبک که به عنوان دو لنگه در محسوب می گردند؛

ب) دو قسمت مشبک که در دو طرف در واقع شده اند؛

ج) یک قسمت مشبک که کتیبه تزیین شده سر در را تشکیل می دهد.

فراهم آمدن این قسمتهای سه گانه مشبک هندسی و زیبا به این در، جلوه هندسی دلپذیری بخشیده است روی قطعه های چوبی هم-که چهارچوبهای این شبکه ها را شکل داده است-نقش و نگارهای واقعاً ظریف و دقیقی کنده کاری شده است.

سرداب و مخالفان

دشمنان مکتب تشیع در طول تاریخ از روی جهالت و یا به خاطر عنادی که با اهل بیت علیه السلام داشتند، همواره در صدد بودند تا از هر راهی که امکان دارد به این مکتب ضربه بزنند تا بلکه از این طریق به تحکیم موقعیت خود دست یابند، ولی خوشبختانه همیشه به برکت معارف و روشنگریهای ائمه اطهار علیه السلام در عرصه های علم و برهان و استدلال با شکست مواجه شده اند و این امر به جای آن که سبب تنبه آنها گشته و آنان را وادار به تسلیم در برابر حقیقت نماید؛ متأسفانه در اغلب موارد موجب شده است که به غیر منطقی ترین روشها نظیر: تحریف حقایق تاریخی، جعل روایات بی اساس، افترا و تهمت و دروغ پردازی و... متوسل گردند تا شاید به گونه ای ادعاهای بی اساس خود را به کرسی بنشانند و به اصلاح برای اعتقادات غلط خود

توجیهی پیدا کنند. در بررسی مسئله سرداب سامرا وقتی متوجه شدند که علی رغم استبداد و شدت عملی که خلفای بنی امیه و بنی عباس در راستای ایذاء و اذیت ائمه شیعه با هدف هدم و نابودی اساس تشیع به کار بستند-به جهت حقانیت اهل بیت علیه السلام-نه تنها کاری از پیش نبردند بلکه اقبال مردم به آنها روز به روز بیشتر شدو حتی این احترام و گرامی داشت تا به آنجا رسید که مردم حتی به مکانهایی نظیر سرداب که بعضی از امامانشان چند صباحی در آن زندگی کرده بودند به دیده احترام می نگریستند و آنجا را مقدس و عزیز می شمردند. این بار هیچ راهی به نظر دشمنان نرسید جز اینکه در صدد برآمدند با به کارگیری عوامل خود، از راه جعل افسانه های خیالی و بی اساس و نسبت دادن آن به شیعیان، اصل مکتب تشیع را زیر سؤال ببرند و پیروان آن را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهند. به منظور هر چه بیشتر روشن شدن مطلب به بخشی از اظهارات و دروغین بعضی از افراد مغرض که درباره سرداب سامرا به افسانه سرایی پرداخته اند و آنها را به شیعیان نسبت داده اند اشاره می کنیم.

بدون شک هر فرد منصفی پس از خواندن بخش کوچکی از این افتراها متوجه غرض ورزیهای ناجوانمردانه و غیر منطقی مشتی افراد نادان و متعصب یا آگاه و مغرض خواهد شد و حداقل از این پس در نسبتهای ناروایی که به شیعه داده می شود تأمل بیشتری خواهد نمود.

الف) ابن خلدون در این زمینه می نویسد: غلو کنندگان شیعه مخصوصاً دوازده امامی ها می پندارند: دوازدهمین امامشان که محمدبن حسن العسکری است که از او به لقب مهدی یاد می کنند، داخل سرداب

خانه شان در شهر حله متولد شد و در حالی که در آغوش مادرش مخفی بود غائب گشت و او در آخرالزمان ظهور و زمین را از عدل و داد پر می کند... 7

و در ادامه گفتارش اضافه می کند که:... شیعیان هم اکنون نیز بعد از نماز مغرب جلو در این سرداب، با اسبهای آماده جمع می شوند واو را به اسم صدا می زنند که: ای سرور ما اکنون ما آماده ایم ظهور کن... !!!

ب) میرزا حسین نوری طبرسی در کشف الاستار می گوید:

ابن خلکان در تاریخ خودش می نویسد: شیعیان در انتظار امامشان که او را مهدی می نامند به سر می برند و معتقدند او در مقابل چشم مادرش در سن چهار یا پنج یا نه سالگی داخل سرداب شده و در آنجا نهان گشته است و در آخرالزمان از همانجا ظهور خواهد کرد... 8

ج) ابن حجر عسقلانی ضمن بیان سخنان ابن خلکان، شعری را ذکر می کند که مؤید همان مطالب است:

یعنی آن شخصی که شما گمان می کنید او در سرداب به سر می برد هنوز چشم به جهان نگشوده است. 9

د) ابن تیمیّه هم گمان کرده است که شیعیان معتقدند امام منتظر در سردابی که در سامرا ا

پی نوشت ها:

1. لغتنامه، ج 9، ص 13586. **2. اقتباس از فتوح البلدان یعقوبی، صص258، 255 و... 362 به نقل از: آشنایی با عتبات مقدسه، جعفر الخلیلی، ص96 تا 103. **3. اثباهالهداه، ج6، ص311. **4. بحارالانوار، ج52، صص53، 52. **5. این واقعه در زمان معتضد که در سال 279ق. حکومت را به دست گرفته بود اتفاق افتاده است؛ یعنی حداقل نوزده سال پس از آغاز دوره غیبت صغری... **6. سوره نور (24)، آیه 36. **7. مقدمه ابن

خلدون، صفحه 157. **8. کشف الاستار، ص210. **9. الصواعق المحرقه، ص100. **10. مهناج السنه به نقل از: زندگانی الامام المهدی، ص129. **11. افسانه سرداب »، روزنامه همشهری، ش600، ص8، مورخه 73

10

26. **12. الصراع بینالاسلام والوثنیه، ج1، ص374. **13. بحارالانوار، ج52، ص154، ح9. **14. همان، ص152، ح4. **15. اثبات الهداه ج7، ص158. **16. بحارالانوار، ج52، ص279، ح2؛ ص399، ح63. **17. همان، ص290، ح30. **18. همان، ص301، ح66. **19. همان، ص304، ح73.

اعمال سرداب مطهّر

پس برو به نزد سرداب غیبت آنحضرت و میان دو در بایست و درها را به دست خود بگیر و تَنَحْنُحْ کن مانند کسیکه رخصت داخل شدن طلبد و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ بگو و پایین رو بتانّی و حضور قلب و دو رکعت نماز در عرصه سرداب بکن پس بگو: اَللَّهُ اَکْبَرُ، اَللَّهُ اَکْبَرُ اَللَّهُ اَکْبَرُ، لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرُ، وَ للَّهِ ِ الْحَمْدُ، اَ لْحَمْدُ للَّهِ ِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ عَرَّفَنا اَوْلِیآئَهُ وَ اَعْدآئَهُ، وَ وَفَّقَنا لِزِیارَهِ اَئِمَّتِنا، وَ لَمْ یَجْعَلْنا مِنَ الْمُعانِدینَ النَّاصِبینَ، وَ لا مِنَ الْغُلاهِ الْمُفَوِّضینَ، وَ لا مِنَ الْمُرْتابینَ الْمُقَصِّرینَ، اَلسَّلامُ عَلی وَ لِیِّ اللَّهِ وَ ابْنِ اَوْلِیآئِهِ، اَلسَّلامُ عَلی الْمُدَّخَرِ لِکَرامَهِ اَوْلِیآءِ اللَّهِ وَ بَوارِ اَعْدآئِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّورِ الَّذی اَرادَ اَهْلُ الْکُفْرِ اِطْفآئَهُ، فَاَبَی اللَّهُ اِلاَّ اَنْ یُتِمَ نُورَهُ بِکُرْهِهِمْ، وَ اَیَّدَهُ بِالْحَیاهِ حَتّی یُظْهِرَ عَلی یَدِهِ الْحَقَّ بِرَغْمِهِمْ، اَشْهَدُ اَنَّ اللَّهَ اِصْطَفیکَ صَغیراً، وَ اَکْمَلَ لَکَ عُلُومَهُ کَبیراً، وَ اَنَّکَ حَیٌّ لا تَمُوتُ حَتّی تُبْطِلَ الْجِبْتَ وَ الطَّاغُوتَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِ وَ عَلی خُدَّامِهِ، وَ اَعْوانِهِ عَلی غَیْبَتِهِ وَ نَاْیِهِ، وَ اسْتُرْهُ سَتْراً عَزیزاً، وَ اجْعَلْ لَهُ مَعْقِلاً حَریزاً، وَ اشْدُدِ اَللّهُمَّ وَ طْاَتَکَ

عَلی مُعانِدیهِ وَ احْرُسْ مَوالِیَهُ وَ زآئِرِیهِ، اَللّهُمَّ کَما جَعَلْتَ قَلْبی بِذِکْرِهِ مَعْمُوراً، فَاجْعَلْ سِلاحی بِنُصْرَتِهِ مَشْهُوراً، وَ اِنْ حالَ بَیْنی وَ بَیْنَ لِقآئِهِ الْمَوْتُ الَّذی جَعَلْتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتْماً وَ اَقْدَرْتَ بِهِ عَلی خَلیقَتِکَ رَغْماً، فَابْعَثْنی عِنْدَ خُرُوجِهِ ظاهِراً مِنْ حُفْرَتی مُؤْتَزِراً کَفَنی حَتّی اُجاهِدَ بَیْنَ یَدَیْهِ فِی الصَّفِّ الَّذی اَثْنَیْتَ عَلی اَهْلِهِ فی کِتابِکَ، فَقُلْتَ کَاَ نَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ، اَللّهُمَّ طالَ الْاِنْتِظارُ، وَ شَمِتَ مِنَّا الْفُجَّارُ، وَ صَعُبَ عَلَیْنَا الْاِنْتِصارُ، اَللّهُمَّ اَرِنا وَ جْهَ وَ لِیِّکَ الْمَیْمُونِ فی حَیاتِنا وَ بَعْدَ الْمَنُونِ، اَللّهُمَّ اِنّی اَدینُ لَکَ بِالرَّجْعَهِ بَیْنَ یَدَیْ صاحِبِ هذِهِ الْبُقْعَه، الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، قَطَعْتُ فی وُصْلَتِکَ الْخُلاَّنَ، وَ هَجَرْتُ لِزِیارَتِکَ الْاَوْطانَ، وَ اَخْفَیْتُ اَمْری عَنْ اَهْلِ الْبُلْدانِ، لِتَکُونَ شَفیعاً عِنْدَ رَبِّکَ وَ رَبّی وَ اِلی ابآئِکَ وَ مَوالِیَّ فی حُسْنِ التَّوْفیقِ لی وَاِسْباغِ النِّعْمَهِ عَلَیَّ، وَ سَوْقِ الْاِحْسانِ اِلَیَّ، اَللّهُمَّ صَلِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَصْحابِ الْحَقِّ، وَ قادَهِ الْخَلْقِ، وَ اسْتَجِبْ مِنّی ما دَعَوْتُکَ وَ اَعْطِنی ما لَمْ اَنْطِقْ بِهِ فی دُعآئی مِنْ صَلاحِ دینی وَ دُنْیایَ، اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ.

پس داخل صُفّه شو و دو رکعت نماز کن و بگو اَللّهُمَّ عَبْدُکَ الزَّآئِرُ فی فِنآءِ وَ لِیِّکَ الْمَزُورِ الَّذی فَرَضْتَ طاعَتَهُ عَلَی الْعَبیدِ وَ الْاَحْرارِ، وَ اَنْقَذْتَ بِهِ اَوْلِیآئَکَ مِنْ عَذابِ النَّارِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْها زِیارَهً مَقْبُولَهً ذاتَ دُعآءٍ مُسْتَجابٍ، مِنْ مُصَدِّقٍ بِوَلِیِّکَ غَیْرِمُرْتابٍ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ بِهِ وَ لا بِزِیارَتِهِ، وَ لا تَقْطَعْ اَثَری مِنْ مَشْهَدِهِ، وَ زِیارَهِ اَبیهِ وَ جَدِّهِ، اَللّهُمَّ اَخْلِفْ عَلَیَ نَفَقَتی وَ انْفَعْنی بِما رَزَقْتَنی فی دُنْیایَ وَ آخِرَتی لی

وَ لِإِخْوانی وَ اَبَوَیَّ وَ جَمیعِ عِتْرَتی اَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ اَیُّهَا الْإِمامُ الَّذی یَفُوزُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَ یَهْلِکُ عَلی یَدَیْهِ الْکافِرُونَ الْمُکَذِّبُونَ، یا مَوْلایَ یَا بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ جِئْتُکَ زآئِراً لَکَ وَ لِأَبیکَ وَ جَدِّکَ، مُتَیَقِّناً الْفَوْزَ بِکُمْ، مُعْتَقِداً اِمامَتَکُمْ، اَللَّهُمَّ اکْتُبْ هذِهِ الشَّهادَةَ وَ الزِّیارَةَ لی عِنْدَکَ فی عِلِّیّینَ، وَ بَلِّغْنی بَلاغَ الصَّالِحینَ، وَ انْفَعْنی بِحُبِّهِمْ یا رَبَّ الْعالَمینَ.

شعر

مدح و منقبت

خط حسن

ای خدایت داده بر خلق دو عالم سروری

ای گدایت را به خیل شهریاران برتری

خاک پایت زهره و خورشید و ماه و مشتری

بار دارد خادمت بر در گه پیغمبری

ماه رویت احمدی و تیغ نطقت حیدری

دست ما و دامن تو یا امام عسکری

تو خدا را عبد و معبود و امام مردمی

تو به بزم آسمانیها چراغ انجمی

خود حسن فرزند دلبند علی چهارمی

نجل پاک ده ولی ابن الرضای سومی

هرچه در وصفت بگویم باز داری برتری

دست ماو دامن تو یا امام عسکری

دل اگر سینا بود طور تجلایش توئی

آخرین در (گوهر) خدا مهدیست دریایش توئی

آنکه بر عیسی کند روز قیامت سروری

دست ما و دامن تو یا امام عسکری

خط حسن خالت حسن خلقت حسن خویت حسن

پای تا سر حُسن در حُسن و گل رویت حسن

کنیه ات ابن الرضا و نامنیکویت حسن

موی و روی و قد و خط و چشم و ابرویت حسن

حُسنها گشتند در بازار حُسنت منجلی

دست ما و دامن تو یا امام عسکری

جمال عسکری

باز گیتی روشن آمد از جمال عسکری

ماه گردون شد خجل پیش هلال عسکری

موکب اجلال او چون شد پدید از گرد راه

محور آمد هر جلالی در جلال عسکری

هادی دین می برد دست دعا پیش خدا

چشم حق بینش چو می بیند جمال عسکری

من چو گویم در مقام و حسن این کودک که هست

منطق پیر خرد مات از کمال عسکری

تا تقرّب بر خدا جویند خلق نه فلک

روبد هر یک بامژه گرد نعال عسکری

عصمت زهرا عیان از چهره زیبای او

خصلت حیدر ببینی در خصال عسکری

رشک کوثر بُرد از لعل لب جانبخش او

ماه گردیده خجل از خط و خال عسکری

گلشن جاوید گردد هر زمین شوره زار

چون ببیند موکب فرخنده فال عسکری

دانش سرشار او

تا کرد تفسیر کتاب

عالمی سیراب گردید از زلال عسکری

رستگار و ثابت امید است از لطفش شوید

مورد غفران حی لایزال عسکری

میلاد عسکری

مژده که میلاد نور دل یاسین است

پاره ای از تن امیرالمومنین است

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

این نوزاد زیبا، زهرا را نور عین است

عسکری طالب خون سرخ حسین است

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

دسته گل اورید که عسکری آمده

از بهر جهانیان رهبری آمده

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

بشکفته یک گلی از گلشن احمدی

شاخه ای از گل زیبای محمدی

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

امشب در سامرا سرور و شادی بر پاست

چون جشن میلاد عسکری، ابن الرضاست

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

شهادت

پدری در دم مرگ

پدری در دم مرگ است و به بالین پسرش

پسری اشک فشان است به حال پدرش

پدری جام شهادت به لبش بوسه زده

پسری سوخته از داغ مصیبت جگرش

پسری را که بود نبض دو عالم در دست

شاهد داغ پدر آه و دل و چشم ترش

حسن العسکری از زهر جفا می سوزد

حجه ابن الحسن از غم شده گریان به برش

چار ساله پسری مانده و صد ها دشمن

که خداوند نگه دارد و از هر خطرش

دشمن افکنده زپا نخل امامت را باز

کند اندیشه به نابودی یکتا ثمرش

خانه را که عدو دست به غارت زده است

اتش ظلم بر افروخته از بام و درش

آه از آن روز که شد غیبت مهدی آغاز

غیبتی را که بود خون شهیدان اثرش

آنکه امروز جهان زنده و قائم از اوست

بار الها که مؤید نفتد از نظرش

خدا خبر دارد

زچشم پر گهر من خدا خبر دارد

زجان پر شرر من خدا خبر دارد

که بود معتمد و ظلم او چگونه شکست

ز کینه بالو و پر من خدا خبر دارد

زهمزمانی با سه خلیفه در شش سال

چه آمده به سر من خدا خبر دارد

زسوز زهر شرر زا چگونه می گذرد

زشام تا سحر من خدا خبر دارد

شرار زهر ستم همچو شمع آبم کرد

زسوزش جگر من خدا خبر دارد

میان این همه دشمن چه ها کند مهدی؟

زغربت پسر من خدا خبر دارد

زبعد من برسد غیبت خدائی او

زصبر منتظَر من خدا خبر دارد

شهادت عسکری

امروز عسکری ز جهان دیده بسته است

قلب جهان و قطب زمان، دل شکسته است

آن حجت خدای ز بیداد معتصم

پیوند زندگانیش از هم گسسته است

صاحب عزاست صاحب عصر، اندرین عزا

روحش به چارسالگی از کینه خسته است

بر چهره امام زمان، آن دُر یتیم

از باد ظلم گرد یتیمی نشسته است

در خانه ای که مرکز اندوه و ماتم است

دشمن کمر به غارت آن خانه بسته است

از لطف آن که ناز کند بَرد بر خلیل

صاحب زمان ز آتش بیداد رسته است

اندر بقیع و سامره و کربلا و طوس

گل های فاطمه بنگر دسته دسته است

نجف

فضیلت سرزمین نجف

طبق بعضی روایات، نجف، سرزمین نیکان و پاکان است به طوری که هفتاد هزار نفر از این سرزمین بدون حساب وارد بهشت می شوند. بر همین اساس، علی (علیه السلام) آن را از دهقان های آن منطقه خریداری کرد چون دوست می داشت که آن هفتاد هزار نفر از مِلک او وارد بهشت شوند !. (

شهر امیر المومنین

این شهر که در 160 کیلومتری جنوب غربی بغداد و در کناره دشت بی آب و علف صحرای شام (بادیه الشام) واقع است، دارای آب و هوای بسیار گرم و زمینی خشک و کم آب می باشد. در منابع شیعه، روایات فراوانی درباره فضیلت و قداست سر زمین نجف آمده است، به همین جهت هر مؤمنی آرزوی زیارت این سرزمین و زندگی و دفن شدن در آن را دارد، زیرا بنا به گفته روایات، هر کس در این سرزمین مدفون شود، از عذاب قبر در امان است. امروزه این شهر مرکز یکی از استانهای عراق و از شهرهای مهم این کشور بشمار می رود.

جایگاههای زیارتی این شهر عبارتند از:

حرم مطهر امیر المؤمنین علی علیه السلام

آستان مقدس حضرت علی علیه السلام در مرکز شهر قرار دارد که از یک گنبد طلایی عظیم و یک گنبد خانه و رواقهای متعدد و یک صحن، با برخی ضمائم تشکیل شده است. نخستین ساختمان حرم مطهر در دوران هارون الرشید عباسی بنا گردید و پس از آن همواره در حال تجدید و عمران و توسعه بوده است. ساختمان امروزی از آثار صفویه است. گنبد عظیم و ایوان روحبخش آن، به دستور نادرشاه افشار با خشتهای طلایی تزیین شده. آیینه کاری حرم به وسیله هنرمندانی از اصفهان در سالهای دهه چهل شمسی انجام گرفت. قبر مطهر حضرت، درون صندوقی از خاتم و ضریحی نقره ای قرار دارد، صندوق خاتم از ساخته های دوران شاه اسماعیل صفوی است و از نفایس روزگار بشمار می رود. ضریح مطهر توسط هنرمندان هندی و چینی در سال 1345 ه. ق. در هند به همت رهبر

شیعیان اسماعیلی ساخته و تقدیم حرم مطهر گردیده است. گرداگرد مرقد منور

را از چهار سو رواق در بر گرفته است که همگی به زیباترین شکل توسط هنرمندان ایران تزیین یافته است. حرم مطهر دارای صحن بسیار بزرگ و دلگشایی است که اطراف مرقد مطهر را در بر گرفته است. این صحن از ساخته های دوران صفوی است که نمای آن با کاشیهای خشتی زیبایی تزیین یافته و دارای دو ویژگی منحصر بفرد است:

نخست آن که: در تمام فصول سال، هنگام ظهر شرعی، سایه از سمت شرق از میان می رود.

دوم آن که: همواره نخستین اشعه آفتاب هنگام بامداد از میان بازار بزرگ شهر گذشته و پس از عبور از دروازه صحن به ضریح مقدس می تابد.

در گرداگرد صحن مطهر اتاقهایی قرار دارد که همگی آرامگاه بزرگان است. صحن دارای چهار دروازه اصلی است که بزرگترین آنها در سمت شرق واقع شده و به «باب الذهب شهرت دارد. دومین دروازه در سمت شمال قرار گرفته و به «باب الطوسی معروف است.

سومین دروازه در جنوب است به نام «باب قبله و چهارمین آن در سمت غرب واقع شده و به «باب سلطانی مشهور است.

حرم مطهر، دارای برخی بیوتات ضمیمه است که عبارتند از:

الف-مسجد عمران بن شاهین، که در دالان منتهی به باب الطوسی قرار گرفته است. این مسجد کهن، از بناهای عمران بن شاهین، حاکم جنوب عراق در نیمه قرن چهارم هجری است.

ب-مسجد خضراء، در زاویه شمال شرقی صحن است که دارای تاریخ کهن می باشد. این مسجد در سال 1385 ه. به طرز زیبایی بازسازی گردیده و دهها سال یکی از مراکز اصلی تدریس در حوزه علمیه نجف بشمار می رفت.

ج-تکیه بکتاشیها، این تکیه در دوره حاکمیت عثمانیان

بر عراق ساخته شده و محل تجمع و برگزاری مراسم صوفیان بکتاشی ترک بوده است. ساختمان این تکیه که امروزه به انبار آستانه تبدیل شده در شمال غرب صحن واقع است.

د-مسجد بالاسر، در دالان سمت غربی صحن قرار گرفته و در محراب آن قطعاتی از کاشی های خشتی متعلق به قرن ششم هجری به چشم می خورد.

2-قبرستان وادی السلام این قبرستان یکی از مقدس ترین گورستانهای مسلمانان و شیعیان است و در روایات آمده: «هر مؤمنی در شرق یا غرب جهان دیده از جهان بر گیرد به روح او ندا می رسد که به وادی السلام ملحق شو» و بدین منظور فرشته ای است به نام «ملک نقاله که ارواح مؤمنان را از سرتاسر جهان به این گورستان می آورد.

3-مقام حضرت حجت (عج)

این مقام گورستان وادی السلام قرار دارد و جایگاه مقدسی است که به آن حضرت نسبت داده می شود. از این رو مردم به زیارت و نمازگزاردن در آن می پردازند.

4-آرامگاه حضرت هود و حضرت صالح علیهما السلام

این آرامگاه در بخش آغازین گورستان وادی السلام واقع شده است. بنابر روایات این دو پیامبر در این سرزمین مدفون اند.

5-مقام حضرت زین العابدین علیه السلام

بنا به گفته روایات، جایگاهی است که امام سجاد علیه السلام هنگام زیارت قبر جد خود، در آنجا به نماز ایستاده است، و این مقام در مغرب شهر نجف واقع است.

6-صافی صفا مسجدی است که گفته می شود امیر مؤمنان علیه السلام در آنجا نماز گزارده و در گوشه ای از آن مدفن یکی از یاران حضرت قرار دارد.

7-مسجد حنانه این مسجد در محله ای بدین نام، در میانه بزرگراه نجف-کوفه قرار دارد، و جایی است که بنا بر گفته

روایات، هنگامی که سر امام حسین علیه السلام در آن قرار داده شده، به ناله پرداخته و یا تعظیم کرده است، از این رو به حنانه مشهور است.

8-آرامگاه کمیل بن زیاد نخعی این آرامگاه در میان بزرگراه نجف-کوفه قرار گرفته ودارای صحن وسیع و گنبد بزرگی است. کمیل از یاران با وفای حضرت علی علیه السلام بود و دعای کمیل که حضرت آن را به وی آموخت، مشهور است.

9-آرامگاه شیخ طوسی او که یکی از مشاهیر فقهای امامیه و مؤسس حوزه علمیه نجف است، در سال 460 ه. وفات یافت و در خانه خود مدفون گردید، این مکان پس از مدتی تبدیل به مسجدی گردید که طی ده قرن گذشته یکی از مراکز تدریس حوزه نجف شمرده می شود. امروزه این مسجد به نام «جامع الشیخ الطوسی در شمال حرم مطهر و به فاصله کوتاهی از آن قرار دارد و نیز در گوشه ای از این مسجد آرامگاه علامه آیه الله سید محمد مهدی بحر العلوم قرار گرفته که از مشاهیر علمای امامیه و متوفای 1212 ه. است.

10-همانطور که پیشتر گذشت، نجف آرامگاه جمع بسیاری از عالمان بزرگ است که برخی از آنان عبارتند از:

علامه حلی، در اتاقی که در راهروی جنب گلدسته شمالی قرار دارد، مدفون است.

مقدس اردبیلی، در اتاقی که در ایوان طلا و جنب گلدسته جنوبی واقع شده، مدفون است.

سید محمد کاظم یزدی، قبر او در مقبره بزرگی است که در سمت شمال صحن مطهر قرار دارد.

شیخ مرتضی انصاری، قبر وی درون اتاقی است که در سمت غرب راهرو و دالان باب القبله قرار دارد.

میرزای نائینی، مدفون در دومین مقبره پیش از زاویه

جنوبی است.

آخوند خراسانی، در مقبره جنوبی واقع در دالان باب الذهب قرار دارد. در نزدیک او مدفن فقیه مشهور میرزا حبیب الله رشتی و سید ابو الحسن اصفهانی واقع است.

آیه الله بهبهانی، وی از رهبران مشروطیت بود که به دست مخالفان و عوامل بیگانه ترور شد. قبر او در دومین مقبره پس از دروازه باب السوق، به سمت شمال قرار گرفته است.

علاوه بر این بزرگان، که دارای مقابر مشهوری هستند، در صحن و حجره های اطراف آن نیز گروه زیادی از شخصیتهای دینی مدفون اند که برخی از آنان عبارتند از آیات عظام سید محمد سعید حبوبی، شربیانی، شیخ محمد حسن آشتیانی، سید ابو القاسم خویی، سید محمود شاهرودی، حاج آقا حسین قمی، شیخ الشریعه اصفهانی، سید عبد الحسین شرف الدین. آقا ضیاء الدین عراقی شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، حاج محمد حسین امین الضرب، شیخ عباس قمی و علمای فراوان دیگر.

11-مساجد مشهور نجف عبارتند از:

مسجد شیخ طوسی، که در کنار مقبره ایشان واقع است و همچنان محل تدریس اساتید حوزه نجف می باشد.

مسجد شیخ انصاری، مشهور به مسجد ترکها که امام خمینی قدس سره در آن به اقامه نماز جماعت و تدریس می پرداخت.

مسجد هندی، که از مساجد بزرگ و مشهور نجف و یکی از مراکز تدریس در حوزه علمیه نجف و در کنار آن کتابخانه آیه الله حکیم و آرامگاه او قرار دارد.

مسجد خضراء، از مساجد مشهور نجف است که سالها محل تدریس آیت الله العظمی خوئی و آیت الله العظمی سیستانی در حوزه علمیه نجف بشمار می رفت.

مسجد جواهری، که به علت دفن مرحوم صاحب جواهر رحمه الله در آن، بدین نام مشهور است.

12-مدارس دینی نجف

از آنجا که

شهر نجف از ده قرن پیش تا کنون، بزرگترین حوزه دینی بوده است، مدارس بسیاری در آن به هدف سکونت و تدریس طلاب ساخته شده که مشهورترین آنها عبارتند از: مدرسه قوام، مدرسه آخوند، مدرسه سید یزدی، مدرسه قزوینی، مدرسه سلیمیه، مدرسه جامعه النجف الدینیه، مدرسه بخارائی، مدرسه صدر اعظم، مدرسه بادکوبی، مدرسه مهدیه، مدرسه آیه الله بروجردی، مدرسه ایروانی، مدرسه معتمد، مدرسه هندی، مدرسه شربیانی مدرسه خلیلی، و مدرسه یزدی.

13-کتابخانه های نجف

نجف شهری حوزوی و مرکز علم و عالمان بوده و هست و از این رو دارای کتابخانه های بسیار است که معمولا در هر مدرسه کتابخانه ای وجود دارد، لیکن تعدادی از آنها مهمتر هستند که عبارتند از:

کتابخانه حیدریه، که تاریخ آن به قرن چهارم هجری و به دوره آل بویه می رسد و دارای نسخه های بسیار نفیس است، امروزه در یکی از حجرات صحن می باشد.

کتابخانه امیر المؤمنین، که از سوی مرحوم علامه امینی (صاحب الغدیر) در محله خویش ساخته شد و آرامگاه آن مرحوم نیز در جوار آن است.

کتابخانه آیه الله حکیم، که در مجاورت مسجد هندی است. آرامگاه آن مرحوم در گوشه ای از مسجد قرار دارد.

عمارت آستانه حیدریه

عمارت اول

عمارت اول آستانه حیدریه: در حدود سال 175 قمری توسط هارون الرشید بنا گشت. حرم مطهر چنانچه در کتاب ارشاد القلوب دیلمی چهار در داشت وضریح مقدس از سنگ سفید بوده و گنبد از گل سرخ که بالای آن علامت سبزی نصب بود.

عمارت دوم

عمارت دوم: پس از به قدرت رسیدن داعی الصغیر از نوادگان زید بن امام زین العابدین علیه السلام در طبرستان، عمارت دوم این آستانه در نهایت

شکوه عظمت آغاز شد، این عمارت هفتاد طاق داشت. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود (2

45-46) فقط به بنای گنبد این عمارت اشاره کرده است.

عمارت سوم: توسط عضد الدوله دیلمی بنا گشت و در حدود 327 قمری ساختمان آن پایان یافت و این سال وفات عضد الدوله است که حسب وصیت وی در مقبره خاصی که در عمارت آستانه قبلا پیش بینی شده بود دفن شد و تا عصر حاضر آن حجره به مقابر سلاطین آل بویه معروف است و نیز وی اولین شخصی بود که در آستانه حضرت امیرالمومنین علیه السلام دفن شد. عضد الدوله عمارت آستانه را در نهایت شکوه و عظمت بنا کرد و همچنین تمامی سلاطین این خاندان و وزرای آنان در تعمیر و تزیین این آستانه نهایت اهتمام را داشتند. عضد الدوله علاوه بر بنای عمارت آستانه حضرت امیرالمومنین علیه السلام، شهر نجف را هم بنا نمود و در آن خانه های بسیار و حمام ها و بازارهای متعدد تاسیس و شیعیان را تشویق به سکونت درآنجا کرد وخدمه ای برای آستانه تعیین و موقوفات زیادی وقف آن نمود. ابن بطوطه که به سال 727 قمری وارد نجف شد

در سفرنامه اش می نویسد: «از باب حضرت وارد مدرسه بزرگی میشوند که طلاب و صوفیان شیعه در آن سکونت دارند. در این مدرسه از هر مسافر تازه وارد تا سه روز پذیرایی می شود و هر روز دو بار غذایی مرکب از نان و گوشت و خرما به مهمانان می دهند. از مدرسه وارد باب القبه می شوند. حاجبان و نقیبان وسرایداران دراین محل مراقب زوار می باشند و چون کسی برای زیارت وارد می شود به نسبت وضع و مقام او همگی آن جماعت یا یکی از آنها بلند می شوند وبا او در آستانه حرم می ایستند و اذن دخول می خواهند، سپس اشارت می کنند که آستانه و دو طرف چهار چوبه در ورودی را ببوسند و داخل حرم بشوند. داخل حرم به انواع فرشهای ابریشم و غیره مفروش است و قندیل های بزرگ و کوچک از طلا و نقره در آن آویخته. در وسط حرم مصطبه چهار گوشی است که صندوقی چوبین دارد و بر روی صندوق صفحات طلای پر نقش و نگار که در ساختن آن کمال استادی و مهارت را بکار برده اند و با میخ های نقره فرو کوفته اند چنانکه هیچ چیزی از چوب نمودار نیست. ارتفاع مصطبه کمتر از ارتفاع قامت آدمی است و در آن سه قبر هست که می گویند یکی از آن آدم علیه السلام و دیگری از آن نوح علیه السلام و سومی ازآن علی علیه السلام می باشد و بین این سه قبر در طشت های زرین و سیمین گلاب و مشک و انواع عطریات دیگر گذاشته اند که زوار

دست خود را در آن فرو برده به عنوان تبرک بر سر و روی خود می کشند. در دیگر حرم که آستانه نقره ای و پرده های ابریشمین الوان دارد به سوی مسجدی بازمی شود که آن خود چهار در دارد وهر چهار در دارای آستانه های نقره و پرده های ابریشم می باشد. داخل مسجد نیز فرشهای عالی انداخته اند و دیوارها و سقف آن با پرده های حریر مستور است».

آتش سوزی عمارت

آتش سوزی آستانه علوی در قرن هشتم هجری: در سال 755 قمری قسمتی از آستانه علوی دچار آتش سوزی گشت، مخصوصا تزیین دیوارها که تمامی آن از چوب ساج وآیینه کاری و نقاشی نفیس شده بود و پرده های حریر و فرشهای آستانه همگی طعمه حریق گشت. شیخ کمال الدین عبدالرحمان عتایقی حلی نجفی که خود آتش سوزی آستانه علوی را مشاهده نموده بود، بدون اینکه حجم ومقدار خسارت حریق را اشاره نماید درآخر کتاب شرح الفصول الایلاقیه خود می نویسد تالیف این کتاب در محرم سنه 755 قمری، سال آتش سوزی در آستانه علوی، پایان گرفت سپس اضافه نمود که عمارت آستانه در سنه 760 قمری تجدید بنا شد. ابن عنبه که کتاب عمده الطالب را در سنه 812 قمری تالیف نمود، بطور دقیق تر حجم ومقدار حریق را مشخص می کند و تاکید دارد که قسمتی از عمارت آستانه که قبور سلاطین آل بویه را در بر داشت سالم ماند، خزانه (کتابخانه) آستانه حضرت امیرالمومنین علیه السلام که پس از هجرت شیخ طوسی به نجف اشرف مورد توجه علمای شیعه قرار گرفته بود و اکثر مولفین نسخه ای (و غالبا نسخه

اصلی) از دست نویس خود را به این آستانه اهداء می-کردند، در این آتش سوزی کلا طعمه حریق گشت. از جمله نفایس خطی که در این آتش سوزی از بین رفت، قرآنی بود بر پوست آهو که می گویند به خط حضرت امیرعلیه السلام در سه جلد بزرگ بوده است. ناگفته نماند که یکی از مجلدات فقط حواشی آن سوخته و خطوط آن سالم مانده بود.

عمارت چهارم

عمارت چهارم آستانه علوی: هیچ یک از محققین و مورخین اصلاح و تعمیرات آستانه علوی را که پس از آتش سوزی انجام گرفت به شخص معینی نسبت نمی دهند و این می رساند که اصل عمارت عضد الدوله بویه ای سالم بوده و قسمتی از تزیینات طعمه حریق شده سپس تزیینات حرم مطهر از طرف جمع کثیری از شیعیان و سلاطین تکامل یافته است. امروزه حرم مطهر آستانه از آثار آل بویه و صحن شریف، از آثار صفویه و مجموعه این دو از شاهکارهای معماری اسلامی در جهان به شمار می رود.

آستانه علوی در عصر صفویه: پس از به قدرت رسیدن سلسله صفویه در ایران و بر اساس اعتقاد راسخ سلاطین این سلسله به حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام، تعمیرات آستانه علوی به دست شاه اسماعیل صفوی در سال 914 قمری آغاز شد و در عصر شاه عباس و با طرح و نقشه و مهندسی شیخ بهایی صحن شریف آستانه حیدریه تکمیل گشت و تزیینات و تعمیرات و هدایا در دوران صفویه بدون انقطاع استمرار یافت. شاه اسماعیل صفوی در روز 25 جمادی الثانی سال 914 قمری وارد بغداد گشت و در باغ پیر بوداق منزل

گزید و مورد استقبال شیعیان قرار گرفت. سپس رهسپار کربلا شد و بعد به زیارت امیرالمومنین علیه السلام به نجف اشرف شتافت و هدایای نفیسی به خزانه آستانه علویه اهدا کرد و تمام حرم مطهر و رواق های شریف را با فرشهای ابریشمی مفروش نمود و قندیلهای طلا جهت روشنایی به حرم تقدیم داشت و شش عدد صندوق خاتم در حرم قرار داد.

عصر نادر شاه

آستانه علویه در عصر نادر شاه افشار: در سال 1156 قمری هنگامی که نادرشاه به زیارت آستانه علویه مشرف شد دستور داد که کاشی های سبز رنگی که در عصر صفویه به طرح شیخ بهایی گنبد و دو گلدسته را تزیین کرده بود بردارند و تمامی آنرا با طلا تزیین کنند. وی اموال عظیمی صرف تعمیرات آستانه نمود و هدایای بی شماری به خزانه علوی اهدا کرد که اکثر آنها تا عصر حاضر در خزانه آستانه علوی باقی است. گنبد آستانه که درعصر عضد الدوله سفید بود و در عصر صفویه سبز گشته بود، در عصر نادر با طلا تزیین شد و تاریخ آن را در کتیبه ایوان طلای آستانه علوی با طلا سال 1156 قمری نگاشته اند. این عمل نادر شاه تاثیر عمیقی در قلوب شیعیان نهاد و جمع کثیری از فحول شعرای شیعه به فارسی و عربی و ترکی و هندی اشعاری به این مناسبت سروده اند. همچنین نادر شاه در تزیین حرم مطهر و کاشیکاری صحن شریف کوشش بسیار کرد، از جمله آثار وی که تاکنون باقی است کاشیکاری ایوان العلماء جنب رواق به سمت شمال است که به مقام العلماء هم شهرت دارد و در این مکان بسیاری

از فحول علمای شیعه و بعضی از زعمای صفویه مدفون می باشند. همسر نادرشاه رضیه بیگم دختر شاه سلطان حسین صفوی نیز مبلغ بسیاری جهت تعمیرات و مرمت اماکن متبرکه وقف نمود که اکثر کاشیکاری آستانه علوی از آن محل انجام گرفت.

عصر قاجاریه

آستانه علوی در عصر قاجاریه: هر یک از شاهان قاجاریه آثاری در این آستانه از خود باقی گذاشتند، از آن جمله آقا محمد خان قاجار در سال 1211 قمری ضریح نقره به آستانه علوی تقدیم نمود، سپس فتحعلی شاه در سال 1236 قمری تعمیراتی درآستانه که تجدید طلای دو گلدسته آستانه از آن جمله است و بعد در سال 1262 قمری به امر عباس قلیخان وزیر محمد شاه فرزند عباس میرزای قاجار ضریح دیگری از نقره به آستانه اهداء گشت.

عصر حاضر

آستانه علوی در عصر حاضر: آخرین تعمیرات آستانه و آیینه کاری حرم و رواقها در 1370 قمری انجام پذیرفت. در حال حاضر آستانه دارای صحن بزرگ و حرم است و در وسط حرم مطهر قبر شریف واقع است که پیکر مقدس حضرت امیرالمومنین علیه السلام را در بر دارد. بر روی قبر مطهر صندوقی از ساج خاتم کاری نفیس که اهدایی شاه اسماعیل صفوی است قرار گرفته و در قرون گذشته تعمیراتی بر روی این صندوق انجام شده و اضافات و تزییناتی شده که تاریخ بعضی از تعمیرات ثبت شده است. در اطراف صندوق مطهر سوره الدهر و بعضی از احادیث درباره حضرت امیر علیه السلام با خط زیبای محمد بن علاء الدین محمد حسینی و تاریخ 1198 قمری ثبت است. در قسمت بالای سر حضرت بر روی صندوق تعمیراتی که در مطلع قرن سیزدهم هجری انجام شده ذکر شده است و در پایان آن نام استاد کار ذکر شده «بنده خاکسار محمد حسین نجار شیرازی». بر روی این صندوق، ضریح نقره ای است که توسط سیف الدین، رهبر فرقه اسماعیلیه بهره اهدا شده و

در 13 رجب سنه 1361 قمری طی تشریفاتی خاص و جشن شکوهمندی که نخست وزیر وقت نوری السعید و دیگر زعمای سیاسی شیعه حاضر بودند ازآن پرده برداری شد، هنرمندان هندی پنج سال بر روی آن کار کرده بودند و از ده هزار و پانصد مثقال طلای خالص و دو میلیون مثقال نقره تشکیل شده است. بالای ضریح، گنبد قرار دارد که در طول قرون گذشته شعرای شیعه و بعضی از عامه اشعار زیادی در وصف آن سروده اند. اولین گنبد به رنگ سرخ توسط هارون الرشید بنا گشت، سپس عضد الدوله، گنبدی سفید بنا کرد و در عصر صفویه وبا طرح و اجرای شیخ بهایی گنبد سبزی بنا شد وبعد توسط نادر شاه گنبد طلا گشت که تا عصر حاضر گنبد آستانه علوی از طلا می باشد. ارتفاع گنبد از کف صحن مطهر 42 متر، محیط قاعده آن 50 متر و ارتفاع آن از پای قاعده تا سر گنبد 35 متر می باشد. کف حرم مطهر توسط فرقه اسماعلیه با بهره از سنگ مرمر مفروش شده و دیوار های آن تا حدود دو متر از سنگ مرمر ایران پوشیده گردیده است. کاشیکاری و آیینه کاری که تمامی آن به دست هنرمندان ایرانی انجام شده چهار طرف حرم مطهر و چهار رواق آن را احاطه نموده است. این رواق ها از سه طرف شمال، جنوب و شرق، درهای ورودی و خروجی را با حرم مطهر برقرار می سازند، همچنین رواق شمالی و رواق جنوبی صحن شریف را با حرم مطهر ارتباط می دهد. رواق شرقی دارای دری است که داخل ایوان طلا باز می گردد

و این ایوان که به شکل مستطیل می باشد در طرف شرق حرم مطهر واقع است و تمامی دیوارهای آن از طلا تزیین شده است. در طرف شمال و جنوب ایوان دو گلدسته (مناره) طلا به ارتفاع 35 متر واقع است که در بالای آن بعضی از آیات سوره جمعه کتیبه شده و در وسط ایوان طلا در جنب در ورودی به رواق قصیده فارسی با حروف طلا به خط زیبای محمد جعفر اصفهانی، به تاریخ 1156 قمری، در مدح حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام از سروده های عرفی شیرازی (م999قمری) نوشته شده که مطلع آن چنین است:

این بارگه کیست که گویند بی هراس کای اوج عرش سطح حضیض تو را مماس

ایوان طلای آستانه علوی در سمت شمال وجنوب دارای کفش کن است که کشوانیه می خوانند و به صحن شریف منتهی می گردد. این ایوان بدون سقف است و در نوع خود یگانه و از شکوه و عظمت و صفای خاصی برخوردار است. صحن شریف آستانه علوی طرح بدیعی دارد و از مهمترین خصائص آن این است که در چهار فصل سال طلوع آفتاب مستقیما بر قبر مطهر می تابد و در نقطه ای معین در زمستان و تابستان زوال ظهر نجف در آنجا انجام می گیرد. صحن مطهر از دو طبقه تشکیل شده و به شکل چهار گوش است در اطراف صحن شریف حجره هایی بنا شده و در مقابل هر حجره یک ایوان کوچک واقع است که تا اوایل نیمه اول قرن چهاردهم هجری سکنه آن را فحول علمای امامیه تشکیل می دادند و صحن مطهر، مرکز دانشگاه بزرگ

جهان تشیع بود. تمامی دیوارها و سقف ایوان حجرات از بهترین کاشیهای اصفهان تزیین گشته و با گذشت زمان کاشیهای آن تجدید شده است. در قرون گذشته تعمیراتی در صحن شریف انجام شده که شرح آن مفصل است.

منبع: دایره المعارف تشیع جلد یک (آب-احیاء) زیر نظر؛ احمد صدر حاج سید جوادی، بهاالدین خرمشاهی، کامران فانی 1383 چاپ پنجم نشر شهید سعید محبی، صفحات 68 الی 72

زندگینامه امام علی

مقدمه

تمام انسانها در زندگی خویش از فراز و نشیب برخوردارند و با مشکلات مختلفی مواجهند. افراد معمولا در برخورد با مشکل دچار ضعف و ناتوانی می گردند و سعی می کنند با کمک و راهنمایی درد آشنایان خود را از مهلکه نجات دهند و با یافتن« الگوها» در هر زمینه ای، و سپس تبعیت از آن، وظایف خویشتن را بخوبی انجام دهند و مشکلات و دردهای خویش را تسکین بخشند. یکی از این اسوه ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که قرآن مجید هم این حضرت را (1) به همین نام معرفی می فرماید. بجز رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر به دنبال «الگوی» دیگر و جانشین برای آن حضرت باشیم، به پیشوای بزرگی همچون مولای متقیان حضرت علی علیه السلام خواهیم رسید، و چه زیباست که برای پذیرش اخلاق و رفتار حسنه ایشان، زندگی پر فراز و نشیب و سراسر شگفتی آن حضرت را مرور کنیم.

کیفیت ولادت

حضرت علی علیه السلام نخستین فرزند خانواده هاشمی است که پدر و مادر او هر دو فرزند هاشم اند. پدرش ابوطالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم بن عبدمناف است و مادر او فاطمه دختر اسد فرزند هاشم بن عبدمناف می باشد. خاندان هاشمی از لحاظ فضائل اخلاقی و صفات عالیه انسانی در قبیله قریش و این طایفه در طوایف عرب، زبانزد خاص و عام بوده است. فتوت، مروت، شجاعت وبسیاری از فضایل دیگر اختصاص به بنی هاشم داشته است. یک از این فضیلتها در مرتبه عالی در وجود مبارک حضرت علی علیه السلام

موجود بوده است. فاطمه دختر اسد به هنگام درد زایمان راه مسجدالحرام

را در پیش گرفت و خود را به دیوار کعبه نزدیک ساخت و چنین گفت:» خداوندا! به تو و پیامبران و کتابهایی که از طرف تو نازل شده اند و نیز به سخن جدم ابراهیم سازنده این خانه ایمان راسخ دارم. پروردگارا! به پاس احترام کسی که این خانه را ساخت، و به حق

(2)» کودکی که در رحم من است، تولد این کودک را بر من آسان فرما! لحظه ای نگذشت که دیوار جنوب شرقی کعبه در برابر دیدگان عباس بن عبدالمطلب و یزید بن تعف شکافته شد. فاطمه وارد کعبه شد، و دیوار به هم پیوست. فاطمه تا سه روز در شریفترین مکان گیتی مهمان خدا بود. و نوزاد خویش سه روز پس از سیزدهم رجب سی ام عام الفیل فاطمه (3) را به دنیا آورد. دختر اسد از همان شکاف دیوار که دوباره گشوده شده بود بیرون آمد و گفت: (4)» پیامی از غیب شنیدم که نامش را» علی» بگذار.»

دوران کودکی

حضرت علی علیه السلام تا سه سالگی نزد پدر و مادرش بسر برد و از آنجا که خداوند می خواست ایشان به کمالات بیشتری نائل آید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وی را از بدو تولد تحت تربیت غیر مستقیم خود قرار داد. تا آنکه، خشکسالی عجیبی در مکه واقع شد. ابوطالب عموی پیامبر، با چند فرزند با هزینه سنگین زندگی روبرو شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مشورت عموی خود عباس توافق کردند که هر یک از آنان فرزندی از ابوطالب را به نزد خود ببرند تا گشایشی در کار ابوطالب باشد. عباس، جعفر را و پیامبر

صلی الله علیه و آله، (5) علی علیه السلام را به خانه خود بردند.

به این طریق حضرت علی علیه السلام به طور کامل در کنار پیامبر قرار گرفت. علی علیه السلام آنچنان با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود، حتی هرگاه پیامبر از شهر (6) خارج می شد و به کوه و بیابان می رفت او را نیز همراه خود می برد.

بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام

شکی نیست که سبقت در کارهای خیر نوعی امتیاز و فضیلت است. و خداوند در آیات بسیاری بندگانش را به انجام آنها، و سبقت گرفتن بر یکدیگر (7) دعوت فرموده است. از فضایل حضرت علی علیه السلام است که او نخستین فرد ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. ابن ابی الحدید در این باره می گوید: بدان که در میان اکابر و بزرگان و متکلمین گروه» معتزله» اختلافی نیست که علی بن ابیطالب نخستین فردی است که به اسلام ایمان آورده و پیامبر خدا را تایید کرده است.

حضرت علی علیه السلام نخستین یاور پیامبر صلی الله علیه و آله

پس از وحی خدا و برگزیده شدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری و سه سال دعوت مخفیانه، سرانجام پیک وحی فرا رسید و فرمان دعوت همگانی داده شد. در این میان تنها حضرت علی علیه السلام مجری طرحهای پیامبر صلی الله علیه و آله در دعوت الهیش و تنها همراه و دلسوز آن حضرت در ضیافتی بود که وی برای آشناکردن خویشاوندانش با اسلام و دعوتشان به دین خدا ترتیب داد. در همین ضیافت پیامبر صلی الله علیه و آله از حاضران سؤال کرد: چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟ فقط علی علیه السلام پاسخ داد: ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می کنم پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از سه بار تکرار سؤال و شنیدن همان جواب فرمود: ای خویشاوندان و بستگان من، بدانید که علی علیه السلام برادر و وصی و خلیفه پس از من

در میان شماست. از افتخارات دیگر حضرت علی علیه السلام این است که با شجاعت کامل برای خنثی کردن توطئه مشرکان مبنی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر ایشان خوابید و زمینه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله را آماده ساخت.

حضرت علی علیه السلام بعد از هجرت

بعد از هجرت حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه دو نمونه از فضایل علی علیه السلام را بیان می نمائیم:

1-جانبازی و فداکاری در میدان جهاد: حضور وی در 26 غزوه از 27 غزوه پیامبر صلی الله علیه و آله و شرکت در سریه های مختلف از افتخارات و فضایل آن حضرت است.

2-ضبط و کتابت وحی (قرآن) کتابت وحی و تنظیم بسیاری از اسناد تاریخی و سیاسی و نوشتن نامه های تبلیغی و دعوتی از کارهای حساس و پرارج امام علیه السلام بود. ایشان آیات قرآن چه مکی و چه مدنی، را ضبط می کرد. به همین علت است که وی را از کاتبان وحی و حافظان قرآن به شمار می آورند. در این دوران بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان اخوت و برادری مسلمانان را صادر فرمود و با حضرت علی علیه السلام پیمان برادری و اخوت بست و به حضرت علی علیه السلام فرمود:» تو برادر من در این جهان و سرای دیگر هستی. به خدایی که مرا به حق برانگیخته است... تو را به برادری خود انتخاب می کنم، اخوتی که دامنه آن هر دو جهان (8) را فرا گیرد.» حضرت علی علیه السلام داماد رسول اکرم صلی الله علیه و آله عمر و ابوبکر با

مشورت با سعد معاذ رئیس قبیله اوس دریافتند جز علی علیه السلام کسی شایستگی زهرا سلام الله علیها را ندارد. لذا هنگامی که علی علیه السلام در میان نخلهای باغ یکی از انصار مشغول آبیاری بود موضوع را با ایشان در میان نهادند و ایشان فرمود: دختر پیامبر صلی الله علیه و آله مورد میل و علاقه من است. و به سوی خانه رسول به راه افتاد. وقتی به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید، عظمت محضر پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از آن شد که سخنی بگوید، تا اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علت رجوع ایشان را جویا شد و حضرت علی علیه السلام با تکیه به فضایل و تقوا و سوابق درخشان خود در اسلام فرمود:» آیا صلاح می دانید که فاطمه را در عقد من در آورید؟» پس از موافقت حضرت زهرا سلام الله علیها آن حضرت به دامادی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نائل آمدند.

غدیر خم

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اتمام مراسم حج در آخرین سال عمر پر برکتش درراه برگشت در محلی به نام غدیرخم در نزدیکی جحفه دستور توقف داد، زیرا پیک وحی فرمان داده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله باید رسالتش را به اتمام (9) برساند. پس از نماز ظهر پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای منبری از جهاز شتران رفت و فرمود: «ای مردم ! نزدیک است که من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم درباره من چه فکر می کنید؟» مردم گفتند: «گواهی می دهیم

که تو آیین خدا را تبلیغ می کردی» پیامبر فرمود: «آیا شما گواهی نمی دهید که جز خدای یگانه، خدایی نیست و محمد بنده خدا و پیامبر اوست؟» مردم گفتند: «آری، گواهی می دهیم.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست حضرت علی علیه السلام را بالا گرفت و فرمود: «ای مردم! در نزد مؤمنان سزاوارتر از خودشان کیست؟» مردم گفتند: «خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.» سپس پیامبر فرمودند: «ای مردم! هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی هم مولا و رهبر اوست.» و این جمله را سه بار تکرار فرمودند. بعد مردم این انتخاب را به حضرت علی علیه السلام تبریک گفتند و با وی بیعت نمودند.

حضرت علی علیه السلام بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علت شرایط خاصی که بوجود آمده بود، حضرت علی علیه السلام از صحنه اجتماع کناره گرفت و سکوت اختیار کرد. نه در جهادی شرکت می کرد و نه در اجتماع به طور رسمی سخن می گفت. شمشیر در نیام کرد و به وظایف فردی و سازندگی افراد می پرداخت. فعالیتهای امام در این دوران به طور خلاصه اینگونه است:

1-عبادت خدا آنهم در شان حضرت علی علیه السلام 2-تفسیر قرآن و حل مسائل دینی و فتوای حکم حوادثی که در طول 23 سال زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله مشابه نداشت. 3-پاسخ به پرسشهای دانشمندان ملل و شهرهای دیگر. 4-بیان حکم بسیاری از رویدادهای نوظهور که در اسلام سابقه نداشت. 5-حل مسائل هنگامی که دستگاه خلافت در مسائل سیاسی و پاره ای از مشکلات با بن بست روبرو می شد. 6-تربیت

و پرورش گروهی که از ضمیر پاک و روح آماده، برای سیر و سلوک برخوردار هستند. 7-کار و کوشش برای تامین زندگی بسیاری از بینوایان و درماندگان تا آنجا که با دست خویش باغ احداث می کرد و قنات استخراج می نمود و سپس آنها را در راه خدا وقف می نمود.

خلافت حضرت علی علیه السلام

در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام جنگهای فراوانی رخ داد از جمله صفین، جمل و نهروان که هر یک پیامدهای خاصی به دنبال داشت.

شهادت امام علی علیه السلام

بعد از جنگ نهروان و سرکوب خوارج برخی از خوارج از جمله عبدالرحمان بن ملجم مرادی، و برک بن عبدالله تمیمی و عمروبن بکر تمیمی در یکی از شبها گرد هم آمدند و اوضاع آن روز و خونریزی ها و جنگهای داخلی را بررسی کردند و از نهروان و کشتگان خود یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باعث این خونریزی و برادرکشی حضرت علی علیه السلام و معاویه و عمروعاص است. و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند، مسلمانان تکلیف خود را خواهند دانست. سپس با هم پیمان بستند که هر یک از آنان متعهد کشتن یکی از سه نفر گردد. ابن ملجم متعهد قتل امام علی علیه السلام شد و در شب نوزدهم ماه رمضان همراه چند نفر در مسجد کوفه نشستند. آن شب حضرت علی علیه السلام در خانه دخترش مهمان بودند و از واقعه صبح با خبر بودند، وقتی موضوع را با دخترش در میان نهاد، ام کلثوم گفت: فردا جعده را به مسجد بفرستید. حضرت علی علیه السلام فرمود: از قضای الهی نمی توان گریخت. آنگاه کمربند خود را محکم بست و در حالی که این دو بیت را زمزمه می کرد عازم مسجد شد. کمر خود را برای مرگ محکم ببند، زیرا مرگ تو را ملاقات خواهدکرد. و از مرگ، آنگاه که به سرای تو درآید (10). جزع و فریاد مکن ابن ملجم، در حالی که حضرت علی علیه السلام

در سجده بودند، ضربتی بر فرق مبارک خون از سر حضرتش در محراب جاری شد و محاسن (11) آن حضرت وارد ساخت. شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود:» فزت و رب الکعبه» به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم سپس آیه 55 سوره طه را تلاوت فرمود:» شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می گردانیم و بار دیگر از آن (12) بیرونتان می آوریم. حضرت علی علیه السلام در واپسین لحظات زندگی نیز به فکر صلاح و سعادت مردم بود و به فرزندان و بستگان و تمام مسلمانان چنین وصیت فرمود:» شما را به پرهیزکاری سفارش می کنم و به اینکه کارهای خود را منظم کنید و اینکه همواره در فکر اصلاح بین مسلمانان باشید.

یتیمان را فراموش نکنید، حقوق همسایگان را مراعات کنید. قرآن را برنامه ی عملی خود قرار دهید. نماز را بسیار گرامی بدارید که ستون دین شماست. حضرت علی علیه السلام در 21 ماه رمضان به شهادت رسید و در نجف اشرف به خاک سپرده شد، و مزارش میعادگاه عاشقان حق و حقیقت شد.

پی نوشت ها

-سوره احزاب، آیه 21. (1) **-فروغ ولایت، ص 35 (کشف الغمه، ج 1، ص 90). (2) **-آفتاب ولایت، ص 19 (الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 171، ش 1). (3) **-آفتاب ولایت، ص 19 (بحارالانوار، ج 35، ص 18). (4) **-فروغ ولایت، ص 37 (سیره ابن هشام، ج 1، ص 236). (5) **-فروغ ولایت، ص 38 (6) **-آفتاب ولایت، ص 131 (سوره بقره، آیه 148). (7) **-فروغ ولایت، ص 86 (مستدرک حاکم، ج 3، ص 14، استیعاب، ج 3، (8) ص

35) **-فروغ ولایت، ص 141 (سوره مائده، آیه 67) (9) **-فروغ ولایت، ص 697 (10) **-فروغ ولایت، ص 697 (بحارالانوار، نقل از مالی، ج 9، ص 650) (11) **-فروغ ولایت، ص 697 (12)

زیارت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السّلام

زیارتی است که شیخ مفید و شهید و سیّد بن طاوس و دیگران ذکر کرده اند و کیفیّت آن چنان است که هرگاه اراده زیارت نمائی غسل کن و دو جامه پاک بپوش و به چیزی از بوی خوش خود را خوشبو کن و اگر نیابی و نکنی نیز مجزی است و چون از خانه بیرون آمدی بگو:

اَللّهُمَّ اِنّی خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلی اَبْغی فَضْلَکَ، وَ اَزُورُ وَصِیَّ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِما، اَللّهُمَّ فَیَسِّرْ ذلِکَ لی وَ سَبِّبِ الْمَزارَ لَهُ وَ اخْلُفْنی فی عاقِبَتی وَ حُزانَتی بِاَحْسَنِ الْخِلافَهِ، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ پس روانه شو درحالی که زبانت گویا باشد به ذکر: اَلْحَمْدُ للّهِ وَ سُبْحانَ اللّهِ وَ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ و چون رسیدی به خندق کوفه بایست و بگو: اَللّهُ اَکْبَرُ اَللّهُ اَکْبَرُ، اَهْلَ الْکِبْرِیاءِ وَ الْمَجْدِ وَ الْعَظَمَهِ، اَللّهُ اَکْبَرُ اَهْلَ التَّکْبیر وَ التَّقدْیسِ وَ التَّسْبیحِ وَ الْآلاءِ، اَللّهُ اَکْبَرُ مِمّا اَخافُ وَ اَحْذَرُ، اَللّهُ اَکْبَرُ عِمادی وَ عَلَیْهِ اَتَوَکَّلُ، اَللّهُ اَکْبَرُ رَجائی وَ اِلَیْهِ اُنیبُ، اَللّهُمَّ اَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتی وَ الْقادِرُ عَلی طَلِبَتی تَعْلَمُ حاجَتی وَ ما تُضْمِرُهُ هَواجِسُ الصُّدُورِ، وَ خَواطِرُ النُّفُوسِ، فَاَسْئَلُکَ بِمُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی الَّذی قَطَعْتَ بِهِ حُجَجَ الْمُحْتَجّینَ، وَ عُذْرَ الْمُعْتَذِرینَ وَ جَعَلْتَهُ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ، اَنْ لا تَحْرِمَنی ثَوابَ زِیارَهِ وَلِیِّکَ، وَ اَخی نَبِیِّکَ اَمیرِ الْمؤْمِنینَ وَ قَصْدَهُ، وَ تَجْعَلَنی مِنْ وَفْدِهِ الصّالِحینَ وَ شیعَتِهِ الْمُتَّقینَ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ وچون نمودار شود برای تو قُبّه شریفه آن

حضرت بگو: اَلْحَمْدُ للَّهِ عَلى مَا اخْتَصَّني بِهِ مِنْ طيبِ الْمَوْلِدِ، وَ اسْتَخْلَصَنى اِكْراماً بِهِ مِنْ مُوالاهِ الْأَبْرارِ، السَّفَرَهِ الْأَطْهارِ وَ الْخِيَرَهِ الْأَعْلام، اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْ سَعْيِى اِلَيْکَ، وَ تَضَرُّعي بَيْنَ يَدَيْکَ، وَ اغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الَّتى لا تَخْفى عَلَيْکَ، اِنَّکَ اَنْتَ اللَّهُ الْمَلِکُ الْغَفّارُ و چون به دروازه نجف برسى بگو: اَلْحَمْدُللَّهِ الَّذى هَدانا لِهذا، وَ ما کُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللَّهُ، اَلْحَمْدُ للَّهِ الَّذى سَيَّرَنى فى بِلادِهِ وَ حَمَلَنى عَلى دَوابِّهِ، وَ طَوى لِىَ الْبَعيدَ، وَ صَرَفَ عَنِّى الْمَحْذوُرَ، وَ دَفَعَ عَنِّى الْمَكْرُوهَ، حَتَّى اَقْدَمَنى حَرَمَ اَخى رَسُولِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الِهِ، پس داخل شهر شو و بگو: اَلْحَمْدُ للَّهِ الَّذى اَدْخَلَنى هذِهِ الْبُقْعَهَ الْمُبارَكَهَ الَّتى بارَکَ اللَّهُ فيها، وَ اخْتارَها لِوَصِىِّ نَبِيِّهِ، اَللّهُمَّ فَاجْعَلْها شاهِدَهً لى پس چون به درگاه اوّل برسى بگو: اَللّهُمَّ لِبابِکَ وَقَفْتُ، وَ بِفِنائِکَ نَزَلْتُ، وَ بِحَبْلِکَ اعْتَصَمْتُ، وِلِرَحْمَتِکَ تَعَرَّضْتُ، وَ بِوَلِيِّکَ صَلَواتُکَ عَلَيْهِ تَوَسَّلْتُ، فَاجْعَلها زِيارَهً مَقْبوُلَهً، وَ دُعآءً مُسْتَجاباً پس چون به در صحن برسى بگو: اَللّهُمَّ اِنَّ هذَا الْحَرَمَ حَرَمُکَ، وَ الْمَقامَ مَقامُکَ، وَ اَ نَااَدْخُلُ اِلَيْهِ اُناجيکَ بِما اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّى وَ مِنْ سِرّى وَ نَجْواىَ، اَلْحَمْدُ للَّهِ الْحَنَّانِ الْمَنَّانِ، الْمُتَطَوِّلِ الَّذي مِنْ تَطَوُّلِهِ سَهَّلَ لى زِيارَهَ مَوْلاىَ بِاِحْسانِهِ، وَ لَمْ يَجْعَلْنى عَنْ زِيارَتِهِ مَمْنوُعاً، وَ لا عَنْ وِلايَتِهِ مَدْفُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَ مَنَحَ، اَللّهُمَّ كَما مَنَنْتَ عَلَىَّ بِمَعْرِفَتِهِ، فَاجْعَلْنى مِنْ شيعَتِهِ، وَ اَدْخِلْنى الْجَنَّهَ بِشَفاعَتِهِ، يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ؛ پس داخل صحن شو و بگو: اَلْحَمْدُللَّهِ الَّذى اَكْرَمَنى بِمَعْرِفَتِهِ وَ مَعْرِفَهِ رَسوُلِهِ، وَ مَنْ فَرَضَ عَلَىَّ طاعَتَهُ، رَحْمَهً مِنْهُ لى وَ تَطَوُّلاً مِنْهُ عَلَىَّ، وَ مَنَّ عَلَىَّ بِالْأيمانِ، الْحَمْدُ للَّهِ

الَّذی اَدْخَلَنی حَرَمَ اَخی رَسوُلِهِ، وَ اَرانیهِ فی عافِیَهٍ، اَلْحَمْدُ للَّهِ الَّذی جَعَلَنی مِنْ زُوَّارِ قَبْرِ وَصِیِّ رَسوُلِهِ، اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسوُلُهُ، جآءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِیّاً عَبْدُاللَّهِ، وَ اَخوُ رَسوُلِ اللَّهِ، اَللَّهُ اَکْبَرُ. اَللَّهُ اَکْبَرُ اَللَّهُ اَکْبَرُ، لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرُ، وَ الْحَمْدُ للَّهِ عَلی هِدایَتِهِ، وَ تَوْفیقِهِ لِما دَعا اِلَیْهِ مِنْ سَبیلِهِ، اَللّهُمَّ اِنَّکَ اَفْضَلُ مَقْصوُدٍ، وَ اَکْرَمُ مَاْتِیٍّ، وَ قَدْ اَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ، وَ بِاَخیهِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ عَلَیْهِمَا السَّلامُ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ لا تُخَیِّبْ سَعْیی وَ انْظُرْ اِلَیَّ نَظْرَهً رَحیمَهً تَنْعَشُنی بِها، وَاجْعَلْنی عِنْدَکَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَهِ، وَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ. و چون به در رواق برسی بایست و بگو: اَلسَّلامُ عَلی رَسوُلِ اللَّهِ اَمینِ اللَّهِ عَلی وَحْیِهِ، وَ عَزآئِمِ اَمْرِهِ، الْخاتِمِ لِما سَبَقَ، وَ الْفاتِحِ لِمَا اسْتُقْبِلَ، وَ الْمُهَیْمِنِ عَلی ذلِکَ کُلِّهِ، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، السَّلامُ عَلی صاحِبِ السَّکینَهِ، السَّلامُ عَلَی الْمَدْفوُنِ بِالْمَدینَهِ، السَّلامُ عَلَی الْمَنْصُورِ الْمُؤَیَّدِ، السَّلامُ عَلی اَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ. پس داخل رواق شو و در وقت داخل شدن پای راست را مقدم دار و بایست بر در حرم و بگو: اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسوُلُهُ، جآءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسوُلَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللَّهِ وَ خِیَرَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ، اَلسَّلامُ عَلی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَبْدِاللَّهِ وَ اَخی رَسوُلِ اللَّهِ،

يا مَوْلاىَ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ، عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ، جآءَکَ مُسْتَجيراً بِذِمَّتِکَ، قاصِداً اِلى حَرَمِکَ مُتَوَجِّهاً اِلى مَقامِکَ، مُتَوَسِّلاً اِلىَ اللَّهِ تَعالى بِکَ، ءَاَدْخُلُ يا مَوْلاىَ، ءَاَدْخُلُ يا اَميرَالْمُؤْمِنينَ، ءَاَدْخُلُ يا حُجَّهَ اللَّهِ، ءَاَدْخُلُ يا اَمينَ اللَّهِ، ءَاَدْخُلُ يا مَلائِکَهَ اللَّهِ. الْمُقيمينَ فى هذَا الْمَشْهَدِ يا مَوْلاىَ، اَتَاْذَنُ لى بِالدُّخوُلِ، اَفْضَلَ ما اَذِنْتَ لِاَحَدٍ مِنْ اَوْلِيائِکَ، فَاِنْ لَمْ اَکُنْ لَهُ اَهْلاً، فَاَنْتَ اَهْلٌ لِذلِکَ. پس عَتَبه را ببوس و مقدم دار پاى راست را پيش از پاى چپ و داخل شو و در حال داخل شدن بگو بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، وَ فى سَبيلِ اللَّهِ، وَ عَلى مِلَّهِ رَسوُلِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الِهِ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لى وَ ارْحَمْنى وَ تُبْ عَلَىَّ، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحيمُ

پس برو تا محاذى قبر مطهّر شوى و توقّف نما پيش از رسيدن به قبر و رو به قبر کن و بگو: اَلسَّلامُ مِنَ اللَّهِ عَلى مُحَمَّدٍ رَسوُلِ اللَّهِ، اَمينِ اللَّهِ عَلى وَحْيِهِ وَ رِسالاتِهِ، وَ عَزائِمِ اَمْرِهِ، وَ مَعْدِنِ الْوَحْىِ وَ التَّنْزيلِ، الْخاتِمِ لِما سَبَقَ، وَ الْفاتِحِ لِمَا اسْتُقْبِلَ، وَ الْمُهَيْمِنِ عَلى ذلِکَ کُلِّهِ الشّاهِدِ عَلَى الْخَلْقِ، السِّراجِ الْمُنيرِ، وَ السَّلامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهُ وَ بَرَکاتُهُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ الْمَظْلوُمينَ اَفْضَلَ وَ اَکْمَلَ وَ اَرْفَعَ، وَ اَشْرَفَ ما صَلَّيْتَ عَلى اَحَدٍ مِنْ اَنْبِيآئِکَ وَ رُسُلِکَ وَ اَصْفِيآئِکَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى اَميرِالْمُؤْمِنينَ عَبْدِکَ، وَ خَيْرِ خَلْقِکَ بَعْدَ نَبِيِّکَ، وَ اَخى رَسوُلِکَ وَ وَصِىِّ حَبيبِکَ، الَّذِى انْتَجَبْتَهُ مِنْ خَلْقِکَ، وَ الدَّليلِ عَلى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسالاتِکَ، وَ دَيّانِ الدّينِ بِعَدْلِکَ، وَ فَصْلِ قَضآئِکَ بَيْنَ خَلْقِکَ، وَ السَّلامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ

وَ بَرَكاتُهُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ، الْقَوّامينَ بِاَمْرِكَ مِنْ بَعْدِهِ، الْمُطَهَّرينَ الَّذينَ ارْتَضَيْتَهُمْ اَنْصاراً لِدينِكَ، وَ حَفَظَةً لِسِرِّكَ، وَ شُهَداۤءَ عَلى خَلْقِكَ، وَ اَعْلاماً لِعِبادِكَ، صَلَواتُكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ، اَلسَّلامُ عَلى اَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِىِّ بْنِ اَبيطالِبٍ، وَصِىِّ رَسوُلِ اللَّهِ وَ خَليفَتِهِ، وَ الْقاۤئِمِ بِاَمْرِهِ مِنْ بَعْدِهِ، سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى فاطِمَةَ بِنْتِ رَسوُلِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الِهِ، سَيِّدَهِ نِساۤءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، سَيِّدَىْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ مِنَ الْخَلْقِ اَجْمَعينَ، اَلسَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّهِ الرَّاشِدينَ، اَلسَّلامُ عَلَى الْأَنْبِياۤءِ وَ الْمُرْسَلينَ، اَلسَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّهَ الْمُسْتَوْدَعينَ، اَلسَّلامُ عَلى خاۤصَّهِ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ، اَلسَّلامُ عَلَى لْمُتَوَسِّمينَ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ الَّذينَ قاموُا بِاَمْرِهِ، وَ وازَرُوا اَوْلِياءَ اللَّهِ، وَ خافوُا بِخَوْفِهِمْ اَلسَّلامُ عَلَى الْمَلاۤئِكَهِ الْمُقَرَّبينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلى عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحينَ. پس برو تا بايستى نزديک قبر و رو به قبر و پشت به قبله كن و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حَبيبَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صَفْوَهَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِىَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّهَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اِمامَ الْهُدى اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَلَمَ التُّقى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْوَصِىُّ الْبَرُّ التَّقىُّ النَّقىُّ الْوَفِىُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَموُدَ الدّينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَيِّدَ الْوَصِيّينَ، وَ اَمينَ رَبِّ الْعالَمينَ، وَ دَيَّانَ يَوْمِ الدّينِ، وَ خَيْرَ الْمُؤْمِنينَ، وَ سَيِّدَ الصِّدّيقينَ، وَ الصَّفْوَهَ مِنْ سُلالَهِ النَّبِيّينَ، وَ بابَ حِكْمَهِ رَبِّ الْعالَمينَ، وَ خازِنَ وَحْيِهِ، وَ عَيْبَهَ عِلْمِهِ، وَ النَّاصِحَ لِأُمَّهِ نَبِيِّهِ، وَ التَّالِىَ لِرَسوُلِهِ، وَ الْمُواسِىَ لَهُ بِنَفْسِهِ، وَ النَّاطِقَ بِحُجَّتِهِ، وَ الدَّاعِىَ اِلى شَريعَتِهِ، وَ الْماضِىَ عَلى سُنَّتِهِ، اَللّهُمَّ

اِنّى َشْهَدُ اَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ عَنْ رَسوُلِکَ ما حُمِّلَ، وَرَعى مَا اسْتُحْفِظَ، وَ حَفِظَ مَا اسْتوُدِعَ، وَ حَلَّلَ حَلالَکَ، وَ حَرَّمَ حَرامَکَ، وَ اَقامَ اَحْکامَکَ، وَ جاهَدَ النّاکِثینَ فى سَبیلِکَ وَ الْقاسِطینَ فى حُکْمِکَ، وَ الْمارِقینَ عَنْ اَمْرِکَ، صابِراً مُحْتَسِباً، لا تَاْخُذُهُ فیکَ لَوْمَهُ لاَئِمٍ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلى اَحَدٍ مِنْ اَوْلِیاَئِکَ وَ اَصْفِیاَئِکَ وَ اَوْصِیاَءِ اَنْبِیاَئِکَ، اَللّهُمَ هذا قَبْرُ وَلِیِّکَ، الَّذى فَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَ جَعَلْتَ فى اَعْناقِ عِبادِکَ مُبایَعَتَهُ، وَ خَلیفَتِکَ الَّذى بِهِ تَاْخُذُ وَ تُعْطى وَ بِهِ تُثیبُ وَ تُعاقِبُ، وَ قَدْ قَصَدْتُهُ طَمَعاً لِما اَعْدَدْتَهُ لِأَوْلِیاَئِکَ، فَبِعَظیمِ قَدْرِهِ عِنْدَکَ، وَ جَلیلِ خَطَرِهِ لَدَیْکَ، وَ قُرْبَ مَنْزِلَتِهِ مِنْکَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ افْعَلْ بى ما اَنْتَ اَهْلُهُ، فَاِنَّکَ اَهْلُ الْکَرَمِ وَ الْجُودِ، وَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلاىَ، وَ عَلى ضَجیعَیْکَ آدَمَ وَ نوُحٍ، وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ. پس ضریح را ببوس و در جانب سر بایست و بگو: یا مَوْلاىَ اِلَیْکَ وُفوُدى وَ بِکَ اَتَوَسَّلُ اِلى رَبّى فى بُلوُغِ مَقْصوُدى وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْمُتَوَسِّلَ بِکَ غَیْرُ خائِبٍ، وَالطّالِبَ بِکَ عَنْ مَعْرِفَهٍ غَیْرُ مَرْدوُدٍ، اِلاّ بِقَضاَءِ حَواَئِجِهِ، فَکُنْ لى شَفیعاً اِلَى اللّهِ رَبِّکَ وَ رَبّى فى قَضاَءِ حَواَئِجى وَ تَیْسیرِ اُمُورى وَ کَشْفِ شِدَّتى وَ غُفْرانِ ذَنْبى وَسَعَهِ رِزْقى وَ تَطْویلِ عُمْرى وَاِعْطاَءِ سُؤْلى فى آخِرَتى وَ دُنْیاىَ، اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَهَ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ، اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَهَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَهَ الْأَئِمَّهِ، وَ عَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً لا تُعَذِّبُهُ اَحَداً مِنَ الْعالَمینَ، عَذاباً کَثیراً لاَ انْقِطاعَ لَهُ، وَ لا اَجَلَ وَ لا اَمَدَ بِما شاَقُّوا وُلاهَ اَمْرِکَ، وَ اَعِدَّ لَهُمْ عَذاباً لَمْ

تُحِلَّهُ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ، اَللّهُمَّ وَ اَدْخِلْ عَلی قَتَلَهِ اَنْصارِ رَسوُلِکَ، وَعَلی قَتَلَهِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، وَ عَلی قَتَلَهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ عَلی قَتَلَهِ اَنْصارِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ قَتَلَهِ مَنْ قُتِلَ فی وِلايَهِ الِ مُحَمَّدٍ اَجْمَعينَ، عَذاباً اَليماً مُضاعَفاً فی اَسْفَلِ دَرَکٍ مِنَ الْجَحيمِ، لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ، وَ هُمْ فيهِ مُبْلِسوُنَ مَلْعوُنوُنَ ناکِسوُا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، قَدْ عايَنوُا النَّدامَهَ وَ الْخِزْیَ الطَّويلَ لِقَتْلِهِمْ عِتْرَهَ اَنْبِيآئِکَ وَ رُسُلِکَ، وَ اَتْباعَهُمْ مِنْ عِبادِکَ الصّالِحينَ، اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ فی مُسْتَسِرِّ السِّرِّ وَ ظاهِرِ الْعَلانِيَهِ فی اَرْضِکَ وَ سَمآئِکَ، اَللّهُمَّ اجْعَلْ لی قَدَمَ صِدْقٍ فی اَوْلِيآئِکَ، وَ حَبِّبْ اِلَیَّ مَشاهِدَهُمْ وَ مُسْتَقَرَّهُمْ، حَتّی تُلْحِقَنی بِهِمْ، وَ تَجْعَلَنی لَهُمْ تَبَعاً فِی الدُّنْيا وَ الْأ خِرَهِ، يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ. پس ضريح را ببوس و پشت به قبله بايست و رو به جانب قبر امام حسين عليه السلام کن و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اَبا عَبْدِاللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَابْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَابْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَابْنَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ، سَيِّدَهِ نِسآءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اَبَا الْأَئِمَّهِ الْهادينَ الْمَهْدِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صَريعَ الدَّمْعَهِ السّاکِبَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ الْمُصيبَهِ الرّاتِبَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلی جَدِّکَ وَ اَبيکَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلی اُمِّکَ وَ اَخيکَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلَی الْأَئِمَّهَ مِنْ ذُرِيَّتِکَ وَ بَنيکَ، اَشْهَدُ لَقَدْ طَيَّبَ اللّهُ بِکَ التُّرابَ، وَ اَوْضَحَ بِکَ الْکِتابَ، وَ جَعَلَکَ وَاَباکَ، وَ جَدَّکَ وَاَخاکَ، وَبَنيکَ عِبْرَهً لِأُولِی الْأَلْبابِ، يَابْنَ الْمَيامينِ الْأَطْيابِ التّالينَ الْکِتابَ، وَجَّهْتُ سَلامی اِلَيْکَ، صَلَواتُ اللّهِ وَسَلامُهُ عَلَيْکَ، وَجَعَلَ اَفْئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهْوی اِلَيْکَ، ما خابَ مَنْ تَمَسَّکَ بِکَ، وَلَجَاَ اِلَيْکَ. پس برو نزد پای قبر بايست و بگو: اَلسَّلامُ عَلی اَبِی

الْأَئِمَّهَ، وَخَليلِ النُّبُوَّهِ، وَالْمَخْصوُصِ بِالْأُخُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی یَعْسوُبِ الدِّینِ وَالْأیمانِ، وَکَلِمَهِ الرَّحْمنِ، اَلسَّلامُ عَلی میزانِ الْأَعْمالِ، وَ مُقَلِّبِ الْأَحْوالِ، وَسَیْفِ ذِی الْجَلالِ، وَساقِی السَّلْسَبیلِ الزُّلالِ، اَلسَّلامُ عَلی صالِحِ الْمُؤْمِنینَ، وَوارِثِ عِلْمِ النَّبِیّینَ، وَالْحاکِمِ یَوْمَ الدِّینِ، اَلسَّلامُ عَلی شَجَرَهِ التَّقْوی وَسامِعِ السِّرِّ وَالنَّجْوی اَلسَّلامُ عَلی حُجَّهِ اللَّهِ الْبالِغَهِ، وَنِعْمَتِهِ السَّابِغَهِ، وَنِقْمَتِهِ الدَّامِغَهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الصِّراطِ الْواضِحِ، وَالنَّجْمِ اللاَّئِحِ، وَالْإِمامِ النَّاصِحِ، وَالزِّنادِ الْقادِحِ، وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، پس بگو: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِ بْنِ اَبیطالِبِ، اَخی نَبِیِّکَ، وَ وَلِیِّهِ وَ ناصِرِهِ، وَ وَصِیِّهِ وَ وَزیرِهِ، وَ مُسْتَوْدَعِ عِلْمِهِ، وَ مَوْضِعِ سِرِّهِ، وَ بابِ حِکْمَتِهِ، وَ النَّاطِقِ بِحُجَّتِهِ، وَ الدَّاعی اِلی شَریعَتِهِ، وَ خَلیفَتِهِ فی اُمَّتِهِ، وَ مُفَرِّجِ الْکَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ، قاصِمِ الْکَفَرَهِ، وَ مُرْغِمِ الْفَجَرَهِ، الَّذی جَعَلْتَهُ مِنْ نَبِیِّکَ بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ، وَ عادِ مَنْ عاداهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ الْعَنْ مَنْ نَصَبَ لَهُ مِنَ الْأَوَّلینَ وَ الْأخِرینَ، وَ صَلِّ عَلَیْهِ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ اَوْصِیآءِ اَنْبِیآئِکَ، یا رَبَّ الْعالَمینَ

زیارت حضرت آدم

پس برگرد به جانب سر از برای زیارت حضرت آدم علیه السلام و نوح علیه السلام و در زیارت آدم بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَلیفَهَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَا الْبَشَرِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلی روُحِکَ وَ بَدَنِکَ، وَعَلَی الطَّاهِرینَ مِنْ وُلْدِکَ وَ ذُرِّیَّتِکَ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ صَلوهً لا یُحْصیها اِلاَّ هُوَ، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

زیارت حضرت نوح

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا شَیْخَ الْمُرْسَلینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ، صَلَواتُ اللَّهِ وَ سَلامُهُ عَلَیْکَ، وَ عَلی روُحِکَ وَ بَدَنِکَ، وَ عَلَی الطَّاهِرینَ مِنْ وُلْدِکَ، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

نماز زیارت حضرت امیرالمومنین علی علیه السّلام

نماز زیارت امیرالمومنین دو رکعت می باشد بدین گونه که در رکعت اول بعد از سوره فاتحه الکتاب سوره الرّحمن بخوان و در رکعت دوم سوره

پس و بعد از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهراعلیها السلام را بخوان و طلب آمرزش از خدا بکن و از برای خود دعا کن و بگو: اَللّٰهُمَّ اِنّی صَلَّیْتُ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ، هَدِیَّةً مِنّی اِلی سَیِّدی وَ مَوْلایَ، وَلِیِّکَ وَاَخی رَسوُلِکَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ عَلی آلِهِ، اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقَبَّلْها مِنّی وَ اجْزِنی عَلی ذلِکَ جَزآءَ الْمُحْسِنینَ، اَللّٰهُمَّ لَکَ صَلَّیْتُ وَ لَکَ رَکَعْتُ وَ لَکَ سَجَدْتُ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، لِأَ نَّهُ لا تَکوُنُ الصَّلوةُ وَ الرُّکوُعُ وَ السُّجوُدُ اِلاّ لَکَ، لِأَ نَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقَبَّلْ مِنّی زِیارَتی وَ اعْطِنی سُؤْلی بِمُحَمَّدٍ وَ الِهِ الطّاهِرینَ.

نماز زیارت حضرت آدم و حضرت نوح علیهما السّلام

چهار رکعت دیگر را هدیه آدم علیه السلام و نوح علیه السلام گردان پس سجده شکر بجا آور و در سجده بگو: اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ تَوَجَّهْتُ وَ بِکَ اعْتَصَمْتُ، وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ، اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثِقَتی وَ رَجآئی فَاکْفِنی ما اَهَمَّنی وَ ما لا یُهِمُّنی وَ ما اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّی عَزَّ جارُکَ، وَ جَلَّ ثَنآؤُکَ، وَ لا اِلهَ غَیْرُکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ قَرِّبْ فَرَجَهُمْ. پس جانب راست رو را بر زمین گذار و بگو: اِرْحَمْ ذُلّی بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ تَضَرُّعی اِلَیْکَ، وَ وَحْشَتی مِنَ النّاسِ، وَ اُنْسی بِکَ یا کَریمُ یا کَریمُ یا کَریمُ.

پس جانب چپ رو را بر زمین گذار

و بگو: لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ رَبّی حَقّاً حَقّاً، سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً، اَللّهُمَّ اِنَّ عَمَلی ضَعیفٌ فَضاعِفْهُ لی یا کَریمُ یا کَریمُ یا کَریمُ. * پس برو به سجود و صد مرتبه بگو شُکْراً

وداع با حضرت امیرالمومنین علی علیه السّلام

چون خواستی وداع کنی آن حضرت را بخوان این وداع را که بعد از زیارت پنجم مذکور درکتب علما نقل شده:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ وَ اسْتَرْعیکَ وَ اَقْرَءُ عَلَیْکَ السَّلامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرُّسُلِ وَ بِما جآئَتْ بِهِ وَدَعَتْ اِلَیْهِ وَ دَلَّتْ عَلَیْهِ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدینَ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی اِیَّاهُ، فَاِنْ تَوَفَّیْتَنی قَبْلَ ذلِکَ، فَاِنّی اَشْهَدُ فی مَماتی عَلی ما شَهِدْتُ عَلَیْهِ فی حَیوتی اَشْهَدُ اَنَ اَمیرَالْمُؤْمِنینَ عَلِیّاً، وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ، وَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ، وَ عَلِیَّ بْنَ مُوسی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ، وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ، وَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ اَئِمَّتی وَ اَشْهَدُ اَنَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَ حارَبَهُمْ مُشْرِکُونَ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَیْهِمْ فی اَسْفَلِ دَرَکٍ مِنَ الْجَحیمِ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مَنْ حارَبَهُمْ لَنا اَعْدآءٌ وَ نَحْنُ مِنْهُمْ بُرَءآؤُ، وَ اَنَّهُمْ حِزْبُ الشَّیْطانِ، وَ عَلی مَنْ قَتَلَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلآئِکَهِ وَ النَّاسِ اَجْمَعینَ، وَ مَنْ شَرِکَ فیهِمْ وَ مَنْ سَرَّهَ قَتْلَهُمْ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بَعْدَ الصَّلوهِ وَ التَّسْلیمِ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَهَ، وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، وَ عَلِیٍّ وَ مُحَمَّدٍ، وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسی وَ عَلِیٍّ وَ مُحَمَّدٍ، وَ عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُجَّهِ، وَ لا تَجْعَلْهُ

آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِهِ، فَاِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنى مَعَ هؤُلآءِ الْمُسَمّينَ الْاَئِمَّهِ، اَللّهُمَّ وَ ذَلِّلْ قُلُوبَنا لَهُمْ بِالطّاعَهِ وَ الْمُناصَحَهِ وَ الْمَحَبَّهِ، وَ حُسْنِ الْمُوازَرَهِ وَ التَّسْليمِ.

زيارت حضرت هود و صالح

اَلسَّلامُ عَلى اَوْلِيآءِ اللَّهِ وَ اَصْفِيآئِه، اَلسَّلامُ عَلى اُمَنآءِ اللَّهِ وَ اَحِبّآئِهِ، اَلسَّلامُ عَلى اَنْصارِ اللَّهِ وَ خُلَفآئِهِ، اَلسَّلامُ عَلى مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلى مَساكِنِ ذِكْرِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلى مُظْهِرى اَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الدُّعاهِ اِلَى اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُسْتَقِرّينَ فى مَرْضاتِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُخْلِصينَ فى طاعَهِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْاَدِلاَّءِ عَلَى اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الَّذينَ مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والَى اللَّهَ، وَ مَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عادَى اللَّهَ، وَ مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ، وَ مَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللَّهَ، وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ، وَ مَنْ تَخَلّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلّى مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ اُشْهِدُ اللَّهَ اَنّى سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُمْ مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلانِيَتِكُمْ، مُفَوِّضٌ فى ذلِكَ كُلِّهِ اِلَيْكُمْ، لَعَنَ اللَّهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ، وَ اَبْرَءُ اِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِه

علمای مدفون در حرم امام علی

علامه حلی

حله

چنانکه نقل است مولای متقیان علی علیه السلام در مسیر حرکت از کوفه به صفین بر تپه های بابل روی تل بزرگی ایستاد و اشاره به بیشه و نیزاری نمود و این سخن را فرمود: اینجا شهری است و چه شهری!

اصبغ بن نباته از یاران نزدیک حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! می بینم از وجود شهری در اینجا سخن می گویی، آیا در اینجا شهری بود و اکنون آثار آن از بین رفته است؟

فرمود: نه! ولی در اینجا شهری به وجود می آید که آن را «حله سیفیه» می گویند و مردی از تیره بنی اسد آن را بنا می کند و از این شهر مردمی پاک سرشت و مطهر پدید می آیند که در

پیشگاه خداوند مقرب و مستجاب الدعوه می شوند.

ولادت

در شب 29 رمضان 648 قمری در این شهر فرزندی از خاندانی پاک سرشت ولادت یافت که از مقربان درگاه باری تعالی قرار گرفت. نامش حسن و معروف به آیت الله علامه حلی است. مادرش بانویی نیکوکار و عفیف، دختر حسن بن یحیی بن حسن حلی خواهر محقق حلی است و پدرش شیخ یوسف سدیدالدین از دانشمندان و فقهای عصر خویش در شهر فقاهت حله است.

علامه حلی از طرف پدر به «آل مطهر» پیوند می خورد که خاندانی مقدس و بزرگ و همه اهل دانش و فضیلت و تقوا بودند. از آنها آثار و نوشته های گرانقدر به یادگار مانده که تا به امروز و در امتداد تاریخ مورد استفاده دانش پژوهان قرار گرفته است. آل مطهر به قبیله بنی اسد که بزرگترین قبیله عرب در شهر حله است پیوند می خورند که مدت زمانی حکومت و سیادت از آنها بود.

حسن بن یوسف پس از آموختن کتاب وحی و خط، کم کم آمادگی فراگیری دانشها را در خود تقویت نمود و در مراحل اولیه تحصیل مقدمات و مبادی علوم را در محضر پدر فاضل و فقیه خود آموخت و به سبب کسب این همه فضیلتها و نیکی ها در سنین کودکی به لقب «جمال الدین» (زینت و زیبایی دین) در بین خانواده و دانشمندان مشهور گشت.

اساتید

جمال الدین حسن در شهر حله بزیست و در محضر فقها، متکلمان و فلاسفه والامقام با کمال ادب زانو زد و از روح بلند معنوی و اخلاق و دانش آنان بهره کافی برد و خویشتن را به دانش و تهذیب نفس آراست و به تمام فنون و علوم مسلح

گردید و از دست آنان به دریافت اجازه نامه اجتهادی و نقل حدیث مفتخر گردید. حال به اختصار به نام چند نفر از اساتید بزرگوار وی اشاره می کنیم:

شیخ یوسف سدید الدین (پدر ارجمند او)، محقق حلی (602 676 ق) خواجه نصیر الدین طوسی (597 672 ق)، سید رضی الدین علی بن طاووس (589 664 ق)، سید احمد بن طاووس (متوفی به سال 673 ق)، یحیی بن سعید حلی (متوفی به سال 690)، مفید الدین محمد بن جهم حلی و...

جمال الدین حسن، ستاره پر فروغ «آل مطهر» و شهر فقاهت حله هنوز مدت زمانی از تحصیلش نگذشته بود که با ذوق سرشار خدادادی و علاقه وافر، به تمام دانشهای بشری مانند فقه و حدیث، کلام و فلسفه، اصول فقه، منطبق، ریاضیات و هندسه مسلح گردید و تجربه لازمه را به دست آورد. آوازه فضل و دانش وی به سرعت در سرزمین حله و دیگر شهرها پیچید و در مجالس درس و محیط فرهنگی نام مقدسش را به نیکی و احترام یاد می کردند و «علامه» اش می خواندند.

علامه حلی چون خورشید فروزان در آسمان فقاهت درخشید و دیگران از نور وجودش استفاده کردند. در شهر حله حوزه درس تشکیل داد و علاقمندان و تشنه کامان معارف و علوم اهل بیت علیهم السلام از گوشه و کنار جذب آن شدند و از دریای بی کرانش سیراب گشتند.

یکی از دانشمندان می گوید: علامه حلی نظیری ندارد نه پیش از زمان خودش و نه بعد از آن. کسی که در مجلس درس او پانصد مجتهد تربیت شد.

شاگردان

از جمله فرزانگان و ستارگانی که در محضرش زانو زدند و

از انفاس پاک و مکتب پربار فقهی، کلامی و روح بلندش بهره ها بردند و از دست مبارکش به دریافت اجازه نامه اجتهادی و نقل حدیث مفتخر شدند اینان بودند:

فرزند عزیز و نابغه اش محمد بن حسن بن یوسف حلی معروف به «فخر المحققین» (682 771 ق)، سید عمید الدین عبدالمطلب و سید ضیاء الدین عبدالله حسینی اعرجی حلی (خواهر زادگان علامه حلی) تاج الدین سید محمد بن قاسم حسنی معروف به «ابن معیه» (متوفی 776 ق)، رضی الدین ابوالحسن علی بن احمد حلی (متوفی 757 ق)، قطب الدین رازی (متوفی 776 ق) سید نجم الدین مهنا بن سنا مدنی، تاج الدین محمود بن مولا، تقی الدین ابراهیم بن حسین آملی و محمد بن علی جرجانی.

مرجعیت

بعد از رحلت محقق حلی در سال 676 ق که زعامت و مرجعیت شیعیان را به عهده داشت شاگردان ممتاز وی و فقها و دانشمندان حله به دنبال فقیه و مجتهدی بودند که خصوصیات مرجعیت و زعامت را دارا باشد تا او را به عنوان مرجع تقلید معرفی کنند. آنان تنها علامه حلی را که از شاگردان برجسته و دست پرورده مکتب فقهی محقق حلی بود و فقها و مجتهدان بنام آن روزگار در حوزه درس وی شرکت می کردند شایسته مرجعیت و پیشوایی دین می شناختند و این در زمانی بود که فقط 28 بهار از عمر شریف علامه گذشته بود. این امر حاکی از نبوغ و شخصیت والای اوست که در این سنین تمام دانشها و فضایل اخلاقی و کرامتهای معنوی و انسانی را به کمال رسانده و از دیگر عالمان و مجتهدان برتری جسته و به

مقام شامخ مرجع تقلید و فتوا در احکام شرع مقدس اسلام نایل گشته بود.

آری پس از رحلت محقق حلی زعامت و مرجعیت شیعیان به علامه حلی منتقل گردید و این بار امانت الهی بر دوش با کفایت او گذاشته شد. بدین سبب به لقب مقدس و شریف «آیت الله» مشهور گردید؛ که در آن روزگار تنها او به این لقب خوانده می شد و هرکس آیت الله می گفت منظورش علامه حلی بود.

حضور فقیه یگانه عصر علامه حلی در ایران و مرکز حکومت مغولان خیر و برکت بود و با زمینه هایی که حاکم مغول برای وی به وجود آورده بود کمال بهره را برد و به دفاع از امامت و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام برخاست. از این رو بزرگترین جلسه مناظره با حضور اندیشمندان شیعی و علمای مذاهب مختلف برگزار شد. از طرف علمای اهل سنت خواجه نظام الدین عبدالملک مراغه ای که از علمای شافعی و داناترین آنها بود برگزیده شد. علامه حلی با وی در بحث امامت مناظره کرد و خلافت بلافصل مولا علی علیه السلام بعد از رسالت پیامبر اسلام را ثابت نمود و با دلیلهای بسیار محکم برتری مذهب شیعه امامیه را چنان روشن ساخت که جای هیچ گونه تردید و شبهه ای برای حاضر باقی نماند.

دربار سلطان خدا بنده

پس از جلسات بحث و مناظره و اثبات حقانیت مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اولجایتو (حاکم عصر وی از پادشاهان مغول) مذهب شیعه را انتخاب کرد و به لقب «سلطان محمد خدابنده» معروف گشت. پس از اعلان تشیع وی، در سراسر ایران مذهب اهل بیت منتشر شد و سلطان

به نام دوازده امام خطبه خواند و دستور داد در تمام شهرها به نام مقدس ائمه معصومین علیهم السلام سکه زنند و سر در مساجد و اماکن مشرفه به نام ائمه مزین گردد.

علامه حلی پس از یک دهه تلاش و خدمات ارزنده فرهنگی و به اهتزاز در آوردن پرچم ولایت و عشق و محبت خاندان طهارت علیهم السلام در سراسر قلمرو مغولان در ایران، در سال 716 ق. بعد از مرگ سلطان محمد خدا بنده، به وطن خویش سرزمین حله برگشت و در آنجا به تدریس و تألیف مشغول گردید و تا آخر عمر منصب مرجعیت و فتوا و زعامت شیعیان را به عهده داشت.

تالیف و تدریس

تدریس و تألیف هر یک فضیلت بسیار مهمی برای رادمردان عرصه دانش است و علامه شخصیتی بود که در این دو جنبه از دیگر محققان و دانشوران پیشی گرفت و سرآمد روزگار شد. چنانکه گفته اند: علامه حلی زمانی از نوشتن کتابهای حکمت و کلام فارغ شد و به تألیف کتابهای فقهی پرداخت که از عمر مبارکش بیش از 26 سال نگذشته بود.

او در رشته های گوناگون علوم کتابهای زیادی دارد که اگر در مجموعه ای جمع آوری شود دایره المعارف و کتابخانه بسیار ارزشمندی خواهد شد. یکی از دانشمندان می نویسد:» اگر به نوشته های علامه دقت کنید پی خواهید برد که این مرد از طرف خداوند تأیید شده است، بلکه نشانه ای از نشانه های خداست. چنانچه نوشته های وی بر ایام عمرش از ولادت تا وفات تقسیم شود سهم هر روز یک دفترچه بزرگ می شود.»

الف) آثار فقهی:منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، تلخیص المرام فی معرفه الاحکام،

غایه الاحکام فی تصحیح تلخیص المرام و.........

ب) آثار اصولی: النکه البدیعه فی تحریر الذریعه، غایه الوصول و ایضاح السبل و.........

ج) آثار کلامی و اعتقادی: منهاج الیقین، کشف المراد، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت و.........

د) آثار حدیثی: استقصاء الاعتبار فی تحقیق معانی الاخبار، مصابیح الانوار، الدرر و المرجان فی الاحادیث الصحاح و الحسان و.......)

ه) آثار رجالی: خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، کشف المقال فی معرفه الرجال، ایضاح الاشتباه.

و) آثار تفسیری: نهج الایمان فی تفسیر القرآن، القول الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز و ایضاح مخالفه السنه.

ز) آثار فلسفی و منطقی: القواعد و المقاصد، الاسرار الخفیه، کاشف الاستار، الدرالمکنون، المقاومات، حل المشکلات و.........

ح) آثار ارزنده در زمینه دعا:الادعیه الفاخره المنقوله عن الائمه الطاهره و منهاج الصلاح فی اختصار المصباح.

ط) آثار ادبی: کشف المکنون من کتاب القانون، بسط الکافیه، المقاصد الوافیه بفوائد القانون والکافیه و...........

مرحوم علامه با اندیشه و فکر مواج خویش علاوه بر تحولی که در فقه ایجاد کرد و در عصر خویش مسیر اندیشه فقها را متوجه مبانی فقه و معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمود در فنون و دانشهای دیگر چون حدیث تحول بنیادی به وجود آورد و دریچه ای به روی محققان در طول تاریخ گشود که مشعل پر فروغی فرا راه آنان شد.

تقرب به خدا

عارف فرزانه و اسوه ایمان و تقوا علامه حلی با آن همه تلاش فرهنگی و تدریس و نوشتن کتابهای ارزنده، از یاد خدا و تقرب به درگاه حق غافل نبود

و موفقیت در عرصه دانش و خدمات ارزشمندی و پر بار را در سایه ارتباط معنوی و تقوای الهی می دانست. او را از زاهدترین و با

تقواترین مردم معرفی کرده اند.

علامه حلی پرچم ولایت را برافراشت و با تمام وجود از ولایت و رهبری صحیح دفاع کرد. این عشق سرشار به خاندان طهارت علیهم السلام با گوشت، پوست و استخوانش آمیخته بود و آنجا که در ارتباط با آنان قلم بر صفحه کاغذ می گذاشت با اخلاص برخاسته از اعماق جانش چنین می نگاشت:

بزرگترین سرچشمه دوستی و محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اطاعت و پذیرش حکومت و ولایت آنهاست و قیام بر همان شیوه ای که آنان ترسیم کردند...

سفارش می کنم به محبت و عشق ورزی به فرزندان فاطمه زهرا علیهاالسلام. چون آنان شفاعت کنندگان ما هستند در روزی که مال و فرزندان برای ما سودی نخواهند داشت...

علامه به پیروی از مولا و مقتدایش امیر المومنین علیه السلام نواحی وسیعی را با مال و دست خود آباد کرد و برای استفاده مردم وقف نمود و این یکی از فضیلتهای او بود که در زندگی کمتر دانشمند و فقیهی به چشم می خورد.

شب جمعه که فرا می رسید بوی تربت مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام و عشق زیارت حضرتش، علامه را بی تاب می کرد و از حله به کربلا میکشاند. از این رو هر هفته روزهای پنجشنبه به زیارت مولا و آقایش می شتافت.

وفات

پایان زندگی هر کس به مرگ اوست. جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است. محرم سال 726 ق. برای شیعیان و پیروان راستین اسلام فراموش نشدنی است. عزا و ماتم آنان افزون است. بویژه حله این سرزمین مردان پاک سرشت و عاشقان اهل بیت علیه السلام شور و ماتم بیشتری دارد.

عجب تقارن

و اتفاق! پاسدار بزرگ اسلام و فقیه شیعه، علامه حلی، ولادتش در ماه پر برکت و با فضیلت رمضان واقع شد و زندگی اش با خیر و برکت فراوان گردید و بعد از گذشت 78 سال عمر پر بار، پرواز روحش با عشق و محبتی که به اهل بیت نبوت و رابطه نا گسستنی با ولایت داشت، در ماه شهادت به وقوع پیوست و به روح مطهر سالار شهیدان امام حسین علیه السلام پیوند خورد.

در 21 محرم سال 726 قمری مرجع تقلید شیعه، فقیه و عارف فرزانه، ستاره پر فروغ آسمان علم و فقاهت، آیت الله علامه حلی دار فانی را وداع گفت و روح ملکوتی اش به سوی خدا پرواز کرد و به رضوان و لقای معبودش شتافت. غم و اندوه بر چهره همه سایه افکند. پیکر پاکش به نجف تشییع گردید و در جوار بارگاه ملکوتی مولای متقیان علی علیه السلام در حرم مطهر به خاک سپرده شد.

از ایوان طلای امیر المومنین علیه السلام دری به رواق علوی گشوده است. پس از ورود به سمت راست، حجره ای کوچک دارای پنجره فولادی، مخصوص قبر شریف علامه حلی است. زائران بارگاه علوی در مقابل این حجره توقفی کرده، مرقد شریفش را زیارت می کنند و از روح بلندش مدد می جویند.

مأخذ: کتاب» گلشن ابرار»

تدوین جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم

تحت نظر پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام

سازمان تبلیغات اسلامی.

علامه بحر العلوم

سیدمحمد مهدی بحرالعلوم

نام های دیگر: بحرالعلوم طباطبایی، محمد مهدی طباطبایی نجفی، محمد مهدی سید بحرالعلوم، محمد مهدی طباطبایی،

موطن: کربلا

نام پدر: سید مرتضی

تاریخ وفات: 1212 قمری

محمد مهدی، فرزند سید مرتضی طباطبایی بروجردی، از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام

در یک خانواده روحانی وپرهیزگار، در شب جمعه از ماه شوال 1155ق.

1113 ش. در شهر کربلای معلی پا به عرصه هستی نهاد. شبی که سید به دنیا آمد پدر وی در عالم خواب دید که امام رضا علیه السلام دستور دادند محمد بن اسماعیل بن بزیع از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیه السلام شمعی برفراز بام سید مرتضی (منظور خود اوست) بر افروزد. وقتی محمدبن اسماعیل آن شمع را روشن کرد نوری از آن شمع به آسمان بالا رفت که نهایت نداشت. پدر از آن رویای راستین بیدار می شود و همزمان خبر مولود تازه رسیده را به او می دهند.

در محضر اساتید

او از دوران کودکی در دامن پر مهر و محبت مادر پاکدامنش و در پرتو توجهات پدر بزرگوارش سید مرتضی (متوفای 1204 (قبه آداب و اخلاق اسلامی خو گرفت ورفته رفته رشد یافت. پس از گذراندن دوره های علوم مقدماتی و سطح (فقه و اصول)، درآغاز بلوغ به درس خارج که از سوی پدرش تدریس می شد راه یافت و پس از پنج سال درس وبحث فشرده به مقام بلند اجتهاد نایل آمد.

سید محمد مهدی همچنین در محضر اساتید بنام حوزه کربلا و نجف اشرف شرکت جست، فرهیختگان بنامی چون، محمد باقر وحید بهبهانی (1118-1208 (ق، شیخ یوسف بحرانی (1107-1186 (ق، محمد تقی دورقی نجفی (متوفی 1186 (قو مهدی فتونی نباطی عاملی (متوفی 1183 ق.

او حکمت و فلسفه را نزد آقا میرزا ابوالقاسم مدرس فرا گرفت و آن حکیم وارسته نیز در نزد وی درس اصول و فقه را آموخت.

وحید بهبهانی در اواخر عمر خویش مردم را در مسائل

و فتواهای احتیاطی به سوی سید محمد مهدی راهنمایی می کرد. و او را مجتهدی جامع الشرایط می دانست.

سید در سال 1186 ق. به قصد زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام و دیدار با علمای بزرگ ایران وارد مشهد مقدس شد و در مدت اقامتش شش یا هفت سال خود در آن شهر، علاوه بر دیدارهای علمی با مردم و مباحثات با علما، در درس استاد میرزا مهدی اصفهانی خراسانی (1153-1218 ق)شرکت کرد و فلسفه، عقاید و کلام را از آن مرد بزرگ آموخت و بر اندوخته علمی خویش افزود.

لقب (بحرالعلوم) از زبان این استاد برای اولین با به سید محمد مهدی طباطبایی گفته شد. استاد که از هوش و استعداد او شگفت زده شده بود در حین درس خطاب به شاگرد خود می گوید: (اخا انت بحرالعلوم) یعنی تو دریای علم هستی از آن لحظه سید به این لقب معروف شد.

سفر حجاز

سید بحرالعلوم در اواخر سال 1193 ق راهی حجاز شد. استقبال شایان مردم و شخصیتهای محافل علمی از او موجب شد که به مدت دو سال در کنار خانه خدا اقامت ورزد و به درس و بحث بپردازد.

تسلط او به فقه اهل سنت و حسن معاشرت و سخاوتش او را چنان در میان ساکنان آن دیار بخصوص اهل علم، محبوب ساخت که هر روزه شماری از مردم و دانشمندان به دیدنش می رفتند و از وی کسب فیض می نمودند. شگفت آنکه پیروان هر کدام از مذاهب چنین می پنداشتند که بحرالعلوم پای بند به مذهب ایشان است. او تمام این مدت را با تقلید گذرانید و جلسه درس او در علم

کلام طبق مذاهب چهارگانه دایر بود و در اواخر توقف در مکه، مذهب خود را اعلان فرمود. وقتی خبر اظهار مذهب او به گوش پیروان مذاهب دیگر رسید از اطراف به دور او ریخته، با وی به مناقشه پرداختند و او با دانش انبوه خود بر تمامی آنها برتری پیدا کرد و همه آنها را با دلیلهای قوی و منطقی به سوی حقیقت اسلام مجذوب ساخت. (

تعیین و تثبیت جایگاه اعمال حج و مرکزیت دادن به مواقیت احرام به طوری که از نظر شرعی صحیح واقع شود و همچنین اصلاح مواقف حج، یکی از گامهای ارزشمند سید بحرالعلوم بود. زیرا این مکانهای مقدس قبل از او چندان مشخص نبود.

علاوه بر اینها، سنگهای فرش شده در حرم را که حجاج بر آن اقامه نماز می کردند تعویض نمود و سنگهای معدنی را خارج کرد وسنگهایی را که از نظر شیعه سجده بر آنها صحیح است جایگزین نمود. از آثار معنوی حضور این مرد بزرگ در حجاز شیعه شدن امام جمعه مکه در هشتاد سالگی است.

یادی از شاگردان

این عالم با ورع شاگردانی بزرگ و نامی تربیت کرد که هر یک منشا خدمات فراوان به عالم اسلام شدند. در اینجا به نام چند تن از آنها اشاره می کنیم:

1. شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء (1154-1227 ق.) *2. سید محمد جواد عاملی معروف به صاحب مفتاح الکرامه (1164-1226 ق) *3. ملا احمد نراقی، مولف کتاب معراج السعاده (1185-1260 ق) *4. محمد باقر شفتی رشتی، ملقب به حجه الاسلام (1175-1260ق) *5. سید یعقوب کوه کمری (1176-1256 ق) *6. سید صدر الدین عاملی (متوفی 1263 ق) *7. سید دلدار

علی نقوی رضوی نصیر آبادی لکهنوی (1166-1235 ق) *8. شیخ محمد ابراهیم کلباسی (1180-1262 ق) *9. زین العابدین سلماسی (متوفی 1266 ق) *10. شیخ عبدالحسین الاعم (1177-1247 ق) *11. سیدعلی فرزند سید محمد (1161-1231 ق) *12. سید قیصر محمد فرزند معصوم رضوی خراسانی (1180-1255 ق) *13. اسدالله کاظمی (متوفی 1236 ق) *14. ابوعلی حائری صاحب کتاب منتهی المقال (1159-1216 ق) *15. سید عبدالله شیر (متوفی 1244ق) *16. شیخ محمد تقی اصفهانی ایوانکی، صاحب حاشیه معالم (متوفی 1248 ق) *17. سید محمد مجاهد، مولف کتاب المناهل (متوفی 1242 ق) *18. محسن اعرجی (متوفی 1227 ق) *19. میرزا محمد عبدالصانع نیشابوری اخباری*20. شیخ حسین نجف

آثار علمی سید

آثاری که در کتابها از آنها نام برده اند-که بعضی از آنها چاپ گردیده و برخی چاپ نشده است-بدین قرار است:

-المصابیح فی الفقه (در سه جلد) *-الفوائد فی الاصول *-مشکاه الهدایه *-الدره النجفیه (رساله ای در فقه) *-رساله فی عصیر الزبیبی*-شرح الوافیه (در علم اصول فقه) *-تحفه الکرام (در تاریخ مکه و بیت الله الحرام) *-مناسک حج*-حاشیه بر کتاب شرایع (بحث طهارت) *-حاشیه بر کتاب (الذخیره) سبزواری. *-الدره البهیه فی نظم رووس المسائل الاصولیه *-کتاب الرجال (معروف به فوائد الرجالیه) *-دیوان شعر و رساله ای فارسی در شناخت خدا

آثار اجتماعی

با توجه به سنگینی مسوولیت های علمی سید آثار اجتماعی و معنوی گرانبهای از او مشاهده می نماییم که به نمونه هایی از آن یادگارها اشاره می کنیم:

1. مشخص کردن مقام و جایگاه حضرت حجه بن الحسن (عج) در مسجد سهله و بناگذاری قبه ای در این جایگاه مقدس. *2. بنا کردن گلدسته در صحن شریف علوی در طرف جنوبی و تعمیر دیوارهای صحن ها و حجره هایی که در حالی خراجی بود. *3. ترغیب و راهنمایی نسبت به تعمیر

مسجد شیخ طوسی در نجف اشرف. *4. ایجاد کتابخانه خطی (مکتبه بحرالعلوم) *5. بالا آوردن ارتفاع مسجد کوفه به منظور سهولت در تطهیر و پاک نمودن آن. *6. مشخص کردن جایگاه مسجد راس الحسین در نجف اشرف. *7. تعیین جایگاه قبر مختار ثقفی که الان به قبر مسلم معروف است. *8. تعیین جایگاه مرقد حضرت هود و صالح علیه السلام در نجف اشرف.

9. اضافه کردن مقداری از اراضی به مسافت حرم مطهر و ایجاد تاسیساتی در اطراف حرم که مورد نیاز زوار بود

یادی از اشعار بحرالعلوم

سید در شعر و ادبیات فوق العاده چیره دست بود و شهرهای او در فقه و اصول و رجال از آثار گرانبهای به یادگار مانده آن دریای بی ساحل است و به نظم در آوردن نام اصحاب اجماع از سروده های اوست شعر ذیل را که در رثای سالار شهیدان علیه السلام سروده شده است، برای نمونه ذکر می کنیم:

الله اکبر ماذا الحادث الجلل

و قد تزلزل سهل الارض والجبل !؟

ماهذه الزفرات الصاعدات اسی

کانها من لهیب القلب تشتعل

ما للعیون منهاالدمع جاریه

منها تخد خدودا و هی تنهمل

کان ففخه صورالحشر قد فجئت

فالناس سکری و لاسکر و

لاثمل

-این چه حادثه بزرگی است که از بزرگی آن کوه و بیابان متزلزل شده است.

-این ناله ها از چه بلند است! گویا ناله ها از سوز قلبها زبانه می کشند.

-چه شده است که چشمه های اشک دیده ها جاری است و جویباری از آنها بر روی رخسار می دود.

-گویا صور اسرافیل دمیده شده و قیامت بر پاست و مردم مست اند در صورتی که بهوش اند و مست نیستند.

مظهر فضیلتها

سید بحرالعلوم مرد فضیلت و تقوا و نمونه ای کامل از اخلاق نیکوی انبیا بود آن معلم اخلاق و انسانیت و از مصادیق بارز اخلاق نیکو فرزانه ای است که شاگرد بلند آوازه او کاشف الغطاء در حقش چنین سروده است:

جمعت من الاخلاق کل فضیله

فلا فضل الا عنجنا بک صادر

-همه فضایل و اخلاق شایسته را جمع کرده ای و در دنیا هیچ فضیلتی نیست مگر اینکه از حضور تو صادر شده و تو دارای آن فضیلت هستی.

او از نظر تواضع در مرتبه عالی قرار داشت و برای دیگران بیش از خود احترام و ارزش قائل بود و برای مردم پدری مهربان به حساب می آمد سخن گفتن و راه رفتن او انسان را متحیر می ساخت در میان مردم که راه می رفت بیننده تصور می کرد او فرشته است برای خدا سخن می گفت و پیوسته به یاد خدا بود.

او در تهذیب اخلاق در مرتبه ای قرار داشت که درک آن برای بسیاری از افراد مشکل است

او کارها و ساعات فعالیتهایش را تقسیم نموده بود وقتی سیاهی شب همه جا را فرا می گرفت مقداری به تحقیق و آماده کردن مقدمات درس و بحث می

گذراند و پس از آن به طرف مسجد کوفه رفت هدر آنجا به مناجات با خدا می پرداخت

بحرالعلوم بر امور عبادی شاگردان خویش نیز فوق العاده اهتمام می ورزید و در صورت غفلت و کوتاهی شاگردان از این مهم بسیار رنج می برد یک بار برای چند روز تدریس را ترک فرمود: طلبه ها واسطه ای را نزد وی فرستادند تا علت تعطیلی درس را جویا شود بحرالعلوم در پاسخ او چنین فرموده بود: (در میان این جمعیت طلبه هرگز نشنیدم که در نصف شبها صدای تضرع و زاری و مناجات آنها بلند بشود با اینکه من غالب شبها در کوچه های نجف راه می روم چنین دانش پژوهانی شایسته نیستند تا برای ایشان درس بگویم.) چون طلاب این سخن را شنیدند متحول شده شبها به ناله و گریه در محضر الهی پرداختند وقتی این تحول اخلاقی در طلبه ها پدیدار شد آن جناب دوباره تدریس را شروع کردند. تلاش سید در حمایت از فقرا و محرومان را باید از شبهای تاریک و کوچه های باریک نجف اشرف وفقیران آن دیار پرسید او هر شب در کوچه های شهر می گردید و برای فقرا نان وخوردنی های دیگر می برد. (

سِّر عشق

به منظور درک بیشتر عظمت و بزرگی سید بحرالعلوم چند نمونه از ارتباط و دیدارهای وی با حضرت مهدی (عج (را بیان میکنیم.

الف-ناقه سوار:آخوند ملا زین العابدین سلماسی از شاگردان و یاران نزدیک سید می گوید: ایامی که در جوار خانه خدا نزد سید به خدمت مشغول بودم روزی اتفاق افتاد که در خانه چیزی نداشتیم مطلب را به سید عرض کردم چیزی

نفرمود از عادات جناب بحرالعلوم این بود که صبح اول وقت طوافی دور کعبه می کرد و به خانه می آمد و به اتاقی که مخصوص خودش بود می رفت ما قلیان تنباکویی برای او میبردیم آن را می کشید و برای هر صنفی بر طریق مذهبش درس می گفت در آن روزی که از تنگدستی شکایت کردم چون از طواف برگشت به حسب عادت قلیان را حاضر کردم که ناگهان کسی در را کوبید سید بحرالعلوم بشدت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بگیرد و از اینجا بیرون ببر آنگاه خود با شتاب به طرف در رفت و آن را باز کرد شخص بزرگواری در لباس عربی داخل شد و در اتاق سید نشست و سید در نهایت فروتنی و ادب دم در نشست. ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن گفتند آنگاه برخاست و در خانه را باز کرد و دست مهمان را بوسید او را بر ناقه ای که دم در خانه خوابانده بود سوار کرد مهمان رفت وبحرالعلوم با رنگ دگرگون بازگشت و حواله ای به دست من داد و گفت: این حواله ای ست برای مرد صرافی که در بازار صفاست نزد او برو و هر چه بر او حواله شده بگیر آن حواله را گرفتم و آن را نزد همان مرد که سید سفارش کرد برای بردم مرد چون حواله را گرفت به آن نظر نمود و آن را بوسید و گفت: برو چند باربر و کارگر بیاور پس رفتم وچهار باربر آوردم به قدری که آن چهار نفر قدرت حمل داشتند پول آن زمان را برداشتند و

به منزل آوردند من فوری برگشتم نزد آن صراف که از حال او و نویسنده حواله جویا شوم که او چه کسی بود وقتی رفتم نه صرافی را دیدم و نه مغازه ای را که دیده بودم از مغازه صراف پرس و جو کردم گفتند ما اصلا در اینجا دکان صرافی ندیده ایم.

ب-مانند دریا: میرزای قمی -نویسنده کتاب قوانین- می گوید: من با علامه بحرالعلوم در درس آقا وحید بهبهانی هم مباحثه بودم اغلب من برای او بحث را تقریر می کردم تا اینکه به ایران آمدم و کم کم شهرت علمی سید بحرالعلوم به همه جا رسید و من تعجب می کردم تا زمانی که خدا توفیق عنایت فرمود که برای زیارت عتبات موفق بشوم وقتی به نجف اشرف وارد شدم سید را ملاقات کردم مساله ای عنوان شد دیدم سید بحرالعلوم دریای مواج و عمیقی از دانش هاست پرسیدم: آقا ما که با هم بودیم شما این مرتبه را نداشتید و از من استفاده می کردید حال شما را مانند دریا می بینم سید فرمود: میرزا این از اسرار است که به تو می گویم تا من زنده ام به کسی نگو و کتمان بدار من قبول کردم آنگاه فرمود: چگونه این طور نباشم و حال آنکه آقایم (حجه بن الحسن عج (مرا شبی در مسجد کوفه به سینه مبارک خود چسباند.

ج-تلاوت قرآن:میرزا حسین لاهیجی به نقل از شیخ زین العابدین سلماسی می گوید: روزی بحرالعلوم وارد حرم مطهر امام علی علیه السلام شد و سپس این شعر را زمزمه کرد: چه خوش است صوت قرآن

ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن

سخن خدا

شنیدن

وفات

سرانجام در روز 24 ذیحجه (یا رجب سال 1212 ق) دار فانی برتافت و به عالم بالا پرواز کرد. درگذشت سید در عالم اسلام اثری عمیق برجای گذاشت و دنیای شیعه را در ماتم فرو برد. پیکر مطهر او پس از تشییع با شکوه واقامه نماز، در جنب مرقد شیخ طوسی، در نجف دفن شد.

علامه امینی

ولادت

«عبدالحسین»، پسر احمد در خاندانی همه عالم، فقیه، عابد، زاهد و ادیب، در سال 1320 ه. ق در تبریز متولد گشت و در خانه ای که کانون ایمان، علم، عمل و اخلاق بود، رشد نمود. آموزش های نخستین را نزد پدر بزرگوارش مرحوم میرزا محمد که عالم و فقیه بود آموخت. سپس در مدرسه طالبیه تبریز که برجسته ترین کانون دانش و فرهنگ اسلامی شیعی آن روزگار بود، به تحصیل پرداخت. ادبیات، فقه و اصول فقه را نزد فقیهان و عالمان و عارفان تبریز، چون: آیه الله سید محمد بن عبدالکریم موسوی مشهور به مولانا، آیه الله سید مرتضی بن احمد بن محمد حسینی خسرو شاهی آموخت.

وی با استعداد و نبوغ عجیبی که داشت مراکز علمی آذربایجان را جهت تکمیل تحصیلات کافی ندانست و عاقبت برای ادامه ی تحصیلات عالیه ی اسلامی، راهی نجف اشرف برجسته ترین کانون علمی شیعه امامیه آن روزگار شد و نزد برجسته ترین مراجع و مشایخ علمی و فقهی شیعه، به تحصیل پرداخت.

علامه امینی پس از گذراندن مرحله نخست تحصیلات، به زادگاهش تبریز بازگشت و به تبلیغ، تدریس و تألیف پرداخت. تفسیر فاتحه الکتاب، نخستین اثر علمی قرآنی وی، محصول همین دوران است.

هجرت علمی دوم به نجف اشرف

علامه امینی برای کسب بیشتر دانش، مجدداً راهی نجف اشرف شد و به تحصیل و تحقیق پرداخت و سرانجام به درجه عالی اجتهاد رسید. پس از کسب درجه اجتهاد، به تدریس وتألیف روی آورد تا آنجا که در دانش اسلامی، علامه شد و در فقه، اصول، حدیث، تفسیر، کلام، تاریخ و رجال، مرجع عام و خاص گردید.

خصوصیات اخلاقی

علامه امینی روحانی کاملی بود که نور عقل شرعی به وجه احسن در وی تجلی کرد. این مرد بزرگ، از جهات عدیده مانند علو طبع، استغنای روح، بی اعتنایی به ریاست، صراحت لهجه، زبان صدق گویا، قلم و بیان شیوا و رسا، چهره جذاب و سیمای دلنشین و آراستگی به صفات کریمه از قبیل توکل، ادب، شجاعت، ابراز شخصیت در برابر مخالف و در مقام دفاع از حقیقت و امثال اینها کم نظیر بود. وی عابد و زاهد و بس فروتن بود و پارسایانه می زیست. از مظاهر مادی دنیا به دور بود، همواره در نماز و نیایش و راز و نیاز بود و به راستی که علی گونه می زیست. عشق و ایمان او به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، وی را بی قرار ساخته بود تا آنجا که برای زیارت حرم امام حسین علیه السلام از نجف تا کربلا پیاده می رفت. هرگز از مردم و نیازمندان غافل نبود و آنچه داشت می بخشید.

سفرهای علمی علامه امینی

علامه برای خلق الغدیر یا دایره المعارف جاودانه امامت و ولایت علوی به پژوهشی بسیار گسترده و بی مانند دست زد. آن مرحوم نخست همه کتاب های خطی و چاپی کتابخانه های عمومی و خصوصی نجف اشرف را مطالعه کرد، از جمله همه کتاب های خطی و چاپی کتابخانه مرحوم سید محمد باقر بحرالعلوم، کتابخانه مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، کتابخانه شیخ فرج الله نجفی و کتابخانه حسینیه شوشتری ها. که برای مطالعه در این کتابخانه ی اخیر مرحوم علامه امینی سر شب وارد آن می شد و مدیر کتابخانه در ر

ا به روی آن مرحوم قفل می نمود و صبح روز بعد در را می گشود.

مرحوم امینی سپس به مطالعه کتابخانه های کربلا پرداخت. و پس از آن به کتابخانه های کاظمیه، بغداد، سامرا، حلّه و بصره پرداخت و همه کتب خطی و چاپی کتابخانه های آن اماکن را مطالعه نمود.

مرحوم علامه سپس برای مطالعه به ایران آمد و به مطالعه کتب خطی و چاپی کتابخانه های آستان قدس رضوی، مجلس شورای ملی در تهران، مدرسه سپهسالار در تهران، ملک در تهران، کتابخانه ملی در تهران، کتابخانه آیهالله بروجردی در بروجرد و کتابخانه سردار کابلی در کرمانشاه پرداخت. مرحوم علامه در سال 1380 قمری به هند رفت و به مطالعه کتب خطی و چاپی در کتابخانه های آن دیار پرداخت. در سال 1384 قمری علامه به سوریه رفت و به مطالعه کتابخانه های دمشق و حلب پرداخت و پس از آن در سال 1387 قمری راهی ترکیه شد تا به مطالعه کتاب های آن دیار بپردازد. علامه در این سیر پژوهش و مطالعه از نسخه های خطی نفیس و منحصر به فرد این کتابخانه ها نسخه برداری کرده است.

مرحوم علامه، شرح این سفرهای علمی و فهرست کتب خطی و چاپی را که مطالعه و نسخه برداری کرده در دو جلد بزرگ که به صد صفحه می رسد نوشته و نام آن را ثمرات الاسفار الی الامطار نهاده است.

میراث علمی علامه امینی

تفسیر فاتحه الکتاب، «شهداء الفضیله»، تحقیق و تصحیح» کامل الزیارات»، » ادب الزائر لمن یممّ الحائر» (آداب زیات حرم امام حسین علیه السلام، » سیرتنا و سنتنا» (پاسخ به پرسشهای یکی از علمای حلب)، » پیوست هایی

در فقه بر کتاب مکاسب شیخ انصاری» (خطی)، » پیوست هایی در اصول فقه و کتاب رسائل شیخ انصاری» (خطی)، » المقاصد العلیه فی المطالب السنیه» (در تحلیل و تفسیر برخی آیات قرآن. خطی)، » ریاض الانس» (در ادبیات، تاریخ، تفسیر، حدیث، به عربی و فارسی. خطی)، » رجال آذربایجان» (شرح حال 234 نفر از علما، ادبا و شعرای آذربایجان. خطی)، » ثمرات الاسفار» (شرح سفرهای علمی به ایران، هند، سوریه، ترکیه و... خطی)، » العترت الطاهره فی الکتاب العزیز» (خطی)، » الغدیر فی الکتاب و السنه والادب».

علامه امینی در زمانی به نگارش اثر جاودانه خویش» الغدیر» همت گمارد که مردم را از آب به سراب هدایت می کردند و هزار گل داودی را در پای مناره ها به دار می کشیدند، عصری که در آن نخلها سوخته و سروها از سرما یخ زده بودند. اما علامه با قامتی بلند و استوار پا به میدان نبرد نهاد با پیراهنی از استقامت، قرآن به دست از کوچه های تنگ و تاریک تاریخ عبور کرد و در بلندای قله جای گرفت و با کلامی آکنده از ایمان خویش، مرزهای سرخ و خونین» غدیر» را ترسیم نمود.

وفات

سرانجام این مجاهد نستوه و اسوه علم و ایمان و عمل و اعجوبه روزگار که همه عمر پر بارش را در خدمت ایمانش سپری نمود و در عرصه عقیده و علم و عمل جهادی، بی مانند کرد، در بامداد روز جمعه 28 ربیع الثانی سال 1390 قمری در حالی که کام به تربت امام حسین علیه السلام تبرک نمود و زبان به نیایش های امام سجاد علیه السلام گشود، در تهران

جان به جان آفرین سپرد و به دیدار حق شتافت. اندکی بعد پیکر مطهرش را به نجف اشرف منتقل نموده و در کتابخانه عمومی که خود تأسیس نموده بود، واقع در حرم مولایش امیرالمومنین علیه السلام به خاک سپردند.

شیخ انصاری

نسب

(و نیز شیخ مرتضی انصاری) با عنوان کامل شیخ مرتضی بن محمّد امین انصاری دزفولی از علمای شیعه در قرن13 قمری. نسب شیخ مرتضی انصاری به جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه محمد، پیامبر اسلام می رسد. شیخ مرتضی فرزند محمد امین بن شمس الدین بن احمد بن نورالدین بن محمد صادق دزفولی است. [1] پدرش شیخ محمد امین (متوفی 1248) از مبلغین اسلام و مادرش (متوفی 1279) دختر یکی از علمای عصر خود بوده اند. مادر مرتضی انصاری قبل از تولد وی، شبی جعفر صادق را در عالم رویا می بیند که قرآنی طلا کاری شده به او داد. معبرین خوابش را و عطای قرآن را به فرزندی صالح و بلندمرتبه تعبیر کردند. [2]

تولد و کودکی

او در 18 ذیحجه به سال 1214، در روز غدیر، در دزفول به دنیا آمد. والدینش به مناسبت روز تولد، او را مرتضی نامیدند. [3] از دوران کودکی قرآن و معارف اسلامی را فراگرفت. پس از خواندن قرآن و ادبیات عرب به خواندن فقه و اصول پرداخت و در این دو رشته، در جوانی به درجه اجتهاد رسید. [4]

تحصیلات

مرتضی ادبیات عرب و مقدمات را نزد پدرش و دانشوران دزفول گذراند و فقه و اصول و دوره سطح را نزد شیخ حسین انصاری (عموزاده اش) آموخت. او در سال 1232 به همراه پدرش به عتبات (کربلا و نجف) برای تکمیل دروس سفر کرد. شیخ مرتضی چهار سال نزد دو فقیه سید مجاهد و شریف العلماء استفاده کرد. در سال چهارم، شیخ به زادگاهش دزفول بازگشت، اما پس از یک سال در سال 1237 بار دیگر به عتبات بازگشت.

سفر به ایران

در سال 1240 شیخ عازم زیارت علی بن موسی الرضا در مشهد شد. او در این مسافرت، از حوزه های علمی بروجرد، اصفهان و کاشان نیز دیدن کرد و در برخی از آن حوزه ها مدتی اقامت گزید و در کاشان حدود 4 سال نزد ملا احمد نراقی درس آموخت.

شیخ مرتضی پس از 4 سال اقامت در کاشان به اتفاق برادرش شیخ منصور به مشهد رسید. پس از زیارت و 4 ماه اقامت در آنجا، به تهران رفت و مدتی نیز در تهران مقیم بود. پس از شش سال مسافرت به دزفول بازگشت و مورد استقبال اهالی قرارگرفت و چند سالی در آنجا اقامت گزید.

پس از مدتی در سال 1249 عازم نجف شد و به تدریس در حوزه مشغول شد.

مرجعیت

از سال 1262 (قمری) مرجعیت عامه به آیهالله شیخ محمد حسن صاحب جواهر منتقل شد. در سال 1266 (قمری) او در لحظات آخر حیاتش در جمع بزرگان شیعه خطاب به شیخ انصاری گفت: «هذا مرجعکم من بعدی: این مرجع شما بعد از من است» و پس از در گذشتش، شیخ مرتضی مرجعیت عام شیعه را یافت.

شیخ انصاری پس از شیخ علی کاشف الغطا و برادرش شیخ حسن کاشف الغطا و همچنین شیخ محمد حسن صاحب جواهر ریاست و اداره حوزه علمیه نجف را از سال 1266 (قمری) تا 1281 (قمری) به مدت 15 سال به عهده داشت و شیعیان جهان از وی تقلید می کردند.

اساتید

شیخ محضر اساتید متعددی بهره جسته است که نام چند تن از آنان چنین است: عموش، شیخ حسین انصاری (شاگرد صاحب ریاض، تا سن 17 سالگی). سید محمد مجاهد (از شاگردان آیهالله وحید بهبهانی) او در سنین 18 سالگی، دو سال تمام از محضر او بهره جسته است. شریف العلما مازندرانی. ملا احمد نراقی (صاحب «مستند الشیعه»)، به مدت 4سال تمام در کاشان. شیخ موسی کاشف الغطا به مدت یک سال. شیخ علی

کاشف الغطا، به مدت 5 سال. شیخ محمد حسن صاحب جواهر (مدت بسیار اندک).

شاگردان

نزد او شاگردان زیادی تربیت یافتند. شاگرد مستقیم شیخ بزرگوار در زمان حیات خویش بیش از هزار تن بوده است که از میان آنان شخصیتهای نامی برجسته ای قرار داشتند. از آن جمله اند:

میرزا محمد حسن شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو. شیخ جعفر شوشتری. حاج میرزا حبیب الله رشتی، صاحب بدائع الافکار، و رساله اجاره و غصب. سید حسین کوه کمری تبریزی، صاحب آثار و نثر فراوان و استاد حوزه نجف. شیخ محمد حسن مامقانی، صاحب کتاب ذرایع الاحکام فی شرح شرائع الاسلام و کتب دیگر. شیخ محمد کاظم خراسانی، صاحب کفایه الاصول. ملا حسینقلی همدانی، شاگرد شیخ و صاحب منظومه حاج ملا هادی سبزواری. حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی، مجتهد و صاحب فتوای مشروطیت. شربیانی، مجتهد معروف آذربایجانی. سید جمال الدین اسدآبادی، بنیان گذار وحدت مسلمین و مبارزه علیه استعمار خارجی. سید ابوالقاسم خوانساری.

سید محمد ابراهیم بهبهانی.

درگذشت

شیخ در سن 67 سالگی در 18 جمادی الثانی سال 1281 در نجف درگذشت. وصی اش سید علی شوشتری بنا به وصیت شیخ بر جنازه او نماز گزارد و بدنش در جوار بارگاه امام علی دفن شد.

پی نوشت ها

کتابخانه طهور

گلشن ابرار، 331

کتابخانه طهور

گلشن ابرار، 332

شیخ محمد حسن نجفی

ولادت

شیخ محمد حسن نجفی که به «صاحب جواهر» معروف است صاحب کتاب ارزشمند «جواهر الکلام» پایه گذار فقه و فقاهت راستین و از نوابغ قرن سیزدهم هجری. پدرش شیخ باقر بن شیخ عبدالرحیم... اصفهانی است. از نظر سلسله نسب و سال تولد و دوران اولیه زندگی او، اطلاع زیاد و دقیقی نیست فقط به گفته شیخ آقا بزرگ تهرانی، بزرگترین مورخ و رجالی معاصر شیعه که احتمال میدهد تولد او در سال 1200 یا 1202 ه ق باشد. او از نظر فضیلت و کرامت و علم و تقوی، عالیترین نسب ها را دارد. شخصیت خود ساخته ای است که شهرت خاندان جواهری و افتخارات آنها، به او منتهی میگردد.

صاحب جواهر، شاگرد شیخ اکبر کاشف الغطاء می باشد. خود او در نجف، حوزه عظیمی داشته و شاگردان زیادی تربیت کرده است. اصلیت او، عرب است. آیه الله شیخ محمد حسن، تکمیل کننده حرکت علمی و فقهی جدیدی بود که اساس آن توسط علامه وحید بهبهانی در کربلا پایه گذاری شده بود و پس از آنکه مدت طولانی در قرن 11 و 12 حوزه های علمیه به سستی و خاموشی رفته بود و آیه الله بهبهانی به آن رونق داده بود، ولی با فوت شریف العلماء مازندرانی، مجددا حوزه کربلا، از موقعیتش کم شده بود و مرکزیت علمی خود را از دست داده بود. در این زمان مردم و طلاب به حوزه علمیه نجف رو می آوردند و وجود آیه الله شیخ محمد حسن صاحب جواهر، بزرگترین عامل این جذبه معنوی و علمی شد و میتوان گفت که قرن

سیزدهم هجری، یکی از قرون پرثمر و پربار علمی و فقهی در جهان اسلام شد. شخصیت ها و فحول نامی علمی و فقهی به عرصه بروز و ظهور آمدند که شیخ محمد حسن صاحب جواهر، نمونه بارز آن در فقه، و شیخ مرتضی انصاری در فقه و اصول بودند.

موقعیت سیاسی حوزه نجف قبل از صاحب جواهر

قبل از صاحب جواهر، به عرصه حوزه و تحولات آن پای گذارد، برخوردها و مبارزات سیاسی و نظامی دو دولت عثمانی و ایران بر سر تصاحب عراق بود. پس از منازعات زیادی که بین این دو دولت شد که با میانجی گری عالم ربانی، شیخ موسی بخل آل کاشف الغطاء متوفی 1241 ه ق صورت گرفت، اسیران عراقی از ایران پس گرفته شد و زائران ایرانی به زیارت عتبات عالیات رفتند. در این رفت و آمدها، مسائل مالی و اقتصادی علما و مراجع عالیقدر مقیم کربلا، ترمیم شد و حوزه های علمیه مجددا فعالیت خود را شروع کردند.

حوزه نجف در دوران صاحب جواهر

حوزه نجف در یک آرامش نسبی بود و از جهات مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دوران آسایش و خوبی را می گذراند. صاحب جواهر در این زمان، بهترین و درخشان ترین فرصت را پیدا کرد و توانست تمام طلاب و مهاجرین و زائرانی که از هر سو به آنجا روی می آوردند نیازهای فکری و روحی و علمی آنان را برآورده کند و از آن کانون اسلامی، طلاب را بهره مند سازد. در کنار حرکت های علمی و فقهی او، فعالیت های ادبی و شعری هم در حوزه نجف شروع شد و شعرائی مانند شاعران خاندان آل اعم، خاندان محی الدین، سید حیدر علی، شیخ محسن خضری، سید جعفر حلی، بحرالعلوم و دیگران در صحنه به منصه ظهور رسیدند. اثر بزرگی که از این دوران درخشان و از این بزرگمرد جاودان حوزه نجف به یادگار ماند، یکی از نفیس ترین کتابها بنام «جواهر الکلام» شیخ محمد حسن نجفی است که از همین رو، به او» صاحب جواهر»

نیز گفتند. این عالم بزرگ در سال 1266 ه ق، در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در ایران، در گذشت.

کتاب جواهر الکلام

صاحب جواهر، این کتاب را در شرح شرایع الاسلام، تالیف کرد، از اول» طهارت تا دیات» در 25 مجلد. البته 5 بار در ایران در 6 جلد با چاپ سنگی چاپ شد، و اخیرا هم چندین مرتبه در ایران و لبنان و عراق با چاپ حروفی در 43 جلد تجزیه شده است و در چند هزار نسخه چاپ شده است. تنها وجود این کتاب در هر کتابخانه، فرد را از بیشتر کتب فقهی، بی نیاز می کند و آن از نظر دارا بودن آراء و گفته های علما، همراه با استدلال آنها، بی نظیر است. کتاب جواهر، هم جامع مسائل اساسی و هم مسائل فرعی و جزئی است و به تمام معنا (جواهرها و درها) در آن است و یکی از غرائب روزگار است که فردی با آن همه اشتغالات مرجعیت، باید آنچنان برکتی در عمرش باشد که به جمع آوری و تالیف چنین دائره المعارف بزرگی، به تنهایی کوشش کند. یکی از شاگردان بزرگ او، شیخ زین العابدین مازندرانی است که شیخ انصاری، فقاهت او را می ستود و در زمان شیخ انصاری، خود، مقلد داشت و بعد از شیخ هم از مراجع مهم تقلید شیعه بود.

اساتید: حضرات سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء و...

شاگردان: شیخ جعفر شوشتری، سید حسین کوه کمره ای و...

شیخ طوسی

زندگی

محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی، شیخ الطایفه و شیخ، از علمای شیعه در قرن ? قمری. او معاصر سلطان محمود غزنوی، حکومت آل بویه، شیخ صدوق، فردوسی، شیخ مفید و سید مرتضی بوده است.

وی در رمضان سال 385 هجری قمری در طوس زاده شد، گرچه تاریخ دقیق تولد او در دست نیست. از کودکی آغاز به آموختن علوم اسلامی کرد. در سال 408، 23 سالگی،

خراسان را به قصد عراق ترک کرد و به بغداد رفت تا از محضر بزرگ ترین دانشمند شیعه آن عصر یعنی شیخ مفید درس آموزی کند. [1]

شیخ طوسی در دوران جوانی به درجه اجتهاد رسید و کتاب تهذیب الاحکام را در این دوره و با پیشنهاد استادش، شیخ مفید تألیف کرد. [2] [3] وی پنج سال شاگردی شیخ مفید کرد. بعد از مرگ شیخ نزد شاگرد او سید مرتضی حاضر شد و 23 سال تلمذ کرد. [4]

سید مرتضی علم الهدی به سال 436 درگذشت و پس از وی شیخ طوسی مرجع شیعه شناخته شد. ترکان سلجوقی در سال 447 با استفاده از ضعف آل بویه که شیعه مذهب بودند به بغداد حمله کردند و با اشغال آن حکومت آل بویه را برانداختند. طوسی تا سال 448 در بغداد بود و مجلس درس خود را در همان شهر تشکیل داد اما در سال 448 به سبب حمله طغرل به بغداد و انقراض آل بویه بر آزار و اذیت شیعیان توسط اهل سنت و سلجوقیان افزوده شد.

در این زمان عبد الملک وزیر طغرل بیک، به محله های شیعه نشین حمله کرده، به قتل آنان پرداختند. حتی خانه شیخ حمله کردند تا وی را به قتل برسانند، ولی او را نیافتند و وسایل منزل و کتاب های او را آتش زدند و نابود ساختند. گفته اند طغرل بیک تا سال 449، چندین بار کتاب های شیخ طوسی را در ملا عام سوزاند. بعد از این حادثه شیخ از بغداد خارج شد و به نجف رفت و حوزه علمیه نجف را تأسیس کرد. گفته شده که در آنجا 300 مجتهد تربیت کرد

و چندین کتاب نوشت. نفوذ علمی به گونه ای بود که تا 80 سال فتوایی مخالف فتواهای وی صادر نشد.

خاندان شیخ طوسی تا چند نسل همه از علما و فقها بوده اند. پسرش شیخ ابو علی ملقب به «مفید ثانی» کتابی به نام «أمالی» دارد و کتاب «النهایه» تألیف پدرش را نیز شرح کرده است. همچنین دختران شیخ طوسی نیز فقیهه و فاضله بوده اند.

اساتید

اساتید شیخ طوسی بسیارند، محدث نوری در مستدرک الوسائل 37 نفر را ذکر می نماید که اسامیشان را از کتب شیخ طوسی خارج نموده است. اما مهمترین اساتید که از آنان بیشتر روایات تهذیب واستبصار را ذکر نموده ? نفر بودند:

ابوعبدالله، أحمد بن عبد الواحد بو أحمد البزاز معروف بابن الحاشر، و ابن عبدون، متوفی 432 (قمری) أحمد بن محمد بن موسی معروف به ابن صلت اهوازی، متوفی بعد از سال 408 (قمری) ابوعبدالله حسین بن عبیداللهبن الغضائری متوفی سال 411 (قمری) ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن أبی جید متوفی سال 408 (قمری) ابوعبدالله، محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید متوفی سال 413 (قمری) [5]

این 5 نفر را در بیشتر کتبش ذکر می نماید واز آنان روایت می نماید، واما دیگر مشایخ او عبارتند از: ابوالحسین صفار (ابن صفار)، ابوطالب بن غرور، قاضی ابوطیب حویری

شاگردان

تعداد شاگردان وی از فقها و مجتهدان و علمای شیعه، بیش از 300 نفر بود 6] و در همان وقت چند صد نفر از علمای اهل سنت نیز نزد او تحصیل می کردند.

درگذشت

شیخ طوسی در شب دوشنبه 22 محرم سال 460 درگذشت و در نجف در خانه خویش به خاک سپرده شد. بنا به وصیت وی، آن جا تبدیل به مسجد

شد. این مسجد هم اکنون در قسمت شمال بقعه علوی، به نام مسجد طوسی معروف است.

تالیفات

اشاره

تعداد آثار شیخ طوسی به 51 جلد می رسد، که از آن جمله است:

در حدیث

تهذیب الأحکام، در احادیث فقهی که از کتب اربعه شیعه است؛

الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، در احادیث فقهی که از کتب اربعه محسوب می شود؛کتاب الإمالی، که مطالب جلسات روایی اوست؛

رجال

الابواب معروف به رجال شیخ طوسی الفهرست؛اختیار معرفه الرجال، که شیخ به حذف اشتباهات و اصلاح اصل کتاب رجال کشی اقدام کرد؛

تفسیر

التبیان فی تفسیر القرآن، المسائل الدمشقیه فی تفسیر القرآن، المسائل الرجبیه فی تفسیر آیه من القرآن

فقه

النهایه فی مجرد الفقه و الفتوی، المبسوط فی الفقه، الجمل و العقود فی العبادات، الخلاف فی الاحکام، که شیخ در این کتاب آراء علمای شیعه و مذاهب مختلف اهل سنت را در هر مساله گردآوری کرده است؛الایجاز فی الفرائض، مناسک الحج فی مجرد العمل، المسائل الحلبیه فی الفقه،

المسائل الجنبلائيه فی الفقه، المسائل الحائریه فی الفقه، مسألة فی وجوب الجزیه علی الیهود و المنتمین الی الجبابره، مسأله فی تحریم الفقاع

اصول

العده فی الاصول

مسأله فی العمل بخبر الواحد و بیان حجیه الاخبار

کلام

تلخیص الشافعی فی الامه

تمهید الاصول

الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، المفصح فی الامامه، الغیبه، در مورد غیبت امام زمان؛ما یعلل و ما لایعلل

کتب ادعیه

مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، انس الوحید، هدایه المسترشد و بصیره المتعبد فی الادعیه و العبادات

دیگر آثار

النهایه، که در واقع رساله عملیه اوست--عده الاصول، در اصول فقه

تلخیص الشافی، در مباحث مربوط به امامت که در واقع این کتاب گزیده کتاب «الشافی» تألیف استادش سید مرتضی است.

پی نوشت ها

سید محن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 9، ص 159. **آغا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 4، ص 504. **میرزا محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ج 6، ص 23. **سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 9، ص 159**شیخ طوسی، مقدمه التبیان، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت. **دوانی، هزاره شیخ، ص 23.

سید عبدالحسین شرف الدین عاملی

تولد

سید عبدالحسین شرف الدین در یکی از روزهای سال 1290 ق. در شهر کاظمین دیده به جهان گشود. (319) وی در دامان پر مهر مادر پاکدامن و مهربانش (زهرا صدر) و تحت نظارت پدر عالم و روحانی اش (سید یوسف شرف الدین) پرورش یافت. یک ساله بود که پدرش تصمیم گرفت برای گذراندن مراحل عالی تحصیل به نجف اشرف مهاجرت کند، و به این ترتیب، سید عبدالحسین به همراه پدر و مادر راهی آن دیار شد. شش سال داشت که در نجف اشرف به مکتب خانه گذاشته شد تا قرآن را از معلمان متدین و عالم فرا گیرد. در هشت سالگی پس از بازگشت خانواده به جبل عامل، در محضر پدر عالم و روحانی خود، به خواندن ادبیات عرب پرداخت و سالها به فراگیری صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع، شعر، انشا، تاریخ و خط مشغول شد و با تمرین و ممارست، معلوماتش را به کمال رسانید. پس از آنکه در ادبیات، منطق و اصول فقه معلومات لازم و ضروری را کسب کرد در محضر پدر به تحصیل فقه پرداخت و با عزمی جزم، کتابهای فقهی نجاه العباد، المختصر النافع فی فقه الامامیه و شرایع الاسلام را به نحو شایسته ای فرا گرفت. (320) سید علاوه بر این کتابها در زمینه های ادبیات، تاریخ، تفسیر،

فقه، اصول، منطق، اخلاق، اعتقادات، و... با شور و شوق جوشانی به مطالعات دامنه دار و عمیقی دست زد، استعداد درخشان خویش را پروراند و به دانستنیهای سرشاری نائل آمد. در همین سالها بود که وی به پیشنهاد پدر و مادر، با دختر عموی خویش پیمان زناشویی بست. (321)

در سال 1310 ق. به همراه مادر، همسر و برادرش رخت سفر به عراق بربست و در پی توصیه پدربزرگش آیه الله سید هادی صدر و دیگر آشنایانش، به همراه خانواده اش به سامرا رفت. شرف الدین پس از گفتگو و تبادل نظر با دایی فرزانه و عالم خود آیه الله سید حسن صدر، تحصیلات فقهی و اصولی خویش را در نزد دو استاد معروف حوزه علمیه سامرا، شیخ حسن کربلایی (متوفی 1322 ق.) و شیخ باقر حیدر (متوفی 1333 ق.) آغاز کرد. (322) همچنین هر صبح جمعه، وی با شور و رغبت وصف ناپذیری، پای درس اخلاق حکیم الهی آیه الله شیخ فتحعلی سلطان آبادی حضور می یافت. (323) و دل عطشناکش را از آن سرچمشه عشق حق سیراب می ساخت.

پس از گذشت یک سال و در هنگامی که مرجع تقلید شیعیان جهان آیه الله میرزای شیرازی بنا به عللی سامرا را به قصد نجف ترک کرد، شرف الدین نیز با دیگر عالمان و مدرسان حوزه عملیه سامرا، راهی نجف، دیار عشق و قبله طالبان علم شد. (324) وی برای تحصیل دوره های عالی فقه، اصول، حدیث، کلام و... سالها پای درس عالمان و فقیهان بزرگ حوزه علمیه نجف از جمله:

آقا رضا اصفهانی (متوفی 1322 ق.)، شیخ محمد طه نجف (متوفی 1323 ق.

)، آخوند خراسانی (متوفی 329 ق.)، شیخ الشریعه اصفهانی (متوفی 1303 ق.)، شیخ عبدالله مازندرانی (متوفی 1330 ق.)، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (متوفی 1337 ق.)، میرزا حسین نوری (متوفی 1320 ق.) نشست. (325)

بازگشت

شرف الدین پس از دوازده سال تحصیل، تحقیق و مناظرات علمی و اعتقادی و در نهایت شوق و تلاش و پشتکار ویژه طلبگی، به مرتبه بلند فقاهت و اجتهاد دست یافت و از سوی فقهای طراز اول نجف، صاحب اجازات و تاییدات اجتهادی شد و در سی و دو سالگی، اجتهاد مطلق او مورد قبول و تایید همه مجتهدان بزرگ حوزه علمیه نجف، کاظمین، کربلا و سامرا قرار گرفت. او در این مدت، در کنار تحصیلات علمی و فقهی، با جدیت تمام به فعالیتهای ادبی و تلاش در جهت تسلط کامل بر رموز بلاغت، صنایع ادبی و شیوه های سخنوری، نویسندگی و بحث دست زد و در این فنون نیز ممتاز گشت.

در تاریخ نهم ربیع الاول سال 1322 ق. همراه با خانواده اش نجف اشرف را ترک کرد و از راه دمشق رهسپار جبل عامل شد (326) و در میان امواج خروشان احساسات و عواطف پاک هموطنانش، به وطن قدم نهاد.

ابتدا در (شحور) اقامت کرد و در کنار پدر بزرگوارش به ارشاد مردم و تدریس، تعلیم و تربیت نسل جوان همت گماشت، (327) پس از سه سال، به دعوت مردم صور، راهی آنجا شد. وی با تاسیس حسینیه صور (328) آنجا رابه مرکزی برای برگزاری برنامه های گوناگون دینی واجتماعی تبدیل کرد.

چاووش وحدت

شرف الدین، به مثابه عالمی آگاه به زمان، روشن بین و آشنا به حقایق اصیل مکتب آسمانی اسلام، از روزگار جوانی، از اوضاع نابسامان و آشفته آن روز جوامع اسلامی و اختلافات بیهوده و تاسف بار مسلمانان رنج می برد. او نه تنها به اصلاح و سازندگی جوامع شیعی می اندیشید، بلکه از

آغاز اقدامهای اجتماعی و دینی خود، در اندیشه اصلاح و عزت بخشی به همه ممالک اسلامی و ایجاد اتحاد و برادری در بین فرقه های مختلف مسلمانان بود.

وی نیم قرن تمام با همه توان علمی و معنوی اش و با قلم، بیان و عمل صادقانه اش، در متحد ساختن امت محمد صلی الله علیه و آله کوشید و از هیچ سعی و تلاش دریغ نورزید. (329)

نخستین گام بلند و سنگین وی در راه وحدت امت اسلامی، تالیف کتاب گرانقدر (الفصول المهمه فی تالیف الامه) بود که در سال 1327 ق. در شهر صور به زیور طبع در آمد. (330) از این تاریخ تا پایان عمر (1377 ق.) همواره به دنبال تحقق این آرمان الهی خویش حرکت کرد و به نتایج درخشان و ثمر بخشی دست یافت.

در اواخر سال 1329 ق. برای دیدار از مصر و آشنایی با علمای دینی، دانشمندان، متفکران و نویسندگان آن دیار و مساعد کردن زمینه ایجاد اتحاد ملت اسلام، راهی آن دیار شد وی دریافته بود که بهترین نقطه حرکتش دانشگاه الازهر، بزرگترین مرکز علمی و دینی مسلمانان اهل سنت است.

دست تقدیر شرف الدین را با مفتی بزرگ و استاد معروف دانشگاه الازهر، شیخ سلیم بشری مالکی، آشنا کرد. ثمره این آشنایی علمی و مذهبی، مباحثات و مکاتبات شورانگیز و شگفتی زایی بود که در تاریخ اسلام می تواند در راه اتحاد ملل مسلمان و دست یافتن به حقایق و وقایع تاریخ، سرمشق عالمان و متفکران مسلمان باشد.

بیست و پنج سال بعد از آن واقعه، در سال 1355 ق. شرف الدین مجموعه مکاتبات خود را شیخ سلیم را که 112

نامه بود. به همراه مقدمه ای روشنگر، به صورت کتابی با نام المراجعات، در شهر صیدا به چاپ رساند. (331)

از ویژگیهای این کتاب، کاربرد واژه های نو و پرمعنا، جملات کوتاه و آهنگین، تعبیرات بدیع و دلنشین و پربار کردن مطالب از اشعار و امثال عرب، افزون بر جنبه های علمی و استدلالی کتاب بود که این اثر را در نوع خود بی نظیر ساخته است.

در مصر، شرف الدین ضمن مکاتبه با شیخ سلیم بشری، با دیگر عالمان و دانشوران اهل سنت نیز ملاقات و مباحثات علمی، دینی و فلسفی داشت و بزرگان آنان مانند مانند شیخ محمد نجیب، شیخ محمد سلموطی، شیخ محمد عبده و شیخ عبدالکریم الکتانی ادریسی، با نوشتن اجازات و تاییدات علمی، مقام علمی و فکری شرف الدین را گرامی داشتند و از او تجلیل کردند.

دوران جهاد و مبارزه

در اواخر سال 1330 ق. وی پس از انجام رسالت خویش و فتح دلهای مخالفان، از مصر عازم لبنان شد. در آن زمان مردم لبنان نیز بسان دیگر مردم سرزمینهای اسلامی خواستار استقلال کشورشان و رهایی از زیر سلطه عثمانیها بودند.

برای اولین بار و با تایید حرکت گروههای استقلال طلب، شرف الدین وارد میدان مبارزانت سیاسی و درگیریهای اجتماعی شد. در دوران جنگهای استقلال لبنان، وی در کنار مدرم ماند و رهبری دینی و سیاسی و پناه دادن به مردم بی پناه جبل مال را تقبل کرد. او برای شکل دادن به قیام همگانی و هماهنگ کردن حرکتهای ضد فرانسوی در سرتاسر کشور، علما و رهبران جبل عامل را برای تشکیل یک کنگره عمومی در شهر وادی الحجیر -در مرز لبنان و سوریه- فرا خواند

و در ضمن سخنرانی در این کنگره، علیه فرانسویان فتوای جهاد داد. (332)

در پی جستجوی فرانسویان برای دستگیری شرف الدین، وی ابتدا به جبل عامل و سپس به دمشق هجرت کرد. و در اجتماعات سیاسی، علمی و دینی دمشق حضور یافت. چون آوازه علمی و سیاسی اش آفاق کشورهای اسلامی را پر کرده بود، هر جا می رفت قدر میدید و بر صدر می نشست. او علما، دانشمندان، سیاستمداران، روشنفکران و مبارزان را راهنمایی می کرد و راه درست مبارزات سیاسی را به آنان نشان می داد. فرانسویان که به شرف الدین دست نیافتند، خانه و کتابخانه اش را آتش زدند و بسیاری از آثار خطی او را سوزاندند! (333)

شرف الدین علاوه بر فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در دمشق، به اوضاع تبعیدیان مسلمان لبنانی و غیر لبنانی رسیدگی می کرد. او و دیگر مبارزان لبنانی، مدتی را در دمشق گذراندند، تا اینکه فرانسویان توطئه طلب و تجاوز کار، دامنه تجاوزات خود را گسترش دادند و خاک سوریه را نیز اشغال کردند. شرف الدین به همراه خانواده اش به فلسطین رفت و در شهر (حیفا) سکنی گزید. چندی بعد در سال 1338 ق. با لباس مبدل و برای دومین بار عازم مصر شد. وی علاوه بر حضور در مساجد و محافل علمی، سیاسی و ادبی هر روز با افراد و محافل علمی، سیاسی و ادبی هر روز با افراد و گروههای مختلفی دیدار و گفتگو می کرد و اکثر سخنانش در نشریات آن روز مصر به چاپ می رسید.

در یکی از سخنرانیهای پر شور خود جمله پر محتوا و عمیقی گفت که حقیقت وحدت اسلامی را

بیان می کرد. سید رشید رضا، عالم و نویسنده مشهور مصری که در آن محفل حضور داشت، آن جمله را با خط درشتی در مجله خود (المنار) چاپ کرد و آن جمله این بود:

شیعه و سنی را روز نخست، سیاست (و مطامع سیاسی) از هم جدا کرده است و اکنون نیز باید سیاست (و مصالح سیاسی اسلام و مسلمانان) آن دو را در کنار هم بنشاند و متحدشان کند. (334)

شرف الدین مدتی در مصر ماند. سپس بر آن شد تا در نزدیک ترین نقطه لبنان حضور یابد، و از نزدیک برای آزادی کشور و ملتش تلاشی شایسته را به انجام رساند.

وقتی وارد بیروت شد، فرانسویان خواستند مقدمات عزیمت او را به شهر صور زودتر فراهم کنند، ولی شرف الدین در بیروت توقف کرد تا برای آزادی دیگر مبارزان و آزادیخواهان مهاجر، تبعیدی و متواری، با حاکمان مذاکره و گفتگو کند. به هر تقدیر، با آزادی و بازگشت دیگر مبارزان و آزادیخواهان موافقت به عمل آمد و شرف الدین با خیالی آسوده، آهنگ صور کرد.

روز بازگشت شرف الدین به وطن، از ایام بیاد ماندنی، تاریخ لبنان است. مردم مبارز و مسلمانی که حدود یک سال از نعمت حضور عینی رهبر دینی و انقلابی خود محروم بودند، به هنگام بازگشت شکوهمند او، تمام احساسات درونی خویش را با شور و هیجان و تظاهرات و شعر و خطابه اظهار می کردند. (335)

شرف الدین مردانه با استیلای بیگانگان غربی به مخالفت برخاست و تا خروج آخرین عمال آنان از لبنان و به رسمیت شناختن استقلال این کشور در سال 1945 م مبارزه کرد. در دورانی که او با سلطه

فرانسه در لبنان مبارزه می کرد فلسطین تحت سیطره انگلستان قرار داشت و هنوز مساءله فلسطین به صورتی که بعد از سال 1948 م. مطرح شد. در نیامده بود، ولی زمینه آن آماده می شد. در آن دوران، شرف الدین مهاجرت یهودیان جهان به خاک فلسطین را برای آینده آن کشور خطرناک می دانست و به همین جهت، همواره خطر می دانست و به همین جهت، همواره خطر یهودیان صهیونیست را برای فلسطین تذکر می داد. (336)

سفرهای زیارت

حج سال 1340 ق. از باشکوه ترین مراسم حج بود که تاریخ به یاد دارد. حضور شرف الدین در این کنگره عظیم جهانی مسلمانان، جلوه و صفای دیگری به آن داده بود، به تقاضای ملک حسین، نماز جماعت بود که به امامت یک عالم شیعه در مسجد الحرام برگزار می شد. (337)

پس از پایان مراسم حج، شرف الدین با هموطنانش و در میان مشایعت، احترام و اکرام دولتمردان عربستان، به جبل عامل عزیمت کرد.

در اواخر سال 1355 ق. پا در رکاب سفر نهاد و به عراق رفت. ابتدا وارد بغداد شد و سپس برای زیارت امامان معصوم علیه السلام عازم نجف کاظمین، سامرا و کربلا شد.

در واپسین روزهای سال 1355 ق. مقارن 1315 ش. شرف الدین از عراق راهی ایران شد تا مرقد هشتمین پیشوای شیعیان حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را زیارت کند. در تهران عده زیادی از علما، روحانیون و شخصیتهای علمی و دینی از او استقبال کردند. همچنین مردم دیندار، عالمان شهر به دیدار و زیارت او شتافتند و به اکرام و احترامش همت گماشتند.

شرف الدین از تهران به قم عزیمت کرد

تا مرقد پاک حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، دخت والاگهر امام موسی کاظم علیه السلام را زیارت کند و از نزدیک با حوزه علمیه و علما و فقهای قم که به سختی تحت فشار اختناق و استبداد رضاخانی بودند، آشنا شود. پس از این زیارت و دیدار، رخت سفر به دیار خراسان کشید و عازم شهر شهادت، مشهد مقدس شد و بوسه به آستان قدسی حضرت امام رضا علیه السلام زد... و به آرزوی دیرین خویش دست یافت.

سفر شرف الدین به ایران، نزدیک به یک ماه طول کشید و در اوایل سال 1356 ق. به وطن خود بازگشت. (338)

سرچشمه های هدایت

شرف الدین برای مقابله با وضع آشفته و نابسامان فرهنگی و آموزشی در لبنان که در اثر گسترش و تحکیم سلطه خیانت آمیز استعمارگران غربی در این بار به وجود آمده بود، تصمیم به اصلاح دستگاههای آموزش و پرورش جامعه خود گرفت. وی تصمیم گرفت مدرسه ای در صور بسازد. در این کار از تمام کسانی که امکان کمک مادی داشتند، دعوت به همکاری کرد.

ابتدا در سال 1357 ق. مدرسه ای ابتدایی برای آموزش و پرورش دانش آموزان مسلمان با نام المدرسه الجعفریه بنا نهاد. این مدرسه به طور رایگان اداره می شد و علاوه بر تعلیم درسهای جدید، از درسهای معارف و اخلاق اسلامی نیز بهره می جست. (339)

شرف الدین در مقام یک مصلح دلسوز و آگاه، باشگاه مجلل و زیبای نادی الامام الصادق علیه السلام را تاسیس کرد تا بدین طریق از شرکت جوانان در محافل دشمنان و بدخواهان جلوگیری کند. علاوه بر آن. مسجدی در نزدیکی مدرسه جعفریه و باشگاه امام صادق علیه

السلام ساخت تا دانش آموزان و کسانی که به باشگاه می آیند، فرایض دینی خود را در مسجد انجام دهند. (340)

شرف الدین خوب می دانست که دختران امروز، مادران فردایند و در تربیت فرزندان مسلمان نقشی اساسی دارند. با احساس این نیاز و پس از تهیه مقدمات، در سال 1361 ق. مدرسه دخترانه (الزهرا) را تاسیس کرد. پس از مدتی، مخالفان سیاسی او که از دست نشاندگان فرانسه بودند، با توسل به زور و کمک دولت وابسته لبنان و سربازان دولتی، مدرسه الزهرا را بستند! اما شرف الدین بدون هیچ ترس و یاءسی، کلاسهای آن سال را در خانه خود بر پا کرد و تا آخر ادامه داد و سال بعد، مجدادا مدرسه بازگشایی شد و در کنار مدرسه جعفریه، کار خود را آغاز کرد. (341) بعدها دانشکده جعفریه را نیز تاسیس کرد. (342)

شرف الدین به اندازه توان مادی خویش همواره در جهت رفع نیاز فقرا و مستمندان می کوشید. خانه اش در صور پناهگاه تهیدستان و حاجتمندان بود. وی در ادامه راه اصلاح و سازندگی اجتماعی خویش، مؤسسه خیریه ای را به نام (انجمن نیکوکاری و احسان) به همین منظور در سال 1365 ق. تاسیس کرد. (343) تاسیس این مؤسسه از کارهای بسیار درخشان، کارساز و اساسی شرف الدین در سالهای آخر عمرش بود.

اجتهاد در مقابل نص

کار علمی و تحقیقی مهم دیگری که شرف الدین در واپسین سالهای عمرش به انجام آن موفق شد نوشتن کتاب مشهور و شگفت انگیز النص والاجتهاد بود. این کتاب یکی دیگر از آثار وحدت آفرین شرف الدین است.

در این کتاب، وی حدود صد مورد اجتهاد در مقابل نص (اعمال نظر

شخصی در مقابل کلام صریح پیامبر) را که خلفا، حاکمان و برخی از بستگان آنان، در زمان رسول خدا یا بعد از رحلت آن حضرت مرتکب شدند، بر اساس کتابهای معتبر اهل سنت بر می شمارد و در مورد هر یک، نظرات علمی، تحقیقی و منتقدانه خود را بیان می کند. (344)

نوشتن چنین کتاب ارزشمندی، در ادامه راه اصلاح و سازندگی فرهنگی امت جدش، آخرین کار جاودان و حسن ختام یک عمر تلاش او برای خوشبختی و سعادت و وحدت مسلمانان جهان محسوب می شود.

در انتهای راه

شرف الدین هیچ گاه ناتوانیهای جسمی و بیماریهای مربوط به دوران سالخوردگی را بهانه قرار نداد و شانه از زیر بار مسؤولیتهای شرعی و اجتماعی خالی نکرد. هنگامی که در بیمارستان بیروت بستری بود، هر روز مردم بسیاری از اقشار مختلف و از همه شهرهای لبنان، برای عیادتش می آمدند.

روزها در بیم و امید و اضطراب می گذشت تا اینکه در صبح روز دوشنبه 8 جمادی الثانی سال 1377 ق. آن شعله فروزان و آن چشم همیشه بیدار، پس از 87 سال درخشش خیره کننده خاموش شد.

خبر درگذشت شرف الدین در دنیای اسلام، انعکاس غم انگیزی داشت و مردم صور برای همیشه در حسرت دیدن دوباره آن چهره درخشان الهی و امید دلها، سوختند.

سرانجام دو روز پس از وفات و تشییع مجلل و چشمگیر در بیروت، بغداد، کاظمین و نجف، پیکر پاک شرف الدین در سمت جنوبی صحن امام علی علیه السلام و مجاور آرامگاه استادش، فقیه بزرگ سید محمد کاظم یزدی به خاک سپرده شد.

آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

زندگانی

آخوند خراسانی از سلسله حماسه سازان تاریخ ایران است. وی مرجع تقلید، مدرس کم نظیر حوزه علمیه نجف و رهبر انقلاب مشروطه بود.

تمام تاریخ نویسان مشروطه، حتی آنان که دشمن روحانیت و خواستار نابودی اسلام و استیلای فرهنگ غرب در ایران بودند رهبری او را در نهضت مشروطه پذیرفته اند. اما شگفت که درباره اش کمتر از سایر دست اندرکاران نهضت مشروطه سخن به میان آمده است!

آخوند خراسانی در سال 1255 ق. در مشهد دیده به جهان گشود. پدرش ملاحسین هراتی علاوه بر تبلیغ به تجارت ابریشم نیز مشغول بود. ملاحسین روحانی وارسته ای بود که برای گذران زندگی،

همواره در بین راه هرات و مشهد، در رفت و آمد بود. وی در سفرهای تبلیغی اش مردم را با احکام اسلامی آشنا می ساخت. در یکی از همین سفرها، در کاشان ازدواج کرد. ثمره این ازدواج چهار پسر به نامهای نصرالله، محمدرضا، غلامرضا و محمد کاظم (آخوند خراسانی) بود. سرانجام مهر پیشوای هشتم او را به مشهد کشاند تا برای همیشه در شهر شهادت ساکن شود.

آخوند خراسانی در دوازده سالگی وارد حوزه علمیه مشهد شد. ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول را در حوزه مشهد فرا گرفت. در هیجده سالگی ازدواج کرد و در 22 سالگی همراه کاروان زیارتی عتبات عالیات، برای ادامه تحصیل عازم عراق شد. شوق تحصیل او را بر آن داشت تا سرپرستی همسر و فرزندش را به پدر بسپارد و آنها را به خاطر مشکلات سفر و مشکل مسکن در نجف، همراه خود نبرد.

کاروان زایران به سبزه وار رسید. قافله برای استراحت، رحل اقامت افکند تا پس از توقفی کوتاه، به سوی عراق حرکت نمایند. آخوند خراسانی چون آوازه دانش «ملاهادی سبزواری را شنیده بود، تصمیم گرفت از کاروان جدا شود و برای بهره جستن از دریای علم آن حکیم فرزانه در سبزوار بماند. آخوند، ماههای رجب، شعبان و رمضان 1277 ق را در حوزه علمیه سبزوار گذراند و از درس فیلسوف بزرگ عصر، ملاهادی سبزواری بهره برد. آنگاه از سبزوار به تهران رفت و حدود سیزده ماه در مدرسه صدر، در درس ملاحسین خویی و میرزا ابوالحسن جلوه شرکت کرد. و سرانجام به حوزه علمیه نجف راه یافت و در درس شیخ انصاری و میرزا حسن شیرازی شرکت

کرد.

آخوند خراسانی شب و روز در تلاش برای اندوختن دانش و به دست آوردن تقوا می کوشید و در این راه از هیچ مشکلی نهراسید.

آوازه علمی آخوند

آخوند سالها در درس شیخ انصاری و میرزای شیرازی شرکت کرد و از زبده ترین شاگردان آن دو شناخته می شد. وی از همان ابتدا با پشتکاری کم نظیر، راههای پیشرفت را می پیمود.

او در کنار تحصیل، به عبادت و شب زنده داری نیز اهمیت فراوان می داد. بارها به کربلا رفت و به زیارت امام حسین علیه السلام نایل شد. در یکی از این سفرها پس از زیارت، در درس آیت الله آخوند اردکانی (متوفای 1302 ق) شرکت کرد.

آخوند از سال 1278 ق. تا سال 1291 ق. بیش از سیزده سال در درس خارج استادان برجسته حوزه علمیه نجف شرکت کرد. بیش از دو سال در درس شیخ انصاری شرکت کرد و پس از وفات او (1281 ق) دو سال به درس آیت الله سیدعلی شوشتری (متوفای 1283 ق) راه یافت و سالها در درس آیت الله شیخ راضی بن محمد نجفی (متوفای 1290 ق) و آیت الله سید مهدی مجتهد قزوینی ادامه تحصیل داد. آخوند خراسانی بیش از سیزده سال در کنار درسهای سایر اساتید در درس میرزای شیرازی نیز شرکت کرد. میرزای شیرازی در سال 1291 ق. به سامرا هجرت کرد و بیشتر شاگردانش نیز همراه او به سامرا رفتند. اما آخوند در نجف ماند و به تدریس ادامه داد. او مدتی بود که در کنار تحصیل و شرکت در درس میرزای شیرازی، به تدریس نیز مشغول بود. البته برخی از نویسندگان نوشته اند: آخوند نیز

به سامرا رفت ولی پس از مدتی کوتاه به سفارش میرزای شیرازی به نجف برگشت و به تدریس ادامه داد.

اندک اندک آوازه علمی آخوند در حوزه علمیه نجف پیچید و روز به روز بر شمار شاگردانش افزوده شد. اینک وی یکی از مجتهدان و مدرسان مشهور نجف و به عنوان یکی از ممتازترین شاگردان میرزای شیرازی، مورد احترام طلاب و علما بود.

آخوند از موفق ترین استادان تاریخ حوزه های علمیه شیعه است که شمار شاگردانش را تا سه هزار نفر نوشته اند و صدها مجتهد در درس او تربیت یافتند که نام برخی از آنها از این قرار است: سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ ابوالقاسم قمی، سید ابوالقاسم کاشانی، میرزا احمد خراسانی، سید محمد تقی خوانساری، سید جمال الدین گلپایگانی، شیخ محمد جواد بلاغی، شهید حسن مدرس، حاج آقا حسین قمی، سید صدرالدین صدر، آقا ضیاء الدین عراقی، شیخ عبدالکریم حائری، سید عبدالله بهبهانی، سید عبدالهادی شیرازی، شیخ محمد علی کاظمی، شیخ محمدحسین نائینی، آقا بزرگ تهرانی، حاج آقا حسین بروجردی و سید محمود شاهرودی.

آوازه علمی آخوند از مرزها گذشت. از این رو «شیخ الاسلام» امپراتوری عثمانی که در آن زمان به عراق آمده بود، روزی همراه شماری از همراهان در درس آخوند شرکت کرد.

تألیفات

آخوند کتابهای زیادی درباره اصول، فقه و فلسفه به نگارش در آورد. آثارش عبارتند از:

1 حاشیه مختصر بر رسائل، که نخستین اثر اوست.

2 حاشیه مفصل بر رسائل، که به نام «درر الفوائد» چندین بار به چاپ شده است.

3 حاشیه بر مکاسب.

4 فوائد: در سال 1315 ق، در تهران به چاپ رسیده است.

5 حاشیه بر اسفار و غیره...

کفایه الاصول

مهمترین اثر آخوند، که چندین بار چاپ شده است و هنوز در حوزه های علمیه شیعه تدریس می شود. این کتاب از کم نظیرترین کتابهایی است که درباره علم اصول نوشته شده است. بیش از صد نفر از مجتهدان شیعه بر این کتاب حاشیه و شرح نوشته اند.

تأسیس مدارس

برخی از بانیان خیر، هزینه ساختن مدرسه علیمه ای را به آخوند دادند. وی نیز با تمام توان در تلاش برای ساختن مدرسه بود. سرانجام در سال 1321 ق. مدرسه علمیه ای در محله «حویش» نجف، به همت او بنا شد که به نام «مدرسه بزرگ آخوند» مشهور گردید. کتابخانه مدرسه دارای نفیس ترین کتابهای خطی بود. آخوند در سال 1326 ق. مدرسه دیگری در محله «براق ساخت که به مدرسه «مدرسه الوسطی آخوند» شهرت یافت. سومین مدرسه ای که با همت ایشان، در محله برا بنا شد «مدرسه کوچک آخوند» است که در سال 1328 ق کار بنای آن با اتمام رسید.

آخوند در ساختن چندین مدرسه در نجف، کربلا و بغداد مشارکت داشت. در این مدرسه ها ادبیات فارسی نیز تدریس می شد. او مبلغانی به ایلها، عشایر و روستاهای دور افتاده عراق گسیل داشت، تا آنها را با احکام اسلامی آشنا سازند. مجله های «آخوند ، «دره النجف»، «العلم» و «نجف اشرف» با پشتیبانی آخوند در عراق منتشر می شد.

نقش آخوند خراسانی در نهضت مشروطه

شماری از قلم به دستان تاریخ مشروطه بر این باورند که رهبران مشروطه چه رسد به مردمی که سالها رنج شکنجه، تبعید، زندان و اعدام را جان خریدند و در برابر استبداد پایداری کردند نیز معنای مشروطه را نمی فهمیدند. برخی از نویسندگان به موجب دشمنی با روحانیت، با دست بردن در سندها، تحریف وقایع، دامن زدن به شایعات و بزرگ نمایی نقش فئودالها، خانها، ثروتمندان و روشنفکران غربزده در صدد برآمدند تا از نقش آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی که بحق رهبران اصلی مشروطه بودند، بکاهند؛ رهبران

مشروطه در تهران و شهرستانها را مراجع تقلید، مجتهدان و روحانیون مبارز تشکیل می دادند.

آغاز نهضت

نخستین انتخابات مجلس شورای ملی و اولین جلسه مجلس در 14

71285 ش. در کشور برگزار شد. آخوند خراسانی به همراهی دو یار وفادارش رهنمودهای لازم را به مجلس شورای ملی فرستادند و به حقیقت مراجع تقلید از نجف، کار هدایت انقلاب مشروطه را در دست داشتند.

آخوند در 28 ذیحجه 1325 ق. نامه ای برای نمایندگان مجلس می فرستد و آنها را به اجرای قوانین اسلامی، پرداخت بدهی های دولت و فقرزدایی سفارش می کند.

محمدعلی شاه نیزگاه و بیگانه به مخالفت با مشروطه می پردازد و آخوند خراسانی چندین بار او را نصیحت می کند که از کارشکنی در کار مجلس و مشروطه بپرهیزد. در یکی از اندرزهای آخوند به شاه آمده است:

1 به دین اهمیت بیشتری بدهید. 2 اجناس ساخت ایران را تبلیغ کنید. 3 در نشر علوم و صنایع جدید همت کنید. 4 مواظب دخالت بیگانگان در کشور باشید.

استبداد صغیر

شاه پنهانی درصدد کودتا بر می آید و به بهانه های مختلف به اذیت و آزار سران مشروطه می پردازد. آخوند و دویار وفادارش در حوادث استبداد صغیر پیامهای فراوانی برای مردم و رهبران مشروطه فرستادند.

علمای نجف، سران قبایل ایران را به پشتیبانی از مشروطه و همه مسلمانان جهان را به پیکار بر ضد استبداد محمدعلی شاه فرا می خواندند. آخوند، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا ازمیر و طرابوزان (از شهرهای ترکیه) آنها را به مبارزه با محمد علی شاه فرا می خواندند.

مجلس شورای ملی در ماههای آخر سال 1328 ق. تصویب کرد که ایران مستشار مالی از آمریکا استخدام کند. در پی آن «مورگان شوستر» به

مدت سه سال به استخدام خزانه داری کل

کشور درآمد.

در پی این وقایع آخوند خراسانی درسهایش را تعطیل کرد و دیگر درسهای حوزه علمیه نجف نیز به پیروزی از او تعطیل شد. جلسه های زیادی در منزل آخوند تشکیل شد تا راهی برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران بیابند.

آخوند خراسانی فرمان به جهاد را صادر کرد. نامه ای به رئیس مجلس شورای ملی ایران نوشت و وی را از تصمیم جلسات باخبر ساخت.

غروب خورشید

چهارشنبه 21 ذیحجه 1329 ق. در نجف، سرانجام پس از اقامه نماز صبح، پیشوای مشروطه رخت از جهان بربست. برخی بر این باورند که وی به وسیله جاسوسان روسی و انگلیسی مسموم شده است.

سید محمد کاظم طباطبایی یزدی

ولادت

معروف به «صاحب عروه» * [1] از فقهای نامدار شیعیان جهان در قرن گذشته بود. آنچه مایه شهرت وی گردید، یکی تسلط بر مسائل فقهی و تألیف کتاب» عروه الوثقی» بود که بسیار مورد توجه فقها تا عصر حاضر قرار گرفت، و دوم زعامت و رهبری شیعیان در دوره مشروطه در تاریخ ایران است. وی، که نسبت به جریان مشروطه در ابتدا ابراز نظر نمی کرد، به علت فشار مشروطه خواهان برای گرفتن رأی موافق از او برای همراهی مردم با مشروطه خواهی، در آخر مخالف خویش را با مشروطه اظهار کرد و به عنوان شخصیت طراز اول ضدِ مشروطه در میان علما نامدار شد. سید محمد کاظم یزدی، زندگی زاهدانه ای داشت و شاگردان زیادی را در حوزه نجف پرورش داد. از آثار وی، » مدرسه سید» در نجف است که تا سالهای اخیر کانون فقها و اصولیان در حوزه نجف بود. نقش وی در مبارزه با استعمار انگلیس، در منابع تاریخی مربوط به حوادث سالهای 1920 و نفوذ نیروهای انگلیسی به عراق، ثبت شده است.

شرح حال

تحصیلات در ایران

وی در یزد به دنیا آمد و در ابتدای نوجوانی مقدمات را در مدرسه دومنار یزد نزد ملا محمد ابراهیم اردکانی و آخوند زین العابدین عقدایی که هر دو استاد ادبیات بودند آموخت، سپس به مشهد مهاجرت کرده و علم هیئت و ریاضیات را نزد اساتید آنجا آموخت. در اصفهان نیز در محضر آیه الله شیخ محمدباقر نجفی (استاد بزرگ حوزه اصفهان معروف به آقا نجفی اصفهانی) و آیهالله سید محمدباقر موسوی خوانساری (صاحب روضات الجنات) و آیهالله میرزا محمد هاشم چهارسوقی (از مشایخ اجازه سید) و تنی چند از بزرگان

اصفهان شاگردی نمود.

مهاجرت به نجف

وی در سال 1281 به نجف مهاجرت کرد و از محضر میرزای شیرازی، آیهالله شیخ راضی نجفی، و آیهالله شیخ مهدی کاشف الغطاء بهره مند شد.

پس از مهاجرت میرزای شیرازی به سامرا، وی عهده دار تدریس فقه در نجف گردید و پس از درگذشت میرزای شیرازی، تدریس طلاب در حوزه به طور کامل به دست وی سپرده شد.

مشروطه و استعمار انگلیس

در جریان ورود نیروهای انگلیسی به خاک عراق، نقش سیاسی فعالی را در رهبری نیروهای مقاومت در برابر استعمارگران عهده دار شد و نیروهای مقاومت را به رهبری فرزند دانشمندش (سید محمد طباطبایی یزدی) به سوی نیروهای انگلیس رهسپار کرد و فرزند خویش را در این زمان از دست بداد. در جریان مشروطه در ایران نیز از ابتدا مخالف جریان مشروطه بود و جانبداری برخی علما از مشروطه در یک سو و مخالفت وی با مشروطه، اوضاع حوزهَ نجف و طلاب و مقلدان وی را در ایران، دچار دودستگی و پریشانی نمود و سید یزدی نیز اواخر عمر خود را در این جریانهای سیاسی بسیار به سختی سپری کرد. صورت تلگراف ها، مکاتبات و استفتائات هر دو گروه مشروطه خواه و ضدمشروطه با سید، در مجموعه اسناد منتشر شده از دوره قاجار، موجود است و گویای تلاش تمام در عین حال بی نتیجهَ سید در کناره گیری از این جریان سیاسی است. برخی از این اسناد که تهدیداتی را از طرف مشروطه خواهان به سید دربردارد، نشان دهندهَ اوضاع نابسامان و سخت سالهای آخر حیات سید است. وی در سن 91 سالگی، در 28 رجب 1337 چشم از جان فروبست و در حرم امام علی در نجف دفن شد و مردم نجف و بسیاری از

شهرهای ایران تا چند روز برای درگذشت وی عزاداری نمودند.

تالیفات سید

رساله فی الاستصحاب. بستان نیاز و گلستان راز، مجموعه شعر و نثر ادبی. التعارض. تعلیقه علی المکاسب. حاشیه آداب التجاره. حاشیه المتاجر. حاشیه الخیارات. حاشیه تبصره علامه حلی. حاشیه جامع عباسی شیخ بهایی. حاشیه ذخیره العباد فاضل شرابیانی. سؤال و جواب (این اثر به تازگی به همت دکتر مصطفی محقق داماد در تهران منتشر شده است). حاشیه فرائد الاصول. حاشیه مجمع المسائل. حاشیه منتخب الرسائل خوانساری. حاشیه منهج الرشاد. حاشیه نخبه. رساله ذخیره الصاحلین. رساله فی ارث الزوجه من الثمن أو العقار. رساله تعادل و تراجیح. رساله جواز اجتماع امر و نهی. الرفاق تحت المجهر. الصحیفه الکاظمیه. العروه الوثقی فیما تعم به البلوی. غرر الغرویه. الکلم الجامعه والحکم النافعه. مجمع الرسائل. وسیله النجات

نمونه هایی از مکتوباتش در کتب تاریخ مشروطه، رسایل و لوایح شیخ فضل الله نوری، نهضت روحانیون ایران، و نمونه دستخط وی در کتاب فقهای نامدار شیعه آمده است. اسناد مربوط به سید، در اسناد کتابخانه ملی ایران، کتابخانه مجلس ایران، و قسمتی نیز در دست خانواده محقق طباطبایی (سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی) نگهداری می شود.

فتوای حرمت مشروطه

متن فتوا را محسن کدیور در پیوست سیاست نامهٔ خراسانی، کویر، چ اول، 1385، ص 303 آورده است:

شنیده شده از تمام بلاد عود فتنه خاموش شده را از درگاه اعلیحضرت قدر قدرت همایونی خواسته اند، لذا اعلان به تمام بلاد می شود که علماء اعلام و حجج اسلام و متدینین، هیچ راضی نیستند که فتنه خاموش شده عود کند و مشروطه موهومه اسباب خیالات اشرار گردد، لذا به تمام بلاد اعلام می داریم که خواهش نمودن این امر حرام است. سید محمدکاظم طباطبائی یزدی* [2]

حبل المتین، کلکته، سال 16،

شماره 20، 5 ذیقعده 1326

6 و 7:» شاه در اعلان نسخ مشروطیت ایران اظهار داشته که بر حسب فتوای علما، مشروطیت و پارلمان مخالف با قانون شریعت است. [مقصود] همین فتوای آقا سید کاظم بوده، چه ظاهر است علمای ایران نه مرجع تقلیدند نه صاحب نفوذ کلمه تامه در ایران، و احدی تا امروز از علمای صاحب رای و فتوی در عراق عرب نه چنین رأیی داده نه اینکه فتوی صادر کرده بود، حتی آقا سید کاظم هم تا امروز به این صراحت در مقابل کلمه حق نایستاده بود. از این مکتوب ظاهر گردید که صدر راونچی پس از ورود به نجف اشرف این نوشته را از سید کاظم صادر کرده، تلگرافا به طهران و سایر بلاد اشاعت داده است.» در همین شماره کلکته در صفحات 18 و 16: صورت کاغذ است از ناحیه آقا سید کاظم یزدی که در خارج ایران برای حفظ مقلدین منتشر کرده به توسط سید علی پسر آقا که املاء خود آقا و خط سید ابوالقاسم اصفهانی محرر مخصوص ایشان بوده عینا نقل می شود:» بر اخوان مؤمنین مستور نماند که حضرت مستطاب آیه الله فی العالمین آقا سید کاظم طباطبائی (مد ظله العالی) در تأسیس امر مشروطیت ایران نفیا و اثباتا داخل نشدند و تصویب و تکذیب آن را خارج از وظیفه شرعیه خود می دانند، و از بدو امر تا کنون با آنکه جمعی از اهل عمامه که مربوط با مجلسیان و محرک و مدیر آن در نجف بودند به انواع لطائف و حیل هر چه خواستند ایشان را هم اغواء و داخل در آن نمایند قبول نفرمودند، کار

به تهدید و لوایح مجعوله نوشتن و دروغ و افترا و بهتان بستن و به اداره روزنامجات فرستادن منتهی شد، در وجود مبارکش اثر ننمود، و هر چه توانستند کوتاهی ننمودند تا گذشت آنچه گذشت...»

نمونه شعر

از سید یزدی، اثری ادبی با عنوان «بستان راز و گلستان نیاز» بر جای مانده است که مجموعه نظم و نثر ادبی است و شامل مناجات نامه نیز هست که با این ابیات شروع می شود:

کاظما تا کی به خواب غفلتی

فکر خود کن تا که داری مهلتی

کاظما عمرت هدر شد در خیال

شرم بادت از خدای لایزال

کاظما برخیز و فکر راه کن

توشه ای از بهر خود همراه کن

کاظما از بیخودی سوی خود آی

خرده خرده روی کن سوی خدای

منابع

. فرمانداری یزد. شکوه پارسایی و پایداری. یزد: فرمانداری یزد، 1375. کتابنامه.

. بذرافشان، مرتضی. فقیه دورالندیش. قم: پژوهشکده باقرالعلوم، 1376.

. کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. چاپ نوزدهم، تهران: امیرکبیر، 1378. کتابنامه.

. طباطبائی، سید محمدرضا. سید محمدکاظم یزدی. قم: نشر نور، 1384.

. الجبوری، کامل سلمان. السید محمدکاظم الیزدی قم: ذوی القربی، 1385. ISBN: 964-518-102-x، کتابنامه.

. مدرسی، جواد. نجوم السرد. یزد: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1384.

. الحسنی، سلیم. نقش علمای شیعه در رویارویی با استعمار 1900 1920م.. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1378.

. حسینی یزدی، سید صادق. سعادت ها و شقاوت ها. قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی گرگان، 1381.

شیخ فتح الله شریعت اصفهانی (شیخ الشریعه)

تولد

در زمستان سال 1228 ش. (12 ربیع الاول 1266 ق) (1427) باز شدن غنچه ای در خانه محمد جواد نمازی اصفهانی، بهار را نوید داد. آن غنچه خوشبو را فتح الله نامیدند.

فتح الله در دامان پر مهر مادری مومن که هیچ گاه او را بدون وضو شیر نمی داد و پدری دلسوز که لحظه ای از تربیت فرزندش غافل نمی شد، رشد کرد و پس از سپری کردن دوران بازیهای کودکانه راهی کلاس قرآن و دیگر کتابهای مذهبی شد.

در حوزه های نور

او ابتدا در حوزه علمیه اصفهان به تحصیل مشغول شد. استعداد و پشتکار فتح الله موجب شد که بتواند با سرعت، مقدمات علوم اسلامی را فرا گرفته، در درس فقه و اصول بزرگان مدارس علمیه زانوی ادب به زمین بزند. با این حال حضور در درس بهترین اساتید حوزه علمیه اصفهان نتوانست تشنگی دانش اندوزی او را فرو نشاند. از این رو راهی حوزه علمیه مشهد مقدس شد.

در آن شهر از محضر اساتید برجسته ای چون آیه الله حاج میرزا نصرالله مدرس، آیه الله محمد ابراهیم بروجردی و سید مرتضی حائری بهره فراوان جست تا در ردیف اساتید آن دیار شناخته شد. سپس به سوی اصفهان مراجعت کرد. تا آن زمان نظریات شیخ مرتضی انصاری در

اصفهان شهرتی نداشت ولی شیخ شریعت به بیان مسلک شیخ مرتضی انصاری همت گماشت. (1428)

او در سال 1295 ق. راهی نجف اشرف شد و در محضر مراجع تقلید آن زمان (آیات بزرگوار شیخ محمد حسین کاظمی و میرزا حبیب الله رشتی) حاضر شد و خود نیز مجلس درس مهمی تشکیل داد که بسیاری از دانشمندان حوزه علمیه نجف در آن

شرکت می کردند.

شیخ الشریعه در سال 1313 ق. به شوق معشوق رو به خانه معبود نهاد. او در مکه به مباحثه و گفتگو با علمای اهل سنت پرداخت به گونه ای که آنها از احاطه کامل وی به کتابهای اهل سنت در شگفت شدند. (1429)

پس از بازگشت از حج پروانه های فضیلت پیرامون آن شمع شریعت گرد آمدند. در این زمان درس او از مهم ترین درسهای نجف به شمار می رفت که صدها نفر در آن شرکت می کردند. این درسها عبارت بودند از:

1. دروس عالی فقه و اصول 2. رجال و درایه 3. تفسیر و علوم قرآن 4. فلسفه و کلام 5. درس خلافیات که در این درس علت اختلاف نظریات و فتواهای فقیه بررسی می شد. او بعلاوه خطیبی توانا بود که جمعه ها منبر می رفت و به موعظه پرداخت. از دیگر امتیازات ایشان اینکه وی به تحصیل طب و ریاضیات همت گماشته و علاوه بر فرمولها و معادلات ریاضی مطالب زیادی درباره علم پزشکی آموخته بود.

گویند روزی ایشان بیمار شد و وقتی پزشک برای معالجه بر بالین او آمد شیخ الشریعه در مورد بیماری اش از کتاب قانون بوعلی سینا مطلبی گفت. پزشک تصور کرد چون شیخ نوع بیماری خود را می دانسته تنها همان قسمت کتاب را به خاطر سپرده است ولی در گفتگوهای بعدی مشخص شد او بیشتر مطالب قانون را آماده در ذهن دارد.

اساتید

شیخ الشریعه در محضر شریعتمداران زیادی درس شریعت آموخت تا شیخ شریعت شد به پاس احترامشان نام آنان در ذیل می آید:

1. ملا حیدر علی اصفهانی 2. آیه الله نصر الله مدرس 3.

شیخ محمد صادق تنکابنی 4. ملا احمد سبزواری 5. شیخ عبدالجواد خراسانی 6. آیه الله ملا محمد باقر اصفهانی 7. شیخ حسین علی تویسرکانی ملایری 8. آیه الله شیخ محمد تقی هروی 9. آیه الله شیخ محمد رحیم بروجردی 10. آیه الله شیخ محمد حسین کاظمینی 11. آیه الله میرزا حبیب الله رشتی

شاگردان

صدها نفر از طلاب علوم دینی در جلسات درس ایشان شرکت می کردند که بسیاری از آنان بعدها در زمره مراجع تقلید در آمدند و نامی ترین آنان عبارتند از:

آیات عظام: 1. شیخ عبدالکریم حائری 2. سید محمد حسین بروجردی 3. سید ضیاء الدین عراقی 4. سید ضیاء الدین عراقی 5. سید شهاب الدین مرعشی نجفی 6. سید عبدالهادی حسینی شیرازی 7. سید محسن طباطبایی حکیم 8. سید محمد کوه کمره ای (حجت) 9. سید محمد تقی خوانساری 10. محمد علی شاه آبادی.

قلم نور

از آنجا که شریعت در علوم گوناگون اسلامی مهارت داشت در بسیاری از رشته ها نوشته هایی پر بها از خود به یادگار گذاشت که هر یک در علوم مختلف حاکی از فزونی دانش اوست. از آن همه، پاره ای رساله در موضوعات فقهی و اصولی است. در علم تفسیر، فلسفه، کلام و ادبیات عرب نیز دارای آثاری نیکوست.

مرجعیت

پس از وفات آیه الله میرزا حبیب الله رشتی و آیه الله شیخ محمد حسین کاظمینی شماری از مردم از شیخ الشریعه تقلید می کردند ولی پس از رحلت میرزا محمد تقی شیرازی، شیخ الشریعه یگانه مرجع جهان تشیع شد. با این حال وی رهبری دینی را چون باری سنگین بر دوش خود احساس می کرد. او در خلوت دیده شده بود که اشک ریزان با خدای خود چنین مناجات می کرد:

((خدایا، در آخرین روزها زندگیم در دنیا به ریاست مبتلا (!) شده ام و باید سنگینی این بار امانت را به دوش کشم ! بار الها، من طاقت تحمل این امر بزرگ را ندارم... و حال آنکه تو فردای قیامت از من سوال خواهی کرد..))

شبیخون

شیخ الشریعه در پی مبارزه با تهاجم فرهنگی دشمن کتابخانه مهمی ایجاد کرد که دانش پژوهان از آن استفاده می کردند و از دیگر اقدامات ایشان صدور اعلامیه های فراوان بود که پرده از چهره استعمار می زدود در قسمتهائی از یکی از این اعلامیه ها آمده است.

((خدمت علمای بزرگ... و عموم مردم روستاها و شهرها و کوچ نشینان...

بر آقایان و هوشیاران... پوشیده نیست که بیگانگان از سده های پیشین و مدتها قبل کوشیده اند دارایی مسلمانان را برزدند و شهر و کشورشان را تصاحب کنند... قرآن سراسر حکمت را از میان آنان بردارند و آنچه از وسایل مادی و معنوی نزد آنان است نابود سازند، بیگانگان همواره برای دستیابی به این هدفها نقشه هایی ترتیب داده اند، آنگاه آیه الله شریعت چندین نمونه از نقشه ها و هدفهای دشمن را در 10 مورد بازگو

کرده، در پایان دردمندانه از مسلمانان و ایرانیان می خواهد که در صف واحد در برابر دشمن متجاوز بایستند. (1430)

دزدان فرهنگ

در زمانی که عراق تحت سلطه انگلستان بود حکومت استعمارگر به مزدوران خود دستور داده بود هر جا کتاب نفیس و قدیمی یافتند آن را تصاحب کرده، به کتابخانه لندن بفرستند!

در این میان روحانیون آگاهی که نمی خواستند فرهنگ اسلامی به دست کفار غارت شود در مقابل آنان می ایستادند و استعمارگران با به زندان افکندن ایشان سعی می کردند به اهداف شوم خود جامه عمل بپوشانند. ولی شیخ شریعت به کمک طلاب آمده، آنها را از بند نجات می داد. برای نمونه می توان به زندان افتادن آیه الله مرعشی نجفی برای خریدن یک کتاب و سپس آزادی او به همت شیخ الشریعه اشاره کرد.

تقسیم ایران

یک سال پس از انقلاب مشروطه (در سال 1907 م) دو کشور استعمارگر روسیه و انگلستان در یک توافق سری ایران را به 3 منطقه تقسیم کردند؛ مناطق جنوبی سهمیه انگلستان و شمال ایران از آن روسیه شد و برای آنکه با هم اختلافی پیدا نکنند قسمتهای مرکزی را به عنوان منطقه بی طرف سهم ایران قرار دادند. در این هنگام که تمامیت ارضی و استقلال ایران در معرض خطر جدی قرار داشت، شیخ الشریعه و دیگر علما درسهای حوزه علمیه را تعطیل و خود را برای جهاد آماده کردند؛ چنانکه در تلگرافی که بدین مناسبت انتشار دادند می خوانیم:

((اخبار موحشه مداخله اجانب در بلاد اسلامیه خصوصا به اشتهار معاهده میشومه جدیده با دولتین موجب وحشت عموم علمای اعلام... (شده است.) قاطبه علمای این مشاهد مشرفه وظایف مقامیه را تعطیل و در حفظ اسلام به ادای آخرین تکلیف (جهاد) حاضر...))

ایران در آتش

در سال 1330 ق با حمله روسیه به ایران شهرهای تبریز، گیلان، رشت، مشهد مقدس و چندین شهر و روستای ایران اشغال شد. در این زمان که ایران در سراشیبی سقوط قرار گرفته بود مراجع تقلید شیعه که در آن ایام در عراق بودند تصمیم گرفتند با مقاومتی قهرمانانه جلو متجاوزان را بگیرند.

در یازدهم محرم 1330 هیات علمیه نجف به همراه صدها نفر از طلاب حوزه علمیه و دویست هزار تن از عشایر مسلح به طرف ایران حرکت کردند. آنان تصمیم گرفتند در سر راه خود به ایران چند روزی در کاظمین توقف کرده، پس از آماده کردن مقدمات لازم به طرف ایران حرکت کنند. از جمله اقدامات آنان در کاظمین

می توان به ارسال هیات هایی به کشورهای مختلف برای مذاکره با سران آن کشورها و ارسال اطلاعیه های فراوان به مسلمانان جهان اشاره کرد.

و دیگر آماده کردن عشایر ایران برای جهاد بود که با ارسال تلگرافهای متعدد آنان را به جهاد دعوت کردند. در یکی از این برگهای زرین چنین می خوانیم:

به عموم حجج اسلام، سرداران عظام و روسای عشایر... از قدیم زمان الی کنون به واسطه مردانگی عشایر... هرگز به خیال اجانب نمی رسید که دست اندازی به خاک ایران نمایند چه رسد به سوق عساکر و جسارت... در ممالک اسلامیه. مگر در این عصر مردانگی ایرانیان محو و نابود و عقاید اسلام پشت گوشها افتاده.. یاللمسلمین یک مشهد مقدس... در مملکت شماست، آیا رواست که با وجود امثال شماها به تصرف کفار درآید و ننگ تاریخی برای شما، باقی بماند !...) (1431)

وقتی مردم مسلمان و عشایر غیور ایران خود را برای دفاعی جانانه آماده کردند وثوق الدوله که در آن زمان ریاست هیات وزرا را به عهده داشت با نیرنگ اولا از حرکت علما به طرف ایران ممانعت کرد. وانگهی از عشایر و دیگر امت مسلمان ایران خواست از هر گونه اقدامی که مخالف سیاستهای روسیه و انگلستان باشد خودداری کنند و به آنها هشدار داد که اگر با نیروهای در حال پیشروی انگلستان مقابله کنند دولت آنها را مواخذه خواهد کرد. و از طرف دیگر مصرانه از علما خواست که از کاظمین متفرق شوند.

عقب نشینی نیروهای روسیه و اقدامات وثوق الدوله کارگر افتاد و تندری که می رفت خصم را بسوزد توسط دولت ایران خاموش شد و علما که نمی خواستند

جنگ داخلی مشکلات ایران را دو چندان کنند از حرکت به طرف ایران منصرف شدند.

نبرد اقتصادی

شیخ شریعت در کنار دیگر علما در برابر هجوم اقتصادی دشمن دو اقدام مهم انجام داد.

1-تشویق مردم به ایجاد شرکت های تعاونی

2. تحریم خرید و فروش اجناس و وسایل روسیه و انگلستان.

البته در این جبهه نیز زمانی که می رفت این مبارزه منفی شکوفه دهد سفارت انگلیس با یک نامه فدایت شوم به وثوق الدوله نوشت که از علما بخواهد فتواهای خود را ملغی اعلام کنند و وثوق هم همین کار را کرد.

مجتهد مجاهد

عراق در جنگ جهانی اول به تصرف انگلستان درآمد و شیخ الشریعه ضمن صدور فتوای جهاد خود به جبهه شتافت و فرماندهی جبهه قرنه را به عهده گرفت.

یکبار که مجتهد مجاهد با کشتی کوچکی به طرف یکی از جبهه ها در حرکت بود. کشتی آنها شکست و نزدیک بود ایشان غرق شود که دیگر مجاهدان وی را نجات دادند.

نیروهای مردمی به فرماندهی علما به مدت هیجده ماه در برابر نیروهای عظیم انگلستان مقاومت کردند و اگر پیروزی نهایی متفقین و ضعف شکست عثمانی و دیگر متحدانش نبود اشغالگران هیچ گاه موفق به اشغال عراق نمی شدند. (1432)

در بستر انقلاب

نیروهای انگلستان و همدستانش در جنگ جهانی اول با طرح این شعار که هدف ما رهایی کامل ملتهاست توانستند عراق و دیگر کشورهای عربی را تصرف کنند اما پس از اشغال عراق نه تنها به آنها استقلال ندادند که سعی

کردند با برگزاری رفراندم فرمایشی به اشغال خود حالت قانونی دهند و آنگاه که عده ای از آزادیخواهان درخواست استقلال کردند آنها را تبعید و زندانی کردند و متعاقب این اوضاع شیخ الشریعه با ارسال تلگرافهایی به حاکمان انگلیسی و فرماندهان ارشد نظامی آنان از این درخواست سرباز زدند و سعی کردند با سرکوب جلو انقلاب را بگیرند.

در این هنگام آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی با صدور فتوایی به عراقیان اجازه داد که اگر انگلیسیان از دادن حقوق آنها سرباز زدند آنان دست به اسلحه برند و حق خود را باز پس گیرند. و این گونه بود که آتش انقلاب در عراق زبانه کشید.

در هنگامی که تمامی شهرهای عراق در آتش انقلاب می سوخت ناگهان آیه الله

میرزا محمد تقی شیرازی که در این زمان رهبری انقلاب را به عهده داشت به طور مرموزانه ای درگذشت ولی در آن لحظات حساس آیه الله شریعت اصفهانی علم بر زمین افتاده میرزای شیرازی را برداشت و با صدور بیانیه ای از مردم عراق خواست به انقلاب ادامه دهند و سپس در اجتماعی که در صحن حضرت علی علیه السلام برگزار شده بود حاضر شد و در حالی که به علت کهولت و ناتوانی نمی توانست به تنهایی راه برود با کمک چند نفر از اطرافیان بر فراز منبر قرار گرفت و پس از تسلیت از دست دادن میرزا، مجاهدان را به استقامت فراخواند و آنگاه آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی را به عنوان نماینده خود انتخاب کرد و پرچم جهاد را به دست او سپرد.

در همین ایام ویلسون، نماینده انگلستان در عراق تصمیم گرفت با فرستادن پیام تسلیتی باب گفتگو با شیخ را باز کند، او را به پندار خود بفریبد اما نتوانست و انقلاب همچنان ادامه یافت. (1433)

متعاقب این اوضاع نیروهای انگلیسی که در ایران و هند مستقر بودند به طرف عراق روانه شدند تا اینکه تعداد آنها به یکصد و پنجاه هزار نفر رسید که به انواع سلاحهای پیشرفته و هواپیماهای جنگی مجهز بودند. قدرت روز افزون نیروهای انگلستان، تمام شدن منابع مالی مجاهدان و قرار گرفتن آنان در محاصره اقتصادی و نظامی، نیز تغییر سیاست انگلستان و پیشنهاد تشکیل حکومت ملی در عراق از طرف دیگر موجب شد که بین رهبران جهاد اختلاف افتد و انقلاب متوقف شود. دولت انگلستان به طور رسمی تغیر سیاست خود را اعلام کرد و بدین

سان استقلال خود را هر چند ناقص به دست آورد. اگر انقلاب به پیروزی نظامی می رسید علما می توانستند با تشکیل حکومت اسلامی عراقی آباد و آزاد بسازند عوامل فوق در کنار سستی که به مناسبت شروع فصل کشاورزی در مردم عراق پدید آورده بود باعث شد که نیروهای انگلستان بتوانند به طرف شهرهای مقدس پیشروی و کربلا، کوفه و آنگاه نجف را اشغال کنند.

پس از اشغال نجف 17 تن از علما و از جمله حسن فرزند شیخ الشریعه دستگیر و برای تبعید روانه بصره شدند.

خاندان

آیه الله شریعت با یکی از نوادگان آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی مولف کتاب فصول ازدواج کرده بود و حاصل این ازدواج 3 فرزند پسر بود:

1. شیخ حسن: وی فرزند بزرگ شیخ الشریعه بود و در انقلاب نقش بسزایی داشت. 2. شیخ مهدی، او تقریرات درس پدرش را به رشته تحریر کشید و کتاب (اعلام الاعلام بمولد خیر الانام) از اوست. 3. شیخ محمد شریعت (1283-1357 ق.): وی در نجف به تکمیل علوم خود پرداخت. در سال 1331 ش. آیه الله بروجردی او را به عنوان نماینده خود راهی اصفهان کرد. شیخ محمد پس از رحلت آیه الله بروجردی امام امت (ره) را به عنوان مرجع اعلم معرفی کرد که عده ای از علمای پاکستان هم به پیروی از ایشان امام را مرجع تقلید اعلم به مردم معرفی کردند. (1434)

صبح تیره

سرانجام روح پر فتوح آیه الله شریعت اصفهانی پس از عمری تلاش در راه اسلام و قرآن در شب یکشنبه هشتم ربیع الثانی سال 1339 ق. قفس تن را درید و آن نفس مطمئنه به سوی پروردگارش پر کشید و پیکر مطهرش در جوار قبر امیر مؤمنان علیه السلام به خاک سپرده شد.

در سال 1366 ق. که آیه الله حاج آقا حسین قمی دار فانی را وداع کرد و می خواستند او را کنار شیخ الشریعه دفن کنند در هنگام حفر قبر مقداری از قبر شیخ شریعت خراب شد و حاضران با تعجب دیدند جسد آن فقیه

فرزانه هنوز کاملا تازه است چنانکه گویا روز پیش به خاک سپرده شده است.

میرزای نائینی

ولادت

محمد حسین نام داشت. به سال 1240ش (1277ق) در نایین و در خاندانی فاضل و محیطی روحانی و خانه ای پر مهر و عطوفت قدم به عرصه گیتی نهاد. پدرش شیخ الاسلام میرزا عبدالرحیم از خاندان بزرگ منوچهری بود که پدرانش در اصفهان پشت در پشت لقب شیخ الاسلامی داشتند. خاندان نائینی در اصفهان به بهره مندی از خوبیها شهره عام و خاص و از نظر علم و دینداری زبانزد همگان بودند و خانه ایشان در زمان بروز مشکلات، پناه مستمندان بود.

تحصیلات علوم دینی

او تحصیلات ابتدایی حوزوی خود را در زادگاه خویش گذراند و پس از آن در 17 سالگی (1293ق) به اصفهان رفت و در آن حوزه علمی بزرگ، دروس عالی فقه، اصول، فلسفه و حکمت را از اساتید فرهیخته ذیل آموخت: ابوالمعالی فرزند حاج محمد ابراهیم کلباسی، شیخ محمد باقر ایوانکی فرزند شیخ محمد تقی اصفهانی و جهانگیر خان قشقایی.

وی در سال 1303ق راهی نجف اشرف شد و به سامرا رفت؛ زیرا آن دیار مقدس با حضور میرزا محمد حسن شیرازی و دیگر اساتید، رونق علمی یافته و دانش پژوهان بسیاری را به سوی خود جلب کرده بود.

نائینی درآغاز ورود به حوزه سامرا در درس دو استاد فرزانه سید محمد طباطبایی فشارکی و سید اسماعیل صدر شرکت جسته، سپس در محفل پربار درس میرزا محمد حسن شیرازی حضور یافت و مدت نه سال از دانش سرشار او بهره برد.

محمد حسین با سفر به نجف، از درس اخلاق آخوند ملا حسینقلی همدانی استفاده کرد. او پس از رحلت میرزای شیرازی به همراه سید اسماعیل صدر راهی کربلا شد و در مدت 2 سال اقامت در

آنجا از این استاد عزیز (صدر) سود جست و سپس با اندوخته ای ارزشمند و کوله باری گرانسنگ در سال 1316ق راهی نجف و مقیم آنجا شد. وی در کنار تدریس، در جلسه علمی آخوند خراسانی حاضر شد.

پرورش یافتگان

میرزای نائینی با مقام والای علمی، سیاسی و معنوی خویش، شاگردان فاضل و آگاهی را به عالم اسلام عرضه کرد که هر یک محور فکری و علمی در جامعه شدند، شاگردانی همچون: سید محسن طباطبائی حکیم، سید محمد حجت کوهکمری، سید محمد هادی میلانی، سید ابوالقاسم خوئی، سید محمد حسین طباطبائی، سید محمود حسینی شاهرودی، سید جمال الدین گلپایگانی و...

نوآوری در اصول

از جمله دانشمندانی که در رونق و جلو رفتن «اصول» زحمت فوق العاده کشید، آیه ا... نائینی است تا جائی که «نوآور» و «مجدد الاصول» نام گرفت و اکثر معاصران از نظریات وی پیروی می کنند و آن را همسنگ با نظریات آخوند خراسانی در اصول به شمار می آورند.

نهضت مشروطیت

آیه ا... نائینی را می توان از پیشگامان این نهضت به شمار آورد. در سال 1327ق مشروطه خواهان حکومت را در دست گرفتند، لکن با دخالت اجانب، فئودالها و غربزدگان و ایادی استکبار رهبری نهضت را تصاحب نمودند و انقلاب را از مسیر اصلی اش منحرف ساخته به جای کیفر دشمنان واقعی مشروطه، شیخ فضل ا... نوری را بر دار کردند. اکثر علمای بزرگ نجف همچون میرزای نائینی به این امید که خواهند توانست به آن نهضت، محتوایی اسلامی ببخشند، از آن پشتیبانی کردند. مخالفان برای مقابله با نهضت تلاش کردند و حتی میرزا را نیز هدف قرار دادند. در این میان مرگ مرموز و ناگهانی آخوند خراسانی، باعث تضعیف نهضت گردید هر چند مانع حرکت علما به ایران نشد. رهبران روحانی از جمله نائینی به سوی کاظمین حرکت کردند و سرانجام فعالیتهای آنان باعث شد تا آرامش به ایران بازگردد.

کتاب تنبیه الامه

آیه ا... نائینی این کتاب را در بحران انقلاب مشروطه (1327ق) به فارسی نوشت و مورد تأیید بعضی از بزرگان قرار گرفت. او در این کتاب حاکمیت اسلام ناب محمدی را اثبات کرده و پرده از چهره حکومتهای استبدادی برداشته و زندگی در زیر سلطه استبداد را با بردگی مساوی می داند.

ایشان از قائلین به ولایت مطلقه فقیه است که در این کتاب تمام مناصب و شؤون اعتباری امام معصوم را برای فقیه جامع الشرایط ثابت می داند. از نظر او، علما شرعاً مسؤول دستگاه حکومتی اند و جلو گیری از بی نظمی و بی عدالتی در جامعه از وظایف آنهاست و در غیبت امام عصر رهبری جامعه بر عهده آنان می باشد... به

گفته شهید مطهری... افسوس که جو عوام زده محیط ما، کاری کرد که آن مرحوم پس از نشر آن کتاب، یکباره مهر سکوت بر لب زده، دم فروبست.

مبارزه با استعمارگران

پس از شروع جنگ جهانی اول و اشغال شدن بخش وسیعی از عراق به دست نیروهای انگلیسی، علمای شیعه وارد صحنه شده علیه آنان حکم جهاد داده اند. آیه ا... نائینی همگام با دیگر علما علیه قوای خارجی دست به قیام زد.

پس از شکست دولت عثمانی، دولت انگلیس درصدد روی کارآمدن حکومتی دست نشانده و انگلیسی بر عراق برآمد و از مردم عراق دعوت شد تا در یک انتخابات عمومی برای تعیین یک حاکم انگلیسی برای خود شرکت جویند. علما و روحانیون طراز اول عراق نیز دوباره به مخالفت برخاسته، انتخاب فردی کافر را برای حکومت بر مسلمانها حرام دانستند. دولت انگلیس که خود را در مخمصه دید، قراردادی با ملک فیصل بست و او را در سال 1340ق پادشاه عراق گردانید.

فتوای علما، امکان انتخابات را در شهرهایی چون نجف و کوفه سلب کرد. بعد از این رخدادها بود که زمینه تبعید آیه ا... نائینی و آیه ا... سید ابوالحسن اصفهانی به ایران فراهم شد. سرانجام ملک فیصل در اثر فشار مردم و علما، مجبور به عذرخواهی از مراجع تبعید شده گردید و آن دو فرزانه دهر پس از یک سال دوری از حوزه علمیه نجف، در سال 1342ق بازگشتند.

تألیفات

از آن دریای بیکران علوم دینی، آثار ذیل به یادگار مانده است: تعلیقه بر عروه الوثقی، لباس مشکوک، التعبدی والتوصلی، وسیله النجاه، سؤال و جوابهای استدلالی فقهی، تقریرات اصول، که برخی از شاگردان او درسهای علم اصول وی را به رشته تحریر در آوردند.

افول ستاره آسمان فقاهت

سرانجام استاد فقها و مجتهدان عصر، آیه ا... العظمی میرزا محمد حسین نائینی، پس از عمری تلاش و خدمت در پرورش شاگردان گرانمایه و تعالی اسلام و مسلمین در 26 جمادی الاولی 1355 (ق1315ش) در 78 سالگی به رحمت ایزدی پیوست و پیکر پاکش در کنار حرم مطهر حضرت علی علیه السلام به خاک سپرده شد.

مرحوم آقای آقا ضیاء عراقی

زندگانی

مرحوم آقای آقا ضیاء عراقی (اراکی) یکی از اساتید علما و مراجع بزرگ حوزه نجف در اوسط قرن اخیر بود. معظم له دانشمندی محقق و مجتهدی متبحر و محدثی عالم به علم رجال و تفسیر بود. زادگاهش شهرستان اراک بود و پس از پیمودن مقدمات علوم عازم نجف اشرف گردید و چندین سال در عتبات سرگرم تحقیقات علمی و مباحثات فقهی بود. آقا ضیاء از اجله تلامذه آخوند خراسانی، علامه یزدی، مرحوم همدانی و آقا شریعت اصفهانی بود، و خود سالهای متمادی در حوزه نجف از مدرسین بزرگ محسوب بود. مرحوم آقا ضیاء معاصر با آیت الله نائینی و آیت الله کمپانی و آیت الله اصفهانی است که این چهار نفر در جمله اساتید فقها و مراجع طراز اول جهان تشیع بودند و اغلب آیات و مراجع بعدی ما از کرسی درس آنها به درجه اجتهاد و استادی رسیدند.

مرحوم مدرس تبریزی در ریحانه الادب می نویسد: آقای آقا ضیاء عراقی از مراجع طراز اول شیعه و از فحول علمای امامیه بود. حوزه درس فقه و اصول او در نجف اشرف محل استفاده علما و آیات عرب و عجم گردید. در تقریر مسائل فقهی و بیان احکام حسن تحریر و تقریر در عصر خویش بی مانند بود. در اصول مقالاتی

به رشته تحریر برد و شرحی بر تبصره علامه نوشت...

بعضی وفات او را در ذیحجه سال 59 و برخی در ذیحجه سال 1361 در نجف اشرف نوشته اند.

سید ابوالقاسم خویی

ولادت

(زاده نیمه ماه رجب 1317 (قمری) در خوی، استان آذربایجان غربی 17 مرداد سال 1371 در شهر نجف) از فقها و مراجع عالی تقلید شیعه دارای درجه ی آیت اللهی از حوزه ی علمیه است.

زندگی و تحصیلات

و به همراه پدر به منظور تحصیل علوم دینی به نجف که در آن زمان بزرگ ترین حوزه علمیه جهان اسلام به حساب می آمد، رفت. وی در سالهای تحصیل در حوزه علمیه نجف از شاگردان مهدی مازندرانی، ضیاء الدین عراقی و محمدحسین نائینی [1] بود.

او در حوزه های مختلف علوم حوزوی صاحب رای و اندیشه است که از آن جمله می توان به بحث های گسترده وی در علوم فقه و اصول اشاره کرد

شاگردان

ابوالقاسم خویی شاگردان بسیاری را از کشورهای مختلفی چون ایران، کویت، پاکستان، سوریه، لبنان، بحرین، هند، افغانستان، آفریقا، خاور دور و عراق تربیت کرد. وی در تمام طول خویش به عده معدودی از شاگردان خود اجازه اجتهاد داد. از برجسته ترین کسانی که ایشان شخصا به وی مدرک اجازه اجتهاد داد میرزاعلی فلسفی بود

از شاگردان ایرانی او می توان به میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، سید محمد صادق روحانی، میزا جواد آقا تبریزی، حسین وحید خراسانی، سید هاشم غضنفری خوانساری، سید جلال الدین فقیه ایمانی و از شاگردان ایشان در دیگر کشورها از سید محمد حسین فضل الله، آصف محسنی، علاءالدین بحرالعلوم، محمد باقر صدر و علی سیستانی اشاره کرد.

تالیفات

از وی کتب بسیاری در موضوعات مختلف علوم اسلامی بجا مانده است که از میان آنها می توان به کتاب هایی چون: اجود التقریرات در اصول فقه، البیان فی علم التفسیر در تفسیر قرآن، نفحات الاعجاز فی علوم القرآن، منهاج الصالحین فی بیان احکام الفقه که تا کنون بیست و هشت بار تجدید چاپ شده است، [نیازمند منبع] مناسک الحج و توضیح المسائل اشاره کرد.

وی همچنین در علم رجال به نگارش کتابی در بیست و چهار مجلد با عنوان «معجم رجال حدیث و تفصیل طبقات رواه» پرداخت

منابع

وب گاه رسمی

مرکز اسلامی آیت الله خویی در انگلستان

مدرسه الایمان آیت الله خویی در نیویورک

سید محسن امین. «فصل کتاب». اعیان الشیعه. تحقیق سید محسن امین. چاپ اول، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1406، ISBN 964-371-348-2، ج 6، صفحه 55.

احیای تشیع. ولی نصر. 2006. ISBN 0393062112. ص125 و ص144

اعراب شیعه: مسلمانان از یاد رفته. گراهام فولر. 2001. ISBN 0312239564. انتشارات پالگریو مک میلن.

دانشنامه بریتانیکا. نسخه 1993. ص69.

حاج سید محمود شاهرودی

زندگانی

حضرت آیه الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی در خانواده مذهبی به سال 1298 یا 1301 هجری قمری در یکی از روستاهای شاهرود متولد شده و پس از طی تحصیلات اولیه و دوره مقدمات در شهر بسطام عازم

حوزه علمیه مشهد مقدس شدند و در دروس سطح و خارج فقه و اصول محضر اساتید و فقهای آن زمان حاضر شدند.

سپس در سال 1328 هجری قمری عازم حوزه علمیه نجف اشرف شده و از محضر درس مرحوم آقای آخوند خراسانی صاحب کفایه بمدت یکسال و نیم استفاده نمودند. پس از فوت استادشان به مجلس درس مرحوم آقای نائینی و آقای عراقی حاضر شدند و از آن دو بهره وافی بردند و همزمان به تدریس و تربیت طلاب مشغول شدند. پس از فوت استادشان مرحوم آقای نائینی تدریس خارج ایشان شروع گشت و مورد توجه فضلا و طلاب قرار گرفت. پس از فوت مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی رساله عملیه ایشان در دسترس مقلدین در کشورهای عراق و ایران و خلیج و لبنان و هند و پاکستان قرار گرفت.

و با درگذشت مرحوم آقای بروجردی مرجعیت ایشان در اماکن یادشده بخصوص ایران و عراق و خلیج، شهرت و توسعه بیشتری حاصل نمود و حوزه بحث فقه و

اصول ایشان در نجف فضلا و علماء بیشماری را در برداشت و نماز جماعت مسجد هندی بیشترین نمازگزار را داشت. تأمین هزینه های درمانی طلاب در نجف و همچنین شهریه و تأمین نان طلاب حوزه های علمیه نجف و کربلاء و سامراء و مشهد مقدس به عهده معظم له قرار داشت. اولین بار در تاریخ مرجعیت و حوزه از طرف ایشان گروهی به عنوان بعثه دینیه حج در سال 1387 هجری قمری (1346 شمسی) به امر معظم له و به سرپرستی آقازاده بزرگ ایشان اعزام شدند که بسیار مورد استقبال حجاج قرار گرفت. همچنین معظم له نخستین شهرک مسکونی طلاب بنام «حی الامام الشاهرودی» را در نجف اشرف تأسیس نمودند. عمر پر برکت مرجعیت ایشان همواره در تربیت فضلا و علما و رسیدگی به امور حوزه و تدریس و تألیف بود و آثار فراوانی مانند کتاب الحج و کتاب الاجاره و یک دوره اصول از ایشان بجا مانده است. و سرانجام پس از قریب یک قرن عمر سراسر تقوی و فضیلت و تلاش علمی و سرپرستی حوزات علمیه در 17 شعبان 1394 قمری، دار فانی را وداع نموده و در صحن مطهر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در سمت بالای سر مدفون گردیدند.

آیت الله العظمی حاج میرزا محمد حسن آشتیانی

ولادت و تحصیل

حضرت حجه الاسلام والمسلمین، شیخ الفقهاء و المجتهدین، عالم ربانی و فقیه صمدانی آیت الله میرزا حسن آشتیانی از علمای بزرگ شیعه (سر سلسله بیت رفیع) آشتیانی است.

در حدود سال 1248 ه ق در آشتیان چشم به هستی گشود و در همین شهر به فراگیری خواندن و نوشتن پرداخت. سیزده ساله بود که به بروجرد سفر کرد و چهار سال در آن جا

ماند و ادبیات را فرا گرفت و مدت یک سال و نیم از محضر درس مرحوم سید شفیع جاپلقی (متوفی 1280) استفاده کرد پس از آن رهسپار نجف اشرف شد و در آن جا از محضر درس اساتید حوزه نجف خصوصا شیخ اعظم مرتضی انصاری بهره ها برد. چون سنش کم بود پشت پرده می نشست تا آن که در یکی از روزها بر اثر اظهار نظری که در درس می کند شیخ به استعداد فوق العاده او پی می برد و وی را به حضور فرا می خواند و او در درس شیخ از کسانی شد که «تثنی الیهم الخناصر» و به خاطر حسن تعبیر و لطف تقریری که داشت درس استاد را برای دیگران تقریر می کرد و به لسان الشیخ، شهرت یافت و تقریرات استاد را می نوشت.

بازگشت به ایران

در سال 1282 یکسال بعد از وفات شیخ انصاری مرحوم آشتیانی در حالی که به مرحله رفیعه اجتهاد نایل آمده بود به ایران بازگشت و ساکن تهران شد و برای اولین بار افکار و اندیشه ها و تحقیقات نوین شیخ انصاری خاصه در علم اصول را در تهران نشر داد و به همین جهت طلاب متعدد از اطراف و اکناف به تهران روی آوردند و در درس او شرکت جستند و از یافته های او استفاده کردند.

سفر حج

آشتیانی در سال 1311 به قصد حج به حجاز سفر کرد و در بازگشت به زیارت عتبات عالیات رفت و هنگامی که به سامرا رسید با استقبال مرحوم میرزای شیرازی و علمای بزرگ حوزه مواجه شد وی در این سفر میهمان مرحوم میرزای شیرازی بود و این تجلیل دو جهت داشت یکی شخصیت خود ایشان و دیگر به لحاظ ضرورت تقویت اسلام و روحانیت چرا که هنوز ناصرالدین شاه در قید حیات بود.

نقش ایشان در الغای امتیاز رژی

در ماه رجب سال 1307 ه ق هنگامی که ناصرالدین شاه امتیاز انحصار توتون و تنباکو (رژی) را به یک شرکت انگلیسی داد، میرزا حسن شیرازی (م 1312) استعمال توتون و تنباکو را در ربیع الثانی 1309 ه ق

نوامبر 1891م تحریم کرد و میرزا حسن آشتیانی و علمای دیگر هم به مخالفت برخاستند و پس از آن که گفتگوهای مرحوم آشتیانی با شاه و صدراعظم راجع به پیامدهای ناشی از اعطای این امتیاز بی نتیجه ماند مبارزه ادامه یافت و اوج گرفت. شاه طی نامه ای خشونت آمیز از آشتیانی خواست که در جهت لغو حکم تحریم میرزای شیرازی اقدام کند، لکن میرزای آشتیانی در پاسخی که برای شاه فرستاد حمایت خود را از حکم انقلابی میرزای شیرازی اعلام کرد ناصرالدین شاه ابتدا از در ملایمت درآمد اما دیری نپایید که کار دیگر بار به خشونت گرایید و از آشتیانی خواست که یا از تهران خارج شود و یا علنا قلیان بکشد و ایشان خارج شدن از تهران را برگزید. به مجرد اطلاع یافتن علمای تهران از این تصمیم همه عازم به خروج از تهران شدند. مردم غیور تهران پس از اطلاع از این تصمیم شورش

کردند و به کاخ سلطنتی یورش بردند و 30 کشته و زخمی دادند و با استقامت خود از خروج بزرگترین عالم شهر جلوگیری کردند. ناصرالدین شاه که اتفاق علما و پشتیبانی قاطع مردم را دید ناچار امتیاز را لغو کرد. (1)

تالیفات

عن علی علیه السلام: عقول الفضلاء اطراف اقلامهم. خرد دانشمندان در پیرامون نوشته های آنان است.

یعنی از نوشته ها و تالیفات افراد می توان به میزان عقل و اندیشه آنان پی برد و مرحوم آشتیانی در فقه و اصول از اعاظم علمای شیعه محسوب است و آثار او گواه بر این معنی است.

1-بحر الفوائد، حاشیه ای است بر رسائل شیخ مرتضی انصاری. (الذریعه ج 2

44). 2-رساله فی الاجزاء، طهران 1318ق، سنگی، رقعی 159ص. 3-رساله فی قاعده نفی العسر و الحرج، چاپ تهران، 1314. 4-رساله فی حکم اوانی الذهب و الفضه، چاپ تهران، 1313 (همراه ازاحه الشکوک). 5-ازاحه الشکوک فی حکم اللباس المشکوک، تهران، 1313ق سنگی، رقعی 141. (الذریعه ج 1

527). 6-رساله فی نکاح المریض. 7-رساله فی الجمع بین قصدی القرآن و الدعاء، طهران، 1314ق، سنگی، 139ص (همراه رساله فی قاعده نفی العسر و الحرج). 8-رساله فی انه اذا سلمت جماعه یکتفی بجواب واحد بصیغه الجمع ام لا 9-کتاب القضاء. در سال 1327 ه ش چاپ شده است: سربی، وزیری، 490ص.

مؤلفات خطی

10-مباحث الالفاظ. تقریرات شیخ انصاری که نسخه خطی آن گم شده است. 11-کتاب الخلل فی الصلاه، شرح مبحث خلل از شرایع الاسلام است. نسخه ای از آن در آستان قدس 7741 و نسخه ای در سامراء است مدرسه شیرازی (الذریعه 7249). 12-کتاب الوقف و احیاء الموات و الاجاره. 13و14-کتاب الاجاره و کتاب احیاء الموات در یک جلد، تقریر بحث

شیخ انصاری. (الذریعه 1/122) 15-سؤال و جواب (به فارسی) گردآورده محمدعلی یوزباشی (مقدمه ای بر فقه شیعه 358).

فرزندان او

معظم له چهار پسر و یک دختر داشت:

1-آیت الله حاج شیخ مرتضی آشتیانی (متوفی 1365ق) که در عصر خود از فقها و مدرسان بزرگ حوزه های علمیه بود و در قضیه بانک روس و حوادثی که منتهی به لغو امتیاز آن شد نقش بسزایی داشت و در جنبش مشروطیت نیز شرکت داشت. وی از جمله علمایی بود که در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام متحصن گردید.

اختران فروزان ری و طهران 174؛ گنجینه یا کشکول سیاح 66؛ (تاریخ علماء خراسان، گنجینه دانشمندان ج 7

97).

2-افتخار العلماء مرحوم آقا میرزا مصطفی متخلص به صهبا که در جنبش مخالفت با موسیو نوز بلژیکی نقش بسزایی داشت و در قیام مشروطیت در صف مردم قرار داشت و در تاریخ 1327 ه ق در سن 42 سالگی در منزلش واقع در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام ترور شد. از تالیفات اوست: افتخارنامه حیدری که دیوانی است فارسی در غزوات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و زندگینامه آن حضرت از ولادت تا شهادت در 1800 بیت، در دو جلد به چاپ رسیده است.

جلد اول درباره جنگهای روزگار حضرت محمدصلی الله علیه وآله و جلد دوم درباره جنگهای پس از رحلت پیامبر (ریحانه الادب ج 3

480؛ الذریعه ج 2

256)؛ مؤلفین مشار6

204-206؛ گنجینه دانشمندان

ج 3

364؛ اختران فروزان ری 187؛ رجال ایران بامداد 4

101-103؛ ادبیات فارسی بر مبنای تالیف استوری ج 2؛ تاریخ مشروطیت ایران تالیف کسروی 295؛ مجله ارمغان سال 5، ش 11، ص 516.

3-مرحوم حاج میرزا هاشم آشتیانی که در دوره های سوم تا هشتم مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب گردید و در حدود سال 1340 شمسی در سن 90 سالگی از دنیا رفت. وی تالیفاتی در ادعیه و زیارت از خود به یادگار گذاشت.

تاریخ بیست ساله ایران از حسین مکی؛ شرح رجال ایران ج 3؛ رجال عصر مشروطیت از سید ابوالحسن علوی، تلاش آزادی از باستانی پاریزی؛ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج 1

38؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران از بهار ج 1و2.

4-مرحوم آیت الله حاج میرزا احمد آشتیانی (1300-1359ق) متخلص به «واله از حکماء متاله و فقهای متبحر پایتخت بود. که در فنون مختلف جمعا 62 تالیف گرانبها از آن جناب باقی مانده است. آن بزرگمرد به هنگام وفات متصدی مدرسه علمیه مروی تهران بود. رک: اختران فروزان ری و طهران 180؛ مقدمه چهارده رساله فارسی.

5-آقا زاده خانم که نامش فاطمه بود و به همسری عموزاده خود مرحوم میرزا جعفر، معروف به میرزا کوچک آشتیانی درآمد و حکیم متاله مرحوم حاج میرزا مهدی آشتیانی فرزند اوست.

شماری از شاگردان او

آیت الله میرزا احمد آشتیانی فرزند او *میرزا فضل الله صادقی مشهور به آشتیانی از حکلماء و قضات. *ملا محمد آملی بن علی *مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی *مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد فیض قمی مرحوم آیت الله آقا میرزا محمدعلی شاه آبادی *مرحوم آیت الله شیخ محمدجواد حاج آخوند قمی *مرحوم آیت الله حاج شیخ باقر تهرانی *مرحوم آیت الله

شیخ علی اکبر نهاوندی (م 1369ق) *آقا سید میرزا اسحاق بن رحیم ستونی

همدانی *مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدعلی حائری قمی (م 1358) *مرحوم سید اسماعیل مرعشی (م 1354ه) ملقب به شریف الاسلام که در طب و شیمی و علم حروف ماهر بوده است. *مرحوم میرزا نصرالله نقوی بن سیدرضا (م 1326 خورشیدی) *سید محمد تنکابنی بن محمدتقی (م 1359) *آقا سید محمدآقا بهبهانی طهرانی *شیخ فیاض سرخه دیزجی زنجانی (م 1360) *ملا اسماعیل قره باغی *آیت الله سید فخرالدین میرزائی قمی *علامه حکیم میرزا مجید زنجانی (م ح 1324). *شیخ فتحعلی زنجانی بن حاج ولی بن علی عسگر (م 1338) *مرحوم آیت الله آقا محمد کبیر قمی (م 1369) *شیخ حسین مازندرانی کولائی (م ح 1335) *شیخ علی اکبر مازندرانی (م ح 1330)

ستایش دانشمندان و تراجم نگاران از فقید سعید

علامه سید محمد تنکابنی شاگرد او می گوید:

العلامه افضل علماء المرکز، جناب المستطاب صاحب البیان الحسن و الاخلاق المرضیه المحقق المدقق البارع الحاج میرزا حسن الآشتیانی قدس الله نفسه الزکیه و من ظن می کنم که اگر مرحوم شیخ مرتضی الانصاری قدس سره زنده می بود تقدیر و تصدیق می کرد که بیانی اوفی از بیانش و تقریری اکمل از تقریرش نمی شود و فضلایی که به تدریسش حاضر بودند در این باب تصدیق می کنند و دلیل بدین امر بیان اوست مطالب مصنف (ره) را در حاشیه کبیره...» (2)

علامه میرزا محمدعلی مدرسی تبریزی می نویسد: «حاج میرزا محمدحسن آشتیانی تهرانی عالم محقق و فاضل مدقق از اعیان علماء و مجتهدین ایرانی که به فضل و دیانت و وثاقت معروف و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بود و اخیرا به تهران آمده و در حوزه درس او مرجع استفاده بسیاری از اجلاء عصر خود گردید.» (3)

در مآثر و آثار (4) می نویسد: «میرزا محمد حسن آشتیانی سلمه الله در تاریخ جمع این تالیف از رؤسا

بزرگ دارالخلافه است... از وقتی که این بزرگوار به طهران آمده است تکمیل اصول الفقه را بر سبک جدید وسیله عظمی پدید شده. بعد از مرحوم حاج ملاهادی عمده تلمذ طلاب و مستعدین در دارالخلافه بر این دانشور یگانه است و سالها می گذرد که زحمات حکومات شرعیه کلیه بر عهده وی قرار گرفته (ادام الله ایام افاضاته .

در نجوم السماء آمده: «وی از اعاظم علماء کرام و متفقهین اصولیین عظام بوده...» (5)

درسهایی جاودانه از زندگی او

شاگردش مرحوم سید محمد تنکابنی صاحب ایضاح الفرائد می گوید: «آن مرحوم مواظب طاعات و عبادات و نماز شب و زیارت عاشورا در جمیع اوقات عمرش و زیارت جامعه کبیره در شبها و مجد در نشر علوم و تالیف کتب و جواب استفتاءات بودند.» (6)

فرزند بزرگوارش مرحوم حاج شیخ مرتضی نقل کرده است: «ایشان در موقع ارتحالش زیارت جامعه کبیره را می خواند و می گفت: (من والاکم فقد والی الله، و من عاداکم فقد عادالله، و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من عصاکم فقد عصی الله انتم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم و شهداء دارالفناء و شفعاء دارالبقا و الرحمه الموصوله و الآیه المخزونه و الامانه المحفوظه و الباب المبتلی به الناس من اتیکم فقد نجی و من لم یاتکم فقد هلک) پس روحش به سوی موالیانش پرواز و حشرش با ایشان گردید» من احب شیئا حشره الله معه (7).

وفات و مدفن

از خاطره و دل ها نرود یاد تو هرگز ای آن که به نیکی همه جا ورد زبانی

سرانجام این فقیه بلند پایه در 28 جمادی الاولی 1319ه ق در تهران درگذشت و جنازه اش را که به امانت به خاک سپرده شده بود، پس از یک سال به نجف اشرف حمل و در مقبره حاج شیخ جعفر شوشتری به خاک رفت. مزار پاکش چشمه سار زلال حقایق است که همواره خواهد جوشید و مشتاقان و شیفتگان را سیراب خواهد ساخت.

پی نوشتها

1-و نیز نک: شورش بر امتیازنامه رژی از فریدون آدمیت؛ تحریم تنباکو از ابراهیم تیموری. **

2-علماء معاصرین، 379. **3-ریحانه الادب، ج 1

49. **4-ص 151. **5-نجوم السماء 1

342. **6-علماء معاصرین 379. **7-اختران فروزان، ری و طهران، 173.

مآخذ

ریحانه الادب، 1

49 و3

480. **معجم المؤلفین 5

186. **طبقات اعلام الشیعه، 1

390، 389. **اعیان الشیعه 5

37. **معجم رجال الفکر والادب فی النجف، خلال الف عام

21. **گنجینه دانشمندان، 4

364. **تحریم تنباکو 151-83 از ابراهیم تیموری. **شورش بر امتیاز نامه رژی، فریدون آدمیت، 137-74. **طرح دایره المعارف بزرگ اسلامی 92و93. **تاریخ رجال ایران، 1

316. **مشاهیر دانشمندان اسلام، ج 4، ص 365، بخش استدراکات. **دایره المعارف تشیع، 1

135. **احسن الودیعه، 1

123 و دانشنامه ایران و اسلام. 2

60و187. **المآثر و الآثار 151. **فوائد الرضویه، 451. **مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، 2

538. **علماء معاصرین 70و379. **علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی 320. **مقتبس الاثر 28

270. **گنجینه یا کشکول سیاح، 60و66. **امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار. **فرازهایی از زندگانی خاتم المجتهدین شیخ انصاری (ره)، 58. **ادبیات فارسی بر مبنای تالیف استوری، ج 2. **حوزه، سال دوم، ش 4، ص 34. **مقدمه ای بر فقه شیعه، سید حسین مدرسی. **الذریعه، ج 1

122 و527 و3

44. **

چهل مقاله. **اختران فروزان ری و

طهران.

مجتهد بهبهانی

زندگانی

آیت الله سید عبد الله فرزند سید اسماعیل مجتهد بهبهانی در حدود سال 1260 قمری به دنیا آمد. وی تحت توجهات پدر عالم و مجاهدش در نجف اشرف تحصیل علوم دینی را آغاز کرد و در حوزه ی درس آیات عظام شیخ مرتضی انصاری، میرزا محمد حسن شیرازی و سید حسین کوه کمری شرکت جست. سید عبدالله پس از اخذ اجتهاد، در سال 1295 ق. به تهران مراجعت کرد و پس از اخذ اجتهاد، در سال 1295 ق. به تهران مراجعت کرد و پس از فوت پدر، مقام مذهبی او را احراز نمود.

وی قبل از انقلاب مشروطیت نیز جزو روحانیون و علمای بنام پایتخت بود و در حل و عقد امورات مختلف تأثیرگذار بود. وی با آغاز مشروطیت به صف مبارزان پیوست و با یاری و همکاری آیت الله سید محمد صادق طباطبایی رهبری اصلی مشروطه خواهان را به عهده گرفت. ایشان از روحانیون طراز اول تهران و رهبر آزادیخواهان دوره مشروطیت به شمار می آید که در راه تحقق آرمان انقلابی خویش، صدمات فراوانی دید و مدتی به عتبات تبعید گشت. وی تصمیم داشت با توجه به مبانی اسلامی یک قانون اساسی اسلامی در چهار چوب دستورات اسلام پی ریزی نماید، و بدعتها و قوانین مغایر اسلام را از بین ببرد که در این راه زحمات فراوانی را متحمل شد و عاقبت به شهادت وی منتهی گشت.

وی در واقعه ی به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار، به اسارت قزّاقان درآمد و بعد از شکنجه های بسیار، به باغشاه برده شد. آیت الله بهبهانی، پس از اعلان مشروطیت، فعالانه در برگزاری

انتخابات و تشکیل مجلس ملی شرکت جست. اگرچه خود هیچ مقام دولتی را نپذیرفت ولی در همه ی کارها نظارت کامل داشت. در مجلس دوم که نمایندگان به دو گروه تندرو و میانه رو تقسیم شده بودند، به حمایت از میانه روها برخاست. در این حال تندروان کمر به قتل او بستند. و سرانجام این عالم ربانی در 24 تیر 1289 شمسی برابر با هشتم رجب 1328 ق. توسط اشخاص نقابداری که به منزلش هجوم بردند، به درجه شهادت نائل گردید. پس از شهادت سید در این روز مجلس شورای ملی و بازار تعطیل و عزای عمومی اعلام گردید. در پی آن نیز در تمامی شهرهای ایران مجالس ترحیم برگزار شد و پیکر این شهید انقلاب به یاری میر سید علی بهبهانی به نجف اشرف انتقال یافت و در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد.

محمد حسین اصفهانی غروی کمپانی

از نخجوان تا نجف

دیار نخجوان و آذربایجان از دیرباز سرزمینی مسلمان نشین و عالم خیز بوده است و ما تاریخ قفقاز و نخجوان را بیشتر با شخصیتهای سرشناس و درخشان آن می شناسیم. خاندان محقق غروی از آن خانواده های متدینی بودند که نسل در نسل در آن ناحیه سکونت داشتند و همیشه میان مردم جایگاه ممتازی را دارا بودند. از اجداد و نیاکان محقق، تنها نام نیکی در تاریخ مانده است که به ترتیب و اجمال نام برده می شوند:

پدرش (حاج محمد حسن) که تاجری درست کار و دیندار بود فرزند (علی اکبر) و نواده (حاج محمد حاتم نخجوانی) است. (168)

پس از آنکه در سال 1243 ق. قرارداد ترکمانچای با دستهای خیانت پیشه قاجاریان امضا شد و در نتیجه شوم آن، بخشی

از سرزمین پاک ایران (قفقاز و نخجوان و قسمتی از آذربایجان) از پیکر پاک ایران عزیز جدا گشت، مسلمانان آن سوی رود ارس دچار بلاهای بزرگ و درد و رنجهای سنگینی گشتند و در زیر فوج فاجعه ها و در حصار حادثه ها خرد شدند. گروهی مردند، گروهی ساختند و سوختند و گروهی دیگر هجرت را برگزیده، از خانه و کاشانه چشم پوشیده، تنها جان به سلامت بردند. حاج محمد اسماعیل نخجوانی (پدر بزرگ محقق غروی) از این گروه اخیر بود که به همراه خانواده اش به شهر قهرمان خیز تبریز کوچید.

اما در تبریز هم اوضاع را مساعد ندید و پس از چند صباحی به شهر اصفهان روی آورد. سالیانی را در آن شهر سپری ساخت تا آنجا که خود و فرزندانش به (اصفهانی) شهرت یافتند. ولی دیری نپایید که خاندان نخجوانی از اصفهان هم کوچ کردند تا بالاخره به شهر زیارتی و مذهبی کاظمین پناه بردند و همانجا را برای خود وطن اختیار کردند و در آنجا حاج محمد حسن اصفهانی (پدر غروی اصفهانی) برای خود اسم و رسمی یافت.

حاج محمد حسن دیگر آن مرد غریب نبود که روزی پس از روزگاری آوارگی روی به شهر کاظمین آورد. اکنون همه او را مردی محترم، پر خیر و با کفایت می شناختند. بگذریم از اینکه او در میان مردم و تاجران سرشناس عراق به نیک مردی و کارسازی پرآوازه بود و در حوزه بزرگ آن روز نجف هم تاجری صاحب نام و آبرومند بود و همگان وی را با شهرت (معین التجار) گرامی می شمردند. (169)

مولود کاظمین

اقبال خوش معین التجار، بیش از همه آنگاه به

اوج رسید که از لطف خدا، او صاحب پسری سالم و کامل گشت.

روز دوم محرم سال 1296 ق. آسمان کاظمین هم مانند دیگر شهرهای مسلمان نشین، بوی کربلا و عطر عشق و عاشورا می داد. همزمانی این تولد مبارک با ماه حماسه های همیشه جاوید حسینی، سبب شد که کودک کاظمین و مولود محرم (محمد حسین) نامیده شود.

حدیث اشتیاق

حاج محمد حسن معین التجار تنها همان یک پسر را داشت و دلخوش بود که وی می تواند پس از مرگش راه او را در جهان تجارت دنبال کند. اما پسرش محمد حسین در سر سودایی دیگر و فکری فراتر از فکر پدر داشت. جوان پر جنب و جوش کاظمین تنها آرزویش این بود که پدرش اجازه دهد تا راه کمال طلبی و دانشجویی پیش گیرد.

محمد حسین هر گاه فرصت را مناسب می دید، آرزوی خود را با پدر در میان می نهاد و با اصرار از او می خواست که رضایت دهد تا وارد حوزه معارف اسلامی شود. اما پدر که پسری جز او نداشت، راضی به این کار نمی شد.

اما هر چه زمان پیشتر می رفت اشتیاق محمد حسین به تحصیل علوم اسلامی بیشتر می شد و پدر خود را بیشتر از پیش پیرتر احساس می کرد و با جدیت از پسر می خواست که فن تجارت را یاد گیرد و فکر طلبه شدن را از سر بیرون کند. چیزی که این مشکل را از سر راه جوان کمال جوی کاظمین برداشت تنها یک توسل به حضرت باب الحوائج امام موسی کاظم علیه السلام بود. او خود می گوید:

) (آن روز هم مثل هر روز

با پدرم در نماز جماعتی که عصرها در صحن مطهر کاظمین برپا می شد شرکت جسته بودم. نماز تمام شده بود اما صفوف نمازگزاران هنوز به هم نخورده بود. من در حالی که زانوی غم در بغل گرفته بودم، با فاصله اندکی پدرم را می پاییدم که دیدم با یکی از تجار بغداد گرم صحبت است. همچنانکه نشسته بودم داشتم در آتش اشتیاق می سوختم. چشمم در گنبد زیبای امام کاظم علیه السلام بود که... عنان از کف هر صاحب دلی می ربود. در این حال از دلم گذشت که ای باب الحوائج، ای موسی بن جعفر، تو عبد صالح و از بندگان برگزیده خدایی و در پیش حضرت حق آبروداری، تو را چه می شد اگر از خدا می خواستی دل پدرم را به من نزدیکتر می کرد تا با تصمیم من-که چیزی جز تحصیل علم و کمال در مکتب شما نیست-راضی می شد... در همین اندیشه ها بودم که دیدم پدرم صدایم می کند:

محمد حسین! محمد حسین، پسرم! اگر هنوز هم آرزومندی که به حوزه بروی تا دروس اسلامی بخوانی برو! از طرف من خاطرت جمع باشد، ناراحت نمی شوم... اگر دلت می خواهد به نجف اشرف بروی برو! (170)

از آن روز زندگانی محقق غروی آغازی دیگر داشت که خشنودی پدر را نیز همراه داشت با خیالی آسوده راه نجف اشرف در پیش گرفت تا روح تشنه اش را از چشمه های جوشان علم و حکمت و عرفان علوی سیراب سازد.

استادان و سرچشمه های نور

کودک کاظمین هنوز در فصل بهاران زندگی بود. تازه در باغ خرم حیات، نونهالی سرسبز بود که توانست هنر ظریف خط و

خوشنویسی را-آن هم در انواع گوناگون آن-یاد گیرد. از آنجا که آن روزها هم چون روزگاران گذشته، صنعت خط از هنرهای بدیع و چشمگیر بود، مهارت محمد حسین، آن هم در دوران کودکی وی را در میان آشنایان زبانزد ساخت. پدر هم که به استعداد درخشان فرزندش پی برده بود، با تمام توان وسایل تحصیل و ترقی او را در حوزه علمیه نجف فراهم ساخت تا این استعداد زلال و جوشان هر چه بهتر و بیشتر شکوفا گردد.

محمد حسین در دهه دوم زندگی (در سال 1314 یا1315 ق) بود که پا به حوزه بزرگ نجف نهاد و چیزی نگذشت که مراحل کمال را در دروس مقدماتی یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و بزودی در حلقه درس بزرگترین اساتید حوزه آن روز شرکت جست. استادان او در مرحله سطح و خارج، به ترتیبی که در تاریخ و کتابهای تراجم نوشته اند، عبارت بودند از:

1. شیخ حسن تویسرکانی (متوفای 1320 ق.) محمد حسین غروی، پیش از همه، پله های نخست ترقی و تعالی را به پیروی از او پیمود، درس تلاش و تقوا را از او یاد گرفت و بیست و چهار بهار از عمرش می گذشت که استادش تویسرکانی رحلت کرد.

2. آیه الله سید محمد طباطبایی فشارکی (1253-1316 ق.) محقق غروی نتوانست بیش از دو سال از محضر پرفیض این استاد خلیق و بزرگوار بهره مند گردد. آیه الله فشارکی تا سال 1312 ق. در سامرا سکونت داشت.

3. حاج آقا رضا همدانی (1250-1322 ق.) حضور در درس و بحث آیه الله همدانی که بیشتر با اثر بزرگش کتاب (مصباح الفقیه) شناخته

می شود، چندان طولی نکشید و محقق غروی بیست و ششمین سال از زندگانی را سپری می ساخت که این استاد بزرگوارش هم به دیار باقی شتافت.

4. آیه الله آخوند خراسانی (1255-1329 ق.) آقا محمد حسین جوانی بیست ساله بود که به حوزه درس آخوند خراسانی راه یافت و تا آخر عمر آخوند، که سیزده سال پس از آن به درازا کشید به طور مرتب در حلقه درس اصول آخوند شرکت جست و در همین سالها بود که بیشترین بخش از شرحش بر کفایه الاصول را نگاشت. او از شاگردان طراز اول آخوند بود و تا ایشان زنده بود به احترام او از تدریس مستقل و متشکل اجتناب می کرد و روزی که آخوند در گذشت آقا محمد حسین مردی بزرگ سرشناس شده بود و در حالی که تنها سی و سه سال از عمرش می گذشت پس از وفات آخوند در جای وی نشست و از مدرسان بنام و پرآوازه نجف گشت.

محقق غروی در نزد این چهار استاد بزرگوارش بیشتر علم فقه و اصول خواند. اما استادان وی در حکمت و فلسفه عبارتند از:

5. حکیم محمد باقر اصطهباناتی شیرازی (متوفای 1326 ق.) حکیم اصطهباناتی تنها تا سال 1319 ق. در نجف بود و آقا محمد حسین در حدود چهار یا پنج سال از محضر این استاد فرزانه، استفاده کرده است. (171)

6. شیخ احمد شیرازی (متوفای 1322 ق.) با عنایت به تاریخ وفات وی می توان گفت که محقق غروی بیشترین بهره را از این استاد حکیم می توانست ببرد ولی عجیب این است که حتی بیشتر کسانی که زندگانی علامه غروی

را نوشته اند از این استاد نام نبرده اند! (172)

روایت یاران

داستان دوستان حکایتی بس دلکش و آموزنده است و کارساز بودنش در شناخت شخصیتها چنان پر اهمیت است که سعدی می گوید:

تو اول بگو با کیان زیستی

من آنگه بگویم که تو کیستی

اما از یاران علامه غروی چیزی ننگاشته اند تنها از چند شخصیت یادی شده است که نام می بریم:

1. بزرگ عارف معاصر آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی. 2. میرزا علی اصغر ملکی تبریزی. 3. میرزا حبیب ملکی تبریزی. میرزا علی اصغر و میرزا حبیب دو برادر و پسر عموهای میرزا جواد آقا ملکی تبریزی بودند. آیه الله غروی با هر سه بزرگوار رفت و آمد داشت اما بیش از همه با میرزا علی اصغر مانوس بود (173)... رفاقت و مصاحبت با عارف واصل میرزا جواد آقا ملکی هم از دیر باز برقرار بود. علامه غروی و میرزا جواد آقا هر دو از شاگردان حاج آقا رضا همدانی بودند و تا سال 1320 ق که میرزا جواد آقا از نجف به ایران بازگشت با هم مانوس بودند. پس از آن نیز توسط نامه از حال همدیگر با خبر می شدند. (174) 4. فقیه اصولی میرزا محمد حسین نایینی (1277-1355 ق.) میرزای نایینی و غروی اصفهانی ارتباط تنگاتنگی با هم داشتند و در مواقع دشوار یاور و یاور یکدیگر بودند. 5. آیه الله سید احمد کربلایی تهرانی (م 1322 ق.)

مشایخ

بزرگان بسیاری برای علامه غروی اجازه نامه روایتی نوشته اند که برای نمونه دانشمندان و اندیشوران زیر را می توان نام برد:

1. بزرگ محدث معاصر حاج میرزا حسین نوری طبرسی، گردآورنده مجموعه روایتی شیعه، مستدرک الوسائل (175) 2. آیه الله سید حسن

صدرالدین موسوی معروف به صدر کاظمی نویسنده کتاب تاسیس الشیعه و... (176) 3. میرزا محمد باقر اصطهباناتی شیرازی 4. شیخ احمد شیرازی مشهور به (شانه ساز) 5. شیخ الشریعه اصفهانی. (177)

شاگردان

مکتب علامه غروی را چه در علم اصول و فقه و چه در حکمت و فلسفه باید از مکتب های بسیار پربرکت شیعه به حساب آورد. بر طبق تحقیقی حدود یکصد و پنجاه بزرگوار افتخار شاگردی در مکتب علامه غروی را داشته اند. عجیب اینکه در میان شاگردان، از مرجع تقلید و فقیه و فیلسوف گرفته تا مفسر و محدث و متفکر و نویسنده و عارف و واعظ و... را می توان دید که همگی به نوعی به شاگردی غروی اصفهانی مباهات می کرده اند. اکنون ما تنها از بعضی از آنان نام می بریم، (181) حضرات آیات:

سید محمد حجت کوه کمری (1310-1372 ق)، سید حسین طباطبایی بروجردی (1292-1380 ق)، سید محمد هادی میلانی (1313-1395 ق)، سید ابوالقاسم خویی (1317-1413 ق)، سید عبدالاعلی سبزواری 1328-1414 ق)، سید محمد کاظم موسوی حسینی (1322-1405 ق)، شیخ سلمان خاقانی (1331-1408 ق)، شیخ محمد تقی بهجت فومنی رشتی (متولد 1332 ق)، سید محمد باقر طباطبایی سلطانی بروجردی (متولد 1332 ق)، شیخ ابوالفضل خوانساری (متولد 1334 ق)، سید علی بهشتی بابلی (متولد 1324 ق)، میرزا غلامحسین جعفری همدانی (1324-1416 ق)، شیخ علی خوزانی اصفهانی معروف به (آیه الله مشکات)، حاج شیخ علی محمد بروجردی (1315-1395 ق)، شیخ عبداللطیف سمامی حائری (1330-1400 ق)، شیخ ابوالحسن شیرازی، آقا میرزا کاظم دینوری تبریزی (1320-1416 ق)، سید مهدی اشکوری نجفی (متولد 1336 ق)، شیخ احمد اهری (1305-1388 ق)، علامه سید محمد حسین طباطبایی

(1321-1402 ق) (182)، سید محمد حسن الهی طباطبایی (183)، علامه شیخ عبدالحسین امینی تبریزی (1320-1390 ق)، محمد علی اردوبادی (1312-1380 ق)، شیخ محمد رضا مظفر (1322-1384 ق)، شیخ محمد حسین مظفر (1312-1381 ق)، میرزا شیخ نجم الدین جعفر عسکری (1313-1381 ق)، سید عبدالحسین طیب (1312-1412 ق)، سید محمد حسینی همدانی (1322-1417 ق)، شیخ محمد حسین اعلمی (1320-1393 ق)، سید میرزا محمود موسوی زنجانی (1309-1374 ق)، سید امیر محمد کاظمی قزوینی (1335-1414 ق)، شیخ محمد جواد یثری (1330-1415 ق)، سید محمد تقی آل بحرالعلوم (1318-1393 ق)، شیخ عبدالرحیم سامت قزوینی (متولد 1281 ش)، شیخ محمود شریعت مهدوی (متولد 1335 ق)، شیخ محمد رضا غراوی (1303-1385 ق)، سید نورالدین میلانی حائری (متولد 1336 ق)، سید صدرالدین شوشتری جزایری (1313-1385 ق)، سید محمد شبر (متولد 1330 ق)، محمد طاهر آل شیخ راضی (1322-1400 ق)، شیخ کاتب طریحی (1303-1390 ق)، محمد طه کرمی هویزی (1317-1388 ق)، شیخ محمد امین زین العابدین بصری (متولد 1333 ق)، شیخ عبدالمهدی مطر (1318-پس از 1390 ق)، حاج شیخ حسین انواری همدانی، توسلی شیرازی، سید سجاد علوی گرگانی (1322-1407 ق)، حاج سید علی مولانا تبریزی (1320-1392 ق)، حاج شیخ نصرالله شبستری (متولد 1330-ق) و...

شاگردان برگزیده عرفان

حکیم غروی اصفهانی، مدت زمان طولانی حوزه درس عرفانی خصوصی داشتند که در خانه خود برگزار می کرد. بزرگمردانی که در این حلقه حال و اشراق، گرد هم می آمدند، عبارت بودند از:

1. علامه سید محمد حسین طباطبایی تبریزی2. آیه الله سید محمد هادی میلانی3. آیه الله سید ابوالقاسم خویی4. آیه الله میرزا یوسف ایروانی5. آیه الله امام زنجانی6. آیه الله اعتماد رشتی (184)

از دیدگاه دیده وران در تجلیل و

تمجید از مقام علمی و معنوی آیه الله غروی اصفهانی داستانهای گویا و سخنان رسایی از بزرگان و صاحبنظران نقل شده است که همه حاکی از اخلاص و نبوغ فکری اوست. اینک برای نمونه به چند سخن توجه می کنیم:
1. آیه الله سید محمد هادی میلانی:

((شیعه در دویست سال اخیر، فردی به جامعیت مرحوم (غروی) اصفهانی به خود ندیده است.) (185)

پس از وفات میرزای نایینی اعلامیه ای به امضای مرحوم ملکی (میرزا جواد آقا ملکی تبریزی) و حضرات آیات آقای میلانی و آقای خویی به این مضمون انتشار یافت که:

((بعد از مرحوم شیخ انصاری در این اواخر نظیر آیه الله غروی اصفهانی در روحانیت تشیع پیدا نشده و در حوزه نجف اشرف نظیر ایشان نیست...) (186)

2. علامه سید محمد حسین طباطبایی: (استاد بزرگ، حکیم خداشناس و فقیه پارسا و دایرمدار آسمان پژوهش و تحقیق، و سالک و مرزبان سرزمین دانش و تدقیق، شیخ محمد حسین اصفهانی غروی است که خدا مقام بلندش را بلندتر سازد.) (187)

3. علامه ادیب محمد علی اردوبادی: (... استاد بزرگ ما، یکه سوار هر میدان بود از هر نظر بی نظیر می نمود. و نسبت به هر فضیلت به او مانند نسبت دندانه های شانه به شانه است...

او در هر یک از دانشهای حکمت، کلام، فقه، اصول، تفسیر، حدیث، شعر و ادب، تاریخ، معارف، اخلاق و عرفان به طور مساوی وارد بود و در هر کدام از ملکات برتری بخش و روحیات کریمانه و کارهای نیکو و گسترده و فضیلتهای توصیف شده، از جدیت شدید در عبادت و خطر کردن در زهد، و شب زنده

داری گرفته تا سجده های طول و دراز و ریاضت و تهذیب و محاسبه نفس، همه و همه برای او یکی و مساوی بود... و به هیچ وجه برای خدا، مشکل نیست که جهان را در یک فرد جمع کند و حکمت نوری است که خدا در دل هر کس که سزاوار باشد می اندازد...) (188)

4. استاد و محقق بزرگوار علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی.

(من در تاریخ تشیع، فیلسوفی متعبدتر از آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی نمی شناسم. او عاشق دعا و عبادت و شیفته نماز و زیارت بود. به اهل بیت اطهار علیهم السلام ارادت ویژه ای داشت...) (189)

5. متفکر شهید استاد مرتضی مطهری: (حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، در تقوا و علم منقولا و معقولا یگانه بود... و اندیشه اش هم اکنون جزو اندیشه های زنده ای است که در میان علما و فضلای حوزه های درس فقه و اصول مطرح است...) (190)

فصل فراق و هجران

پنجم ماه ذیحجه سال 1361 ق. روز دوشنبه بود که از فراز بارگاه قدس مولا علی علیه السلام خبر وفات بزرگ استاد نجف به گوش همگان رسید. این خبر چنان نابهنگام بود که فضلا و دانشوران حوزوی را دچار تحیر غمبار کرد. بزرگ ادیب شیعی، علامه اردوبادی، سوگ سروده ای را که در گرامیداشت استادش گفته بود ورد زبان همگان ساخت مردم بویژه شاگردان و یاران و نزدیکان استاد که سخت از این فاجعه اندوهبار، آزرده و آشفته بودند بیتی از آن سوگواره دلسوز را به هم می خواندند و ناله می کردند. ادیب اردوبادی در آن بیت گفته بود:

حق ان تبکی من بعد الحسین

آری تشییع پیکر نابغه نجف و خادم صادق امام حسین علیه السلام با نام و یاد حسین علیه السلام برگزار شد و در آستان قدس علوی، زیر ایوان طلای مولا جنب مناره شمالی مقبره کوچکی در کنار مقبره علامه حلی به خاک سپرده شد. (191)

عاکفان حرمت قبله اهل کرمند

واقف از نکته سربسته لوح و قلمند

خاکساران تو ماه فلک ملک حدوث

جان نثاران تو شاه ملکوت قدمند

((مفتقر) دست تو و دامن آنان که همه

خضر جانند و مسیحا نفس و روح دمند

شیخ عباس قمی

ولادت

شیخ عباس قمی معروف به محدث قمی از محدثان شیعی پرکار قرن چهاردهم هجری است که در سال 1294 ه. ق 1254 ه. ش در قم متولد شد.

شیخ عباس در سن بیست و دو سالگی به نجف رفت و شش سال آنجا ماند. پس از آن دوباره به ایران برگشت و تا آخر عمر، یعنی تا شصت و پنج سالگی در قم درس خواند و درس داد.

معروف ترین کتاب شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان است. این کتاب مجموعه دعاهایی است که در کتابهای مختلف حدیث، از امامان شیعه نقل شده و شیخ قمی آن ها را به صورت موضوعی دسته بندی کرده است.

ر سال 1294 ق. شهر قم شاهد تولد کودکی سعادتمند بود. پدر او حاج محمدرضا قمی، نام آن طفل سپید بخت را عباس گذاشت و او را آن گونه که شایسته بود تعلیم و پرورش داد و محدث برجسته شیخ عباس قمی عالم و پرهیزگار، سرمایه تشیع گردید.

وی دوران کودکی و نوجوانی را در زادگاهش شهر قم گذراند و دروس مقدماتی را نزد استادانی بزرگ فرا گرفت. استادانی که معرفت الهی در روح

آنان تجسم یافته بود. او از خرمن دانش این بزرگان خوشه ها چید ولی بیشترین بهره را از محضر عالم آگاه آیه الله حاج میرزا محمد ارباب قمی (متوفی 1341 ق.) برد. عالم فرزانه و پرهیزگاری که در هیچ حال امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمیکرد و در هر محفل و مجلسی این دو فریضه را متذکر میشد، استاد بسیار دقیق و پرمایه عصر خود بود.

در حوزه نور

او که در دوران نوجوانی مراحل آغازین تحصیلات حوزوی را به پایان برده بود سرانجام نتوانست خود را به اندوخته های محدود حوزه آن وقت قم قانع سازد از این رو تصمیم به هجرت گرفت. در سال 1316 ق. کوله بار سفر بست و به دنبال فراگیری دانش عازم نجف اشرف گردید. طلبه جوان در بدو ورود به زیارت بارگاه منور پیشوای شهیدان و نخستین مظلوم تاریخ شتافت و در کنار تربت پاکش با چهره ای غریبانه و دل گرفته بر غریبی آن مظلوم گریست. او آرزوهای دل را به مقتدایش عرضه داشت و عنایت و توجه بیشتر آن حضرت را از عمق جان درخواست نمود. گویی امام به این جوان قمی که عصاره اخلاص قمیان بود و اینک زائر قبرش و طالب علوم علوی محسوب میشد، چنین خطاب کرد: «ای دلباخته چشمه زلال معرفت، آرام بگیر و نویدت باد که در آینده نزدیک یکی از ناقلان اخبار و راویان احادیث ما خواهی بود.»

سیراب از کوثر حدیث

از آنجا که شیخ عباس اشتیاق وصف ناپذیری به شناخت راویان و محدثان راستگو و نقل اخبار اهل بیت علیهم السلام داشت، استادی را برگزید که از کوثر حدیث سیرابش سازد. از این رو از همان ابتدای ورود به نجف اشرف شیفته عالم آگاه، محدث و محقق بزرگ، حاج میرزا حسین نوری (متوفای 1320 ق.) گشت و در درس او شرکت جست. شیخ عباس قمی بر آن بود تا آنچه را از استاد فرار میگیرد بی کم و کاست بنویسد و همانند استاد بازگویش کند. به همین سبب طولی نکشید که به کمک حافظه قوی و تلاش پیگیر به مقام

و منزلت والایی در نزد استاد دلسوز و پرتلاش خود دست یافت. تا آنجا که در همان ایام استنساج کتاب با ارزش استادش، مستدرک الوسائل را در اختیار گرفت و به خوبی از عهده این کار بزرگ برآمد. همچنین وی در تألیفات دیگر استاد از کمک شایسته وی دریغ نداشت.

آن بزرگوار در سال 1322 ق. به قم بازگشت و مشغول تألیف و تدریس و وعظ و ارشاد مردم شد و تا سال 1329 ق. در این شهر مذهبی اقامت داشت. در این ایام عازم بیت الله الحرام شد و پس از مراجعت از زیارت خانه خدا همچنان در قم سکونت داشت. در سال 1332 ق. بنا به عللی و مخصوصاً به موجب تنگدستی به مشهد مقدس مهاجرت کرد و در آنجا سکونت گزید.

آثار جاودان

محدث قمی از تبار عالمان بلند اندیش و پرکار و با اخلاص بود و آثار او در علوم مختلف، تاریخ، رجال، تراجم، علوم قرآن، اخلاق، عقاید و علم حدیث نشان از روح تلاشگر و عظمت علمی این عالم ژرف نگر دارد. در اینجا تنها با بیان نام محدودی آثار از دامنه گسترده معلومات ایشان در علوم مختلف یاد میکنیم:

کتاب ارزشمند «مفاتیح الجنان» شامل بسیاری از دعاها و زیارات ائمه اطهار –علیهم السلام-«منتهی الامال» درباره زندگانی چهارده معصوم – علیهم السلام – و «منازل الاخره» که در آن به بررسی مراحل دشوار سفر آخرت بر اساس روایات پرداخته است، از آثار برجسته این بزرگوار می باشند.

1. کلمات لطیفه: (در علم اخلاق). 2. الدّر النظیم فی لغات القرآن العظیم.
3. کحل البصر فی سیره سید البشر. 4. کتاب نقد الوسائل شیخ حر عاملی.
5. تقسیم

بدایه الهدایه شیخ حر عاملی. 6. شرح الوجیزه شیخ بهائی. 7. فیض القدیر فیما یتعلق بحدیث الغدیر. 8. علم الیقین (خلاصه حق الیقین علامه مجلسی). 9. مقالید الفلاح فی عمل الیوم و اللیله. 10. مقلاد النجاح (خلاصه کتاب یاد شده). 11. خلاصه جلد یازده بحارالانوار علامه مجلسی. 12. شرح کلمات قصار حضرت علی علیه السلام که در آخر نهج البلاغه آمده است.

خصوصیات اخلاقی و روحی

محدث قمی درس خواند و عمل کرد و پیش رفت و به جایگاهی که سالها در پی آن بود رسید؛ جایگاهی در ملکوت نه در خاک. مقامی در آستان قرب الهی نه منصبی در دربار دنیا زدگان. محدث قمی در زمان خود یکی از مربیان بزرگ و معلمان اخلاق اسلامی در میان مردم و حوزه های علمیه شناخته میشد و از شهرت ویژه ای برخوردار بود و خصوصیات اخلاقی فراوانی داشت که در این فصل به پاره ای از آنها اشاره میکنیم:

الف – انس با کتاب

یکی از ویژگیهای محدث قمی علاقه فراوان به نوشتن و مطالعه کتاب بود به بطوری که میتوان گفت او در کتاب و قلم خلاصه شده بود محدث یا در کتابخانه بود یا با کتاب. کمتر دیده میشد که او مشغول مطالعه و بررسی کتابی نباشد. عشق محدث به کتاب آن هم کتب حدیثی نورانیّت خاصی به او بخشیده بود. فرزند بزرگ ایشان در این باره میگوید: «در اول کودکی با مرحوم پدرم هر وقت از شهر بیرون میرفتم او از اول صبح تا به شام مرتب به نوشتن و مطالعه مشغول بود.» زمانی که برای زیارت به کشورهای دور مسافرت میکرد اوقات فراغت خود را با کتاب سپری

میکرد.

ب – تواضع و اخلاص

از دیگر ویژگیهای ایشان تواضع بسیار و همه جانبه ای بود که از خود نشان میداد. در خانه، مدرسه و خیابان هر کسی را که میدید – چه کوچک و چه بزرگ – احترام میکرد. در نزد علما و از بین آنان بویژه در حضور کسانی که با حدیث و اخبار اهل بیت علیهم السلام سر و کار داشتند، اوج فروتنی و تواضع را به نمایش میگذارد. هیچ گاه در مجالسی که وارد میشد در صدر نمی نشست و هرگز خود را بر دیگران مقدم نمیداشت. وی از خودستایی و خودپسندی بشدت احتراز میکرد و به هیچ وجه غرور نداشت. محدث قمی حدیث اخلاص بود و آیه زهد. مسیری که میرفت اگر کوچکترین شبهه ای در دلش رخنه میکرد که قدمش برای خدا نیست یا وسوسه ای قلبش را میلرزاند بدون هیچ تأمل، از آنجا باز میگشت.

در یک کلام محدث قمی آنچه میگفت با آنچه عمل میکرد و آنچه مردم از رفتار و کردارش درک میکردند یکی بود. از این رو سخنش در دل شنوندگان اثر شگرف داشت. آنانی که در درس اخلاق و نصایح او شرکت می جستند و گوش و جان به این سروش اخلاص فرا میدادند نقل میکنند که سخنان نافذ او چنان بود که آدمی را از گناهان و پندارهای بد دور می ساخت و متوجه خدا و عبادت میکرد.

محدث قمی پس از عمری تلاش و خدمت به اسلام و مسلمین و تحمل سختیها و مرارات زمان بویژه در اواخر عمر که مصادف با توطئه های دشمنان اسلام و دین زدایی رضاخانی بود، در شب سه شنبه

بیست و دوم ذیحجه سال 1359 ق. بدرود حیات گفت و پس از تشییع در صحن مطهر علی علیه السلام (نجف اشرف) در جوار استادش مرحوم حاجی نوری به خاک سپرده شد

شعر

مدح و منقبت

شاهنشه نجف

شاهنشهی و شد نجفَت مرکز شاهی

ایوان تو نور است و جهان جمله سیاهی

گر پای کسی در حرمت جای بگیرد

از لطف خریدار شوی تو به نگاهی

من رعْیَتِ مُلک توام ای شاه ولایت

شاهی بنما و بده بر ما تو پناهی

دیوار حرم، سنگ حرم، صحن و سرایت

دل را ببرد تا به خدا، گر که بخواهی

گر قسمت من بوسه به خاک نجف افتد

سخت است بیارم به حرم، بار گناهی

از دور اگر چشم من اُفتد به ضریح

گویم که بگردم به فدای تو الهی

گمگشته طوفان بلاها به سراغت

آید نشود در دو جهان غرق تباهی

دریا مَثَلِ کوچک بحر کرم توست

می میرد اگر آب ننوشد لب ماهی

از کودکی ام حب تو با شیره ی جان داد

مادر به امیدی که که شوم آنچه تو خواهی

یک عمر دلم را به تو بستم که از آن رو

گویی بمن ای شاه، تو هم جزء سپاهی

سروده کمال مومنی

تضمین بهشت

سکان زمین و آسمان است علی

سلطان همه جهانیان است علی

گلواژه ی منشق از علی اعلاست

سر چشمه ی فیض بی کران است علی

آوازه ی او ز هفت اقلیم رسد

مشهور به هفت آسمان است علی

سر سلسله خلیل عباد الرحمن

آن بنده ی سر به آستان است علی

برتر ز علی رب جلی خلق نکرد

آقای همه بهشتیان است علی

از بعد نبی بر همه ی مخلوقات

از جانب دوست ارمغان است علی

اول وصی پیمبر اعظم اوست

بر دین رسول روح و جان است علی

شاگرد محمد امین است ولی

استاد همه پیمبران است علی

دستور تمام انبیا در دستش

حق را شب معراج لسان است علی

هستند امامان مبین رهرو او

یعنی که امیر کاروان است علی

همتای امیر عشق تنها زهرا ست

با دخت رسول همزبان است علی

بر هر نبی و ولی ولی الله است

مولای جمیع

انس و جان است علی

در نور محبتش پر از جاذبه است

محبوب قلوب شیعیان است علی

بر غیب و شهود حاکم و سلطان است

آگاه ز راز کهکشان است علی

جنت یکی از صنایع دستانش

صنعتگر آفریدگان است علی

ایمان و نماز و اصل اسلام علی است

توحید و معاد عارفان است علی

مفتاح علوم ایزدی در نزدش

دیباچه ی علم لا مکان است علی

این است گواه لا مکان بودن او

یک شب به چهل مکان عیان است علی

مولا و امام متقین کیست علی است

حقا که امیر مومنان است علی

سلمان که سبو از می منّا نوشید

او ظرف و در آن قطره چکان است علی

میثم سر دار از علی می گوید

با لله می وصل عاشقان است علی

قنبر که غلامی علی منصب اوست

او سالک و پیر راهدان است علی

در مرکز وحی کاتب وحی علی است

بر حامل وحی تر جمان است علی

گنجینه ی مخفی معارف مولاست

آئینه ذات مستعان است علی

تفسیر مبین فطره الله علی است

عشقش به دل پیر و جوان است علی

آیات مبین مدیحه اوصافش

هر سوره و آیه آرمان است علی

قرآن بدون او به قرآن جعلی است

تا ناطق و منطق و بیان است علی

دانید که سرّ اسم اعظم در چیست

اکسیر به رمز کن مکان است علی

در اولُ الاولین عیان کیست علی است

در آخر الآخرین نهان است علی

احسان قدیم و حکم فرمای ازل

مسجود همه فرشتگان است علی

موسای قلندر از علی نیل گشود

بر کشتی نوح پشتوان است علی

عیسا نه به خویش مرده را زنده کند

تجدید حیات مردگان است علی

میزان و قسیم نار و جنت حیدر

آری به صراط میزبان است علی

عنوان علی به چهره ها منقوش است

نامش به رخ موالیان است علی

با این همه مظهر العجائب بشر است !

یا اینکه خداوند جهان

است علی

افتاده بیا که دستگیر تو علی است

بر بازوی نا توان توان است علی

بر سائل خود زکات بخشد به رکوع

با قاتل خویش مهربان است علی

نیروی ولایتش محک بر همگان

بر جمع خلایق امتحان است علی

در روز نبرد تک سوار عرب است

در عرصه صبر قهرمان است علی

خیبر شکن و صف شکن و بت شکن است

هنگام مصاف پهلوان است علی

هر ضربه که می زند به شیطان رجیم

تضمین بهشت جاودان است علی

لشگر عددی نبود در حرب علی

تشنه به قتال کافران است علی

در معرکه چشم فتنه را کور کند

شمشیر به فرق دشمنان است علی

با خنده مظلوم علی خشنود است

ویران گر ظلم پیشه گان است علی

با اشک یتیم دیده اش بارانی

با قوْتِ فقیر شادمان است علی

قانع به نمک و قرص نانی باشد

با اینکه نعیم آب و نان است علی

آن زاهد شب که شیر روزش خوانند

سالار همه دلاوران است علی

آری سه طلاقه کرد دنیایی را

الحق که امام زاهدان است علی

هر ذائقه با ولای او شیرین است

عطر گل و طعم زعفران است علی

او را نشناخت جز خدا و احمد

از بس که لطیف و دلستان است علی

آن میر مهیمنی که ما را در حشر

از دوزخیان نگاهبان است علی

روزی که کسی به داد امت نرسد

آنکس که به فکر دوستان است علی

امضای شفاعت است با مهر علی

در حشر جواز مومنان است علی

آرامش شیعیان عا لم مهدی است

آرامش صاحب الزمان است علی

از عدل علی که می توان گفت سخن

جایی که شهید هر زمان است علی

سروده محمود ژولیده

علی بود

تا صورت پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

آن قلعه گشایی که در قلعه ی خیبر

برکند به یک حمله و بگشود علی بود

آن گرد

سرافراز که اندر ره اسلام

تا کار نشد راست نیاسود، علی بود

آن شیر دلاور که برای طمع نفس

بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود

شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود

سلطان سخا و کرم و جود علی بود

هم آدم وهم شیث وهم ادریس و هم الیاس

هم صالح پیغمبر و داوود علی بود

هم موسی وهم عیسی وهم خضر وهم ایوب

هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

مسجود ملایک که شد آدم، ز علی شد

آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود

آن عارف سجّاد، که خاک درش از قدر

بر کنگره عرش بیفزود علی بود

هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن

هم عابد و هم معبد و معبود، علی بود

آن لحمک لحمی، بشنو تا که بدانی

آن یار که او نفس نبی بود علی بود

موسی و عصا و ید بیضا و نبوت

در مصر به فرعون که بنمود، علی بود

عیسی به وجود آمدو فی الحال سخن گفت

آن نطق و فصاحت که در او بود علی بود

خاتم که در انگشت سلیمان نبی بود علی بود

آن نور خدایی که بر او بود علی بود

آن شاه سرافراز که اندر شب معراج

با احمد مختار یکی بود علی بود

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن

کردش صفت عصمت و بستود علی بود

آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس

بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود

چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم

از روی یقین در همه موجود، علی بود

این کفر نباشد، سخن کفر نه این است

تا هست علی باشد و تا بود علی بود

سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان

شمس الحق تبریز که بنمود، علی بود

شهادت

اشاره

ناله کن ای

دل به عزای علی

گریه کن ای دیده برای علی

کعبه ز کف داده چو مولود خویش

گشته سیه پوش عزای علی

عمر علی عمره مقبوله بود

هر قدمش سعی و صفای علی

دیده زمزم که پر از اشگ شد

یاد کند، زمزمه های علی

تیغ شهادت سر او را شکافت

کوفه بود، کوه منای علی

عالم امکان شده پر غلغله

چون شده خاموش صدای علی

نیست هم آغوش صبا بعد از این

پیک ظفربخش لوای علی

منبر و محراب کشد انتظار

تا که زند بوسه به پای علی

ماه دگر در دل شب نشنود

صوت مناجات و دعای علی

آه که محروم شد امشب دگر

چشم یتیمان ز لقای علی
مانده تهی سفره بیچارگان
منتظر نان و غذای علی
وای امیر دو سرا کشته شد
خانه غم گشته، سرای علی
پیش حسین و حسن و زینبین
خون چکد از فرق همای علی
خواهم اگر ملک دو عالم حسان
از دل و جان باش گدای علی

دریای درد

این جزر و مد چیست که تا ماه می رود؟
دریای درد کیست که در چاه می رود؟
این سان که چرخ می گذرد بر مدار شوم
بیم خسوف و تیرگی ماه می رود
گویی که چرخ بوی خطر را شنیده است
یک لحظه مکث کرده، به اکراه می رود
آبستن عزای عظیمی است، کاین چنین
آسیمه سر نسیم سحرگاه می رود
امشب فرو فتاده مگر ماه از آسمان

یا آفتاب روی زمین راه می رود؟

در کوچه های کوفه صدای عبور کیست؟

گویا دلی به مقصد دلخواه می رود

دارد سر شکافتن فرق آفتاب

آن سایه ای که در دل شب راه می رود

محراب خون

در دل محراب خون جای من است

نغمه تکبیر آوای من است

روزه ام را در سحر قاتل گشود

زان بخون آغشته لبهای من است

بر خدای کعبه گشتم رستگار

با شهادت چون تمنای من است

خون دلهایی که خوردم سالها

از سرم جاری به سیمای من است

ای عدالت می شوی دیگر یتیم

کز جفا بگسسته اعضای من است

هر چه می خواهی ببین زینب مرا

کآخرین ساعات دنیای من است

گر چه ضرب تیغ زهر آلود خصم

آتش افکن بر سراپای من است

سرد می اید که بر جانم هنوز

شعله ها از داغ زهرای من است

گر چه زخم سر شهیدم می کند

قاتل من داغ دلهای من است

(جدید)

کوفه

پیشینه کوفه

شهر کوفه نخستین شهر اسلامی است که در سال 17 ه. ق. به دستور خلیفه دوم و به دست سعد ابن ابی وقاص سردار فاتح عراق و ایران در بخش میانی عراق ساخته شد. این شهر در آن روزگار از موقعیت سوق الجیشی مهمی برخوردار بود و از سویی با صحرا و حجاز اتصال داشت و نیز شاخه ای از رودخانه فرات مرز شمالی شهر را تشکیل داده و همجواری آن باش هر باستانی حیره وکشتزارها و نخلستانهای گسترده که منابع غذایی ارزشمندی برای مردمان داشت بر موقعیت شهر می افزود. کوفه برای نخستین بار در سال 36 ه. ق. پایتخت دولت اسلامی گردید و این هنگامی بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای جنگ جمل، مدینه منوره را به قصد عراق ترک کرد. بعدها بتدریج بر اهمیت شهر افزوده شد و یکی از مراکز مهم علمی و سیاسی جهان اسلام گردید و جمعیت آن را که بیشتر ایرانیان تشکیل می دادند، افزون بر یک میلیون نفر دانسته اند. امروزه

شهر کوفه موقعیّت پیشین خود را از دست داده و به عنوان یک بخش از توابع شهر نجف شمرده می شود و فاصله دو شهر هشت کیلومتر است که تقریباً به یکدیگر متصل می باشند. این شهر به علت موقعیت جغرافیایی اش، از آب و هوای ملایم و خنک تر از نجف بر خوردار است.

فضیلت کوفه

در فضیلت کوفه و مسجد بزرگ آن و اعمال آن مسجد و زیارت جناب مسلم است بدانکه کوفه یکی از آن چهار بلدی است که حق تعالی آن را اختیار فرموده و طُور سینین تفسیر به آن شده و در روایت است که آن حرم خدا و حرم رسول صلی الله علیه وآله و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام است و یک درهم تصدّق در آن حساب می شود به صد درهم در جای دیگر و دو رکعت نماز در آن حساب می شود به صد رکعت و اما فضیلت مسجد کوفه پس زیاده از آن است که ذکر شود و بس است در شرافت آن که یکی از آن چهار مسجدی است که سزاوار است شَدِّرِحال شود به سمت آنها به جهت درک فیوضات آنها و یکی از آن مواطن است که مسافر مخیّر است در آن مابین قصر و اتمام نماز و نماز فریضه در آن معادل حجّ مقبول و معادل هزار نماز است که در جای دیگر بجای آورده شود و در روایات وارد شده که محلّ نماز پیغمبران است و محلّ نماز حضرت مهدی صلوات اللّه علیه خواهد شد و در روایتی هزار پیغمبر و هزار وصیّ پیغمبر در آن نماز کرده و از بعضی روایات استفاده شود که مسجد

کوفه افضل است از مسجد اقصی که در بیت المقدّس است و ابن قولویه از امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود اگر مردم بدانند که چه فضیلت دارد مسجد کوفه هر آینه از شهرهای دور تهیّه زاد و راحله کنند و بسوی این مسجد بیایند و فرمود که نماز واجب در آن برابر است با حج مقبول و نماز نافله برابر عمره مقبوله و به روایت دیگر نماز فریضه و نافله در آن مثل حجّ و عمره ای است که با رسول خداصلی الله علیه وآله کرده باشند شیخ کلینی و غیر او از مشایخ عظام روایت کرده اند از هارون بن خارجه که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود ای هارون چه مقدار مسافت است بین تو و بین مسجد کوفه یک میل می شود گفتم نه فرمود بجا می آوری همه نمازهای خود را در آنجا گفتم نه فرمود اگر من نزدیک آن مسجد بودم امید داشتم که از من فوت نمی شد یک نماز در آن و هیچ می دانی که چیست فضیلت آن موضع نبوده بنده صالحی و نه پیغمبری مگر آنکه نماز گذارده در مسجد کوفه حتّی آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله در شبی که او را به معراج می بردند جبرئیل به آن حضرت گفت می دانی که در کجائی یا رسول اللّه الآن مقابل مسجد کوفه می باشی فرمود پس رخصت بطلب از پروردگار من تا بروم در آن و دو رکعت نماز گذارم پس جبرئیل از حق تعالی اذن طلب کرد حق تعالی اذن مرحمت فرمود پس فرود آورد آن حضرت را و آن جناب دو رکعت نماز گذاشت در آن و بدرستی

که جانب راست آن باغی است از باغهای بهشت و میان آن باغی است از باغهای بهشت و عقب آن باغی است از باغهای بهشت و به درستی که نماز واجب در آن برابر است با هزار نماز و نافله در آن مقابل است با پانصد نماز و نشستن در آن بدون تلاوت و ذکر عبادت است و اگر مردم بدانند که چه فضیلت است در آن بیایند بسوی آن اگرچه به رَوِش کودکان خود را بر زمین کشند و در روایت دیگر است که نماز واجب در آن مقابل حجّ است و نماز نافله مقابل عمره و گذشت در ذیل زیارت هفتم حضرت امیر علیه السلام اشاره به فضیلت این مسجد شریف و از بعضی روایات معلوم می شود که جانب راست این مسجد افضل است از جانب چپ آن

مسجد جامع کوفه

یکی از چهار مسجد مهم و مقدّس جهان اسلام (پس از مساجد مکه، مدینه و بصره) است. این مسجد نخستین ساختمان شهر جدید التاسیس کوفه در سال 17ه.. بود. مسجدی است مربع به طول 110 متر و عرض 116 متر، صحنی وسیع و بدون سقف و دیواری عظیم و مرتفع دارد؛ همانند برج و باروهای شهرهای کهن، که در دوران عضدالدوله دیلمی ساخته شده است. این مسجد گنجایش چهل هزار نفر را دارد.

جایگاههای مقدس درون مسجد کوفه

* ستونها ومحرابهای هفت گانه، این محرابها، محلّ نماز گزاردن برخی از معصومان و پیامبران) علیهم السلام (می باشد. * دکه القضاء، سکویی است که بنابر روایات، جایگاه قضاوت حضرت امیرالمؤمنین بوده است و در شمال شرقی مسجد قرار دارد. * بیت الطشت، در مجاورت دکه القضاء است و جایگاهی است که در آن یکی از معجزات حضرت علی علیه السلام به وقوع پیوست که تفصیل آن در «مفاتیح الجنان» آمده است. * محراب امیرالمؤمنین، که محل شهادت آن حضرت نیز

می باشد. این محراب در میانه دیوار جنوبی مسجد قرار دارد و در سمت راست آن جایگاه شبستان بزرگ دیگری است که بنابر برخی روایات، آنجا محراب و محل شهادت علی علیه السلام است.

* محل به گِل نشستن کشتی نوح، که فضای گودی است در میانه مسجد. بنابر روایات، کشتی حضرت نوح (علیه السلام) پس از مدتها سرگردانی، دراین نقطه به خشکی رسیده است.

* باب الثُعبان (یا دروازه اژدها)، یکی از دروازه های نخستین و کهن مسجد کوفه است که در میانه دیوار شمالی مسجد قرار دارد و در اینجا یکی از معجزات امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ظاهر شده است.

حرم حضرت مسلم بن عقیل علیه السّلام

حرم حضرت مسلم، این شخصیت والا مقام، در بیرون باروی مسجد کوفه و در سمت جنوب شرقی آن قرار دارد که به وسیله راهرو کوتاهی از مسجد می توان به درون صحن آن قدم نهاد. حرم حضرت مسلم (علیه السلام) فضای وسیعی در شرق مسجد کوفه را در بر گرفته و از گنبد طلایی بزرگ و چندین رواق و شبستان و ایوان تشکیل شده است.

حرم هانی بن عُروَه

در برابر حرم حضرت مسلم و در سمت شمالی صحن او قرار دارد. وی از شیعیان با وفا و میزبان و همرزم مسلم بن عقیل در کوفه بود و به همراه او به شهادت رسید.

زیارت هانی بن عُرْوه رحمهاللَّه و رضوانُهُ عَلَیْهِ

می ایستی در نزد قبر او و سلام می کنی به رسول خداصلی الله علیه وآله و می گوئی:

سَلامُ اللَّهِ الْعَظیمِ وَ صَلَواتُهُ عَلَیْکَ یا هانِیَ بْنَ عُرْوَهَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ النَّاصِحُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، وَ اسْتَحَلَّ دَمَکَ، وَ حَشی قُبُورَهُمْ ناراً، اَشْهَدُ اَنَّکَ لَقیتَ اللَّهَ وَ هُوَ راضٍ عَنْکَ بِمافَعَلْتَ وَ نَصَحْتَ، وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ دَرَجَهَ الشُّهَداءِ، وَ جُعِلَ رُوحُکَ مَعَ اَرْواحِ السُّعَداءِ، بِما نَصَحْتَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مُجْتَهِداً، وَ بَذَلْتَ نَفْسَکَ فی ذاتِ اللَّهِ وَ مَرْضاتِهِ، فَرَحِمَکَ اللَّهُ وَ رَضِیَ عَنْکَ، وَ حَشَرَکَ مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرینَ، وَ جَمَعَنا وَ اِیَّاکُمْ مَعَهُمْ فی دارِ النَّعیمِ، وَ سَلامٌ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ پس دو رکعت نماز کن و هدیه کن آن را به روح هانی و دعا کن از برای خود به آنچه می خواهی و وداع کن او را به آنچه در وداع مسلم می گفتی.

آرامگاه مختار بن ابی عُبَیده ثَقَفی

وی سرداری است که پس از واقعه کربلا به قیام پرداخت و انتقام خون آن شهدای بزرگوار را از قاتلان آنان ستاند و آنان را به جزای اعمالشان در

این دنیا رسانید. قبر او در گوشه شبستانی در حرم حضرت مسلم، از سمت جنوب قرار دارد.

خانه امیرالمؤمنین علیه السلام

این خانه در اصل منزل مسکونی اُمّ هانی، خواهر حضرت علی علیه السلام بوده که حضرت پس از انتقال به کوفه آن را منزل خود قرارداد. این خانه در بیرون مسجد کوفه و در زاویه جنوب غربی آن قرار دارد. ساختمان کنونی آن گرچه قدیمی نیست لیکن در محلّ همان خانه حضرت ساخته شده است.

آرامگاه میثم تَمّار

وی یکی از یاران با وفا و فداکار امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که بر اثر پایداری در ایمان به آن حضرت به شهادت رسید، امروزه آرامگاه او در فاصله 300 متری از مسجد کوفه و در آغاز بزرگراه نجف کوفه قرار دارد.

قصر دار الاماره؛ یا مقر والی کوفه

این ساختمان کهن ترین ساختمان اسلامی در عراق بشمار می رود و به دست سعد ابن ابی وقاص در سال 17ه.. پس از ساختمان مسجد کوفه ساخته شد. دار الاماره ساختمانی است مربع شکل به ابعاد 36

110 متر و 24

110 متر که امروزه تنها پایه ها و برخی دیوارهای فروریخته آن باقی مانده است. این قصر یکی از ساختمانهای عبرت انگیز روزگار است. در آن قصر مسلم به شهادت رسید و سر مبارک امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا به نمایش گذاشته شد و سپس سرهای قاتلان آن بزرگواران از سوی انتقام گیرندگان به نمایش در آمد. آنگاه ظالمان دیگری سرهای این انتقام گیرندگان را بریدند و در آن به نمایش گذاشتند؛ «فاعتبروا یا أولی الأبصار».

مقام یونس (علیه السلام)

این جایگاه که امروزه شکل و هیئت مسجد دارد، در میان عامه مردم به غلط به آرامگاه حضرت یونس بن مَتی علیه السلام شهرت یافته است. در قسمتی از گنبد خانه آن، محرابی است که گفته می شود امیر مؤمنان علیه

السلام در آنجا نماز گزارده است. این مقام امروزه در کنار رودخانه فرات و در فاصله یک کیلومتری از مسجد کوفه واقع است و بنابر برخی روایات، حضرت یونس در این جا از شکم نهنگ بیرون انداخته شد. باید افزود که آرامگاه حضرت یونس علیه السلام در شهر موصل بر بلندای تپه ای قرار دارد و دارای گنبد و صحن و سرا است.

آرامگاه ابراهیم الغمر

او ابراهیم فرزند حسن مُثنّی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است، قبر او در سمت مغرب قبر میثم تمار در محله ای به نام «حَیّ کِندَه» می باشد. او جد سادات طباطبایی است.

اعمال مسجد کوفه

اعمال مسجد کوفه پس به نحوی که در مصباح الزّائر و غیره است آن است که چون داخل کوفه شدی بگو: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، اَللّهُمَ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَ اَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ،

پس روانه شو به سوی مسجد کوفه و در حال رفتن بگو: اَللَّهُ اَکْبَرُ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ، وَ الْحَمْدُ للَّهِ، وَ سُبْحانَ اللَّهِ. تا وارد شوی به در مسجد پس بایست نزد درو بگو: اَلسَّلامُ عَلی سَیِّدِنا رَسُولِ اللَّهِ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ وَآلِهِ الطّاهِرینَ، اَلسَّلامُ عَلی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِب، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، وَ عَلی مَجالِسِهِ وَ مَشاهِدِهِ وَ مَقامِ حِکْمَتِهِ، وَ آثارِ آبائِهِ آدَمَ وَ نُوح، وَ اِبْرهیمَ وَ اِسْمعیلَ وَ تِبْیانِ بَیِّناتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْأِمامِ الْحَکیمِ الْعَدْلِ الصِّدّیقِ الْأَکْبَرِ، الْفارُوقِ بِالْقِسْطِ، الَّذی فَرَّقَ اللَّهُ بِهِ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ، وَ الْکُفْرِ وَ الْأیمانِ، وَ الشِّرْکِ وَ التَّوْحیدِ، لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ، وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ، اَشْهَدُ اَنَّکَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ، وَ خاصَّهُ نَفْسِ الْمُنْتَجَبینَ، وَ زَیْنُ الصِّدّیقینَ وَ صابِرُ الْمُمْتَحَنینَ، وَ اَنَّکَ حَکَمُ اللَّهِ فی اَرْضِهِ، وَ قاضی اَمْرِهِ، وَ بابُ حِکْمَتِهِ، وَ عاقِدُ عَهْدِهِ، وَ النَّاطِقُ بِوَعْدِهِ، وَ الْحَبْلُ الْمَوْصُولُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عِبادِهِ، وَ کَهْفُ النَّجاهِ، وَ مِنْهاجُ التُّقی وَ الدَّرَجَهُ الْعُلْیا، وَ مُهَیْمِنُ الْقاضِی الْأَعْلی یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ بِکَ اَتَقَرَّبُ اِلَی اللَّهِ زُلْفی

اَنْتَ وَلِيّى وَ سَيِّدى وَ وَسيلَتى فِى الدُّنْيا وَ الْأخِرَهِ

پس داخل مسجد مى شوى بهتر آن است كه از درى كه در عقب مسجد است كه مشهور است به باب الفيل داخل شوى پس مى گوئى: اَللَّهُ اَكْبَرُ اَللَّهُ اَكْبَرُ اَللَّهُ اَكْبَرُ، هذا مَقامُ الْعائِذِ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ [حَبيبِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ بِوِلايَهِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، وَ الْأَئِمَّهِ الْمَهْدِيّينَ الصَّادِقينَ النَّاطِقينَ الرَّاشِدينَ، الَّذينَ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهيراً، رَضيتُ بِهِمْ اَئِمَّهً وَ هُداهً وَ مَوالِىَّ، سَلَّمْتُ لِأَمْرِ اللَّهِ لا اُشْرِکُ بِهِ شَيْئاً، وَ لا اَتَّخِذُ مَعَ اللَّهِ وَلِيّاً، كَذِبَ الْعادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلالاً بَعيداً، حَسْبِىَ اللَّهُ وَ اَوْلِيآءُ اللَّهِ، اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ، وَ حْدَهُ لا شَريکَ لَهُ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ اَنَّ عَلِيّاً وَ الْأَئِمَّهَ الْمَهْدِيّينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ اَوْلِيآئى وَ حُجَّهُ اللَّهِ عَلى خَلْقِهِ.

آنگاه برو به جانب ستون چهارم كه در جنب باب انماط و برابر ستون پنجم است و آن ستون حضرت ابراهيم عليه السلام است پس چهار ركعت نماز كن دو ركعت آنرا با حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ و دو ركعت ديگر را با حمد و اِنَّا اَنْزَلْناهُ فى لَيْلَهِ الْقَدْرِ پس چون فارغ شدى از نماز تسبيح حضرت زهراءعليها السلام را بگو و بعد از آن بگو: اَلسَّلامُ عَلى عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحينَ الرَّاشِدينَ، الَّذينَ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهيراً، وَ جَعَلَهُمْ اَنْبِيآءَ مُرْسَلينَ، وَ حُجَّهً عَلَى الْخَلْقِ اَجْمَعينَ، وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ ذلِکَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليمِ. وهفت مرتبه بگو: سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِى الْعالَمينَ

پس بگو: نَحْنُ عَلى وَصِيَّتِکَ يا وَلِيَّ الْمُؤْمِنينَ، الَّتى اَوْصَيْتَ بِها ذُرِّيَّتَکَ مِنَ الْمُرْسَلينَ وَ الصِّدّيقينَ، وَ نَحْنُ مِنْ شيعَتِکَ وَ شيعَهِ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ عَلَيْکَ وَ عَلى جَميعِ الْمُرْسَلينَ وَ الْاَنْبِيآءِ وَ الصَّادِقينَ وَ نَحْنُ عَلى مِلَّهِ اِبْرهيمَ، وَ دينِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاُمِّیِّ وَ الْاَئِمَّهِ الْمَهْدِيّينَ، وَ وِلايَهِ مَوْلانا عَلِیٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَى الْبَشيرِ النَّذيرِ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتُهُ وَ رِضْوانُهُ وَ بَرَکاتُهُ، وَ عَلى وَصِيِّهِ وَ خَليفَتِهِ، اَلشَّاهِدِ لِلَّهِ مِنْ بَعْدِهِ عَلى خَلْقِهِ، عَلِیٍ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ الصِّدّيقِ الْاَکْبَرِ، وَ الْفارُوقِ الْمُبينِ الَّذى اَخَذْتَ بَيْعَتَهُ عَلَى الْعالَمينَ، رَضيتُ بِهِمْ اَوْلِيآءَ وَ مَوالِیَّ، وَ حُکَّاماً فى نَفْسى وَ وُلْدى وَ اَهْلى وَ مالى وَ قِسْمى وَ حِلّى وَ اِحْرامى وَ اِسْلامى وَ دينى وَ دُنْيایَ وَ آخِرَتى وَ مَحْیایَ وَ مَماتى اَنْتُمُ الْاَئِمَّهُ فِى الْکِتابِ، وَ فَصْلُ الْمَقامِ وَ فَصْلُ الْخِطابِ، وَ اَعْيُنُ الْحَیِّ الَّذى لا يَنامُ، وَ اَنْتُمْ حُکَمآءُ اللَّهِ، وَ بِکُمْ حَکَمَ اللَّهُ، وَ بِکُمْ عُرِفَ حَقُّ اللَّهِ، لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، اَنْتُمْ نُورُ اللَّهِ مِنْ بَيْنِ اَيْدينا وَ مِنْ خَلْفِنا، اَنْتُمْ سُنَّهُ اللَّهِ الَّتى بِها سَبَقَ الْقَضآءُ، يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ، اَ نَا لَکُمْ مُسَلِّمٌ تَسْليماً لا اُشْرِکُ بِاللَّهِ شَيْئاً وَ لا اَتَّخِذُ مِنْ دوُنِهِ وَلِيّاً، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذى هَدانى بِکُمْ، وَ ما کُنْتُ لِأَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانِیَ اللَّهُ، اَللَّهُ اَکْبَرُ، اَللَّهُ اَکْبَرُ، اَللَّهُ اَکْبَرُ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلى ما هَدانا.

اَعْمال دَکَّه الْقَضآء وَ بَيْت الطَّشْت

بدانکه دکّه القضاء دکّانچه ای بوده در مسجد که اميرالمؤمنين عليه السلام بر روى آن مى نشستند و قضاوت و حکم مى نمودند و در آن موضع ستون کوتاهى بوده که

در آن نوشته بود آیه کریمه اِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ و بیت الطّشت همان محلّی است که ظاهر شده معجزه امیرالمؤمنین علیه السلام در باب آن دختر بی شوهری که یک وقتی در میان آب بوده که زالوئی در شکمش داخل شده و کم کم از مکیدن خون بزرگ شده بود و شکم آن دختر را نیز بزرگ کرده بود برادران دختر گمان حمل به او بردند و خواستند او را بکشند برای حکم آن نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند حضرت امر فرمود در جانب مسجد پرده کشیدند و آن دختر را پس آن پرده نشانیدند و قابله کوفه را امر فرمود که او را تفتیش کند قابله پس از تفتیش عرض کرد یا امیرالمؤمنین این دختر آبستن است و فرزند در شکم دارد پس حضرت امر فرمود طشتی مملوّ از لجن آوردند و دختر را بر روی آن نشانیدند آن زالو که بوی لجن شنید از شکم دختر بیرون آمد و در بعضی از روایات است که حضرت دست دراز کرد و از کوههای شام قطعه برفی آورد و نزدیک آن طشت نهاد تا آن حیوان از شکم دختر بیرون آمد و نیز بدان که مشهور در ترتیب اعمال مسجد آن است که بعد از اعمال ستون چهارم می روند به وسط مسجد و اعمال آنجا را بجا می آورند و اعمال دَکّه القضاء و بیت الطَّشْت را در آخر همه بعد از فراغ از دکّه حضرت صادق علیه السلام بجا می آورند و لکن ما به همان ترتیبی که سیّد بن طاووس در مصباح الزائر و علامه مجلسی در بحار و شیخ خضر در مزار

نقل کرده اند اعمال را ذکر می نمائیم و اگر کسی خواسته باشد به ترتیب مشهور عمل نماید اعمال دَکَّهُ القَضاء و بَیْت الطَّشْت را بعد از ستون چهارم بجا نیاورد و بگذارد در آخر بعد از اعمال دکّه حضرت صادق علیه السلام بجا آورد بالجمله می گوئیم پس برو بسوی دکَّهُ القضاء و در آنجا دو رکعت نماز کن به حمد و هر سوره که خواهی و چون فارغ شدی بگو تسبیح زهراعلیها السلام را و بگو یا مالِکی وَ مُمَلِّکی وَمُتَغَمِّدی بِالنِّعَمِ الْجِسامِ مِنْ غَیْرِ اسْتِحْقاقٍ ، وَجْهی خاضِعٌ لِماتَعْلُوهُ الْأَقْدامُ لِجَلالِ وَجْهِکَ الْکَریمِ، لا تَجْعَلْ هذِهِ الشِّدَّهَ، وَ لا هذِهِ الْمِحْنَهَ مُتَّصِلَهً بِاِسْتیصالِ الشَّأْفَهِ، وَ امْنَحْنی مِنْ فَضْلِکَ ما لَمْ تَمْنَحْ بِهِ اَحَداً مِنْ غَیْرِ مَسْئَلَهٍ، اَنْتَ الْقَدیمُ الْأَوَّلُ الَّذی لَمْ تَزَلْ وَ لا تَزالُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لی وَ ارْحَمْنی وَزَکِّ عَمَلی وَ بارِکْ لی فی اَجَلی وَ اجْعَلْنی مِنْ عُتَقاَئِکَ وَ طُلَقاَئِکَ مِنَ النّارِ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

اَعْمال بَیْتُ الطَّشْتْ

که متّصل است به دکّه قضا نماز کن در آنجا دو رکعت و بعد از سلام تسبیح کن پس بگو:

اَللّهُمَّ اِنّی ذَخَرْتُ تَوْحیدی اِیّاکَ، وَ مَعْرِفَتی بِکَ، وَ اِخْلاصی لَکَ، وَ اِقْراری بِرُبُوبِیَّتِکَ، وَ ذَخَرْتُ وِلایَهَ مَنْ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ بِمَعْرِفَتِهِمْ مِنْ بَرِیَّتِکَ، مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِمْ، لِیَوْمِ فَزَعی اِلَیْکَ عاجِلاً وَ آجِلاً، وَ قَدْ فَزِعْتُ اِلَیْکَ وَ اِلَیْهِمْ یا مَوْلایَ فی هذَا، الْیَوْمِ وَ فی مَوْقِفی هذا، وَ سَئَلْتُکَ مادَّتی مِنْ نِعْمَتِکَ، وَ اِزاحَهَ ما اَخْشاهُ مِنْ نِقْمَتِکَ، وَ الْبَرَکَهَ فیما رَزَقْتَنیهِ، وَ تَحْصینَ صَدْری مِنْ کُلِّ هَمٍ وَ جائِحَهٍ وَ مَعْصِیَهٍ فی دینی وَ

دُنْیایَ وَ آخِرَتی یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ و نقل شده که حضرت صادق علیه السلام در بَیْت الطَّشت دو رکعت نماز کردند.

بیان نماز و دعا در وسط مسجد

دو رکعت نماز می کنی در وسط مسجد در رکعت اوّل حمد می خوانی با قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ و در رکعت دوّم حمد و قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ پس وقتی که سلام دادی تسبیح زهرا علیها السلام را بخوان و بگو: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلامُ، وَ مِنْکَ السَّلامُ، وَ اِلَیْکَ یَعُودُ السَّلامُ، وَ دارُکَ دارُ السَّلامِ، حَیِّنا رَبَّنا مِنْکَ بِالسَّلامِ، اَللّٰهُمَّ اِنّی صَلَّیْتُ هذِهِ الصَّلوهَ ابْتِغآءَ رَحْمَتِکَ وَ رِضْوانِکَ وَ مَغْفِرَتِکَ، وَ تَعْظیماً لِمَسْجِدِکَ، اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْفَعْها فی عِلِّیّینَ، وَ تَقَبَّلْها مِنّی یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

این مقام را دَکَّهُ الْمِعْراج گفته اند و ظاهراً به ملاحظه آن است که در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله از حقّ تعالی رخصت طلبید و در اینجا فرود آمد و دو رکعت نماز گذاشت.

اعمال ستُون هفتم

و آن مقامی است که در آن حقّ تعالی توفیق توبه به آدم علیه السلام داده پس برو بطرف ستون هفتم و بایست درنزد آن رو به قبله و بگو: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی اَبینا آدَمَ وَ اُمِّنا حَوَّآءَ، اَلسَّلامُ عَلی هابیلَ الْمَقْتُولِ ظُلْماً وَ عُدْواناً عَلی مَواهِبِ اللَّهِ وَ رِضْوانِهِ، اَلسَّلامُ عَلی شَیْثٍ صَفْوَهِ اللَّهِ، الْمُخْتارِ الْاَمینِ، وَ عَلَی الصَّفْوَهِ الصَّادِقینَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ الطَّیِّبینَ، اَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ، اَلسَّلامُ عَلی اِبْرهیمَ وَ اِسْمعیلَ وَ اِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ، وَ عَلی ذُرِّیَّتِهِمُ الْمُخْتارینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُوسی کَلیمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی عیسی رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خاتَمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلی اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ ذُرِّیَّتِهِ الطَّیِّبینَ، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ

عَلَیْکُمْ فِی الْأَوَّلِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ فِی الْآخِرینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَةَ الزَّهْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْأَئِمَّهِ الْهادینَ، شُهَدآءِ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الرَّقیبِ الشَّاهِدِ عَلَی الْاُمَمِ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ. پس نماز می کنی نزد آن ستون چهار رکعت می خوانی در رکعت اوّل حمد و اِنَّا اَنْزَلْناهُ و در رکعت دوّم حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ و در رکعت سیّم و چهارم به همین نحو و چون فارغ شدی بگو تسبیح زهراعلیها السلام را پس بگو: اَللّهُمَّ اِنْ کُنْتُ قَدْ عَصَیْتُکَ فَاِنّی قَدْ اَطَعْتُکَ فِی الْأیمانِ مِنّی بِکَ مَنّاً مِنْکَ عَلَیَّ، لا مَنّاً مِنّی عَلَیْکَ، وَ اَطَعْتُکَ فی اَحَبِّ الْأَشْیآءِ لَکَ لَمْ اَتَّخِذْ لَکَ وَلَداً، وَ لَمْ اَدْعُ لَکَ شَریکاً، وَ قَدْ عَصَیْتُکَ فی اَشْیآءَ کَثیرَهٍ عَلی غَیْرِ وَجْهِ الْمُکابَرَهِ لَکَ، وَ لاَ الْخُرُوجِ عَنْ عُبُودِیَّتِکَ، وَ لاَ الْجُحُودِ لِرُبُوبِیَّتِکَ، وَلکِنِ اتَّبَعْتُ هَوایَ، وَ اَزَلَّنِی الشَّیْطانُ بَعْدَ الْحُجَّهِ عَلَیَّ وَ الْبَیانِ، فَاِنْ تُعَذِّبْنی فَبِذُنُوبی غَیْرُ ظالِمٍ لی وَ اِنْ تَعْفُ عَنّی وَ تَرْحَمْنی فَبِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ یا کَریمُ، اَللّهُمَّ اِنَّ ذُنُوبی لَمْ یَبْقَ لَها اِلاَّ رَجآءُ، عَفْوِکَ وَ قَدْ قَدَّمْتُ آلَهَ الْحِرْمانِ، فَاَ نَا اَسْئَلُکَ اللَّهُمَّ ما لا اَسْتَوْجِبُهُ، وَ اَطْلُبُ مِنْکَ ما لا اَسْتَحِقُّهُ، اَللّهُمَّ اِنْ تُعَذِّبْنی فَبِذُنُوبی وَ لَمْ تَظْلِمْنی شَیْئاً، وَ اِنْ تَغْفِرْ لی فَخَیْرُ راحِمٍ، اَنْتَ یا سَیِّدی اَللّهُمَ اَنْتَ اَنْتَ، وَ اَ نَا اَ نَا، اَنْتَ الْعَوَّادُ بِالْمَغْفِرَهِ، وَ اَ نَا الْعَوَّادُ بِالذُّنُوبِ، وَ اَنْتَ الْمُتَفَضِّلُ بِالْحِلْمِ، وَ اَ نَا الْعَوَّادُ بِالْجَهْلِ، اَللّهُمَّ فَاِنّی اَسْئَلُکَ یا کَنْزَ الضُّعَفاءِ، یا عَظیمَ الرَّجآءِ، یا مُنْقِذَ الْغَرْقی یا مُنْجِیَ الْهَلْکی یا مُمیتَ الْأَحْیآءِ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی اَنْتَ اللَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ

اَنْتَ، اَنْتَ الَّذی سَجَدَ لَکَ شُعاعُ الشَّمْسِ وَ دَوِیُّ الْماۤءِ، وَ حَفیفُ الشَّجَرِ، وَ نُورُ الْقَمَرِ، وَ ظُلْمَهُ اللَّیْلِ وَ ضَوْءُ النَّهارِ، وَ خَفَقانُ الطَّیْرِ، فَاَسْئَلُکَ اللّٰهُمَّ یا عَظیمُ بِحَقِّکَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الصّادِقینَ، وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الصّادِقینَ عَلَیْکَ، وَ بِحَقِّکَ عَلی عَلِیٍّ، وَ بِحَقِّ عَلِیٍّ عَلَیْکَ، وَ بِحَقِّکَ عَلی فاطِمَهَ، وَ بِحَقِّ فاطِمَهَ عَلَیْکَ، وَ بِحَقِّکَ عَلَی الْحَسَنِ، وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ عَلَیْکَ، وَ بِحَقِّکَ عَلَی الْحُسَیْنِ، وَ بِحَقِّ الْحُسَیْنِ عَلَیْکَ، فَاِنَّ حُقُوقَهُمْ عَلَیْکَ مِنْ اَفْضَلِ اِنْعامِکَ عَلَیْهِمْ، وَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَکَ عِنْدَهُمْ، وَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَهُمْ عِنْدَکَ، صَلِّ عَلَیْهِمْ یا رَبِّ صَلوهً دائِمَهً مُنْتَهی رِضاکَ، وَ اغْفِرْ لی بِهِمُ الذُّنُوبَ الَّتی بَیْنی وَ بَیْنَکَ، وَ اَرْضِ عَنّی خَلْقَکَ وَ اَتْمِمْ عَلَیَ نِعْمَتَکَ، کَما اَتْمَمْتَها عَلی آبائی مِنْ قَبْلُ، وَ لا تَجْعَلْ لِاَحَدٍ مِنَ الْمَخْلُوقینَ عَلَیَّ فیهَا امْتِناناً، وَ امْنُنْ عَلَیَّ کَما مَنَنْتَ عَلی آبائی مِنْ قَبْلُ، یا کهیعص، اَللّٰهُمَّ کَما صَلَّیْتَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، فَاسْتَجِبْ لی دُعاۤئی فیما سَئَلْتُ، یا کَریمُ یا کَریمُ یا کَریمُ. پس برو به سجده و در سجده بگو: یا مَنْ یَقْدِرُ عَلی حَواۤئِجِ السّاۤئِلینَ، وَ یَعْلَمُ ما فی ضَمیرِ الصّامِتینَ، یا مَنْ لا یَحْتاجُ اِلَی التَّفْسیرِ، یا مَنْ یَعْلَمُ خائِنَهَ الْاَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدوُرُ، یا مَنْ اَنْزَلَ الْعَذابَ عَلی قَوْمِ یُونُسَ، وَ هُوَ یُریدُ اَنْ یُعَذِّبَهُمْ فَدَعَوْهُ، وَ تَضَرَّعُوا اِلَیْهِ، فَکَشَفَ عَنْهُمُ الْعَذابَ وَ مَتَّعَهُمْ اِلی حینٍ، قَدْ تَری مَکانی وَ تَسْمَعُ دُعاۤئی وَ تَعْلَمُ سِرّی وَ عَلانِیَتی وَ حالی صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اکْفِنی ما اَهَمَّنی مِنْ اَمْرِ دینی وَ دُنْیایَ وَ آخِرَتی پس هفتاد

مرتبه بگو: یا سَیِّدی پس سر از سجده بردار و بگو: یا رَبِّ اَسْئَلُکَ بَرَکَةَ هذَا الْمَوْضِعِ وَ بَرَکَةَ اَهْلِهِ، وَ اَسْئَلُکَ اَنْ تَرْزُقَنی مِنْ رِزْقِکَ، رِزْقاً حَلالاً طَیِّباً، تَسُوقُهُ اِلَیَّ بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ، وَ اَ نَا خآئِضٌ فی عافِیَةٍ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ. مؤلّف گوید: که در مزار قدیم در دعای این مقام بعد از یا کَریمُ یا کَریمُ یا کَریمُ و پیش از سجده ذکر کرده دعای اَللّهُمَّ یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ الْمَکارِهِ که از ادعیه صحیفه سجادیه است و در باب اوّل گذشت پس از آن فرمود آنگاه بگو: اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ وَ لا اَعْلَمُ، وَ تَقْدِرُ وَ لا اَقْدِرُ وَ اَنْتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ، صَلِّ اللّهُمَّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لی وَ ارْحَمْنی وَ تَجاوَزْ عَنّی وَ تَصَدَّقْ عَلَیَّ ما اَنْتَ اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ. آنگاه به سجده برو وبگو: یا مَنْ یَقْدِرُ عَلی حَوائِجِ السَّائِلینَ و بدان نیز که احادیث در فضیلت این ستون هفتم بسیار وارد شده و شیخ کلینی به سند معتبر روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام رو به این ستون نماز می کرد و نزدیک می ایستاد که میان آن حضرت و ستون آنقدر فاصله بود که بُزی بگذرد و در روایت معتبر دیگر وارد شده است که در هر شب شصت هزار ملک از آسمان نازل می شوند و نزد ستون هفتم نماز می کنند و در شب دیگر ملائکه دیگر به این عدد می آیند و دیگر هیچیک عود نمی کنند تا روز قیامت. و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ستون هفتم مقام حضرت ابراهیم است و نیز شیخ کلینی در

کافی به سند صحیح از ابو اسمعیل سرّاج روایت کرده که معاویه بن وَهَب دست مرا گرفت و گفت ابوحمزه ثمالی دست مرا گرفت و گفت که اصبغ بن نباته دست مرا گرفت و ستون هفتم را به من نشان داد و گفت که این ستون مقام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که نزد آن نماز می کرد و امام حسن علیه السلام در نزد ستون پنجم نماز می کرد و چون امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر نبود امام حسن علیه السلام در جای او نماز می خواند وَ هِیَ مِنْ بابِ کِنْده وبالجمله اخبار در فضیلت این ستون بسیار وبنای ما بر اختصار است عمل ستون پنجم بدان که از جمله مواضع ممتازه مسجد کوفه ستون پنجم است که باید نزد آن نماز کنند و حاجات خود را از حق تعالی طلب نمایند زیرا که در روایات معتبره وارد شده است که محل نماز حضرت ابراهیم خلیل الرّحمن علیه السلام بوده است و منافات ندارد با روایات دیگر زیرا که ممکن است که آن حضرت در همه این مواضع نماز کرده باشد و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ستون پنجم مقام جبرئیل علیه السلام است و از حدیث سابق ظاهر است که مقام امام حسن علیه السلام است و بالجمله آنچه از احادیث معلوم می شود آن است که نزد ستون هفتم و پنجم اشرف است از سایر جاهای مسجد و سیّد بن طاوس قدس سره گفته که در نزد ستون پنجم دو رکعت نماز کن بحمد و هر سوره که خواهی و چون سلام گفتی و تسبیح نمودی پس بگو: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ

بِجَميعِ اَسْمآئِکَ کُلِّها، ما عَلِمْنا مِنْها وَ ما لا نَعْلَمُ، وَ اَسْئَلُکَ بِاِسْمِکَ الْعَظيمِ الْأَعْظَمِ الْکَبيرِ الْأَکْبَرِ، الَّذى مَنْ دَعاکَ بِهِ اَجَبْتَهُ، وَ مَنْ سَئَلَکَ بِهِ اَعْطَيْتَهُ، وَ مَنِ اسْتَنْصَرَکَ بِهِ نَصَرْتَهُ، وَ مَنِ اسْتَغْفَرَکَ بِهِ غَفَرْتَ لَهُ، وَ مَنِ اسْتَعانَکَ بِهِ اَعَنْتَهُ، وَ مَنِ اسْتَرْزَقَکَ بِهِ رَزَقْتَهُ، وَ مَنِ اسْتَغاثَکَ بِهِ اَغَثْتَهُ، وَ مَنِ اسْتَرْحَمَکَ بِهِ رَحِمْتَهُ، وَ مَنِ اسْتَجارَکَ بِهِ اَجَرْتَهُ، وَ مَنْ تَوَکَّلَ عَلَيْکَ بِهِ کَفَيْتَهُ، وَ مَنِ اسْتَعْصَمَکَ بِهِ عَصَمْتَهُ وَ مَنِ اسْتَنْقَذَکَ بِهِ مِنَ النّارِ اَنْقَذْتَهُ، وَ مَنِ اسْتَعْطَفَکَ بِهِ تَعَطَّفْتَ لَهُ، وَ مَنْ اَمَّلَکَ بِهِ اَعْطَيْتَهُ، الَّذِى اتَّخَذْتَ بِهِ آدَمَ صَفِيّاً، وَ نُوحاً نَجِيّاً، وَ اِبْرهيمَ خَليلاً، وَ مُوسى کَليماً، وَ عيسى روُحاً، وَ مُحَمَّداً حَبيباً، وَ عَلِيّاً وَصِيّاً، صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ، اَنْ تَقْضِىَ لى حَوآئِجى وَ تَعْفُوَ عَمّا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبى وَ تَتَفَضَّلَ عَلَىَّ بِما اَنْتَ اَهْلُهُ، وَ لِجَميعِ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ لِلدُّنْيا وَ الْأخِرَهِ، يا مُفَرِّجَ هَمِّ الْمَهْمُومينَ، وَ يا غِياثَ الْمَلْهُوفينَ، لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، سُبْحانَکَ يا رَبَّ الْعالَمينَ.

روايت شده از حضرت صادق عليه السلام که به بعضى از اصحاب خويش فرمودند که در نزد ستون پنجم دو رکعت نماز گذار که آن مصلاى ابراهيم عليه السلام است و بگو اَلسَّلامُ عَلى اَبينا آدَمَ وَ اُمِّنا حَوَّاءَ الخ قريب به همان که در نزد ستون هفتم رو به قبله خوانده مى شد.

عمل ستون سيّم مقام امام زين العابدين عليه السلام آنگاه برو بسوى دَکّه امام زين العابدين عليه السلام و آن در نزد ستون سيّم است از طرف متصّل به باب کِنده مؤلّف گويد که اين مقام از طرف قبله مقابل است با دکّه باب

اميرالمؤمنين عليه السلام و از طرف غربى مقابل بوده با باب كنده كه مسدود شده و گفته شده كه شايسته است آنكه بقدر پنج ذراع متأخّر از ستون بعمل آورده شود زيرا كه دكّه در آن محل بوده و بالجمله پس نماز كن در آنجا دو ركعت و بخوان در آن حمد و هر سوره كه خواستى پس همين كه سلام دادى و تسبيح نمودى پس بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ، اَللّهُمَّ اِنَّ ذُنُوبى قَدْ كَثُرَتْ، وَ لَمْ يَبْقَ لَها اِلاَّ رَجآءُ عَفْوِكَ، وَ قَدْ قَدَّمْتُ آلَةَ الْحِرْمانِ اِلَيْكَ، فَاَ نَا اَسْئَلُكَ اللّهُمَّ ما لا اَسْتَوْجِبُهُ، وَ اَطْلُبُ مِنْكَ ما لا اَسْتَحِقُّهُ، اَللّهُمَّ اِنْ تُعَذِّبْنى فَبِذُنُوبى وَ لَمْ تَظْلِمْنى شَيْئاً، وَ اِنْ تَغْفِرْ لى فَخَيْرُ راحِمٍ اَنْتَ يا سَيِّدى اَللّهُمَ اَنْتَ اَنْتَ، وَ اَ نَا اَ نَا، اَنْتَ الْعَوَّادُ بِالْمِغْفِرَهِ، وَ اَ نَا الْعَوَّادُ بِالذُّنُوبِ، وَ اَنْتَ الْمُتَفَضِّلُ بِالْحِلْمِ، وَ اَ نَا الْعَوَّادُ بِالْجَهْلِ، اَللّهُمَّ فَاِنّى اَسْئَلُكَ يا كَنْزَ الضُّعَفآءِ، يا عَظيمَ الرَّجآءِ، يا مُنْقِذَ الْغَرْقى يا مُنْجِىَ الْهَلْكى يا مُميتَ الْاَحْيآءِ، يا مُحْيِىَ الْمَوْتى اَنْتَ اللَّهُ الَّذى لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، اَنْتَ الَّذى سَجَدَ لَكَ شُعاعُ الشَّمْسِ وَ نُورُ الْقَمَرِ، وَ ظُلْمَةُ اللَّيْلِ وَضَوْءُ النَّهارِ، وَ خَفَقانُ الطَّيْرِ، فَاَسْئَلُكَ اللّهُمَّ يا عَظيمُ بِحَقِّكَ يا كَريمُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الصَّادِقينَ، وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الصَّادِقينَ عَلَيْكَ، وَ بِحَقِّكَ عَلى عَلِيٍّ، وَ بِحَقِّ عَلِيٍّ عَلَيْكَ، وَ بِحَقِّكَ عَلى فاطِمَةَ، وَ بِحَقِّ فاطِمَةَ عَلَيْكَ، وَ بِحَقِّكَ عَلَى الْحَسَنِ، وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ، عَلَيْكَ وَ بِحَقِّكَ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْكَ، فَاِنَّ حُقُوقَهُمْ مِنْ اَفْضَلِ اِنْعامِكَ عَلَيْهِمْ، وَ بِالشَّاْنِ الَّذى لَكَ عِنْدَهُمْ،

وَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَهُمْ عِنْدَکَ، صَلِّ یا رَبِّ عَلَیْهِمْ صَلوةً دآئِمَةً مُنْتَهی رِضاکَ، وَ اغْفِرْ لی بِهِمُ الذُّنُوبَ الَّتی بَیْنی وَ بَیْنَکَ، وَ اَتْمِمْ نِعْمَتَکَ عَلَیَّ کَما اَتْمَمْتَها عَلی آبائی مِنْ قَبْلُ، یا کهیعص، اَللّهُمَّ کَما صَلَّیْتَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، فَاسْتَجِبْ لی دُعآئی فیما سَئَلْتُکَ. پس برو به سجده و جانب راست رو را بر زمین گذار و بگو: یا سَیِّدی یا سَیِّدی یا سَیِّدی صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لی وَ اغْفِرْ لی و بسیار بگو این کلمه را با خشوع و گریه پس جانب چپ رو را بر زمین گذار و این کلمات را بگو پس دعا کن به آنچه می خواهی مؤلّف گوید که در بعض مَجامیع غیر معتبره ومشهور بین مردم آن است که در این مقام بجا می آورند عملی را که حضرت صادق علیه السلام تعلیم یکی از اصحاب خود نموده و لکن مقیّد به این مقام نیست و کیفیّت آن چنان است که از آن حضرت نقل شده که به بعضی از اصحاب خود فرمودند که آیا پی حاجتی بامداد نمی روی که گذر کنی به مسجد بزرگ کوفه عرض کرد بلی فرمود که چهار رکعت نماز بکن در آن مسجد پس بگو: اِلهی اِنْ کُنْتُ قَدْ عَصَیْتُکَ، فَاِنّی قَدْ اَطَعْتُکَ فی اَحَبِّ الْأَشْیآءِ اِلَیْکَ لَمْ اَتَّخِذْ لَکَ وَلَداً، وَ لَمْ اَدْعُ لَکَ شَریکاً، وَ قَدْ عَصیتُکَ فی اَشْیآءَ کَثیرَةٍ عَلی غَیْرِ وَجْهِ الْمُکابَرَةَ لَکَ، وَ لاَ الْاِسْتِکْبارِ عَنْ عِبادَتِکَ، وَ لاَ الْجُحُودِ لِرُبُوبِیَّتِکَ، وَ لاَ الْخُروُجِ عَنِ الْعُبُودِیَّهِ لَکَ، وَ لکِنِ اتَّبَعْتُ هَوایَ، وَ اَزَلَّنِی الشَّیْطانُ بَعْدَ الْحُجَّهِ وَ الْبَیانِ، فَاِنْ تُعَذِّبْنی فَبِذُنُوبی غَیْرُ

ظالِمٍ اَنْتَ لی وَ اِنْ تَعْفُ عَنّی وَ تَرْحَمْنی فَبِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ یا کَریمُ. و می گوئی نیز غَدَوْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ، غَدَوْتُ بِغَیْرِ حَوْلٍ مِنّی وَ لا قُوَّةٍ، وَ لکِنْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ، یا رَبِّ اَسْئَلُکَ بَرَکَةَ هذَا الْبَیْتِ وَ بَرَکَةَ اَهْلِهِ، وَ اَسْئَلُکَ اَنْ تَرْزُقَنی رِزْقاً حَلالاً طَیِّباً، تَسُوقُهُ اِلَیَّ بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ، وَ اَ نَا خائِضٌ فی عافِیَتِکَ.

و شیخ شهید و محمّد بن المشهدی این عمل را از برای صحن مسجد بعد از عمل ستون چهارم ذکر نموده اند در دو رکعت حمد و توحید و در دو رکعت دیگر حمد و قدر گفته اند و بعد از سلام تسبیح زهراء علیها السلام و در حدیث معتبر از ابو حمزه ثمالی منقول است که گفت روزی در مسجد کوفه نشسته بودم ناگاه دیدم که شخصی از دَرِ کنده داخل شد از همه کس خوشروتر و خوشبوتر و پاک جامه تر و عمامه بسر بسته و پیراهن و درّاعه پوشیده و دو نعل عربی در پای مبارکش بود پس نعلین را کند و نزد ستون هفتم ایستاد و دستها را تا برابر گوش بلند کرد و تکبیری گفت که جمیع موهای بدن من از دهشت آن راست ایستاد پس چهار رکعت نماز گذارد و رکوع وسجودش را نیکو به عمل آورد پس این دعا را خواند «اِلهی اِنْ کُنْتُ قَدْ عَصَیْتُکَ» و خواند تا رسید به «یا کَریمُ» پس به سجود رفت و مکرّر «یا کَریمُ» گفت آنقدر که یک نفس وفا کند پس در سجود گفت «یا مَنْ یَقْدِرُ عَلی حَوائِجِ السَّائِلینَ» و خواند تا هفتاد مرتبه یا سَیِّدی که در اعمال ستون

هفتم ذکر شد چون سر از سجده برداشت و نیک ملاحظه کردم حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود پس دستهای مبارکش را بوسیدم و پرسیدم که از برای چه آمدید به اینجا فرمود از برای آنچه که دیدی یعنی نماز در مسجد کوفه و در روایتی که در ذیل زیارت هفتم نقل کردیم ابوحمزه را با خود برد به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

اعمال باب الفرج معروف به مقام نوح علیه السّلام

چون از عمل ستون سیّم فارغ شدی برو به دکه باب امیرالمؤمنین علیه السلام و آن صفّه ای است که متّصل است به دری که از مسجد بسوی خانه امیرالمؤمنین علیه السلام مفتوح می شده پس چهار رکعت نماز کن به حمد و هر سوره که خواستی از قرآن و چون فارغ شدی تسبیح کن پس بگو اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاقْضِ حاجَتی یا اَللّهُ، یا مَنْ لا یَخیبُ سآئِلُهُ، وَ لا یَنْفَدُ نائِلُهُ یا قاضِیَ الْحاجاتِ، یا مُجیبَ الدَّعَواتِ، یا رَبَّ الْأَرَضینَ وَ السَّمواتِ، یا کاشِفَ الْکُرُباتِ، یا واسِعَ الْعَطِیّاتِ، یا دافِعَ النَّقِماتِ، یا مُبَدِّلَ السَّیِّئاتِ حَسَناتٍ، عُدْ عَلَیَّ بِطَوْلِکَ وَ فَضْلِکَ وَ اِحْسانِکَ، وَ اسْتَجِبْ دُعآئی فیما سَئَلْتُکَ وَ طَلَبْتُ مِنْکَ، بِحَقِّ نَبِیِّکَ وَ وَصِیِّکَ وَ اَوْلِیآئِکَ الصّالِحینَ صفت نماز دیگر در این مقام و آن دو رکعت است همین که فارغ شدی و تسبیح کردی پس بگو: اَللّهُمَّ اِنّی حَلَلْتُ بِساحَتِکَ لِعِلْمی بِوَحْدانِیَّتِکَ وَ صَمَدانِیَّتِکَ، وَ اَ نَّهُ لا قادِرَ عَلی قَضاءِ حاجَتی غَیْرُکَ، وَ قَدْ عَلِمْتُ یا رَبِّ اَ نَّهُ کُلَّما شاهَدْتُ نِعْمَتَکَ عَلَیَّ، اشْتَدَّتْ فاقَتی اِلَیْکَ، وَ قَدْ طَرَقَنی یا رَبِّ مِنْ مُهِمِّ اَمْری ما قَدْ عَرَفْتَهُ، لِأَنَّکَ عالِمٌ غَیْرُ مُعَلَّمٍ، وَ اَسْئَلُکَ بِالْإِسْمِ الَّذی

وَ ضَعْتَهُ عَلَى السَّمواتِ فَانْشَقَّتْ، وَ عَلَى الْأَرَضِينَ فَانْبَسَطَتْ، وَ عَلَى النُّجُومِ فَانْتَشَرَتْ، وَ عَلَى الْجِبالِ فَاسْتَقَرَّتْ، وَ اَسْئَلُکَ بِالْاِسْمِ الَّذی جَعَلْتَهُ عِنْدَ مُحَمَّدٍ وَ عِنْدَ عَلِیٍّ، وَ عِنْدَ الْحَسَنِ وَ عِنْدَ الْحُسَیْنِ، وَ عِنْدَ الْأَئِمَّهَ کُلِّهِمْ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَقْضِیَ لی یا رَبِ حاجَتی وَ تُیَسِّرَ عَسیرَها وَ تَکْفِیَنی مُهِمَّها، وَ تَفْتَحَ لی قُفْلَها، فَاِنْ فَعَلْتَ ذلِکَ فَلَکَ الْحَمْدُ، وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَکَ الْحَمْدُ غَیْرُ جائِرٍ فی حُکْمِکَ، وَ لا حآئِفٍ فی عَدْلِکَ، پس می گذاری طرف راست رو را بر زمین و می گوئی اَللّهُمَّ اِنَّ یُونُسَ بْنَ مَتّی علیه السلام عَبْدَکَ وَ نَبِیَّکَ، دَعاکَ فی بَطْنِ الْحُوتِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَ اَ نَا اَدْعُوکَ فَاسْتَجِبْ لی بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و دعا کن به آنچه می خواهی پس طرف چپ را بگذار و بگو: اَللّهُمَّ اِنَّکَ اَمَرْتَ بِالدُّعآءِ وَ تَکَفَّلْتَ بِالْاِجابَهِ، وَ اَ نَا اَدْعُوکَ کَما اَمَرْتَنی فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اسْتَجِبْ لی کَما وَ عَدْتَنی یا کَریمُ پس پیشانی را بر زمین گذار و بگو یامُعِزَّ کُلِّ ذَلیلٍ، وَ یا مُذِلَ کُلِّ عَزیزٍ تَعْلَمُ کُرْبَتی فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ فَرِّجْ عَنّی یا کَریمُ.

ذکر نمازی برای حاجت در محل مذکور

و آن چنان است که چهار رکعت نماز می گذاری و چون فارغ شدی و تسبیح گفتی پس بگو: اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ یا مَنْ لا تَراهُ الْعُیُونُ، وَ لاتُحیطُ بِهِ الظُّنُونُ، وَلایَصِفُهُ الواصِفُونَ، وَ لا تُغَیِّرُهُ الْحَوادِثُ، وَ لا تُفْنیهِ الدُّهُورُ، تَعْلَمُ مَثاقیلَ الْجِبالِ، وَ مَکائیلَ الْبِحارِ، وَ وَرَقَ الْأَشْجارِ، وَ رَمْلَ الْقِفارِ، وَ ماأَضآئَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، وَ اَظْلَمَ عَلَیْهِ اللَّیْلُ، وَ وَضَحَ عَلَیْهِ النَّهارُ،

[وَ] لا تُوارى مِنْکَ سَمآءٌ سَمآءً، وَ لا اَرْضٌ اَرْضاً، وَ لا جَبَلٌ ما فى اَصْلِهِ، وَلا بَحْرٌ ما فى قَعْرِهِ، اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَ خَيْرَ اَمْرِى آخِرَهُ، وَ خَيْرَ اَعْمالى خَواتيمَها، وَ خَيْرَ اَيّامى يَوْمَ اَلْقاکَ، اِنَّکَ عَلى کُلِّشَىْ ءٍ قَديرٌ، اَللّهُمَّ مَنْ اَرادَنى بِسُوءٍ فَاَرِدْهُ، وَ مَنْ کادَنى فَکِدْهُ، وَ مَنْ بَغانى بِهَلَکَهٍ فَاَهْلِکْهُ، وَ اکْفِنى ما اَهَمَّنى مِمَّنْ دَخَلَ هَمُّهُ عَلَىَّ، اَللّهُمَّ اَدْخِلْنى فى دِرْعِکَ الْحَصينَهِ، وَ اسْتُرْنى بِسِتْرِکَ الْواقى يا مَنْ يَکْفى مِنْ کُلِّشَىْ ءٍ وَ لا يَکْفى مِنْهُ شَىْ ءٌ، اِکْفِنى ما اَهَمَّنى مِنْ اَمْرِ الدُّنْيا وَ الْأَخِرَهِ، وَ صَدِّقْ قَوْلى وَ فِعْلى يا شَفيقُ يا رَفيقُ، فَرِّجْ عَنِّى الْمَضيقَ، وَ لا تُحَمِّلْنى ما لا اُطيقُ، اَللّهُمَّ احْرُسْنى بِعَيْنِکَ الَّتى لا تَنامُ، وَ ارْحَمْنى بِقُدْرَتِکَ عَلَىَّ، يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ، يا عَلِىُّ يا عَظيمُ، اَنْتَ عالِمٌ بِحاجَتى وَ عَلى قَضآئِها قَديرٌ، وَ هِىَ لَدَيْکَ يَسيرٌ، وَ اَ نَا اِلَيْکَ فَقيرٌ، فَمُنَّ بِها عَلَىَّ يا کَريمُ، اِنَّکَ عَلى کُلِّشَىْ ءٍ قَديرٌپس به سجده مى روى و مى گوئى: اِلهى قَدْ عَلِمْتَ حَوائِجى فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِها، وَ قَدْ اَحْصَيْتَ ذُنُوبى فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اغْفِرها يا کَريمُ پس بر زمين مى گذارى طرف راست روى خود را و مى گوئى اِنْ کُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَاَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ، افْعَلْ بى ما اَنْتَ اَهْلُهُ، وَ لا تَفْعَلْ بى ما اَ نَا اَهْلُهُ، يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ. پس بر زمين مى گذارى طرف چپ روى خود را و مى گوئى: اَللّهُمَّ اِنْ عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ، فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ يا کَريمُ پس پيشانى را بر زمين مى گذارى و مى گوئى:

اِرْحَمْ مَنْ اَساۤءَ وَ اقْتَرَفَ، وَ اسْتَكانَ وَ اعْتَرَفَ. این دعا تا وَ اغْفِرها یا کَریمُ همان دعائی است که در مزار قدیم در اعمال صحن مسجد سهله در مقام امام زین العابدین علیه السلام نقل شده.

اعمال محراب امیرالمؤمنین علیه السلام

پس نماز کن در مکانی که ضربت زدند در آنجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دو رکعت بحمد و سوره و هرگاه که سلام دادی وتسبیح کردی پس بگو: یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَميلَ وَ سَتَرَ الْقَبيحَ، یا مَنْ لَمْ یُؤاخِذْبِالْجَریرَهِ وَ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ وَ السَّریرَهَ، یا عَظیمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا واسِعَ الْمَغْفِرَهِ، یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَهِ، یا صاحِبَ کُلِّ نَجْوی یا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی یا کَریمَ الصَّفْحِ، یا عَظیمَ الرَّجآءِ، یا سَیِّدی صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ یا کَریمُ

مناجات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنُونَ، اِلاَّمَنْ اَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ، وَ اَسْئَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ، یَقُولُ یا لَیْتِنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً، وَ اَسْئَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیماهُمْ، فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصی وَ الْأَقْدامِ، وَ اَسْئَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ، وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً، اِنَ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، وَ اَسْئَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظّالِمینَ مَعْذِرَتُهُمْ، وَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ، وَ اَسْئَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ للَّهِ ِ، وَ اَسْئَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخیهِ، وَ اُمِّهِ وَ اَبیهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنیهِ، لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنیهِ، وَ اَسْئَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدی مِنْ عَذابِ یَوْمَئِذٍ بِبَنیهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ اَخیهِ، وَ فَصیلَتِهِ الَّتی تُؤْویهِ، وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً ثُمَ یُنْجیهِ، کَلاَّ اِنَّها لَظی نَزّاعَهً لِلشَّوی مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْمَوْلی وَ اَ نَا الْعَبْدُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْعَبْدَ اِلاَّ الْمَوْلی مَوْلایَ یا مَوْلایَ

اَنْتَ الْمالِکُ وَ اَ نَا الْمَمْلُوکُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ اِلَّا الْمالِکُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْعَزیزُ وَ اَ نَا الذَّلیلُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الذَّلیلَ اِلَّا الْعَزیزُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْخالِقُ وَ اَ نَا الْمَخْلُوقُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ اِلَّا الْخالِقُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ اَنْتَ الْعَظیمُ وَ اَ نَا الْحَقیرُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْحَقیرَ اِلَّا الْعَظیمُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْقَوِیُّ وَ اَ نَا الضَّعیفُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الضَّعیفَ اِلَّا الْقَوِیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْغَنِیُّ وَ اَ نَا الْفَقیرُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْفَقیرَ اِلَّا الْغَنِیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْمُعْطی وَ اَنَا السَّآئِلُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ السَّآئِلَ اِلَّا الْمُعْطی مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْحَیُّ وَ اَ نَا الْمَیِّتُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَیِّتَ اِلَّا الْحَیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْباقی وَ اَ نَا الْفانی وَ هَلْ یَرْحَمُ الْفانیَ اِلَّا الْباقی مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الدَّآئِمُ وَ اَ نَا الزَّآئِلُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الزَّآئِلَ اِلَّا الدَّآئِمُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الرَّازِقُ وَ اَ نَا الْمَرْزُوقُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَرْزُوقَ اِلَّا الرَّازِقُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْجَوادُ وَ اَ نَاالْبَخیلُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْبَخیلَ اِلَّا الْجَوادُ، مَوْلایَ یامَوْلایَ، اَنْتَ الْمُعافی وَ اَ نَا الْمُبْتَلی وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمُبْتَلی اِلَّا الْمُعافی مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْکَبیرُ، وَ اَ نَا الصَّغیرُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الصَّغیرَ اِلَّا الْکَبیرُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ، اَنْتَ الْهادی وَ اَ نَا الضَّآلُّ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الضَّآلَّ اِلَّا الْهادی مَوْلایَ یامَوْلایَ، اَنْتَ الرَّحْمنُ وَ اَ نَا الْمَرْحُومُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَرْحُومَ اِلَّا الرَّحْمنُ، مَوْلایَ یامَوْلایَ، اَنْتَ السُّلْطانُ وَ اَ نَا الْمُمْتَحَنُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمُمْتَحَنَ اِلَّا السُّلْطانُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ،

اَنْتَ الدَّليلُ وَ اَنَا الْمُتَحَيِّرُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمُتَحَيِّرَ اِلَّا الدَّليلُ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ، اَنْتَ الْغَفُورُ وَ اَنَا الْمُذْنِبُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمُذْنِبَ اِلَّا الْغَفُورُ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ، اَنْتَ الْغالِبُ وَ اَ نَا الْمَغْلُوبُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَغْلُوبَ اِلَّا الْغالِبُ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ، اَنْتَ الرَّبُّ وَ اَ نَا الْمَرْبُوبُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَرْبُوبَ اِلَّا الرَّبُّ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ، اَنْتَ الْمُتَكَبِّرُ وَ اَ نَا الْخاشِعُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْخاشِعَ اِلَّا الْمُتَكَبِّرُ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ، اِرْحَمْنى بِرَحْمَتِکَ، وَ ارْضَ عَنّى بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ وَ فَضْلِکَ، يا ذَاالْجُودِ وَ الْاِحْسانِ، وَ الطَّوْلِ وَ الْاِمْتِنانِ، بِرَحْمَتِکَ يااَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.

سيّد بن طاوُس بعد از اين مناجات دعاء طولانى از آن حضرت نقل كرده مسمّى به دعاء امان مقام را گنجايش ذكر آن نيست و مى خوانى نيز در اين مقام شريف دعايى را كه در مسجد زيد ذكر مى كنيم انشاءالله و بدان كه ما در هديّه الزّائرين اشاره كرديم به اختلاف در محرابى كه محلّ ضربت خوردن اميرالمؤمنين عليه السلام است كه آيا همين محراب معروف است يا آن محراب متروک و گفتيم كه نهايت احتياط در آن است كه اعمال محراب را در هر دو جا بكنند يا گاهى در معروف و گاهى در متروک.

اعمال دكّه حضرت صادق عليه السلام

پس برو بسوى مقام حضرت صادق عليه السلام و آن واقع است در نزديكى مسلم بن عقيل رضوان الله عليه و آنجا دو ركعت نماز كن و چون سلام دادى و تسبيح نمودى پس بگو: يا صانِعَ کُلِّ مَصْنُوعٍ، وَ يا جابِرَ کُلِّ کَسيرٍ، وَ يا حاضِرَ کُلِّ مَلَاءٍ، وَيا شاهِدَ کُلِّ نَجْوى وَ يا عالِمَ کُلِّ خَفِيَّهٍ، وَ يا غَيْرَ غائِبٍ، وَ يا قَريباً

غَيْرَ بَعيدٍ، وَ يا مُونِسَ كُلِّ وَحيدٍ، وَ يا حَيّاً حينَ لا حَىَّ غَيْرُهُ، يا مُحيِىَ الْمَوْتى وَ مُميتَ الْأَحْياءِ، الْقآئِمَ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ، لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

ذکر نمازی برای حاجت در جامع کوفه

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که کسی که دو رکعت نماز گذارد در مسجد کوفه بخواند در هر رکعت حمد و دو قُل اَعُوذُ و سوره اِخْلاصْ و کافِرُون و نَصر و قَدر و سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلی و چون سلام دهد تسبیح زهراء علیها السلام بگوید پس بطلبد از خدا هر حاجتی که بخواهد خدا حاجتش را برآورده و دعایش را مستجاب خواهد فرمود مؤلّف گوید که این ترتیب در سوره ها موافق روایت سیّد بن طاوُس است در مصباح و در روایت شیخ طوسی در اَمالی سوره قَدْر بعد از سَبِّحِ اسْمَ است و شاید ترتیب در آنها لازم نباشد همین قدر باید بعد از حمد این هفت سوره را خواند وَ اللَّهُ الْعالِمُ.

زیارت حضرت مُسْلم بن عقیل

چون از اعمال مسجد کوفه فارغ شدی برو بسوی قبر مسلم بن عقیل رضوان الله علیه و به ایست نزد او و بگو: اَلْحَمْدُ للَّهِ ِ الْمَلِکِ الْحَقِّ الْمُبینِ، الْمُتَصاغِرِ لِعَظَمَتِهِ جَبابِرَةُ الطَّاغینَ، الْمُعْتَرِفِ بِرُبُوبِیَّتِهِ جَمیعُ اَهْلِ السَّمواتِ وَ الْأَرَضینَ الْمُقِرِّ بِتَوْحیدِهِ سآئِرُ الْخَلْقِ اَجْمَعینَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى سَيِّدِ الْأَنامِ، وَ اَهْلِ بَيْتِهِ الْكِرامِ، صَلوةً تَقَرُّ بِها اَعْيُنُهُمْ، وَ يَرْغَمُ بِها اَنْفُ شانِئِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ اَجْمَعینَ، سَلامُ اللَّهِ الْعِلیِّ الْعَظیمِ، وَ سَلامُ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ، وَ اَنْبِیآئِهِ الْمُرْسَلینَ، وَ اَئِمَّتِهِ الْمُنْتَجَبینَ، وَ عِبادِهِ الصَّالِحینَ، وَ جَمیعِ الشُّهَدآءِ وَ الصِّدّیقینَ، وَ الزَّاکِیاتُ الطَّیِّباتُ فیما تَغْتَدی وَ تَرُوحُ عَلَیْکَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَقیلِ بْنِ اَبیطالِبٍ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَشْهَدُ اَنَّکَ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیْتَ الزَّکوةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ جاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَ قُتِلْتَ عَلى مِنْهاجِ الْمُجاهِدینَ فی سَبیلِهِ، حَتّى لَقیتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ

وَ هُوَ عَنْکَ راضٍ، وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَ بَذَلْتَ نَفْسَکَ فی نُصْرَهِ حُجَّهِ اللَّهِ وَ ابْنِ حُجَّتِهِ، حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، اَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلیمِ وَ الْوَفآءِ، وَ النَّصیحَهِ لِخَلَفِ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ، وَ السِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ، وَ الدَّلیلِ الْعالِمِ، وَ الْوَصِیِّ الْمُبَلِّغِ، وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ، فَجَزاکَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، اَفْضَلَ الْجَزآءِ بِما صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ وَ اَعَنْتَ، فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ اَمَرَ بِقَتْلِکَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَکَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنِ افْتَری عَلَیْکَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّکَ، وَ اسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِکَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بایَعَکَ وَ غَشَّکَ، وَ خَذَلَکَ وَ اَسْلَمَکَ، وَ مَنْ اَلَبَّ عَلَیْکَ وَ مَنْ لَمْ یُعِنْکَ، اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی جَعَلَ النَّارَ مَثْویهُمْ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً، وَ اَنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ لَکُمْ ما وَعَدَکُمْ، جِئْتُکَ زائِراً عارِفاً بِحَقِّکُمْ، مُسَلِّماً لَکُمْ، تابِعاً لِسُنَّتِکُمْ، وَ نُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّهٌ حَتّی یَحْکُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لامَعَ عَدُوِّکُمْ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ، وَ عَلی اَرْواحِکُمْ وَ اَجْسادِکُمْ، وَ شاهِدِکُمْ وَ غائِبِکُمْ، وَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُاللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، قَتَلَ اللَّهُ اُمَّهً قَتَلَتْکُمْ بِالْاَیْدی وَ الْاَلْسُنِ. و در مزار کبیر این کلمات را بمنزله اذن دخول قرارداده وگفته پس داخل شو وبچسبان خود را به قبر و به روایت سابقه است که اشاره کن به ضریح آنجناب و بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطیعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِاَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذینَ اصْطَفی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُاللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ، وَ

عَلی رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ، اَشْهَدُ اَنَّکَ مَضَیْتَ عَلی مامَضی عَلَیْهِ الْبَدْرِیُّونَ، الْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ، الْمُبالِغُونَ فی جِهادِ اَعْدآئِهِ، وَ نُصْرَهِ اَوْلِیآئِهِ، فَجَزاکَ اللّهُ اَفْضَلَ الْجَزآءِ، وَ اَکْثَرَ الْجَزآءِ، وَ اَوْفَرَ جَزآءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَ فی بَیْعَتِهِ، وَ اسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ، وَ اَطاعَ وُلاهَ اَمْرِهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بالَغْتَ فِی النَّصیحَهِ، وَ اَعْطَیْتَ غایَهَ الْمَجْهُودِ، حَتّی بَعَثَکَ اللّهُ فِی الشُّهَدآءِ، وَ جَعَلَ رُوحَکَ مَعَ اَرْواحِ السُّعَدآءِ، وَ اَعْطاکَ مِنْ جِنانِهِ اَفْسَحَها مَنْزِلاً، وَ اَفْضَلَها غُرَفاً، وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فِی الْعِلِّیّینَ، وَ حَشَرَکَ مَعَ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الصّالِحینَ، وَ حَسُنَ اوُلئِکَ رَفیقاً، اَشْهَدُ اَنَّکَ لَمْ تَهِنْ وَ لَمْ تَنْکُلْ، وَ اَنَّکَ قَدْ مَضَیْتَ عَلی بَصیرَهٍ مِنْ اَمْرِکَ، مُقْتَدِیاً بِالْصّالِحینَ، وَ مُتَّبِعاً لِلنَّبِیّینَ، فَجَمَعَ اللّهُ بَیْنَنا وَ بَیْنَکَ، وَ بَیْنَ رَسُولِهِ وَ اَوْلِیآئِهِ فی مَنازِلِ الْمُخْبِتینَ، فَاِنَّهُ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ.

پس نماز کن دو رکعت در طرف سر وآنرا هدیه آن جناب کن پس بگو اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لا تَدَعْ لی ذَنْباً، و این همان دعائی است که در حرم حضرت عباس علیه السلام خوانده می شود و بیاید ذکرش و اگر خواستی وداع کنی جناب مسلم را بخوان همان وداعی که در زیارت جناب عباس علیه السلام ذکر می شود.

اعمال مسجد حنّانه

دو رکعت نماز بخوان و سپس بگو: اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَری مَکانی وَ تَسْمَعُ کَلامی وَ لا یَخْفی عَلَیْکَ شَیْ ءٌ مِنْ اَمْری وَ کَیْفَ یَخْفی عَلَیْکَ ما اَنْتَ مُکَوِّنُهُ وَ بارِئُهُ، وَ قَدْ جِئْتُکَ مُسْتَشْفِعاً بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ، وَ مُتَوَسِّلاً بِوَصِیِّ رَسوُلِکَ، فَاَسْئَلُکَ بِهِما ثُباتَ الْقَدَمِ وَ الْهُدی، وَ الْمَغْفِرَهَ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ.

مسجد صعصعه

صعصعه بن صوحان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از عارفین به حق آن جناب و از بزرگان اهل ایمان است و چندان فصیح و بلیغ بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام او را خطیب شحشح گفته و به مهارت در خطب و فصاحت در لسان او را ثنا فرموده و هم او را به قلّت مؤنه و کثرت مَعُونه مدح نموده و در شبی که آن حضرت از دنیا رحلت فرمود و فرزندان آن جناب جنازه نازنینش را از کوفه به نجف حمل نمودند صعصعه از جمله مشیّعین بود و چون از کار دفن آن حضرت فارغ شدند صعصعه نزد قبر مقدّس ایستاد و مشتی از خاک برگرفت و بر سر خود ریخت و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا امیرالمؤمنین گوارا باد تو را کرامتهای خدا ای

ابوالحسن به تحقیق که مولد تو پاکیزه بود و صبر تو قوی و جهاد تو عظیم بود و به آنچه آرزو داشتی رسیدی و تجارت سودمند کردی و به نزد پروردگار خود رفتی و از این نوع کلمات بسیار گفت و گریه کرد گریه سختی و به گریه درآورد سایرین را و در حقیقت سر قبر آن حضرت مجلس روضه شد که در آن دل شب منعقد گردید و صعصعه

به منزله روضه خوان بود و مستمعین جناب امام حسن و امام حسین علیهما السلام ومحمد بن الحنفیّه و ابوالفضل العبّاس و سایر فرزندان و بستگان آن حضرت و چون این کلمات به پایان رسید روی به جانب امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر آقا زادگان کردند و ایشان را تعزیت و تسلیت گفتند پس جملگی به کوفه مراجعت نمودند و بالجمله مسجد صعصعه از مساجد شریفه کوفه است و جماعتی امام زمان صلواتُ اللّه علیه را درماه رجب درآن مسجد مبارک مشاهده کرده اند که دو رکعت نماز کرده و این دعا را خوانده «اَللّٰهُمَّ یاذَا الْمِنَنِ السَّابِغَهِ وَالْآلآءِ الْوازِعَهِ» الدّعاء و ظاهر عمل آن حضرت آن است که این دعاء مخصوص این مسجد شریف و از اعمال اوست نظیر دعاهای مسجد سهله و زید

اعمال مسجد صعصعه

دو رکعت نماز بخوان و پس از گفتن تسبیح حضرت زهرا علیها السّلام بگو:

اَللّهُمَّ یا ذَاالْمِنَنِ السَّابِغَهِ، وَ الْأَلاءِ الْوازِعَهِ، والرَّحْمَهِ الْواسِعَهِ، وَ الْقُدْرَهِ الْجامِعَهِ، وَ النِّعَمِ الْجَسْیمَهِ، وَ الْمَواهِبِ الْعَظیمَهِ، وَ الْأَیادِی الْجَمیلَهِ، والْعَطایَا الْجَزیلَهِ، یا مَنْ لا یُنْعَتُ بِتَمْثیلٍ، وَ لا یُمَثَّلُ بِنَظیرٍ، وَ لا یُغْلَبُ بِظَهیرٍ، یا مَنْ خَلَقَ فَرَزَقَ، وَ اَلْهَمَ فَاَنْطَقَ، وَ اَبْتَدَعَ فَشَرَعَ، وَ عَلاَ فَارْتَفَعَ، وَ قَدَّرَ فَاَحْسَنَ، وَ صَوَّرَ فَاَتْقَنَ، وَ احْتَجَّ فَاَبْلَغَ، وَ اَنْعَمَ فَاَسْبَغَ، وَ اَعْطی فَاَجْزَلَ، وَ مَنَحَ فَاَفْضَلَ، یا مَنْ سَما فِی الْعِزِّ فَفاتَ نَواظِرَ الْأَبْصارِ، وَ دَنا فِی اللُّطْفِ فَجازَ هَواجِسَ الْأَفْکارِ، یا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْمُلکِ فَلا نِدَّ لَهُ فی مَلَکُوتِ سُلْطانِهِ، وَ تفَرَّدَ بِالْأَلاءِ وَ الْکِبرِیآءِ فَلا ضِدَّ لَهُ فی جَبَرُوتِ شَاْنِهِ، یا مَنْ حارَتْ فی کِبْرِیآءِ هَیْبَتِهِ دَقایِقُ لَطایِفِ الْأَوْهامِ، وَ انْحَسَرَتْ دُونَ اِدْراکِ عَظَمَتِهِ

خَطایِفُ اَبْصارِ الْأَنامِ، یا مَنْ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِهَیْبَتِهِ، وَ خَضَعَتِ الرِّقابُ لِعَظَمتِهِ، وَ وجِلَتِ الْقُلُوبُ مِنْ خیفَتِهِ، اَسئَلُکَ بِهذِهِ الْمِدْحَهِ الَّتی لا تَنْبَغی اِلاَّ لَکَ وَ بِما وَ اَیْتَ بِهِ عَلی نَفْسِکَ لِداعیکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ، وَ بِما ضَمِنْتَ الإِجابَهَ فیهِ عَلی نَفْسِکَ لِلدَّاعینَ، یا اَسْمَعَ السَّامِعینَ، وَ اَبْصَرَ النَّاظِرینَ وَ اَسْرَعَ الْحاسِبینَ، یا ذَاالْقُوَّهِ الْمتینَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ عَلی اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ اقْسِمْ لی فی شَهْرِنا هذا خَیْرَ ما قَسَمْتَ، وَ احْتِمْ لی فی قَضآئِکَ خَیْرَ ما حَتَمْتَ، وَ اخْتِمْ لی بِالسَّعادَهِ فیمَنْ خَتَمْتَ، وَ اَحْیِنی ما اَحْیَیْتَنی مَوْفُوراً، وَ اَمِتْنی مَسْرُوراً وَ مَغْفُوراً، وَ توَلَّ اَنْتَ نَجاتی مِنْ مُسائَلَهِ الْبَرْزَخِ، وَ ادْرَأْ عَنّی مُنْکَراً وَ نَکیراً، وَ اَرِ عَیْنی مُبَشِّراً وَ بَشیراً، وَ اجْعَلْ لی اِلی رِضْوانِکَ وَ جِنانِکَ مَصیراً، وَ عَیْشاً قَریراً، وَ مُلْکاً کَبیْراً، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ کَثیراً.

مسجد زید

این مسجد از مساجد شریفه کوفه است و منسوب است به زید بن صوحان که از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از اَبْدالْ بشمار می رفته و در جنگ جمل در یاری آن حضرت شهید شده و این دعا که ذکر شد دعای او بوده که در نماز شب می خوانده

اعمال مسجد زید

پس می روی به مسجد زید که نزدیک مسجد سهله است و دو رکعت نماز در آن می گذاری و دستها را می گشائی و می گوئی:

اِلهی قَدْ مَدَّ اِلَیْکَ الْخاطِی ءُ الْمُذْنِبُ یَدَیْهِ بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِکَ، اِلهی قَدْ جَلَسَ الْمُسیی ءُ بَیْنَ یَدَیْکَ، مُقِرّاً لَکَ بِسُوءِ عَمَلِهِ، وَ راجِیاً مِنْکَ الصَّفْحَ عَنْ زَلَلِهِ، اِلهی قَدْ رَفَعَ اِلَیْکَ الظَّالِمُ کَفَّیْهِ، راجِیاً لِما لَدَیْکَ، فَلا تُخَیِّبْهُ، بِرَحْمَتِکَ مِنْ فَضْلِکَ، اِلهی قَدْ جَثَا الْعآئِدُ اِلَی الْمَعاصی بَیْنَ یَدَیْکَ، خآئِفاً مِنْ یَوْمٍ تَجْثُو فیهِ الْخَلائِقُ بَیْنَ یَدَیْکَ، اِلهی جآءَکَ الْعَبْدُ الْخاطِئُ فَزِعاً مُشْفِقاً، وَ رَفَعَ اِلَیْکَ طَرْفَهُ حَذِراً راجِیاً، وَ فاضَتْ عَبْرَتُهُ مُسْتَغْفِراً نادِماً، وَ عِزَّتِکَ وَ جَلالِکَ ما اَرَدْتُ بِمَعْصِیَتی مُخالَفَتَکَ، وَ ما عَصَیْتُکَ اِذْ عَصَیْتُکَ وَ اَ نَا بِکَ جاهِلٌ، وَ لا لِعُقُوبَتِکَ مُتَعَرِّضٌ، وَ لا لِنَظَرِکَ مُسْتَخِفٌّ، وَ لکِنْ سَوَّلَتْ لی نَفْسی وَ اَعانَتْنی عَلی ذلِکَ شِقْوَتی وَ غَرَّنی سِتْرُکَ الْمُرْخی عَلَیَّ، فَمِنَ الْأنَ مِنْ عَذابِکَ مَنْ یَسْتَنْقِذُنی وَ بَحَبْلِ مَنْ اَعْتَصِمُ اِنْ قَطَعْتَ حَبْلَکَ عَنّی فَیا سَوْاَتاهُ غَداً مِنَ الْوُقُوفِ بَیْنَ یَدَیْکَ، اِذا قیلَ لِلْمُخِفّینَ جُوزُوا، وِلِلْمُثْقِلینَ حُطُّوا، اَ فَمَعَ الْمُخِفّینَ اَجُوزُ، اَمْ مَعَ الْمُثْقِلینَ اَحُطُّ، وَیْلی کُلَّما کَبُرَ سِنّی کَثُرَتْ ذُنُوبی

وَیْلی کُلّما طالَ عُمْری کَثُرَتْ مَعاصِیَّ فَکَمْ اَتُوبُ وَ کَمْ اَعُودُ، اَما آنَ لی اَنْ اَسَتَحْیِیَ مِنْ رَبّی اَللّهُمَ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ

آلِ مُحَمَّدٍ، اِغْفِرْ لی وَارْحَمْنی یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ وَ خَیْرَ الْغافِرینَ. پس گریه کن و صورت به خاک گذار و بگو اِرْحَمْ مَنْ اَساۤءَ وَاقْتَرَفَ، وَاسْتَکانَ وَاَعْتَرَفَ، پس بگذار طرف راست رو را و بگو: اِنْ کُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَاَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ، پس بگذار طرف چپ را و بگو: عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ، فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ یا کَریمُ. پس برگرد به حال سجود و بگو اَ لْعَفْوَ اَ لْعَفْوَ صد مرتبه.

مسجد سهله

بدان که بعد از مسجد کبیر کوفه مسجدی به فضیلت مسجد سهله در آن عرصه نیست و آن خانه حضرت ادریس علیه السلام و حضرت ابراهیم و محلّ ورود حضرت خضر علیه السلام و مسکن آن حضرت است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به اَبُو بَصیر فرمود ای ابومحمّد گویا من می بینم حضرت صاحب الأمر علیه السلام در مسجد سهله فرود آید با اهل و عیالش و منزل آن حضرت باشد و حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده است مگر آنکه در آن مسجد نماز کرده است و هر که در آن مسجد اقامت نماید چنان است که در خیمه رسول خداصلی الله علیه وآله اقامت نموده است و هیچ مرد و زن مؤمنی نیست مگر آنکه دلش مایل است بسوی آن مسجد و در آن مسجد سنگی است که در آن صورت هر پیغمبری هست و هیچکس با نیّت صادقه نماز و دعا نمی کند در آن مسجد مگر آنکه برمی گردد با حاجت برآمده شده و هیچکس در آن مسجد امان نمی طلبد مگر آنکه امان می یابد از هر چه که می ترسد گفتم فضیلت این است که از برای این

مسجد است حضرت فرمود زیادتر بگویم از برایت عرض کردم بلی فرمود که آن از جمله بقعه هائی است که خدا دوست می دارد که او را در آنها بخوانند و هیچ شب و روزی نیست مگر آنکه ملائکه می آیند به زیارت آن مسجد و عبادت می کنند خدا را در آن پس فرمود که اگر من نزدیک می بودم به شما همه نماز را در آن مسجد می کردم پس فرمود که ای ابا محمّد آنچه وصف نکردم از فضیلت این مسجد بیشتر از آن است که گفتم من عرض کردم فدایت شوم و حضرت قائم علیه السلام همیشه در آن مسجد خواهد بود فرمود بلی الخ

فضیلت مسجد سهله

بعد از مسجد بزرگ کوفه، نوبت به مسجد سهله می رسد که در بعضی از روایات مسجد «سهیل» و در بعضی روایات دیگر مسجد «شری» و در روایت سوّمی مسجد «بنی ظفر» نیز نامیده شده، و میعادگاه عاشقان و دلباختگان حضرت بقیّه الله الاعظم، امام زمان (صلوات الله علیه) می باشد و در روایات، فضایل زیادی برای آن نقل شده که از آن جمله است: خانه ادریس پیامبر (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) و خانه انبیا و اوصیا و صالحان بود.

اعمال مسجد سهله

پس دو رکعت نماز میان شام و خفتن سنّت است از حضرت صادق علیه السلام مروی است که هر غمناکی که چنین کند و دعا کند حق تعالی غمش را زایل کند و از بعض کتب مزاریّه نقل شده که چون خواستی داخل مسجد شوی بایست نزد دَر و بگو: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللَّهِ، وَ مِنَ اللَّهِ وَ اِلَی اللَّهِ، وَ ما شآءَ اللّٰهُ وَ خَیْرُ الْأَسْمآءِ لِلَّهِ ِ، تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ وَ لا حَوْلَ و لا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ، اَللّٰهُمَ اجْعَلْنی مِنْ عُمَّارِ مَساجِدِکَ وَ بُیُوتِکَ، اَللّٰهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اُقَدِّمُهُمْ بَیْنَ یَدَیْ حَوآئِجی فَاجْعَلْنِی اللَّهُمَّ بِهِمْ عِنْدَکَ وَ جیهاً فِی الدُّنْیا وَ الأْخَرهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلوتی بِهِمْ مَقْبُولَهً، وَ ذَنْبِهِمْ مَغْفُوراً، وَ رِزْقی بِهِمْ مَبْسُوطاً، وَ دُعآئی بِهِمْ مُسْتَجاباً، وَ حَوآئِجی بِهِمْ مَقْضِیَّهً، وَ انْظُرْ اِلَیَّ بِوَجْهِکَ الْکَریمِ، نَظْرَهً رَحیمَهً اَسْتَوْجِبُ بِهَا الْکَرامَهَ عِنْدَکَ، ثُمَّ لا تَصْرِفْهُ عَنّی اَبَداً بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصارِ، ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ وَ دینِ نَبِیِّکَ وَ وَلِیِّکَ، وَ لا تُزِغْ

قَلْبى بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنى وَهَبْ لى مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً، اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهَّابُ، اَللّٰهُمَّ اِلَيْکَ تَوَجَّهْتُ، وَ مَرْضاتَکَ طَلَبْتُ، وَ ثَوابَکَ ابْتَغَيْتُ، وَ بِکَ آمَنْتُ، وَ عَلَيْکَ تَوَکَّلْتُ، اَللّٰهُمَّ فَاَقْبِلْ بِوَجْهِکَ اِلَىَّ، وَ اَقْبِلْ بِوَجْهى اِلَيْکَ. پس بخوان آيهالکرسى و مُعَوَّذَتَيْن را و تسبيح كن خدا را هفت مرتبه و تحميد كن هفت مرتبه و تهليل بگو هفت مرتبه و تكبير بگو هفت مرتبه يعنى هر يک از سُبْحانَ اللّٰهِ، وَ الْحَمْدُ للّٰهِ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّٰهُ، وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ را هفت مرتبه بگو پس بگو: اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَى ما هَدَيْتَنى وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلى ما فَضَّلْتَنى وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلى ما شَرَّفْتَنى وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلى کُلِ بَلاءٍ حَسَنٍ ابْتَلَيْتَنى اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ صَلوتى وَ دُعآئى وَ طَهِّرْ قَلْبى وَ اشْرَحْ لى صَدْرى وَ تُبْ عَلَىَّ، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحيمُ. و سيد بن طاوس فرموده كه چون اراده كردى كه به مسجد سَهْله روى پس ما بين مغرب و عشاء در شب چهارشنبه وارد آن مسجد شو كه افضل اوقات ديگر است پس همانكه وارد شدى نماز مغرب و نافله اش را بجا آور پس برخيز دو ركعت نماز تحيّت مسجد كن قُرْبَةً اِلَى اللّٰهِ و چون فارغ شدى دستها را به سمت آسمان بلند كن و بگو:

اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، مُبْدِئُ الْخَلْقِ وَ مُعيدُهُمْ، وَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، خالِقُ الْخَلْقِ وَ رازِقُهُمْ، وَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، الْقابِضُ الْباسِطُ، وَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، مُدَبِّرُ الْأُمُورِ، وَ باعِثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ، اَنْتَ وارِثُ الْأَرْضِ وَ مَنْ عَلَيْها، اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ

الْحَیِّ الْقَیُّومِ، وَ اَنْتَ اللَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، عالِمُ السِّرِّ وَ اَخْفی اَسْئَلُکَ بِاِسْمِکَ الَّذی اِذا دُعیتَ بِهِ اَجَبْتَ، وَ اِذا سُئِلْتَ بِهِ اَعْطَیْتَ، وَ اَسْئَلُکَ بِحَقِّکَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ بِحَقِّهِمُ الَّذی اَوْجَبْتَهُ عَلی نَفْسِکَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَقْضِیَ لی حاجَتی السَّاعَهَ السَّاعَهَ، یا سامِعَ الدُّعآءِ، یا سَیِّداهُ یا مَوْلاهُ یا غِیاثاهُ، اَسْئَلُکَ بِکُلِ اسْمٍ سَمَّیْتَ بِهِ نَفْسَکَ، اَوِ اسْتَاْثَرْتَ بِهِ فی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَنَا السَّاعَهَ، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الأَبْصارِ، یا سَمیعَ الدُّعآءِ، پس به سجده برو و خشوع کن و بخوان خدا را به جهت هر چه که می خواهی پس نماز می گذاری در گوشه ای که طرف مغرب و شمال است دو رکعت و آن موضع خانه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است که از آنجا به جنگ عَمالِقِه رفت و چون از نماز فارغ شدی تسبیح بکن و پس از آن بگو:

اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذِهِ الْبُقْعَهِ الشَّریفَهِ وَ بِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَکَ فیها، قَدْ عَلِمْتَ حَوائِجی فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاقْضِها، وَ قَدْ اَحْصَیْتَ ذُنُوبی فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْها، اَللّهُمَّ اَحْیِنی ما کانَتِ الْحَیاهُ خَیْراً لی وَاَمِتْنی اِذا کانَتِ الْوَفاهُ خَیْراً لی عَلی مُوالاهِ اَوْلِیآئِکَ، وَ مُعاداهِ اَعْدآئِکَ، وَ افْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ. پس نماز می گذاری در گوشه دیگر که در سمت مغرب و قبله است دو رکعت و دستها را بلند می کنی و می گوئی: اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیْتُ هذِهِ الصَّلوهَ ابْتِغآءَ مَرْضاتِکَ وَ طَلَبَ نآئِلِکَ، وَ رَجآءَ رِفْدِکَ وَ جَوآئِزِکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ

وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقَبَّلْها مِنّی بِاَحْسَنِ قَبُولٍ، وَ بَلِّغْنی بِرَحْمَتِکَ الْمَأْمُولَ،

وَافْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ. پس به سجده برو وبگذار دوطرف صورت را بر خاک پس برو به گوشه ای که در طرف مشرق است و دو رکعت نماز گذار و دستها را بگشا و بگو: اَللّهُمَّ اِنْ کانَتِ الذُّنُوبُ وَ الْخَطایا قَدْ اَخْلَقَتْ وَجْهی عِنْدَکَ، فَلَمْ تَرْفَعْ لی اِلَیْکَ صَوْتاً، وَ لَمْ تَسْتَجِبْ لی دَعْوَةً، فَاِنّی اَسْئَلُکَ بِکَ یا اللَّهُ، فَاِنَّهُ لَیْسَ مِثْلَکَ اَحَدٌ، وَ اَتَوَسِّلُ اِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تُقْبِلَ اِلَیَّ بِوَجْهِکَ الْکَریمِ، وَ تُقْبِلَ بِوَجْهی اِلَیْکَ، وَ لا تُخَیِّبْنی حَیْنَ اَدْعُوکَ، وَ لا تَحْرِمْنی حَیْنَ اَرْجُوکَ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ. در بعضی کتب مَزاریّه غیر معروفه نقل شده که بعد از آن می روی به گوشه دیگر که در طرف مشرق واقع شده و دو رکعت نماز گذار در آنجا و بگو: اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاِسْمِکَ یا اَللَّهُ، اَنْ تُصَلِّیَ

عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَ خَیْرَ عُمْري آخِرَهُ، وَ خَیْرَ اَعْمالی خَواتیمَها، وَ خَیْرَ اَیَّامی یَوْمَ اَ لْقاکَ فیهِ، اِنَّکَ عَلی کُلِّشَیْ ءٍ قَدیرٌ، اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ دُعآئی وَ اسْمَعْ نَجْواىَ، یا عَلِیُّ یا عَظیمُ، یا قادِرُ یا قاهِرُ، یا حَیّاً لا یَمُوتُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی بَیْنی وَ بَیْنَکَ، وَ لا تَفْضَحْنی عَلی رُؤُوسِ الأَشْهادِ، وَ اِحْرُسْنی بِعینِکَ الَّتی لا تَنامُ، وَارْحَمْنی بِقُدْرَتِکَ عَلَیَّ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، وَ صَلَّیَ اللَّهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ، یا رَبَّ الْعالَمینَ. پس نماز می گذاری در خانه ای که در وسط مسجد است دو

ركعت و مى گوئى: يا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَىَّ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ، يا فَعَّالاً لِما يُريدُ، يا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ حُلْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ مَنْ يُؤْذينا بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ، يا كافى مِنْ كُلِّشَىْ ءٍ، وَ لا يَكْفى مِنْهُ شَىْ ءٌ، اِكْفِنَا الْمُهِمَّ مِنْ اَمْرِ الدُّنْيا وَ الْأَخِرَهِ، يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ. پس بگذار دو طرف روى خود را بر خاک. اين مكان شريف در اين زمان معروف است به مقام امام زين العابدين عليه السلام و در مزار قديم نقل كرده كه بعد از دو ركعت نماز در اين مقام بخواند دعاى «اَللّهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ يا مَنْ لا تَراهُ الْعُيُونُ، وَ لاتُحيطُ بِهِ الظُّنُونُ، وَلايَصِفُهُ الواصِفُونَ، وَ لا تُغَيِّرُهُ الْحَوادِثُ، وَ لا تُفْنيهِ الدُّهُورُ، تَعْلَمُ مَثاقيلَ الْجِبالِ، وَ مَكائيلَ الْبِحارِ، وَ وَرَقَ الْأَشْجارِ، وَ رَمْلَ الْقِفارِ، وَ مااَضآئَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، وَ اَظْلَمَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ، وَ وَضَحَ عَلَيْهِ النَّهارُ، [وَ] لا تُوارى مِنْكَ سَمآءٌ سَمآءً، وَ لا اَرْضٌ اَرْضاً، وَ لا جَبَلٌ ما فى اَصْلِهِ، وَلا بَحْرٌ ما فى قَعْرِهِ، اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَ خَيْرَ اَمْرى آخِرَهُ، وَ خَيْرَ اَعْمالى خَواتيمَها، وَ خَيْرَ اَيّامى يَوْمَ اَلْقاكَ، اِنَّكَ عَلى كُلِّشَىْ ءٍ قَديرٌ، اَللّهُمَّ مَنْ اَرادَنى بِسُوءٍ فَاَرِدْهُ، وَ مَنْ كادَنى فَكِدْهُ، وَ مَنْ بَغانى بِهَلَكَهٍ فَاَهْلِكْهُ، وَ اكْفِنى ما اَهَمَّنى مِمَّنْ دَخَلَ هَمُّهُ عَلَىَّ، اَللّهُمَّ اَدْخِلْنى فى دِرْعِكَ الْحَصينَهِ، وَاسْتُرْنى بِسِتْرِكَ الْواقى يا مَنْ يَكْفى مِنْ كُلِّشَىْ ءٍ وَ لا يَكْفى مِنْهُ شَىْ ءٌ، اِكْفِنى ما اَهَمَّنى مِنْ اَمْرِ الدُّنْيا وَ الْأخِرَهِ، وَ صَدِّقْ قَوْلى وَ فِعْلى يا شَفيقُ يا رَفيقُ، فَرِّجْ عَنِّى الْمَضيقَ، وَ لا تُحَمِّلْنى

ما لا اُطیقُ، اَللّهُمَّ احْرُسْنی بِعَیْنِکَ الَّتی لا تَنامُ، وَارْحَمْنی بِقُدْرَتِکَ عَلَیَّ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، یا عَلِیُّ یا عَظیمُ، اَنْتَ عالِمٌ بِحاجَتی وَ عَلی قَضآئِها قَدیرٌ، وَ هِیَ لَدَیْکَ یَسیرٌ، وَ اَ نَا اِلَیْکَ فَقیرٌ، فَمُنَّ بِها عَلَیَّ یا کَریمُ، اِنَّکَ عَلی کُلِّشَیْ ءٍ قَدیرٌ پس به سجده می روی و می گوئی: اِلهی قَدْ عَلِمْتَ حَوائِجی فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاقْضِها، وَ قَدْ اَحْصَیْتَ ذُنُوبی فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَاغْفِرها یا کَریمُ پس بر زمین می گذاری طرف راست روی خود را و می گوئی اِنْ کُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَاَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ، افْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ، وَ لا تَفْعَلْ بی ما اَ نَا اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ. پس بر زمین می گذاری طرف چپ روی خود را و می گوئی: اَللّهُمَّ اِنْ عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ، فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ یا کَریمُ پس پیشانی را بر زمین می گذاری و می گوئی: اِرْحَمْ مَنْ اَسآءَ وَاقْتَرَفَ، وَاسْتَکانَ وَاعْتَرَفَ.

و درنزدیک همین مکان بقعه ای است معروف به مقام مهدی علیه السلام مناسب است زیارت آن حضرت در آن محلّ شریف و از بعض کتب مَزاریّه نقل شده که شایسته است زیارت کنند آن حضرت را در این محل در حالی که ایستاده باشند به این زیارت سَلامُ اللّهِ الْکامِلُ التَّآمُ الشَّامِلُ الْعآمُّ، وَ صَلَواتُهُ الدَّآئِمَهُ، وَ بَرَکاتُهُ الْقآئِمَهُ التَّآمَّهُ، عَلی حُجَّهِاللّهِ وَ وَلِیِّهِ فی اَرْضِهِ وَ بِلادِهِ، وَ خَلیفَتِهِ عَلی خَلْقِهِ وَ عِبادِهِ، وَ سُلالَهِ النُّبُوَّهِ، وَ بَقِیَّهِ الْعِتْرَهِ وَ الصَّفْوَهِ، صاحِبِ الزَّمانِ، وَ مُظْهِرِ الْإیمانِ، وَ مُلَقِّنِ اَحْکامِ الْقُرْآنِ، وَ مُطَهِّرِ الْأَرْضِ، وَ ناشِرِ الْعَدْلِ فِی الطُّولِ وَ الْعَرْضِ، وَ الْحُجِّهِ الْقآئِمِ الْمَهْدِیِّ الْإمامِ الْمُنْتَظَرِ الْمَرْضِیِّ، وَ ابْنِ الْأَئِمَّهِ الطَّاهِرینَ،

الْوَصِیِّ بْنِ الْأَوْصِیآءِ الْمَرْضِیّینَ، الْهادِی الْمَعْصُومِ ابْنِ الْأَئِمَّهِ الْهُداهِ الْمَعْصُومینَ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا مُعِزَّ الْمُؤْمِنینَ الْمُسْتَضْعَفینَ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا مُذِلَّ الْکافِرینَ الْمُتَکَبِّرینَ الظّالِمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ، سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ الْأَئِمَّهِ الْحُجَجِ الْمَعْصُومینَ، وَ الْإِمامِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ، سَلامَ مُخْلِصٍ لَکَ فِی الْوَلایَهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْمَهْدِیُّ قَوْلاً وَ فِعْلاً، وَ اَنْتَ الَّذی تَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، فَعَجَّلَ اللّهُ فَرَجَکَ، وَ سَهَّلَ مَخْرَجَکَ، وَ قَرَّبَ زَمانَکَ، وَ کَثَّرَ اَنْصارَکَ وَ اَعْوانَکَ، وَ اَنْجَزَ لَکَ ما وَ عَدَکَ، فَهُوَ اَصْدَقُ الْقآئِلینَ، وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ، وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، یَابْنَ رَسُولِ اللّهِ حاجَتی کَذاوَکَذا (و بجای کَذا وَ کَذا حاجات خود را ذکرکنند) فَاشْفَعْ لی فی نَجاحِها، فَقَدْ تَوَجَّهْتُ اِلَیْکَ بِحاجَتی لِعِلْمی اَنَّ لَکَ عِنْدَ اللّهِ شَفاعَهً مَقْبُولَهً، وَ مَقاماً مَحْمُوداً، فَبِحَقِّ مَنِ اخْتَصَّکُمْ بِاَمْرِهِ، وَارْتَضاکُمْ لِسِرِّهِ، وَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَکُمْ عِنْدَ اللّهِ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ، سَلِ اللّهَ تَعالی فی نُجْحِ طَلِبَتی وَ اِجابَهِ دَعْوَتی وَ کَشْفِ کُرْبَتی

کربلا

پیشینه کربلا

مقدس ترین شهر عراق پس از نجف اشرف کربلا است و آن تربتی است که اجساد پاک و غرقه به خون شهیدان عاشورا و به ویژه سرور آنان و سید جوانان اهل بهشت، ابا عبدالله الحسین علیه السلام و برادر با وفا وبزرگوارش ابو الفضل العباس را در خود جای داده است.

تاریخ شهر کربلا در دوران اسلامی

از هنگام شهادت امام حسین علیه السلام آغاز می شود و از آن هنگام تا کنون، این شهر همواره در جان و روح و روان شیعیان و مؤمنان بوده و روز به روز بر آبادانی و وسعت آن افزوده شده است.

مهمترین زیارتگاههای کربلا عبارتند از:

1-حرم امام حسین علیه السلام، که به همراه حرم ابوالفضل العباس علیه السلام و فضاهای پیرامون این دو جایگاه، هسته مرکزی شهر را تشکیل می دهند. حرم مطهر بیش از دو متر از سطح شهر پایین تر است؛ از این رو تعداد زیادی پله زائران را از دروازه ها به درون صحن هدایت می کند.

ساختمان کنونی حرم از ساخته های دوره صفوی و عثمانی و قاجار است. حرم مطهر از گنبدی بزرگ و مطلاّ تشکیل شده که بر روی گنبد خانه ای وسیع و چندین رواق و یک مسجد بزرگ و صحنی فراخ است که تمامی این مجموعه را در بر می گیرد. گنبد طلا از ساخته های

دوران صفویه است وطلاکاری آن به دستور آغا محمد خان

قاجار انجام گرفته است. در زیر گنبد، ضریح نقره ای و بزرگ و چند ضلعی قرار دارد که قسمت عمده فضای گنبد خانه را اشغال کرده و درون آن قبر مطهر امام حسین علیه السلام و دو فرزندش علی اصغر و علی اکبر جای دارد. در سمت شرق ضریح مطهر حضرت، فضایی است که در جنوب آن پنجره ای نقره ای قرار دارد. اینجا آرامگاه قسمت اعظم شهیدان واقعه کربلا است که همگی آنان پیرامون آن پنجره و فضاهای اطراف پراکنده و مدفون هستند. گرداگرد گنبد خانه را چهار رواق در بر گرفته است.

حرم مطهر

دارای ایوانی است که قسمتی از آن با خشتهای طلا پوشیده شده و بخشهای دیگر آن با کاشی مُعَرَّق و نفیس اصفهان تزیین یافته است. سقف بلند ایوان را مجموعه ای از ستونهای مرمرین، تراش هنرمندان اصفهانی نگاه داشته است.

2-قتلگاه؛ جایگاهی است در نزدیکی آرامگاه حبیب بن مظاهر اسدی که بنابر گفته روایات، امام حسین علیه السلام در آنجا به شهادت رسید و بعدها به جایگاه کنونی منتقل شد و دفن گردیده اند.

3-تلّ زینبیّه؛ در فاصله 20 متری از سمت غرب صحن مطهّر، تپه ای به ارتفاع 5 متر وجود دارد که امروزه بر روی آن اتاقی ساخته شده است، این تپّه به نام «تلّ زینبیّه» یا تپّه حضرت زینب علیها السّلام مشهور است و بنا به نقل مورّخان، تپّه ای بوده است که در روز عاشورا حضرت زینب بر روی آن می رفته و از سیر وقایع جنگ آگاهی می یافته اند.

4-حرم منوّر و پاک ابوالفضل العباس علیه السلام این حرم در فاصله 350 متری شمال شرقی حرم امام حسین (علیه السلام (قرار گرفته و دارای قبّه و بارگاه شکوهمندی است که جسد پاک این سردار رشید و یار وفادار امام حسین (علیه السلام) را در بَرگرفته است. ساختمان دارای گنبدی طلایی است که بر روی گنبد خانه ای کوچکتر از حرم امام حسین قرار دارد. گِردا گرد قبر مطهّر را چهار رواق و صحن فراخ و وسیعی به همراه ایوان زیبا در برگرفته است. ضریح زیبای آن حضرت به دستور مرحوم آیه الله العظمی حکیم در سال 1965 میلادی در اصفهان ساخته شد.

5-آرامگاه حبیب بن مظاهر اسدی؛ او یکی از شهدای روز عاشورا

است که در سن 80 سالگی به یاری امام حسین علیه السلام شتافت و شهید گردید و در فاصله 10 متری از ضریح مطهر و در رواق جنوب غربی مدفون است و دارای ضریح کوچکی است.

6-آرامگاه سید ابراهیم مجاب؛ وی امام زاده والا مقام و عظیم الشأن و دارای نسل مبارکی است. او ابراهیم فرزند محمّد العابد فرزند امام موسی بن جعفر علیه السلام است که در این بقعه مطهّر دفن شده است و بنا به نوشته مورّخان، بسیاری از سادات و بزرگان پیرامون او مدفونند. آرامگاه او در رواق حرم مطهّر و در گوشه شمال غربی آن است.

7-در سرتاسر صحن و حجره های گرداگرد آن و رواقها، بسیاری از بزرگان در طول تاریخ دفن شده اند، برخی از این حجره ها به نام شخصیتی که در داخل آن دفن شده، مشهور است؛ همچون آخرین مقبره ای که در جنوب سمت مشرق قرار دارد و مدفن بسیاری از علمای دین می باشد که مشهورترین آنها مرحوم آیه الله میرزا محمّد تقی شیرازی است که در سال 1920 میلادی، رهبری انقلاب مردم بر ضدّ دولت انگلیس را بر عهده داشت. از دیگر مشاهیر مدفون در این بقعه مطهر، میرزا محمّد تقی خان امیر کبیر است که پس از به قتل رسیدنش در کاشان، به کربلا منتقل و در مقبره ای در رواق شرقی حرم مطهر دفن گردید، همچنین قاجاریه نیز در رواق شمالی، دارای مقبره ای هستند که جمعی از آنان در آنجا مدفونند.

8-خیمه گاه؛ در جنوب صحن مطهّر امام حسین علیه السلام و در فاصله 250 متری واقع است. (بنابه نقل مورّخان، محلّ برافراشته شدن

خیمه ها و چادرهای سید الشهدا علیه السلام و یاران او بوده است). امروزه جایگاه خیمه ها را با ساختمان سازی به تصویر کشیده اند.

9-مقام حضرت مهدی علیه السلام در میان نخلستانهای کرانه رودخانه فرات که این شاخه رودخانه به نام «نهر علقمه» مشهور است، از شمال کربلا می گذرد و آن جایگاهی است منسوب به حضرت حجّت علیه السلام که مردم در آن به نماز می پردازند.

10-حُرّ؛ و آن شهرکی است در جنوب غربی کربلا که در فاصله 9 کیلومتری از شهر واقع شده و نام آن برگرفته از نام حرّ بن یزید ریاحی است. او در روز عاشورا یکی از فرماندهان لشکر عبیدالله زیاد بود ولی بعدها توبه کرد و به لشکر حق پیوست و تا پای جان ایستاد و به شهادت رسید و در این موقعیّت دفن گردید. امروزه آرامگاه او، که از ساخته های شاه اسماعیل صفوی است، دارای صحن و رواق و گنبد کاشی کاری است و مؤمنان فوج فوج به زیارت قبرش می شتابند.

11-آرامگاه الأخرس بن الکاظم علیه السلام وی محمد ابن أبی الفتح أخرس، از نوادگان حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام است که بقعه اش در حومه کربلا، در محله ای به نام «الأبتر» قرار دارد.

12-آرامگاه ابن حمزه؛ وی نواده امیر المؤمنین و از امام زادگان والا مقام است. آرامگاهش در آغازِ بزرگراه کربلا طویریج قرار دارد.

13-آرامگاه عون بن عبدالله؛ در نسبت این امام زاده تردیدهایی وجود دارد که آیا وی همان عونی است که در کربلا شهید شد و یا نواده امام حسن علیه السلام است؟ امروزه وی دارای بقعه و بارگاه باشکوهی در 11 کیلومتری

شمال غربی کربلا و در آغاز بزرگراه کربلا بغداد می باشد. این امام زاده بسیار مورد توجّه مردمان عراق و دارای نذر مجربی است؛ از این رو همواره مزار او مملو از زائر و نذورات آنان است.

14-آرامگاه طفلان مسلم؛ این آرامگاه در راه کربلا بغداد، در حومه شهر مسیّب قرار دارد. این دو کودک به نامهای محمّد و ابراهیم، فرزندان حضرت مسلم ابن عقیل هستند که پس از شهادت پدرشان به شهادت رسیدند، آرامگاه این دو کودک صحن و سرای باشکوهی داشته و بر قبر هر یک گنبد و ضریحی قرار دارد.

15-آرامگاه ابن هاشم؛ وی از نوادگان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که در سال 745ه. وفات یافت و آرامگاهش امروزه در کویری واقع در شمال غربی کربلا می باشد. قبر او دارای صحن و سرای بزرگی است و در میان اعراب بیابان گرد بسیار معروف است و آنان همواره بدو پناه آورده و نذر می کنند.

16-آرامگاه ابن فَهْد حِلّی؛ و از فقهای امامیّه است و قبرش در غرب خیابان «باب القبله» درون مسجدی به نام او قرار دارد.

حسینیّه های کربلا؛ با توجّه به این که کربلا شهری زیارتی است و سالیانه صدها هزار مسلمان از سرتاسر کشورهای شیعه نشین برای زیارت به این شهر مقدّس مشرّف می شوند، از این رو بسیاری از مردم شهرهای گوناگون به ساختن حسینیّه و زائرسرا پرداخته اند که مهمترین حسینیّه ها از آنِ ایرانیان است؛ همانند حسینیّه تهرانیها، اصفهانیها، مازندرانی ها، قمی ها و آذربایجانیها، و ده ها حسینیّه دیگر که قسمت عمده این مراکز در سالهای اخیر منهدم و ویران گردیده است.

18-مدارس دینی کربلا؛ کربلا

دارای حوزه علمیّه کهن و مهمّی است؛ از این رو مدارس دینی فراوان در کربلا دیده می شود که مهمترین آنها عبارتند از:

مدرسه هندیّه، مدرسه حسن خان، مدرسه آیه الله بروجردی، مدرسه بادکوبه، مدرسه کریم خان، مدرسه مجاهد، مدرسه بُقعه، مدرسه حسینیّه، مدرسه شریف العلما، مدرسه سلیمیّه و...

فضیلت کربلا

شهر مقدس کربلا در جنوب بغداد و80 کیلومتری شمال غربی نجف و کنار رودخانه فرات و455 کیلومتری شهر کرمانشاه قراردارد. کربلا یعنی چه؟

کربلا به معنای محلی است که نزد خدا مقدس و مقرب است یا حرم خداست. وقتی سیدالشهدا به این سرزمین رسید پرسید این جا چه نام دارد؟ گفتند کربلا! چشمان آن حضرت پراز اشک شد وپیوسته می فرمود: اللهم انی اعوذ و بک من الکرب و البلاء» و یقین کرد که شهادتگاه خود و یارانش همین جاست و فرمود: این جا سرزمین رنج و گرفتاری و بلاست این جا محل فرود آمدن ما وجایگاه ریخته شدن خونهای ماست.

روایات فراوانی در فضیلت این سرزمین وارد شده که از باب تیمن و تبرک به برخی از آنها اشاره می کنم:

1. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: فرزندم (حسین) در سرزمینی مدفون میشود که آنجا را کربلا گویند همان مکانی که قبه ی در آنجا میباشد.

2. امام رضا علیه السلام فرمود: در تربت حسین علیه السلام شفای هر دردی است ومحافظت از هر ترس ونگرانی.

3. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود دعا زیر گنبد او (حسین) مستجاب است. تربت او عامل شفاست وامامان از صلب او هستند.

فضیلت زیارت امام حسین علیه السّلام

در فضیلت زیارت آن حضرت است بدان که فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام از حیطه بیان بیرون است و در اخبار بسیار وارد شده که معادل حجّ و عمره و جهاد بلکه بالاتر و افضل است به درجات و باعث

مغفرت و خفّت حساب و رفع درجات و اجابت دعوات و موجب طول عمر و حفظ بدن و مال و زیادتی روزی

و برآمدن حاجات و رفع هموم و کربات است و ترک آن سبب نقصان دین و ایمان و ترک حقّ بزرگی از حقوق پیغمبرصلی الله علیه وآله است و کمتر ثوابی که به زائر آن قبر شریف رسد آن است که گناهانش آمرزیده شود و آنکه حق تعالی جان و مالش را حفظ کند تا او را به اهل خود برگرداند و چون روز قیامت شود حق تعالی او را حافظتر خواهد بود از دنیا و در روایات بسیار است که زیارت آن حضرت غم را زایل می کند و شدّت جان کندن و هول قبر را برطرف می کند و آنکه هر مالی که در راه زیارت آن حضرت خرج شود حساب می شود برای او هر درهمی به هزار درهم بلکه به ده هزار درهم و چون رو به قبر آن حضرت برود چهار هزار ملک استقبال او می کنند و چون برمی گردد مشایعت او می نمایند و آنکه پیغمبران و اوصیاء ایشان و ائمّه معصومین و ملائکه سَلامُ اللّٰه عَلَیْهِمْ اجمعین به زیارت آن حضرت می آیند و دعا برای زوّار آن حضرت می کنند و ایشان را بشارتها می دهند و حق تعالی نظر رحمت می فرماید بسوی زائرین امام حسین علیه السلام بیش از اهل عرفات و آنکه هر کسی در روز قیامت آرزو می کند که کاش زوّار آن حضرت بود از بس که مشاهده می کند از کرامت و بزرگواری ایشان در آن روز و روایات در این باب بی حدّ است و ما در ضمن زیارات مخصوصه اشاره به پاره ای از فضیلت زیارت آن حضرت خواهیم نمود و در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر یک روایت ابن قولویه و

کلینی و سید بن طاوس و دیگران روایت کرده اند به سندهای معتبره از ثقه جلیل القدر معاویه بن وهب بجلی کوفی که گفت یک وقتی به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم آن حضرت را که در مُصَلّای خویش مشغول نماز است نشستم تا نمازش تمام شد پس شنیدم که مناجات می کرد با پروردگار خود و می گفت ای خداوندی که مخصوص گردانیده ای ما را به کرامت و وعده داده ای ما را شفاعت و علوم رسالت را به ما داده ای و ما را وارث پیغمبران گردانیده ای و ختم کرده ای به ما امّتهای گذشته را و ما را مخصوص به وصیّت پیغمبر گردانیده ای و علم گذشته و آینده را به ما عطا کرده ای و دلهای مردم را بسوی ما مایل گردانیده ای «اِغْفِرْلی وَ لِاَخْوانی وَ زُوّارِ قَبْرِ اَبِیَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِما» بیامرز مرا و برادران مرا و زیارت کنندگان قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را آنانکه خرج کرده اند مالهای خود را و بیرون آورده اند از شهرها بدنهای خود را برای رغبت در نیکی ما و امید ثوابهای تو در صله ما و برای شاد گردانیدن پیغمبر تو و اجابت نمودن ایشان امر ما را و برای خشمی که بر دشمنان داخل کرده اند و مراد ایشان خوشنودی تو است پس مکافات ده ایشان را از جانب ما به خوشنودی و حفظ کن ایشان را در شب و روز و خلیفه ایشان باش در اهل و اولاد ایشان که در وطن خود گذاشته اند به خلافت نیکو و رفیق ایشان باش و دفع کن از ایشان شرّ هر جبّار معاندی را و هر ضعیف

و شدید از خلقت را و شرّ شیاطین جنّ و انس را و بده به ایشان زیاده از آنچه امید دارند از تو در دور شدن از وطنهای خود و در اختیار کردن ایشان ما را بر فرزندان و اهالی و خویشان خود خداوندا دشمنان ما عیب کردند بر ایشان بیرون آمدن ایشان را به زیارت ما پس این مانع نشد ایشان را از عزم کردن و بیرون آمدن بسوی ما از روی مخالفت ایشان «فَارْحَمْ تِلْکَ الْوُجُوهَ الَّتی غَیَّرَتْهَا الشَّمْسُ وَ ارْحَمْ تِلْکَ الْخُدُودَ الَّتی تُقَلَّبُ عَلی قَبْرِ اَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام» پس رحم کن آن رُوها را که آفتاب متغیّر گردانیده است و رحم کن گونه های روی ایشان را که می گردانند و می مالند بر قبر امام حسین علیه السلام و رحم کن آن دیده ها را که گریه شان جاری شد از ترّحم بر ما و رحم کن آن دلها را که جزع کرده اند و سوخته اند از برای مصیبت ما و رحم کن آن فغانها را که در مصیبت ما بلند کرده اند خداوندا آن جانها و آن بَدَنْها را به تو می سپارم تا سیراب گردانی ایشان را از حوض کوثر در روز تشنگی و پیوسته آن حضرت به این نحو دعا می کرد در سجده پس چون فارغ شد گفتم آن دعا که من از شما شنیدم اگر در حقّ کسی می کردید که خدا را نمی شناخت گمان داشتم که آتش جهنم به او نرسد هرگز واللّه که آرزو کردم که زیارت آن حضرت کرده بودم و حجّ نکرده بودم حضرت فرمود که چه بسیار نزدیکی تو به آن حضرت چه مانع است تو را از زیارت

ای معاویه ترک زیارت مکن گفتم فدای تو شوم نمی دانستم که این قدر فضیلت دارد فرمود که ای معاویه آنها که برای زیارت کنندگان آن حضرت دعا می کنند در آسمان زیاده از آنهایند که دعا می کنند برای ایشان در زمین ترک مکن زیارت آن حضرت را از برای خوف از احدی که هر که از برای خوف ترک زیارت کند آنقدر حسرت برد که آرزو کند که کاش آنقدر می ماندم نزد قبر آن حضرت که در آنجا مدفون می شدم آیا دوست نمی داری که خدا به بیند تو را در میان آنها که دعا می کنند برای ایشان رسول خدا و علی و فاطمه و ائمّه معصومین علیهم السلام آیا نمی خواهی از آنها باشی که ملائکه در قیامت با ایشان مصافحه می کنند آیا نمی خواهی از آنها باشی که در قیامت بیایند و هیچ گناه برایشان نباشد آیا نمی خواهی از آنها باشی که در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه وآله با ایشان مصافحه می کند.

زندگانی امام حسین علیه السلام

ولادت

دومین فرزند برومند حضرت علی و (1) در روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت فاطمه، که درود خدا بر ایشان باد، در خانه وحی و ولایت چشم به جهان گشود.

چون خبر ولادتش به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رسید، به خانه حضرت علی علیه السلام و فاطمه را فرمود تا کودکش را بیاورد. اسما او را در پارچه ای سپید (2) سلام الله علیها آمد و اسما پیچید و خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برد، آن گرامی به گوش راست او اذان و به گوش چپ (3) او اقامه گفت. به روزهای اول یا هفتمین روز ولادت با

سعادتش، امین وحی الهی، جبرئیل، فرود آمد و گفت: سلام خداوند بر تو باد ای رسول خدا، این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون (شبیر) چون علی برای تو بسان هارون (5) که به عربی (حسین) خوانده می شود نام بگذار. (4) برای موسی بن عمران است، جز آن که تو خاتم پیغمبران هستی. و به این ترتیب نام پر عظمت» حسین» از جانب پروردگار، برای دومین فرزند فاطمه سلام الله علیها انتخاب شد. به روز هفتم ولادتش، فاطمه زهرا که سلام خداوند بر او باد، گوسفندی را برای کشت، و سر آن حضرت را تراشید و هم وزن موی سر او (6) فرزندش به عنوان عقیقه (7) نقره صدقه داد.

حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله

از ولادت حسین بن علی علیه السلام که در سال چهارم هجرت بود تا رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله که شش سال و چند ماه بعد اتفاق افتاد، مردم از اظهار محبت و لطفی که پیامبر راستین اسلام صلی الله علیه و آله درباره حسین علیه السلام ابراز می داشت، به بزرگواری و مقام شامخ پیشوای سوم آگاه شدند. سلمان فارسی می گوید: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را بر زانوی خویش نهاده او را می بوسید و می فرمود: تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی، تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی، تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجتهای خدایی که نه نفرند و خاتم ایشان، (8) قائم ایشان (امام زمان عجل الله تعالی فرجه) می باشد. انس بن مالک روایت می کند: وقتی از

پیامبر پرسیدند کدام یک از اهل بیت خود را بیشتر دوست می داری، فرمود: بارها رسول گرامی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را به سینه می فشرد و (9) حسن و حسین را، (10) آنان را می بویید و می بوسید. ابوهریره که از مزدوران معاویه و از دشمنان خاندان امامت است، در عین حال اعتراف می کند که:» رسول اکرم را دیدم که حسن و حسین را بر شانه های خویش نشانده بود و به سوی ما می آمد، وقتی به ما رسید فرمود هر کس این دو فرزندم را دوست بدارد مرا دوست (11) داشته، و هر که با آنان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است«. عالی ترین، صمیمی ترین و گویاترین رابطه معنوی و ملکوتی بین پیامبر و حسین را می توان در این جمله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خواند که فرمود:» حسین از من و من از (12) حسینم«.

حسین علیه السلام با پدر

شش سال از عمرش با پیامبر بزرگوار سپری شد، و آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم از جهان فروبست و به لقای پروردگار شتافت، مدت سی سال با پدر زیست. پدری که جز به انصاف حکم نکرد، و جز به طهارت و بندگی نگذرانید، جز خدا ندید و جز خدا نخواست و جز خدا نیافت. پدری که در زمان حکومتش لحظه ای او را آرام نگذاشتند،

همچنان که به هنگام غصب خلافتش جز به آزارش برنخاستند. در تمام این مدت، با دل و جان از اوامر پدر اطاعت می کرد، و در چند سالی که حضرت علی علیه السلام متصدی

خلافت ظاهری شد، حضرت حسین علیه السلام در راه پیشبرد اهداف اسلامی، مانند یک سرباز فداکار همچون برادر بزرگوارش می کوشید، و در جنگهای» جمل»، » صفین» و» نهروان» شرکت و به این ترتیب، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و دین خدا حمایت کرد و (13) داشت. حتی گاهی در حضور جمعیت به غاصبین خلافت اعتراض می کرد. در زمان حکومت عمر، امام حسین علیه السلام وارد مسجد شد، خلیفه دوم را بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که سخن می گفت. بلادرنگ از منبر بالا رفت و فریاد زد:» از منبر (14) پدرم فرود آی...».

امام حسین علیه السلام با برادر

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام امامت و رهبری شیعیان به حسن بن علی علیه السلام، فرزند بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام، منتقل گشت و بر همه مردم واجب و لازم آمد که به فرامین پیشوایشان امام حسن علیه السلام گوش فرا دارند. امام حسین علیه السلام که دست پرورد وحی محمدی و ولایت علوی بود، همراه و همکار و همفکر برادرش بود. چنان که وقتی بنا بر مصالح اسلام و جامعه مسلمانان و به دستور خداوند بزرگ، امام حسن علیه السلام مجبور شد که با معاویه صلح کند و آن همه ناراحتیها را تحمل نماید، امام حسین علیه السلام شریک رنجهای برادر بود و چون می دانست که این صلح به صلاح اسلام و مسلمین معاویه، در حضور امام حسن علیه السلام وامام حسین علیه السلام دهان آلوده اش را به بدگویی نسبت به امام حسن علیه السلام و

پدر بزرگوارشان امیرمؤمنان علیه السلام گشود، امام حسین علیه السلام

به دفاع برخاست تا سخن در گلوی معاویه بشکند و سزای ناهنجاریش را به کنارش بگذارد، ولی امام حسن علیه السلام او را به سکوت و خاموشی فراخواند، امام حسین علیه السلام پذیرا شد و به جایش بازگشت، آن گاه امام حسن علیه السلام خود به پاسخ معاویه (15) برآمد، و با بیانی رسا و کوبنده خاموشش ساخت.

امام حسین علیه السلام در زمان معاویه

چون امام حسن (سلام خدا و فرشتگان خدا بر او باد) از دنیا رحلت فرمود، به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و وصیت حسن بن علی علیه السلام امامت و رهبری شیعیان به امام حسین علیه السلام منتقل شد و از طرف خدا مأمور رهبری جامعه گردید. امام حسین علیه السلام می دید که معاویه با اتکا به قدرت اسلام، بر اریکه حکومت اسلام به ناحق تکیه زده، سخت مشغول تخریب اساس جامعه اسلامی و قوانین خداوند است، و از این حکومت پوشالی مخرب به سختی رنج می برد، ولی نمی توانست دستی فراز آورد و قدرتی فراهم کند تا او را از جایگاه حکومت اسلامی پایین بکشد، چنانچه برادرش امام حسن علیه السلام نیز وضعی مشابه او داشت. امام حسین علیه السلام می دانست اگر تصمیمش را آشکار سازد و به سازندگی قدرت بپردازد، پیش از هر جنبش و حرکت مفیدی به قتلش می رساند، ناچار دندان بر جگر نهاد و صبر را پیشه ساخت که اگر برمی خاست، پیش از اقدام به دسیسه کشته می شد، و از این کشته شدن هیچ نتیجه ای گرفته نمی شد. بنابراین تا

معاویه زنده بود، چون برادر زیست و علم مخالفت های بزرگ نیفراخت، جز آن که گاهی محیط و حرکات و اعمال معاویه را به باد انتقاد می گرفت و مردم را به آینده نزدیک امیدوار می ساخت که اقدام مؤثری خواهد نمود. و در تمام طول مدتی که معاویه از مردم برای ولایت عهدی یزید، بیعت می گرفت، حسین به شدت با او مخالفت کرد، و هرگز تن به بیعت یزید نداد و ولی عهدی او را نپذیرفت و حتی گاهی (16) سخنانی تند به معاویه گفت و یا نامه ای کوبنده برای او نوشت. معاویه هم در بیعت گرفتن برای یزید، به او اصراری نکرد و امام علیه السلام همچنین بود و ماند تا معاویه درگذشت...

قیام حسینی

یزید پس از معاویه بر تخت حکومت اسلامی تکیه زد و خود را امیرالمؤمنین خواند، و برای این که سلطنت ناحق و ستمگرانه اش را تثبیت کند، مصمم شد برای نامداران و شخصیتهای اسلامی پیامی بفرستد و آنان را به بیعت با خویش بخواند. به همین منظور، نامه ای به حاکم مدینه نوشت و در آن یادآور شد که برای من از حسین علیه السلام بیعت بگیر و اگر مخالفت نمود بقتلش برسان. حاکم این خبر را به امام حسین علیه السلام رسانید و جواب مطالبه نمود. امام حسین علیه السلام چنین فرمود: انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذا بلیت الامه براع مثل (17) یزید. آن گاه که افرادی چون یزید، (شراب خوار و قمارباز و بی ایمان و ناپاک که حتی ظاهر اسلام را هم مراعات نمی کند) بر مسند حکومت اسلامی

بنشیند، باید فاتحه اسلام را خواند. (زیرا این گونه زمامدارها با نیروی اسلام و به نام اسلام، اسلام را از بین می برند.) امام حسین علیه السلام می دانست اینک که حکومت یزید را به رسمیت نشناخته است، اگر در مدینه بماند به قتلش می رسانند، لذا به امر پروردگار، شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. آمدن آن حضرت به مکه، همراه با سرباز زدن او از بیعت یزید، در بین مردم مکه و مدینه انتشار یافت، و این خبر تا به کوفه هم رسید. کوفیان از امام حسین علیه السلام که در مکه بسر می برد دعوت کردند تا به سوی آنان آید و زمامدار امورشان باشد. امام علیه السلام مسلم بن عقیل، پسر عموی خویش را به کوفه فرستاد تا حرکت و واکنش اجتماع کوفی را از نزدیک ببیند و برایش بنویسد. مسلم به کوفه رسید و با استقبال گرم و بی سابقه ای روبرو شد، هزاران نفر به عنوان نایب امام علیه السلام با او بیعت کردند، و مسلم هم نامه ای به امام حسین علیه السلام نگاشت و حرکت فوری امام علیه السلام را لازم گزارش داد. هر چند امام حسین علیه السلام کوفیان را به خوبی می شناخت، و بی وفایی و بی دینی شان را در زمان حکومت پدر و برادر دیده بود و می دانست به گفته ها و بیعتشان با مسلم نمی توان اعتماد کرد، و لیکن برای اتمام حجت و اجرای اوامر پروردگار تصمیم گرفت که به سوی کوفه حرکت کند. با این حال تا هشتم ذی حجه، یعنی روزی که

همه مردم مکه عازم رفتن به» منی» بودند و هر کس در راه مکه جا مانده بود با عجله تمام می خواست خود را به مکه (18) برساند، آن حضرت در مکه ماند و در چنین روزی با اهل بیت و یاران خود، از مکه به طرف عراق خارج شد و با این کار هم به وظیفه خویش عمل کرد و هم به مسلمانان جهان فهماند که پسر پیغمبر امت، یزید را به رسمیت نشناخته و با او بیعت نکرده، بلکه علیه او قیام کرده است. یزید که حرکت مسلم را به سوی کوفه دریافته و از بیعت کوفیان با او آگاه شده بود، ابن زیاد را (که از پلیدترین یاران یزید و از کثیفترین طرفداران حکومت بنی امیه بود) به کوفه فرستاد. ابن زیاد از ضعف ایمان و دورویی و ترس مردم کوفه استفاده نمود و با تهدید ارعاب، آنان را از دور و بر مسلم پراکنده ساخت، و مسلم به تنهایی با عمال ابن زیاد به نبرد پرداخت، و پس از جنگی دلاورانه و شگفت، با شجاعت شهید شد. (سلام خدا بر او باد). و ابن زیاد جامعه دورو و خیانتکار و بی ایمان کوفه را علیه امام حسین علیه السلام برانگیخت، و کار به جایی رسید که عده ای از همان کسانی که برای امام علیه السلام دعوت نامه نوشته بودند، سلاح جنگ پوشیدند و منتظر ماندند تا امام حسین علیه السلام از راه برسد و به قتلش برسانند. امام حسین علیه السلام از همان شبی که از مدینه بیرون آمد، و در تمام مدتی که در مکه اقامت گزید، و در

طول راه مکه به کربلا، تا هنگام شهادت، گاهی به اشاره، گاهی به اعلان می داشت که:» مقصود من از حرکت، رسوا ساختن حکومت ضد اسلامی یزید و صراحت، برپاداشتن امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ظلم و ستمگری است و جز حمایت قرآن و زنده داشتن دین محمدی هدفی ندارم». و این مأموریتی بود که خداوند به او واگذار نموده بود، حتی اگر به کشته شدن خود و اصحاب و فرزندان و اسیری خانواده اش اتمام پذیرد. رسول گرامی صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام پیشوایان پیشین اسلام، شهادت امام حسین علیه السلام را بارها بیان فرموده بودند. حتی در هنگام ولادت امام حسین علیه السلام، و خود امام حسین علیه السلام به (19) رسول گرانمایه اسلام صلی الله علیه و آله شهادتش را تذکر داده بود. علم امامت می دانست که آخر این سفر به شهادتش می انجامد، ولی او کسی نبود که در برابر دستور آسمانی و فرمان خدا برای جان خود ارزشی قائل باشد، یا از اسارت خانواده اش واهمه ای به دل راه دهد. او آن کس بود که بلا را کرامت و شهادت را سعادت می پنداشت. (سلام ابدی خدا بر او باد). خبر» شهادت حسین علیه السلام در کربلا» به قدری در اجتماع اسلامی مورد گفتگو واقع شده بود که عامه مردم از پایان این سفر مطلع بودند. چون جسته و گریخته، از رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن بن علی علیه السلام و دیگر بزرگان

صدر اسلام شنیده بودند. بدینسان حرکت امام حسین علیه السلام با آن درگیریها و ناراحتیها احتمال کشته شدنش را دراذهان عامه تشدید کرد. بویژه که خود در طول راه می فرمود:» من کان باذلا فینا مهجته (20) و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا. هر کس حاضر است در راه ما از جان خویش بگذرد و به ملاقات پروردگار بشتابد، همراه ما بیاید». و لذا در بعضی از دوستان این توهم پیش آمد که حضرتش را از این سفر منصرف سازند. غافل از این که فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام امام و جانشین پیامبر، و از دیگران به وظیفه خویش آگاهتر است و هرگز از آنچه خدا بر عهده او نهاده دست نخواهد کشید. باری امام حسین علیه السلام با همه این افکار و نظریه ها که اطرافش را گرفته بود به راه خویش ادامه داد، و کوچکترین خللی در تصمیمش راه نیافت. سرانجام، رفت، و شهادت را دریافت. نه خود تنها، بلکه با اصحاب و فرزندان که هر یک ستاره ای درخشان در افق اسلام بودند، رفتند و کشته شدند، و خونهایشان شنهای گرم دشت کربلا را لاله باران کرد تا جامعه مسلمانان بفهمد یزید (باقی مانده بسترهای گناه آلود خاندان امیه) جانشین رسول خدا نیست، و اساسا اسلام از بنی امیه و بنی امیه از اسلام جداست. راستی هرگز اندیشیده اید اگر شهادت جانگداز و حماسه آفرین حسین علیه السلام به وقوع نمی پیوست و مردم یزید را خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانستند، و آن گاه اخبار دربار یزید و شهوترانیهای او و عمالش را می

شنیدند، چقدر از اسلام متنفر می شدند، زیرا اسلامی که خلیفه پیغمبرش یزید باشد، به راستی نیز تنفرآور است... و خاندان پاک حضرت امام حسین علیه السلام نیز اسیر شدند تا آخرین رسالت این شهادت را به گوش مردم برسانند. و شنیدیم و خواندیم که در شهرها، در بازارها، در مسجدها، در بارگاه متعفن پسر زیاد و دربار نکبت بار یزید، هماره و همه جا دهان گشودند و فریاد زدند، و پرده زیبای فریب را از چهره زشت و جنایتکار جیره خواران بنی امیه برداشتند و ثابت کردند که یزید سگ باز وشرابخوار است، هرگز لیاقت خلافت ندارد و این اریکه ای که او بر آن تکیه زده جایگاه او نیست. سخنانشان رسالت شهادت حسینی را تکمیل کرد، طوفانی در جانها برانگیختند، چنان که نام یزید تا همیشه مترادف با هر پستی و رذالت و دناءت گردید و همه آرزوهای طلایی و شیطانیش چون نقش بر آب گشت. نگرشی ژرف می خواهد تا بتوان بر همه ابعاد این شهادت عظیم و پرنتیجه دست یافت. از همان اوان شهادتش تا کنون، دوستان و شیعیانش، و همه آنان که به شرافت و عظمت انسان ارج می گذارند، همه ساله سالروز به خون غلتیدنش را، سالروز قیام و شهادتش را با سیاه پوشی و عزاداری محترم می شمارند، و خلوص خویش را با گریه بر مصایب آن بزرگوار ابراز می دارند. پیشوایان مآل اندیش و معصوم ما، هماره به واقعه کربلا و به زنده داشتن آن عنایتی خاص داشتند. غیر از این که خود به زیارت مرقدش می شتافتند و عزایش را بر پا می داشتند، در فضیلت

عزاداری و محزون بودن برای آن بزرگوار، گفتارهای متعددی ایراد فرموده اند. ابوعماره گوید:» روزی به حضور امام ششم صادق آل محمد علیه السلام رسیدم، فرمود اشعاری در سوگواری حسین برای ما بخوان. وقتی شروع به خواندن نمودم صدای گریه حضرت برخاست، من می خواندم و آن عزیز می گریست، چندان که صدای گریه از خانه برخاست. بعد از آن که اشعار را تمام کردم، امام علیه السلام در فضلیت و ثواب مرثیه و گریاندن مردم بر امام (21) حسین علیه السلام مطالبی بیان فرمود«. و نیز از آن جناب است که فرمود:» گریستن و بی تابی کردن در هیچ مصیبتی شایسته (22) نیست مگر در مصیبت حسین بن علی، که ثواب و جزایی گرانمایه دارد«. باقرالعلوم، امام پنجم علیه السلام به محمد بن مسلم که یکی از اصحاب بزرگ او است فرمود:» به شیعیان ما بگویید که به زیارت مرقد حسین بروند، زیرا بر هر شخص با ایمانی که 23 به امامت ما معترف است، زیارت قبر اباعبدالله لازم می باشد«. امام صادق علیه السلام می فرماید:» ان زیاره الحسین علیه السلام افضل ما یکون من الاعمال. (24) همانا زیارت حسین علیه السلام از هر عمل پسندیده ای ارزش و فضیلتش بیشتر است«. زیرا که این زیارت در حقیقت مدرسه بزرگ و عظیم است که به جهانیان درس ایمان و عمل صالح می دهد و گویی روح را به سوی ملکوت خوبیها و پاکدامنیها و فداکاریها پرواز می دهد. هر چند عزاداری و گریه بر مصایب حسین بن علی علیه السلام، و مشرف شدن به زیارت قبرش و باز نمایاندن تاریخ پرشکوه و حماسه

ساز کربلایش ارزش و معیاری والا دارد، لکن باید دانست که نباید تنها به این زیارتها و گریه ها و غم گساریدن اکتفا کرد، بلکه همه این تظاهرات، فلسفه دین داری، فداکاری و حمایت از قوانین آسمانی را به ما گوشزد می نماید، و هدف هم جز این نیست، و نیاز بزرگ ما از درگاه حسینی آموختن انسانیت و خالی بودن دل از هر چه غیر از خداست می باشد، و گرنه اگر فقط به صورت ظاهر قضیه بپردازیم، هدف مقدس حسینی به فراموشی می گراید.

اخلاق و رفتار امام حسین علیه السلام

با نگاهی اجمالی به 56 سال زندگی سراسر خدا خواهی و خداجویی حسین علیه السلام، درمی یابیم که هماره وقت او به پاکدامنی و بندگی و نشر رسالت احمدی و مفاهیم عمیقی والاتر از درک و دید ما گذشته است. اکنون مروری کوتاه به زوایای زندگانی آن عزیز، که پیش روی ما است: جنابش به نماز و نیایش با پروردگار و خواندن قرآن و دعا و استغفار علاقه بسیاری و حتی در آخرین شب (25) داشت. گاهی در شبانه روز صدها رکعت نماز می گذاشت. زندگی دست از نیاز و دعا برنداشت، و خوانده ایم که از دشمنان مهلت خواست تا بتواند با خدای خویش به خلوت بنشیند. و فرمود:» خدا می داند که من نماز و تلاوت 26 قرآن و دعای زیاد و استغفار را دوست دارم». (27) حضرتش بارها پیاده به خانه کعبه شتافت و مراسم حج را برگزار کرد. ابن اثیر در کتاب» اسد الغابه» می نویسد:» کان الحسین رضی الله عنه فاضلا کثیر الصوم و الصلوه و الحج و الصدقه و افعال 28 الخیر جمیعها.

حسین علیه السلام بسیار روزه می گرفت و نماز می گزارد و به حج می رفت و صدقه می داد و همه کارهای پسندیده را انجام می داد». شخصیت حسین بن علی علیه السلام آنچنان بلند و دور از دسترس و پرشکوه بود که وقتی با برادرش امام مجتبی علیه السلام پیاده به کعبه می رفتند، همه بزرگان و شخصیتهای اسلامی به (29) احترامشان از مرکب پیاده شده، همراه آنان راه می پیمودند. احترامی که جامعه برای حسین علیه السلام قائل بود، بدان جهت بود که او با مردم زندگی می کرد-از مردم و معاشرتشان کناره نمی جست-با جان جامعه هماهنگ بود، چونان دیگران از مواهب و مصائب یک اجتماع برخوردار بود، و بالاتر از همه ایمان بی تزلزل او به خداوند، او را غم خوار و یاور مردم ساخته بود. و گرنه، او نه کاخهای مجلل داشت و نه سربازان و غلامان محافظ، و هرگز مثل جباران راه آمد و شد را به گذرش بر مردم نمی بستند، و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله را برای او خلوت نمی کردند... این روایت یک نمونه از اخلاق اجتماعی اوست، بخوانیم: روزی از محلی عبور می فرمود، عده ای از فقرا بر عباهای پهن شده شان نشسته بودند و نان پاره های خشکی می خوردند، امام حسین علیه السلام می گذشت که تعارفش کردند و او هم پذیرفت، نشست و تناول فرمود و آن گاه بیان داشت:» ان الله لا یحب المتکبرین»، خداوند متکبران را دوست نمی دارد. (30) پس فرمود:» من دعوت شما را اجابت کردم، شما هم دعوت مرا اجابت کنید».

آنها هم دعوت آن حضرت را پذیرفتند و همراه جنابش به منزل رفتند. حضرت دستور داد و بدین ترتیب پذیرایی گرمی (31) هر چه در خانه موجود است به ضیافتشان بیاورند، از آنان به عمل آمد، و نیز درس تواضع و انسان دوستی را با عمل خویش به جامعه آموخت. شعیب بن عبدالرحمن خزاعی می گوید: «چون حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، بر پشت مبارکش آثار پینه مشاهده کردند، علتش را از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند، فرمود این پینه ها اثر کیسه های غذایی است که پدرم شبها به دوش می کشید و به خانه (32) زنهای شوهر مرده و کودکان یتیم و فقرا می رسانید». شدت علاقه امام حسین علیه السلام را به دفاع از مظلوم و حمایت از ستم دیدگان می توان در داستان «ارینب وهمسرش عبدالله بن سلام» دریافت، که اجمال و فشرده اش را در این جا متذکر می شویم: یزید به زمان ولایت عهدی، با این که همه نوع وسایل شهوترانی و کام جویی و کامروایی از قبیل پول، مقام، کنیزان رقاصه و... در اختیار داشت، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود. پدرش معاویه به جای این که در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد، با حیله گری و دروغ پردازی و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند. حسین بن علی علیه السلام از قضیه باخبر شد، در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را

نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام، زن را به شوهرش عبدالله بن سلام بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده مسلمان و پاکیزه ای قطع نمود و با این کار همت و غیرت الهی اش را نمایان و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمانان ابراز داشت، و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی علیه السلام و دناءت و ستمگری بنی امیه، برای همیشه در تاریخ به یادگار 33 ماند. علائلی در کتاب» سمو المعنی» می نویسد:» ما در تاریخ انسان به مردان بزرگی برخورد می کنیم که هر کدام در جبهه و جهتی عظمت و بزرگی خویش را جهان گیر ساخته اند، یکی در شجاعت، دیگری در زهد، آن دیگری در سخاوت، و... اما شکوه و بزرگی امام حسین علیه السلام حجم عظیمی است که ابعاد بی نهایتش هر یک مشخص کننده یک عظمت فراز تاریخ است، گویا او جامع همه 34 والاییها و فرازمندیها است». آری، مردی که وارث بی کرانگی نبوت محمدی است، مردی که وارث عظمت عدل و مروت پدری چون حضرت علی علیه السلام است و وارث جلال و درخشندگی فضیلت مادری چون حضرت فاطمه سلام الله علیها است، چگونه نمونه برتر و والای عظمت انسان و نشانه آشکار فضیلتهای خدایی نباشد. درود ما بر او باد که باید او را سمبل اعمال و کردارمان قرار دهیم. امام حسین علیه السلام و حکایت زیستن و شهادتش و لحن گفتارش و ابعاد کردارش نه تنها نمونه یک بزرگ مرد تاریخ را برای ما مجسم می سازد، بلکه

او با همه خویشتن، آیینه تمام نمای فضیلتها، بزرگ منشیها، فداکاریها، جان بازیها، خداخواهیها وخداجوییها می باشد، او به تنهایی می تواند جان را به لاهوت راهبر باشد و سعادت بشریت را ضامن گردد. بودن و رفتنش، معنویت و فضیلتهای انسان را ارجمند نمود.

پی نوشتها

در سال و ماه و روز ولادت امام حسین علیه السلام اقوال دیگری هم گفته شده است، ولی (1) ما قول مشهور بین شیعه را نقل کردیم. ر. به. ک. اعلام الوری طبرسی، ص. 213

احتمال دارد منظور از اسما، دختر یزید بن سکن انصاری باشد. ر. به. ک. اعیان (2)

الشیعه، جزء، 11 ص. 167

امالی شیخ طوسی، ج 1، ص. 377 (3)

شبر بر وزن حسن، و شبیر بر وزن حسین، و مبشر بر وزن محسن، نام پسران هارون (4) بوده است و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرزندان خود حسن و حسین و محسن را به این سه نام نامیده است-تاج العروس، ج 3، ص، 389 این سه کلمه در زبان عبری همان معنی را دارد که حسن و حسین و محسن در زبان عربی دارد-لسان العرب، ج، 66 ص. 60*معانی الاخبار، ص. 57 (5)

در منابع اسلامی درباره عقیقه سفارش فراوان شده و برای سلامتی فرزند بسیار (6)

مؤثر دانسته شده است. ر. به. ک. وسائل الشیعه، ج، 15 ص 143 به بعد.

کافی، ج 6، ص. 33 (7)

مقتل خوارزمی، ج 1، ص 146-کمال الدین صدوق، ص. 152 (8)

سنن ترمذی، ج 5، ص. 323 (9)

ذخائر العقبی، ص. 122 (10)

الاصابه، ج، 11 ص. 30 (11)

سنن ترمذی، ج 5، ص 324- در این قسمت روایاتی که در کتابهای اهل تسنن آمده (12) است نقل

شد تا برای آنها هم سندیت داشته باشد. الاصابه، ج 1، ص. 333 (13)

تذکره الخواص ابن جوزی، ص 34-الاصابه، ج 1، ص، 333 آن طور که بعضی از (14) مورخین گفته اند این موضوع تقریبا در سن ده سالگی امام حسین علیه السلام اتفاق افتاده است. ارشاد مفید، ص. 173 (15)

رجال کشی، ص 94- کشف الغمه، ج 2، ص. 206 (16)

مقتل خوارزمی، ج 1، ص 184- لهوف، ص. 20 (17)

روز هشتم ماه ذیحجه مستحب است که حاجیها به» منی» بروند، و در آن زمان به (18) این حکم استحبابی عمل می کردند، ولی در زمان ما مرسوم شده است که از روز هشتم یکسره به عرفات می روند.

کامل الزیارات، ص 68 به بعد- مشیر الاحزان، ص 9. (19)

لهوف، ص. 53 (20)

کامل الزیارات، ص. 105 (21)

کامل الزیارات، ص. 101 (22)

کامل الزیارات، ص. 121 (23)

کامل الزیارات، ص. 147 (24)

عقد الفرید، ج 3، ص. 143 (25)

ارشاد مفید، ص. 214 (26)

مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 224-اسد الغابه، ج 2، ص. 20 (27)

اسد الغابه، ج 2، ص. 20 (28)

ذکری الحسین، ج 1، ص، 152 به نقل از ریاض الجنان، چاپ بمبک ی، ص 241- (29)

انساب الاشراف.

سوره نحل، آیه. 22 (30)

تفسیر عیاشی، ج 2، ص. 257 (31)

مناقب، ج 2، ص. 222 (32)

الامامه والسیاسه، ج 1، ص 253 به بعد. (33)

از کتاب سمو المعنی، ص 104 به بعد، نقل به معنی شده است. (34)

زیارت امام حسین در مفاتیح

مقدمه

در فضیلت زیارت حضرت ابوعبداللّه الحسین صلوات الله علیه و آدابی که زائر آن جناب باید مراعات آنها را نماید در طریق زیارت و در آن حرم مطهّر و کیفیّت زیارت آن حضرت و در آن سه

مقصد است:

فضیلت زیارت

در فضیلت زیارت آن حضرت است بدان که فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام از حیطه بیان بیرون است و در اخبار بسیار وارد شده که معادل حجّ و عمره و جهاد بلکه بالاتر و افضل است بدرجات و باعث مغفرت و خفّت حساب و رفع درجات و اجابت دعوات و موجب طول عمر و حفظ بدن و مال و زیادتی روزی و برآمدن حاجات و رفع هموم و کربات است و ترک آن سبب نقصان دین و ایمان و ترک حقّ بزرگی از حقوق پیغمبرصلی الله علیه وآله است و کمتر ثوابی که به زائر آن قبر شریف رسد آن است که گناهانش آمرزیده شود و آنکه حق تعالی جان و مالش را حفظ کند تا او را به اهل خود برگرداند و چون روز قیامت شود حق تعالی او را حافظتر خواهد بود از دنیا و در روایات بسیار است که زیارت آن حضرت غم را زایل می کند و شدّت جان کندن و هول قبر را برطرف می کند و آنکه هر مالی که در راه زیارت آن حضرت خرج شود حساب می شود برای او هر درهمی به هزار درهم بلکه به ده هزار درهم و چون رو به قبر آن حضرت برود چهار هزار ملک استقبال او می کنند و چون برمی گردد مشایعت او می نمایند و آنکه پیغمبران و اوصیاء ایشان و ائمّه معصومین و ملائکه سَلامُ اللّٰه عَلَیْهِمْ اَجمعین به زیارت آن حضرت می آیند و دعا برای زوّار آن حضرت می کنند و ایشان را بشارتها می دهند و حق تعالی نظر رحمت می فرماید بسوی زائرین امام حسین علیه السلام بیش از اهل

عرفات و آنکه هر کسی در روز قیامت آرزو می کند که کاش زوّار آن حضرت بود از بس که مشاهده می کند از کرامت و بزرگواری ایشان در آن روز و روایات در این باب بی حدّ است و ما در ضمن زیارات مخصوصه اشاره به پاره ای از فضیلت زیارت آن حضرت خواهیم نمود و در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر یک روایت ابن قولویه و کلینی و سید بن طاوس و دیگران روایت کرده اند به سندهای معتبره از ثقه جلیل القدر معاویه بن وهب بجلی کوفی که گفت یک وقتی به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم آن حضرت را که در مُصَلّای خویش مشغول نماز است نشستم تا نمازش تمام شد پس شنیدم که مناجات می کرد با پروردگار خود و می گفت ای خداوندی که مخصوص گردانیده ای ما را به کرامت و وعده داده ای ما را شفاعت و علوم رسالت را به ما داده ای و ما را وارث پیغمبران گردانیده ای و ختم کرده ای به ما امّتهای گذشته را و ما را مخصوص به وصیّت پیغمبر گردانیده ای و علم گذشته و آینده را به ما عطا کرده ای و دلهای مردم را بسوی ما مایل گردانیده ای «اِغْفِرْلی وَلِأِخْوانی وَ زُوَّارِ قَبْرِ اَبِیَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِما» بیامرز مرا و برادران مرا و زیارت کنندگان قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را آنانکه خرج کرده اند مالهای خود را و بیرون آورده اند از شهرها بدنهای خود را برای رغبت در نیکی ما و امید ثوابهای تو در صله ما و برای شاد گردانیدن پیغمبر تو و اجابت نمودن ایشان امر ما را و برای خشمی که

بر دشمنان داخل کرده اند و مراد ایشان خوشنودی تو است پس مکافات ده ایشان را از جانب ما به خوشنودی و حفظ کن ایشان را در شب و روز و خلیفه ایشان باش در اهل و اولاد ایشان که در وطن خود گذاشته اند به خلافت نیکو و رفیق ایشان باش و دفع کن از ایشان شرّ هر جبّار معاندی را و هر ضعیف و شدید از خلقت را و شرّ شیاطین جنّ و انس را و بده به ایشان زیاده از آنچه امید دارند از تو در دور شدن از وطنهای خود و در اختیار کردن ایشان ما را بر فرزندان و اهالی و خویشان خود خداوندا دشمنان ما عیب کردند بر ایشان بیرون آمدن ایشان را به زیارت ما پس این مانع نشد ایشان را از عزم کردن و بیرون آمدن بسوی ما از روی مخالفت ایشان «فَارْحَمْ تِلْکَ الْوُجُوهَ الَّتی غَیَّرَتْهَا الشَّمْسُ وَارْحَمْ تِلْکَ الْخُدُودَ الَّتی تُقَلَّبُ عَلی قَبْرِ اَبیعَبْدِاللَّهِ علیه السلام» پس رحم کن آن رُوها را که آفتاب متغیّر گردانیده است و رحم کن گونه های روی ایشان را که می گردانند و می مالند بر قبر امام حسین علیه السلام و رحم کن آن دیده ها را که گریه شان جاری شد از ترّحم بر ما و رحم کن آن دلها را که جزع کرده اند و سوخته اند از برای مصیبت ما و رحم کن آن فغانها را که در مصیبت ما بلند کرده اند خداوندا آن جانها و آن بَدَنْها را به تو می سپارم تا سیراب گردانی ایشان را از حوض کوثر در روز تشنگی و پیوسته آن حضرت به این نحو دعا می کرد در سجده پس

چون فارغ شد گفتم آن دعا که من از شما شنیدم اگر در حقّ کسی می کردید که خدا را نمی شناخت گمان داشتم که آتش جهنم به او نرسد هرگز واللّه که آرزو کردم که زیارت آن حضرت کرده بودم و حجّ نکرده بودم حضرت فرمود که چه بسیار نزدیکی تو به آن حضرت چه مانع است تو را از زیارت ای معاویه ترک زیارت مکن گفتم فدای تو شوم نمی دانستم که این قدر فضیلت دارد فرمود که ای معاویه آنها که برای زیارت کنندگان آن حضرت دعا می کنند در آسمان زیاده از آنهایند که دعا می کنند برای ایشان در زمین ترک مکن زیارت آن حضرت را از برای خوف از احدی که هر که از برای خوف ترک زیارت کند آنقدر حسرت برد که آرزو کند که کاش آنقدر می ماندم نزد قبر آن حضرت که در آنجا مدفون می شدم آیا دوست نمی داری که خدا به بیند تو را در میان آنها که دعا می کنند برای ایشان رسول خدا و علی و فاطمه و ائمّه معصومین علیهم السلام آیا نمی خواهی از آنها باشی که ملائکه در قیامت با ایشان مصافحه می کنند آیا نمی خواهی از آنها باشی که در قیامت بیایند و هیچ گناه برایشان نباشد آیا نمی خواهی از آنها باشی که در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه وآله با ایشان مصافحه می کند.

آداب زائر

آداب

در آدابی که زائر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام باید مراعات آنها را نماید در طریق زیارت و در آن حرم مطهر و آن چند چیز است

اوّل

سه روز روزه دارد پیش از آنکه از خانه بیرون رود و در روز سیّم غسل کند چنانکه حضرت صادق علیه السلام به صفوان دستورالعمل دادند و بیاید در ذکر زیارت هفتم و شیخ محمد بن المشهدی در مقدّمات زیارت عیدین ذکر فرموده که چون اراده کنی زیارت آن حضرت را پس سه روز روزه بدار و روز سیّم غسل کن و اهل و عیال خود را بسوی خود جمع کن و بگو: اَللّهُمَّ اِنّي اَسْتَوْدِعُکَ الْيَوْمَ نَفْسي وَاَهْلی وَمالی وَ وُلْدی وَکُلَّ مَنْ کانَ مِنّی بِسَبيلٍ، الشّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغآئِبَ، اَللّهُمَ احْفَظْنا [بِحِفْظِکَ بِحِفْظِ الْأيمانِ وَاحْفَظْ عَلَيْناً، اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فی حِرْزِکَ، وَلا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ، وَلا تُغَيِّرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَهٍ وَعافِيَهٍ، وَزِدْنا مِنْ فَضْلِکَ اِنّاَ اِلَيْکَ راغِبُونَ. آنگاه از منزل خود بیرون برو با حال خشوع و بسیار بگو لا اِلهَ اِلّا اللّهُ، وَاللّهُ اَکْبَرُ، وَالْحَمْدُ للّهِ. و ثنای خداوند و

صلوات بر پیغمبر و آل او صلواتُ اللّه علیهم بفرست و راه بیفت به آرامی و وقار و روایت شده که حق تعالی خلق می کند از عرق زوّار قبر امام حسین علیه السلام از هر عرقی هفتاد هزار ملک که تسبیح می کنند خدای تعالی را و استغفار می کنند برای او و برای زوّار امام حسین علیه السلام تا آنکه روز قیامت برپا شود

دوّم

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون به زیارت امام حسین علیه السلام بِرَوی زیارت کن آن حضرت را محزون و غمناک و ژولیده مو و غبار آلوده و گرسنه و تشنه که آن حضرت با این احوال شهید شده است و حاجات خود را طلب نما و

برگرد و آن را وطن خود قرار مده

سوم

آنکه در سفر زیارت آن حضرت توشه را از چیزهای لذیذ مانند بریانی و حلواها قرار ندهد و خوراک خود را نان با لبن یعنی شیر یا ماست قرار دهد از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود شنیده ام که جماعتی به زیارت امام حسین علیه السلام می روند و با خود سُفره ها برمی دارند که در آنها بزغاله های بریان و حلواها هست و اگر به زیارت قبر پدران یا دوستان خود بروند اینها را با خود برنمی دارند و در حدیث معتبر دیگر منقول است که آن حضرت به مفضلّ بن عمر فرمود که زیارت کنید امام حسین علیه السلام را بهتر از آن است که زیارت نکنید و زیارت نکنید بهتر ازآن است که زیارت کنید مفضّل گفت پُشت مرا شکستی فرمود که واللّه اگر به زیارت قبر پدران خود بروید اندوهگین و غمناک می روید و به زیارت آن حضرت که می روید سفره ها با خود بر می دارید بلکه می باید ژولیده مو و گردآلود بروید مؤلف گوید پس چقدر شایسته است برای اغنیا و تجّار که ملاحظه این مطلب را در این سفر بنمایند و هرگاه در بلادی که در بین راه ایشان است تا کربلا بعض دوستانشان که ایشان را دعوت و میهمانی می کنند و در زمان حرکت از منزلشان سفره و ناهار خوری های آنها را از مطبوخات لذیذه و مرغ بریان و سایر بریانیها مملوّ می کنند قبول نکنند و بگویند که ما مسافر کربلا هستیم و شایسته نیست برای ما تغذّی به این نحو غذاها شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده که بعد از شهادت امام

حسین علیه السلام زوجه کلبیّه آن حضرت اقامه ماتم نمود برای آن حضرت و گریست و گریستند سایر زنها وخدمتکاران تا حدّی که اشکهای آنها خشک شد و دیگر اشکشان نیامد پس از یک جائی برای آن مخدّره هدیّه فرستادند جونی که معنی آن را مرغ قَطا گفته اند برای آنکه از خوردن آن قوّتی بگیرند در گریستن بر امام حسین علیه السلام چون آن محترمه آن را دید پرسید این چیست گفتند هدیّه ای است که فلانی فرستاده برای شما که استعانت بجوئید به آن در ماتم حسین علیه السلام فرمود «لَسْنا فی عُرْسٍ فَما نَصْنَعُ بِها» ما که در عروسی نیستیم ما را چه به این خوراک پس امر فرمود آن را از خانه بیرون بردند

چهارم

از چیزهایی که در سفر زیارت امام حسین علیه السلام مندوب است تواضع و فروتنی و خشوع و راه رفتن مانند بنده ذلیل پس کسانی که در طریق زیارت آن حضرت سوار می شوند بر این مراکب جدیده که به قوّه بخار به سرعت حرکت می نماید و امثال آن باید خیلی ملتفت خود باشند که تَجَبُّر و تَکَبُّر نکنند و بر سایر زائرین و بندگان خدا که بسختی و مشقّت به کربلا می روند بزرگی ننمایند و آنها را به چشم حقارت نظر نکنند علماء در احوال اصحاب کهف نقل کرده اند که آنها از مخصوصین دقیانوس و به منزله وزرای او بودند وقتی که حق تعالی رحمت خود را شامل حال آنها فرمود و به فکر خداپرستی و اصلاح کار خود برآمدند صلاح خود را در این دیدند که از مردم کناره گیرند و در غاری ماوی گرفته به عبادت خدا مشغول

شوند پس سوار بر اسبها شده و از شهر بیرون آمدند همینکه سه میل راه رفتند تملیخا که یکی از آنها بود گفت «یا اِخْوَتاهُ جاءَتْ مَسْکَنَهُ الْأخِرَهِ وَذَهَبَ مُلْکُ الدُّنْیا اِنْزِلُوا عَنْ خُیُولِکُمْ وَامْشُوا عَلی اَرْجُلِکُمْ» ای برادران این راه، راه آخرت است و باید به نحو فقیری و مسکنت رفت و ملک و ریاست دنیا را باید کنار گذاشت اکنون از اسبها باید پیاده شوید و با پای پیاده به درگاه حق تعالی بروید تا شاید پروردگار شما بر شما رحم نماید و گشایشی در امر شما نصیب شما فرماید پس همگی از اسبهای خویش پیاده شدند و در آن روز آن محترمین معظّمین با پای پیاده هفت فرسخ راه رفتند تا آنکه پاهای ایشان مجروح شد و خون از آنها متقاطر گردید پس زائرین این قبر مطهّر این مطلب را در نظر داشته باشند و هم بدانند که هر چه در این راه شخص برای خدا تواضع کند باعث رفعت مقام او خواهد شد ولهذا در آداب زیارت آن جناب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود پیاده حق تعالی بنویسد از برای او به عدد هر گامی هزار حسنه و محو می کند از او هزار گناه و بلند کند از برای او در بهشت هزار درجه پس چون به شطّ فرات برسی غسل کن و پاهای خود را برهنه کن و نعلهای خود را در دست خود بگیر و راه رو مانند راه رفتن بنده ذلیل

پنجم

آنکه اگر در بین راه زوّار پیاده دید که وامانده و خسته

شده و از او استعانتی خواست تا ممکن شود در کار او اهتمام نموده و او را به منزل برساند و مبادا به او استخفاف و بی اعتنائی نماید شیخ کلینی به سند معتبر از ابو هارون روایت کرده که من حاضر بودم در خدمت حضرت صادق علیه السلام که فرمود به مردمی که در نزد او بودند چه شده از برای شما که استخفاف می نمائید به ما پس برخاست از بین آنها مردی از اهل خراسان و گفت پناه می برم به خدا از آنکه ما استخفاف کنیم به شما یا به چیزی از امر شما فرمود آری تو خودت یکی از آن اشخاص هستی که سبک شمردی و خوار نمودی مرا آن مرد گفت پناه می برم به خدا که من خوار نموده باشم شما را فرمود وای بر تو آیا نشنیدی فلان کس را در وقتی که نزدیک به جحفه بودیم با تو گفت مرا بقدر یک میل سوار کن که به خدا سوگند من خسته شدم به خدا سوگند که تو سر بسوی او بلند نکردی و استخفاف به او نمودی و هر کسی که مؤمنی را خوار نماید ما را خوار نموده و حرمت خدا را ضایع کرده مؤلّف گوید که ما در آداب زیارت در ادب نهم کلامی با روایتی از علیّ بن یقطین که مناسب است با این مقام ذکر کردیم به آنجا رجوع کن که در آن موعظه نیکوئی است و این ادب که در اینجا ذکر شد اختصاص به زوّار امام حسین علیه السلام ندارد لکن چون این مطلب در راه زیارت آن حضرت خیلی اتفاق می افتد لهذا ما در

اینجا ذکر نمودیم

ششم

از ثقه جلیل القدر محمّد بن مسلم مروی است که به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کرد که چون ما به زیارت پدرت حسین بن علی علیه السلام می رویم آیا چنان است که در حجّیم فرمود بلی گفت پس بر ما لازم است آنچه بر حاجیان لازم است فرمود که بر تو لازم است که نیکو مصاحبت بنمائی با هر که رفیق تو است و بر تو لازم است که کم سخن بگوئی مگر سخن خیر و لازمست بر تو که یاد خدا بسیار بکنی و لازم است که جامه هایت پاکیزه باشد و لازمست که غسل کنی پیش از آنکه داخل حایر شوی و لازم است که با خشوع و رقّت باشی و نماز بسیار بکنی و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستی و باید که خود را نگاه داری از چیزهائی که سزاوار نیست تو را و باید که دیده خود را از حرام و شبهه بپوشانی و احسان به برادران مؤمن پریشان خود بکنی و اگر کسی را به بینی که خرجیش تمام شده او را دستگیری کنی و خرجی خود را میان خود و ایشان برابر قسمت کنی و لازم است بر تو تقیّه که قوام دین تو به آن است و پرهیزکاری از چیزهائی که خدا از آنها نهی کرده است و ترک کنی خصومت و بسیار قسم خوردن و مجادله و منازعه که در آن قسم باشد پس چون چنین کنی تمام می شود ثواب حجّ و عمره از برای تو و مستوجب می شوی از جانب آن کسی که طلب ثواب او کرده ای به مال خرج کردن

و از اهل خود دور افتادن اینکه برگردی به آمرزش گناهان و رحمت و خوشنودی خدا

هفتم

در روایت ابوحمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام در باب زیارت امام حسین علیه السلام منقول است که چون به نینوا رسیدی بارهای خود را در آنجا بگذار و روغن بر خود ممال و سرمه مکش و گوشت مخور مادامی که در آنجا مقیم می باشی هشتم غسل به آب فرات است که روایات در فضیلت آن بسیار است در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که غسل کند به آب فرات و زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را از گناهان خالی شود مانند روزی که از مادر متولّد شده باشد و اگرچه گناهان کبیره بوده باشد و روایت شده که خدمت آن حضرت عرض شد که بسا شود که ما به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برویم و دشوار باشد بر ما غسل زیارت به سبب سرما یا غیر آن فرمود که هر که غسل کند در فرات و زیارت کند حسین علیه السلام را نوشته شود برای او از فضیلت آنقدر که به شماره در نیاید و از بشیر دهّان روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که به زیارت قبر حسین بن علیّ علیه السلام برود پس وضو بگیرد و غسل کند در فرات، برندارد قدمی و نگذارد قدمی مگر آنکه بنویسد حق تعالی برای او حجّه و عمره و در بعضی روایات است که غسل کن از فرات از موضعی که برابر قبر آن حضرت واقع شود و خوبست چنانکه از بعضی روایات استفاده می شود

چون به فرات برسد صد مرتبه اَللّه اَکْبَرُ و صَد مرتبه لااِلهَ اِلاَّ اللَّهُ و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت بفرستد

نهم

چون خواستی داخل حایر مقدس شوی از دری که در جانب مشرق واقع است داخل شو چنانکه حضرت صادق علیه السلام به یوسف کناسّی فرمودند

دهم

در روایت ابن قولویه است که حضرت صادق علیه السلام به مفضّل بن عمر فرمود که ای مفضّل چون برسی به قبر امام حسین علیه السلام بر در روضه بایست و این کلمات را بخوان که تو را به هر کلمه نصیبی از رحمت الهی خواهد بود:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ آدَمَ صَفْوَهِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ عَلِیٍّ وَصِیِّ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَارِثَ الْحَسَنِ الرَّضِیِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ فاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الشَّهیدُ الصِّدّیقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْوَصِیُّ الْبآرُّ الْتَّقِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، وَاَناخَتْ بِرَحْلِکَ، اَلسَّلامُ عَلی مَلائِکَهِ اللَّهِ الْمحْدِقینَ بِکَ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَآتَیْتَ الزَّکاهَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ.

پس بسوی قبر روانه می شوی و به هر قدمی که برمی داری یا می گذاری مثل ثواب کسی داری، که در خون خود دست و پا زده باشد در راه خدا پس چون به نزدیک قبر برسی دست بر قبربمال و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ وَسَمائِهِ

پس می روی و متوجه نماز می شوی و به هر رکعت که می کنی نزد آن حضرت مثل ثواب کسی داری که حج و عمره هزار مرتبه کرده

باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار مرتبه از برای خدا به جهاد ایستاده باشد با پیغمبر مرسل الخبر

یازدهم

از ابوسعید مدائنی منقول است که گفت رفتم به خدمت حضرت صادق علیه السلام و پرسیدم که بروم به زیارت قبر حسین علیه السلام فرمود بلی برو به زیارت قبر حسین علیه السلام فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله نیکترین نیکان و پاکیزه ترین پاکیزگان و نیکوکارترین نیکوکاران و چون آن حضرت را زیارت کنی نزد سر آن حضرت هزار مرتبه تسبیح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بخوان و نزد پاهای آن حضرت هزار مرتبه تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را بخوان پس نزد آن حضرت دو رکعت نماز بکن و در آن دو رکعت سوره یس والرّحمن بخوان پس چون چنین کنی ثواب عظیم از برای توخواهدبود گفتم فدای تو شوم تسبیح علی و فاطمه علیهما السلام را به من بیاموز فرمود بلی ای ابوسعید تسبیح علی علیه السلام این است: سُبْحانَ الَّذی لا تَنْفَدُ خَزآئِنُهُ، سُبْحانَ الَّذی لا تَبیدُ مَعالِمُهُ، سُبْحانَ الَّذی لا یَفْنی ما عِنْدَهُ، سُبْحانَ الَّذی لا یُشْرِکُ اَحَداً فی حُکْمِهِ، سُبْحانَ الَّذی لاَ اضْمِحْلالَ لِفَخْرِهِ، سُبْحانَ الَّذی لاَ انْقِطاعَ لِمُدَّتِهِ، سُبْحانَ الَّذی لا اِلهَ غَیْرُهُ، *و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام این است: سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظیمِ، سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنیفِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدیمِ، سُبْحانَ ذِی الْبَهْجَهِ وَالْجَمالِ، سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَالْوَقارِ، سُبْحانَ مَنْ یَری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفا، وَوَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَوآءِ. *

دوازدهم

آنکه نماز فریضه و نافله را نزد قبر امام حسین علیه السلام بجا آورد زیرا که نماز نزد آن حضرت مقبول است سیّد بن طاوس گفته که جدّ و جهد کن که از تو فوت نشود فریضه و نافله در حایر شریف همانا روایت شده که نماز

واجبی نزد آن حضرت برابر است با حجّ و نماز نافله با عمره مؤلّف گوید که در روایت مفضّل گذشت ثواب بسیاری برای نماز در حایر شریف و در روایت معتبری از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که زیارت کند آن حضرت را و دو رکعت نماز یا چهار رکعت نزد آنحضرت بکند ثواب حجّ و عمره برای او نوشته شود و آنچه از اخبار ظاهر می شود آن است که نماز زیارت و غیر آن را در عقب قبر آن حضرت و در بالا سر کردن هر دو خوبست و اگر در بالا سر کند عقبتر بایستد که محاذی اصل قبر مقدّس نباشد و در روایت ابوحمزه ثمالی است از حضرت صادق علیه السلام که در نزد سرآن حضرت دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اوّل سوره حمد و سوره یس بخوان و در رکعت دوّم سوره حمد و سوره الرّحمن بخوان و اگر خواهی در پشت قبر نماز را بکن و در بالای سر بهتر است و چون فارغ شوی نماز کن آنچه خواهی و امّا این دو رکعت نماز زیارت ناچار است نزد هر قبری که زیارت کنند و ابن قولویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که به شخصی فرمود ای فلان چه مانع است تو را که هرگاه حاجتی برای تو رُو دهد بروی نزد قبر حسین صلوات اللّه علیه و چهار رکعت نماز گذاری نزد او پس حاجت خود را بطلبی بدرستی که نماز فریضه نزد آن حضرت معادل است با حجّ و نماز نافله معادل است با عمره

سیزدهم

بدان که عمده اعمال در روضه مطهّره

امام حسین علیه السلام دعاء است زیرا که اجابت دعا در تحت آن قبّه سامیه یکی از چیزهائی است که در عوض شهادت، حقّ تعالی به آن حضرت لطف فرموده و زائر باید آن را غنیمت دانسته در تضرّع و انابه و توبه و عرض حاجات کوتاهی نکند و در طیّ زیارات آن حضرت ادعیه بسیاری با مضامین عالیه وارد شده و اگر بنای اختصار نبود من چند دعائی در اینجا ذکر می کردم و بهتر آن است که از دعاهای صحیفه کامله آنچه تواند بخواند که بهترین دعاها است و ما در اواخر این باب بعد از زیارات جامعه دعائی نقل کنیم که در همه حرمهای شریفه خوانده شود [و بدانکه در ملحقات این کتاب دعائی ذکر می شود که جامع ترین دعاها است که در روضات ائمه علیهم السلام خوانده می شود، از آن غفلت نکنی. «منه»] و به جهت آنکه این محلّ را خالی نگذاریم این دعای مختصر را که در ضمن یکی از زیارات نقل شده ذکر می کنیم و آن دعا این است که می گوئی در آن حرم شریف در حالی که دستها را بسوی آسمان بلند کرده باشی:

اَللّٰهُمَّ قَدْ تَری مَکانی وَتَسْمَعُ کَلامی وَتَری مَقامی وَتَضَرُّعی وَمَلاذی بِقَبْرِ حُجَّتِکَ وَابْنِ نَبِیِّکَ، وَقَدْ عَلِمْتَ یا سَیِّدی حَوائِجی وَلا یَخْفی عَلَیْکَ حالی وَقَدْ تَوَجَّهْتُ اِلَیْکَ بِابْنِ رَسُولِکَ وَحُجَّتِکَ وَاَمینِکَ، وَقَدْ اَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً بِهِ اِلَیْکَ وَاِلی رَسُولِکَ، فَاجْعَلْنی بِهِ عِنْدَکَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالْأخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ، وَاَعْطِنی بِزِیارَتی اَمَلی وَهَبْ لی مُنایَ، وَتَفَضَّلْ عَلَیَّ بِشَهْوَتی وَرَغْبَتی وَاقْضِ لی حَوآئِجی وَلا تَرُدَّنی خآئِباً وَلا تَقْطَعْ رَجآئی وَلا تُخَیِّبْ دُعآئی وَعَرِّفْنِی الْأِجابَهَ

فِی جَمیعِ ما دَعَوْتُکَ، مِنْ اَمْرِ الدّینِ وَالدُّنْیا وَالْاْخِرَهِ، وَاجْعَلْنی مِنْ عِبادِکَ الَّذینَ صَرَفْتَ عَنْهُمُ الْبَلایا وَالْاَمْراضَ، وَالْفِتَنَ وَالْاَعْراضَ، مِنَ الَّذینَ تُحْییهِمْ فی عافِیَهٍ، وَتُمیتُهُمْ فی عافِیَهٍ، وَتُدْخِلُهُمُ الْجَنَّهَ فی عافِیَهٍ، وَتُجیرُهُمْ مِنَ النّارِ فی عافِیَهٍ، وَوَفِّقْ لی بِمَنٍّ مِنْکَ صَلاحَ ما اُؤَمِّلُ فی نَفْسی وَاَهْلی وَوُلْدی وَاِخْوانی وَمالی وَجَمیعِ ما اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

چهاردهم

از جمله اعمال در حرم امام حسین علیه السلام صلوات فرستادن بر آن حضرت است و روایت شده که می ایستی پشت سر نزد کتف شریف آن حضرت و صلوات می فرستی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله و بر حسین صلوات اللّه علیه و سیّد بن طاوس در مصباح الزّائرین صلوات را برای آن حضرت در ضمن یکی از زیارات نقل کرده: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَی الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ، قَتیلِ الْعَبَراتِ، وَاَسیرِ الْکُرُباتِ، صَلوهً نامِیَهً زاکِیَهً مُبارَکَهً، یَصْعَدُ اَوَّلُها وَلا یَنْفَدُ آخِرُها، اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ علی [اَحَدٍ مِنْ] اَوْلادِ الْاَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلینَ، یا رَبَّ الْعالَمینَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْاِمامِ الشَّهیدِ الْمَقْتُولِ الْمَظْلُومِ الْمَخْذُولِ وَالسَّیِّدِ الْقائِدِ، وَالْعابِدِ الزّاهِدِ، وَالْوَصِیِ الْخَلیفَهِ، الْاِمامِ الصِّدّیقِ، الطُّهْرِ الطّاهِرِ الطَّیِّبِ الْمُبارَکِ، [وَ] الرَّضِیِ الْمَرْضِیِّ، وَالتَّقِیِّ الْهادِی الْمَهْدِیِّ، الزّاهِدِ الذّائِدِ، الْمُجاهِدِ الْعالِمِ اِمامِ الْهُدی ، سِبْطِ الرَّسُولِ، وَقُرَّهِ عَیْنِ الْبَتُولِ، صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی سَیِّدی وَمَوْلایَ، کَما عَمِلَ بِطاعَتِکَ وَنَهی عَنْ مَعْصِیَتِکَ، وَبالَغَ فی رِضْوانِکَ، وَاَقْبَلَ عَلی ایمانِکَ، غَیْرَ قابِلٍ فیکَ عُذْراً، سِرّاً وَعَلانِیَهً، یَدْعُو الْعِبادَ اِلَیْکَ، وَ یَدُلُّهُمْ عَلَیْکَ، وَقامَ بَیْنَ یَدَیْکَ یَهْدِمُ الْجَوْرَ بِالصَّوابِ، وَیُحْیِی السُّنَّهَ بِالْکِتابِ، فَعاشَ فی رِضْوانِکَ مَکْدُوداً، وَمَضی عَلی طاعَتِکَ وَفی اَوْلِیآئِکَ مَکْدُوحاً، وَقَضی اِلَیْکَ مَفْقُوداً، لَمْ یَعْصِکَ فی لَیْلٍ وَلا نَهارٍ، بَلْ

جاهَدَ فیکَ الْمُنافِقینَ وَالْکُفّارَ، اَللّهُمَّ فَاَجْزِهِ خَیْرَ جَزآءِ الصّادِقینَ الأَبْرارِ، وَضاعِفْ عَلَیْهِمُ الْعَذابَ، وَلِقاتِلیهِ الْعِقابَ، فَقَدْ قاتَلَ کَریماً، وَقُتِلَ مَظْلُوماً، وَمَضی مَرْحُوماً، یَقُولُ اَ نَا ابْنُ رَسُولِ اللّهِ مُحَمَّدٍ، وَابْنُ مَنْ زَکّی وَعَبَدَ، فَقَتَلُوهُ بِالْعَمْدِ الْمُعْتَمَدِ، قَتَلُوهُ عَلَی الْایمانِ، وَ اَطاعُوا فی قَتْلِهِ الشَّیْطانَ، وَلَمْ یُراقِبُوا فیهِ الرَّحْمنَ اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی سَیِّدی وَمَوْلایَ، صَلوةً تَرْفَعُ بِها ذِکْرَهُ، وَتُظْهِرُ بِها اَمْرَهُ، وَتُعَجِّلُ بِها نَصْرَهُ، وَاخْصُصْهُ بِاَفْضَلِ قِسَمِ الْفَضآئِلِ یَوْمَ الْقِیمَهِ، وَزِدْهُ شَرَفاً فی اَعْلی عِلِّیّینَ، وَبَلِّغْهُ اَعْلی شَرَفِ الْمُکَرَّمینَ، وَارْفَعْهُ مِنْ شَرَفِ رَحْمَتِکَ فی شَرَفِ الْمُقَرَّبینَ فی الرَّفیعِ الأَعْلی ، وَبَلِّغْهُ الْوَسیلَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الْجَلیلَة، وَ الْفَضْلَ وَالْفَضیلَة، وَالْکَرامَةَ الْجَزیلَةَ اَللّهُمَّ فَاجْزِهِ عَنّا اَفْضَلَ ما جازَیْتَ اِماماً عَنْ رَعِیَّتِهِ، وَصَلِّ عَلی سَیِّدی و مَوْلایَ، کُلَّما ذُکِرَ وَکُلَّما لَمْ یُذْکَرْ، یا سَیِّدی و مَوْلایَ، اَدْخِلْنی فی حِزْبِکَ وَزُمْرَتِکَ، وَاسْتَوْهِبْنی مِنْ رَبِّکَ وَرَبّی ، فَاِنَّ لَکَ عِنْدَ اللّهِ جاهاً وَقَدْراً وَمَنْزِلَةً رَفیعَةً، اِنْ سَئَلْتَ اُعْطیتَ، وَاِنْ شَفَعْتَ شُفِّعْتَ، اَللّهَ اللّهَ فی عَبْدِکَ وَمَوْلاکَ، لا تُخَلِّنی عِنْدَ الشَّدآئِدِ وَالأَهْوالِ لِسُوءِ عَمَلی ، وَقَبیحِ فِعْلی ، وَعَظیمِ جُرْمی ، فَاِنَّکَ اَمَلی وَرَجآئی وَثِقَتی وَمُعْتَمَدی ، وَوَسیلَتی اِلیَ اللّهِ رَبّی وَرَبِّکَ، لَمْ یَتَوَسَّلِ الْمُتَوَسِّلُونَ اِلَی اللّهِ بِوَسیلَهٍ هِیَ اَعْظَمُ حَقّاً، وَلا اَوْجَبُ حُرْمَةً، وَلا اَجَلُّ قَدْراً عِنْدَهُ مِنْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ، لا خَلَّفَنِیَ اللّهُ عَنْکُمْ بِذُنُوبی ، وَجَمَعَنی وَاِیّاکُمْ فی جَنَّهِ عَدْنٍ الَّتی اَعَدَّها لَکُمْ وَلِأَوْلِیآئِکُمْ، اِنَّهُ خَیْرُ الْغافِرینَ، وَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ، اَللّهُمَّ اَبْلِغْ سَیِّدی وَمَوْلایَ تَحِیَّةً کَثیرَةً وَسَلاماً، وَارْدُدْ عَلَیْنا مِنْهُ السَّلامَ، اِنَّکَ جَوادٌ کَریمٌ، وَصَلِّ عَلَیْهِ کُلَّما ذُکِرَ السَّلامُ، وَکُلَّما لَمْ یُذْکَرْ، یا رَبَّ الْعالَمینَ. *

مؤلّف گوید که ما آن زیارت را در اعمال روز عاشورا نقل کردیم و در اواخر باب صلواتی بر حجج طاهره علیهم السلام

نقل خواهیم کرد که صلوات مختصری بر امام حسین علیه السلام نیز در آن مندرج خواهد بود و خواندن آن را نیز ترک مکن

پانزدهم

از جمله اعمال این روضه منوّره دعای مظلوم است بر ظالم یعنی سزاوار است از برای کسی که از ظلم ظالمی مضطّر شده باشد این دعا را در آن حرم منوّر بخواند و دعا چنان است که شیخ الطّائفه رحمه الله در مصباح متهجّد در اعمال جمعه ذکر نموده فرموده مستحب است دعای مظلوم را نزد قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام بخوانند و آن دعا این است:

اَللّهُمَّ اِنّی اَعْتَزُّ بِدینِکَ وَاَکْرُمُ بِهِدایَتِکَ، وَفُلانٌ یُذِلُّنی بِشَرِّهِ، وَیُهینُنی بِاَذِیَّتِهِ، وَیُعیبُنی بِوَلاۤءِ اَوْلِیاۤئِکَ، وَیَبْهَتُنی بِدَعْواهُ، وَقَدْ جِئْتُ اِلی مَوْضِعِ الدُّعاۤءِ، وَضَماۤنِکَ الْاِجابَةَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَعْدِنی عَلَیْهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ. * پس خود را بر قبر بیندازد و بگوید: مَوْلایَ اِمامی مَظْلُومٌ، اسْتَعْدی عَلی ظالِمِهِ النَّصْرَ النَّصْرَ آنقدر مکرّر کند النَّصْرَ را تا نفس منقطع شود

شانزدهم

از جمله اعمال در آن حرم دعائی است که ابن فهد رحمه الله در عُدَّه الدّاعی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند هر که از برای او حاجتی باشد بسوی خداوند عزّوجل پس بایستد در نزد سر امام حسین علیه السلام وبگوید:

یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ تَشْهَدُ مَقامی وَتَسْمَعُ کَلامی وَاَنَّکَ حَیٌ عِنْدَ رَبِّکَ تُرْزَقُ، فَاسْئَلْ رَبَّکَ وَرَبّی فی قَضاۤءِ حَواۤئِجی

بدرستی که حاجت او برآورده می شود انشاءاللّه تعالی

هفدهمّ

از جمله اعمال دو رکعت نماز است در آن حرم مطهّر نزد سر مقدّس با سوره الرّحمن و سوره تبارک سیّد بن طاوس روایت کرده که هر که این نماز را بخواند خداوند منان می نویسد برای او بیست و پنج حجّه مقبوله مبروره که با رسول خداصلی الله علیه وآله به عمل آورده باشد

هیجدهم

از جمله اعمال در آن قبّه سامیه استخاره است و کیفیّت آن چنان است که علامه مجلسی رحمه الله نقل نموده و اصل روایت از کتاب قرب الأسناد حمیری است فرموده به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر بنده ای که در امری از امور صد مرتبه طلب خیر از خداوند عالمیان بکند که بایستد نزد سَر حضرت امام حسین علیه السلام «وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ سُبْحانَ اللّهِ» بگوید وخدا را به بزرگواری یاد کند و حمد و ثنای خدا بگوید چنانچه سزاوار او است و صد مرتبه طلب خیر از خدا بکند البته حق تعالی آنچه خیر او است در آن امر به او می نماید و پیش او می آورد و موافق روایات دیگر طلب خیر به این نحو می کند که صد مرتبه می گوید اَسْتَخیرُ اللّهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَةً فی عافِیَةٍ

نوزدهم

شیخ اجل کامل ابوالقاسم جعفربن قولویه قمی رحمه الله روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هرگاه زیارت کردید حضرت ابوعبداللّه علیه السلام را ملازمت کنید سکوت را مگر از خیر و بدرستی که ملائکه شب و روز از حفظه حاضر می شوند نزد ملائکه که در حائرند و مصافحه می کنند با ایشان ملائکه که در حائرند جواب نمی دهند ایشان را از شدّت گریستن و پیوسته مشغول گریه و زاری هستند مگر در وقت زوال شمس و وقت طلوع فجر که در این دو وقت ساکت می شوند پس ملائکه حفظه منتظر می شوند تا ظهر شود وتا فجر ظاهر شود که در این دو وقت با ایشان تکلّم می نمایند و ایشان سؤال می نمایند از چیزهائی از امر آسمان و امّا

مابین این دو وقت ملائکه حائر نطق نمی کنند و از دعا و گریستن آرام نمی گیرند و نیز از آن حضرت روایت کرده که حق تعالی چهار هزار ملک را موکل کرده است به قبر امام حسین علیه السلام ژولیده مو و گردآلود به هیأت اصحاب مصیبت می گریند بر آن حضرت از طلوع صبح تا ظهر و چون ظهر می شود چهار هزار ملک فرود می آیند و آن چهار هزار ملک بالا می روند پس پیوسته گریه می کنند تا طلوع صبح و احادیث به این مضمون بسیار است و از این روایات ظاهر می شود که گریستن بر آن حضرت در آن حرم مطهّر محبوب بلکه شایسته است که شمرده شود از اعمال آن بقعه مبارکه که بیت الاحزان شیعیان است گریستن و مرثیه خواندن برای آن حضرت و از حدیثی که مروی از صفوان از حضرت صادق علیه السلام است مستفاد می شود که تضرّع ملائکه در درگاه خدا در لعنت کردن بر قاتلان امیرالمؤمنین و بر قاتلان امام حسین علیهما السلام و نوحه کردن جِنیّان بر ایشان و گریه کردن ملائکه که در دور ضریح امام حسین علیه السلام اند و بسیاری اندوه ایشان به نحوی است که اگر کسی آنها را بشنود خوردن و آشامیدن و خواب کردن بر او گوارا نخواهد بود و در حدیث عبداللّه بن حمّاد بصری است که حضرت صادق علیه السلام به او فرمود به من خبر رسیده که گروهی می آیند نزد قبر حسین علیه السلام از اطراف کوفه و مردمانی از غیر ایشان و زنانی که برای آن حضرت نوحه گری می کنند و این در نیمه ماه شعبان است پس بعضی قرائت می کنند و بعضی قصّه

می خوانند یعنی کیفیّت شهادت و سائر مصائب را ذکر می نمایند و پاره ای نوحه گری می کنند و برخی مرثیه می خوانند پس گفتم آری فدایت شوم من مشاهده کرده ام پاره ای از آنچه بیان فرمودی پس فرمود حَمد خداوندی را که قرارداد در میان مردم کسانی را که به نزد ما می آیند و ما را مدح می کنند و مرثیه می خوانند برای ما و قرارداد دشمن ما را کسانی که طعنه می زنند بر ایشان از خویشان ما یا از غیر ایشان و تهدید می نمایند ایشان را و زشت می شمارند کارهای ایشان را و در صدر همین حدیث است که هر که به زیارت او می رود بر او می گرید و هر که به زیارت او نمی رود بر مصیبت او اندوهناک می باشد و دلش می سوزد هر که او را به یاد می آورد و ترحّم می کند هر که نظر می کند بسوی قبر پسرش در پایین پای او افتاده در بیابانی که خویشی و دوستی نزد او نیست و حقّ او را غصب کردند و جمع شدند جمعی از کافران و مرتدّان از دین و یاوری یکدیگر کردند تا او را کشتند و در بیابان دفن نکرده انداختند و منع کردند از او آب فراتی را که سگان می خوردند و ضایع کردند حقّ رسول خدا صلی الله علیه وآله را و وصیّتی را که در حقّ او و اهلبیتش کرده بود و نیز ابن قولویه روایت کرده از حارث اَعْوَر که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پدر و مادرم فدای حسین شهید در پشت کوفه به خدا قسم گویا می بینم جانوران دشتی را از هر نوعی که گردنها را کشیده اند بر قبر او و بر

او گریه می کنند شب را تا صباح «فَاِذا کانَ کَذلِکَ فَاِیّاکُمْ وَالْجَفاءَ» و اخبار دراین باب بسیار است

بیستم

سیّد بن طاوس رحمه الله فرموده که مستحب است آدمی را که هر وقت از زیارت آن حضرت فارغ شود و خواهد که از روضه مقدسه بیرون رود خود را به ضریح بچسباند و ببوسد و بگوید:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خالِصَةَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا قَتیلَ الظَّمآءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا غَریبَ الْغُرَبآءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ سَلامَ مُوَدِّعٍ لا سَئِمٍ وَلا قالٍ، فَاِنْ اَمْضِ فَلا عَنْ مَلالَهٍ، وَاِنْ اُقِمْ فَلا عَنْ سُوءِ ظَنٍ بِما وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرینَ، لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکَ، وَرَزَقَنِیَ اللَّهُ الْعَوْدَ اِلی مَشْهَدِکَ، وَالْمَقامَ بِفِنآئِکَ، وَالْقِیامَ فی حَرَمِکَ، وَاِیّاهُ اَسْئَلُ اَنْ یُسْعِدَنی بِکُمْ، وَیَجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَالْأخِرَهِ.

کیفیّت زیارت

کیفیت

در کیفیّت زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام و زیارت حضرت عباس قَدَّسَ اللَّه روحه است بدان که زیارات منقوله برای جناب امام حسین علیه السلام بر دو قسم است یکی مطلقه که مُقَیَّدْ به وقتی نیست و دیگری مَخْصوصه که عَکْس آنست و بیاید ذکر این زیارات در ضمن سه مطلب

زیارات مُطْلَقه

مقصد اول در زیارات مُطْلَقه حضرت امام حسین علیه السلام است و آنها بسیار است و ما در اینجا به ذکر چند زیارت از آنها اکتفا می کنیم.

زیارت اوّل

شیخ کلینی در کافی به سند خود روایت کرده از حسین بن ثُوَیْر که گفت من و یونس بن ظَبْیان و مفضّل بن عمرو ابوسلمه سرّاج نشسته بودیم نزد حضرت ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیهما السلام و سخنگو در میان ما یونس بود که سنّش از همه ما بزرگتر بود پس به حضرت عرض کرد فدایت شوم من حاضر می شوم در مجلس این قوم یعنی اولاد عبّاس پس

چه بگویم فرمود هرگاه حاضر شدی و ما را به یاد آوردی پس بگو «اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الرَّخاءَ وَالسُّرُورَ» که آنچه می خواهی از ثواب یا رجوع در رجعت خواهی دریافت گفت گفتم فدایت شوم من بسیار شود که امام حسین علیه السلام را یاد کنم پس در آن وقت چه بگویم فرمود که سه مرتبه بگو صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ [یا] اَبا عَبْدِ اللّٰهِ که سلام می رسد به آن حضرت از نزدیک و دور پس حضرت فرمود زمانی که حضرت ابوعبداللّٰه الحسین علیه السلام شهید شد گریه کرد بر آن حضرت آسمانهای هفتگانه و هفت زمین و آنچه در آنها و آنچه در مابین آنها است و هر که در بهشت و در آتش است از مخلوق پروردگار ما و آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمی شود همه گریستند بر ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام مگر سه چیز که گریه نکرد بر آن حضرت گفتم فدایت شوم آن سه چیز کدامست، فرمود: نگریست بر آن حضرت بصره و نه دمشق و نه

آل عثمان گفتم فدای تو شوم می خواهم به زیارت آن حضرت بروم پس چه بگویم و چه بکنم فرمود چون به زیارت آن حضرت روی پس غسل کن در کنار فرات پس بپوش جامه های پاک خود را پس با پای برهنه روانه شو پس بدرستی که تو در حرمی هستی از حرمهای خدا و حرم رسول خدا و بسیار بگو در وقت رفتن «اَللَّهُ اَکْبَرُ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ سُبْحانَ اللَّهِ» وهر ذکری که متضمّن تمجید و تعظیم حق تعالی باشد وصلوات بفرست برمحمّد واهلبیت او تا آنکه برسی به در حائر پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَلائِکَهَ اللَّهِ وَزُوَّارَ قَبْرِ ابْنِ نَبِیِّ اللَّهِ. * پس ده گام بردار پس بایست و سی مرتبه بگو اَللَّهُ اَکْبَرُ پس برو به جانب قبر ازپیش رو و مقابل کن روی خود را با روی آن حضرت وقرار ده قبله را ما بین دو کتف خود یعنی پشت به قبله باش پس بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا قَتیلَ اللَّهِ وَابْنَ قَتیلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَ اللَّهِ وَابْنَ ثارِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وِتْرَ اللَّهِ الْمَوْتُورَ فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ، اَشْهَدُ اَنَّ دَمَکَ سَکَنَ فِی الْخُلْدِ، وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ اَظِلَّهُ الْعَرْشِ، وَبَکی لَهُ جَمیعُ الْخَلایِقِ، وَبَکَتْ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَما فیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ، وَمَنْ یَتَقَلَّبُ فی الْجَنَّهِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنا، وَما یُری وَما لا یُری اَشْهَدُ اَ نَّکَ حُجَّهُاللَّهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ، وَاَشْهَدُ اَ نَّکَ قَتیلُ اللَّهِ وابْنُ قَتیلِهِ، وَاَشْهَدُ اَ نَّکَ ثارُ اللَّهِ وَابْنُ ثارِهِ، وَاَشْهَدُ اَ نَّکَ وِتْرُ اللَّهِ الْمَوْتُورُ فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ، وَاَشْهَدُ اَ نَّکَ

قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ وَوَفَيْتَ وَاَوْفَيْتَ، وَجاهَدْتَ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَمَضَیْتَ لِلَّذی كُنْتَ عَلَیْهِ شَهیداً وَمُسْتَشْهِداً، وَشاهِداً وَمَشْهُوداً، اَنَا عَبْدُاللَّهِ وَمَوْلاکَ وَفی طاعَتِکَ، وَالْوافِدُ اِلَیْکَ، اَلْتَمِسُ كَمالَ الْمَنْزِلَهِ عِنْدَ اللَّهِ، وَثَباتَ الْقَدَمِ فِی الْهِجْرَهِ اِلَیْکَ، وَالسَّبیلَ الَّذی لا یَخْتَلِجُ دوُنَکَ مِنَ الدُّخُولِ فی كِفالَتِکَ الَّتی اُمِرْتَ بِها، مَنْ اَرادَ اللَّهَ بَدَءَ بِكُمْ، بِكُمْ یُبَیِّنُ اللَّهُ الْكَذِبَ، وَبِكُمْ یُباعِدُ اللَّهُ الزَّمانَ الْكَلِبَ، وَبِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ، وَبِكُمْ یَخْتِمُ اللَّهُ، وَبِكُمْ یَمْحُو ما یَشاءُ وَیُثْبِتُ، وَبِكُمْ یَفُکُّ الذُّلَّ مِنْ رِقابِنا، وَبِكُمْ یُدْرِکُ اللَّهُ تِرَهَ كُلِّ مُؤْمِنٍ یُطْلَبُ بِها، وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ اَشْجارَها، وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْاَرْضُ ثِمارَها، وَبِكُمْ تُنْزِلُ السَّماءُ قَطْرَها وَرِزْقَها، وَبِكُمْ یَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ، وَبِكُمْ یُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَیْثَ، وَبِكُمْ تُسَبِّحُ الْاَرْضُ الَّتی تَحْمِلُ اَبْدانَكُمْ، وَتَسْتَقِرُّ جِبالُها عَنْ مَراسیها، اِرادَهُ الرَّبِّ فی مَقادیرِ اُمُورِهِ تَهْبِطُ اِلَیْكُمْ، وَتَصْدُرُ مِنْ بُیُوتِكُمْ، وَالصَّادِرُ عَمَّا فُصِّلَ مِنْ اَحْكامِ الْعِبادِ، لُعِنَتْ اُمَّهٌ قَتَلَتْكُمْ، وَاُمَّهٌ خالَفَتْكُمْ وَاُمَّهٌ جَحَدَتْ وَلایَتَكُمْ، وَاُمَّهٌ ظاهَرَتْ عَلَیْكُمْ، وَاُمَّهٌ شَهِدَتْ وَلَمْ تُسْتَشْهَدْ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی جَعَلَ النَّارَ مَاْویهُمْ، وَبِئْسَ وِرْدُ الْوارِدینَ، وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ پس بگو سه مرتبه: وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ پس سه مرتبه بگو: اَ نَا اِلَی اللَّهِ مِمَّنْ خالَفَکَ بَری ءٌ. پس بر می خیزی می روی نزد قبر فرزند آن حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام که در نزد پای پدرش مدفون است پس می گوئی: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ خَدیجَهَ وَفاطِمَهَ صَلَّی اللَّهُ، عَلَیْکَ صَلّی اللَّهُ عَلَیْکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ می گوئی این را سه مرتبه و سه مرتبه اِنَّا اِلَی اللَّهِ

مِنْهُمْ بَری ءٌ، پس برمی خیزی و اشاره می کنی به دست خود به سوی شهداء رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ و می گوئی: اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، فُزْتُمْ وَ اللَّهِ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، فَلَیْتَ اَنّی مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً. پس برمی گردی و می گردانی قبر ابوعبداللّه علیه السلام را مقابل خود یعنی پشت قبر مطهّر می ایستی و شش رکعت نماز می گذاری و چون چنین کردی زیارتت تمام شد پس اگر خواستی برگردی برگرد مؤلّف گوید که شیخ طوسی در تهذیب و صدوق در کتاب مَنْ لایَحْضُرُهُ الفقیه نیز این زیارت را نقل فرموده اند و شیخ صدوق فرموده که من در کتاب مزار و مقتل انواعی از زیارات نقل کردم و برای این کتاب این زیارت را اختیار کردم زیرا که آن به اعتبار روایت اصحّ زیارت است نزد من و همین زیارت شریف ما را کافی و وافیست انتهی.

زیارت دویّم

شیخ کلینی روایت کرده از امام علیّ نقی علیه السلام که فرمود می گوئی نزد حسین علیه السلام:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِاللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَاللَّهِ فی اَرْضِهِ، وَشاهِدَهُ عَلی خَلْقِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ عَلیٍ الْمُرْتَضی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَآتَیْتَ الزَّکاهَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَجاهَدْتَ فی سَبیلِ اللَّهِ حَتّی اَتاکَ الْیَقینُ، فَصَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ حَیّاً وَمَیِّتاً. پس گونه راست رُو را بر قبر بگذار و بگو: اَشْهَدُ اَنَّکَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّکَ، جِئْتُ مُقِرّاً بِالذُّنُوبِ، لِتَشْفَعَ لی عِنْدَ رَبِّکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ. پس یاد کن ائمه علیهم السلام را به نامهای ایشان یک یک و بگو اَشْهَدُ اَنَّکُمْ حُجَجُ اللَّهِ *پس بگو:

اُكْتُبْ لى عِنْدَكَ ميثاقاً وَعَهْداً، اِنّى اَتَيْتُكَ مُجَدِّداً الْميثاقَ، فَاشْهَدْ لى عِنْدَ رَبِّكَ اِنَّكَ اَنْتَ الشّاهِدُ.

زيارت سيّم

زيارت مختصرى است كه سيّد بن طاوس در مزار نقل كرده و در آن فضل بسيار است فرموده به حذف اسناد از جابر جعفى از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه فرمود به جابر چه مقدار مسافت است بين شما و بين قبر حسين عليه السلام گفت گفتم يک روز و بعض روز فرمود زيارت مى كنى آن حضرت را گفتم بلى فرمود آيا خوشنود نكنم تو را آيا بشارت ندهم تو را به ثواب ايشان گفتم بلى فدايت شوم فرمود به درستى كه مردى از شما كه مهيّا مى شود براى زيارت او مژده دهند اهل آسمانها يكديگر را و چون بيرون رود از منزلش سواره يا پياده موكّل گرداند حق تعالى به او هزار ملک از ملائكه كه صلوات بفرستند بر او تا برسد به قبر امام حسين عليه السلام پس حضرت صادق عليه السلام فرمود چون آمدى به سوى قبر حسين عليه السلام بايست بر در روضه و بگو اين كلمات را كه از براى تو خواهد بود مقابل هر كلمه از آن بهره اى از رحمت الهى گفت گفتم كدامست آن كلمات فدايت شوم فرمود مى گوئى:

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ نُوحٍ نَبِىِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ اِبْراهيمَ خَليلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مُوسى كَليمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ عيسى رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ رُسُلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ عَلِىٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَخَيْرِ الْوَصِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ الْحَسَنِ الرَّضِىِّ، الطّاهِرِ الرّاضِى الْمَرْضِىِّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ

اَیُّهَا الصِّدّیقُ الْأَکْبَرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْوَصِیُّ الْبَرُّ التَّقِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلیَ الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، وَاَناخَتْ بِرَحْلِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلَی الْمَلائِکَهِ الْحافّینَ بِکَ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَآتَیْتَ الزَّکاهَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَجاهَدْتَ الْمُلْحِدینَ، وَعَبَدْتَ اللّهَ حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ. * پس می روی بسوی قبر مطهّر و از برای تو خواهد بود به هر قدمی که برداری و بگذاری ثواب کسی که در راه خدا کشته شده و در خون خود می غلطد پس چون رسیدی نزد قبر و ایستادی دست خود را بر قبر بمال و بگو «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ» پس برو بسوی نماز و از برای تو است به هر رکعتی که بجا آوری نزد آن حضرت مثل ثواب کسی که هزار حجّ وهزار عمره به جاآورده باشد وهزار بنده آزاد کرده باشد و مثل کسی که هزار موقف با پیغمبر مرسلی ایستاده باشد الخبر و گذشت این روایت به اختلاف کمی در آداب زیارت امام حسین علیه السلام به روایت مُفَضَّلْ بْنِ عُمَرْ.

زیارت چهارم

از معاویه بن عمّار منقول است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که چون به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بروم چه چیز بگویم فرمود که بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، رَحِمَکَ اللَّهُ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ شَرِکَ فی دَمِکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِیَ بِهِ، اَ نَا اِلَی اللَّهِ مَنْ ذلِکَ بَری ءٌ

زیارت پنجم

به سند معتبر منقول است که حضرت امام موسی علیه السلام فرمود به ابراهیم بن ابی البلاد که چون به زیارت امام حسین علیه السلام می روی چه می گوئی گفت می گویم: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَآتَیْتَ الزَّکاهَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَدَعَوْتَ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَاَشْهَدُ اَنَّ الَّذینَ سَفَکُوا دَمَکَ، وَاسْتَحَلُّوا حُرْمَتَکَ مَلْعُونُونَ مُعَذَّبُونَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَعیسَی بْنِ مَرْیَمَ، ذلِکَ بِما عَصَوْا وَکانُوا یَعْتَدُونَ

زیارت ششم

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که به عمّار ساباطی فرمود که چون برسی به قبر امام حسین علیه السلام بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا اَبا عَبْدِاللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ، وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، [اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یامَنْ رِضاهُ مِنْ رِضَی الرَّحْمنِ، وَسَخَطُهُ مِنْ سَخَطِ الرَّحْمنِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللَّهِ، وَحُجَّهَ اللَّهِ، وَبابَ اللَّهِ، وَالدَّلیلَ عَلَی اللَّهِ، وَالدَّاعِیَ اِلَی اللَّهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ حَلَّلْتَ حَلالَ اللَّهِ، وَحَرَّمْتَ حَرامَ اللَّهِ، وَاَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَآتَیْتَ الزَّکاهَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَدَعَوْتَ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ وَمَنْ قُتِلَ مَعَکَ شُهَداآءٌ، اَحْیاآءٌ عِنْدَ رَبِّکُمْ تُرْزَقُونَ، وَاَشْهَدُ اَنَّ قاتِلَکَ فِی النَّارِ، اَدینُ اللَّهَ بِالْبَرآئَهِ مِمَّنْ قَتَلَکَ، وَمِمَّنْ قاتَلَکَ وَشایَعَ عَلَیْکَ، وَمِمَّنْ جَمَعَ عَلَیْکَ، وَمِمَّنْ سَمِعَ صَوْتَکَ وَلَمْ یُعِنْکَ، یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً.

مؤلّف گوید که این سه زیارت از مزار ابن قولویه منقولست.

زیارت هفتم

شیخ در مصباح روایت کرده از صفوان جمّال که گفت رخصت طلبیدم از حضرت صادق علیه السلام برای زیارت مولایمان حسین علیه السلام و استدعا کردم که ذکر کند برای من دستورالعملی در زیارت آن حضرت که به آن نحو رفتار بکنم فرمود ای صفوان روزه بدار سه روز پیش از حرکت خود و غسل کن در روز سیّم پس جمع کن اهل و عیال خود را به نزد خودو بگو «اَللّهُمَّ اِنّی اسْتَوْدِعُکَ الدُّعاءَ» پس دعائی تعلیم او فرموده که بگوید در وقتی که به فرات برسد آنگاه فرموده پس غسل کن از فرات به درستی که پدرم خبر داد مرا از پدرانش علیهم السلام که

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود همانا این پسر من حسین کشته خواهد شد بعد از من در کنار فرات پس هر که زیارت کند او را و غسل کند از فرات بریزد از او گناهان او مانند روزی که مادر او را متولّد کرده پس هرگاه غسل کنی در اثناء غسل بگو: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً، وَشِفآءً مِنْ كُلِّ دآءٍ وَسُقْمٍ وَآفَهٍوَعاهَهٍ، اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبى وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرى وَسَهِّلْ لى بِهِ اَمْرى

و چون از غسل فارغ شوی بپوش دو جامه طاهر و دو رکعت نماز کن در بیرون مشرعه که آن همان مکانی است که حق تعالی در شأن او فرموده و در زمین قطعه ها است نزدیک به یکدیگر و بوستانها است از انگورها و کشت زار است وخرماستانها است دو تا از یک بیخ رسته و غیر دو تا از یک بیخ رسته آب خورده می شوند به یک آب و زیادتی می دهیم بعضی از آنها را بر بعضی در میوه، پس چون از نماز فارغ شوی روانه شو به جانب حائر به حال آرامی و وقار و کوتاه بردار گامهای خود را پس بدرستی که خداوند تعالی می نویسد از برای تو به هر گامی که برمی داری حجّ و عمره و راه برو با دل خاشع و دیده گریان و بسیار کن ذکر اَللَّهُ اَكْبَرُ و لااِلهَ اِلاَّ اللَّهُ و ثنا بر خدا و صلوات بر رسول خداصلی الله علیه وآله و صلوات بر حسین صلوات اللّه علیه بالخصوص و بسیار کن لعن بر قاتلان آن حضرت و بیزاری جستن از کسانی که در اوّل پایه ظلم و

جور را بر اهلبیت علیهم السلام گذاشتند پس هرگاه رسیدی به در حائر بایست و بگو:

اَللَّهُ اَکْبَرُ کَبیراً، وَالْحَمْدُ للَّهِ ِ کَثیراً، وَسُبْحانَ اللَّهِ بُکْرَةً وَاَصیلاً، اَلْحَمْدُ للَّهِ ِ الَّذی هَدانا لِهذا، وَما کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا اَنْ هَدانَا اللَّهُ، لَقَدْ جائَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِ پس بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خاتَمَ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْمُرْسَلینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا قآئِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَةَ سَیِّدَهِ نِسآءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلَی الْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَصِیَّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الصِّدیقُ الشَّهیدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَلائِکَةَ اللَّهِ الْمُقیمینَ فی هذَا الْمَقامِ الشَّریفِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَلآئِکَةَ رَبّی الْمُحْدِقینَ بِقَبْرِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ مِنّی اَبَداً ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ. پس می گوئی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ اَمَتِکَ، الْمُقِرُّ بِالرِّقِّ، وَالتَّارِکُ لِلْخِلافِ عَلَیْکُمْ، وَالْمُوالی لِوَلِیِّکُمْ، وَالْمُعادی لِعَدُوِّکُمْ قَصَدَ حَرَمَکَ، وَاسْتَجارَ بِمَشْهَدِکَ، وَتَقَرَّبَ اِلَیْکَ بِقَصْدِکَ، ءَاَدْخُلُ یا رَسُولَ اللَّهِ، ءَاَدْخُلُ یا نَبِیَّ اللَّهِ، ءَاَدْخُلُ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، ءَاَدْخُلُ یا سَیِّدَ الْوَصِیّینَ، ءَاَدْخُلُ یا فاطِمَةُ سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمینَ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ یا اَبا عَبْدِاللَّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ. * پس اگر دلت خاشع ودیده ات گریان شدآن علامت رُخصت است پس داخل شو و بگو: اَلْحَمْدُ للَّهِ ِ الْواحِدِ الْأَحَدِ، الْفَرْدِ الصَّمَدِ، الَّذی هَدانی لِوِلایَتِکَ، وَخَصَّنی بِزِیارَتِکَ، وَسَهَّلَ لی قَصْدَکَ، پس می روی تا دَرِ قبّه مطهّره وبایست محاذی بالای سر و

بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ اِبْراهيمَ خَليلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مُوسى کَليمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ عيسى رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبيبِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفى اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضى اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ خَديجَةَ الْکُبْرى اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ثارَ اللَّهِ وَابْنَ ثارِهِ، وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورُ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَآتَيْتَ الزَّکوةَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنْ الْمُنْکَرِ، وَاَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتّى اَتيکَ الْيَقينُ، فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً قَتَلَتْکَ وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً ظَلَمَتْکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِيَتْ بِهِ، يا مَوْلایَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِى الْاَصْلابِ الشَّامِخَهِ، وَالْاَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِيَّةُ بِاَنْجاسِها، وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمَّاتِ ثِيابِها، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّينِ، وَاَرْکانِ الْمُؤْمِنينَ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ الْاِمامُ الْبَرُّ التَّقِیُّ، الرَّضِیُّ الزَّکِیُّ، الْهادِی الْمَهْدِیُّ، وَاَشْهَدُ اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَةُ التَّقْوى وَاَعْلامُ الْهُدى وَالْعُروَهُ الْوُثْقى وَالْحُجَّةُ عَلى اَهْلِ الدُّنْيا، وَاُشْهِدُ اللَّهَ وَمَلائِکَتَهُ وَاَنْبِيآئَهُ وَرُسُلَهُ، اَنّى بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَبِاِيابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرايِعِ دينى وَخَواتيمِ عَمَلى وَقَلْبى لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَاَمْرى لِاَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْکُمْ، وَعَلى اَرْواحِکُمْ، وَعَلى اَجْسادِکُمْ وَعَلى اَجْسامِکُمْ، وَ عَلى شاهِدِکُمْ، وَعَلى غائِبِکُمْ، وَعَلى ظاهِرِکُمْ، وَعَلى باطِنِکُمْ، * پس بيانداز خود را بر قبر و ببوس آنرا و بگو: بِاَبى اَنْتَ وَاُمّى يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، بِاَبى اَنْتَ وَاُمّى يا اَبا عَبْدِاللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّهُ، وَجَلَّتِ الْمُصيبَهُ بِکَ عَلَيْنا، وَ عَلى جَميعِ اَهْلِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ،

فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً اَسْرَجَتْ وَاَلْجَمَتْ وَتَهَيَّأَتْ لِقِتالِکَ، یا مَوْلاىَ یا اَبا عَبْدِاللَّهِ، قَصَدْتُ حَرَمَکَ، وَاَتَیْتُ اِلى مَشْهَدِکَ، اَسْئَلُ اللَّهَ بِالشَّأْنِ الَّذى لَکَ عِنْدَهُ، وَبِالْمَحَلِ الَّذى لَکَ لَدَیْهِ، اَنْ یُصَلِیَّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ یَجْعَلَنى مَعَکُمْ فِى الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ. پس برخیز و دو رکعت نماز در بالاى سربگذار بخوان در آن دو رکعت هر سوره اى که خواهى پس چون از نماز فارغ شدى بگو: اَللّهُمَّ اِنّى صَلَّیْتُ وَرَکَعْتُ وَسَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، لِأَنَّ الصَّلوهَ وَالرُّکُوعَ وَالسُّجُودَ لا یَکُونُ اِلاَّ لَکَ، لِأَنَّکَ اَنْتَ اللَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَبْلِغْهُمْ عَنّى اَفْضَلَ السَّلام وَالتَّحِیَّهِ، وَارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلامَ، اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیَّهٌ مِنّى اِلى مَوْلاىَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلامُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَعَلَیْهِ وَتَقَبَّلْ مِنّى وَاْجُرْنى عَلى ذلِکَ بِاَفْضَلِ اَمَلى وَرَجآئى فیکَ، وَفى وَلِیِّکَ یاوَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ. *پس برخیز وبرو پایین پاى قبر آن حضرت و بایست نزد سر علىّ بن الحسین علیهما السلام و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ نَبِیِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ الْحُسَیْنِ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الشَّهیدُ [وَابْنُ الشَّهیدِ «منه»]، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمَظْلُومُ [وَ] ابْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً قَتَلَتْکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً ظَلَمَتْکَ وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ. پس بیفکن خودرا برقبرش وببوس آنرا وبگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ وَابْنَ وَلِیِّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصیبَهُ، وَجَلَّتِ الرَّزِیَّهُ بِکَ عَلَیْنا، وَعَلى جَمیعِ الْمُسْلِمینَ، فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً قَتَلَتْکَ، وَاَبْرَءُ اِلَى اللَّهِ وَاِلَیْکَ مِنْهُمْ. پس بیرون بیا از درى که پایین پاى علىّ بن الحُسین علیهما السلام است و متوجّه شو بسوى شهداء و بگو: اَلسَّلامُ

عَلَيْكُمْ يا اَوْلِيآءَ اللَّهِ وَاَحِبَّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَصْفِيآءَ اللَّهِ وَاَوِدَّآئَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنْصارَ دينِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنْصارَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنْصارَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنْصارَ فاطِمَةَ سَيِّدَهِ نِساۤءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنْصارَ اَبيمُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، الْوَلِیِّ النَّاصِحِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنْصارَ اَبی عَبْدِاللَّهِ، بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی طِبْتُمْ، وَطابَتِ الْاَرْضُ [اَنْتُم الَّتی فيها دُفِنْتُمْ، وَفُزْتُمْ فَوْزاً عَظيماً، فَيا لَيْتَنی كُنْتُ مَعَكُمْ، فَاَفُوزَ مَعَكُمْ، *

دعای بالا سر

پس برگرد به بالا سَرِ حضرت امام حسین علیه السلام و دعا بسیار کن از برای خود و از برای اَهل و اولاد و پدر و مادر و برادران خود زیرا که در آن روضه مطهّره ردّ نمی شود دعاء دعاکننده و نه سؤال سؤال کننده مؤلّف گوید این زیارت معروف به زیارت وارث است و مأخذش کتاب مصباح المتهجّد شیخ طوسی است که از کتب بسیار معتبره معروفه نزد علماء است و من این زیارت را بلاواسطه از همان کتاب شریف نقل کردم آخر زیارت شهداء همین بود که ذکر شد فَيا لَيْتَنی كُنْتُ مَعَكُمْ فَاَفُوزَ مَعَكُمْ پس این زیادتیها که بعضی بعد از این ذکر کرده اند «فِی الْجِنانِ مَعَ النَّبِيّينَ وَالصِّدّيقينَ وَالشُّهَدآءِ وَالصَّالِحينَ وَحَسُنَ اُولئِكَ رَفيقاً اَلسّلامُ عَلی مَنْ كانَ فِی الْحآئِرِ مِنْكُمْ وَ عَلی مَنْ لَمْ يَكُنْ فِی الْحآئِرِ مَعَكُمْ الخ» تمامی اینها زیادی و فضولی است شیخ ما در کتاب لؤلؤ مرجان فرموده این کلمات که متضمّن چند دروغ واضح است علاوه بر جسارت ارتکاب بر بدعت و جسارت افزودن بر فرموده امام علیه السلام چنان شایع و متعارف شده که البتّه چند هزار مرتبه در شب و

روز در حضور مرقد منوّر ابی عبدالله الحسین علیه السلام و محضر ملائکه مقرّبین و مطاف انبیاء و مرسلین علیهم السلام به آواز بلند خوانده می شود و احدی بر ایشان ایراد نمی کند و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمی نمایند و کم کم این کلمات در مجموعه هایی که در زیارات و ادعیه احمقان از عوام جمع می کنند و گاهی اسمی برای آن می گذارند جمع شده و چاپ رسیده و منتشر گشته و از مجموعه این احمق به مجموعه آن احمق نقل گردیده و کار بجایی رسیده که بر بعضی طلبه مشتبه شده روزی طلبه ای را دیدم که آن دروغهای قبیحه را برای شهدا می خواند دست بر کتفش گذاشتم ملتفت من شد گفتم از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری گفت مگر مروی نیست تعجّب کردم گفتم نه گفت در کتابی دیدم گفتم در کدام کتاب گفت مفتاح الجنان ساکت شدم چه کسی که در بی اطّلاعی کارش به اینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرد و مستند قرار دهد قابل سخن گفتن نیست پس شیخ مرحوم کلام را در این مقام طول داده و فرموده که به حال خود گذاشتن عوام در امثال این امور جزئیّه و بدعتهای مختصره مثل غسل اُوَیس قَرن واشِ ابوالدّرداء تابع و مخلص حقیقی معایه و روزه صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن که احدی بر مقام نهی برنیامده سبب تجرّی شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می شود و دسته دسته از دین خدا بیرون می روند انتهی کلامه رُفِعَ مقامُهُ این فقیر گوید خوب تأمل کن

در فرمایش این عالم جلیل که مطلع است بر مذاق شرع مقدس چگونه این مطلب همّی عظیم و عقده بزرگ در دل او گردیده چون می داند مفاسد این کار را بر خلاف آنانکه از علوم اهل بیت علیهم السلام محروم و بی بهره ماندند و بدانستن ضِغْثی از اصطلاحات و الفاظ اکتفا کردند که امثال این مطالب را چیزی ندانند بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بر وفق آن نمایند لاجرم کار به جائی رسد که کتاب مصباح المتهجد و اقبال و مهج الدّعوات و جمال الأسبوع و مصباح الزائر و بلدالأمین و جنّهالواقیه و مفتاح الفلاح و مقباس و ربیع الأسابیع و تحفه و زادالمعاد و امثال این کتب متروک و مهجور شود و این مجموعه های احمقانه شایع شود که در دعای مجیر که از دعاهای معتبره مرویه است در هشتاد موضع آن کلمه بِعَفْوِکَ زیاد کنند و کسی انکار نکند و در دعای جوشن که مشتمل بر صد فصل است برای هر فصلی یک خاصیّتی وضع کنند و با بودن این همه زیارات مأثوره زیارت مفجعه جعل کنند و با بودن این همه دعاهای معتبره مرویّه با مضامین عالیه و کلمات فصیحه بلیغه دعائی بی ربط در کمال برودت جعل نمایند و نام او را دعاء حُبّی گذارند و از کنگره عرش آن را نازل نمایند و چندان فضیلت برای او وضع نمایند که انسان را متحیّر و سراسیمه نماید از جمله آنکه العیاذ باللّه جبرئیل به حضرت رسول صلی الله علیه وآله از جانب حق سبحانه و تعالی گفته باشد که هر بنده ای که این دعا را با خود دارد او را عذاب نکنم اگرچه مستوجب

جهنّم باشد و عمر خود را به معصیت گذرانده باشد و مرا در هیچوقت سجده نکرده باشد من آن بنده را ثواب هفتاد هزار پیغمبر بدهم و ثواب هفتاد هزار زاهد و ثواب هفتاد هزار شهید بدهم و ثواب هفتاد هزار نماز گذار بدهم و ثواب هفتاد هزار برهنه که پوشانیده باشد بدهم و ثواب هفتاد هزار گرسنه که سیر کرده باشد بدهم و ثواب به عدد ریگهای بیابانها بدهم و ثواب هفتاد هزار بقعه زمین بدهم و ثواب مهر نبوّت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسی روح اللّه و ابراهیم خلیل اللّه بدهم و ثواب اسماعیل ذبیح اللّه و موسی کلیم اللّه و یعقوب نبیّ اللّه و آدم صفیّ اللّه و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان بدهم یا محمّد هر که این دعای بزرگوار حُبّی را بخواند یا با خود دارد بیامرزم او را و شرم دارم که عذاب کنم الخ و شایسته است که انسان از شنیدن اینها عوض خنده گریه کند کتب ادعیه شیعه که به مرتبه ای متقن و محکم بوده که غالب آنها که استنساخ می نمودند خودشان از اهل علم بودند و از روی نسخی که به خطّ اهل علم و تصحیح شده علماء بوده مقابله و تصحیح می نمودند و اگر اختلافی بود در حاشیه اش به آن اشاره می کردند مثلاً در دعای مکارم الأخلاق و بَلِّغ بِایمانی در حاشیه اش اشاره می کنند در نسخه ابن اشناس و ابلُغْ بایمانی است و در روایت ابن شاذان اللّهُمَّ اَبْلِغْ ایمانی است یا مثلاً فلان کلمه به خطّ ابن سکون چنین است و به خطّ شهید چنین و هکذا کارش به

جائی رسیده که منحصر به کتاب مفتاح شده که فی الجمله وصفش را شنیدی و این کتاب مرجع عوام و خواصّ و عرب و عجم گردیده و این نیست جز از بی اعتنائی اهل علم به حدیث و اخبار و رجوع نکردن به کتب علماء و فقهاء اهلبیت اطهار و نهی ننمودن از امثال این بدع و اضافات و دَسِّ وَضّاعین و تحریف جاهلین و جلو نگرفتن از نا اهلان و از تصرفات بی خردان تا کار به جائی رسیده که دعاها موافق سلیقه ها تلفیق شده و زیارتها و مفجعه ها و صلواتها اختراع شده و مجموعه های بسیار از دعاهای دَسّ شده چاپ شده و بچّه مفتاحها متولّد گشته و کم کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته مثلاً کتاب منتهی الآمال این احقر را تازه طبع کردند بعض از کُتّاب آن به سلیقه خود در آن تصرفاتی نموده از جمله در احوال مالک بن یُسر ملعون نوشته از دعای امام حسین علیه السلام هر دو دست او از کار افتاده بود الحمدُللّه در تابستان مانند دو چوب خشک می گردید الحمدُللّه و در زمستان خون از آنها می چکید الحمدُللّه و بر این حال خُسران مآل بود الحمدُلِلّه در این دو سطر عبارت چهار لفظ الحمدُللّه کاتب موافق سلیقه خود جزء کرده و نیز در بعضی جاها بعد از اسم جناب زینب یا امّ کلثوم به سلیقه خود لفظ خانم زیاد کرده که زینب خانم و امّ کلثوم خانم گفته شود که تجلیل از آن مخدّرات شود و حمید بن قحطبه را چون دشمن داشته به واسطه بدی او حمید بن قحبه نوشته و

لکن احتیاط کرده قحطبه را نسخه بدل او نوشته و عَبْدَرَبَّه را صلاح دیده عبداللّه نوشته شود و زحر بن قیس که بحاء مُهْمَله است در هر کجا بوده به جیم نوشته و امّ سَلَمه را غلط دانسته تا ممکنش بوده اُمّ السَّلَمه کرده الی غیر ذلک و غرضم از ذکر این مطلب دراینجا دو چیز بود یکی آنکه این تصرّفاتی را که این شخص کرده به سلیقه خود این را کمال دانسته و خلافش را ناقص فرض کرده و حال آنکه همین چیزی که او کمال دانسته باعث نقصان شده پس از اینجا قیاس کنیم که چیزهائی که ما از روی جهل و نادانی در دعاها و زیارات داخل می کنیم یا به سلیقه ناقص خود بعض تصرّفات می نمائیم و آن را کمال فرض می نمائیم بدانیم که همان چیزها پیش اهلش سبب نقصان و بی اعتباری آن دعا یا زیارت خواهد بود پس شایسته است که ما بهیچوجه در این باب مداخله نکنیم و هر چه دستورالعمل دادند به همان رفتار نموده و از آن تخطّی ننمائیم و دیگر غرضم آن بود که معلوم شود هرگاه نسخه ای که مولّفش زنده و حاضر و نگهبان او باشد اینطور کنند با او دیگر با سایر نسخ چه خواهند کرد و به کتابهای چاپی دیگر چه اعتماد است مگر کتابی که از مُصَنَّفات مشهوره علماء معروفین باشد و به نظر ثقه از علماء آن فن رسیده و امضاء فرموده باشد روایت شده در حال ثقه جلیل فقیه مقدّم در اصحاب ائمّه علیهم السلام یونس بن عبدالرّحمن که کتابی در اعمال شبانه روز نوشته بود جناب ابوهاشم جعفری آن کتاب را

به نظر مبارک حضرت عسکری علیه السلام رسانید حضرت تمام آن را مطالعه و تصفّح فرمود پس از آن فرمود «هذا دینی و دینُ آبائی کلُّهُ وَ هُوَ الحَقُّ کُلُّهُ» همه این دین من و دین پدران من است و تمامش حق است ملاحظه کن که ابوهاشم جعفری با آنکه بر کثرت علم و فقاهت و جلالت و دیانت جناب یونس مطلّع بوده است به همین اکتفا نکرده در عمل کردن از روی کتاب او تا آنکه آن را به نظر مبارک امام خود رسانیده و نیز روایت شده از بورق شنجانی هراتی که مردی معروف به صدق و صلاح و ورع بوده که در سامرّه خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید و کتاب یوم و لیله شیخ جلیل القدر فضل بن شاذان نیشابوری را به آن حضرت داد و گفت فدایت شوم می خواهم در این کتاب نظر فرمائی و ورق ورق آن را ملاحظه نمائی حضرت فرمود «هذا صَحیحٌ یَنْبَغی اَنْ تَعْمَلَ بِهِ» این کتاب صحیح است و شایسته است که به آن عمل نمائی الی غیر ذلک و این احقر با اینکه می دانستم مذاق مردم این زمان و عدم اهتمام ایشان را در امثال این امور برای اتمام حجّت سعی و کوشش بسیار کردم که دعاها و زیارات منقوله در این کتاب حتی الأمکان از نسخه های اصل نقل شود و بر نسخ متعدّده عرضه شود و به قدری که از عهده برآیم تصحیح آن نمایم تا عامل به آن از روی اطمینان عمل نماید انشاءاللّه به شرط آنکه کاتبین و ناسخین تصرّف در آن ننمایند و خواننده ها اختراع و سلیقه های خود را کنار

گذارند شیخ کلینی رضی اللّه عنه از عبدالرحیم قصیر نقل کرده که خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد فدایت شوم من از پیش خود دعائی اختراع کرده ام حضرت فرمود بگذار مرا از اختراع خود یعنی آن را کنار گذار و برای من نقل مکن و نگذاشت که آن دعاء جمع کرده خود را نقل کند خود حضرت برای او دستورالعملی لطف فرمود و شیخ صدوق عَطَّرَاللّهُ مَرْقَدَهُ روایت کرده از عبداللّه بن سنان که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود که زود است می رسد به شما شبهه ای پس می مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده و نجات نمی یابد در آن شبهه مگر کسی که بخواند دعای غریق را گفتم چگونه است دعای غریق فرمود می گوئی «یا اللَّهُ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ» پس گفتم «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصارِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ» حضرت فرمود بدرستی که خداوند عَزَّ وجَلَّ مُقَلِّب است قلوب و ابصار را لکن بگو چنانکه من می گویم «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ» کافیست تأمّل در این دو حدیث شریف برای تنبّه کسانی که در دعاها به سلیقه خود بعضی کلمات زیاد می کنند و پاره ای تصرّفات می نمایند واللّه العاصِمُ.

زیارت حضرت عبّاس

مطلب دویّم

در زیارت حضرت عبّاس بن علیّ بن ابیطالب علیه السلام است شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی به سند معتبر از ابوحمزه ثمالی روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که چون اراده نمائی که زیارت کنی قبر عبّاس بن علی علیه السلام را و آن بر کنار فرات محاذی حایر است می ایستی بر در روضه و می گوئی: سَلامُ

اللَّهِ وَسَلامُ مَلائِكَتِهِ الْمُقَرَّبينَ، وَاَنْبِيآئِهِ الْمُرْسَلينَ، وَعِبادِهِ الصَّالِحينَ، وَجَميعِ الشُّهَدآءِ وَالصِّدّيقينَ، وَالزَّاكِياتُ الطَّيِّباتُ، فيما تَغْتَدى وَتَرُوحُ، عَلَيْكَ يَا بْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْليمِ وَالتَّصْديقِ، وَالْوَفآءِ وَالنَّصيحَهِ، لِخَلَفِ النَّبِىِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُرْسَلِ، وَالسِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ، وَالدَّليلِ الْعالِمِ، وَالْوَصِّىِ الْمُبَلِّغِ وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ، فَجَزاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ، وَعَنْ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، وَعَنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، اَفْضَلَ الْجَزآءِ بِما صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَاَعَنْتَ، فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ وَاسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ حالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مآءِ الْفُراتِ، اَشْهَدُ اَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً، وَاَنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ لَكُمْ ما وَعَدَكُمْ، جِئْتُكَ يَا بْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَافِداً اِلَيْكُمْ، وَقَلْبى مُسَلِّمٌ لَكُمْ وَتابِعٌ، وَاَ نَا لَكُمْ تابِعٌ، وَنُصْرَتى لَكُمْ مُعَدَّهٌ، حَتّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحاكِمينَ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لامَعَ عَدُوِّكُمْ، اِنّى بِكُمْ وَبِاِيابِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنينَ، وَبِمَنْ خالَفَكُمْ وَقَتَلَكُمْ مِنَ الْكافِرينَ، قَتَلَ اللَّهُ اُمَّهً قَتَلَتْكُمْ بِالْاَيْدى وَ الْاَلْسُنِ. * پس داخل روضه شو و خود را به ضريح بچسبان وبگو اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطيعُ للَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَميرِالْمُؤْمِنينَ، وَالْحَسَنِ والْحُسَيْنِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَكاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوانُهُ، وَعَلى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، اَشْهَدُ و اُشْهِدُ اللَّهَ اَنَّكَ مَضَيْتَ عَلى ما مَضى بِهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجاهِدُونَ فى سَبيلِ اللَّهِ، الْمُناصِحُونَ لَهُ فى جِهادِ اَعْدآئِهِ، الْمُبالِغُونَ فى نُصْرَهِ اَوْلِيآئِهِ، الذّآبُّونَ عَنْ اَحِبَّآئِهِ، فَجَزاكَ اللَّهُ اَفْضَلَ الْجَزآءِ وَاَكْثَرَ الْجَزآءِ، وَاَوْفَرَ الْجَزآءِ، وَاَوْفى جَزآءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَفى بِبَيْعَتِهِ، وَاسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ، وَاَطاعَ وُلاهَ اَمْرِهِ، اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بالَغْتَ فِى النَّصيحَهِ، وَاَعْطَيْتَ غايَهَ الْمَجْهُودِ، فَبَعَثَكَ اللَّهُ فِى الشُّهَدآءِ، وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ اَرْواحِ السُّعَدآءِ، وَاَعْطاكَ مِنْ جِنانِهِ اَفْسَحَها مَنْزِلاً، وَاَفْضَلَها غُرَفاً، وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فى عِلِّيّينَ، وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيّينَ وَالصِّدّيقينَ وَالشُّهَدآءِ وَالصَّالِحينَ، وَحَسُنَ اُولئِكَ

رَفيقاً، اَشْهَدُ اَ نَّکَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْکُلْ وَاَنَّکَ مَضَیْتَ عَلی بَصیرَهٍ مِنْ اَمْرِکَ، مُقْتَدِیاً بِالصَّالِحینَ، وَمُتَّبِعاً لِلنَّبِیّینَ، فَجَمَعَ اللّهُ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ وَبَیْنَ رَسُولِهِ وَاَوْلِیَآئِهِ فی مَنازِلِ الْمُخْبِتینَ، فَاِنَّهُ اَرْحَمُ الرَّاحِمینَ.

مؤلّف گوید که خوب است این زیارت را پشت سر قبر رو به قبله بخوانی چنانکه شیخ در تهذیب فرموده ثمّ ادخل «فانکَبَّ عَلَی الْقَبْرِ وَ قُلْ وَ اَنْتَ مُسْتَقْبل الْقِبْلَهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ»

زیارت دیگر

و نیز بدان که زیارت جناب عبّاس موافق روایت مذکور همین بود که ذکر شد لکن سید بن طاوس و شیخ مفید و دیگران بعد از این فرموده اند که پس برو به سمت بالا سر و دو رکعت نماز کن و بعد از آن آنچه خواهی نماز کن و بخوان خدا را بسیار و بگو در عقب نماز: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلا تَدَعْ لی فی هذَا الْمَکانِ الْمُکَرَّمِ وَالْمَشْهَدِ الْمُعَظَّمِ ذَنْباً اِلاَّ غَفَرْتَهُ، وَلا هَمّاً اِلاَّ فَرَّجْتَهُ، وَلا مَرَضاً اِلاَّ شَفَیْتَهُ، وَلاَ عَیْباً اِلاَّ سَتَرْتَهُ وَلا رِزْقاً اِلاَّ بَسَطْتَهُ، وَلا خَوْفاً الاَّ آمَنْتَهُ، وَلا شَمْلاً اِلاَّ جَمَعْتَهُ، وَلا غآئِباً اِلاَّ حَفِظْتَهُ وَاَدْنَیْتَهُ، وَلا حاجَهً مِنْ حَوآئِجِ الدُّنْیا وَالْاْخِرَهِ، لَکَ فیها رِضیً وَلِیَ فیها صَلاحٌ اِلاَّ قَضَیْتَها، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ. *پس برگرد به سوی ضریح و نزد پاها به ایست و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسَ ابْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَوَّلِ الْقَوْمِ اِسْلاماً، وَاَقْدَمِهِمْ ایماناً، وَاَقْوَمِهِمْ بِدینِ اللّهِ، وَاَحْوَطِهِمْ عَلَی الْاِسْلامِ، اَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ للّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَخیکَ، فَنِعْمَ الْاَخُ الْمُواسی فَلَعَنَ اللّهُ اُمَّهً قَتَلَتْکَ، وَلَعَنَ اللّهُ اُمَّهً ظَلَمَتْکَ، وَلَعَنَ اللّهُ اُمَّهً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ، وَانْتَهَکَتْ

حُرْمَةَ الْاِسْلامِ، فَنِعْمَ الصَّابِرُ الْمُجاهِدُ الْمُحامِی النَّاصِرُ، وَالْاَخُ الدَّافِعُ عَنْ اَخیهِ، الْمُجیبُ اِلی طاعَةِ رَبِّهِ، الرَّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیْرُهُ، مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ، وَالثَّنآءِ الْجَمیلِ، وَاَ لْحَقَکَ اللَّهُ بِدَرَجَهِ آبآئِکَ فی جَنَّاتِ النَّعیمِ، اَللّهُمَّ اِنّی تَعَرَّضْتُ لِزِیارَهِ اَوْلِیآئِکَ، رَغْبَهً فی ثَوابِکَ، وَرَجآءً لِمَغْفِرَتِکَ وَجَزیلِ اِحْسانِکَ، فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرینَ، وَاَنْ تَجْعَلَ رِزْقی بِهِمْ دآرّاً، وَعَیْشی بِهِمْ قآرّاً، وَزِیارَتی بِهِمْ مَقْبُولَهً، وَحَیوتی بِهِمْ طَیِّبَهً، وَاَدْرِجْنی اِدْراجَ الْمُکْرَمینَ، وَاجْعَلْنی مِمَّنْ یَنْقَلِبُ مِنْ زِیارَهِ مَشاهِدِ اَحِبَّآئِکَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً، قَدِ اسْتَوْجَبَ غُفْرانَ الذُّنُوبِ، وَسَتْرَ الْعُیُوبِ، وَکَشْفَ الْکُرُوبِ، اِنَّکَ اَهْلُ التَّقْوی وَاَهْلُ الْمَغْفِرَهِ. *

وداع

و چون خواهی وداع کنی آن حضرت را پس برو به نزد قبر شریف و بگو این را که در روایت اَبُو حمزه ثمالی است و علماء نیز ذکر کرده اند: اَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ وَاَسْتَرْعیکَ وَاَقْرَءُ عَلَیْکَ اَلسَّلامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِکِتابِهِ وَبِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، اَللّهُمَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدینَ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی قَبْرَ ابْنِ اَخی رَسُولِکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَارْزُقْنی زِیارَتَهُ اَبَداً ما اَبْقَیْتَنی وَاحْشُرْنی مَعَهُ وَمَعَ آبآئِهِ فِی الجِنانِ، وَعَرِّفْ بَیْنی وَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ رَسُولِکَ وَاَوْلِیآئِکَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَوَفَّنی عَلَی الْاِیمانِ بِکَ، وَالتَّصْدیقِ بِرَسُولِکَ، وَالْوِلایَهِ لِعَلیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ، وَالْاَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَالْبَرآئَهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَاِنّی قَدْ رَضیتُ یا رَبّی بِذلِکَ، وَصَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

پس دعا کن از برای خود و از برای پدر و مادر و مؤمنین و مسلمین و اختیار کن از دعاها هر دعائی که می خواهی مؤلّف گوید که روایت شده در خبری از حضرت سیّد سجّاد علیه السلام آنچه حاصلش آن است که

فرمودند خدا رحمت کند عبّاس را که ایثار کرد بر خود برادر خود را و جان خود را فدای آن حضرت نمود تا آنکه در یاری او دو دستش را قطع کردند و حقّ تعالی در عوض دو دست او دو بال به او عنایت فرمود که با آن دو بال با فرشتگان در بهشت مانند جعفر بن ابی طالب پرواز می کند و از برای عبّاس علیه السلام در نزد خداوند منزلتی است در روز قیامت که مَغْبُوط جمیع شهداء است و جمیع شهدا را آرزوی مقام او است و نقل شده که حضرت عبّاس علیه السلام در وقت شهادت سی و چهار ساله بود و آنکه امّ البنین مادر عباس علیه السلام در ماتم او و برادران اعیانی او بیرون مدینه در بقیع می شد و در ماتم ایشان چنان ندبه و گریه می کرد که هر که از آنجا می گذشت گریان می گشت گریستن دوستان عجبی نیست مروان بن الحکم که بزرگتر دشمنی بود خاندان نبوت را چون بر امّ البنین عبور می کرد از اثر گریه او گریه می کرد و این اشعار از امّ البنین در مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السلام و دیگر پسرانش نقل شده:

یا مَنْ رَاَی الْعَبَّاسَ کَرَّ عَلی جَماهیرِ النَّقَدِ *وَوَراهُ مِنْ اَبْنآءِ حَیْدَرَ کُلُّ لَیْثٍ ذی لَبَدٍ*اُنْبِئْتُ اَنَّ ابْنی اُصیبَ بِرَاْسِهِ مَقْطُوعَ یَدٍ*وَیْلی عَلی شِبْلی اَمالَ بِرَاْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ*لَوْ کانَ سَیْفُکَ فی یَدَیْکَ لَما دَنی مِنْهُ اَحَدٌ *وَلَها اَیْضاً*لا تَدْعُونّی وَیْکِ اُمَّ الْبَنینَ *تُذَکِّرینی بِلُیُوثِ الْعَرینِ کانَتْ بَنُونَ لِیَ اُدْعی بِهِمْ وَالْیَوْمَ اَصْبَحْتُ وَلا مِنْ بَنینَ اَرْبَعَةٌ مِثْلُ نُسُورِ الرُّبی *قَدْ واصَلُوا الْمَوْتَ بِقَطْعِ الْوَتینِ تَنازَعَ الْخِرْصانُ اَشْلائَهُمْ *فَکُلُّهُمْ اَمْسی صَریعاً طَعینِ یا لَیْتَ

شِعْری اَکَما اَخْبَرُوا *بِاَنَّ عَبَّاساً قَطیعُ الْیَمینِ

زیارات مخصوصه

مطلب سیّم

در زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام است و آن چند زیارت است

اوّل زیارت اوّل رجب و نیمه آن و نیمه شعبان

زیارت اوّل رجب و نیمه آن و نیمه شعبان است از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در روز اوّل ماه رجب البته حق تعالی بیامرزد او را و از ابن ابی نصر منقول است که از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کرد که در کدام وقت بهتر است که زیارت کنیم امام حسین علیه السلام را فرمود که در نصف رجب و نصف شعبان شیخ مفید و سید بن طاوس ذکر کرده اند که این زیارت که ذکر می شود برای روز اوّل رجب و نیمه شعبان است و لکن شهید علاوه کرده بر آن شب اوّل رجب و شب و روز نیمه رجب و روز نیمه شعبان را پس به حسب فرموده ایشان این زیارت برای شش وقت است و کیفیّت آن زیارت این است هرگاه خواستی زیارت کنی اباعبداللّه الحسین علیه السلام را در این اوقات غسل کن و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوش و بایست بر در قبّه مطهّره آن حضرت رو به قبله و سلام کن بر جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله و بر امیرالمؤمنین و بر حضرت فاطمه و بر امام حسن و امام حسین و بر باقی امامان صلواتُ اللّه علیهم اجمعین و بعد از این بیاید در اذن دخول زیارت عرفه کیفیّت سلام کردن بر این بزرگواران پس داخل شو و بایست نزد ضریح مقدّس و صد مرتبه بگو اَللّٰهُ اَکْبَرُ پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ

یا بْنَ خاتَمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بْنَ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بْنَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِساۤءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ وَابْنَ وَلِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللَّهِ وَابْنَ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللَّهِ وابْنَ حَبیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفیرَ اللَّهِ وَابْنَ سَفیرِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خازِنَ الْکِتابِ الْمَسْطُورِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ التَّوْریهِ وَالْاِنْجیلِ وَالزَّبُورِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ الرَّحْمنِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا شَریکَ الْقُرْآنِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمُودَ الدّینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ حِکْمَةِ رَبِّ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ حِطَّةٍ الَّذی مَنْ دَخَلَهُ کانَ مِنَ الْاَمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْبَةَ عِلْمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْضِعَ سِرِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَ اللَّهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی الْاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِناۤئِکَ، وَاَناخَتْ بِرَحْلِکَ، بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی وَنَفْسی یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصیبَةُ وَجَلَّتِ الرَّزِیَّةُ بِکَ عَلَیْنا وَعَلی جَمیعِ اَهْلِ الْاِسْلامِ، فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقامِکُمْ، وَ اَزالَتْکُمْ عَنْ مَراتِبِکُمْ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فیها، بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی وَنَفْسی یا اَبا عَبْدِاللَّهِ، اَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِماۤئِکُمْ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ اَظِلَّةِ الْخَلاۤئِقِ، وَبَکَتْکُمُ السَّماۤءُ وَالْاَرْضُ، وَسُکّانُ الْجِنانِ وَالْبَرِّ وَالْبَحْرِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ عَدَدَ ما فی عِلْمِ اللَّهِ، لَبَّیْکَ داعِیَ اللَّهِ، اِنْ کانَ لَمْ یُجِبْکَ بَدَنی عِنْدَ اسْتِغاثَتِکَ، وَلِسانی عِنْدَ اسْتِنْصارِکَ، فَقَدْ اَجابَکَ قَلْبی وَسَمْعی وَبَصَری سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ کانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً، اَشْهَدُ اَ نَّکَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ، مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ

مُطَهَّرٍ، طَهُرْتَ وَطَهُرَتْ بِکَ الْبِلادُ، وَطَهُرَتْ اَرْضٌ اَنْتَ بِها، وَطَهُرَ حَرَمُکَ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَالْعَدْلِ وَدَعَوْتَ اِلَیْهِما، وَاَنَّکَ صادِقٌ صِدّیقٌ، صَدَقْتَ فیما دَعَوْتَ اِلَیْهِ، وَاَنَّکَ ثارُ اللَّهِ فِی الْاَرْضِ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللَّهِ، وَعَنْ جَدِّکَ رَسُولِ اللَّهِ، وَعَنْ اَبیکَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَعَنْ اَخیکَ الْحَسَنِ، وَنَصَحْتَ وَجاهَدْتَ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَعَبَدْتَهُ مُخْلِصاً حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، فَجَزاکَ اللَّهُ خَیْرَ جَزآءِ السَّابِقینَ، وَصَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَسَلَّمَ تَسْلیماً، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَی الْحُسَیْنِ، الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ الرَّشیدِ، قَتیلِ الْعَبَراتِ وَاَسیرِ الْکُرُباتِ صَلوةً نامِیَةً زاکِیَةً مُبارَکَةً، یَصْعَدُ اَوَّلُها وَلا یَنْفَدُ آخِرُها، اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ اَوْلادِ اَنْبِیآئِکَ الْمُرْسَلینَ، یا اِلهَ الْعالَمینَ. آنگاه قبر مطهر را ببوس و روی راست خود را بر قبر گذار و بعد از آن روی چپ را آنگاه دور قبر بگرد و طواف کن و چهار جانب قبر را ببوس شیخ مفید رحمه الله فرموده آنگاه برو بسوی قبر علیّ بن الحُسین علیه السلام و بایست نزد قبر آن جناب و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الصِّدّیقُ الطَّیِّبُ، الزَّکِیُّ الْحَبیبُ الْمُقَرَّبُ، وَابْنُ رَیْحانَةِ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ مِنْ شَهیدٍ مُحْتَسِبٍ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، ما اَکْرَمَ مَقامَکَ، وَاَشْرَفَ مُنْقَلَبَکَ، اَشْهَدُ لَقَدْ شَکَرَ اللَّهُ سَعْیَکَ وَاَجْزَلَ ثَوابَکَ، وَاَلْحَقَکَ بِالذِّرْوَةِ الْعالِیَةِ، حَیْثُ الشَّرَفُ کُلُّ الشَّرَفِ، وَفِی الْغُرَفِ [السَّامِیَةِ] کَما مَنَّ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ، وَجَعَلَکَ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ الَّذینَ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیراً، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ وَرِضْوانُهُ، فَاشْفَعْ اَیُّهَا السَّیِّدُ الطَّاهِرُ اِلی رَبِّکَ، فی حَطِّ الْاَثْقالِ عَنْ ظَهْری وَتَخْفیفِها عَنّی وَارْحَمْ ذُلّی وَخُضُوعی لَکَ، وَ لِلسَّیِّدِ اَبیکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکُما، پس بچسبان خود را بر قبر

و بگو: زادَ اللَّهُ فى شَرَفِكُمْ فِى الْأخِرَهِ، كَما شَرَّفَكُمْ فِى الدُّنْيا، وَاَسْعَدَكُمْ كَما اَسْعَدَ بِكُمْ، وَاَشْهَدُ اَ نَّكُمْ اَعْلامُ الدّينِ، وَنُجُومُ الْعالَمينَ، وَاَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكاتُهُ. پس رو كن بسوى شهدا و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنْصارَ اللَّهِ وَاَنْصارَ رَسُولِهِ، وَاَنْصارَ عَلِيِ ّ بْنِ اَبيطالِبٍ وَاَنْصارَ فاطِمَةَ، وَاَنْصارَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَاَنْصارَ الْإِسْلامِ، اَشْهَدُ اَنَّكُمْ لَقَدْ نَصَحْتُمْ للَّهِ وَجاهَدْتُمْ فى سَبيلِهِ، فَجَزاكُمُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلامِ وَاَهْلِهِ اَفْضَلَ الْجَزآءِ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ فَوْزاً عَظيماً، يا لَيْتَنى كُنْتُ مَعَكُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظيماً، اَشْهَدُ اَنَّكُمْ اَحْيآءٌ عِنْدَ رَبِّكُمْ تُرْزَقُونَ، اَشْهَدُ اَنَّكُمُ الشُّهَدآءُ وَالسُّعَدآءُ، وَاَنَّكُمُ الْفآئِزوُنَ فى دَرَجاتِ الْعُلى وَاَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكاتُهُ.

بعد از آن بازگرد و بيا نزديک سر مبارک آن حضرت و نماز زيارت بكن و دعا كن براى خود و پدر و مادر خود و براى برادران مؤمن و بدان كه سيد بن طاوس براى حضرت علىّ اكبر و شهداء قدَّس اللّهُ اَرْواحَهُمْ زيارتى مشتمل بر اسامى آنها نقل كرده ما به ملاحظه اختصار و شيوع و اشتهار آن آنرا ذكر ننموديم

دويّم زيارت نيمه رجب

زيارت نيمه رجب غير از زيارتى كه گذشت و آن زيارتى است كه شيخ مفيد رحمه الله در مزار نقل كرده كه از زيارات مخصوصه نصف رجب است كه آنرا غفيله مى گويند يعنى نيمه رجب را غفيله مى گويند نه زيارت را به سبب غفلت عامّه مردم از فضيلت آن پس چون قصد كردى زيارت آن حضرت را در اين وقت و آمدى در صحن شريف پس داخل شو يعنى در حرم مطهّر و سه مرتبه بگو اَللَّهُ اَكْبَرُ و بايست در نزد قبر منوّر و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا آلَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا صِفْوَةَ

اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا خِيَرَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا سادَةَ السَّاداتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا لُيُوثَ الْغاباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا سُفُنَ النَّجاهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ عِلْمِ الْأَنْبِياءِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ اِبْراهيمَ خَليلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ اِسْماعيلَ ذَبيحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مُوسى كَليمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ عيسى رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبيبِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفى اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضى اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ خَديجَةَ الْكُبْرى اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا شَهيدُ بْنَ الشَّهيدِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا قَتيلُ بْنَ الْقَتيلِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وَلِيَّ اللَّهِ وَابْنَ وَلِيِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ عَلى خَلْقِهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَآتَيْتَ الزَّكوهَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنْ الْمُنْكَرِ، وَرُزِئْتَ بِوالِدَيْکَ، وَجاهَدْتَ عَدُوَّکَ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ تَسْمَعُ الْكَلامَ، وَتَرُدُّ الْجَوابَ، وَاَنَّکَ حَبيبُ اللَّهِ وَخَليلُهُ وَنَجيبُهُ، وَصَفِيُّهُ وَابْنُ صَفِيِّهِ، يا مَوْلایَ وَابْنَ مَوْلایَ، زُرْتُکَ مُشْتاقاً فَكُنْ لى شَفيعاً اِلىَ اللَّهِ، يا سَيِّدى وَاَسْتَشْفِعُ اِلَى اللَّهِ بِجَدِّکَ سَيِّدِ النَّبِيّينَ، وَبِابيکَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، وَبِاُمِّکَ فاطِمَةَ سَيِّدَهِ نِسآءِ الْعالَمينَ، اَلا لَعَنَ اللَّهُ قاتِليکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ ظالِميکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ سالِبيکَ وَمُبْغِضيکَ، مِنَ الْأَوَّلينَ وَالْآخِرينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلى سَيِّدِنا مُحَمِّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبينَ الطَّاهِرينَ.
آنگاه قبر مطهّر را ببوس و متوجه شو بسوى علىّ بن الحُسين عليهما السلام و آن جناب را زيارت كن و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَوْلایَ وَابْنَ مَوْلایَ، لَعَنَ اللَّهُ قاتِليکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ

ظالِمیکَ، اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَی اللَّهِ بِزِیارَتِکُمْ وَبِمَحَبَّتِکُمْ، وَاَبَرَءُ اِلَی اللَّهِ مِنْ اَعْدآئِکُمْ، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ. پس برو تا برسی به قبور شهداء رضوان اللَّهِ علیهم پس بایست و بگو: اَلسَّلامُ عَلَی الْاَرْواحِ الْمُنیخَةِ بِقَبْرِ اَبی عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا طاهِرینَ مِنَ الدَّنَسِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَهْدِیُّونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَبْرارَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَعَلَی الْمَلائِکَةِ الْحآفّینَ بِقُبُورِکُمْ اَجْمَعینَ، جَمَعَنَا اللَّهُ وَاِیَّاکُمْ فی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ وَتَحْتِ عَرْشِهِ، اِنَّهُ اَرْحَمُ الرَّاحِمینَ، وَاَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ. بعد از آن برو به حرم عباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام چون برسی به آنجا بایست بر در قبّه آن جناب و بگو سَلامُ اللّه وَ سَلامُ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ تا آخر زیارت آن حضرت که پیش از این گذشت.

سیّم زیارت نیمه شعبان

زیارت نیمه شعبان است بدان که احادیث بسیار در فضیلت زیارت آن حضرت در نیمه شعبان وارد شده است و بس است در این باب آنکه به چندین سند معتبر از حضرت امام زین العابدین و امام جعفر صادق علیهما السلام وارد شده که هر که خواهد مُصافحه کند با او صد وبیست و چهار هزار پیغمبر پس باید که زیارت کند قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را در نیمه شعبان بدرستی که [ملائکه و] ارواح پیغمبران رخصت می طلبند و به زیارت آن حضرت می آیند پس خوشا به حال آنکه مصافحه کند با ایشان و ایشان مصافحه کنند با او و با ایشانند پنج پیغمبر اولوالعزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْه و آله و علیهم اجمعین راوی گفت پرسیدم که به چه سبب ایشان را اولوالعزم می نامند فرمود به

جهت آنکه ایشان مبعوث شده اند به مشرق و مغرب و جنّ و انس و امّا الفاظ زیارت پس دو نحو نقل شده یکی همان زیارت است که برای اوّل رجب نقل شد دیگر زیارتی است که شیخ کفعمی در کتاب بلد الأمین از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و آن زیارت چنین است می ایستی نزد قبر آن حضرت و می گوئی:

اَ لْحَمْدُ للَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الزَّکیُّ، اوُدِعُکَ شَهادَةً مِنّی لَکَ تُقَرِّبُنی اِلَیْکَ فی یَوْمِ شَفاعَتِکَ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قُتِلْتَ وَلَمْ تَمُتْ، بَلْ بِرَجآءِ حَیوتِکَ حَیِیَتْ قُلُوبُ شیعَتِکَ، وَبِضِیآءِ نُورِکَ اهْتَدَی الطَّالِبُونَ اِلَیْکَ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ نُورُ اللَّهِ الَّذی لَمْ یُطْفَأْ وَلا یُطْفَأُ اَبَداً، وَاَنَّکَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذی لَمْ یَهْلِکْ وَلا یُهْلَکُ اَبَداً، وَاَشْهَدُ اَنَ هذِهِ التُّرْبَةَ تُرْبَتُکَ، وَهذَا الْحَرَمَ حَرَمُکَ، وَهذَا الْمَصْرَعَ مَصْرَعُ بَدَنِکَ، لا ذَلیلَ وَاللَّهِ مُعَزُّکَ، وَلا مَغْلُوبَ وَاللَّهِ ناصِرُکَ، هذِهِ شَهادَةٌ لی عِنْدَکَ اِلی یَوْمِ قَبْضِ روُحی بِحَضْرَتِکَ، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ. تا روز گرفتن جانم در حضور تو و سلام بر تو و رحمت خدا و برکاتش

چهارم زیارت شبهای قدر

زیارت شبهای قدر است بدان که احادیث در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام در ماه مبارک رمضان خصوص شب اوّل و نیمه و آخر آن و در خصوص شب قدر بسیار است و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقول است که هرکه زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سیّم ماه رمضان و آن شبی است که امید هست شب قدر باشد و در آن شب هر امر محکمی جدا و مقدّر می شود مصافحه کنند با او روح بیست و چهار هزار [ملک و]

پیغمبر که همه رخصت می طلبند از خدا در زیارت آن حضرت در این شب و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که چون شب قدر می شود منادی از آسمان هفتم از بطنان عرش ندا می کند که حق تعالی آمرزید هرکه را که به زیارت قبر حسین علیه السلام آمده و در روایت است که هرکه شب قدر نزد قبر آن حضرت باشد و دو رکعت نماز گذارد نزد آن حضرت یا آنچه که میسّر شود و از حق تعالی سؤال کند بهشت را و پناه برد از آتش حق تعالی به او عطا فرماید سؤال او را و پناه دهد او را از آتش و ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هرکه زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در ماه رمضان و بمیرد در راه زیارت از برای او عرض و حسابی نخواهد بود و به او بگویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم و امّا الفاظی که زیارت کرده می شود حضرت امام حسین علیه السلام به آن در لیله قدر پس چنان است که شیخ مفید و محمّد بن المشهدی و ابن طاوس و شهید علیهم السلام در کتب مزار ذکر نموده اند و آن زیارت را مختصّ به این شب و عیدَین یعنی روز عید فطر و قربان قرار داده اند و شیخ محمّد بن المشهدی به اسناد معتبر خود آن را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و گفته که آن حضرت فرمودند وقتی که اراده کردی زیارت کنی ابی عبدالله الحسین علیه السلام را پس برو به مشهد آن حضرت بعد

از آنکه غُسل کرده باشى و پوشيده باشى پاکيزه ترين جامه هاى خود را پس چون ايستادى نزد قبر آن حضرت پس روى خود را به جانب آن حضرت کن و قبله را ميان دو کتف خود قرار دِه و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ الصِّديقَةِ الطّاهِرَهِ، فاطِمَةَ سَيِّدَهِ نِساۤءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَوْلاىَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَآتَيْتَ الزَّکو ه، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَتَلَوْتَ الْکِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَجاهَدْتَ فِى اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَصَبَرْتَ عَلَى الْاَذى فى جَنْبِهِ مُحْتَسِباً حَتّى اَتيکَ الْيَقينُ، اَشْهَدُ اَنَ الَّذينَ خالَفُوکَ وَحارَبُوکَ، وَالَّذينَ خَذَلُوکَ، وَالَّذينَ قَتَلُوکَ مَلْعُونُونَ عَلى لِسانِ النَّبِىِّ الْاُمِّى، وَقَدْ خابَ مَنِ افْتَرى لَعَنَ اللَّهُ الظّالِمينَ لَکُمْ مِنَ الْاَوَّلينَ وَالْاخِرينَ، وَضاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ الْاَليمَ، اَتَيْتُکَ يا مَوْلاىَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ زائِراً عارِفاً بِحَقِّکَ، مُوالِياً لِاَوْلِياۤئِکَ، مُعادِياً لِاَعْدآئِکَ، مُسْتَبْصِراً بِالْهُدَى الَّذى اَنْتَ عَلَيْهِ، عارِفاً بِضَلالَهِ مَنْ خالَفَکَ، فَاشْفَعْ لى عِنْدَ رَبِّکَ. پس بچسبان خود را بر قبر و روى خود را بر آن گذار پس مى روى به جانب سَرِ مقدّس و مى گوئى: اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حُجَّةَ اللَّهِ فى اَرْضِهِ وَسَمآئِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلى روُحِکَ الطَّيِّبِ، وَجَسَدِکَ الطّاهِرِ، وَعَلَيْکَ السَّلامُ يا مَوْلاىَ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ. پس بچسبان خود را به قبر و ببوس آنرا و بگذار صورت خود را بر آن و بگرد به جانب سر پس دو رکعت نماز زيارت گذار و نماز کن بعد از آن دو رکعت آنچه ميسّر شود تو را پس از آن برو به سمت پا و زيارت کن علىّ بن الحسين عليهما

السلام را و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلاىَ وَابْنَ مَوْلاىَ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكاتُهُ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَضاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ الْأَليمَ. و دعا كن به آنچه مى خواهى پس زيارت كن شهدا را در حاليكه ميل كنى از سمت پا بطرف قبله پس بگو اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا الصِّدّيقُونَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا الشُّهَدآءُ الصَّابِرُونَ، اَشْهَدُ اَنَّكُمْ جاهَدْتُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ، وَصَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذى فى جَنْبِ اللَّهِ، وَنَصَحْتُمْ للَّهِ وَلِرَسُولِهِ، حَتّى اَتيكُمُ الْيَقينُ، اَشْهَدُ اَنَّكُمْ اَحْيآءٌ عِنْدَ رَبِّكُمْ تُرْزَقُونَ، فَجَزاكُمُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلامِ وَاَهْلِهِ اَفْضَلَ جَزآءِ الْمُحْسِنينَ، وَجَمَعَ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ فى مَحَلِّ النَّعيمِ. پس مى روى به زيارت عبّاس بن اميرالمؤمنين عليهما السلام همين كه رسيدى آنجاو ايستادى نزد آن جناب بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطيعُ للَّهِ وَلِرَسُولِهِ، اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ جاهَدْتَ وَنَصَحْتَ وَصَبَرْتَ حَتّى اَتيكَ الْيَقينُ، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمينَ لَكُمْ مِنَ الْأَوَّلينَ وَالْآخِرينَ، وَاَلْحَقَهُمْ بِدَرْكِ الْجَحيمِ. پس نماز تطوّع كند در مسجد آن جناب هرچه خواهد و بيرون رود.

پنجم زيارت حضرت امام حسين در عيد فطر و قربان

زيارت حضرت امام حسين عليه السلام است در عيد فطر و قربان به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه هركه در يک شب از سه شب قبر امام حسين عليه السلام را زيارت كند گناهان گذشته و آينده اش آمرزيده شود شب عيد فطر يا شب عيد اَضْحى يا شب نيمه شعبان و به روايت معتبر از حضرت موسى بن جعفر عليهما السلام منقول است كه فرمود سه شب است كه هركه زيارت كند حضرت امام حسين عليه السلام را در آن شبها گناهان گذشته و آينده اش آمرزيده شود شب نصف شعبان و شب بيست و سيّم ماه رمضان و

شب عید یعنی شب عید فطر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یک سال بنویسد حق تعالی برای او هزار حجّ مبرور و هزار عمره مقبوله و برآورد از برای او هزار حاجت دنیا و آخرت واز حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که هرکه شب عرفه در زمین کربلا باشد و بماند آنجا تا زیارت روز عید کند و برگردد نگاه دارد حق تعالی او را از شرّ آن سال بدان که علماء از برای این دو عید شریف دو زیارت نقل کرده اند یکی زیارت سابقه که به جهت لیالی قدر ذکر شد و دیگر این زیارت است و از کلمات ایشان ظاهر می شود که زیارت سابقه مال روزهای عیدَیْن است و این زیارت مال شبهای عیدین فرموده اند چون اراده کنی زیارت آن حضرت را در این دو شب پس بایست بر دَرِ قبّه مطهّره و نظر بیفکن به جانب قبر و بگو به جهت اِستیذان: یا مَوْلایَ یا اَباعَبْدِاللّهِ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، عَبْدُکَ وَابْنُ اَمَتِکَ الذَّلیلُ بَیْنَ یَدَیْکَ، وَالْمُصَغَّرُ فی عُلُوِّ قَدْرِکَ، وَالْمُعْتَرِفُ بِحَقِّکَ، جآءَکَ مُسْتَجیراً بِکَ، قاصِداً اِلی حَرَمِکَ، مُتَوَجِّهاً اِلی مَقامِکَ، مُتَوَسِّلاً اِلَی اللّهِ تَعالی بِکَ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ، ءَاَدْخُلُ یا وَلِیَّ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَهَ اللّهِ الْمُحْدِقینَ بِهذَا الْحَرَمِ، الْمُقیمینَ فی هذا الْمَشْهَدِ. * پس اگر دلت خاشع شد وچشمت گریان شد داخل شو و مقدّم دار پای راست را برپای چپ وبگو: بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ، وَ فی سَبیلِ اللّهِ، وَعَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ، اَللّهُمَّ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً، وَاَنْتَ

خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ. پس بگو اَللَّهُ اَكْبَرُ كَبيراً، وَالْحَمْدُ للَّهِ كَثيراً، وَسُبْحانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَاَصيلاً، وَالْحَمْدُ للّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، الْماجِدِ الْأَحَدِ، الْمُتَفَضِّلِ الْمَنَّانِ، الْمُتَطَوِّلِ الحَنَّانِ، الَّذى مِنْ تَطَوُّلِهِ سَهَّلَ لى زِيارَةَ مَوْلاىَ بِاِحْسانِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنى عَنْ زِيارَتِهِ مَمْنُوعاً، وَلا عَنْ ذِمَّتِهِ مَدْفُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ. پس داخل شو و چون به ميان روضه رسيدى بايست محاذى قبر مطهّر با حال خضوع و گريه و تضرّع و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ نُوحٍ اَمينِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ اِبْراهيمَ خَليلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُوسى كَليمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عِيسى رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَبيبِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عَلِيٍّ حُجَّةِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَرُّ التَّقِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا ثارَ اللَّهِ وَابْنَ ثارِهِ، وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَآتَيْتَ الزَّكاةَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجاهَدْتَ فى اللَّهِ حَقَ جِهادِهِ حَتَّى اسْتُبيحَ حَرَمُكَ، وَقُتِلْتَ مَظْلُوماً. پس بايست در نزد سَرِ مقدّس با دل خاشع وچشم گريان و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ، سَيِّدَهِ نِساءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَطَلَ الْمُسْلِمينَ، يا مَوْلاىَ اَشْهَدُ اَنَّكَ كُنْتَ نُوراً فِى الْأَصْلابِ الشَّامِخَهِ، وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجاهِلِيَّهُ بِاَنْجاسِها، وَلَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْلَهِمَّاتِ ثِيابِها، وَاَشْهَدُ اَنَّكَ مِنْ دَعآئِمِ الدّينِ، وَاَرْكانِ الْمُسْلِمينَ، وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنينَ، وَاَشْهَدُ اَنَّكَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِىُ الْهادِى الْمَهْدِيُّ، وَاَشْهَدُ اَنَّ الْاَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَهُ التَّقْوى وَاَعْلامُ الْهُدى وَالْعُروَهُ الْوُثْقى وَالْحُجَّهُ عَلى اَهْلِ

الدُّنْیا. پس بچسبان خود را به قبر و بگو: اِنَّا للَّهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ، یا مَوْلایَ اَنَا مُوالٍ لِوَلِیِّکُمْ، وَمُعادٍ لِعَدُوِّکُمْ، وَاَ نَا بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَبِاِیابِکُمْ، مُوقِنٌ بِشَرایِعِ دینی وَخَواتیمِ عَمَلی وَقَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَاَمْری لِاَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، یا مَوْلایَ اَتَیْتُکَ خائِفاً فَآمِنّی وَاَتَیْتُکَ مُسْتَجیراً فَاَجِرْنی وَاَتَیْتُکَ فَقیراً فَاَغْنِنی سَیِّدی وَمَوْلایَ، اَنْتَ مَوْلایَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعینَ، آمَنْتُ بِسِرِّکُمْ وَ عَلانِیَتِکُمْ، وَبِظاهِرِکُمْ وَباطِنِکُمْ، وَاَوَّلِکُمْ وَآخِرِکُمْ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ التَّالی لِکِتابِ اللَّهِ، وَاَمینُ اللَّهِ الدَّاعی اِلَی اللَّهِ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، لَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً ظَلَمَتْکَ وَ اُمَّةً قَتَلَتْکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ. پس دو رکعت نماز نزدسر آن حضرت بکن وچون سلام گفتی بگو: اَللّهُمَ اِنّی لَکَ صَلَّیْتُ وَلَکَ رَکَعْتُ، وَلَکَ سَجَدْتُ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، فَاِنَّهُ لاتَجُوزُ الصَّلوهُ وَالرُّکُوعُ وَالسُّجُودُ اِلاَّ لَکَ، لِاَنَّکَ اَنْتَ اللَّهُ الَّذی لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَبْلِغْهُمْ عَنّی اَفْضَلَ السَّلامِ وَالتَّحِیَّهِ، وَارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلامَ، اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیَّةٌ مِنّی اِلی سَیِّدِی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلامَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَعَلَیْهِ، وَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَاجْزِنی عَلَیْهِما اَفْضَلَ اَمَلی وَرَجآئی فیکَ وَفی وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ پس بچسبان خود را بر قبر و ببوس آنرا و بگو: اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ قَتیلِ الْعَبَراتِ، وَاَسیرِ الْکُرُباتِ، اَللّهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیُّکَ، وَابْنُ وَلِیِّکَ وَصَفِیُّکَ الثَّآئِرُ بِحَقِّکَ اَکْرَمْتَهُ بِکَرامَتِکَ، وَخَتَمْتَ لَهُ بِالشَّهادَهِ، وَجَعَلْتَهُ سَیِّداً مِنَ السَّادَهِ، وَقآئِداً مِنَ الْقادَهِ، وَاَکْرَمْتَهُ بِطیبِ الْوِلادَهِ، وَاَعْطَیْتَهُ مَواریثَ الْاَنْبِیآءِ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الْاَوْصِیآءِ، فَاَعْذَرَ فِی الدُّعآءِ، وَمَنَحَ النَّصیحَهَ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ، حَتَّی اسْتَنْقَذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَهِ، وَحَیْرَهِ الضَّلالَهِ، وَقَدْ تَوازَرَ عَلَیْهِ مَنْ غَرَّتْهُ

الدُّنْیا، وَباعَ حَظَّهُ مِنَ الْاٰخِرَهِ بِالْأَدْنی وَتَرَدّی فی هَواهُ، وَاَسْخَطَکَ وَاَسْخَطَ نَبِیَّکَ، وَاَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اُوْلی الشِّقاقِ وَالنِّفاقِ، وَحَمَلَهَ الْاَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبینَ النّارَ، فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً مُقْبِلاً غَیْرَ مُدْبِرٍ، لا تَاْخُذُهُ فِی اللّهِ لَوْمَهُ لاۤئِمٍ، حَتّی سُفِکَ فی طاعَتِکَ دَمُهُ، وَاسْتُبیحَ حَریمُهُ، اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْناً وَبیلاً، وَعَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً.

پس بگرد به جانب علیّ بن الحُسَیْن علیهما السلام و آن جناب در طرف پای مبارک حضرت حسین علیه السلام است پس بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ خاتَمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَهَ سَیِّدَهِ نِساۤءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمَظْلُومُ الشَّهیدُ، بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی عِشْتَ سَعیداً، وَقُتِلْتَ مَظْلُوماً شَهیداً. * پس رو کن بسوی قبور شهداء رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِمْ و بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الذّاۤبُّونَ عَنْ تَوْحیدِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی فُزْتُمْ فَوْزاً عَظیماً. پس برو به مشهد عباس بن علیّ علیهما السلام و بایست نزد ضریح شریف آن جناب و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ وَالصِّدّیقُ الْمُواسی اَشْهَدُ اَنَّکَ آمَنْتَ بِاللّهِ، وَنَصَرْتَ ابْنَ رَسُولِ اللّهِ، وَدَعَوْتَ اِلی سَبیلِ اللّهِ، وَواسَیْتَ بِنَفْسِکَ، فَعَلَیْکَ مِنَ اللّهِ اَفْضَلُ التَّحِیَّهِ وَالسَّلام. * پس بچسبان خود را به قبر و بگو بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی یا ناصِرَ دینِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ الْحُسَیْنِ الصِّدّیقِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ الْحُسَیْنِ الشَّهیدِ، عَلَیْکَ مِنّیِ السَّلامُ ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ. پس نماز کن در نزد سَرِ آن حضرت دو رکعت و بگو بعد از آن آنچه را که می گفتی در نزد سر حضرت حسین علیه السلام

یعنی بخوان دعاء اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیْتُ الخ پس برگرد بسوی مشهد حسین علیه السلام و بمان در نزد آن حضرت آنچه خواهی مگر آنکه مستحبّ است آنجا را مکان بیتوته یعنی خوابگاه قرار ندهی

زیارت وداع

و چون خواهی وداع کنی آن حضرت را بایست در نزد سر و گریه کن و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ، سَلامَ مُوَدِّعٍ لا قالٍ وَلا سَئِمٍ، فَاِنْ اَنْصَرِفْ فَلا عَنْ مَلالَهٍ، وَاِنْ اُقِمْ فَلاعَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِما وَعَدَ اللّهُ الصّابِرینَ، یا مَوْلاَیَ لا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکَ، وَرَزَقَنِیَ الْعَوْدَ اِلَیْکَ، وَالْمُقامَ فی حَرَمِکَ، وَالْکَوْنَ فی مَشْهَدِکَ، آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ. * پس ببوس ضریح را وجمیع بدن خود را بر آن بمال بدرستی که آن باعث امان و حرز تو است و بیرون برو از نزد آنحضرت به طوری که رویت به جانب قبر باشد و پشت بر او مکن و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ الْمَقامِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا شَریکَ الْقُرْآنِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ الْخِصامِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفینَهَ النَّجاهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَلائِکَهَ رَبِّی الْمُقیمینَ فی هذَا الْحَرَمِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَبَداً ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ و بگو اِنّا للّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ.

پس برو بیرون و سید بن طاوس و محمّد بن المشهدی گفته اند پس در وقتی که چنین کردی مثل کسی مانی که زیارت کرده خدا را در عرش.

ششم زیارت امام حسین در روز عرفه

زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه است بدان که آنچه از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در باب زیارت عرفه رسیده از کثرت اخبار و بسیاری فضیلت و ثواب زیاده از آنست که احصا شود و ما به جهت تشویق زائرین به ذکر چند حدیث اکتفا می نماییم به سند معتبر از بشیر دَهّان منقول است که گفت عرض کردم به خدمت حضرت صادق علیه السلام که گاه هست حجّ از من فوت

می شود و روز عرفه را نزد قبر امام حسین علیه السلام می گذرانم فرمود که نیک می کنی ای بشیر هر مؤمنی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود با شناسایی حق آن حضرت در غیر روز عید نوشته شود برای او ثواب بیست حجّ و بیست عمره مبروره مقبوله و بیست جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل و هرکه زیارت کند آن حضرت را در روز عید بنویسد حق تعالی برای او ثواب صد حجّ و صد عمره و صد جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل و هرکه زیارت کند آن حضرت را در روز عرفه با معرفت حقّ آن حضرت نوشته شود برای او ثواب هزار حجّ و هزار عمره پسندیده مقبوله و هزار جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل گفتم کجا حاصل می شود برای من ثواب موقف عرفات پس آن حضرت نظر کرد بسوی من مانند کسی که خشمناک باشد و فرمود که ای بشیر هرگاه مؤمنی برود به زیارت قبر امام حسین علیه السلام در روز عرفه و غسل کند در نهر فرات پس متوجّه شود بسوی قبر آن حضرت بنویسد حق تعالی از برای او بهر گامی که برمی دارد حجّی که با همه مناسک به عمل آورده باشد و چنین گمان دارم که فرمود وعمره [غزوه و در احادیث کثیره بسیار معتبره وارد شده که حق تعالی در روز عرفه اوّل نظر رحمت بسوی زائران قبر حسین علیه السلام می افکند پیش از آنکه نظر به اهل موقف عرفات کند و در حدیث معتبر از رفاعه منقول است که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که

امسال حجّ کردی گفتم فدایت شوم زری نداشتم که به حج روم ولکن عرفه را نزد قبر امام حسین علیه السلام گذرانیدم فرمود که ای رفاعه هیچ کوتاهی نکردی از آنچه اهل منی در آن بودند اگر نه این بود که کراهت دارم که مردم ترک حجّ کنند هرآینه حدیثی برای تو می گفتم که هرگز ترک زیارت قبر آن حضرت نکنی پس ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که خبر داد مرا پدرم که هرکه بیرون رود بسوی قبر امام حسین علیه السلام و عارف به حقّ آن حضرت باشد و با تکبّر نرود همراه او می شوند هزار ملک از جانب راست و هزار ملک از جانب چپ و نوشته شود برای او ثواب هزار حجّ و هزار عمره که با پیغمبر یا وصیّ پیغمبر کرده باشد و اما کیفیّت زیارت آن حضرت پس چنان است که علماء اَجلّه و رؤساء مذهب و ملّت فرموده اند چون خواستی آن حضرت را در این روز زیارت کنی پس اگر ممکن شد تو را که از فرات غسل کنی چنان کن و اگر نه از هر آبی که تو را ممکن باشد و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوش و قصد زیارت آن حضرت کن در حالتی که به آرامی و وقار و تَاَنّی باشی پس چون به دَرِ حایر برسی بگو:

اَللَّهُ اَکْبَرُ و بگو اَللَّهُ اَکْبَرُ کَبیراً، وَاَلْحَمْدُ للَّهِ کَثیراً وَسُبْحانَ اللَّهِ بُکْرَةً وَاَصیلاً، وَالْحَمْدُ للَّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَما کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللَّهُ، لَقَدْ جآئَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَةَ

الزَّهْرآءِ، سَيِّدَهِ نِساۤءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، اَلسَّلامُ عَلى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلىٍّ، اَلسَّلامُ عَلى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، اَلسَّلامُ عَلى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، اَلسَّلامُ عَلى عَلِىِّ بْنِ مُوسى اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ، اَلسَّلامُ عَلى عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، اَلسَّلامُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ، اَلسَّلامُ عَلَى الْخَلَفِ الصَّالِحِ الْمُنْتَظَرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ الْمُوالى لِوَلِيِّكَ، الْمُعادى لِعَدُوِّكَ، اسْتَجارَ بِمَشْهَدِكَ، وَتَقَرَّبَ اِلَى اللَّهِ بِقَصْدِكَ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذى هَدانى لِوِلايَتِكَ، وَخَصَّنى بِزِيارَتِكَ، وَسَهَّلَ لى قَصْدَكَ. پس داخل روضه شو و بايست محاذى سر و بگو: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ آدَمَ صَفْوَهِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ نُوحٍ نَبِىِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ اِبْراهيمَ خَليلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُوسى كَليمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عيسى رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبيبِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفى اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ عَلِىٍّ الْمُرْتَضى اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ خَديجَهَ الْكُبْرى اَالسَّلامُ عَلَيْكَ يا ثارَ اللَّهِ وَابْنَ ثارِهِ، وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَآتَيْتَ الزَّكاهَ، وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاَطَعْتَ اللَّهَ حَتّى اَتيكَ الْيَقينُ، فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ، يا مَوْلاىَ يا اَبا عَبْدِاللَّهِ، اُشْهِدُ اللَّهَ وَمَلآئِكَتَهُ وَاَنْبِيآئَهُ وَرُسُلَهُ، اَ نّى بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِاِيابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرايِعِ دينى وَخَواتيمِ عَمَلى وَمُنْقَلَبى اِلى رَبّى فَصَلَواتُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ وَعَلى اَرْواحِكُمْ وَعَلى

اَجْسادِكُمْ وَعَلى شاهِدِكُمْ وَعَلى غآئِبِكُمْ، وَظاهِرِكُمْ وَباطِنِكُمْ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، وَابْنَ اِمامِ الْمُتَّقينَ، وَابْنَ قآئِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ اِلى جَنّاتِ النَّعيمِ، وَكَيْفَ لا تَكُونُ كَذلِكَ، وَاَنْتَ بابُ الْهُدى وَاِمامُ التُّقى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقى وَالْحُجَّةُ عَلى اَهْلِ الدُّنْيا وَخامِسُ اَصْحابِ الْكِسآءِ، غَذَتْكَ يَدُ الرَّحْمَهِ، وَرُضِعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْأيمانِ، وَرُبّيتَ فى حِجْرِ الْاِسْلامِ، فَالنَّفْسُ غَيْرُ راضِيَهٍ بِفِراقِكَ، وَلا شآكَّهٍ فى حَيوتِكَ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْكِ وَعَلى آبائِكَ وَاَبْنآئِكَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صَريعَ الْعَبْرَهِ السّاكِبَهِ، وَقَرينَ الْمُصيبَهِ الرّاتِبَهِ، لَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحارِمَ، [وَ]انْتَهَكَتْ فيكَ حُرْمَهَ الْاِسْلامِ فَقُتِلْتَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ مَقْهُوراً، وَاَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكَ مَوْتُوراً، وَاَصْبَحَ كِتابُ اللَّهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُوراً، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى جَدِّكَ وَاَبيكَ، وَاُمِّكَ وَاَخيكَ، وَعَلَى الْاَئِمَّهِ مِنْ بَنيكَ، وَعَلَى الْمُسْتَشْهَدينَ مَعَكَ، وَعَلَى الْمَلائِكَهِ الْحآفّينَ بِقَبْرِكَ، وَالشّاهِدينَ لِزُوّارِكَ، الْمُؤَمِّنينَ بِالْقَبُولِ عَلى دُعآءِ شيعَتِكَ، وَالسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَكاتُهُ، بِاَبى اَنْتَ وَاُمّى يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِاَبى اَنْتَ وَاُمّى يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّهُ، وَجَلَّتِ الْمُصيبَهُ بِكَ عَلَيْنا، وَعَلى جَميعِ اَهْلِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ، فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً اَسْرَجَتْ وَاَلْجَمَتْ وَتَهَيَّاَتْ لِقِتالِكَ، يا مَوْلاىَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، قَصَدْتُ حَرَمَكَ، وَاَتَيْتُ مَشْهَدَكَ، اَسْئَلُ اللَّهَ بِالشَّاْنِ الَّذى لَكَ عِنْدَهُ وَبِالْمَحَلِّ الَّذى لَكَ لَدَيْهِ، اَنْ يُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ يَجْعَلَنى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ، بِمَنِّهِ وَجُودِهِ وَ كَرَمِهِ

نماز زیارت

پس ببوس ضریح را پس دو رکعت نماز کن در بالای سر و در این دو رکعت هر سوره که می خواهی بخوان و چون فارغ شدی بگو: اَللّهُمَّ اِنّى صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَحْدَكَ لا شَريكَ لَكَ، لِأَنَّ الصَّلوهَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَكُونُ اِلاَّ لَكَ، لِأَنَّكَ

اَنْتَ اللَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، اَللّهُمَّ صَلِ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَبْلِغْهُمْ عَنّی اَفْضَلَ التَّحِیَّهِ وَالسَّلام، وَارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ التَّحِیَّهَ وَالسَّلامَ، اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیَّهٌ مِنّی اِلی مَوْلایَ وَسَیِّدی وَاِمامی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلامُ، اَللّهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَقَبَّلْ ذلِکَ مِنّی وَاجْزِنی عَلی ذلِکَ اَفْضَلَ اَمَلی وَرَجآئی فیکَ وَفی وَلِیِّکَ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ. پس برخیز و برو بسوی پای مبارک حضرت حُسَیْن علیه السلام و زیارت کن علیّ بن الحسین علیهما السلام را و سَرِ آن جناب در نزد پای ابی عبداللَّه علیه السلام است پس بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ نَبِیِّ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ الْحُسَیْنِ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الشَّهیدُ بْنُ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمَظْلُومُ ابْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً قَتَلَتْکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً ظَلَمَتْکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ وَابْنَ وَلِیِّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصیبَهُ وَجَلَّتِ الرَّزِیَّهُ بِکَ عَلَیْنا وَعَلی جَمیعِ الْمُؤْمِنینَ، فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً قَتَلَتْکَ، وَاَبْرَءُ اِلَی اللَّهِ وَاِلَیْکَ مِنْهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْأخِرَهِ.

زیارت شهداء

پس توجه کن بجانب شهداء و زیارت کن ایشان را و بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَوْلِیآءَ اللَّهِ وَاَحِبَّآئَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَصْفِیآءَ اللَّهِ وَاَوِدَّآئَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصارَ دینِ اللَّهِ وَاَنْصارَ نَبِیِّهِ، وَاَنْصارَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَاَنْصارَ فاطِمَهَ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصارَ اَبیمُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْوَلِیِّ النَّاصِحِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصارَ اَبیعَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنِ الشَّهیدِ الْمَظْلُومِ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ، بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی طِبْتُمْ وَطابَتِ الْاَرْضُ الَّتی فیها دُفِنْتُمْ وَفُزْتُمْ وَاللَّهِ فَوْزاً عَظیماً، یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ مَعَکُمْ فِی الْجِنانِ

مَعَ الشُّهَدآءِ وَالصَّالِحينَ، وَحَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ. پس برگرد به جانب سَرِ امام حسین علیه السلام و بسیار دعا کن از برای خود و از برای اهل و عیال و برادران مؤمن خود و سیّد بن طاوس وشهید فرموده اند پس برو به مشهد جناب عبّاس رضی الله عنه همین که رسیدی به آنجا بایست نزد قبر آنجناب وبگو: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَا الْفَضْلِ الْعِبَّاسَ بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ سَیِّدِالْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَوَّلِ الْقَوْمِ اِسْلاماً، وَاَقْدَمِهِمْ ایماناً، وَاَقْوَمِهِمْ بِدینِ اللَّهِ، وَاَحْوَطِهِمْ عَلَی الْإِسْلامِ، اَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَخیکَ، فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُواسی فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً قَتَلَتْکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً ظَلَمَتْکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ، وَانْتَهَکَتْ فی قَتْلِکَ حُرْمَةَ الْإِسْلامِ، فَنِعْمَ الْأَخُ الصَّابِرُ الْمُجاهِدُ الْمُحامِی النَّاصِرُ، وَالْأَخُ الدَّافِعُ عَنْ اَخیهِ، الْمُجیبُ اِلی طاعَةِ رَبِّهِ، الرَّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیْرُهُ مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ، وَالثَّنآءِ الْجَمیلِ، وَاَلْحَقَکَ اللَّهُ بِدَرَجَةِ ابآئِکَ فی دارِ النَّعیمِ، اِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ پس بیفکن خود را بر قبر و بگو: اَللَّهُمَّ لَکَ تَعَرَّضْتُ، وَلِزِیارَةِ اَوْلِیآئِکَ قَصَدْتُ، رَغْبَةً فی ثَوابِکَ، وَرَجآءً لِمَغْفِرَتِکَ، وَجَزیلِ اِحْسانِکَ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ تَجْعَلَ رِزْقی بِهِمْ دآرّاً، وَعَیْشی بِهِمْ قآرّاً، وَزِیارَتی بِهِمْ مَقْبُولَةً وَذَنْبی بِهِمْ مَغْفُوراً، وَاقْلِبْنی بِهِمْ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً دُعآئی بِاَفْضَلِ ما یَنْقَلِبُ بِهِ اَحَدٌ مِنْ زُوَّارِهِ وَ الْقاصِدینَ اِلَیْهِ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ. پس ببوس ضریح را و نماز گذار نزد آن حضرت نماز زیارت و آنچه خواسته باشی و چون خواستی وداع کنی آن حضرت را بگو آنچه را که از پیش ذکر کردیم در وداع آن حضرت.

هفتم زیارت عاشوراء

زیارت عاشوراء است بدان که زیارات منقوله

در روز عاشوراء چند زیارت است و ما در اینجا به ملاحظه اختصار به ذکر دو زیارت اکتفا می کنیم و در باب دوّم در اعمال روز عاشوراء نیز زیارتی نقل کردیم با مطالبی که مناسب است با این مقام و امّا آن دو زیارت اوّل زیارت عاشوراء معروفه است که خوانده می شود از نزدیک و دور و شرح آن چنانکه شیخ ابوجعفر طوسی در مصباح ذکر فرموده چنین است روایت کرده محمّد بن اسمعیل بن بزیع از صالح بن عقبه از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود هر که زیارت کند حسین بن علی علیهما السلام را در روز دهم محرّم تا آنکه نزد قبر آن حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حجّ و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسی باشد که حجّ و عمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام راوی گفت: گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسی که بوده باشد در شهرهای دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آن حضرت در مثل این روز فرمود هرگاه چنین باشد بیرون رود بسوی صحرا یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خود و اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلین آن حضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را در اوایل روز پیش از زوال آفتاب پس ندبه کند بر حسین علیه السلام و بگرید

بر او و امر کند کسانی را که در خانه اش هستند هرگاه از ایشان تقیّه نمی کند به گریستن بر آن حضرت و برپا دارد در خانه خود مصیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به حسین علیه السلام و من ضامنم برای ایشان بر خدا هرگاه بیاورند این عمل را جمیع آن ثوابها را گفتم فدای تو شوم ضامن می شوی این ثوابها را برای ایشان و کفیل می شوی این ثوابها را فرمود که بلی من ضامنم و کفیلم از برای کسی که این عمل را بجا آورد گفتم که چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند فرمود که می گویند «اَعْظَمَ اللَّهُ اُجُورَنا بِمُصابِنا بِالْحُسَیْنِ علیه السلام وَجَعَلَنا وَاِیَّاکُمْ مِنَ الطَّالِبینَ بِثارِهِ مَعَ وَلِیِّهِ الْاِمامِ الْمَهْدِیِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلامُ» یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت ما به حسین علیه السلام و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولیّ او امام مهدی از آل محمد علیهم السلام و اگر بتوانی که بیرون نروی آن روز را در پی حاجتی چنان کن زیرا که آن روز نحسی است که برآورده نمی شود در آن حاجت مؤمن و اگر برآورده شود مبارک نخواهد بود از برای او و نخواهد دید در آن خیری و رشدی و ذخیره نکند البتّه هیچیک از شما برای منزلش در آن روز چیزی را پس هرکه ذخیره کند در آن روز چیزی را برکت نخواهد دید در آن چیزی که ذخیره نموده و مبارک نخواهد بود از برای او و در اهلش که ذخیره برای آنها نهاده پس هرگاه

بجا آورند این عمل را بنویسد حق تعالی برای ایشان ثواب هزار حجّ و هزار عمره و هزار جهاد که همه را با رسول خدا صلی الله علیه وآله کرده باشد و از برای اوست مزد و ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصیّ و صدّیق و شهیدی که مرده باشد یا کشته شده باشد از زمانی که خلق فرموده حق تعالی دنیا را تا زمانی که به پای شود قیامت صالح بن عُقْبَه و سیف بن عمیره گفته اند که گفت علقمه بن محمّد حضرمی که گفتم به حضرت باقر علیه السلام که تعلیم بفرما مرا دعایی که بخوانم آن را در این روز هرگاه زیارت کنم آن جناب را از نزدیک و دعایی که بخوانم آنرا هرگاه زیارت نکنم او را از نزدیک و بخواهم اشاره کنم به سلام بسوی او از شهرهای دور و از خانه ام فرمود به من ای علقمه هرگاه تو بجا آوردی آن دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بسوی آن حضرت به سلام پس بگو در وقت اشاره به آن حضرت بعد از گفتن تکبیر این قول را (یعنی زیارت آتیه را) پس به درستی که تو هرگاه گفتی این قول را به تحقیق که دعا کرده ای به آن چیزی که دعا می کند به آن زائران آن حضرت از ملائکه وبنویسد خداوند از برای تو صدهزار هزار درجه وبوده باشی مثل کسی که شهید شده باشد با امام حسین علیه السلام تا مشارکت کنی ایشان را در درجات ایشان وشناخته نشوی مگر در جمله شهیدانی که شهید شده اند با آن حضرت ونوشته شود برای تو ثواب زیارت

هر پیغمبری و رسولی و ثواب هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از روزی که شهید شده است سلام خدا بر آن حضرت و بر اهل بیتش می گویی:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خِیَرَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِساَءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَ اللَّهِ وَابْنَ ثارِهِ، وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلَی الْاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِناَئِکَ، عَلَیْکُمْ مِنّی جَمیعاً سَلامُ اللَّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ، یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ الْمُصیبَةُ بِکَ عَلَیْنا، وَعَلی جَمیعِ اَهْلِ الْاِسْلامِ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتْ مُصیبَتُکَ فِی السَّمواتِ، عَلی جَمیعِ اَهْلِ السَّمواتِ، فَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقامِکُمْ، وَاَزالَتْکُمْ عَنْ مَراتِبِکُمُ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فیها، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً قَتَلَتْکُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدینَ لَهُمْ بِالتَّمْکینِ مِنْ قِتالِکُمْ، بَرِئْتُ اِلَی اللَّهِ وَاِلَیْکُمْ مِنْهُمْ وَمِنْ اَشْیاعِهِمْ وَاَتْباعِهِمْ وَاَوْلِیاَئِهِم، یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اِنّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ، وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِیادٍ وَآلَ مَرْوانَ، وَلَعَنَ اللَّهُ بَنی اُمَیَّهَ قاطِبَةً، وَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجانَهَ، وَلَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ شِمْراً، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً اَسْرَجَتْ وَاَلْجَمَتْ وَتَنَقَّبَتْ لِقِتالِکَ، بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی لَقَدْ عَظُمَ مُصابی بِکَ، فَاَسْئَلُ اللَّهَ الَّذی اَکْرَمَ مَقامَکَ وَاَکْرَمَنی بِکَ اَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ اِمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْنی عِنْدَکَ وَجیهاً بِالْحُسَیْنِ علیه السلام فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ، یا اَبا عَبْدِاللَّهِ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلی اللَّهِ وَاِلی رَسُولِهِ، وَاِلی امیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ اِلی

فاطِمَةَ وَاِلَى الْحَسَنِ، وَاِلَيْکَ بِمُوالاتِکَ، وَبِالْبَراَئَةِ [مِمَّنْ قاتَلَکَ وَ نَصَبَ لَکَ الْحَرْبَ، وَ بِالْبَرائَةِ مِمَّنْ اَسَّسَ اَساسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ، وَاَبْرَءُ اِلَى اللَّهِ وَ اِلى رَسُولِهِ مِمَّنْ اَسَسَّ اَساسَ ذلِکَ، وَبَنى عَلَيْهِ بُنْيانَهُ، وَجَرى فى ظُلْمِهِ، وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعلى اَشْياعِكُمْ، بَرِئْتُ اِلَى اللَّهِ وَاِلَيْكُمْ مِنْهُمْ، وَاَتَقَرَّبُ اِلَى اللَّهِ، ثُمَّ اِلَيْكُمْ بِمُوالاتِكُمْ وَمُوالاهِ وَلِيِّكُمْ، وَبِالْبَر آئَهِ مِنْ اَعْداَئِكُمْ وَالنّاصِبِينَ لَكُمُ الْحَرْبَ، وَبِالْبَر آئَهِ مِنْ اَشْياعِهِمْ وَاَتْباعِهِمْ، اِنّى سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ، وَوَلِىٌّ لِمَنْ والاكُمْ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداكُمْ، فَاَسْئَلُ اللَّهَ الَّذى اَكْرَمَنى بِمَعْرِفَتِكُمْ، وَمَعْرِفَهِ اَوْلِياَئِكُمْ، وَرَزَقَنِى الْبَراَئَةَ مِنْ اَعْدآئِكُمْ، اَنْ يَجْعَلَنى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ، وَاَنْ يُثَبِّتَ لى عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِى الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ، وَاَسْئَلُهُ اَنْ يُبَلِّغَنِى الْمَقامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَ اَنْ يَرْزُقَنى طَلَبَ ثارى مَعَ اِمامٍ هُدىً ظاهِرٍ ناطِقٍ [بِالْحَقِ مِنْكُمْ، وَاَسْئَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّاْنِ الَّذى لَكُمْ عِنْدَهُ اَنْ يُعْطِيَنى بِمُصابى بِكُمْ اَفْضَلَ ما يُعْطى مُصاباً بِمُصيبَتِهِ مُصيبَهً ما اَعْظَمَها وَاَعْظَمَ رَزِيَّتَها فِى الْإِسْلامِ، وَفى جَميعِ السَّمواتِ وَالْأَرْضِ، اَللّهُمَ اجْعَلْنى فى مَقامى هذا، مِمَّنْ تَنالُهُ مِنْکَ صَلَواتٌ وَرَحْمَهٌ وَمَغْفِرَهٌ، اَللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيایَ مَحْيا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَماتى مَماتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اَللّهُمَّ اِنَّ هذا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو اُمَيَّه، وَابْنُ آكِلَهِ الْأَكبادِ، اللَّعينُ ابْنُ اللَّعينِ عَلى لِسانِکَ وَلِسانِ نَبِيِّکَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فى كُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فيهِ نَبِيُّکَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّهُمَّ الْعَنْ اَبا سُفْيانَ وَمُعوِيَهَ وَ يَزيدَ بْنَ مُعاوِيَهَ، عَلَيْهِمْ مِنْکَ اللَّعْنَهُ اَبَدَ الْأَبِدينَ، وَهذا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيادٍ وَآلُ مَرْوانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، اَللّهُمَّ فَضاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْکَ وَالْعَذابَ [الْأَليمَ ، اَللّهُمَّ اِنّى اَتَقَرَّبُ اِلَيْکَ فى هذَاالْيَوْمِ، وَفى مَوْقِفى هذا، وَاَيّامِ حَيوتى بِالْبَرآئَهِ

مِنْهُمْ، وَاللَّعْنَهِ عَلَيْهِمْ، وَبِالْمُوالاتِ لِنَبِیِّکَ وَآلِ نَبِیِّکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ اَلسَّلامُ. * پس می گوئی صد مرتبه: اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ، اَللّهُمَ الْعَنِ الْعِصابَهَ الَّتی جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ، وَشایَعَتْ وَبایَعَتْ وَتابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ، اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمیعاً. پس می گوئی صد مرتبه: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللّهِ، وَعَلَی الْاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، عَلَیْکَ مِنّی سَلامُ اللّهِ [اَبَداً] ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ، وَلا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ، وَعَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، وَعَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ، وَعَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ. * پس می گوئی: اَللّهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّی وَابْدَأْ بِهِ اَوَّلاً، ثُمَّ الثّانِیَ وَالثّالِثَ وَالرّابِعَ، اَللّهُمَّ الْعَنْ یَزیدَ خامِساً، وَالْعَنْ عُبَیْدَ اللّهِ بْنَ زِیادٍ وَابْنَ مَرْجانَهَ، وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشِمْراً، وَآلَ اَبی سُفْیانَ وَآلَ زِیادٍ وَآلَ مَرْوانَ، اِلی یَوْمِ الْقِیمَهِ. پس به سجده می روی ومی گوئی: اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلی مُصابِهِمْ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی عَظیمِ رَزِیَّتی اَللّهُمَ ارْزُقْنی شَفاعَهَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ، وَثَبِّتْ لی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ، وَ اَصْحابِ الْحُسَیْنِ، الَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ علیه السلام.

دعای علقمه

علقمه گفت که فرمود حضرت باقر علیه السلام که اگر بتوانی که زیارت کنی آن حضرت را در هر روز به این زیارت در خانه خود بکن که خواهد بود برای تو جمیع این ثوابها و روایت کرده محمّد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره که گفت بیرون رفتم با صفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصحاب خودمان بسوی نجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از حیره به جانب مدینه پس زمانی که ما فارغ شدیم از زیارت

یعنی زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام گردانید صفوان صورت خود را به جانب مشهد ابو عبدالله علیه السلام پس گفت از برای ما که زیارت کنید حسین علیه السلام را از این مکان از نزد سر مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام که از اینجا ایما و اشاره کرد به سلام بر آن حضرت جناب صادق علیه السلام و من در خدمتش بودم سیف گفت پس خواند صفوان همان زیارتی را که روایت کرده بود علقمه ابن محمّد حضرمی از حضرت باقر علیه السلام در روز عاشوراء آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیرالمؤمنین علیه السلام و وداع گفت بعد از آن نماز امیرالمؤمنین علیه السلام را و اشاره کرد به جانب قبر حسین علیه السلام به سلام در حالتی که گردانیده بود روی خود را به جانب او و وداع کرد بعد از زیارت او و را و از دعاهایی که بعد از نماز خواند این بود:

متن دعای علقمه

متن دعای علقمه

یا اَللَّهُ یا اَللَّهُ یا اَللَّهُ، یا مُجیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ، یا کاشِفَ کُرَبِ الْمَکْرُوبینَ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ، یا صَریخَ الْمُسْتَصْرِخینَ، وَیا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَیَ مِنْ حَبْلِ الْوَریدِ، وَیا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، وَیا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلی وَ بِالْأُفُقِ الْمُبینِ، وَیا مَنْ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی وَیا مَنْ یَعْلَمُ خآئِنَهَ الْأَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، وَیا مَنْ لا یَخْفی عَلَیْهِ خافِیَهٌ، یا مَنْ لا تَشْتَبِهُ عَلَیْهِ الْأَصْواتُ، وَیا مَنْ لا تُغَلِّطُهُ الْحاجاتُ، وَیا مَنْ لا یُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحّینَ، یا مُدْرِکَ کُلِ فَوْتٍ، وَیا جامِعَ کُلِّ شَمْلٍ، وَیا بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْمٍ فی شَأْنٍ، یا قاضِیَ الْحاجاتِ، یا مُنَفِّسَ الْکُرُباتِ، یا مُعْطِیَ

السُّؤُلاتِ، یا وَلِیَّ الرَّغَباتِ، یا کافِیَ الْمُهِمَّاتِ، یا مَنْ یَکْفی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ، وَلا یَکْفی مِنْهُ شَیْ ءٌ، فِی السَّمواتِ وَالْاَرْض، اَسْئَلُکَ بِحَقِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ، وَعَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَبِحَقِّ فاطِمَةَ بِنْتِ نَبِیِّکَ، وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، فَاِنّی بِهِمْ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ فی مَقامی هذا، وَبِهِمْ اَتَوَسَّلُ وَبِهِمْ اَتَشَفَّعُ اِلَیْکَ، وَبِحَقِّهِمْ اَسْئَلُکَ وَاُقْسِمُ وَاَعْزِمُ عَلَیْکَ، وَبِالشَّاْنِ الَّذی لَهُمْ عِنْدَکَ، وَبِالْقَدْرِ الَّذی لَهُمْ عِنْدَکَ، وَبِالَّذی فَضَّلْتَهُمْ عَلَی الْعالَمینَ، وَبِاسْمِکَ الَّذی جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ، وَبِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعالَمینَ، وَبِهِ اَبَنْتَهُمْ وَاَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعالَمینَ، حَتّی فاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعالَمینَ جَمیعاً، اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ تَکْشِفَ عَنّی غَمّی وَهَمّی وَکَرْبی وَتَکْفِیَنِی الْمُهِمَّ مِنْ اُمُوری وَتَقْضِیَ عَنّی دَیْنی وَ تُجیرَنی مِنَ الْفَقْرِ وَتُجیرَنی مِنَ الْفاقَهِ، وَتُغْنِیَنی عَنِ الْمَسْئَلَهِ اِلَی الْمَخْلُوقینَ، وَتَکْفِیَنی هَمَّ مَنْ اَخافُ هَمَّهُ، وَعُسْرَ مَنْ اَخافُ عُسْرَهُ، وَحُزُونَهَ مَنْ اَخافُ حُزُونَتَهُ، وَشَرَّ مَنْ اَخافُ شَرَّهُ، وَمَکْرَ مَنْ اَخافُ مَکْرَهُ، وَبَغْیَ مَنْ اَخافُ بَغْیَهُ، وَ جَوْرَ مَنْ اَخافُ جَوْرَهُ، وَسُلْطانَ مَنْ اَخافُ سُلْطانَهُ، وَکَیْدَ مَنْ اَخافُ کَیْدَهُ، وَمَقْدُرَهَ مَنْ اَخافُ مَقْدُرَتَهُ عَلَیَّ، وَ تَرُدَّ عَنّی کَیْدَ الْکَیَدَهِ، وَمَکْرَ الْمَکَرَهِ، اَللّهُمَّ مَنْ اَرادَنی فَاَرِدْهُ، وَمَنْ کادَنی فَکِدْهُ، وَاصْرِفْ عَنّی کَیْدَهُ وَمَکْرَهُ وَبَاْسَهُ وَاَمانِیَّهُ، وَامْنَعْهُ عَنّی کَیْفَ شِئْتَ وَاَنّی شِئْتَ، اَللّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنّی بِفَقْرٍ لا تَجْبُرُهُ، وَبِبَلاءٍ لا تَسْتُرُهُ، وَبِفاقَهٍ لا تَسُدَّها، وَبِسُقْمٍ لا تُعافیهِ، وَذُلٍّ لا تُعِزُّهُ، وَبِمَسْکَنَهٍ لا تَجْبُرُها، اَللّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصْبَ عَیْنَیْهِ، وَاَدْخِلْ عَلَیْهِ الْفَقْرَ فی مَنْزِلِهِ، وَالْعِلَّهَ وَالسُّقْمَ فی بَدَنِهِ، حَتّی تَشْغَلَهُ عَنّی بِشُغْلٍ شاغِلٍ لا فَراغَ لَهُ، وَاَنْسِهِ ذِکْری کَما اَنْسَیْتَهُ ذِکْرَکَ، وَخُذْعَنّی بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ، وَلِسانِهِ وَیَدِهِ، وَرِجْلِهِ وَقَلْبِهِ وَجَمیعِ جَوارِحِهِ، وَاَدْخِلْ عَلَیْهِ فی جَمیعِ ذلِکَ السُّقْمَ، وَلا تَشْفِهِ

حَتّى تَجْعَلَ ذلِكَ لَهُ شُغْلاً شاغِلاً بِهِ عَنّى وَعَنْ ذِكْرى وَاكْفِنى يا كافِىَ مالا يَكْفى سِواكَ فَاِنَّكَ الْكافى لا كافِىَ سِواكَ، وَمُفَرِّجٌ لا مُفَرِّجَ سِواكَ وَمُغيثٌ لا مُغيثَ سِواكَ، وَجارٌ لا جارَ سِواكَ، خابَ مَنْ كانَ جارُهُ سِواكَ، وَمُغيثُهُ سِواكَ، وَمَفْزَعُهُ اِلى سِواكَ، وَمَهْرَبُهُ اِلى سِواكَ، وَمَلْجَأُهُ اِلى غَيْرِكَ، وَمَنْجاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِكَ، فَاَنْتَ ثِقَتى وَرَجآئى وَمَفْزَعى وَمَهْرَبى وَمَلْجَأى وَمَنْجاىَ، فَبِكَ اَسْتَفْتِحُ، وَبِكَ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ، وَاَتَوَسَّلُ وَاَتَشَفَّعُ، فَاَسْئَلُكَ يا اَللَّهُ يا اَللَّهُ يا اَللَّهُ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ، وَاِلَيْكَ الْمُشْتَكى وَاَنْتَ الْمُسْتَعانُ، فَاَسْئَلُكَ يا اَللَّهُ يا اَللَّهُ يا اَللَّهُ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ تَكْشِفَ عَنّى غَمّى وَهَمّى وَكَرْبى فى مَقامى هذا، كَما كَشَفْتَ عَنْ نَبِيِّكَ هَمَّهُ وَغَمَّهُ وَ كَرْبَهُ، وَكَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، فَاكْشِفْ عَنّى كَما كَشَفْتَ عَنْهُ، وَفَرِّجْ عَنّى كَما فَرَّجْتَ عَنْهُ، وَاكْفِنى كَما كَفَيْتَهُ، وَاصْرِفْ عَنّى هَوْلَ ما اَخافُ هَوْلَهُ وَمَؤُنَةَ ما اَخافُ مَؤُنَتَهُ، وَهَمَّ ما اَخافُ هَمَّهُ بِلا مَؤُنَةٍ عَلى نَفْسى مِنْ ذلِكَ، وَاصْرِفْنى بِقَضآءِ حَوائِجى وَكِفايَةِ ما اَهَمَّنى هَمُّهُ، مِنْ اَمْرِ آخِرَتى وَدُنْياىَ، يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ [وَيا اَبا عَبْدِ اللَّهِ ، عَلَيْكُما مِنّى سَلامُ اللَّهِ اَبَداً ما بَقيتُ وَبَقِىَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَلا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِكُما، وَلا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنى وَبَيْنَكُما، اَللّهُمَّ اَحْيِنى حَيوةَ مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ، وَاَمِتْنى مَماتَهُمْ، وَتَوَفَّنى عَلى مِلَّتِهِمْ، وَاحْشُرْنى فى زُمْرَتِهِمْ، وَلا تُفَرِّقْ بَيْنى وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ اَبَداً فِى الدُّنْيا وَالْاْخِرَهِ، يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ وَيا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَتَيْتُكُما زآئِراً وَمُتَوَسِّلاً اِلَى اللَّهِ رَبّى وَرَبِّكُما، وَمُتَوَجِّهاً اِلَيْهِ بِكُما، وَمُسْتَشْفِعاً بِكُما اِلَى اللَّهِ تَعالى فى حاجَتى هذِهِ، فَاشْفَعا لى فَاِنَّ لَكُما

عِنْدَاللَّهِ الْمَقامَ الْمَحْمُودَ، وَالْجاهَ الْوَجیهَ، وَالْمَنْزِلَ الرَّفیعَ وَالْوَسیلَهَ اِنّی اَنْقَلِبُ عَنْكُما مُنْتَظِراً، لِتَنَجُّزِ الْحاجَهِ وَقَضآئِها وَنَجاحِها مِنَ اللَّهِ بِشَفاعَتِكُما لی اِلَی اللَّهِ فی ذلِكَ، فَلا اَخیبُ وَلا یَكُونُ مُنْقَلَبی مُنْقَلَباً خآئِباً خاسِراً، بَلْ یَكُونُ مُنْقَلَبی مُنْقَلَباً راجِحاً [راجیاً] مُفْلِحاً مُنْجِحاً، مُسْتَجاباً بِقَضآءِ جَمیعِ حَوائِجی وَتَشَفَّعا لی اِلَی اللَّهِ، انْقَلَبْتُ عَلی ما شآءَ اللَّهُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ، مُفَوِّضاً اَمْری اِلَی اللَّهِ، مُلْجِأً ظَهْری اِلَی اللَّهِ، مُتَوَكِّلاً عَلَی اللَّهِ، وَاَقُولُ حَسْبِیَ اللَّهُ وَكَفی سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعی لَیْسَ لی وَرآءَ اللَّهِ وَوَرآئَكُمْ یا سادَتی مُنْتَهی ما شآءَ رَبّی كانَ، وَمالَمْ یَشَأْ لَمْ یَكُنْ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ، اَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ، وَلا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی اِلَیْكُما، اِنْصَرَفْتُ یا سَیِّدی یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَمَوْلایَ، وَاَنْتَ یا اَبا عَبْدِاللَّهِ یا سَیِّدی وَسَلامی عَلَیْكُما مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ، واصِلٌ ذلِكَ اِلَیْكُما، غَیْرُ مَحْجُوبٍ عَنْكُما سَلامی اِنْ شآءَ اللَّهُ، وَاَسْئَلُهُ بِحَقِّكُما اَنْ یَشآءَ ذلِكَ وَیَفْعَلَ، فَاِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ، اِنْقَلَبْتُ یا سَیِّدَیَّ عَنْكُما تآئِباً حامِداً للَّهِ ِ، شاكِراً راجِیاً لِلْاِجابَهِ، غَیْرَ آیِسٍ وَلا قانِطٍ، ائِباً عآئِداً راجِعاً اِلی زِیارَتِكُما، غَیْرَ راغِبٍ عَنْكُما وَلا مِنْ زِیارَتِكُما، بَلْ راجِعٌ عآئِدٌ اِنْ شآءَ اللَّهُ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ، یا سادَتی رَغِبْتُ اِلَیْكُما وَاِلی زِیارَتِكُما، بَعْدَ اَنْ زَهِدَ فیكُما وَفی زِیارَتِكُما اَهْلُ الدُّنْیا، فَلا خَیَّبَنِیَ اللَّهُ ما رَجَوْتُ وَما اَمَّلْتُ فی زِیارَتِكُما، اِنَّهُ قَریبٌ مُجیبٌ.

روایت

سیف بن عُمَیْره گوید که سؤال کردم از صفوان و گفتم که علقمه بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقر علیه السلام روایت نکرد بلکه همان زیارت را حدیث کرد صفوان گفت که وارد شدم با

سيّد خودم حضرت صادق عليه السلام به اين مكان پس به جا آورد مثل آنچه را كه ما بجا آورديم در زيارت و دعا كرد به اين دعا هنگام وداع بعد از اينكه دو ركعت نماز گذاشت چنانچه ما نماز گذاشتيم و وداع كرد چنانچه ما وداع كرديم پس صفوان گفت كه حضرت صادق عليه السلام به من فرمود كه مواظب باش اين زيارت را و بخوان اين دعا را و زيارت كن به آن پس بدرستى كه من ضامنم بر خدا براى هركه زيارت كند به اين زيارت و دعا كند به اين دعا از نزديک يا دور اينكه زيارتش مقبول شود و سعيش مشكور و سلامش به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او قضا شود از جانب خداى تعالى بهر مرتبه كه خواهد برسد و او را نوميد برنگرداند اى صفوان يافتم اين زيارت را به اين ضمان از پدرم و پدرم از پدرش علىّ بن الحسين عليه السلام به همين ضمان و او از حسين عليه السلام به همين ضمان و حسين عليه السلام از برادرش حسن عليه السلام به همين ضمان و حسن از پدرش اميرالمؤمنين عليه السلام با همين ضمان و اميرالمؤمنين عليه السلام از رسول خداصلى الله عليه وآله با همين ضمان و رسول خداصلى الله عليه وآله از جبرئيل با همين ضمان و جبرئيل از خداى تعالى با همين ضمان و به تحقيق كه خداوند عزّوجلّ قسم خورده به ذات مقدس خود كه هركه زيارت كند حسين عليه السلام را به اين زيارت از نزديک يا دور و دعا كند به اين دعا قبول مى كنم

از او زیارت او را و می پذیرم از او خواهش او را بهر قدر که باشد و می دهم مسئلتش را پس باز نگردد از حضرت من با ناامیدی و خَسار و بازش گردانم با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنّت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حقّ هرکس که شفاعت کند حضرت فرماید جز دشمن ما اهلبیت که در حقّ او قبول نشود قسم خورده حقّ تعالی به این بر ذات اقدسش و گواه گرفته ما را بر آنچه که گواهی دادند به آن ملائکه ملکوت او پس جبرئیل گفت یا رسول الله خدا فرستاده مرا بسوی تو به جهت سرور و بشارت تو و شادی و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد تو علیهم السلام تا روز قیامت پس مستمرّ و پاینده باد مسرّت تو و مسرّت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعه شما تا روز رستخیز پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام با من فرمود ای صفوان هرگاه روی داد از برای تو بسوی خدای عزّوجلّ حاجتی پس زیارت کن به این زیارت از هر مکانی که بوده باشی و بخوان این دعا را و بخواه از پروردگار خود حاجتت را که برآورده شود از خدا و خدا خلاف نخواهد فرمود وعده خود را بر رسول خود بجود و امتنان خویش وَالحَمْدُلِلّهِ مؤلّف گوید که در نجم ثاقب در ذیل حکایت تشرّف جناب حاجّ سید احمد رشتی به ملاقات امام عصر ارواحنا فداه در سفر حجّ و فرمایش آن حضرت

به او که چرا شما عاشورا نمی خوانید عاشوراء عاشوراء عاشوراء و آن حکایت را ما انشاءاللّه بعد از زیارت جامعه کبیره نقل خواهیم کرد شیخ ما ثقهالأسلام نوری رحمه الله فرموده امّا زیارت عاشوراء پس در فضل و مقام آن بس که از سنخ سایر زیارات نیست که بظاهر از انشای و املای معصومی باشد هر چند که از قلوب مطهّره ایشان چیزی جز آنچه از عالم بالا به آنجا رسد بیرون نیاید بلکه از سنخ احادیث قدسیّه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیّت جَلَّتْ عَظَمَتُه به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین صلی الله علیه وآله رسیده و به حسب تجربه مداومت به آن در چهل روز یا کمتر در قضای حاجات و نیل مقاصد و دفع اعادی بی نظیر و لکن احسن فواید آن که از مواظبت آن بدست آمده فایده ای است که در کتاب دارالسّلام ذکر کردم و اجمال آن آنکه ثقه صالح متّقی حاجّ ملاحسن یزدی که از نیکان مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت نقل کرد از ثقه امین حاجّ محمد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائماً مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شبها در مقبره خارج یزد که در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروف است به مزار بسر می برد و او را همسایه ای بود که در کودکی با هم بزرگ شده و در نزد یک معلّم می رفتند تا آنکه بزرگ شد و شغل عشّاری پیش گرفت تا آنکه مرد و در همان مقبره نزدیک محلّی که آن مرد

صالح بیتوته می کرد دفن کردند پس او را در خواب دید پس از گذشتن کمتر از ماهی که در هیئت نیکوئی است پس به نزد او رفت و گفت من می دانم مبدأ و منتهای کار تو و ظاهر و باطن تو را و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب را پس به کدام عمل به این مقام رسیدی گفت چنان است که گفتی و من در اشدّ عذاب بودم از روز وفات تا دیروز که زوجه استاد اشرف حدّاد فوت شد و در این مکان او را دفن کردند و اشاره کرد به موضعی که قریب صد ذرع از او دور بود و در شب وفات او حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام سه مرتبه او را زیارت کرد و در مرتبه سیّم امر فرمود به رفع عذاب از این مقبره پس حالت ما نیکو شد و در سعه و نعمت افتادیم پس از خواب متحیّرانه بیدار شد وحدّاد را نمی شناخت و محلّه او را نمی دانست پس در بازار حدّادان از او تفحص کرد و او را پیدا نمود از او پرسید برای تو زوجه ای بود گفت آری دیروز وفات کرد و او را در فلان مکان و همان موضع را اسم برد دفن کردم گفت او به زیارت ابی عبداللّه علیه السلام رفته بود گفت نه گفت ذکر مصائب او می کرد گفت نه گفت مجلس تعزیه داری داشت گفت نه آنگاه پرسید چه می جوئی خواب را نقل کرد گفت آن زن مواظبت داشت به زیارت عاشوراء.

دوم زیارت عاشوراء غیر معروفه

است که با زیارت معروفه متداوله در اجر

و ثواب شریک است بی مشقّت گفتن صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و این برای آنانکه شغل مهمّی دارند فوزی است عظیم و کیفیّت آن به نحوی که در مزار قدیم نقل شده بدون شرح آن چنین است که هرکس دوست دارد زیارت کند آن حضرت را از بلاد دور یا نزدیک پس غسل کند و برود به صحرا یا در بام خانه خود آنگاه دو رکعت نماز کند و بخواند در آن سوره قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَد چون سلام گفت اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و متوجّه شود به این سلام و اشاره و نیّت به آن جهتی که در آنست ابو عبداللّه الحسین علیه السلام یعنی رو کند به کربلای معلّی آنگاه با خشوع و اِستکانت بگوید:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ الْبَشیرِ النَّذیرِ، وَابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَةَ سَیِّدَهِ نِساۤءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خِیَرَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَ اللَّهِ وَابْنَ ثارِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْوِتْرُ الْمَوْتُورُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْاِمامُ الْهادِی الزَّکیُّ، وَعَلی اَرْواحٍ حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، وَاَقامَتْ فی جِوارِکَ، وَوَفَدَتْ مَعَ زُوَّارِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ مِنّی ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ، فَلَقَدْ عَظُمَتْ بِکَ الرَّزِیَّةُ، وَجَلَّتْ فِی الْمُؤْمِنینَ وَالْمُسْلِمینَ وَفی اَهْلِ السَّمواتِ وَاَهْلِ الْاَرَضینَ اَجْمَعینَ، فَاِنَّا للّهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ، صَلَواتُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ وَتَحِیَّاتُهُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنَ، وَعَلی آبائِکَ الطَّیِّبینَ الْمُنْتَجَبینَ، وَعَلی ذُرِّیَّاتِکُمُ الْهُداهِ الْمَهْدِیّینَ، لَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً خَذَلَتْکَ، وَتَرَکَتْ نُصْرَتَکَ وَمَعُونَتَکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّةً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ لَکُمْ، وَمَهَّدَتِ الْجَوْرَ عَلَیْکُمْ، وَطَرَّقَتْ اِلی اَذِیَّتِکُمْ وَتَحَیُّفِکُمْ، وَجارَتْ ذلِکَ فی دِیارِکُمْ وَاَشْیاعِکُمْ، بَرِئْتُ اِلَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

وَاِلَيْكُمْ، يا ساداتى وَمَوالِىَ وَاَئِمَّتى مِنْهُمْ وَمِنْ اَشْياعِهِمْ وَاَتْباعِهِمْ وَاَسْئَلُ اللَّهَ الَّذى اَكْرَمَ يا مَوالِىَّ مَقامَكُمْ، وَشَرَّفَ مَنْزِلَتَكُمْ وَشَاْنَكُمْ، اَنْ يُكْرِمَنى بِوِلايَتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ، وَالْأيتِمامِ بِكُمْ وَبِالْبَرائَةِ مِنْ اَعْدآئِكُمْ، وَاَسْئَلُ اللَّهَ الْبَرَّ الرَّحيمَ، اَنْ يَرْزُقَنى مَوَدَّتَكُمْ، وَاَنْ يُوَفِّقَنى لِلطَّلَبِ بِثارِكُمْ مَعَ الْإِمامِ الْمُنْتَظَرِ الْهادى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ يَجْعَلَنى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيا وَالْأخِرَهِ، وَاَنْ يُبَلِّغَنِى الْمَقامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَاَسْئَلُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِحَقِّكُمْ، وَبِالشَّأْنِ الَّذى جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ، اَنْ يُعْطِيَنى بِمُصابى بِكُمْ اَفْضَلَ ما اَعْطى مُصاباً بِمُصيبَهٍ اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ، يا لَها مِنْ مُصيبَهٍ ما اَفْجَعَها وَاَنْكاها لِقُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُسْلِمينَ، فَاِنَّا للَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنى فى مَقامى مِمَّنْ تَنالُهُ مِنْكَ صَلَواتٌ وَرَحْمَهٌ وَمَغْفِرَهٌ، وَاجْعَلْنى عِنْدَكَ وَجيهاً فِى الدُّنْيا وَالْأخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبينَ، فَاِنّى اَتَقَرَّبُ اِلَيْکَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، صَلَواتُکَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ، اَللّهُمَّ وَاِنّى اَتَوَسَّلُ وَاَتَوَجَّهُ بِصَفْوَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَخِيَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ مُحَمَّدٍ وَعَلِىٍ الطَّيِّبينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِما، اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْ مَحْياىَ مَحْياهُمْ وَمَماتى مَماتَهُمْ، وَلا تُفَرِّقْ بَيْنى وَبَيْنَهُمْ فِى الدُّنْيا وَالْأخِرَهِ اِنَّکَ سَميعُ الدُّعآءِ، اَللّهُمَّ وَهذا يَوْمٌ تُجَدَّدُ فيهِ النِّقْمَهُ، وَتُنَزَّلُ فيهِ اللَّعْنَهُ عَلَى اللَّعينِ يَزيدَ وَعَلى آلِ يَزيدَ، وَعَلى آلِ زِيادٍ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَالشِّمْرِ، اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَالْعَنْ مَنْ رَضِىَ بِقَوْلِهِمْ وَفِعْلِهِمْ، مِنْ اَوَّلٍ وَآخِرٍ لَعْناً كَثيراً، وَاَصْلِهِمْ حَرَّ نارِکَ، وَاَسْكِنْهُمْ جَهَنَّمَ وَسآئَتْ مَصيراً، وَاَوْجِبْ عَلَيْهِمْ وَعَلى كُلِّ مَنْ شايَعَهُمْ وَبايَعَهُمْ وَتابَعَهُمْ وَساعَدَهُمْ وَرَضِىَ بِفِعْلِهِمْ، وَافْتَحْ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ، وَعَلى كُلِ مَنْ رَضِىَ بِذلِکَ لَعَناتِکَ الَّتى لَعَنْتَ بِها كُلَّ ظالِمٍ وَكُلَّ غاصِبٍ، وَكُلَ جاحِدٍ وَكُلَّ كافِرٍ، وَكُلَّ مُشْرِکٍ وَكُلَّ شَيْطانٍ رَجيمٍ، وَكُلَّ جَبَّارٍ عَنيدٍ، اَللّهُمَّ الْعَنْ يَزيدَ وَآلَ يَزيدَ وَبَنى مَرْوانَ جَميعاً،

اَللّهُمَّ وَضَعِّفْ غَضَبَکَ وَسَخَطَکَ وَعَذابَکَ وَنَقِمَتَکَ، عَلى اَوَّلِ ظالِمٍ ظَلَمَ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّکَ، اَللّهُمَّ وَالْعَنْ جَميعَ الظّالِمينَ لَهُمْ، وَانْتَقِمْ مِنْهُمْ اِنَّکَ ذُوُ نِقْمَةٍ مِنَ الْمُجْرِمينَ، اَللّهُمَّ وَالْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ آلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، وَالْعَنْ اَرْواحَهُمْ وَدِيارَهُمْ وَقُبُورَهُمْ وَالْعَنِ اللّهُمَّ الْعِصابَةَ الَّتى نازَلَتِ الْحُسَيْنَ بْنَ بِنْتِ نَبِيِّکَ، وَحارَبَتْهُ وَقَتَلَتْ اَصْحابَهُ وَاَنْصارَهُ، وَاَعْوانَهُ وَاَوْلِيآئَهُ وَشيعَتَهُ وَمُحِبّيهِ وَاَهْلَ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتَهُ، وَالْعَنِ اللّهُمَّ الَّذينَ نَهَبُوا مالَهُ وَسَلَبُوا حَريمَهُ، وَلَمْ يَسْمَعُوا كَلامَهُ وَلا مَقالَهُ، اللّهُمَ وَالْعَنْ كُلَّ مَنْ بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِىَ بِهِ مِنَ الْاَوَّلينَ وَالْأخِرينَ، وَالْخَلائِقِ اَجْمَعينَ اِلى يَوْمِ الدّينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اَبا عَبْدِاللّهِ الْحُسَيْنَ، وَعَلى مَنْ ساعَدَکَ وَعاوَنَکَ، وَواساکَ بِنَفْسِهِ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِى الذَّبِّ عَنْکَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَوْلاىَ وَعَلَيْهِمْ، وَعَلى روُحِکَ وَعَلى اَرْواحِهِمْ، وَعَلى تُرْبَتِکَ وَعَلى تُرْبَتِهِمْ، اَللّهُمَّ لَقِّهِمْ رَحْمَةً وَرِضْواناً وَرَوحاً وَرَيْحاناً، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَوْلاىَ يا اَبا عَبْدِ اللّهِ، يَا بْنَ خاتَمِ النَّبِيّينَ، وَيَا بْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، وَيَا بْنَ سَيِّدَهِ نِسآءِ الْعالَمينَ، السَّلامُ عَلَيْکَ يا شَهيدُ يَا بْنَ الشَّهيدِ، اَللّهُمَّ بَلِّغْهُ عَنّى فى هذِهِ السَّاعَهِ وَفى هذَا الْيَوْمِ، وَفى هذَا الْوَقْتِ وَكُلِّ وَقْتٍ تَحِيَّةً وَسَلاماً، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَا بْنَ سَيِّدِ الْعالَمينَ، وَعَلَى الْمُسْتَشْهَدينَ مَعَکَ سَلاماً مُتَّصِلاً مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، السَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىٍّ الشَّهيدِ، اَلسَّلامُ عَلى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهيدِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْعَبَّاسِ بْنِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ الشَّهيدِ، السَّلامُ عَلَى الشُّهَدآءِ مِنْ وُلْدِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، السَّلامُ عَلَى الشُّهَدآءِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَعَقيلٍ، السَّلامُ عَلى كُلِّ مُسْتَشْهَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنينَ، اَللّهُمَ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبَلِّغْهُمْ عَنّى تَحِيَّةً وَسَلاماً، السَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ اللّهِ وَعَلَيْکَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ، اَحْسَنَ اللّهُ لَکَ الْعَزآءَ فى وَلَدِکَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، السَّلامُ عَلَيْکَ يا اَبَا الْحَسَنِ يا اَميرَ

الْمُؤْمِنينَ، وَعَلَيْکَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، اَحْسَنَ اللَّهُ لَکَ الْعَزآءَ فی وَلَدِکَ الْحُسَيْنِ، السَّلامُ عَلَيْکِ یا فاطِمَةُ یا بِنْتَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمينَ، وَعَلَيْکِ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، اَحْسَنَ اللَّهُ لَکِ الْعَزآءَ فی وَلَدِکِ الْحُسَيْنِ، السَّلامُ عَلَيْکَ یا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ، وَعَلَيْکَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، اَحْسَنَ اللَّهُ لَکَ الْعَزآءَ فی اَخیکَ الْحُسَيْنِ، السَّلامُ عَلی اَرْواحِ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ، الْأَحْیآءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتِ، وَعَلَيْهِمُ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ اَحْسَنَ اللَّهُ لَهُمُ الْعَزآءَ فی مَوْلاهُمُ الْحُسَيْنِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنا مِنَ الطَّالِبینَ بِثارِهِ مَعَ اِمامٍ عَدْلٍ، تُعِزُّ بِهِ الْإِسْلامَ وَاَهْلَهُ یا رَبَّ الْعالَمینَ. پس به سجده برو وبگو اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی [جَمیعِ ماناب مِنْ خَطْبٍ، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلی کُلِّ اَمْرٍ، وَاِلَيْکَ الْمُشْتَکی فی عَظیمِ الْمُهِمّاتِ بِخِیَرَتِکَ وَاَوْلِیآئِکَ، وَذلِکَ لِما اَوْجَبْتَ لَهُمْ مِنَ الْکَرامَةِ وَالْفَضْلِ الْکَثیرِ، اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْنی شَفاعَةَ الْحُسَيْنِ علیه السلام یَوْمَ الْوُرُودِ وَالْمَقامِ الْمَشْهُودِ، وَالْحَوْضِ الْمَوْرُودِ، وَاجْعَلْ لی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَاَصْحابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، الَّذینَ واسَوْهُ بِاَنْفُسِهِمْ، وَبَذَلُوا دوُنَهُ مُهَجَهُمْ، وَجاهَدوُا مَعَهُ اَعْدآئَکَ ابْتِغآءَ مَرْضاتِکَ وَرَجآئَکَ، وَتَصْدیقاً بِوَعْدِکَ، وَخَوْفاً مِنْ وَعیدِکَ اِنَّکَ لَطیفٌ لِما تَشآءُ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

هشتم زيارت اربعين است

يعنی بيستم صفر شيخ در تهذيب و مصباح روايت كرده از حضرت امام حسن عسكری عليه السلام كه فرموده علامات مؤمن پنج چيز است پنجاه و يک رکعت نماز گذاشتن كه مراد هفده ركعت فريضه و سی و چهار ركعت نافله است در هر شب و روز و زيارت اربعين كردن و انگشتر در دست راست كردن و جبين را در سجده بر خاک گذاشتن و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ را بلند گفتن و كيفيّت زيارت حضرت امام حسين عليه السلام در اين

روز به دو نحو رسیده یکی زیارتی است که شیخ در تهذیب و مصباح روایت کرده از صفوان جمّال که گفت فرمود به من مولایم حضرت صادق علیه السلام در زیارت اربعین که زیارت می کنی در هنگامی که روز بلند شده باشد و می گوئی:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلی وَلِیِّ اللَّهِ وَحَبیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی خَلیلِ اللَّهِ وَنَجیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِیِّ اللَّهِ وَابْنِ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلیَ الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ علی اَسیرِ الْکُرُباتِ، وَقَتیلِ الْعَبَراتِ، اَللّهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیُّکَ وَابْنُ وَلِیِّکَ، وَصَفِیُّکَ وَابْنُ صَفِیِّکَ، الْفآئِزُ بِکَرامَتِکَ، اَکْرَمْتَهُ بِالشَّهادَهِ، وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعادَهِ، وَاَجْتَبَیْتَهُ بِطیبِ الْوِلادَهِ، وَجَعَلْتَهُ سَیِّداً مِنَ السَّادَهِ وَ قآئِداً مِنَ الْقادَهِ، وَذآئِداً مِنْ الْذادَهِ، وَاَعْطَیْتَهُ مَواریثَ الْاَنْبِیآءِ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّهً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الْاَوْصِیآءِ، فَاَعْذَرَ فِی الدُّعآءِ، وَمَنَحَ النُّصْحَ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ، لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَهِ وَحَیْرَهِ الضَّلالَهِ، وَقَدْ تَوازَرَ عَلَیْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْیا، وَباعَ حَظَّهُ بِالْاَرْذَلِ الْاَدْنی وَشَری آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْاَوْکَسِ، وَتَغَطْرَسَ وَتَرَدّی فی هَواهُ، وَاَسْخَطَکَ وَاَسْخَطَ نَبِیَّکَ، وَاَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَهْلَ الشِّقاقِ وَالنِّفاقِ، وَحَمَلَهَ الْاَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبینَ النَّارَ، فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً، حَتّی سُفِکَ فی طاعَتِکَ دَمُهُ، وَاسْتُبیحَ حَریمُهُ، اَللّهُمَّ فَالْعَنْهُمْ لَعْناً وَبیلاً، وَعَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ سَیِّدِ الْاَوْصِیآءِ اَشْهَدُ اَنَّکَ اَمینُ اللَّهِ وَابْنُ اَمینِهِ، عِشْتَ سَعیداً، وَمَضَیْتَ حَمیداً وَمُتَّ فَقیداً مَظْلُوماً شَهیداً، وَاَشْهَدُ اَنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ ما وَعَدَکَ، وَمُهْلِکٌ مَنْ خَذَلَکَ وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَکَ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَجاهَدْتَ فی سَبیلِهِ حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَکَ، وَلَعَنَ اللَّهُ اُمَّهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ، اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی وَلِیٌّ لِمَنْ والاهُ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ، بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ

نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّهُ بِاَنْجاسِها، وَلَمْ تُلْبِسْکَ الْمُدْلَهِمَّاتُ مِنْ ثِیابِها، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّینِ وَاَرْکانِ الْمُسْلِمینَ، وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنینَ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِیُّ، الرَّضِیُّ الزَّکِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ، وَاَشْهَدُ اَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَهُ التَّقْوی وَاَعْلامُ الْهُدی وَالْعُرْوَهُ الْوُثْقی وَالْحُجَّهُ علی اَهْلِ الدُّنْیا، وَاَشْهَدُ اَنّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ، وَبِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرایِعِ دینی وَخَواتیمِ عَمَلی وَقَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَاَمْری لِأَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، وَنُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّهٌ، حَتّی یَأْذَنَ اللّهُ لَکُمْ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لامَعَ عَدُوِّکُمْ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ، وَعلی اَرْواحِکُمْ وَاَجْسادِکُمْ، وَشاهِدِکُمْ وَغآئِبِکُمْ، وَظاهِرِکُمْ وَباطِنِکُمْ، آمینَ رَبَ الْعالَمینَ

پس دو رکعت نماز می کنی و دعا می کنی به آنچه می خواهی و برمی گردی و دیگر زیارتی است که از جابر منقول است و کیفیّت آن چنان است که از عطا روایت شده که گفت با جابر بن عبداللّه انصاری بودم در روز بیستم ماه صفر چون به غاضریّه رسیدیم در آب فرات غسل کرد و پیراهن طاهری که با خود داشت پوشید پس گفت که آیا با تو چیزی هست از بوی خوش ای عطا گفتم با من سُعد هست پس قدری از آن گرفت و بر سر و بدن پاشید و پابرهنه روانه شد تا ایستاد نزد سر مبارک امام حسین علیه السلام و سه مرتبه اَللّهُ اَکْبَرُ گفت پس افتاد و بیهوش شد و چون به هوش آمد شنیدم که می گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا آلَ اللّه الخ که به عینه همان زیارت نیمه رجب است که ما ذکر نمودیم و با آن فرقی ندارد جز چند کلمه که شاید از اختلاف نسخ باشد چنانچه شیخ مرحوم احتمال داده پس اگر کسی خواست که

آن را نیز بخواند رجوع کند به زیارت نیمه رجب و همان را بخواند مؤلّف گوید که زیارت امام حسین علیه السلام در اوقات شریفه و لیالی و ایّام متبرّکه به غیر از این اوقات که ذکر شد نیز افضل است خصوصاً اوقاتی که به آن حضرت نسبتی داشته باشد مانند روز مباهله و روز نزول هَلْ اَتی و روز ولادت شریف آن حضرت و شبهای جمعه و از روایتی مستفاد می شود که حق تعالی در هر شب جمعه نظر مکرمتی بر آن حضرت فرماید و جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان را به زیارت او بفرستد و ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در هر جمعه آمرزیده شود البته و از دنیا بیرون نرود با حال حسرت از دنیا و مَسْکَنَشْ در بهشت با امام حسین علیه السلام باشد و در خبر اعمش است که همسایه او برای او گفت در خواب دیدم که رقعه ها از آسمان فرو می ریزد که در آنها امان نوشته اند برای هر که زیارت امام حسین علیه السلام کند در شب جمعه و بعد از این در اعمال کاظمین در حکایت حاجی علی بغدادی اشاره به این مطلب خواهد شد و غیر این از اوقات شریفه دیگر و روایت شده از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آیا زیارت امام حسین علیه السلام را وقتی هست که بهتر از وقت دیگر باشد فرمود که زیارت کنید آن حضرت را در هر وقت و هر زمان زیرا که زیارت آن حضرت خیر مُقَرَّری است هر که آن را

بیشتر به عمل آورد خیر بیشتر خواهد یافت و هر که کمتر کند کمتر خواهد یافت و سعی کنید در زیارت کردن آن حضرت در اوقات شریفه که اعمال صالحه در آنها ثوابش مضاعف است و در آن اوقات شریفه ملائکه از آسمان نازل می شوند از برای زیارت آن حضرت الخ و از برای خصوص این اوقات مذکوره زیارت منقولی یافت نشده بلی در روز سیّم ماه شعبان که روز تولّد حضرت امام حسین علیه السلام است دعائی از ناحیه شریفه بیرون آمده که بایست آن را خواند و ما آن را در اعمال ماه شعبان ذکر کردیم و بدان نیز که زیارت آن حضرت در غیر کربلا از شهرهای دور فضیلت زیادی دارد و ما در اینجا به ذکر دو روایت که در کافی و تهذیب و فقیه است قناعت می کنیم روایت اوّل ابن ابی عمیر از هشام روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هرگاه راه یکی از شما دور و از خانه اش تا به قبور ما مسافت بسیار باشد بالا رود به پشت بام بلندتر منزل خود و دو رکعت نماز کند و اشاره کند به سلام کردن به سوی قبرهای ما پس بدرستی که آن به ما می رسد روایت دویّم از حنّان بن سُدَیْر از پدرش منقول است که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود ای سدیر زیارت می کنی قبر حسین علیه السلام را در هر روز عرض کردم که فدای تو گردم نه فرمود شما چه جفاکارید در هر جمعه زیارت می کنید او را گفتم نه فرمود در هر ماهی زیارت می کنید گفتم نه فرمود در هر سالی

او را زیارت می کنید گفتم گاهی از سالها شده که زیارت کرده ام فرمود ای سُدیر چه جفا کارید شما به امام حسین علیه السلام آیا ندانستید که حق تعالی را دو هزار هزار فرشته است (و در تهذیب و فقیه هزار هزار فرشته است) ژولیده مو گردآلوده که می گریند بر آن حضرت و زیارت می کنند وسست نمی شوند و چه می شود برای تو ای سدیر که زیارت کنی قبر حسین علیه السلام را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روزی یک مرتبه گفتم فدایت شوم بین ما و بین او فرسخهای بسیار است فرمود به من که بالا رو به بام خانه ات پس نظر کن به جانب راست و چپ پس بلند کن سر خود را بسوی آسمان پس قصد کن جانب قبر آن حضرت را و بگو «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِاللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُاللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ» نوشته می شود برای تو زیارتی و آن زیارت حجّه و عمره است سُدیر گفت بسا شد که بجا آوردم این را در ماه بیشتر از بیست مرتبه و در صدر زیارت اوّل از زیارات مطلقه گذشت چیزی که مناسب این مقام بود.

تذییلٌ در فضیلت و آداب تربت مقدسه امام حسین علیه السلام

بدان که روایات بسیار وارد شده که در تربت آن حضرت شفای هر درد و مرض است مگر مرگ و امان است از بلاها و باعث ایمنی از هر خوف و بیم است و اخبار در این باب متواتر است و معجزاتی که به سبب این تربت مقدّسه ظاهر گردیده است زیاده از آنست که ذکر شود و من در کتاب فوائد الرضویّه که در تراجم علماء امامیّه است در احوال سیّد محدّث

متبّحر آقا سیّد نعمهاللّه جزائری رحمه الله نوشتم که آن سید جلیل در تحصیل علم زحمت بسیار کشیده و سختی و رنج بسیار برده و در اوایل تحصیل چون قادر نبوده بر چراغ به روشنی ماه مطالعه می نموده لاجرم از کثرت مطالعه در ماهتاب و بسیار چیز نوشتن و مطالعه کردن چشمانش ضعف پیدا کرده بود پس به جهت روشنی چشم خود به تربت مقدّسه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و تراب مراقد شریفه ائمّه عراق علیهم السلام اکتحال می کرد و به برکت آن تربت ها چشمش روشن می گشت و نیز نگاشتم که مبادا اهالی عصر ما بواسطه معاشرت با کفّار و ملاحده این مطلب را استعجاب نمایند همانا کمال الدّین دمیری در حیوه الحیوان نقل کرده که افعی هرگاه هزار سال عمر کرد چشمانش کور می شود حق تعالی او را ملهم فرموده که برای رفع کوری خود چشم خود را به رازیانج تر بمالد لاجرم با چشم کور از بیابان قصد می کند بساتین و جاهائی را که رازیانج در آنجا باشد و اگر چه مسافتی طویل در بین باشد پس خود را می رساند به آن گیاه و چشم خود را بر آن می مالد روشنی چشم او برمی گردد و این مطلب را زمخشری و غیره نیز نقل کرده اند پس هرگاه حق تعالی در یک گیاه تری این خاصیت قرار داده باشد که مار کور پی به آن ببرد و بهره خود را از آن بگیرد چه عجب و استبعادی دارد که در تربت پسر پیغمبر صلوات اللّه علیه و آله که در راه او خودش و عترتش کشته شده شفاء از جمیع امراض و فوائد و برکاتی قرار داده باشد

که شیعیان و محبّان او از آن بهره ها برند و ما در این مقام به ذکر چند خبر قناعت می کنیم اوّل روایت شده که حوریان بهشت چون یکی از ملائکه را می بینند که از برای کاری بر زمین می آید از او التماس می کنند که برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین علیه السلام به هدیّه بیاور دوّم به سند معتبر منقول است که شخصی گفت حضرت امام رضا علیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون گشودم در میان آن خاکی بود از آن مرد که آورده بود پرسیدم که این خاک چیست گفت خاک قبر امام حسین علیه السلام است و هرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی فرستد مگر آنکه این خاک را در میانش می گذارد و می فرماید این امان است از بلاها به اذن و مشیّت خدا سیّم روایت است که عبداللّٰه بن ابی یعفور به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که یک شخص از خاک قبر امام حسین علیه السلام برمی دارد و منتفع می شود و دیگری برمی دارد و منتفع نمی شود فرمود که نه واللّٰه هر که بردارد و اعتقاد داشته باشد که به او نفع می بخشد البته منتفع می شود چهارم از ابوحمزه ثمالی روایت است که عرض کردم به حضرت صادق علیه السلام که می بینم اصحاب ما می گیرند خاک قبر امام حسین علیه السلام را و طلب شفا از آن می کنند آیا شفا در آن هست فرمود که طلب شفا می توان کرد از خاکی که بردارند از میان قبر تا چهار میل و همچنین است خاک قبر جدّم رسول خداصلی الله علیه

وآله و قبر امام حسن و امام زين العابدين و امام محمّد باقرعليهم السلام پس بگير از آن خاک که آن شفاى هر درد است و سپرى است براى دفع هر چه از آن ترسى و هيچ چيز به آن برابرى نمى کند از چيزهائى که از آن شفا طلب مى کنند به غير از دعا و چيزى که آن را فاسد مى کند آن است که در ظرفها و جاهاى بد مى گذارند و آنها که معالجه به آن مى کنند کم است يقين ايشان هر که يقين داشته باشد که اين از براى او شفا است هرگاه معالجه به آن کند او را کافى خواهد بود و محتاج به دواى ديگر نخواهد شد و فاسد مى گردانند آن تربت را شياطين و کافران از جنيّان که خود را بر آن مى مالند و بهر چيز که مى گذرد آن تربت آن را بو مى کنند و اما شياطين و کافران جنّ پس حسد مى برند فرزندان آدم را بر آن و خود را بر آن مى مالند که اکثر نيکى و بوى خوشش برطرف مى شود و هيچ تربت از حاير بيرون نمى آيد مگر مهيّا مى شوند از شياطين و کافران جنّ از براى آن تربت آن قدر که عدد ايشان را کسى به غير از خدا احصا نمى تواند کرد و آن تربت در دست صاحبش است و ايشان خود را بر آن مى مالند و ملائکه نمى گذارند ايشان را که داخل حاير شوند و اگر تربت سالم از اينها بماند هر بيمار را که به آن معالجه نمايند البّته در آن ساعت شفا مى يابد پس چون تربت را بردارى پنهان کن و نام خدا بر آن بسيار

بخوان و شنیده ام که بعضی از آنها که تربت را برمی دارند آن را سبک می شمارند حتّی بعضی از ایشان آن را در توبره چهارپایان می اندازند یا در ظرف طعام یا چیزهائی که دست بر آن بسیار مالیده شود از خورجینها و جوالها پس چگونه شفا یابد از آن کسی که به این نوع آن را حرمت دارد ولکن دلی که در آن یقین نیست و سبک می شمارد چیزی را که صلاحش در آن است عمل خود را فاسد می کند پنجم روایت شده که هرگاه یکی از شما خواهد که بردارد تربت را به اطراف انگشتان بردارد و قدر آن مثل نخود است به بوسد آن را و بر

هر دو دیده گذارد وبر سایر بدن بمالد و بگوید: اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذِهِ التُّرْبَهِ، وَبِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِها وَثَوی فیها، وَبِحِقِّ جَدِّهِ وَاَبیهِ وَاُمِّهِ وَاَخیهِ، وَالْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ، وَبِحَقِ الْمَلائِکَهِ الْحآفّینَ بِهِ، اِلاَّ جَعَلْتَها شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ، وَبُرْءاً مِنْ کُلِ مَرَضٍ، وَنَجاهً مِنْ کُلِّ آفَهٍ، وَحِرْزاً مِمَّا اَخافُ وَاَحْذَرُ. پس آن را استعمال نماید و روایت شده که مهر کردن تربت امام حسین علیه السلام آنست که بر آن سوره اِنَّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ بخوانی و نیز روایت شده که هرگاه تربت را بخوری یا به کسی بخورانی بگو بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً واسِعاً، وَعِلْماً نافِعاً، وَشِفآءً مِنْ کُلِ دآءٍ، اِنَّکَ عَلی کُلِّشَیْ ءٍ قَدیرٌ. مؤلف گوید که فوائد تربت شریفه آن حضرت بسیار است از جمله آنکه مستحبّ است با میّت در قبر گذاشتن و کفن را به آن نوشتن و دیگر سجده کردن بر آنست که روایت شده که سجده بر آن هفت حجاب

را می درد یعنی باعث قبولی نماز می شود که به آسمانها بالا می رود و دیگر تسبیح از تُربت آن حضرت ساختن و به آن تسبیح ذکر کردن و در دست داشتن است که فضیلت عظیم دارد و از خاصیتش آنست که در دست آدمی تسبیح می گوید بی آنکه صاحبش تسبیح بگوید و معلوم است که این تسبیح غیر از آن تسبیحی است که در همه اشیاء است کما قال اللّه تعالی:

وَاِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ *

و عارف رومی در معنی آن گفته

گر تو را از غیب چشمی باز شد

با تو ذرّات جهان همراز شد

نطق خاک ونطق آب ونطق گِل

هست محسوس حواسّ اهل دل

جمله ذرّات در عالم نهان

با تو میگویند روزان وشبان

ما سَمیعیم وبصیر وباهُشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه تأولیها بزدایدت

بالجُمله این تسبیحی که در این روایت است تسبیحی است که از خصوصیّات تربت حضرت سیّد الشّهداء اَرْواحُنا لَهُ الْفِداء است ششم از

حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که بگرداند تسبیح تربت امام حسین علیه السلام را وبگوید: «سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُلِلَّهِ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ اَكْبَرُ» با هر دانه بنویسد حق تعالی از برای او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار گناه و بلند کند از برای او شش هزار درجه و بنویسد از برای او شش هزار شفاعت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرکه بگرداند سنگهائی را که از تربت امام حسین علیه السلام می سازند یعنی تسبیح پخته پس یکبار استغفار

کند هفتاد استغفار از برای او نوشته می شود و اگر تسبیحی را در دست نگاه دارد و تسبیح نگوید به عدد هر حبّه هفت مرتبه از برای او نوشته می شود هفتم در حدیث معتبر منقول است که چون حضرت صادق علیه السلام به عراق تشریف آوردند گروهی نزد آن حضرت آمدند و عرض کردند که دانسته ایم تربت امام حسین علیه السلام موجب شفای هر درد است آیا باعث ایمنی از هر خوف هست فرمود بلی هرگاه کسی خواهد که او را از هر بیمی امان بخشد باید تسبیحی که از تربت آن حضرت ساخته باشند در دست بگیرد و سه مرتبه این دعا را بخواند: اَصْبَحْتُ اَللّٰهُمَّ مُعْتَصِماً بِذِمامِکَ وَجِوارِکَ الْمَنیعِ، الَّذی لا یُطاوَلُ وَلا یُحاوَلُ، مِنْ شَرِّ کُلِّ غاشِمٍ وَطارِقٍ، مِنْ سآئِرِ مَنْ خَلَقْتَ وَما خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِکَ، الصّامِتِ وَالنّاطِقِ، فی جُنَّهٍ مِنْ کُلِ مَخُوفٍ، بِلِباسٍ سابِغَهٍ حَصینَهٍ، وَهِیَ وِلاءُ اَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، مُحْتَجِزاً مِنْ کُلِّ قاصِدٍ لی اِلی اَذِیَّهٍ بِجِدارٍ حَصینِ الْاِخْلاصِ فِی الْاِعْتِرافِ بِحَقِّهِمْ، وَالتَّمَسُّکِ بِحَبْلِهِمْ جَمیعاً، مُوقِناً اَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَمَعَهُمْ وَمِنْهُمْ وَفیهِمْ وَبِهِمْ، اُوالی مَنْ والَوْا، وَاُعادی مَنْ عادَوْا، وَاُجانِبُ مَنْ جانَبُوا، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاَعِذْنِی اللّٰهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ کُلِّ ما اَتَّقیهِ، یا عَظیمُ حَجَزْتُ الْاَعادِیَ عَنّی بِبَدیعِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ، اِنّا جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ.

پس تسبیح را ببوسد و بر هر دو چشم بمالد و بگوید: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هذِهِ التُّرْبَهِ الْمُبارَکَهِ، وَبِحَقِ صاحِبِها وَبِحَقِّ جَدِّهِ وَبِحَقِّ اَبیهِ، وَبِحَقِّ اُمِّهِ وَبِحَقِّ اَخیهِ، وَبِحَقِّ وُلْدِهِ الطّاهِرینَ، اجْعَلْها شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ، وَاَماناً مِنْ کُلِّ

خَوْفٍ، وَحِفْظاً مِنْ كُلِّ سُوءٍ.

پس تسبیح را بر جبین خود بگذارد پس اگر در صبح چنین کند در امان خدا باشد تا شام و اگر در شام چنین کند در امان خدا باشد تا صبح و در روایت دیگر منقول است که هر که از پادشاهی یا غیر او ترسد چون از خانه بیرون آید چنین کند تا حرزی باشد او را از شرّ ایشان مؤلّف گوید که مشهور میان علماء آن است که خوردن گل و خاک مطلقاً جایز نیست مگر تربت مقدسه امام حسین علیه السلام به قصد شفا بی قصد لذّت به قدر نخودی بلکه احوط آن است که به قدر عدسی باشد و خوبست که تربت را در دهان بگذارد و بعد از آن جرعه ای از آب بخورد و بگوید «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً واسِعاً وَعِلْماً نافِعاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داۤءٍ وَسُقْمٍ» علامه مجلسی رحمه الله فرموده احوط آن است که مهر و تسبیح و تربت آن حضرت را نخرند و نفروشند بلکه به هدیّه و بخشش بدهند و در برابر آنها اگر تراضی کنند بی آنکه اوّل شرط کرده باشند شاید بد نباشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که خاک قبر امام حسین علیه السلام را بفروشد چنان است که گوشت آن حضرت را فروخته و خریده باشد مؤلّف گوید که شیخ ما محدّث متبحّر ثقه الاسلام نوری رحمه الله در دارالسلام نقل فرموده که روزی یکی از برادران من به خدمت مرحومه والده ام رسید مادرم دید که تربت امام حسین علیه السلام را در جیب پایین قبای خود گذاشته مادرم او را زجر کرد که این

بی ادبی است به تربت مقدسه چه آنکه بسا شود در زیر ران واقع شود و شکسته گردد برادرم گفت چنین است که فرمودی و تا به حال دو مهر شکسته ام ولکن عهد کرد که من بعد در جیب پایین نگذارد پس چند روزی از این قضیّه گذشت علامه والدم در خواب دید بدون اینکه از این مطلب اطلاع داشته باشد که مولای ما حضرت ابوعبداللّه الحسین علیه السلام به زیارت او تشریف آورد و در اطاق کتابخانه نشست و ملاطفت و مهربانی بسیار کرد و فرمود بخوان پسران خود را بیایند تا آنها را اکرام کنم پس والد پسرها را طلبید و با من پنج نفر بودند پس ایستادند در نزد در مقابل آن حضرت و در نزد آن حضرت از جامه و چیزهای دیگر بود پس یک یک را می خواند و چیزی از آنها به او می داد پس نوبت به برادر مزبور سلمه اللّه رسید حضرت نظری بر او افکند مانند کسی که در غضب باشد و التفات فرمود بسوی والد مرحوم و فرمود این پسر تو دو تربت از تربتهای قبر من در زیر ران خود شکسته است پس مثل برادران دیگر او را نخواند بلکه افکند بسوی او چیزی و الان در ذهنم است که گویا قاب شانه ترمه به او داد پس علامه والد بیدار شد و خواب خود را برای مرحومه والده نقل کرد و والده حکایت را برای ایشان بیان کرد والد تعجّب کرد از صدق این خواب «انتهی.»

زیاره الناحیه المقدسه

متن زیارت

زیارت امام حسین (ع) صادره از ناحیه مقدس امام زمان (عج) معروف به زیارت ناحیه مقدسه

أَلسَّلامُ عَلی ادَمَ صِفْوَهِ اللهِ

مِنْ خَليقَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى شَيْث وَلِىِّ اللهِ وَ خِيَرَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى إِدْريسَ الْقآئِمِ لِلهِ بِحُجَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى نُوح الْمُجابِ فى دَعْوَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى هُود الْمَمْدُودِ مِنَ اللهِ بِمَعُونَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى صالِح الَّذى تَوَّجَهُ اللهُ بِكَرامَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى إِبْراهيمَ الَّذى حَباهُ اللهُ بِخُلَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى إِسْمعيلَ الَّذى فَداهُ اللهُ بِذِبْح عَظيم مِنْ جَنَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى إِسْحقَ الَّذى جَعَلَ اللهُ النُّبُوَّةَ فى ذُرِّيَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى يَعْقُوبَ الَّذى رَدَّ اللهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى يُوسُفَ الَّذى نَجّاهُ اللهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى مُوسَى الَّذى فَلَقَ اللهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى هارُونَ الَّذى خَصَّهُ اللهُ بِنُبُوَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى شُعَيْب الَّذى نَصَرَهُ اللهُ عَلى اُمَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى داوُدَ الَّذى تابَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطيئَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى سُلَيْمانَ الَّذى ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى أَيُّوبَ الَّذى شَفاهُ اللهُ مِنْ عِلَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى يُونُسَ الَّذى أَنْجَزَ اللهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى عُزَيْر الَّذى أَحْياهُ اللهُ بَعْدَ ميتَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى زَكَرِيَّا الصّابِرِ فى مِحْنَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى يَحْيَى الَّذى أَزْلَفَهُ اللهُ بِشَهادَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى عيسى رُوحِ اللهِ وَ كَلِمَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّد حَبيبِ اللهِ وَ صِفْوَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلِىِّ بْنِ أَبى طالِب الْمَخْصُوصِ بِاُخُوَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ ابْنَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى أَبى مُحَمَّد الْحَسَنِ وَصِىِّ أَبيهِ وَ خَليفَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الَّذى سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ أَطاعَ اللهَ فى سِرِّهِ وَ عَلانِيَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ جَعَلَ اللهُ الشِّفآءَ فى تُرْبَتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى مَنِ الاْ ِجابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلى مَنِ الاْ ئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ، أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ خاتَمِ الاْ نْبِيآءِ، أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الاْوْصِيآءِ، أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ، أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ خَديجَةَ الْكُبْرى، أَلسَّلامُ

عَلَى ابْنِ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی، أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ جَنَّهِ الْمَأْوی، أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ وَ الصَّفا، أَلسَّلامُ عَلَى الْمُرَمَّلِ بِالدِّمآءِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْمَهْتُوکِ الْخِبآءِ، أَلسَّلامُ عَلى خامِسِ أَصْحابِ الْکِسآءِ، أَلسَّلامُ عَلى غَریبِ الْغُرَبآءِ، أَلسَّلامُ عَلى شَهیدِ الشُّهَدآءِ، أَلسَّلامُ عَلى قَتیلِ الاَْدْعِیآءِ، أَلسَّلامُ عَلى ساکِنِ کَرْبَلآءَ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ بَکَتْهُ مَلائِکَهُ السَّمآءِ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ ذُرِّیَّتُهُ الاَْزْکِیآءُ، أَلسَّلامُ عَلى یَعْسُوبِ الدّینِ، أَلسَّلامُ عَلى مَنازِلِ الْبَراهینِ، أَلسَّلامُ عَلَى الاَْئِمَّهِ السّاداتِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْجُیُوبِ الْمُضَرَّجاتِ، أَلسَّلامُ عَلَى الشِّفاهِ الذّابِلاتِ، أَلسَّلامُ عَلَى النُّفُوسِ الْمُصْطَلَماتِ، أَلسَّلامُ عَلَى الاَْرْواحِ الْمُخْتَلَساتِ، أَلسَّلامُ عَلَى الاَْجْسادِ الْعارِیاتِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْجُسُومِ الشّاحِباتِ، أَلسَّلامُ عَلَى الدِّمآءِ السّآئِلاتِ، أَلسَّلامُ عَلَی الاَْعْضآءِ الْمُقَطَّعاتِ، أَلسَّلامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشالاتِ، أَلسَّلامُ عَلَى النِّسْوَهِ الْبارِزاتِ، أَلسَّلامُ عَلى حُجَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ، أَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلى ابآئِکَ الطّاهِرینَ، أَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلى أَبْنآئِکَ الْمُسْتَشْهَدینَ، أَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلى ذُرِّیَّتِکَ النّاصِرینَ، أَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلَى الْمَلآئِکَهِ الْمُضاجِعینَ، أَلسَّلامُ عَلَى الْقَتیلِ الْمَظْلُومِ، أَلسَّلامُ عَلى أَخیهِ الْمَسْمُومِ، أَلسَّلامُ عَلى عَلِیٍّ الْکَبیرِ، أَلسَّلامُ عَلَى الرَّضیعِ الصَّغیرِ، أَلسَّلامُ عَلَى الاَْبْدانِ السَّلیبَهِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْعِتْرَهِ الْقَریبَهِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْمُجَدَّلینَ فِی الْفَلَواتِ، أَلسَّلامُ عَلَى النّازِحینَ عَنِ الاَْوْطانِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْمَدْفُونینَ بِلا أَکْفان، أَلسَّلامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَهِ عَنِ الاَْبْدانِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصّابِرِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلا ناصِر، أَلسَّلامُ عَلى ساکِنِ التُّرْبَهِ الزّاکِیَهِ، أَلسَّلامُ عَلى صاحِبِ الْقُبَّهِ السّامِیَهِ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلیلُ، أَلسَّلامُ عَلى مَنِ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرَئیلُ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ ناغاهُ فِی الْمَهْدِ میکآئیلُ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ نُکِثَتْ ذِمَّتُهُ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ هُتِکَتْ حُرْمَتُهُ، أَلسَّلامُ عَلى مَنْ اُریقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ، أَلسَّلامُ عَلَى الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ، أَلسَّلامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِکَأْساتِ الرِّماحِ أَلسَّلامُ عَلَى الْمُضامِ الْمُسْتَبَاحِ، أَلسَّلامُ

عَلَى الْمَنْحُورِ فِی الْوَری، أَلسَّلامُ عَلی مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُری، أَلسَّلامُ عَلَی الْمَقْطُوعِ الْوَتینِ، أَلسَّلامُ عَلَی الْمُحامی بِلا مُعین، أَلسَّلامُ عَلَی الشَّیْبِ الْخَضیبِ، أَلسَّلامُ عَلَی الْخَدِّ التَّریبِ، أَلسَّلامُ عَلَی الْبَدَنِ السَّلیبِ، أَلسَّلامُ عَلَی الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضیبِ، أَلسَّلامُ عَلَی الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ، أَلسَّلامُ عَلَی الأَجْسامِ الْعارِیَهِ فِی الْفَلَواتِ، تَنْهَشُهَا الذِّئابُ الْعادِیاتُ، وَ تَخْتَلِفُ إِلَیْهَا السِّباعُ الضّارِیاتُ، أَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ وَ عَلَی الْمَلآ ئِکَهِ الْمُرَفْرِفینَ حَوْلَ قُبَّتِکَ، الْحافّینَ بِتُرْبَتِکَ، الطّآئِفینَ بِعَرْصَتِکَ، الْوارِدینَ لِزِیارَتِکَ، أَلسَّلامُ عَلَیْکَ فَإِنّی قَصَدْتُ إِلَیْکَ، وَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَیْکَ، أَلسَّلامُ عَلَیْکَ سَلامَ الْعارِفِ بِحُرْمَتِکَ، الْمُخْلِصِ فی وِلایَتِکَ، الْمُتَقَرِّبِ إِلَی اللهِ بِمَحَبَّتِکَ، الْبَریءِ مِنْ أَعْدآئِکَ، سَلامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصابِکَ مَقْرُوحٌ، وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِکْرِکَ مَسْفُوحٌ، سَلامَ الْمَفْجُوعِ الْحَزینِ، الْوالِهِ الْمُسْتَکینِ، سَلامَ مَنْ لَوْ کانَ مَعَکَ بِالطُّفُوفِ، لَوَقاکَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّیُوفِ، وَ بَذَلَ حُشاشَتَهُ دُونَکَ لِلْحُتُوفِ، وَ جاهَدَ بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ نَصَرَکَ عَلی مَنْ بَغی عَلَیْکَ، وَ فَداکَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مالِهِ وَ وَلَدِهِ، وَ رُوحُهُ لِرُوحِکَ فِدآءٌ، وَ أَهْلُهُ لاَهْلِکَ وِقآءٌ، فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ، وَ عاقَنی عَنْ نَصْرِکَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَکُنْ لِمَنْ حارَبَکَ مُحارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَداوَهَ مُناصِباً، فَلاَ نْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَسآءً، وَ لاَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَهً عَلَیْکَ، وَ تَأَسُّفاً عَلی ما دَهاکَ وَ تَلَهُّفاً، حَتّی أَمُوتَ بِلَوْعَهِ الْمُصابِ، وَ غُصَّهِ الاِکْتِیابِ، أَشْهَدُ أَ نَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ اتَیْتَ الزَّکوهَ، وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْعُدْوانِ، وَ أَطَعْتَ اللهَ وَ ما عَصَیْتَهُ، وَ تَمَسَّکْتَ

بِهِ وَ بِحَبْلِهِ فَأَرْضَيْتَهُ، وَ خَشيتَهُ وَ راقَبْتَهُ وَ اسْتَجَبْتَهُ، وَ سَنَنْتَ السُّنَنَ، وَ أَطْفَأْتَ الْفِتَنَ، وَ دَعَوْتَ إِلَى الرَّشادِ، وَ أَوْضَحْتَ سُبُلَ السَّدادِ، وَ جاهَدْتَ فِى اللهِ حَقَّ الْجِهادِ، وَ كُنْتَ للهِ طآئِعاً، وَ لِجَدِّکَ مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ الِهِ تابِعاً، وَ لِقَوْلِ أَبيکَ سامِعاً، وَ إِلى وَصِيَّهِ أَخيکَ مُسارِعاً، وَ لِعِمادِ الدّينِ رافِعاً، وَ لِلطُّغْيانِ قامِعاً، وَ لِلطُّغاهِ مُقارِعاً، وَ لِلاُ مَّهِ ناصِحاً، وَ في غَمَراتِ الْمَوْتِ سابِحاً، وَ لِلْفُسّاقِ مُكافِحاً، وَ بِحُجَجِ اللهِ قآئِماً، وَ لِلْاِسْلامِ وَ الْمُسْلِمينَ راحِماً، وَ لِلْحَقِّ ناصِراً، وَ عِنْدَ الْبَلآءِ صابِراً، وَ لِلدّينِ كالِئاً، وَ عَنْ حَوْزَتِهِ مُرامِياً، تَحُوطُ الْهُدى وَ تَنْصُرُهُ، وَ تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ، وَ تَنْصُرُ الدّينَ وَ تُظْهِرُهُ، وَ تَكُفُّ الْعابِثَ وَ تَزْجُرُهُ، وَ تَأْخُذُ لِلدَّنِيِّ مِنَ الشَّريفِ، وَ تُساوِى فِى الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَ الضَّعيفِ، كُنْتَ رَبيعَ الأَيْتامِ، وَ عِصْمَةَ الأ نامِ، وَ عِزَّ الإِسْلامِ، وَ مَعْدِنَ الأَحْكامِ، وَ حَليفَ الإِنْعامِ، سالِكاً طَرآئِقَ جَدِّکَ وَ أَبيکَ، مُشْبِهاً فِى الْوَصِيَّهِ لِاَخيکَ، وَفِيَّ الذِّمَمِ، رَضِيَّ الشِّيَمِ، ظاهِرَ الْكَرَمِ، مُتَهَجِّداً فِى الظُّلَمِ، قَويمَ الطَّرآئِقِ، كَريمَ الْخَلائِقِ، عَظيمَ السَّوابِقِ، شَريفَ النَّسَبِ، مُنيفَ الْحَسَبِ، رَفيعَ الرُّتَبِ، كَثيرَ الْمَناقِبِ، مَحْمُودَ الضَّرآئِبِ، جَزيلَ الْمَواهِبِ، حَليمٌ رَشيدٌ مُنيبٌ، جَوادٌ عَليمٌ شَديدٌ، إِمامٌ شَهيدٌ، أَوّاهٌ مُنيبٌ، حَبيبٌ مَهيبٌ، كُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ الِهِ وَلَداً، وَ لِلْقُرْءانِ سَنَداً مُنْقِذاً: خل وَ لِلاُ مَّهِ عَضُداً، وَ فِى الطّاعَهِ مُجْتَهِداً، حافِظاً لِلْعَهْدِ وَالْميثاقِ، ناكِباً عَنْ سُبُلِ الْفُسّاقِ وَ: خل باذِلاً لِلْمَجْهُودِ، طَويلَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ، زاهِداً فِى الدُّنْيا زُهْدَ الرّاحِلِ عَنْها، ناظِراً إِلَيْها بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشينَ مِنْها، امالُکَ عَنْها مَكْفُوفَهٌ، وَ هِمَّتُکَ عَنْ زينَتِها

مَصْرُوفَهٌ، وَ أَلْحاظُکَ عَنْ بَهْجَتِها مَطْرُوفَهٌ، وَ رَغْبَتُکَ فِی الْاخِرَهِ مَعْرُوفَهٌ، حَتّی إِذَا الْجَوْرُ مَدَّ باعَهُ، وَ أَسْفَرَ الظُّلْمُ قِناعَهُ، وَ دَعَا الْغَیُّ أَتْباعَهُ، وَ أَنْتَ فی حَرَمِ جَدِّکَ قاطِنٌ، وَ لِلظّالِمینَ مُبایِنٌ، جَلیسُ الْبَیْتِ وَ الْمِحْرابِ، مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذّاتِ وَ الشَّهَواتِ، تُنْکِرُ الْمُنْکَرَ بِقَلْبِکَ وَ لِسانِکَ، عَلی حَسَبِ طاقَتِکَ وَ إِمْکانِکَ، ثُمَّ اقْتَضاکَ الْعِلْمُ لِلْاِنْکارِ، وَ لَزِمَکَ أَلْزَمَکَ: ظ أَنْ تُجاهِدَ الْفُجّارَ، فَسِرْتَ فی أَوْلادِکَ وَ أَهالیکَ، وَ شیعَتِکَ وَ مَوالیکَ وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَیِّنَهِ، وَ دَعَوْتَ إِلَی اللهِ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَ أَمَرْتَ بِإِقامَهِ الْحُدُودِ، وَ الطّاعَهِ لِلْمَعْبُودِ، وَ نَهَیْتَ عَنِ الْخَبآئِثِ وَ الطُّغْیانِ، وَ واجَهُوکَ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ، فَجاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْایعازِ لَهُمْ الْایعادِ إِلَیْهِمْ: خل، وَ تَأْکیدِ الْحُجَّهِ عَلَیْهِمْ، فَنَکَثُوا ذِمامَکَ وَ بَیْعَتَکَ، وَ أَسْخَطُوا رَبَّکَ وَ جَدَّ کَ، وَ بَدَؤُوکَ بِالْحَرْبِ، فَثَبَتَّ لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ، وَ طَحَنْتَ جُنُودَ الْفُجّارِ، وَاقْتَحَمْتَ قَسْطَلَ الْغُبارِ، مُجالِداً بِذِی الْفَقارِ، کَأَنَّکَ عَلِیٌّ الْمُخْتارُ، فَلَمّا رَأَوْکَ ثابِتَ الْجاشِ، غَیْرَ خآئِفٍ وَ لا خاشٍ، نَصَبُوا لَکَ غَوآئِلَ مَکْرِهِمْ، وَ قاتَلُوکَ بِکَیْدِهِمْ وَ شَرِّهِمْ، وَ أَمَرَ اللَّعینُ جُنُودَهُ، فَمَنَعُوکَ الْمآءَ وَ وُرُودَهُ، وَ ناجَزُوکَ الْقِتالَ، وَ عاجَلُوکَ النِّزالَ، وَ رَشَقُوکَ بِالسِّهامِ وَ النِّبالِ، وَ بَسَطُوا إِلَیْکَ أَکُفَّ الاِصْطِلامِ، وَ لَمْ یَرْعَوْا لَکَ ذِماماً، وَ لاراقَبُوا فیکَ أَثاماً، فی قَتْلِهِمْ أَوْلِیآءَکَ، وَ نَهْبِهِمْ رِحالَکَ، وَ أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِی الْهَبَواتِ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذِیّاتِ، قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِکَ مَلآئِکَهُ السَّماواتِ، فَأَحْدَقُوا بِکَ مِنْ کُلِّ الْجِهاتِ، وَ أَثْخَنُوکَ

بِالْجِراحِ، وَ حالُوا بَيْنَکَ وَ بَيْنَ الرَّواحِ، وَ لَمْ يَبْقَ لَکَ ناصِرٌ، وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِکَ وَ أَوْلادِکَ، حَتّى نَكَسُوكَ عَنْ جَوادِکَ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحاً، تَطَؤُکَ الْخُيُولُ بِحَوافِرِها، وَ تَعْلُوكَ الطُّغاةُ بِبَواتِرِها، قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُکَ، وَ اخْتَلَفَتْ بِالاِنْقِباضِ وَ الاِنْبِساطِ شِمالُکَ وَ يَمِينُکَ، تُدِيرُ طَرْفاً خَفِيّاً إِلى رَحْلِکَ وَ بَيْتِکَ، وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِکَ عَنْ وُلْدِکَ وَ أَهالِيکَ، وَ أَسْرَعَ فَرَسُکَ شارِداً، إِلى خِيامِکَ قاصِداً، مُحَمْحِماً باكِياً، فَلَمّا رَأَيْنَ النِّساءُ جَوادَکَ مَخْزِيّاً، وَ نَظَرْنَ سَرْجَکَ عَلَيْهِ مَلْوِيّاً، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لاطِماتِ الْوُجُوهِ سافِراتٍ، وَ بِالْعَوِيلِ داعِياتٍ، وَ بَعْدَالْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ، وَ إِلى مَصْرَعِکَ مُبادِراتٍ، وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلى صَدْرِکَ، وَ مُولِغٌ سَيْفَهُ عَلى نَحْرِکَ، قابِضٌ عَلى شَيْبَتِکَ بِيَدِهِ، ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ، قَدْ سَكَنَتْ حَواسُّکَ، وَ خَفِيَتْ أَنْفاسُکَ، وَ رُفِعَ عَلَى الْقَناةِ رَأْسُکَ، وَ سُبِىَ أَهْلُکَ كَالْعَبِيدِ، وَ صُفِّدُوا فِى الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتابِ الْمَطِيّاتِ، تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهاجِراتِ، يُساقُونَ فِى الْبَرارِى وَالْفَلَواتِ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْناقِ، يُطافُ بِهِمْ فِى الْأَسْواقِ، فَالْوَيْلُ لِلْعُصاةِ الْفُسّاقِ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِکَ الْإِسْلامَ، وَ عَطَّلُوا الصَّلوةَ وَ الصِّيامَ، وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْكامَ، وَ هَدَمُوا قَواعِدَ الْإِيمانِ، وَ حَرَّفُوا اياتِ الْقُرْءانِ، وَ هَمْلَجُوا فِى الْبَغْىِ وَالْعُدْوانِ، لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِوَ الِهِ مَوْتُوراً، وَ عادَ كِتابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَهْجُوراً، وَ غُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرْتَ مَقْهُوراً، وَ فُقِدَ بِفَقْدِکَ التَّكْبِيرُ وَالتَّهْلِيلُ، وَالتَّحْرِيمُ وَالتَّحْلِيلُ، وَالتَّنْزِيلُ وَالتَّأْوِيلُ، وَ ظَهَرَ بَعْدَکَ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ، وَ الْإِلْحادُ وَالتَّعْطِيلُ، وَ الْأَهْوآءُ وَ

الْأضاليلُ، وَ الْفِتَنُ وَ الْاَباطيلُ، فَقامَ ناعِیک َ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّک َ الرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ، فَنَعاک َ إِلَیْهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ، قآئِلا یا رَسُولَ اللهِ قُتِلَ سِبْطُک َ وَ فَتاک َ، وَ اسْتُبیحَ أَهْلُک َ وَ حِماک َ، وَ سُبِیَتْ بَعْدَک َ ذَراریک َ، وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِتْرَتِک َ وَ ذَویک َ، فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ، وَ بَکی قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَ عَزّاهُ بِک َ الْمَلآئِکَةُ وَ الْاَنْبِیآءُ، وَ فُجِعَتْ بِک َ اُمُّک َ الزَّهْرآءُ، وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلآئِکَهِ الْمُقَرَّبینَ، تُعَزّی أَباک َ أَمیرَالْمُؤْمِنینَ، وَ اُقیمَتْ لَک َ الْمَاتِمُ فی أَعْلا عِلِّیّینَ، وَ لَطَمَتْ عَلَیْک َ الْحُورُ الْعینُ، وَ بَکَتِ السَّمآءُ وَ سُکّانُها، وَ الْجِنانُ وَ خُزّانُها، وَ الْهِضابُ وَ أَقْطارُها، وَ الْبِحارُ وَ حیتانُها، وَ مَکَّهُ وَ بُنْیانُها ، : خل وَ الْجِنانُ وَ وِلْدانُها، وَ الْبَیْتُ وَ الْمَقامُ، وَ الْمَشْعَرُ الْحَرامُ، وَ الْحِلُّ وَ الْاِحْرامُ، أَللّهُمَّ فَبِحُرْمَهِ هذَا الْمَکانِ الْمُنیفِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَاحْشُرْنی فی زُمْرَتِهِمْ، وَ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِشَفاعَتِهِمْ، أَللّهُمَّ إِنّی أَتَوَسَّلُ إِلَیْک َ یا أَسْرَعَ الْحاسِبینَ، وَ یاأَکْرَمَ الْاَکْرَمینَ، وَ یاأَحْکَمَ الْحاکِمینَ، بِمُحَمَّدخاتَمِ النَّبِیّینَ، رَسُولِک َ إِلَی الْعالَمینَ أَجْمَعینَ، وَ بِأَخیهِ وَابْنِ عَمِّهِ الْاَنْزَعِ الْبَطینِ، الْعالِمِ الْمَکینِ، عَلِیّ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ بِفاطِمَهَ سَیِّدَهِ نِسآءِ الْعالَمینَ، وَ بِالْحَسَنِ الزَّکِیِّ عِصْمَهِ الْمُتَّقینَ، وَ بِأَبی عَبْدِاللهِ الْحُسَیْنِ أَکْرَمِ الْمُسْتَشْهَدینَ، وَ بِأَوْلادِهِ الْمَقْتُولینَ، وَ بِعِتْرَتِهِ الْمَظْلُومینَ، وَ بِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدینَ، وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ قِبْلَهِ الْاَوّابینَ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد أَصْدَقِ الصّادِقینَ، وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَر مُظْهِرِ الْبَراهینِ، وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسی ناصِرِالدّینِ، وَ مُحَمَّدِبْنِ عَلِیّ قُدْوَهِ الْمُهْتَدینَ، وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد أَزْهَدِ الزّاهِدینَ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ وارِثِ الْمُسْتَخْلَفینَ، وَالْحُجَّهِ عَلَی الْخَلْقِ

أَجْمَعينَ، أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدوَالِ مُحَمَّدالصّادِقينَ الأَبَرّينَ، الِ طه وَيس، وَ أَنْ تَجْعَلَنى فِى الْقِيامَهِ مِنَ الاْمِنينَ الْمُطْمَئِنّينَ، الْفآئِزينَ الْفَرِحينَ الْمُسْتَبْشِرينَ، أَللّهُمَّ اكْتُبْنى فِى الْمُسْلِمينَ، وَ أَلْحِقْنى بِالصّالِحينَ، وَاجْعَلْ لى لِسانَ صِدْق فِى الاْخِرينَ، وَانْصُرْنى عَلَى الْباغينَ، وَاكْفِنى كَيْدَ الْحاسِدينَ، وَاصْرِفْ عَنّى مَكْرَ الْماكِرينَ، وَاقْبِضْ عَنّى أَيْدِىَ الظّالِمينَ، وَاجْمَعْ بَيْنى وَ بَيْنَ السّادَهِ الْمَيامينِ فى أَعْلا عِلِّيّينَ، مَعَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّينَ وَالصِّدّيقينَ وَالشُّهَدآءِ وَالصّالِحينَ، بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ، أَللّهُمَّ إِنّى أُقْسِمُ عَلَيْکَ بِنَبِيِّکَ الْمَعْصُومِ، وَ بِحُکْمِکَ الْمَحْتُومِ، وَنَهْيِکَ الْمَكْتُومِ، وَ بِهذَا الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ، الْمُوَسَّدِ فى كَنَفِهِ الاِْمامُ الْمَعْصُومُ، الْمَقْتُولُ الْمَظْلُومُ، أَنْ تَكْشِفَ ما بى مِنَ الْغُمُومِ، وَ تَصْرِفَ عَنّى شَرَّ الْقَدَرِ الْمَحْتُومِ، وَ تُجيرَنى مِنَ النّارِ ذاتِ السَّمُومِ، أَللّهُمَّ جَلِّلْنى بِنِعْمَتِکَ، وَ رَضِّنى بِقَسْمِکَ، وَ تَغَمَّدْنى بِجُودِکَ وَ كَرَمِکَ، وَ باعِدْنى مِنْ مَكْرِکَ وَ نِقْمَتِکَ، أَللّهُمَّ اعْصِمْنى مِنَ الزَّلَلِ، وَ سدِّدْنى فِى الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ، وَافْسَحْ لى فى مُدَّهِ الاَْجَلِ، وَ أَعْفِنى مِنَ الاَْوْجاعِ وَالْعِلَلِ، وَ بَلِّغْنى بِمَوالِىَّ وَ بِفَضْلِکَ أَفْضَلَ الاَْمَلِ، أَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَاقْبَلْ تَوْبَتى، وَارْحَمْ عَبْرَتى، وَ أَقِلْنى عَثْرَتى، وَ نَفِّسْ كُرْبَتى، وَاغْفِرْلى خَطيئَتى، وَ أَصْلِحْ لى فى ذُرِّيَّتى، أَللّهُمَّ لاتَدَعْ لى فى هذَاالْمَشْهَدِ الْمُعَظَّمِ، وَالْمَحَلِّ الْمُكَرَّمِ ذَنْباً إِلاّ غَفَرْتَهُ، وَ لاعَيْباً إِلاّ سَتَرْتَهُ، وَ لاغَمّاً إِلاّ كَشَفْتَهُ، وَ لارِزْقاً إِلاّ بَسَطْتَهُ، وَ لاجاهاً إِلاّ عَمَرْتَهُ، وَ لافَساداً إِلاّ أَصْلَحْتَهُ، وَ لاأَمَلا إِلاّ بَلَّغْتَهُ، وَ لادُعآءً إِلاّ أَجَبْتَهُ، وَ لامَضيقاً إِلاّ فَرَّجْتَهُ، وَ لاشَمْلا إِلاّ جَمَعْتَهُ، وَ لاأَمْراً إِلاّ أَتْمَمْتَهُ، وَ لامالاً إِلاّ كَثَّرْتَهُ، وَ لاخُلْقاً إِلاّ حَسَّنْتَهُ، وَ لاإِنْفاقاً إِلاّ أَخْلَفْتَهُ، وَ لاحالا

إِلاّ عَمَرْتَهُ، وَ لاحَسُوداً إِلاّ قَمَعْتَهُ، وَ لاعَدُوّاً إِلاّ أَرْدَيْتَهُ، وَ لاشَرّاً إِلاّ كَفَيْتَهُ، وَ لامَرَضاً إِلاّ شَفَيْتَهُ، وَ لابَعيداً إِلاّ أَدْنَيْتَهُ، وَ لاشَعَثاً إِلاّ لَمَمْتَهُ، وَ لا سُؤالا سُؤْلا: ظ إِلاّ أَعْطَيْتَهُ، أَللّهُمَّ إِنّى أَسْئَلُکَ خَيْرَ الْعاجِلَهِ، وَ ثَوابَ الاْجِلَهِ، أَللّهُمَّ أَغْنِنى بِحَلالِکَ عَنِ الْحَرامِ، وَ بِفَضْلِکَ عَنْ جَميعِ الاْنامِ، أَللّهُمَّ إِنّى أَسْئَلُکَ عِلْماً نافِعاً، وَ قَلْباً خاشِعاً، وَ يَقيناً شافِياً، وَ عَمَلا زاكِياً، وَ صَبْراً جَميلا، وَ أَجْراً جَزيلا، أَللّهُمَّ ارْزُقْنى شُكْرَ نِعْمَتِکَ عَلَىَّ، وَ زِدْ فى إِحْسانِکَ وَ كَرَمِکَ إِلَىَّ، وَاجْعَلْ قَوْلى فِى النّاسِ مَسْمُوعاً، وَ عَمَلى عِنْدَکَ مَرْفُوعاً، وَ أَثَرى فِى الْخَيْراتِ مَتْبُوعاً، وَ عَدُوّى مَقْمُوعاً، أَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّدالاْخْيارِ، فى اناءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرافِ النَّهارِ، وَاكْفِنى شَرَّ الاْشْرارِ، وَ طَهِّرْنى مِنَ الذُّنُوبِ وَ الاْوْزارِ، وَ أَجِرْنى مِنَ النّارِ، وَ أَحِلَّنى دارَالْقَرارِ، وَ اغْفِرْلى وَ لِجَميعِ إِخْوانى فيکَ وَ أَخَواتِىَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ، بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

پس از تمام شدن زيارت، رو به قبله كن و دو ركعت نماز بجاى آور به اين ترتيب كه در ركعت اول بعد از حمد سوره انبياء، و در ركعت دوم بعد از حمد سوره حشر را بخوان و آنگاه در قنوت نماز بگو:

لاإِلهَ إِلاَّ اللهُ الْحَليمُ الْكَريمُ، لاإِلهَ إِلاَّاللهُ الْعَلِىُّ الْعَظيمُ، لاإِلهَ إِلاَّاللهُ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ الاْرَضينَ السَّبْعِ، وَ ما فيهِنَّ وَ ما بَيْنَهُنَّ، خِلافاً لاَِعْدآئِهِ، وَ تَكْذيباً لِمَنْ عَدَلَ بِهِ، وَ إِقْراراً لِرُبُوبِيَّتِهِ، وَ خُضُوعاً لِعِزَّتِهِ، الاْوَّلُ بِغَيْرِ أَوَّل، وَالاْخِرُ إِلى غَيْرِ اخِر، الظّاهِرُ عَلى كُلِّ شَىْء بِقُدْرَتِهِ، الْباطِنُ دُونَ كُلِّ شَىْء بِعِلْمِهِ وَ لُطْفِهِ، لا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلى

كُنْهِ عَظَمَتِهِ، وَ لاتُدْرِکُ الاْوْهامُ حَقيقَةَ ماهِيَّتِهِ، وَ لاتَتَصَوَّرُ الاْنْفُسُ مَعانِىَ كَيْفِيَّتِهِ، مُطَّلِعاً عَلَى الضَّمآئِرِ، عارِفاً بِالسَّرآئِرِ، يَعْلَمُ خآئِنَةَ الاْعْيُنِ وَ ما تُخْفِى الصُّدُورُ، أَللّهُمَّ إِنّى اُشْهِدُکَ عَلى تَصْديقى رَسُولَکَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ الِهِ وَ إيمانى بِهِ، وَ عِلْمى بِمَنْزِلَتِهِ، وَ إِنّى أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِىُّ الَّذى نَطَقَتِ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ، وَ بَشَّرَتِ الاْ نْبِيآءُ بِهِ، وَ دَعَتْ إِلَى الاْقْرارِ بِما جآءَ بِهِ، وَ حَثَّتْ عَلى تَصْديقِهِ، بِقَوْلِهِ تَعالى: «اَلَّذى يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِى التَّوْريهِ وَ الاِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهيهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الاْغْلالَ الَّتى كانَتْ عَلَيْهِمْ»، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد رَسُولِکَ إِلَى الثَّقَلَيْنِ، وَ سَيِّدِ الاْنْبِيآءِ الْمُصْطَفَيْنَ، وَ عَلى أَخيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، اللَّذَيْنِ لَمْ يُشْرِكا بِکَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً، وَ عَلى فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ سَيِّدَهِ نِسآءِ الْعالَمينَ، وَ عَلى سَيِّدَىْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، صَلاةً خالِدَةَ الدَّوامِ، عَدَدَ قَطْرِ الرِّهامِ، وَ زِنَةَ الْجِبالِ وَ الاْكامِ، ما أَوْرَقَ السَّلامُ، وَ اخْتَلَفَ الضِّيآءُ وَ الظَّلامُ، وَ عَلى الِهِ الطّاهِرينَ، الاْئِمَّهِ الْمُهْتَدينَ، الذّآئِدينَ عَنِ الدّينِ، عَلِىّ وَ مُحَمَّد وَ جَعْفَر وَ مُوسى وَ عَلِىّ وَ مُحَمَّد وَ عَلِىّ وَالْحَسَنِ وَ الْحُجَّهِ الْقَوّامِ بِالْقِسْطِ، وَ سُلالَهِ السِّبْطِ، أَللّهُمَّ إِنّى أَسْئَلُکَ بِحَقِّ هذَا الاْمامِ فَرَجاً قَريباً، وَ صَبْراً جَميلا، وَ نَصْراً عَزيزاً، وَ غِنىً عَنِ الْخَلْقِ، وَ ثَباتاً فِى الْهُدى، وَ التَّوْفيقَ لِما تُحِبُّ وَ تَرْضى، وَ رِزْقاً واسِعاً حَلالا طَيِّباً، مَريئاً دارّاً سآئِغاً، فاضِلا مُفَضِّلا صَبّاً صَبّاً، مِنْ غَيْرِ كَدّ وَ لا نَكَد، وَ لا مِنَّه مِنْ أَحَد، وَ عافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلآء وَ سُقْم وَ مَرَض، وَ الشُّكْرَ عَلَى

الْعافِيَهِ وَ النَّعْمآءِ، وَ إِذا جآءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنا عَلى أَحْسَنِ ما يَكُونُ لَکَ طاعَهً، عَلى ما أَمَرْتَنا مُحافِظينَ حَتّى تُؤَدِّيَنا إِلى جَنّاتِ النَّعيمِ، بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ، أَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ أَوْحِشْنى مِنَ الدُّنْيا وَ انِسْنى بِالْاخِرَهِ، فَإِنَّهُ لايُوحِشُ مِنَ الدُّنْيا إِلاّ خَوْفُکَ، وَ لايُؤْنِسُ بِالْاخِرَهِ إِلاّ رَجآؤُکَ، أَللّهُمَّ لَکَ الْحُجَّهُ لاعَلَيْکَ، وَ إِلَيْکَ الْمُشْتَکى لامِنْکَ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِهِ وَ أَعِنّى عَلى نَفْسِىَ الظّالِمَهِ الْعاصِيَهِ، وَ شَهْوَتِىَ الْغالِبَهِ، وَاخْتِمْ لى بِالْعافِيَهِ، أَللّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفارى إِيّاکَ وَ أَنَا مُصِرٌّ عَلى مانَهَيْتَ قِلَّهُ حَيآء، وَ تَرْکِىَ الإِسْتِغْفارَ مَعَ عِلْمى بِسَعَهِ حِلْمِک تَضْييعٌ لِحَقِّ الرَّجآءِ، أَللّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبى تُؤْيِسُنى أَنْ أَرْجُوَکَ، وَ إِنَّ عِلْمى بِسَعَهِ رَحْمَتِکَ يَمْنَعُنى أَنْ أَخْشاکَ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ صَدِّقْ رَجآئى لَکَ، وَ كَذِّبْ خَوْفى مِنْکَ، وَ كُنْ لى عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنّى بِکَ يا أَكْرَمَ الأَكْرَمينَ، أَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَ أَيِّدْنى بِالْعِصْمَهِ، وَ أَنْطِقْ لِسانى بِالْحِكْمَهِ، وَ اجْعَلْنى مِمَّنْ يَنْدَمُ عَلى ما ضَيَّعَهُ فى أَمْسِهِ، وَ لايَغْبَنُ حَظَّهُ فى يَوْمِهِ، وَ لا يَهُمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ، أَللّهُمَّ إِنَّ الْغَنِىَّ مَنِ اسْتَغْنى بِکَ وَ افْتَقَرَ إِلَيْکَ، وَ الْفَقيرَ مَنِ اسْتَغْنى بِخَلْقِکَ عَنْکَ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ أَغْنِنى عَنْ خَلْقِکَ بِکَ، وَ اجْعَلْنى مِمَّنْ لا يَبْسُطُ كَفّاً إِلاّ إِلَيْکَ، أَللّهُمَّ إِنَّ الشَّقِىَّ مَنْ قَنَطَ وَ أَمامَهُ التَّوْبَهُ وَ وَرآءَهُ الرَّحْمَهُ، وَ إِنْ كُنْتُ ضَعيفَ الْعَمَلِ فَإِ نّى فى رَحْمَتِکَ قَوِىُّ الأَمَلِ، فَهَبْ لى ضَعْفَ عَمَلى لِقُوَّهِ أَمَلى،

أَللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنْ ما فى عِبادِکَ مَنْ هُوَ أَقْسى قَلْباً مِنّى وَ أَعْظَمُ مِنّى ذَنْباً، فَإِ نّى أَعْلَمُ أَنَّهُ لامَوْلى أَعْظَمُ مِنْکَ طَوْلا، وَ أَوْسَعُ رَحْمَةً وَ عَفْواً، فَيامَنْ هُوَ أَوْحَدُ فى رَحْمَتِهِ، إِغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدَ فى خَطيئَتِهِ، أَللّٰهُمَّ إِنَّکَ أَمَرْتَنا فَعَصَيْنا، وَ نَهَيْتَ فَمَا انْتَهَيْنا، وَ ذَكَّرْتَ فَتَناسَيْنا، وَ بَصَّرْتَ فَتَعامَيْنا، وَ حَذَّرْتَ فَتَعَدَّيْنا، وَما كانَ ذلِکَ جَزآءَ إِحْسانِکَ إِلَيْنا، وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِما أَعْلَنّا وَ أَخْفَيْنا، وَ أَخْبَرُ بِما نَأْتى وَ ما أَتَيْنا، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَ لاتُؤاخِذْنا بِما أَخْطَأْنا وَ نَسينا، وَ هَبْ لَنا حُقُوقَکَ لَدَيْنا، وَ أَتِمَّ إِحْسانَکَ إِلَيْنا، وَ أَسْبِلْ رَحْمَتَکَ عَلَيْنا، أَللّٰهُمَّ إِنّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْکَ بِهذَا الصِّدّيقِ الْإِمامِ، وَ نَسْئَلُکَ بِالْحَقِّ الَّذى جَعَلْتَهُ لَهُ وَ لِجَدِّهِ رَسُولِکَ وَ لِاَبَوَيْهِ عَلِىّ وَ فاطِمَةَ، أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، إِدْرارَ الرِّزْقِ الَّذى بِهِ قِوامُ حَياتِنا، وَ صَلاحُ أَحْوالِ عِيالِنا، فَأَنْتَ الْكَريمُ الَّذى تُعْطى مِنْ سَعَه، وَ تَمْنَعُ مِنْ قُدْرَه، وَ نَحْنُ نَسْئَلُکَ مِنَ الرِّزْقِ مايَكُونُ صَلاحاً لِلدُّنْيا، وَ بَلاغاً لِلْاخِرَهِ، أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ اغْفِرْلَنا وَ لِوالِدَيْنا، وَ لِجَميعِ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ، وَ الْمُسْلِمينَ وَ الْمُسْلِماتِ، الْأَحْياءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتِ، وَ اتِنا فِى الدُّنْياحَسَنَةً وَفِى الْاخِرَهِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ. پس از تمام شدن قنوت، ركوع و سجود و تشهّد و سلام نماز را انجام ده، پس چون تسبيح حضرت فاطمه زهراء (س) را خواندى، دو طرف صورت را بر خاک بگذار و چهل مرتبه اين تسبيحات را بگو:

سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لاإِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ.

پس از تمام شدن تسبيحات،

دعا کن و از خدا بخواه که تو را از گناهان نگهدارد و از عذاب خود نجات دهد و ببخشد و توفیق عمل نیک کرامت فرماید و اعمال تو را قبول نماید. سپس خود را به ضریح بچسبان و ببوس و بگو:

زادَ اللهُ فی شَرَفِكُمْ، وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ.

سپس برای خود و والدین خود و هرکس که خواهی دعا کن.

ترجمه زیارت

سلام بر آدم یارِ مخلص خدا از بینِ آفریدگانش، درود بر شیث ولیّ خدا و بهترینِ بندگانش، سلام بر ادریس که برای خدا حجّتِ او را بپا داشت، درود بر نوح که دعایش قرینِ اجابت بود، سلام بر هود که کمک و یاریِ خدا مَدَدِ او بود، درود بر صالح که خداوند تاج کرامت بر سرش نهاد، سلام بر ابراهیم که خدا مقامِ خُلّت و رفاقت رابه او عطا نمود، درود بر اسماعیل که خداوند ذبحی عظیم از بهشت را فدایِ او نمود، سلام بر اسحاق که خداوند پیامبری را در نسل او قرار داد، درود بر یعقوب که خداوند به رحمت خود بینائیِ چشمش را به او بازگرداند، سلام بر یوسف که خداوند به عظمتِ خود او را از قعر چاه رهائی بخشید، درود بر موسی که خداوند به قدرتِ خود دریا را برایش شکافت، سلام بر هارون که خداوند پیامبری خود را به وی اختصاص داد، درود بر شعیب که خدا او را بر اُمّتش پیروز نمود، سلام بر داوود که خداوند از لغزش او درگذشت، درود بر سلیمان که بخاطر شوکتش جنّ به فرمان او درآمد، سلام بر ایّوب که خداوند او را از بیماریش شفا بخشید، درود بر

یونس که خداوند به وعده خود برایش وفا نمود، سلام بر عُزَیر که خداوند او را پس از مرگش به حیات بازگردانید، درود بر زکریّا که در رنج و بَلا شکیبا بود، سلام بر یحیی که خداوند به سبب شهادت مقام و منزلتِ او را بالا برد،

درود بر عیسی روح خدا و کلمه او، سلام بر محمّد محبوبِ خدا و یار مخلص او، درود بر فرمانروای مؤمنان علی بن ابیطالب، که برادريِ رسول خدا به وی اختصاص یافت، سلام بر فاطمه زهراء دختر رسول الله، درود بر حسن بن علی وصیّ و جانشین پدرش، سلام بر حسین که جانش را تقدیم نمود، سلام بر آن کسی که در نهان و آشکار خدا را اطاعت نمود، سلام بر آن کسی که خداوند شفا را در خاکِ قبرِ او قرار داد، سلام بر آن کسی که (محلِّ) اجابتِ دعا در زیرِ بارگاه اوست، سلام بر آن کسی که امامان از نسل اویند، سلام بر فرزندِ خاتم پیامبران، سلام بر فرزند سرور جانشینان، سلام بر فرزند فاطمه زهراء، سلام بر فرزند خدیجه کبری، سلام بر فرزند سدره المنتهی، سلام بر فرزند جنّه المأوی، سلام بر فرزند زمزم و صفا، سلام بر آن آغشته به خون، سلام بر آنکه (حُرمَتِ) خیمه گاهش دریده شد، سلام بر پنجمینِ اصحابِ کساء، سلام بر غریبِ غریبان، سلام بر شهیدِ شهیدان، سلام بر مقتولِ دشمنان، سلام بر ساکنِ کربلاء، سلام بر آن کسی که فرشتگانِ آسمان بر او گریستند، سلام بر آن کسی که خاندانش پاک و مطهّرند، سلام بر پیشوای دین، سلام بر آن جایگاههای براهین و حُجَجِ الهی، درود بر

آن پیشوایانِ سَروَر، سلام بر آن گریبان های چاک شده، سلام بر آن لب های خشکیده، سلام بر آن جان های مُستأصل و ناچار، سلام بر آن ارواحِ (از کالبد) خارج شده، سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف، سلام بر آن خون های جاری، سلام بر آن اعضایِ قطعه قطعه شده، سلام بر آن سرهایِ بالا رفته (بر نیزه ها)، سلام برآن بانوانِ بیرون آمده (از خیمه ها)، سلام بر حجّتِ پروردگارِ جهانیان، سلام برتو (ای حسین بن علی) و بر پدرانِ پاک و طاهِرَت، سلام برتو و بر فرزندانِ شهیدت، سلام بر تو و بر خاندانِ یاری دهنده ات (به دین الهی)، سلام بر تو و بر فرشتگانِ مُلازمِ آرامگاهت، سلام بر آن کشته مظلوم، سلام بر برادرِ مسمومش، سلام بر علی اکبر، سلام بر آن شیر خوارِ کوچک، سلام بر آن بدن های برهنه شده، سلام بر آن خانواده ای که نزدیک (و همراه سَروَرشان) بودند، سلام بر آن به خاک افتادگان در بیابان ها، سلام بر آن دور افتادگان از وطن ها، سلام بر آن دفن شدگانِ بدون کفن، سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن، سلام بر آن حسابگر (اعمالِ خویش برای خدا) و شکیبا، سلام بر آن مظلومِ بی یاور، سلام بر آن جای گرفته در خاکِ پاک، سلام بر صاحبِ آن بارگاهِ عالی رتبه، سلام بر آن کسی که ربّ جلیل او را پاک و مطهّر گردانید، سلام بر آن کسی که جبرئیل به او مباهات می نمود، سلام بر آن کسی که میکائیل در گهواره با او تکلّم

می نمود، سلام بر آن کسی که عهد و پیمانش شکسته شد، سلام بر آن کسی که پرده حُرمَتش دریده شد، سلام برآن کسی که خونش به ظلم ریخته شد، سلام برآنکه با خونِ زخم هایش شست و شو داده شد، سلام بر آنکه از جام های نیزه ها جرعه نوشید، سلام بر آن مظلومی که خونش مباح گردید، سلام بر آنکه در ملأ عام سرش بریده شد، سلام بر آنکه اهل قریه ها دفنش نمودند، سلام بر آنکه شاهرَگش بریده شد، سلام بر آن مدافعِ بی یاور، سلام بر آن مَحاسنِ بخون خضاب شده، سلام بر آن گونه خاک آلوده، سلام بر آن بدنِ برهنه، سلام بر آن دندانِ چوب خورده، سلام برآن سرِ بالای نیزه رفته، سلام بر آن بدن های برهنه و عریانی که در بیابان ها (یِ کربلاء) گُرگ های تجاوزگر به آن دندان می آلودند، و درندگان خونخوار بر گِردِ آن می گشتند، سلام برتو ای مولای من و بر فرشتگانی که بر گِردِ بارگاه تو پَر می کِشند، و اطرافِ تُربتت اجتماع کرده اند، و در آستانِ تو طواف می کنند، و برای زیارت تو وارد می شوند، سلام برتو من به سوی تو رو آورده ام، وبه رستگاری در پیشگاه تو امید بسته ام، سلام برتو سلامِ آن کسی که به حُرمتِ تو آشناست، و در ولایت و دوستیِ تومُخلص و بی ریا است، وبه سببِ محبّت و ولای تو به خدا تقرّب جسته، و از دشمنانت بیزار است، سلام کسی که قلبش از مصیبت تو جریحه دار، و اشکش به هنگام یاد تو جاری است، سلام کسی

که دردناک وغمگین وشیفته وفروتن است، سلام کسی که اگر با تو در کربلاء می بود، با جانش (در برابرِ) تیزیِ شمشیرها از تو محافظت می نمود، و نیمه جانش را به خاطر تو بدست مرگ می سپرد، و در رکاب تو جهاد میکرد، و تو را بر علیه ستمکاران یاری داده، جان وتن ومال و فرزندش را فدای تو می نمود، و جانش فدای جان تو، و خانواده اش سپر بلایِ اهل بیت تو می بود، اگر چه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مُقدَّرات الهی مرا از یاریِ تو بازداشت، و نبودم تا با آنان که با تو جنگیدند بجنگم، و با کسانی که با تو اظهار دشمنی کردند خصومت نمایم، (درعوض) صبح و شام بر تو مویِه میکنم، و به جای اشک برای تو خون گریه میکنم، از روی حسرت وتأسّف و افسوس بر مصیبت هائی که برتو وارد شد، تا جائی که از فرط اندوهِ مصیبت، و غم و غصّه شدّتِ حزن جان سپارم، گواهی میدهم که تو نماز را به پا داشتی، و زکات دادی، و امر به معروف کردی، و از منکر و عداوت نَهی نمودی، و اطاعتِ خدا کردی و نافرمانی وی ننمودی، و به خدا و ریسمان او چنگ زدی تا وی را راضی نمودی، و از وی در خوف و خشیَت بوده نظاره گرِ او بودی، واو را اجابت نمودی، و سنّت های نیکو بوجود آوردی، و آتش های فتنه را خاموش نمودی، و دعوت به هدایت و استقامت کردی، و راه های صواب و حقّ را روشن وواضح گرداندی، و درراه خدا بحقّ جهاد نمودی،

و فرمانبردارِ خداوند، و پیروِ جدّت محمّد بن عبدالله بودی، و شنوای کلام پدرت علی بودی، و پیشی گیرنده به (انجامِ) سفارش برادرت امام حسن بودی، و رفعت دهنده پایه شرافتِ دین، و خوار و سرکوب کننده طغیان، و کوبنده سرکشان، وخیرخواه و نصیحت گرِ اُمّت بودی، در هنگامی که در شدائدِ مرگ دست وپا میزدی، و مبارزه کننده با فاسقان بودی، وقیام کننده با حُجَج و براهینِ الهی، وترحُّم کننده بر اسلام و مسلمین بودی، یاری گرِ حق بودی، در هنگام بلاء شکیبا و صابر، حافظ و مراقب دین، و مدافع حریم آئین بودی، (طریقِ) هدایت را حفظ نموده یاری مینمودی، عدل و داد را گسترش داده و وسعت می بخشیدی، دین و آئینِ الهی را یاری نموده آشکار می نمودی، یاوه گویان را (از ادامه راه) بازداشته جلوگیری میکردی، حقّ ضعیف را از قوی باز می ستاندی، در قضاوت و داوری بین ضعیف و قوی برابر حُکم می نمودی، تو بهارِ سر سبزِ یتیمان بودی، نگاهبان و حافظ مردم بودی، مایه عزّت و سرافرازی اسلام، معدنِ احکام الهی، هم پیمان نیکی و احسان بودی، پوینده طریقه جدّ و پدرت و در سفارشات و وصایا همسانِ برادرت بودی، وفادار به پیمانها، دارای سجایایِ پسندیده، و باجود و کَرَمِ آشکار بودی، شب زنده دار (به عبادت) در دلِ شبهایِ تاریک، معتدل ومیانه رو در روشها، با سجایا واخلاقِ کریمانه، دارای سوابقِ باعظمت و ارزشمند، دارای نَسَبِ شریف، وحَسَبِ والا، با درجات و رتبه هایِ رفیع وعالی، مناقب و فضائلِ بسیار، سِرِشت ها و طبیعت های مورد ستایش، و با عطایا و مواهبِ بزرگ بودی، حلیم

وصبور، هدایت شده، بازگشت کننده بسوی خدا، با جود و سخاوت دانا توانا و قاطع، پیشوای شهید، بسیار نالان وگریان در پیشگاه خداوند، محبوب و با هیبت بودی، تو برای پیامبر که درود خدا بر او و آل او باد فرزند، و برای قرآن پشتوانه نجات دهنده، و برای امّتِ اسلام بازوی توانا، و در طاعتِ حقّ کوشا بودی، تو حافظِ عهد وپیمانِ الهی، دوری کننده از طُرُقِ فاسقان بودی، و تو آنچه در توان داشتی (برای اِعلاءِ کلمه حقّ) بذل نمودی، دارای رکوع و سجود طولانی بودی، تو مانند کسی که از دنیا رخت برخواهد بست ازآن روگردان بودی، و مانند کسانی که از دنیا در وحشت وهراس بسر میبرند به آن نگاه میکردی، آرزوهایت از (تعلّق به) دنیا بازداشته شده، وهمّت وکوششت از زیور دنیا رو گردانده بود، دیدگانت از بهجت و سرور دنیا بر بسته، و اشتیاق و مِیلَت به آخرت شهره آفاق است، تا آنکه جور و ستم دستِ تعدّی دراز نمود، وظلم وسرکشی نقاب از چهره برکشید، و ضلالت و گمراهی پیروان خویش را فرا خواند، با آنکه تو در حَرَمِ جدّت متوطّن بودی، و از ستمکاران فاصله گرفته بودی، و مُلازمِ منزل و محرابِ عبادت بوده، و از لذّتها وشهوات دنیوی کناره گیر بودی، و برحسب طاقت و تَوانَت مُنکَر را با قلب و زبانت انکار می نمودی، پس ازآن علم و دانشت اقتضای انکارِ آشکار نمود، و برتو لازم گشت لازم نمود با بدکاران رویاروی جهاد کنی، بنابراین درمیان فرزندان و خانواده ات، وپیروان ودوستانت روانه شدی، و حقّ و برهان را آشکارنمودی، و با حکمت و پند

و اندرزِ نیکو (مردم را) بسویِ خدا فراخواندی، و به برپاداریِ حدودِ الهی، و طاعتِ معبود امر نمودی، و از پلیدی ها و سرکشی نهی فرمودی، ولی آنها به ستم و دشمنی رویارویِ تو قرار گرفتند، پس تو نیز با آنان به جهاد برخاستی پس از آنکه (حقّ را) به آنان گوشزد نمودی آنها رابه عذابِ الهی تهدید نمودی، و حجّت را بر آنها مؤکّد فرمودی، ولی عهد و پیمان وبیعت تو را شکستند، و پروردگار تو جدّت را بخشم آوردند و با تو ستیز آغازیدند، پس توبه جهت زد و خورد و پیکار استوار شدی، ولشکریان فاجر را خورد و آسیا نمودی، و درگَرد وغُبار ِنبرد فرو رفتی، و چنان با ذوالفقار جنگیدی، که گویا علیّ مرتضی هستی، پس چون تو را با قلبی مطمئن، بدون ترس و هراس یافتند، شرورِ مکر و حیله شان را بر تو برافراشتند و از درِ نیرنگ و فساد با تو قتال نمودند، و آن ملعون لشکریانش را فرمان داد، تا تو را از آب و استفاده آن منع نمودند، و با تو قتال نمودند، و به جنگ و مبارزه با تو شتافتند، و تیرها و خدنگها بسوی تو پرتاب نمودند، و برای استیصال وناچار نمودن تو دست دراز کردند، و حُرمتی برای تو مراعات نکردند، و از هیچ گناهی در مورد تو خودداری ننمودند، چه درکشتن آنها دوستانت را، و چه در غارت اثاثیه خیمه هایت، (باری) تو درگَرد و غُبارهای جنگ پیش تاختی، و آزار و اذیّتهای فراوانی تحمّل نمودی، آن چنانکه فرشتگانِ آسمانها از صبر و شکیبائی توبه شگفت آمدند، پس دشمنان از همه طرف

به تو هجوم آوردند، و تو را به سبب زخم ها و جراحتها ناتوان نمودند، و راه خلاص و رفتن برتو بستند، تا آنکه هیچ یاوری برایت نماند، ولی تو حسابگر (عمل خویش برای خدا) و صبور بودی، از زنان و فرزندانت دفاع و حمایت می نمودی، تا آنکه تو را از اسبِ سواری ات سرنگون نمودند، پس بابدن مجروح برزمین سقوط کردی، در حالی که اسب ها تو را با سُم های خویش کوبیدند، وسرکشان با شمشیرهای تیزِشان برفرازت شدند، پیشانیِ تو به عرقِ مرگ مرطوب شد، و دستانِ چپ و راستت به باز و بسته شدن در حرکت بود، پس گوشه نظری به جانب خِیام و حَرَمَت گرداندی، در حالی که از زنان و فرزندانت (روگردانده) به خویش مشغول بودی، اسبِ سواری ات با حال نفرت شتافت، شیهه کشان و گریان، به جانبِ خیمه ها رو نمود، پس چون بانوانِ حَرَم اسبِ تیز پای تو را خوار و زبون بدیدند، و زینِ تو را بر او واژگونه یافتند، از پسِ پرده ها (یِ خیمه) خارج شدند، در حالی که گیسوان برگونه ها پراکنده نمودند، بر صورت ها طپانچه می زدند و نقاب ازچهره ها افکنده بودند، و به صدای بلند شیون میزدند، و از اوجِ عزّت به حضیض ذلّت در افتاده بودند، و به سویِ قتلگاه تو می شتافتند، در همان حال شِمرِ ملعون بر سینه مبارکت نشسته، و شمشیر خویش را برگلویت سیراب مینمود، با دستی مَحاسنِ شریفت را در مُشت میفِشرد، (و با دست دیگر) باتیغِ آخته اش سر از بدنت جدا می کرد، تمامِ اعضا و حواسّت از حرکت ایستاد،

نَفَس هایِ مبارکت در سینه پنهان شد، و سرِ مقدّست بر نیزه بالا رفت، اهل و عیالت چون بردِگان به اسیری رفتند، و درغُل و زنجیر آهنین بر فراز جهازِ شتران در بند شدند، گرمای (آفتابِ) نیمروز چهره هاشان می سوزاند، در صحراها و بیابان ها کشیده می شدند، دستانشان به گردَن ها زنجیر شده، در میان بازارها گردانده می شدند، ای وای براین سرکشان گناهکار!، چه این که باکُشتنِ تو اسلام را کُشتند، و نماز و روزه (خدا) را بدون یاور رها نمودند، و سُنَّتها و احکام (دین) را از بین برده شکستند، و پایه هایِ ایمان را منهدم نمودند، و آیاتِ قرآن را تحریف کرده، در (وادی) جنایت و عداوت پیش تاختند، براستی رسولِ خدا «که درود خدا بر او و آل او باد» (با شهادتِ تو) تنها ماند! (یا مظلوم واقع شد)، و کتاب خداوندِ عزّوجلّ مَتروک گردید، و آنگاه که تو مقهور و مغلوب گشتی، حقّ و حقیقت موردِ خیانت واقع شد، و به فقدانِ تو تکبیرِ خدا وکلمه توحید، حرام و حلالِ دین، و تنزیل و تأویلِ قرآن جملگی ازبین رفت، و پس از تو تغییر و تبدیلِ (احکام)، کفر و اِلحاد و بی سرپرستیِ دین، هوی و هوس ها و گمراهی ها، فتنه ها و باطل ها جملگی (بر صفحه روزگار) ظاهر شد، پس پیکِ مرگ نزدِ قبرِ جدّت رسول خدا «که رحمتِ بی پایانِ خداوندی بر او و آلِ او باد» ایستاد، و با اشکِ ریزان خبرِمرگِ تو را به وی داد، واین گونه گفت که: ای رسولِ خدا! دختر زاده جوانمردت شهید شد، خاندان و حَریمَت مُباح

گردید، پس از تو فرزندانت به اسیری رفتند، و وقایع ناگواری به عترت و خانواده ات وارد شد، پس (از شنیدنِ این خبر) رسول خدا مضطرب و پریشان گردید، و قلبِ هراسناکش بگریست، و فرشتگان و انبیاء (بخاطر مصیبتِ تو) او را تسلیت و تعزیت گفتند، و مادرت زهراء (از اندوهِ مصیبتِ تو) دردناک شد، و دسته هایِ ملائکه مقرّبین در آمد و شد بودند، پدرت امیرمؤمنان را تعزیت میگفتند، مجالسِ ماتم و سوگواری برایِ تو در اعلا علیّین برپا شد، و حورالعین به جهت تو به سر و صورت زدند، (در عزایِ تو) آسمان و ساکنانش، بهشت ها و نگهبانانش، کوه ها و کوهپایه ها، دریا ها و ماهیانش، شهر مکّه و پایه هایش، فردوس ها و جوانانش، خانه کعبه و مقام ابراهیم، و مشعرالحرام، و حلّ و حَرَم جملگی گریستند، بار خدایا! به حُرمتِ این مکانِ رفیع، بر محمّد و آلِ او رحمت فرست، و مرا در زمره آنان محشور فرما، و به شفاعت و وساطتِ آنها مرا داخلِ بهشت گردان، بار خدایا! من به تو توسّل می جویم ای سریعترینِ حسابگران، و اِی بخشنده ترینِ کَریمان، و اِی فرمانروای حاکمان، به (حقِّ) محمّد آخرینِ پیامبران، و فرستاده تو بسویِ تمامِ جهان ها، و به (حقِّ) برادرش و پسرعمویش آن بلند پیشانیِ میان پُر، آن دانشمندِ عالی مرتبه، یعنی علیّ فرمانروایِ مؤمنان، و به (حقِّ) فاطمه سروَرِ بانوانِ جهانیان، و به (حقِّ) حسنِ مجتبی که پاک و مبرّا و پناهگاه مُتّقین است، و به (حقِّ) أبی عبدالله الحسین گرامیترینِ شهداء، و به (حقِّ) فرزندانِ مقتولش، و خانواده مظلومش، و به (حقّ) علی بن

الحسین زیورِ عابدان، و به محمّد بن علی قبله توبه کنندگان، و جعفر بن محمّد راستگوترینِ صادقان، و موسی بن جعفر آشکار کننده دلائل و براهین، و علی بن موسی یاورِ دین، و محمّد بن علی اُسوه و الگویِ هدایت شوندگان، و علی بن محمّد زاهدترینِ پارسایان، و حسن بن علی وارثِ جانشینان، و حُجّتِ خدا بر تمامِ آفریدگان، اینکه درود فرستی بر محمّد و آلِ او، آن راستگویانِ نیکوکار، همان آلِ طه و یس، و اینکه مرا در قیامت از کسانی قرار دهی که (از عذابِ تو) ایمن و با آرامشِ خاطر و رستگار و مسرور و بشارت یافته اند، بارخدایا! (نامِ) مرا در زُمره مسلمین نگاشته، و مرا به صالحین ملحق فرما، و نامِ مرا بر زبان اُمّتهای آتیه نیکو قرار ده، و مرا بر علیه ظالمین یاری ده، و از مکرِ حسودان حفظ فرما، و (نیز) حیله حیله گران را از من برگردان، و دست ستمکاران را از من (دور) نگهدار، و بینِ من و آن سرورانِ با میمنت در اعلا علیّین جمع بفرما، همراه با کسانی که برآنها اِنعام فرمودی یعنی پیامبران، وراستگویانِ در عمل وگفتار و شهداء و نیکویان، به رحمتت ای مهربان ترینِ مهربانان، بار خدایا! تو را سوگند میدهم به حقّ پیامبرِ معصومت، و به حقّ حُکمِ حتمی و قطعی ات، و به حقّ نهیِ پنهانی ات، و بحقّ این آرامگاهی که (مردم از هر طرف به جهت زیارت) بر او گِرد می آیند، و این امامِ معصومِ مقتولِ مظلوم در جانبِ آن تکیه زده، اینکه غم و غصّه ها را از من بر طرف فرمائی، و شُرورِ

قضا و قَدَرِ حتمی را از من برگردانی، و مرا از آتش (عذابت) که دارای بادهای سوزان است پناه دهی (و نگاهداری)، بار خدایا ! مرا با نعمت خود بپوشان (یا بزرگ گردان)، و به عطایای خود راضی وخوشحال فرما، و به جود و کَرَمَت مرا بپوشان، و از مکر و انتقام خود دورَم ساز، بارخدایا مرا از لغزش و خطا حفظ فرما، و در گفتار و کردار به راه صحیح هدایتم فرما، و در مدّت زندگی ام وسعت ده، و مرا از دردها و بیماری ها عافیت بخش، ومرابه موالی و سرورانم برسان و به فضل (وکَرَمِ) خویش مرا به بالاترینِ آرزوها نائل فرما، بار خدایا برمحمّد و آلِ او رحمت فرست و توبه مرا قبول فرما، و بر اشکِ چشمم ترحّم نما، و لغزش مرا چشم پوشی فرما، و حُزن و اندوه مرا زائل کن، و گناهم را برمن ببخشای، و خاندان و نسلِ مرا برایم اصلاح فرما، بار خدایا در این مشهدِ والا مقام و در این محلّ گرامی، برایم وا مَگُذار گناهی را مگر آنکه ببخشی، و نه عیبی را مگر آنکه مستور نمائی، و نه غم وغصّه ای را مگر برطرف فرمائی، و نه رزقی را مگر گسترش دهی، ونه قدر و منزلتی را مگر باقی بداری، و نه فسادی را مگر اصلاح فرمائی، و نه آرزوئی را مگر نائل کنی، و نه دعائی را مگر اجابت فرمائی، و نه تنگنائی را مگر بگشائی، و نه امور مُتشتّتی را مگر جمع و برقرار نمائی، و نه امری را مگر تمام فرمائی، و نه مالی را مگر فراوانی بخشی، و نه خُلق

و صفتی را مگر نیکو گردانی، و نه انفاقی را مگر جایگزین فرمائی، و نه حالی را مگر آباد فرمائی، و نه حسودی را مگر ذلیل نمائی، و نه دشمنی را مگر هلاک گردانی، و نه شرّی را مگر منع فرمائی، و نه بیماریی را مگر شفا بخشی، و نه (امرِ) دوری را مگر نزدیک فرمائی (و در دسترسم قراردهی)، و نه تفرّق و اختلالی را مگر جمع (و اصلاح) نمائی، و نه خواهشی خواسته ای را مگر عطا فرمائی، بار خدایا ! من از تو در خواست می کنم خیرِ دنیا و ثوابِ آخرت را، بار خدایا ! مرا به سبب حلالت از حرام مستغنی کن، و به فضل و احسانت از جمیع خلق بی نیاز فرما، بار خدایا ! از تو درخواست میکنم دانشی مفید، قلبی خاشع، یقینی سلامت بخش، عملی صالح و پاک، صبری زیبا، و اجری عظیم را، بارالها ! شکر نعمتت بر من را روزیَم کن، و احسان و کَرَمَت بر من زیاد فرما، و گفته مرا در میان مردم شنوده نما، و عمل مرا به نزد خویش بالا بَر، و سنّت باقیمانده مرا در امورِ خیر مورد پیروی قرار ده، و دشمنم را خوار و ذلیل گردان، بارخدایا ! بر محمّد و آلِ او که نیکانند، در تمامی لحظات شبانه روز رحمت فرست، و مرا از شرّ بَدان محفوظ بدار، و از (کثافاتِ) گناهان و سنگینیِ وِزر و وَبال پاک و مبرّا گردان، و از آتش (عذابت) پناهم ده، و در سرای جاوید وارد فرما، و (گناهانِ) مرا و تمامی خواهران و برادران مؤمنِ مرا ببخشای، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان. ترجمه دعائی که

در قنوت نماز خوانده می شود: هیچ معبودی جز خداوندِ شکیبا و کریم نیست، هیچ خدائی جز خداوندِ بزرگوار و عظیم نیست، هیچ معبودی نیست جز خداوندی که پروردگارِ آسمانها و زمین های هفتگانه و موجوداتی که در آنها و میان آنهاست می باشد، (به این توحید معتقدم) برخلاف دشمنانِ حقّ، و به جهت تکذیب کسانی که به خداوند شرک ورزیدند، و (به این توحید معتقدم) بخاطر اعتراف نمودن به ربوبیّت او، و خضوع و خشوع در مقابل عزّت و شرافت وی، (اوست خدائی که) اوّل است بدون اوّل، و آخر است تا بی نهایت، به قدرتش برتمام اشیاء غلبه نموده، و به دانش و لطف و مرحمتش در هرچیز نفوذ کرده، عقول بشری برحقیقتِ بزرگی او مطّلع نخواهد شد، و اوهام و خیالات کنهِ ذات او را درک نمی کند، و معانیِ کیفیّتِ او را هیچ ذهنی تصوّر نمی تواند کرد، (اوست) مطّلع و آگاه بر باطنِ اشخاص، و آشنا به تمام امورِ پنهان، خیانت چشمها و پنهانی دلها را خبر دارد، بار خدایا! تورا گواه می گیرم که رسولت «صلّی الله علیه و آله» را تصدیق می کنم و به او ایمان دارم، و آگاه به قدر و منزلتِ اویم، و براستی شهادت میدهم که اوست پیامبری که حکمت به فضیلت و برتریِ او سخن راند، و تمامی پیامبران (گذشته) بشارتِ (آمدنِ) اورا دادند، و (مردم را) به گرویدنِ به دین او دعوت نمودند، و بر تصدیقِ او برانگیختند، چنانچه خودت در قرآن می فرمائی: «(او پیامبری است) که نام وی را در تورات و انجیلِ خودشان نگاشته می یابند، او آنها را

به نیکوئی امر می کند و از زشتی نهی می فرماید، نعمتهای پاک و طیّب را برایشان حلال و خبائث و پلیدیها را بر آنها حرام و ممنوع میگرداند، و سنگینی و مشقّت هائی که در ادیان سابق چون زنجیر برگردن آنها بود همه را برمیدارد»، پس درود فرست بر محمّد فرستاده ات به سوی جنّ و انس، و سَروَرِ پیامبرانِ برگزیده، و بر برادرش و پسرعمویش، آنانی که هیچگاه به قدرِ چشم برهم زدنی به تو شرک نورزیدند، و بر فاطمه زهراء سَروَرِ تمامی زنان جهانیان، و بر دو آقای جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین، درودی جاویدان و همیشگی، بعدد قطرات بارانها، و همگونِ کوهها و تپه ها، تا آن زمان که درخت «سلام» برگ میدهد، و روشنی و تاریکیِ شبانه روز در رفت و آمدند، و بر خاندانِ طاهرِ حسین، آن پیشوایان هدایت یافته، آنها که از حریم دین و آئین دفاع نمودند، یعنی علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حضرت حجّت، آنکه عدل و داد را برپا میدارد و فرزندِ دختر زاده پیامبر است، بارخدایا! از تو درخواست میکنم بحقِّ این امامِ بزرگوار، گشایشی نزدیک را، و صبری نیکو را، و پیروزی ای توأم با عزّت را، و بی نیازی از خلایق را، و دوام و استمرار در طریقِ هدایت را، و توفیق را بر آنچه تو دوست داری و رضایت تو در آنست، و روزی ای را که وسیع و حلال و پاک، و گوارا و ریزان و خوشگوار، فراوان و برتر و پی درپی باشد، بدون هیچ زحمت

و مشقّتی، و خالی از هرگونه منّتی از اَحَدی، و (نیز درخواست میکنم) تندرستی از هر بلاء و ناخوشی و بیماری را، و شکرگزاری بر هر عافیت و نعمتی را، و هنگامی که مرگ ما فرا رسید بر نیکوترین حالِ طاعت ما را قبض روح فرمائی، و در حالتی که نگاهبانِ دستورات تو باشیم، تا آنکه ما را به بهشت های پُر نعمت برسانی، به رحمتت ای مهربانترینِ مهربانان، بارخدایا! بر محمّد و آل او رحمت فرست، و مرا از دنیا در وحشت و هراس قرار ده و به آخرت انیس فرما،

چراکه فقط خوف تو از دنیا وحشت زا است، و فقط امید و دلبندی بتو به آخرت انس بخش است، بارالها! حجّت و دلیل با توست نه بر علیه تو، و شکایت و گلایه باید به سوی تو باشد نه از تو، پس بر محمّد و آل او درود فرست و مرا بر علیه نفس ستمکار و سرکش خویش، و برشهوت غالبِ خودم یاری فرما، و پایان کارم رابا عافیت قرار ده، بارخدایا! این کم حیائیِ من است که (از طرفی) درِ خانه تو استغفار میکنم و (از طرف دیگر) بر مناهیِ تو پافشاری می ورزم، چنانچه اگر استغفار نکنم با اینکه وسعت حلمِ تو را آگاهم، این تباه نمودنِ حقِّ امیدواری است، بارالها! (کثرت) گناهانم مرا از امیدواری به تو مأیوس میکند، و آگاهیم به وسعتِ رحمتِ تو مرا از ترس و هراسِ از تو بازمیدارد، پس بر محمّد و آلش رحمت فرما، و امید و دلبندیِ مرا به خودت پابرجا نما، و ترس و وحشتِ مرا از خودت تکذیب فرما، و

برای من آنچنان باش که به تو حُسنِ ظنّ دارم، ای بخشنده ترینِ کریمان، بارخدایا ! برمحمّد و آل او درود فرست و مرا به حفظ (از گناه) مؤیَّد فرما، و زبانم را به حکمت گویا فرما، و مرا از کسانی قرار ده که بر تباهی های گذشته خویش نادِم و پشیمانند، و بهره خویش را اکنون ناقص و ضایع نکنند، و اهتمام بر روزی فرداىِ خود ننمایند، بارالها ! غنیّ آن کسی است که به سبب تو بی نیازی جوید و به سوی تو محتاج باشد، و فقیر و درمانده کسی است که از تو (روگردان شده) به جانب مخلوقت بی نیازی طلبد، پس رحمت نما بر محمّد و آل او، و مرا از خَلقِ خودت به سبب خودت بی نیاز فرما، و مرا چنان قرار ده که هیچگاه دستی جز بسوی تو دراز نکنم، بارالها ! بدبخت کسی است که با اینکه توبه و بازگشت فرا راهِ او و رحمت تو پشتیبانِ اوست ناامید شود، اگرچه عملِ من ضعیف و سُست است لکن امیدِ رحمتِ تو در من قویّ است، پس ضعف عملِ مرا در قبال قوّت امیدم، برمن ببخشای، بارخدایا ! اگر تو چنان دانی که در میان بندگانت از من سنگدل تر و پرگناه تر نیست، (درعوض) من هم به یقین میدانم که هیچ مولا و سرپرستی فضل و عطایش از تو بیشتر نیست، و رحمت و عفوش از تو وسیع تر نیست، پس ای کسی که در رحمت و مهربانی یگانه ای، ببخشای کسی را که در جُرم و گناهش تنها و یگانه نیست، بارخدایا ! تو ما را امر فرمودی و ما سرپیچی نمودیم،

و ما را بازداشتی ولی ما دست بر نداشتیم، ما را یادآوری فرمودی ولی ما خود را به فراموشی زدیم، ما را بینا فرمودی و ما خودرا به کوری زدیم، تو مارا تهدید نمودی ولی ما از حدّ گذراندیم، (آری!) این در مقابل احسان تو برما پاداش نیکوئی نبود، لیک تو به آنچه ما آشکار و پنهان نمودیم داناتری، و به اعمالی که بجا آورده و می آوریم آگاه تری، پس رحمت فرما بر محمّد و آلش و مارا برخطاها و فراموشی هامان مؤاخذه نفرما، و حقوق تو را (که ضایع نمودیم) برما ببخشا، و احسان و کَرَم خویش برما تمام فرما، و پرده رحمتت برما افکن، بارخدایا! ما به تو توسّل میجوئیم به سبب این امام راستگو، و از تو درخواست میکنیم به آن حقّ و حُرمَتی که برای او و جدِّ او رسول خودت و برای پدر و مادر او علی و فاطمه که اهل بیتِ رحمتند قراردادی، اینکه روزی خودت را که قوام زندگی ما به آن وابسته است، و نظام احوال عیال ما در گرو آنست، برما پیاپی فرو ریزی، چرا که توئی آن کریمی که از خزانه وسیعت عطا میکنی، و با قدرت و توانِ خویش (آنکه را بخواهی) محروم میکنی، و ما از تو رزقی را خواهانیم که برای دنیای ما موجب صلاح، و برای آخرت ما رسا و مایه کفاف باشد، بارخدایا! برمحمّد و آلش رحمت فرست، و ببخشای ما و والدین مارا، و جمیع مؤمنین و مؤمنات را، و تمام مسلمین و مسلمات را، چه آنان که در قید حیات اند و چه آنها که درگذشته اند،

و در دنیا و آخرت به ما حسنه عطا فرما و ما را از عذاب آتش (دوزخ) حفظ فرما. ترجمه تسبیحات: خداوند را تسبیح و تمجید مینمایم، و تمامی ستایشها برای خدا است، و هیچ معبودی جزالله نیست، وخداوند ازهمه موجودات بزرگ تراست (از آنکه توصیف شود). ترجمه جمله ای که بعد از نماز گفته می شود:

خداوند در عزّت و شرفِ شما (اهل بیت) بیفزاید، و درود و رحمت و برکاتِ خداوند بر شما باد.

مقتل

روضه اول مصیبت مسلم بن عقیل

جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.

امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه بود که نامه های مردم کوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه که به امام رسید و تعداد نامه ها که به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خداوند متعال طلب خیر کرد. سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه ها را نوشت و در آن آورد: «سخن شما این است که:» امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد کند». من، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است که در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهم آمد...»

مسلم در نیمه رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع

کرد و با چند راهنما و همراه به سوی کوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم کردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینکه مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید.

مردم کوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند. سپس 18000 نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت کردند. در نتیجه او نیز نامه ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سوی کوفه ترغیب کرد.

هنگامی که خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عبیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را نیز عهده دار گردد. عبیدالله با حیله به شهر وارد شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید کرد. سپس «هانی بن عروه» که از بزرگان کوفه بود و مسلم بن عقیل در منزل او پناه گرفته بود را شکنجه و زندانی کرد.

مسلم هنگامی که خبر شکنجه شدن هانی را شنید از کوفیان خواست که به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد در حالیکه یاران عبیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند.

عبیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف کوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع کنند و عده ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور نمود که از بام های دار الاماره مردمی که قصر را محاصره کرده بودند بترساند یا فریب دهند.

اهل کوفه هنگامی که سخن رؤسا و اشراف خود

را شنیدند سست شدند. کم کم نجوای خناسان زیاد شد که به هر یک به دیگری می گفتند: «برگردیم، دیگران هستند و کفایت می کنند» !!

اندک اندک جمعیت از پیرامون مسلم پراکنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این پیمان شکنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی» ابواب کنده» حرکت کرد. هنگامی که به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور کرد هیچکس همراه او نبود.

مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه کرد ولی حتی کسی نبود که وی را راهنمایی کند و یا در خانه اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در کوچه های تاریک کوفه راه می رفت و نمی دانست کجا برود.

تا اینکه به خانه ای رسید که پیرزنی بر در آن ایستاده بود. نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود که به همراه مردم از خانه بیرون رفته بود. مسلم بر زن سلام کرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره که بیرون آمد مسلم را دید که بر در منزل نشسته است. گفت: «ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن، دوباره و سه باره سخن خود را تکرار کرد. مسلم برخاست و گفت: «من در این شهر خانه و خانواده ای ندارم. من مسلم بن عقیل ام. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از مأمن خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرشی برایش گسترد و طعامی

فراهم نمود. اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید که به وی گفت: «بشتاب که تو فردا نزد ما خواهی بود».

از سوی دیگر، عبیدالله که پراکنده شدن مردم را دید جرأت پیدا کرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا کردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین کرد.

فرزند طوعه که به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند. عبیدالله گروهی متشکل از ده ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.

مسلم مشغول عبادت بود که لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی که وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام کرد و زره پوشید و از طوعه تشکر کرد و به مقابله با لشگر شتافت مبادا که خانه پیرزن را بسوزانند.

مسلم که مردی جنگاور بود بیش از 40 نفر از نامردان کوفی را کشت تا اینکه آنان دسته جمعی بر او حمله کردند و از بام ها نیز سنگ بر او می زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه ای که از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد.

(برخی از منابع نیز نقل کرده اند که وقتی دیدند نمی تواند آن جناب را دستگیر کنند با نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحکومه بردند.)

مسلم بن عقیل هنگامی که دربند شد گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه کرد. یکی از لشگریان از گریستن ایشان با آن همه جنگاوری تعجب کرد و از

سبب آن برسید. مسلم گفت: «به خدا سوگند که از کشته شدن باک ندارم و برای خود گریه نمی کنم من برای خاندان پیامبر که به اینجا می آیند و برای حسین و آل او گریه می کنم».

نام خوشت قرار دل بی قرار من

روی تو شمع روشن شب های تار من

بی خانه ام ولی به دلم کرده خانه غم

نبود کسی به جز در و دیوار، یار من

مسلم را به دستور عبیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی که تسبیح خداوند می گفت و استغفار می کرد.

من انتظار می کشم اما نمی کشد

غیر از طناب دار، کسی انتظار من

هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر

ای باغبان ! بیا که خزان شد بهار من

سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افکندند تا مردم ببیند و سپس بدن مبارکش را در انظار پیمان شکنان کوفه آویزان کردند.

من از فراز بام کنم جان نثار تو

کوفی ز بام، سنگ نماید نثار من

هانی را نیز که پیر مردی 89 ساله بود را به بازار کوفه بردند و با وضعی دلخراش کشتند و به دار آویختند در حالی که یاران خود را صدا می کرد و هیچکس به یاری او برنخاست.

آنگاه ابن زیاد سرهای مبارک هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد. بدن مسلم بن عقیل اولین بدن از بنی هاشم بود که آویخته گشت و رأس

او اولین رأسی بود که به دمشق فرستاده شد.

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

پس از آنکه بنی امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مکه مکرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذوالعقده را در جوار بیت الله سپری کرد و با آمدن ذوالحجه، احرام حج نیز بست.

از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد که برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مکه برود. وی در روز ترویه (8 ذوالحجه) به مکه رسید.

امام علیه السلام که می دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل کرد و از مکه خارج شد. انگیزه امام برای این کار، همانگونه که خود فرمود، حفظ حریم بیت الله بود. ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» که او را از ترک مکه برحذر و به اقامت در این شهر ترغیب می کرد فرمود: «ای برادر! می ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بکشد و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبیدالله بن زبیر» که همین خواسته را تکرار می کردند و می پنداشتند که دشمن، حرمت مکه را نگه می دارد می فرمود: «یک وجب دورتر از خانه کعبه کشته شوم و حرمت مکه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است».

بعدها که در جریان قیام عبدا... بن زبیر، بنی امیه کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام کشتند، معلوم شد که ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیرکی اشتباه می کردند و امام آینده

را بروشنی در خشت خام می دید و دشمنان اسلام را بخوبی می شناخت.

بهرحال، امام هنگامی که حاجیان برای ادای مناسک حج تمتع به سوی منا می رفتند طواف کرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی کوفه گذارد.

ما کاروان کعبه عشقیم، هر کجا

رو آوریم کعبه بود روبروی ما

ماییم کعبه ی دلِ عشاقِ با وفا

هر جا رویم کعبه کند جستجوی ما

چون خبر به محمد حنفیه رسید خود را به کاروان رساند و زمام ناقه امام را گرفت و گفت: «ای برادر! چه باعث شد که با این شتاب خارج شوی؟» حضرت فرمود: «دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت: ای حسین! بیرون رو که خدا خواست تو را کشته ببیند». ابن حنیفه گفت: «انا لله و انا الیه راجعون. پس این زنان و کودکان را چرا با خود می بری؟» امام پاسخ داد: «جدم فرمود خداوند می خواهد آنها را اسیر ببیند».

احرام ما کفن شود اندر منای عشق

خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما

ما تشنه ی شهادت عشقیم، می رویم

تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما

اینگونه بود که امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا، به دستور رسول خدا و برای زنده کردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مکه خارج شد و به سوی عراق عزیمت کرد. روز خروج را برخی از مورخان روز ترویه (هشتم ذوالحجه) و «ابن قولویه» به نقل از امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل کرده اند.

ما را منای عشق، صف کربلا بود

رنگین شده فرات ز خون گلوی ما

امام علیه السلام

به سوی کوفه حرکت کرد اما در نزدیکی این شهر به وسیله «حر بن یزید ریاحی» و سپاهیانش که مأمور راه بستن بر کاروان امام بودند متوقف شد (که حکایت مفصل تر آن در روضه فردا ذکر خواهد شد).

پس از مذاکرات طولانی که بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنکه حر گفت اکنون که از کوفه آمدن ابا داری راهی برگزین که نه به کوفه روی و نه به مدینه بازگردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.

لشکر ظلمت و کاروان نور چند روز سایه به سایه یکدیگر حرکت می کردند تا اینکه روز دوم محرم در نزدیکی روستای نینوا، نامه ای از عبیدالله به حر رسید که در آن نوشته بود: «همان هنگام که نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی پناه و بی آب فرود آور».

حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مکان بی آب و آبادی که نامه به دستش رسیده بود اتراق کنند. امام به او فرمود: «وای بر تو! بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت: «نه، به خدا قسم نمی توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس کرده اند و باید در همینجا بمانی».

«زهیر» که یکی از یاران امام بود گفت: «ای پسر رسول خدا! جنگ با این جماعت آسانتر از نبرد با کسانی است که بعدا به آنها ملحق می شوند. بگذار با آنها بجنگیم». امام فرمود: «من آغاز کننده جنگ نخواهم بود». آنگاه نام آن سرزمین را پرسید.

گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام دیگری ندارد. گفتند به اینجا نینوا نیز می گویند. نام دیگری هم دارد که کربلاست. پس حضرت شروع به گریستن کرد و گفت: «اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلاء. اینجا مکان رنج و اندوه است.» آنگاه یاران را فرمود: «همینجا فرود آیید که جدم رسول خدا به من خبر داد که خون ما بر این زکین ریخته می شود و در اینجا دفن خواهیم شد». سپس دستور داد که خیمه ها را رد همان سرزمین بی آب و علف برپا کردند.

کربلا بر تو مهمان رسیده

وعده ی وصل جانان رسیده

کربلا وا کن آغوش خود را

بر پذیرایی آل طاها

در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی که به امام علیه السلام گفتند نام اینجا کربلاست حضرت خاک آنجا را بویید و گریست و گفت: «ام سلمه مرا خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو گریه می کردی. پیامبر تو را گرفت و در دامن نشاند. جبرئیل گفت: آیا او را دوست داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: امت تو او را می کشند. و سپس خاک کربلا را به پیامبر نشان داد. والله این همان خاک است».

همچنین در حدیث است هنگامی که علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟ گفتند: کربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست که زمین از اشکش نمناک شد.

و اکنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگرییم برای آن کس که آسمان ها و زمین در مصیبتش گریان اند.

الا لعنه الله علی

القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

3. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی تا؛ ج 5.

روضه سوم حکایت حر؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یکی از عجیب ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشوراست.

وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود. برخی او را» دلیرترین مرد کوفه» می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود که بدانیم کوفه شهری نظامی بود که به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساکنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشکیل می دادند.

هنگامی که به عبیدالله خبر دادند که امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود 1000 سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.

هنگامی که حر از قصر عبیدالله خارج شد صدایی از پشت سرش شنید که گفت: «حرّ! شادباش که به سوی خیر می روی!». حر به سوی صدا برگشت و کسی را ندید. با تعجب از خود پرسید: «این چه بشارتی بود؟ و این چه خیری است که به جنگ حسین بروم؟».

در گرمای نیمروز، سپاه حر به کاروان امام رسید. امام هنگامی که تشنگی آنان را دید به یاران فرمود: «به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده کرد که یکی از سربازان نمی تواند آب بخورد و آب از مشک بیرون می ریزد خود برخاست و با دستان مبارکش وی را

سیراب کرد.

این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان کوفه با وی کردند مقایسه کنید. حسین اسبان آنان را سیراب کرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ کردند.

تا تمامی لشگریان آب نوشیدند وقت نماز شد. امام از خیمه بیرون آمد خطبه ای کوتاه خواند و گفت: «ای مردم! من نزد شما نیامدم تا وقتی که نامه های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد ما بیا که ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می گردم»

سپس به حر فرمود: می خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟ گفت: نه، ما همه با تو نماز می گزاریم.

امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به کوفیان کرد و فرمود: «ای مردم! اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می گردد. ما اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی که این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می کنند شایسته تریم. اما اگر ما را نمی پسندید و حق ما را نمی شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است که در نامه ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما بر می گردم.» حرّ گفت: «سوگند به خدا که من از این نامه ها و نمایندگان که می گویی چیزی نمی دانم.» امام به یکی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد که انباشته

از نامه های کوفیان بود. امام نامه ها به حر نشان داد. حر گفت: «من از کسانی که این نامه ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده اند که وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عبیدالله به کوفه برویم». امام به یاران و نیز زنان کاروان دستور داد که سوار شوند و فرمود: «باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد کردند.

گفتگو میان امام و سپاهیان کوفه به نتیجه نرسید و سرانجام کاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین کربلا شد...

اما در روز عاشورا هنگامی که حر، فریاد امام را شنید که می فرمود: «اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟» نزد عمر سعد رفت و گفت: «آیا واقعا می خواهی با این مرد بجنگی؟» عمر پاسخ داد: «آری» حر پرسید: «چرا پیشنهاد او را که می خواهد باز گردد نمی پذیری؟» عمر گفت: «اگر کار به دست من بود می پذیرفتم ولی عبیدالله به این امر راضی نمی شود».

اینجا بود که حر فهمید یزیدیان برای کشتن امام علیه السلام مصمم هستند. از این فکر لرزه بر اندامش افتاد... در یک سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یک سوی میدان بنده صالح خداوند را می دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را که علنا شراب می نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می کرد؛ در یک سوی میدان عشق

و شهادت را می دید و در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یک سو سعادت می دید و در دیگر سو شقاوت...

حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالیکه فرمانده هزاران سوار بود بدنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مرکب خود از لشگر یزید دورتر و دورتر. و به خیمه گاه حق نزدیک تر و نزدیک تر شد.

«مهاجر بن اوس» که همراه حر بود از وی پرسید: «چه فکری در سر داری؟ آیا می خواهی به حسین حمله کنی؟» حر جواب نداد و لرزه تمام اندام او را گرفته بود. مهاجر گرفت: «به خدا سوگند که تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده ام. اگر از من نام دلیرترین اهل کوفه را می پرسیدند از تو نمی گذشتم» حر پاسخ داد: «والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم، و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی گزینم». آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی کاروان امام علیه السلام شتافت.

حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت: «اللهم الیک أنبت فتب علیّ فقد ارعبت قلوب اولیائک و أولاد بنت نبیّک خداوندا به سوی تو بازگشتم پس توبه مرا بپذیر زیرا من بودم که هول و هراس در دل دوستان تو و فرزندان دختر رسول تو افکندم». سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض کرد: «فدای تو شوم ای پسر رسول خدا! من بودم که راه بازگشت را بر تو بستم و عرصه را بر تو تنگ کردم چرا که هرگز فکر نمی کردم این مردم پیشنهاد تو را نپذیرند و کار را به

اینجا بکشانند. به خدا سوگند که اگر می دانستم چنین می شود هرگز راه را بر تو نمی گرفتم. اینک پشیمانم و از کرده خویش نزد خداوند توبه می کنم. آیا من امکان توبه دارم؟»

میهمان بودی تو، اول من به رویت راه بستم

چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم

آمدم اکنون که قلب زینبت را شاد سازم

تا که از زهرا به محشر سرخط غفران بگیرم

آمدم تا اصغرت را عذر خواه خویش سازم

آمدم تا اکبرت را دست بر دامان بگیرم

امام فرمود: «آری. خداوند توبه تو را بپذیرد ! از اسب فرود آی.» حر عرض کرد: «چون من نخستین کسی بودم که به رویارویی تو آمدم می خواهم پیش از همه در مقابل تو کشته شوم، شاید که در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد».

دست رد بر سینه ام مگذار و بگذر از خطایم

تا به راهت سینه را در معرض پیکان بگیرم

امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد. حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشگر کوفه فریاد زد: «ای اهل کوفه ! این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی آمد او را رها کردید؟ ! به او گفتید ما در راه تو جانبازی می کنیم و وقتی آمد شمشیر بر او کشیدید و نمی گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟ یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می نوشند و شما او را و زنان و دختران و خاندان او را از آن محروم کرده اید؟ خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نکند چرا که پاس حرمت محمد را نداشتید». سپاه دشمن که تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند. او را تیرباران کردند. پس حر، رجز خواندن آغاز

کرد و همراه با «زهیر» به لشگر دشمن حمله نمود و بسختی جنگید و عده زیادی از دشمنان را کشت تا اینکه دسته جمعی بر او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند.

امام علیه السلام خود را به پیکر پاک حر رساند و خطاب به او گفت: «ای حر! براستی همانگونه که نامت را نهاده اند در دنیا و آخرت حر هستی». آنگاه با دستمالی سر حر را که از آن خون جاری بود بست.

آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر کدام از یارانش که شهید می شدند می رساند و پیکر پاکشان را در آغوش می گشید اما دلها بسوزند و چشمان بگریند برای او که تنها و بی کس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه اش نشسته بود...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

روضه چهارم مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

روز عاشورا هنگامی که ناگزیر بودن کارزار مسجّل شد، اصحاب نگذاشتند که تا زنده هستند فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به میدان روند و کشته شوند. اما هنگامی که تمامی یاران امام علی علیه السلام جانفشانی کردند و به شهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد که خود را فدای حق و حقیقت نمایند.

در این لحظات سخت فرزندان علی علیه السلام، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و با هم وداع کردند.

در حدیثی است از

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به چند تن از جوانان قریش نگریست که صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند: «یا رسول الله ! تو را چه شد؟» فرمود: «ما خاندانی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. به یاد آوردم آنچه را که امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می کشند یا آواره می سازند».

از بین افراد خاندان نبوت که در کربلا به دست لشگر یزید به شهادت رسیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیّار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام (یعنی برادران حضرت زینب) بودند.

فرزندان زینب (س)

«عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسر عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) بودند که به همراه مادر خویش در رکاب امام علیه السلام به کربلا آمده بودند.

آنان وقتی که تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یک به یک به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام کردند.

«عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی که می خواند:

إن تنکرونی فانا ابن جعفر

شهید صدق فی الجنان ازهر

یطیر فیها بجناح اخضر

کفی بهذا شرفا فی المحشر

یعنی: اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر جعفر طیارم؛ همان که در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو که بر فراز بهشت با بال هایی سبز به پرواز در می آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر کافی است.

عون سه سوار و هجده پیاده از لشگریان دشمن

را کشت تا اینکه سر انجام به دست لشگر یزید به شهادت رسید.

پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند.

برادران زینب (س)

«عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین «ع» و زینب کبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.

هنگامی که ابوالفضل العباس مشاهده کرد که بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده اند با سه برادر مادری خود گفت: «برادران عزیزم! دوست دارم که در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول ببینم».

سه برادر یک به یک به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را» فرزند علی» معرفی کردند و پس از کارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند.

عثمان بن علی که امیرالمومنین فرمود: «او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» جوانی 21 ساله بود. هنگامی که جنگ قهرمانه او را دیدند برای کشتن او به تیر اندازی متوسل شدند. «خولی» تیری به پهلوی او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد. سپس یکی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.

این 6 برادر، تنها چند نفر از خویشانی بودند که زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی که در یک نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاک و خون مشاهده کرد و سر آنان را بر نیزه دید... امان از دل زینب...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی،

.1364

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

روضه پنجم مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فردا شب را میهمان سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم که دو پسرش قاسم و عبدالله در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند.

عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی کوفه آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آنحضرت یک به یک و یا دستجمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد: «آیا یاری کننده ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟».

«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.

عبدالله که در بین بچه ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت: «نه، به خدا سوگند عمویم

را تنها نمی گذارم». سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.

در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آنحضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند. شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد: «وا ابتاه...»

اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش قاسم و عبدالله را نیز پرپر شده می دید...

اشک و خون از دیده اش بر خاک ریخت

اشک بر آن کودک بی باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسپاند و درگوشش زمزمه کرد: «فرزند برادرم! صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق کند».

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد

آخرین نجوای شه آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است

دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی ام از دست رفت

حیف شد، عبدالَهَم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده اند

یادگاران برادر بوده اند

امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت بیانداز... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری

دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند».

آن برادرزاده ام صد چاک شد

این برادرزاده ام بر خاک شد

آن برادرزاده ام سرمست رفت

این برادرزاده ام بی دست رفت

تا ابد مجروح زخم کاری ام

وایِ من از این امانتداری ام

در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرمله ابن کاهل» گلوی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

روضه ششم مصیبت قاسم (س)؛ بلای خوش تر از عسل

شب عاشورا، از شگفت ترین شب های تاریخ انسان است. شبی که بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها که تا آن شب در اردوگاه کفر بودند ولی یک شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند.

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود: «براستی که من اصحابی از شما باوفاتر و خاندانی از شما فرمانبردارتر نمی شناسم. این لشکر، من را می خواهند و با من

سر ستیز دارند و کار من با آنان فردا به جنگ و کارزار خواهد کشید. پس بیعت خویش را از شما برمی دارم و به همه شما اجازه می دهم که مرا ترک کنید. از تاریکی شب بهره گیرید و بروید…»

پس از سخنان امام، ابتدا حضرت اباالفضل العباس علیه السلام، سپس دیگر بنی هاشم و بعد از آنها، یاران حضرت لب به سخن گشودند و گفتند: «زنده ماندن پس از تو را برای چه می خواهیم ای فرزند رسول خدا؟ براستی که اگر بارها

و بارها کشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو بر نخواهیم برداشت».

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و محتاج این دَرَم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم، این دل کجا برم؟

امام که این کلمات را از آنها شنید فرمود: «من فردا کشته خواهم شد و شما نیز همه با من کشته خواهید شد».

اینجا بود که اوج کرامت انسانی آشکار گردید و اصحاب و خاندان در واکنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند: «خدای را سپاس که به ما توفیق یاری کردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در رکاب تو گرامی نمود».

امام علیه السلام پس از آنکه حجت را بر آنان تمام کرد و بیعت مستحکم آنان را آشکار نمود، در حق آنان دعا کرد و سپس فرمود «سر بلند کنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود که یکایک یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده کردند.

«قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام که نوجوانی تازه بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این صحنه های شور و شیدایی را مشاهده می کرد. وی از عمو پرسید: «آیا من هم به همراه یارانت کشته خواهم شد؟» دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید: «ای پسرک من! مرگ، نزد تو چگونه است؟» قاسم شجاعانه پاسخ داد: «احلی من العسل ای عمو از عسل شیرین تر است».

دادن جان، گر به رهبر است

از عسل ناب مرا خوش تر است

جام اگر جام شهادت بُوَد

مرگ، به از روز

ولادت بُوَد

امام با رقت و شفقت فرمود: «عمویت فدای تو شود! آری، تو نیز کشته می شوی پس از آنکه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد فرزند کوچکم علی اصغر هم کشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان جوشید و پرسید: «عموجان! مگر دست دشمنان به خیمه گاه زنان هم خواهد رسید که اصغر شیرخواره را هم می کشند؟!»» امام پاسخ داد: «عمو به فدای تو! فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت خواهد رساند در حالی که او می گرید و خونش در دستان من روان است...» پس آن دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه کردند و بانگ شیون خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه گاه به آسمان برخاست.

اما آن «بلای عظیم» که امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟ شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشکار سازد...

برخی از نویسندگان روایت کرده اند پس از آنکه علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه گاه بیرون شد.

چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید که برای جنگ بیرون آمده، او را در آغوش گرفت و با یکدیگر گریستند آنچنان که از شدت گریه از حال رفتند.

هر دو بریدند دل از بود و هست

هر دو گشودند به یکباره دست

هر دو ربودند ز سر هوش هم

هر دو فتادند در آغوش هم

رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان

سوخت وجود از لب خاموششان

قاسم پس از آنکه آرام شد از عمو اذن

جهاد خواست.

ای عمو سینه ی من تنگ بُوَد

شیشه ام منتظر سنگ بُوَد

نیزه کو؟ تا که زمن سینه دَرَد

تیر کو؟ تا که به اوجم ببرد

اسب ها کو؟ که مرا گرم کنند

استخوان های مرا نرم کنند؟

آن حضرت اذن نداد. پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می بوسید و التماس می کرد تا بالاخره اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.

اسناد تاریخی از قول یکی از سپاهیان دشمن نقل کرده اند که پسری از خیمه ها به سمت ما بیرون تاخت که رویش چون پاره ماه زیبا بود. قاسم در حالی که اشک بر گونه هایش روان بود رجز می خواند و می گفت:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن

سبط النبی المصطفی المؤتمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن

بین اناس لاسُقوا صوب المزن

پس با وجود کمی سن و کوچکی بدن، جنگی سخت کرد و تعدادی از لشگر یزید را به خاک و خون کشید. سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یکی از آنان بر او تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری کشید که: «یا عماه!»، پس امام علیه السلام سر برداشت و چون باز شکاری، تیز به میدان نگریست، آنگاه همچون شیری خشمگین به سرعت به میدان حمله کرد و ضارب قاسم را با شمشیر زد و دست وی را از مرفق جدا ساخت. وی از درد عربده ای

کشید که سواران دشمن شنیدند و به سوی میدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند. در این شرایط سخت، جنگی بین امام علیه السلام و کوفیان درگرفت در حالی که قاسم بر زمین افتاده بود... و شاید این، همان بلای عظیم بود.

آنگاه

که غبار میدان فرو نشست، امام علیه السلام را دیدند که سینه بر سینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه ها باز می گرداند در حالی که دو پای قاسم شاید از شدت شکستگی ها بر زمین کشیده می شد؛ و امام علیه السلام می فرمود: «این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»

کاش نمی دید عمو پیکرت

تا ببرد هدیه بر مادرت

کاش نمی دید تنت کاین چنین

جان دهی و پای زنی بر زمین

دیده به روی عمو انداختی

صورت او دیدی و جان باختی

و سپس زمزمه کرد: «به خدا سوگند برای عمویت سخت است که تو او را بخوانی ولی نتواند تو را نجات دهد...»...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

3. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی تا؛ ج 5.

4. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیهالله کمره ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370.

5. شیخ مفید؛ الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛ قم: انتشارات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، 1413 ق..

روضه هفتم علی اصغر (س)؛ داغی بر دل اهل بیت

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می خوانند. شهیدی که به ظاهر، کودک است؛ ولی به واقع پیر عشق است.

حوریان محو رخ مه پاره ات

کهبه ی خیل ملک گهواره ات

گردش چشمان تو عشق آفرین

رشته ی قنداقه ات حبل المتین

زینت آغوش و دامان رباب

آینه گردان رویت آفتاب

عالم و آدم همه محتاج تو

بر سر دوش پدر معراج

تو

بسته بر هر تار موی تو نجات

تشنه ی لب های تو آب حیات

کودکی، اما به معنا پیر عشق

روی دستان پدر، تفسیرِ عشق

تلخ ترین لحظات تاریخ نزدیک می شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و کشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود: اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد.

امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ برآورد: «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا؟» یعنی: «آیا مدافعی هست که از حریم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری رساند؟ آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».

صدای این کمک خواهی امام که به خیمه ها رسید و بانوان دریافتند که حسین دیگر یاوری ندارد، صدایشان به شیون و گریه بلند شد. امام روی به خیمه ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام گیرند؛ که ناگاه صدای فرزند شش ماهه اش «عبدالله بن الحسین» که به علی اصغر معروف بود را شنید که از شدت تشنگی می گریست.

علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه ها بود تا وی را سیراب کنند، و نه مادرش «رباب»

شیری در سینه داشت که به وی دهد.

امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت؛ در مقابل لشکر یزید ایستاد و فرمود: «ای مردم! اگر به من رحم نمی کنید بر این طفل ترحم نمایید...»...

اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرمله بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد... سر کوچک و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود...

آتش عشق تو در من شعله ور بود ای پدر

پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

شد گلویم روی دستت ذبح، می دانی چرا؟

پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت: «هون علی ما نزل بی انه بعین الله تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن را می بیند»... در همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری شد. امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود: «خدایا! سوی تو شکایت می کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می کنند»...

اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت

یارای سخن با من دلتنگ نداشت

یا

رب ! تو گواه باش، شش ماهه ی من

شد کشته ی ظلم و با کسی جنگ نداشت

آنگاه از سپاه دشمن دور شد؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد...

به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت ترین و جانگدازترین مصیبتها در نزد ائمه بوده است. «عقبه بن بشیر اسدی» می گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ما از شما بنی اسد خونی طلب داریم !» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.

همچنین آورده اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد: «بر سر حرمله چه آمد؟». این نمونه ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است...

و این داغ بر دل ما نیز هست؛ و بر دل انسانیت نیز؛ تا زمانی که مهدی آل محمد (عج) قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

....

منابع اصلی:

1. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

3. شیخ عباس قمی؛ سفینه البحار؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق.؛ ج 1.

روضه هشتم مصیبت علی اکبر علیه السلام؛ شبیه پیامبر

براستی که زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده اند؛ کسانی که تا زنده بودند نگذاشتند که اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند... اما لختی، بعد

از آنکه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید که جوانان بنی هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.

(علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود» معروف به علی اکبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود که اجازه گرفت به میدان برود.

علی اکبر علیه السلام چه ازطرف پدری و چه از طرف مادری، به شریف ترین مردم نسب می رساند: پدر و اجداد پدری وی که نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدربزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» کسی بود که در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود: «من عیسی بن مریم را مشاهده کردم و عروه بن مسعود از همه کس به او شبیه تر است»؛ و نیز او را یکی از چهار مهتر عرب برشمرد.

علی اکبر بغایت نیکو سیرت و بسیار خوش صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می شد به وی نگاه می کردند.

تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام گونه وی را بر ما معلوم می کند:

در یکی از روزهایی که کاروان عشق از مکه به سوی کربلا در حرکت بود، هنگامیکه نزدیکی ظهر در یکی از منازل اتراق کرده بودند، امام علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود: «هاتفی دیدم که ندا می داد: شما می روید و مرگ به دنبال شما در حرکت است». علی اکبر (س) به امام علیه السلام عرض کرد: «پدر جان ! آیا ما

بر حق نیستیم؟» امام علیه السلام پاسخ داد: «چرا پسرم، به خدا سوگند که ما بر حقیم». علی اکبر (س) با رشادت گفت: «پس از مرگ هراسی نداریم» امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و فرمود: «پسرم! خدا بهترین جزایی که می تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید».

اما روز عاشورا...

سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن میدان رفتن می گرفتند، در ابتدا اذن نمی داد. اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد... و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود. ایشان بر خلاف رهبران دیگر که نزدیکان خویش را از معرکه دور می دارند در غزوات هر کس که به او صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود را قبل از دیگران به جنگ می فرستاد.

حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد وبالای فرزند رشیدش کرد و آنگاه چشم به زیر انداخت و گریست...

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت

خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

امام علیه السلام پس از آنکه علی اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند کرد و محاسن مبارک را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز ونیاز نمود: «ای خدا! شاهد باش که جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و خوی و گفتار، به رسول الله صلی الله علیه و آله

است که هرگاه مشتاق دیدار رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می کردیم».

شه عشاق، خلاق محاسن

به کف بگرفت آن نیکو محاسن

به آه و ناله گفت: ای داور من

سوی میدان کین شد اکبر من

به خلق و خوی آن رفتار و کردار

بُد این نورسته همچون «شاه مختار»

آنگاه این آیه را قرائت کرد: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد؛ آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و دانا است».

علی اکبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجز خوانان جنگی سخت کرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاک انداخت.

کم کم تشنگی و زخم های متعدد، می رفت که تاب و توان از کف اکبر برباید که یکی دشمنان ضربه ای بر سر آن حضرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشاند و او را از پای درآورد. علی اکبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تا بر زمین نیفتد و اسب در ازدحام دشمن و دشنه، به جای آنکه وی را به سوی خیمه گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکرش شمشیر وارد آوردند آنگونه که نوشته اند بدنش ریز ریز (ارباً ارباً) گردید.

اینجا بود که علی اکبر، پدر را صدا کرد که: «یا ابتاه علیک منی الاسلام هذا جدی رسول الله... پدرجان، خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله

علیه و آله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می نوشاند»...

امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود: «علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو ای پسرم اف بر این دنیا باد»...

دو چشم خویش بگشا و سؤال کن که بگویم

ز خیمه تا سرِ نعش تو من چگونه رسیدم

آنگاه مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السلام مشتی از خون وی را به آسمان پرتاب کرد و شگفت آنکه قطره ای از آن به زمین برنگشت...

حضرت زینب (س) که این صحنه را دید شتابان از خیمه ها بیرون آمد در حالیکه فریاد می زد: «یا اخیاه و یابن اخیاه وای برادرکم و ای وای بر فرزند برادرم» و خود را بر پیکر علی اکبر افکند. امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه ها بازگرداند و به جوانان فرمود: «برادر خویش را بردارید وبه خیمه ها برسانید»...

آری! امام علیه السلام تمامی شهدا و کشتگان را خود به خیمه ها می آورد؛ به جز آن دو کشته که با شهادتشان کمر او را شکستند؛ پسرش علی اکبر (س)؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س)...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

روضه نهم مصیبت ساقی لب تشنگان

ابوالفضل العباس، جوانی زیبا و رشید بود که از شدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان) می گفتند و از شدت رشادت هنگامی که بر

اسب می نشست پایش به زمین می

رسید. وی به دلیل شجاعت و جنگاوری بی همتا که داشت، علمدار امام حسین علیه السلام بود و هنگامی که امام علیه السلام لشگر کم تعداد خود را آماده جنگ می کر، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السلام ریشه در آباء و اجداد او داشت؛ که از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام نسب می رساند و از جانب مادر به بنی کلاب که شجاع ترین عرب بودند.

ای حرمت قبله حاجات ما

یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاجِ شهیدانِ همه عالمی

دست علی، ماهِ بنی هاشمی

ماه کجا؟ روی دلارام تو؟

سرو کجا؟ قامت رعنای تو؟

شمع شده، آب شده، سوخته

روح ادب را ادب آموخته

منابع معتبر تاریخی آورده اند که حضرت فاطمه (س) اندکی پیش از شهادتش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود که چند روز پس از رحلت وی، ازدواج کند.

پس از آنکه حضرت زهرا (س) به شهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش» عقیل» که مردی نسب شناس بود و خصوصیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریخ عرب را بخوبی می شناخت، خواست زنی برای او انتخاب کند که در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.

عقیل نیز» فاطمه بنت حزام بن خالد» از بنی کلاب را برای آن حضرت انتخاب کرد و گفت: «در بین عرب، شجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود

ندارد». امیر المومنین علیه السلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج کرد و فاطمه چهار پسر دلاور

به نامهای «عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» برای آن حضرت به دنیا آورد؛ و از این روی به «ام البنین» مشهور گشت.

شاید آن زمان، کسی دلیل این تصمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن هنگام که در کربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شد و این برادران شجاع و بویژه علمدار کربلا ابوالفضل العباس علیه السلام، یک به یک در راه او جانبازی کردند، کرامت علوی آشکار گردید.

روز نهم محرم «شمربن ذی الجوش» از سوی عبیدالله بن زیاد مامور شد که اگر «عمربن سعد» از دستور سرپیچی کرد، خود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله کند. وی که از قبیله «فاطمه ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین علیه السلام جدا کند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را نجات دهد!

شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد «خواهر زادگان من کجا هستند؟» عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند: «چه می خواهی؟» شمر گفت: «برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند: «لعنت بر تو و بر امان تو. آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!...» و عباس بانگ برآورد: «دستت بریده باد که چه بد امانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در

فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟». شمر خشمناک به لشگر دشمن بازگشت.

عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس –علیهما السلام-باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت: «ای برادر! آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟» امام سخت بگریست و گفت: «برادرم! تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود». عباس پاسخ داد: «سینه ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر کرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت. پس به سوی خیمه ها آمد و خبر به برادر داد. در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند: «العطش، العطش». سپس بر اسب نشست، نیزه و مشک برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات کرد در حالی که می خواند:

لا ارهب الموت اذا الموت زقا

حتی اواری فی المصالیت لقا

نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا

انی انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشر یوم الملتقی

یعنی:

از مرگ نمی ترسم هنگامی که بانگ زند

تا وقتی که میان مردان کارآزموده افتاده و به خاک پوشیده شوم

جان من، بلاگردان جان پاک مصطفی است

من عباس هستم با مشک می آیم

و روز نبرد از شر نمی ترسم

چهار هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب شوند. پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود. آب از زیر پای اسب روان بود و عباس

را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب کرد و به لب نزدیک نمود تا بیاشامد، اما به یاد تشنگی حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد. آب از کف بریخت، مشک را پر کرد، بر دوش راست انداخت و مرکب را به طرف خیمه ها تازاند.

لشگر دشمن برای آنکه همین چند جرعه آب به کام کودکان رسول الله نرسد راه را بر او گرفتند و از هر طرف بر او حمله کردند. عباس با آنها پیکار می کرد تا اینکه یکی از لشگریان با شمشیر دست راست وی را قطع کرد.

عباس قهرمان فریاد برآورد:

والله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

یعنی:

به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع کنید

تا ابد از آیینم دفاع خواهم کرد

و از امامی که صادق الیقین است

همان فرزند پیامبر پاک و امین

آنگاه مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به راه خود ادامه داد که ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع کرد. اما غریو شیر حیدر آسمان را پر کرد که:

یا نفس لا تخشَی من الکفار

و ابشری برحمه الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

یعنی:

ای نفس ! از کافران هراس به دل راه مده

و مژده باد بر تو که شایسته رحمت خداوند دستگیر شدی

در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار

(خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع کردند

پس ای خدا، آنان را به آتش خشمت دچار کن

عباس ناامید نشد و مشک را به دندان گرفت تا به خیمه رساند.

ای

مشک ! تو لا اقل وفاداری کن

من دست ندارم، تو مرا یاری کن

من وعده ی آبِ تو به اصغر دادم

یک جرعه برای او نگهداری کن

اما تیر بعدی مشک را از هم درید و آبها را بر زمین داغ کربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود.

ای مشک ! نگه کن تو به بالای سَرم

(زهرا) ست نشسته، آبروداری کن

لختی بعد، تیری به سینه مبارک حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا کار تمام شود و لب تشنکان بی ساقی و حسین علیه السلام بی علمدار گردد.

سرانجام یکی از لشگریان دشمن به پیکر نازنین حضرت حمله کرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد که سر او-مانند فرق مبارک پدرش علی علیه السلام-شکافت و بر زمین افتاد و فریاد زد: «یا ابا عبدالله علیک منی السلام برادرم خداحافظ».

امام علیه السلام خود را به پیکر بی دست برادر رساند و چون وی را دید که به شهادت رسیده است، فرمود: «الان انکسر ظهری و قلت حیلتی اکنون کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد»...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید محسن امین؛ اعیان الشیعه؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق..

2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

3. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

روضه شب عاشورا ذکر مصائب امام حسین علیه السلام

شب عاشورا بود و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر نیروی کمکی به صحرای کربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام

تحت فشار قرار داد. عمر سعد دستور حمله را صادر کرد. صدای همهمه لشگر که به گوش امام حسین علیه السلام رسید، برادرش عباس (س) را صدا کرد و به همراه چند تن از بزرگان کوفه که خود را به کاروان حق رسانده بودند به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.

حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت که دشمن آمده است تا یکی از این دو کار را انجام دهد: یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ. امام فرمود: «بیعت با یزید که هرگز؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موکول کن؛ تا نماز و قرآن بخوانیم. به خدا سوگند که من عبادت خدا را بسیار دوست می دارم».

فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نکردند؛ اما یکی از آنان دیگران را ملامت کرد که: «وای بر شما ! اگر در جنگ با کفار، آنان یک شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می کنیم. چگونه است که به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟»...

و اینگونه بود که شب عاشقانِ بی دل آغاز شد...

روز تاسوعا گذشت و شب رسید

تشنه کامان جانشان بر لب رسید

بسته بود آب و حرم بی تاب بود

دیده ی طفلان به راه آب بود

سینه ها از فرط بی آبی کباب

بود ذکر تشنه کامان آب، آب

گرچه بود از تشنگی لبها کبود

مادران را با عطش کاری نبود

مادران در ماتم فرزندها

دل پریشان در غم دلبندها

بهر اسماعیل های فاطمه

هاجران، بی زمزم و بی زمزمه

بود چشم مادرانِ پر ز درد

اشک ریزان، بهر فردایِ نبرد

بود گریان، چشمِ پرخونِ رباب

بهر آن

شش ماهه ی بی تابِ آب

وای اگر فردا، گهِ ماتم شود

تارِ مویی زین عزیزان کم شود

وای اگر «اکبر» سرش گردد جدا

وای اگر در خون شود خونِ خدا

ای سپیده ! جلوه بعد از شب نکن

ای فلک ! خون بر دل «زینب» نکن

اما سپیده عاشورا دمید... و سواران عشق، یک به یک پای به مسلخ نهادند...

و بالاخره می رفت که تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد...

آری ! عصر عاشورا شد؛ و زمین کربلا غرق در نیزه و شمشیر و جنازه. از سپاه کوچک حق چیزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشگر شیطان منتظر طعمه بودند.

دیگر کسی برای حسین علیه السلام باقی نبود. «حبیب»، «زهیر»، «بریر»، «حر» و دیگر اصحاب به شهادت رسیده بودند. «اکبر»، «قاسم»، «عون»، «جعفر» و بقیه جوانان بنی هاشم و حتی «اصغر شش ماهه» نیز جان خود را فدای اسلام کرده بودند؛ و «عباس»، بی سر و دست، دور از خیمه ها به دیدار خدای خویش رفته بود.

حسین علیه السلام به این سو و آن سو نظر افکند. در تمامی دشت پهناور، حتی یک نفر نبود تا از او و حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند.

امام علیه السلام به خیمه گاه آمد تا با بانوان اهل بیت وداع کند. صحنه ای دلخراش و جانسوز بود. کودکان و دخترکان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرین کلام را چگونه بگویند. «سکینه» دختر امام علیه السلام فریاد زد: «پدر جان ! آیا تن به مرگ دادی و دل بر رحیل نهادی؟» امام

پاسخ داد: «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاوری ندارد؟»، پس صدای به گریه

بلند شد. امام آنان را ساکت کرد و به آنها وصیت نمود و سپس ودایع امامت و مواریث پیامبران را به علی بن الحسین السجاد علیه السلام که سخت بیمار بود سپرد و به سوی میدان رهسپار شد.

امام علیه السلام با وجود تنهایی و تشنگی، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه کرد. گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله میکرد و می خواند:

الموت خیر من رکوب العار

والعار اولی من دخول النار یعنی: مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است

و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است.

سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله میکرد و میخواند: انا الحسین بن علی

آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی یعنی: من حسین پسر علی هستم

که هیچگاه سازش نخواهم کرد

از حریم پدرم دفاع میکنم و بر طریقت پیامبر ره می سپارم.

یکی از اهل کوفه روایت کرده است: «من ندیدم کسی را که اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش کشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد. مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میکرد و لشکر را مانند گله بزی که شیری درنده در آن افتاده باشد پراکنده و تارو مار می ساخت، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

در منابع تاریخی آورده اند که آن حضرت نزدیک به 2000 نفر از سپاه یزید را کشت، تا اینکه عمر سعد بر لشکریانش فریاد کشید: «وای بر شما ! آیا

میدانید با چه کسی کارزار می کنید؟ این فرزند علی و پسر کشنده قهرمانان عرب

است. دسته جمعی و از تمامی جهات بر او حمله کنید» و به چهار هزار تیر انداز سپاه دستور داد که از هر سوی بر امام علیه السلام تیر ببارند، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند.

در برخی روایات آمده است که از شدت اصابت تیر، بدن امام مظلوم، همانند بدن خارپشت شده بود، و پس از شهادت، بیش از 1000 زخم بر تن امام شمردند که 32 ضربه آن، غیر از زخم تیر بود.

امام علیه السلام کشته و مجروح و خسته، اندکی ایستاد تا نفسی تازه کند و دمی از خستگی جنگ بیاساید. در این لحظه یکی از دشمنان سنگی زد که به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون بر صورت وی جاری شد. امام خواست آن خون را پاک کند که تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست. امام گفت: «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله» و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا تو می دانی این قوم مردی را می کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست».

به مرکز باز شد سلطان ابرار

که آساید دمی از رزم و پیکار

فلک، سنگی از دست دشمن

به پیشانیِ وجه اللهِ احسن

که گلگون گشت رویِ عشقِ سرمد

چو در روز احد، روی محمد

به دامان کرامت خواست آن شاه

که خون از چهره بزداید، بناگاه

یکی الماس وش تیری ز لشگر

گرفت اندر دل شه جای، تا پر

که از پشتِ پناه اهل ایمان

عیان گردید زهر آلود پیکان

آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام دست خود را از

آن خون پر کرد و به سوی آسمان پاشید. حاضران می گویند حتی یک قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان کربلا سرخ شد. سپس دوباره دست خود را از آن خون پر کرد و صورت و محاسن خویش را با آن آغشته نمود و فرمود: «جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می کنم و از دست اینان به او شکایت می کنم».

عده ای از پیاده نظام دشمن، دور امام را گرفتند. یکی از آنان با شمشیر به آن حضرت زد که بر اثر آن، کلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارک وی رسید و خون روان گشت.

سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله کردند. شمر خواست که آن خیمه ها را آتش زند، امام علیه السلام سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد که: «وای برشما! اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید، لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید» آنگاه خطاب به فرماندهان لشگر یزید نهیب زد: «اهل و عیال مرا از دست سرکشان و بی خردان خود حفظ کنید». «شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این کار بر حذر داشت. شمر خجالت کشید و به سپاهیانش دستور داد که از حرم دور شوید و به سوی خود حسین بروید که حریفی بزرگ و جوانمرد است.

در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام که نوجوانی نابالغ بود از خیمه ها بیرون دوید تا از عموی خویش دفاع

کند؛ اما وی نیز با وضعی دلخراش به شهادت رسید (و مصیبت آن در روضه پنجم گذشت).

سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیک شد و دایره محاصره را بر وی که از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر کرد.

(زرعه بن شریک) به حضرت نزدیک شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت زد. سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام وارد آورد که حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاک افتاد.

این دو ملعون عقب نشستند، در حالیکه امام افتان و خیزان بود؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد...

«سنان بن انس» بر امام حمله کرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد، آنقدر سخت که نوک نیزه از سینه حضرت بیرون آمد. امام در گودال قتلگاه افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز کرد. و هر چه می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد... یکی از راویان نوشته است: «به خدا قسم، هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از حسین ندیدم. ما برای کشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او، اندیشه قتل وی را از یاد من برد».

دژخیمان، همچون گرگان گرسنه، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود کار را تمام و حق را برای همیشه ذبح نمایند.

زینب (س) که دیگر صدای تکبیر و» لاحول و لاقوه» ی امام را نمی شنید فهمید که ماه فاطمه در محاق رفته است؛ پس از خیمه ها بیرون دوید در حالی

که شیون می کشید: «وا اخاه، وا سیداه، وا اهل بیتاه ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد ! ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر دشت می ریخت...» و خود را به تلی (تپه ای) مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده کرد.

وی با دیدن گرگانی که برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد: «وای بر تو ای عمر ! آیا ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟» قطرات اشک عمر سعد بر گونه اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب برگرداند. زینب (س) فریاد زد: «وای بر شما ! آیا مسلمانی میان شما نیست؟» هیچکس جواب نگفت.

شمر بر سر یارانش فریاد کشید: «چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟ !» و خواست که یکی از آنان کار را تمام کند. «خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارک آن حضرت را جدا کند، اما تا به امام علیه السلام نزدیک شد بر خود لرزید و نتوانست. شمر گفت: «بازوی تو ناتوان باد ! چرا می لرزی؟» آنگاه خود تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام رهسپار شد...

زیر خنجر بود، اما دیده باز

اشک او بر گونه، سرگرم نماز

اشک او می شست خونِ گونه را

شرمگین می کرد این گردونه را

مست بود و اشک دیده، باده اش

خاک گرم کربلا سجاده اش

در دل گودال کرد از بس سجود

شد ز فرط سجده چشمانش کبود

یک نفر «پهلو شکسته» در برش

کیست یارب این، به غیر از مادرش؟

مادرش آمد و لیکن مضطر است

بر گلوی تشنه ی او خنجر است

خنجر

از بس بوسه زد بر حنجرش

رفت تا گردون صدای مادرش

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

3. اشعار قرمز رنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و برگرفته اند از جزوه آموزشی آداب مرثیه خوانی با عنوان طنین عشق؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی؛ قم: انتشارات شفق، 1380).

روضه یازدهم مصیبت شام غریبان

نمی دانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را بازگو نمود.

آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم که عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟ یا از بدن عباس علمدار که نه سر در بدن دارد و نه دست؟

آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبر گونش را بر نیزه برافراشته اند؟ یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟

آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم که غریبانه در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟ یا از کودکان حسین علیه السلام که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟

از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟ از وفا بگوییم یا از پیمان شکنی؟ از عطش بگوییم یا از آتش؟ از عشق بگوییم یا از زینب؟

خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب...

آری ! بگذار از زینب بگوییم؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آنِ زینب است و پیام کربلا، مرهون زینب.

بگذار از زینب بگوییم و از رنج های زینب. از زینب و از غصه های زینب. از زینب و از قصه های زینب. از زینب و

از حماسه های زینب؛ و از زینب و از دل زینب... و امان از دل زینب...

اما از کدامین غم زینب بگوییم؟ از برادرانی که از دست داد؟ یا از برادر زادگانش که یک به یک به میدان رفتند و باز نگشتند؟ یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟

اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ های فراوان دیده ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان و در جوانی فرق شکافته پدرش علی علیه السلام را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند کربلا...

قصه ی بی سر و سامانی من گوش کنید

دوستان، غصه ی تنهایی من گوش کنید

گر چه این قصه ی پر غصه به گفتن نتوان

نه به گفتن نتوان، بلکه شنفتن نتوان

دختر دخت نبی، «امِ مصائب» نامم

کرده لبریز ز غم، ساقیِ گردون جامم

صبر، بی تاب شد از صبر و شکیباییِ من

ناتوان شد خِرَد از درک و توانایی من

باغبانم من و یک سر شده غارت باغم

چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم

نه که چون جد عزیزی چو پیمبر دادم

پدر و مادر و فرزند و برادر دادم

پیشِ من، در پسِ در، مادرِ من آزردند

ریسمان بسته به مسجد، پدرم را بردند
من هم اِستاده و این منظره را می دیدم
مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم
بود در سینه هنوز آتش داغ مادر
که فلک زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر
دیدم آن تاج سرم را که دو تا گشته سرش
بسته خونِ سر او هاله به دورِ قمرش
بعد از آن بود دلم خوش که

برادر دارم

به سرم سایه ی دو سرو صنوبر دارم

غافل از آنکه غم و دردِ من آغاز شده

به دلم تازه درِ غصه و غم باز شده

رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین

شد مرا روح و روان، قوت دل، نور دو عین

بعد از آن واقعه ی کرب و بلا پیش آمد

راه جانبازیِ در راه خدا پیش آمد

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسرعمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری که تازه از امشب آغاز شد بسیار اندک بود...

روز طی گشت و نگویم که چه بر ما آمد

شب جانکاه و غم افزا و محن زا آمد

آن زمان کو که بگویم چه بدیدم آن شب

خارها بود که از پای کشیدم آن شب

چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم

کوه غم شد دل و چون کوه به پای استادم

چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند؛ به لباس های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفشهای امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزدد اما بر اثر شدت جراحات و متورم

شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد...

اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه السلام با دیدن اسب خونین و بی سوار،

فهمیدند که دیگر بی کس و یتیم شده اند و صدا به گریه و شیون بلند کردند. «ام کلثوم» خواهر امام علیه السلام فریاد کشید: «یا محمد! یا علی! یا جعفر! یا حسن! کجایید که ببینید با حسین چه کردند؟...»

پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند. از یک سو این خیمه ها را آتش می زدند و از سوی دیگر هر آنچه می دیدند غارت می کردند. آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی کردند و لباس های بانوان اهل بیت علیه السلام را می کشیدند و می بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه ها فرار می کردند در حالیکه خار و خس بیابان، پایِ برهنه آنان را می درید...

بانوان حرم، که از خیمه ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی سر حسین علیه السلام روبرو شدند. راوی می گوید: به خدا فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیه السلام را که زاری می کرد و به آواز سوزناک می گفت: «یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدما مقطع الاعضاء، و بناتک سباتا، و إلی الله المشتکی...» یعنی: «یا محمد! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند! بنگر که این حسن توست، به خون آغشته، با اعضایی از هم جدا گشته. بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان ها رها گشته. به خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمد! این حسین توست که در این دشت افتاده، به دست زنازادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می پراکند. ای اصحاب محمد! برخیزید و ببینید که اینها فرزندان مصطفایند که

اینگونه اسیر شده اند...» مویه زینب آنقدر دلخراش بود که دشمنان و دژخیمان را نیز گریان کرد.

آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد؛ تا اینکه جماعتی از اعراب چادرنشین ریختند او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.

لشکریان یزید که به غارت خیمه ها مشغول شده بودند، به خیمه ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود. «شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده ای از همراهانش به او نهیب زدند: «آیا شرم نمی کنی و می خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟» شمر گفت: «فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولیّ خویش را حفظ فرمود.

سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید: «چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟» ده نفر که راویان شهادت داده اند هر ده، حرامزاده بودند حاضر شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند. پس اسب ها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بی سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه که استخوان های سینه امام شکست و نرم شد...

(ای قلم ! چگونه این جملات را می نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی شوی؟ ای دست ! چگونه می نویسی و نمی شکنی؟ !)...

اینک، حال زینب را تصور کنید... از یک سو، شاهد این مصیبت های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند

بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان ها جمع نماید و زیر خیمه های نیم سوخته گرد آورد...

صحرای کربلا می رفت که تاریک و تاریک تر شود؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می دویدند تا شاید گوشواره ای از گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان بربایند...

زینبا! چه کشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

3. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیهالله کمره ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370.

روضه شب دوازدهم مصیبت امام زین العابدین علیه السلام

اشاره

امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در کربلا حدود 22 سال سن داشت.

آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینکه آن حضرت، فقط در سفر همراه با کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، و در روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود. راز این امر هم آن زمان آشکار شد که تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام حتی علی اصغر شش ماهه در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با اراذلش به خیمه ها حمله کرد و می خواست آن حضرت را بکشد که یکی از لشگریان دشمن به نام «حمید بن مسلم» و نیز گفته اند خود «عمر بن سعد» بیماری حضرت را به شمر یادآور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید.

پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛

و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام که این را نداند و از آن حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد کند!

و اما بعد...

فردای روز عاشورا «عمر بن سعد» جنازه های لشکر خویش را جمع کرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت.

سپس هر یک از قبایل کوفه و عرب، برای آنکه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز کنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم کردند و آنها را بر نیزه زدند و آماده حرکت شدند.

آنگاه زنان و کودکان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشاندند و همچون اسرای کفار به سوی کوفه بردند.

چون ابن سعد با اسیران نزدیک کوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند. زنی از اهل کوفه که از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید: «شما اسیران کدام طایفه اید؟» گفتند: «اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر، مقنعه و جامه هایی آورد تا زنان اهل بیت عصمت خود را بپوشانند.

اینک خود، حال امام سجاد علیه السلام را تصور کنید؛ از یک سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می آورد؛ از سوی دیگر غمِ از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش را می فشارد؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی چشمانش دارد؛ و از همه سخت تر و دردناک تر اینکه امام این مظهر غیرت الهی عمه ها و خواهران خود را می بیند که با آن وضع در معرض دید خائنان و

دشمنان هستند ...

پیش از ورود اسرا به دارالحکومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته بود و با آن بر لب و دندان امام می زد.

این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عبیدالله نهیب زد: «چوب خود را بردار! به خدا سوگند پیغمبر را دیدم که همین جای چوب تو را می بوسید» و سپس شروع به گریستن کرد. ابن زیاد گفت: «اگر نه این بود که پیرمردی خرف و دیوانه شده ای گردن تو را می زدم». زید برخاست و در حالی که بیرون می رفت گفت: «ای عرب! از امروز بنده شدید. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیکان شما را خواهد کشت و اشرار را به کار خواهد گرفت». دیگر از کسانی که حضور داشت «انس بن مالک» بود که با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عبیدالله گریست و گفت: «شبیه ترین مردم است به پیغمبر».

سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد کردند. وی هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دید پرسید: «کیستی؟» فرمود: «علی بن الحسین». آن ملعون گفت: «مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟» امام فرمود: «برادری داشتم که» علی» نام داشت. مردم او را کشتند». ابن زیاد گفت: «خدا کشت» امام فرمود: «الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت: «در پاسخ من دلیری می کنی

و هنوز شجاعت داری؟ او را ببرید و گردن بزنید». پس حضرت زینب گفت: «ای پسر زیاد! هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود: «والله از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز بکش». ابن زیاد کمی به آن دو نگریست و گفت: «عجبا که این زن دوست دارد با برادرزاده اش کشته شود! او را رها کنید که با این بیماری که دارد خواهد مرد» ...

امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را تحمل کرد... و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت کربلا بود...

روایت کرده اند که مردی بطّال و دلقک در مدینه زندگی می کرد که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را می خنداند. وی روزی گفت: «علی بن الحسین مرا درمانده و عاجز کرده است؛ چرا که هر چه تلاش کردم هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم».

امام سجاد علیه السلام در محرم سال 94 (یا 95) هجری، هنگامی که 57 سال داشت، با زهر یکی از فرزندان «عبدالملک مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد.

حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع کرد و فرزند بزرگوارش «محمد بن علی علیه السلام»-که او نیز در مصیبت کربلا حضور داشت و در آن زمان کودکی 4 ساله بود – را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار کرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.

سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود: «تو را وصیت می کنم

به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود که: بر حذر باش از اینکه ستم کنی بر کسی که یاوری بر تو غیر از خداوند ندارد».

آورده اند که چون حضرت علیه السلام وفات کرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

منابع اصلی:

1. شیخ عباس قمی؛ منتهی الآمال؛ با کوشش و تلخیص آیهالله رضا استادی؛ قم: دفتر نشر مصطفی، 1380.

2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

3. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

حب الحسین

حب الحسین رشته تحصیلی شماست

دانش سرای عشق و جنون شهر کربلاست

در مبحث حسین شناسی موفقید

موضوع بحث سینه زدن پای روضه هاست

تا روز محشر مدرکتان را نمیدهند

برگ قبولی همه در پوشه خداست

پایین کارنامه هر شخص نوشته اند

این مهر سرخ مهر شهنشاه کربلاست
محشر کنار درب جنان داد میزنید
مردم ندیده اید که آقای ما کجاست؟
تنها به عشق اوست که به اینجا رسیده ایم
جنت بدون حضرت ارباب بی صفاست
ناگاه جبرئیل امین ناله میزند
آقایتان حسین همان مرد سر جداست
محشر دوباره از غم او سینه میزنید
آنجا خدا به خیر کند محشری به پاست

عشق یعنی حسین

عشق یعنی کوچه کوچه انتظار
رؤیت خورشید در باغ بهار
عشق یعنی با جنون تا اوج ها
رفتن از ساحل به بام موجها
عشق یعنی یک تغزل شعر ناب
مثنوی های خدای آفتاب
عشق یعنی سوختن با شعله ها
سبز گشتن در شکوه قله ها
عشق یعنی های های اشک ها

در فرات بی وفا با مشک ها

دست افشان رقص سرخی واژگون

سعی در محراب با قانون خون

گفتمان مادران داغدار

حسرت دیدار گل ها در بهار

یک نماد از قصه جام شراب

رویکردی سبز در تفسیر آب

عشق یعنی یک شهود بی کران

سینه ای با وسعت هفت آسمان

در حضور آن فروغ تابناک

سر تاویل شفق در جام تاک

پایکوبی بر فراز دارها

یک غزل با میثم تمارها

یا قنوتی هم صدای آبها

در نماز صبح با مهتابها

عشق یعنی کهکشان در کهکشان

چشم امیدی به سوی بی نشان

عشق یعنی در فضای رازها

خلسه ای جاوید با پروازها

عشق یعنی بی کران نورها

با شقایق ها میان هورها

طور سینین حیرتی بی انتها

شعر شبنم در گلستان خدا

اشک غم در حسرت دیدارها

همدلی تا صبح با تبدارها

عشق یعنی یک سرود جاودان

رقص گلها حیرت پروانگان

عشق یعنی زینبی تا اوج ها

ناخدایی بر فراز موجها

یک زبان در کام از سر غدیر

کهکشان آسمانهای منیر

چیرگی بر خار و خسهای سراب

مخزن الاسرار دخت بوتراب

انعکاس خطبه سجادها

یورشی جاوید بر بیدادها

عشق یعنی

رود رود مادران

در عزای خیلی از نام آوران

غرق در خون ذوالجناحی اشکبار

در غم بشکوه آن تنها سوار

همنوا با عون یا جعفر شدن

روی دستان پدر پرپر شدن

داستان خیمه های سوخته

کودکانی از عطش افروخته

عشق یعنی اربعین یاس ها

اشک سرخی در غم عباسها

تا شهادت یک حبیب باوفا

پیر برنای کتاب کربلا

جان فشانی مرگ احلی من عسل

خوش درخشیدن فراسوی زحل

عشق گفتی کربلا آمد به یاد

هیبت خون خدا آمد به یاد

عشق گفتی نینوا آمد به یاد

عصمت لاله ها آمد به یاد

بحر طویل از زبان امام حسین

اگر از خنجر خونریز لبِ تشنه ببرند سرم را، اگر از تیغ شکافند در این عرصه ی خونین جگرم را، اگر از تیر سه شعبه بدهند آب عوض شیر گل نوثمرم را، اگر از داغ برادر شکند خصم ستمگر کمرم را، اگر از چار طرف خصم زند برجگرم تیر، اگر آید به سر و کتف و تنم ضربت شمشیر، اگر از سنگ شود غرقه به خون روی منیرم، اگر آتش عوض آب دهد خصم شریرم، اگر از داغ پسر سوزم و صد بار بمیرم، به خدایی که مرا خواسته با پیکر صدچاک ببیند به تنم زخم دوصد نیزه وشمشیر نشیند، به ستمگر نکنم کرنش و ذلت نپذیرم، اگر آرند به جنگم همه ی اهل زمین را و سما را انا مظلوم حسین

منم و عهد الستم، نه گسستم نه شکستم، به خدا غیر خدا را نپرستم، به خدا من پسر شیر خدا و پسر فاطمه هستم، همه ی دار و ندارم همه هفتاد و دو یارم به فدای ره جانان، منم و سرخی رویم، منم و خون گلویم، منم وحنجر عطشان، منم و داغ جوانان، منم و خاک بیابان، منم و سُمِ ستوران، من و

رگ

های بریده، منم و قلب دریده منم وطفل صغیرم، منم و کودک شیرم، منم و دخت اسیرم، منم و حیّ قدیرم، منم و زخم فراوان، منم و آیه ی قرآن، منم و زخم زبان ها، منم و تیغ و سنان ها، همه آیید و ببینید مقام و شرف و عزت ما را انا مظلوم حسین

به خدا و به رسول و به علی ابن ابی طالب و زهرای بتول و حسن آن سید ابرار، به هفتاد و دو یارم به حبیبم به زهیرم به طرماح و به جون و وهب پاک سرشتم، به جلال و شرف عابس و عباس و به عثمان و به جعفر، به شهیدان عقیل و به خلوص دل عبد اللّٰه و قاسم، به علی اکبر و داغش به علی اصغر و خونش به گل یاس مدینه، به رقیه به سکینه، به دل سوخته ی زینب کبرا و دو فرزند شهیدش، به لب تشنه ی اطفال صغیرم، به تن خسته ی سجاد عزیزم، من از این قوم ستمگر نگریزم، نکنم بیعت و با خصم ستمگر بستیزم، من و ذلت، من و تسلیم، من و خواری و خفت، سر من بر سر نی راه خدا پوید و با دوست سخن گوید و گردد هدف سنگ و خورد چوب، نبینم به خدا غیر خدا را انا مظلوم حسین

شهادت

عزای شه دین

در عزای شه دین کربلا می لرزد

نه همین کربلا عرض و سما می لرزد

گوئیا ناله زهرا رسد از دور به گوش

کاین چنین دست و تن شمر دغا می لرزد

خبر مرگ حسین آمده بر سوی حرم

زین خبر قلب عزیزان خدا می لرزد

ذوالجناح شه دین غرقه به خون شیهه

زنان

بسکه خورده به تنش تیر جفا می لرزد

اسب بی صاحب شه چون به در خیمه رسد

زین الم دختر شاه شهدا می لرزد

سر نورانی شه را چو سر نیزه بدید

زینب غمزده با شور و نوا می لرزد

ظالمی سنگ به پیشان یآن حضرت زد

که از ان واقعه قلب اسرا می لرزد

محسن کربلائی زغم شاه شهید

دلش از واقعه کربلا می لرزد

خونین ماجرا

روز خونینی که شورش در فضا افتاده بود

کوفه در وحشت زخونین ماجرا افتاده بود

در دل امواج حیرت زیر رگبار بلا

کشتی بی بادبان بی ناخدا افتاده بود

میزبانان در پناه ساحلی دور از خطر

میهمان در بحر خون بی آشنا افتاده بود

نائب فرزند زهرا نو گل باغ عقیل

دستگیر مردمی دور از وفا افتاده بود

در میان اولین دشت منای شاه عشق

اولین قربانی راه خدا افتاده بود

در کنار کاخ حمراء پیش چشم مرد و زن

پیکر مجروح مسلم مسلم سر جدا افتاده بود

در جدال حق و باطل آن دلیر جان فدا

آنقدر ایستاده بودی تا ز پا افتاده بود

در دم آخر سرشک حسرتش بودی روان

چون بیاد کاروان کربلا افتاده بود

کربلا بود و حسین

ظهر عاشورا، زمین کربلا بود و حسین

پیش خیل دشمنان، تنها خدا بود و حسین

هر طرف پَرپر گلی از شاخه ای افتاده بود

و اندر آن گلشن، خزان لاله ها بود و حسین

داشت در آغوش گرمش، آخرین سرباز را

زآن همه یاران، علی اصغر به جا بود و حسین !

آخرین سرباز هم غلطید در خون گلو

بعد از آن گل، خیمه ها ماتمسرا بود و حسین

یک طرف جسم علمدار رشید کربلا

غرقه در خون، دستش از پیکر جدا بود و حسین !

عون و جعفر، اکبر و اصغر به خون خود خضاب

کربلا چون لاله زاران باصفا بود و حسین

تیرباران شد تن سالار مظلومان «فراز» !

هر طرف از شش جهت تیر بلا بود و حسین

زیارت امام زمان علیه السلام (آل یاسین)

سَلامٌ عَلی آلِ یس اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللَّهِ وَ رَبَّانِیَّ آیاتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ اللَّهِ وَ دَیَّانَ دینِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَلیفَهَ اللَّهِ وَ ناصِرَ حَقِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ وَ دَلیلَ اِرادَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا تالِیَ کِتابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمانَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ فی آناءِ لَیْلِکَ وَ اَطْرافِ نَهارِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّهَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا میثاقَ اللَّهِ الَّذی اَخَذَهُ وَ وَکَّدَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَعْدَ اللَّهِ الَّذی ضَمِنَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصوُبُ، وَ الْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ وَ الْغَوْثُ وَ الرَّحْمَهُ الْواسِعَهُ، وَعْداً غَیْرَ مَکْذوُبٍ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقوُمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقْعُدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقْرَءُ وَ تُبَیِّنُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُصَلّی وَ تَقْنُتُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَرْکَعُ وَ تَسْجُدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُهَلِّلُ وَ تُکَبِّرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُصْبِحُ وَ تُمْسی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ فِی اللَّیْلِ اِذا یَغْشی وَ النَّهارِ اِذا تَجَلّی اَلسَّلامُ

عَلَیْکَ اَیُّها الْاِمامُ الْمَاْمونُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّها الْمُقَدَّمُ الْمَاْمولُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ بِجَوامِعِ السَّلامِ، اُشْهِدُکَ یا مَوْلایَ اَ نّی اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسولُهُ لا حَبیبَ اِلاّ هُوَ وَ اَهْلُهُ، وَ اُشْهِدُکَ یا مَوْلایَ اَنَّ عَلِیّاً اَمیرَالْمُؤْمِنینَ حُجَّتُهُ، وَ الْحَسَنَ حُجَّتُهُ، وَ الْحُسَیْنَ حُجَّتُهُ، وَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ حُجَّتُهُ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُهُ، وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَ موُسَی بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ، وَ عَلِیَّ بْنَ موُسی حُجَّتُهُ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُهُ، وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُهُ، وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ حُجَّةُ اللّهِ، اَنْتُمُ الْاَوَّلُ وَ الْاخِرُ، وَ اَنَّ رَجْعَتَکُمْ حَقٌّ لا رَیْبَ فیها، یَوْمَ لا یَنْفَعُ نَفْساً ایمانُها، لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فی ایمانِها خَیْراً، وَ اَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَ اَنَّ ناکِراً وَ نَکیراً حَقٌّ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَ الْبَعْثَ حَقٌّ، وَ اَنَّ الصِّراطَ حَقٌّ، وَ الْمِرْصادَ حَقٌّ، وَ الْمیزانَ حَقٌّ، وَ الْحَشْرَ حَقٌّ، وَ الْحِسابَ حَقٌّ، وَ الْجَنَّةَ وَ النّارَ حَقٌّ، وَ الْوَعْدَ وَ الْوَعیدَ بِهِما حَقٌّ، یا مَوْلایَ شَقِیَ مَنْ خالَفَکُمْ، وَ سَعِدَ مَنْ اَطاعَکُمْ، فَاشْهَدْ عَلی ما اَشْهَدْتُکَ عَلَیْهِ وَ اَ نَا وَ لِیٌّ لَکَ، بَری ٌءٌ مِنْ عَدُوِّکَ، فَالْحَقُّ ما رَضیتُموُهُ، وَ الْباطِلُ ما اَسْخَطْتُموُهُ، وَ الْمَعْروُفُ ما اَمَرْتُمْ بِهِ، وَ الْمُنْکَرُ ما نَهَیْتُمْ عَنْهُ، فَنَفْسی مُؤْمِنَةٌ بِاللّهِ وَ حْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ بِرَسوُلِهِ وَ بِاَمیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ بِکُمْ یا مَوْلایَ اَوَّلِکُمْ وَ آخِرِکُمْ، وَ نُصْرَتی مُعَدَّةٌ لَکُمْ، وَ مَوَدَّتی خالِصَةٌ لَکُمْ، آمینَ آمینَ.

و بعد ازآن این دعا خوانده شود: اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ نَبِیِّ رَحْمَتِکَ،

وَ كَلِمَهِ نوُرِکَ، وَ اَنْ تَمْلَأَ قَلْبی نوُرَ الْیَقینِ، وَ صَدْری نوُرَ الأیمانِ، وَ فِکْری نوُرَ النِّیّاتِ، وَ عَزْمی نوُرَ الْعِلْمِ، وَ قُوَّتی نوُرَ الْعَمَلِ وَ لِسانی نوُرَ الصِّدْقِ، وَ دینی نوُرَ الْبَصآئِرِ مِنْ عِنْدِکَ، وَ بَصَری نوُرَ الضِّیآءِ، وَ سَمْعی نوُرَ الْحِکْمَهِ، وَ مَوَدَّتی نوُرَ الْمُوالاهِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، حَتّی اَلْقاکَ وَ قَدْ وَ فَیْتُ بِعَهْدِکَ وَ میثاقِکَ، فَتُغَشِّیَنی رَحْمَتُکَ یا وَ لِیُّ یا حَمیدُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ حُجَّتِکَ فی اَرْضِکَ، وَ خَلیفَتِکَ فی بِلادِکَ، وَ الدَّاعی اِلی سَبیلِکَ، وَ الْقآئِمِ بِقِسْطِکَ، وَ الثّآئِرِ بِاَمْرِکَ، وَ لِیِّ الْمُؤْمِنینَ، وَ بَوارِالْکافِرینَ، وَ مُجَلِّی الظُّلْمَهِ، وَ مُنیرِ الْحَقِّ، وَ النَّاطِقِ بِالْحِکْمَهِ وَ الصِّدْقِ، وَ کَلِمَتِکَ التّآمَّهِ فی اَرْضِکَ، الْمُرْتَقِبِ الْخآئِفِ، وَ الْوَلِیِّ النّاصِحِ، سَفینَهِ النَّجاهِ، وَ عَلَمِ الْهُدی وَ نوُرِ اَبْصارِالْوَرِی وَ خَیْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدی وَ مُجَلِّی الْعَمی الَّذی یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً، کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی وَ لِیِّکَ وَ ابْنِ اَوْلِیآئِکَ الَّذینَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ وَ اَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ، وَ اَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهیراً، اَللّهُمَ انْصُرْهُ وَ انْتَصِرْ بِهِ لِدینِکَ، وَ انْصُرْ بِهِ اَوْلِیآئَکَ وَ اَوْلِیآئَهُ، وَ شیعَتَهُ وَ اَنْصارَهُ، وَ اجْعَلْنا مِنْهُمْ، اَللّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ کُلِّ باغٍ وَ طاغٍ، وَ مِنْ شَرِّ جَمیعِ خَلْقِکَ، وَ احْفَظْهُ مِنْ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ یَمینِهِ وَ عَنْ شِمالِهِ، وَ احْرُسْهُ وَ امْنَعْهُ مِنْ اَنْ یوُصَلَ اِلَیْهِ بِسُوءٍ، وَ احْفَظْ فیهِ رَسوُلَکَ وَ آلَ رَسوُلِکَ، وَ اَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ اَیِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَ انْصُرْ ناصِریهِ، وَ اخْذُلْ خاذِلیهِ، وَ اقْصِمْ قاصِمیهِ، وَ اقْصِمْ بِهِ جَبابِرَهَ الْکُفْرِ، وَ

اقْتُلْ بِهِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقینَ، وَ جَمیعَ الْمُلْحِدینَ حَیْثُ کانُوا مِنْ مَشارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغارِبِها، بَرِّها وَ بَحْرِها، وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلاً، وَ اَظْهِرْ بِهِ دینَ نَبِیِّکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْنِی اللَّهُمَّ مِنْ اَنْصارِهِ وَ اَعْوانِهِ، وَ اَتْباعِهِ وَ شیعَتِهِ، وَ اَرِنی فی آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلامُ ما یَأْمُلوُنَ، وَ فی عَدُوِّهِمْ ما یَحْذَروُنَ، اِلهَ الْحَقِّ آمینَ، یا ذَاالْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

صلوات بر امام زمان علیه السّلام

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ صَلِّ عَلی وَ لِیِّ الْحَسَنِ وَ وَصِیِّهِ وَ وارِثِهِ، الْقآئِمِ بِاَمْرِکَ، وَ الْغائِبِ فی خَلْقِکَ، وَ الْمُنْتَظِرِ لِإِذْنِکَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِ وَ قَرِّبْ بُعْدَهُ وَ اَنْجِزْ وَ عْدَهُ، وَ اَوْفِ عَهْدَهُ، وَ اکْشِفْ عَنْ بَأْسِهِ حِجابَ الْغَیْبَهِ، وَ اَظْهِرْ بِظُهوُرِهِ صَحآئِفَ الْمِحْنَهِ، وَ قَدِّمْ اَمامَهُ الرُّعْبَ، وَ ثَبِّتْ بِهِ الْقَلْبَ، وَ اَقِمْ بِهِ الْحَرْبَ، وَ اَیِّدْهُ بِجُنْدٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُسَوِّمینَ، وَ سَلِّطْهُ عَلی اَعْدآءِ دینِکَ اَجْمَعینَ، وَ اَ لْهِمْهُ اَنْ لا یَدَعَ مِنْهُمْ رُکْناً اِلاَّ هَدَّهُ، وَ لا هاماً اِلاَّ قَدَّهُ، وَ لا کَیْداً اِلاَّ رَدَّهُ، وَ لا فاسِقاً اِلاَّ حَدَّهُ، وَ لا فِرْعَوْنَ اِلاَّ اَهْلَکَهُ، وَ لا سِتْراً اِلاَّ هَتَکَهُ، وَ لا عَلَماً اِلاَّ نَکَّسَهُ، وَ لا سُلْطاناً اِلاَّ کَسَبَهُ، وَ لا رُمْحاً اِلاَّ قَصَفَهُ، وَ لا مِطْرَداً اِلاَّ خَرَقَهُ، وَ لا جُنْداً اِلاَّ فَرَّقَهُ، وَ لا مِنْبَراً اِلاَّ اَحْرَقَهُ، وَ لا سَیْفاً اِلاَّ کَسَرَهُ، وَ لا صَنَماً اِلاَّ رَضَّهُ، وَ لا دَماً اِلاَّ اَراقَهُ، وَ لا جَوْراً اِلاَّ اَبادَهُ، وَ لا حِصْناً اِلاَّ هَدَمَهُ، وَ لا باباً اِلاَّ رَدَمَهُ، وَ لا قَصْراً اِلاَّ خَرَّبَهُ، وَ لا مَسْکَناً اِلاَّ فَتَّشَهُ، وَ لا سَهْلاً اِلاَّ اَوْطَئَهُ، وَ لا جَبَلاً

اِلاَّ صَعَدَهُ، وَ لا كَنْزاً اِلاَّ اَخْرَجَهُ، بِرَحْمَتِکَ يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.

زیارت امین الله

زیارت معروفه به امین اللَّه است که در نهایت اعتبار است و در تمام کتب مَزارِیَّه ومصابیح نقل شده است و علامه مجلسی رحمه الله فرمود که آن بهترین زیارات است از جهت متن و سند و باید که در جمیع روضات مقدّسه بر این مواظبت نمایند و کیفیّت آن چنان است که به سندهای معتبر روایت شده از جابر از امام محمد باقر علیه السلام که امام زین العابدین علیه السلام به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و نزد قبر آن حضرت ایستاد و گریست و گفت:

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يااَمينَ اللَّهِ فى اَرْضِهِ، وَ حُجَّتَهُ عَلى عِبادِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا اَميرَالْمُؤْمِنينَ، اَشْهَدُ اَنَّکَ جاهَدْتَ فِى اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَ عَمِلْتَ بِكِتابِهِ، وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، حَتّى دَعاکَ اللَّهُ اِلى جِوارِهِ، فَقَبَضَکَ اِلَيْهِ بِاخْتِيارِهِ، وَ اَ لْزَمَ اَعْدائَکَ الْحُجَّةَ مَعَ مالَکَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَهِ عَلى جَميعِ خَلْقِهِ، اَللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسى مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِکَ راضِيَةً بِقَضآئِکَ، مُولَعَةً بِذِكْرِکَ وَ دُعآئِکَ، مُحِبَّةً لِصَفْوَهِ اَوْلِيآئِکَ، مَحْبُوبَةً فى اَرْضِکَ وَ سَمآئِکَ، صابِرَةً عَلى نُزُولِ بَلائِکَ، شاكِرَةً لِفَواضِلِ نَعْمآئِکَ، ذاكِرَةً لِسَوابِغِ آلآئِکَ، مُشْتاقَةً اِلى فَرْحَهِ لِقآئِکَ، مُتَزَوِّدَةً التَّقْوى لِيَوْمِ جَزآئِکَ، مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ اَوْلِيآئِکَ، مُفارِقَةً لِأَخْلاقِ اَعْدائِکَ، مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيا بِحَمْدِکَ وَ ثَنآئِکَ، پس پهلوی روی مبارک خود را برقبر گذاشت وگفت: اَللَّهُمَّ اِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتينَ اِلَيْکَ والِهَهٌ، وَ سُبُلَ الرَّاغِبينَ اِلَيْکَ شارِعَهٌ، وَ اَعْلامَ الْقاصِدينَ اِلَيْکَ واضِحَهٌ، وَ اَفْئِدَهَ الْعارِفينَ مِنْکَ فازِعَهٌ، وَ اَصْواتَ الدَّاعينَ اِلَيْکَ صاعِدَهٌ، وَ اَبْوابَ الْإِجابَهِ لَهُمْ مُفَتَّحَهٌ، وَ دَعْوَهَ مَنْ ناجاکَ مُسْتَجابَهٌ، وَ تَوْبَهَ مَنْ اَنابَ اِلَيْکَ مَقْبُولَهٌ، وَ عَبْرَهَ مَنْ بَكى

مِنْ خَوْفِکَ مَرْحُومَهٌ، وَ الْإِغاثَهَ لِمَنِ اسْتَغاثَ بِکَ مَوْجُودَهٌ، وَ الْإِعانَهَ لِمَنِ اسْتَعانَ بِکَ مَبْذُولَهٌ، وَ عِداتِکَ لِعِبادِکَ مُنْجَزَهٌ، وَ زَلَلَ مَنِ اسْتَقالَکَ مُقالَهٌ، وَ اَعْمالَ الْعامِلينَ لَدَيْکَ مَحْفُوظَهٌ، وَ اَرْزاقَکَ اِلَى الْخَلائِقِ مِنْ لَدُنْکَ نازِلَهٌ، وَ عَوآئِدَ الْمَزيدِ اِلَيْهِمْ واصِلَهٌ، وَ ذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرينَ مَغْفُورَهٌ، وَ حَوآئِجَ خَلْقِکَ عِنْدَکَ مَقْضِيَّهٌ، وَ جَوآئِزَ السَّآئِلينَ عِنْدَکَ مُوَفَّرَهٌ، وَ عَوآئِدَ الْمَزيدِ مُتَواتِرَهٌ، وَ مَوآئِدَ الْمُسْتَطْعِمينَ مُعَدَّهٌ، وَ مَناهِلَ الظِّمآءِ مُتْرَعَهٌ، اَللّٰهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعآئى وَ اقْبَلْ ثَنآئى وَ اجْمَعْ بَيْنى وَ بَيْنَ اَوْلِيآئى بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فاطِمَهَ، وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، اِنَّکَ وَ لِىُّ نَعْمآئى وَ مُنْتَهى مُناىَ، وَ غايَهُ رَجائى فى مُنْقَلَبى وَ مَثْواىَ

زيارت جامعه کبيره

اَلسَّلامُ عَلَيْکُمْ يا اَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّهِ، وَمَوْضِعَ الرِّسالَهِ، وَ مُخْتَلَفَ الْمَلائِکَهِ، وَ مَهْبِطَ الْوَحْىِ وَ مَعْدِنَ الرَّحْمَهِ، وَ خُزَّانَ الْعِلْمِ، وَ مُنْتَهَى الْحِلْمِ، وَ اُصُولَ الْکَرَمِ، وَ قادَهَ الْاُمَمِ، وَ اَوْلِيآءَ النِّعَمِ، وَ عَناصِرَ الْاَبْرارِ، وَ دَعآئِمَ الْاَخْيارِ، وَ ساسَهَ الْعِبادِ، وَ اَرْکانَ الْبِلادِ، وَ اَبْوابَ الْأيمانِ، وَ اُمَنآءَ الرَّحْمنِ، وَ سُلالَهَ النَّبِيّينَ، وَ صَفْوَهَالْمُرْسَلينَ، وَ عِتْرَهَ خِيَرَهِ رَبِّ الْعالَمينَ، وَ رَحْمَهُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى اَئِمَّهِ الْهُدى وَ مَصابيحِ الدُّجى وَ اَعْلامِ التُّقى وَ ذَوِى النُّهى وَ اُولِى الْحِجى وَ کَهْفِ الْوَرى وَ وَرَثَهِ الْاَنْبِيآءِ، وَ الْمَثَلِ الْاَعْلى وَ الدَّعْوَهِ الْحُسْنى وَ حُجَجِ اللّٰهِ عَلى اَهْلِ الدُّنْيا وَ الْاخِرَهِ وَ الْاُولى وَ رَحْمَهُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى مَحآلِّ مَعْرِفَهِ اللّٰهِ، وَ مَساکِنِ بَرَکَهِ اللّٰهِ، وَ مَعادِنِ حِکْمَهِ اللّٰهِ، وَحَفَظَهِ سِرِّ اللّٰهِ، وَ حَمَلَهِ کِتابِ اللّٰهِ، وَ اَوْصِيآءِ نَبِىِّ اللّٰهِ، وَ ذُرِّيَّهِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَى الدُّعاةِ اِلَى اللّهِ وَ الْأَدِلاَّءِ عَلى مَرْضاتِ اللّهِ، وَ الْمُسْتَقِرّينَ فى اَمْرِ اللَّهِ، وَ التّآمّينَ فى مَحَبَّةِ اللَّهِ، وَ الْمُخْلِصينَ فى تَوْحيدِ اللَّهِ، وَ الْمُظْهِرينَ لاَِمْرِ اللّهِ وَ نَهْيِهِ، وَ عِبادِهِ الْمُكْرَمينَ، الَّذينَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الدُّعاةِ وَ الْقادَةِ الْهُداةِ، وَ السّادَةِ الْوُلاةِ، وَ الذّادَةِ الْحُماةِ، وَ اَهْلِ الذِّكْرِ وَ اُولِى الْأَمْرِ، وَ بَقِيَّةِ اللَّهِ وَ خِيَرَتِهِ، وَ حِزْبِهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ، وَ حُجَّتِهِ وَ صِراطِهِ وَ نُورِهِ وَ بُرْهانِهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ، وَ حْدَهُ لا شَريكَ لَهُ كَما شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ، وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلائِكَتُهُ، وَ اُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ، لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضى اَرْسَلَهُ بِالْهُدى وَ دينِ الْحَقِّ، لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَ اَشْهَدُ اَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ، الْمَعْصُومُونَ الْمُكَرَّمُونَ، الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطيعُونَ لِلَّهِ، الْقَوّامُونَ بِاَمْرِهِ، الْعامِلُونَ بِاِرادَتِهِ، الْفائِزُونَ بِكَرامَتِهِ، اِصْطَفاكُمْ بِعِلْمِهِ، وَ ارْتَضاكُمْ لِغَيْبِهِ، وَ اخْتارَكُمْ لِسِرِّهِ، وَ اجْتَبيكُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَ اَعَزَّكُمْ بِهُداهُ، وَ خَصَّكُمْ بِبُرْهانِهِ، وَ انْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ، وَ اَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ، وَ رَضِيَكُمْ خُلَفآءَ فى اَرْضِهِ، وَ حُجَجاً عَلى بَرِيَّتِهِ، وَ اَنْصاراً لِدينِهِ، وَ حَفَظَةً لِسِرِّهِ، وَ خَزَنَةً لِعِلْمِهِ، وَ مُسْتَوْدَعاً لِحِكْمَتِهِ، وَ تَراجِمَةً لِوَحْيِهِ، وَ اَرْكاناً لِتَوْحيدِهِ، وَ شُهَدآءَ عَلى خَلْقِهِ، وَ اَعْلاماً لِعِبادِهِ، وَ مَناراً فى بِلادِهِ، وَ اَدِلاَّءَ عَلى صِراطِهِ، عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ، وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَ اَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ، وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهيراً، فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ، وَ اَكْبَرْتُمْ

شَأْنَهُ، وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ، وَ اَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ، وَ وَكَّدْتُمْ ميثاقَهُ، وَ اَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طاعَتِهِ، وَ نَصَحْتُمْ لَهُ فِى السِّرِّ وَ الْعَلانِيَهِ، وَ دَعَوْتُمْ اِلى سَبيلِهِ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَ بَذَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ فى مَرْضاتِهِ، وَ صَبَرْتُمْ عَلى ما اَصابَكُمْ فى جَنْبِهِ، وَ اَقَمْتُمُ الصَّلوهَ، وَ آتَيْتُمُ الزَّكاهَ، وَ اَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ جاهَدْتُمْ فِى اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، حَتّى اَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ، وَ بَيَّنْتُمْ فَرآئِضَهُ، وَ اَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ شَرايِعَ اَحْكامِهِ، وَ سَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ، وَ صِرْتُمْ فى ذلِكَ مِنْهُ اِلَى الرِّضا، وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضآءَ، وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضى فَالرَّاغِبُ عَنْكُمْ مارِقٌ، وَ اللاَّزِمُ لَكُمْ لاحِقٌ، وَ الْمُقَصِّرُ فى حَقِّكُمْ زاهِقٌ، وَ الْحَقُ مَعَكُمْ، وَ فيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ اِلَيْكُمْ، وَ اَنْتُمْ اَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ، وَ ميراثُ النُّبُوَّهِ عِنْدَكُمْ، وَ اِيابُ الْخَلْقِ اِلَيْكُمْ، وَ حِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ، وَ فَصْلُ الْخِطابِ عِنْدَكُمْ، وَ آياتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ، وَ عَزآئِمُهُ فيكُمْ، وَ نُورُهُ وَ بُرْهانُهُ عِنْدَكُمْ، وَ اَمْرُهُ اِلَيْكُمْ، مَنْ والاكُمْ فَقَدْ والَى اللَّهَ، وَ مَنْ عاداكُمْ فَقَدْ عادَ اللَّهَ وَ مَنْ اَحَبَّكُمْ فَقَدْاَحَبَ اللَّهَ، وَ مَنْ اَبْغَضَكُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللَّهَ وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ، اَنْتُمُ [السَّبيلُ الْأَعْظَمُ وَ] الصِّراطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدآءُ دارِالْفَنآءِ، وَ شُفَعآءُ دارِ الْبَقآءِ، وَ الرَّحْمَهُ الْمَوْصُولَهُ وَ الْأيَهُ الْمخْزُونَهُ، وَ الْأَمانَهُ الْمَحْفُوظَهُ، وَ الْبابُ الْمُبْتَلى بِهِ النَّاسُ، مَنْ اَتيكُمْ نَجى وَ مَنْ لَمْ يَاْتِكُمْ هَلَكَ، اِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ، وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ، وَ بِاَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَ اِلى سَبيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ، سَعَدَ مَنْ والاكُمْ، وَ هَلَكَ مَنْ عاداكُمْ، وَ خابَ مَنْ جَحَدَكُمْ، وَ ضَلَّ مَنْ فارَقَكُمْ، وَ فازَ مَنْ تَمَسَّكَ

بِكُمْ، وَ اَمِنَ مَنْ لَجَاَ اِلَيْكُمْ، وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ، وَ هُدِىَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّهُ مَاْويهُ، وَ مَنْ خالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْويهُ، وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كافِرٌ، وَ مَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فى اَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحيمِ، اَشْهَدُ اَنَّ هذا سابِقٌ لَكُمْ فيما مَضى وَ جارٍ لَكُمْ فيما بَقِىَ، وَ اَنَّ اَرْواحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طينَتَكُمْ واحِدَهٌ، طابَتْ وَ طَهُرَتْ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمُ اللَّهُ اَنْواراً، فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقينَ، حَتّى مَنَّ عَلَيْنا بِكُمْ، فَجَعَلَكُمْ فى بُيُوتٍ اَذِنَ اللَّهُ اَنْ تُرْفَعَ، وَ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ، وَ جَعَلَ صَلَواتَنا عَلَيْكُمْ وَ ما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلايَتِكُمْ، طيباً لِخُلْقِنا، وَ طَهارَةً لِاَنْفُسِنا، وَ تَزْكِيَةً لَنا، وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنا فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمينَ بِفَضْلِكُمْ، وَ مَعْرُوفينَ بِتَصْديقِنا اِيَّاكُمْ، فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمينَ، وَ اَعْلى مَنازِلِ الْمُقَرَّبينَ، وَ اَرْفَعَ دَرَجاتِ الْمُرْسَلينَ، حَيْثُ لا يَلْحَقُهُ لاحِقٌ، وَ لا يَفُوقُهُ فآئِقٌ، وَ لا يَسْبِقُهُ سابِقٌ، وَ لا يَطْمَعُ فى اِدْراكِهِ طامِعٌ، حَتّى لا يَبْقى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لا نَبِىٌّ مُرْسَلٌ، وَ لا صِدّيقٌ وَ لا شَهيدٌ، وَ لا عالِمٌ وَ لا جاهِلٌ، وَ لا دَنِىٌ وَ لا فاضِلٌ، وَ لا مُؤْمِنٌ صالِحٌ وَ لا فاجِرٌ طالِحٌ، وَ لاجَبَّارٌ عَنيدٌ وَ لا شَيْطانٌ مَريدٌ، وَ لا خَلْقٌ فيما بَيْنَ ذلِكَ شَهيدٌ، اِلاَّ عَرَّفَهُمْ جَلالَةَ اَمْرِكُمْ، وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَ كِبَرَ شَاْنِكُمْ، وَ تَمامَ نُورِكُمْ، وَ صِدْقَ مَقاعِدِكُمْ، وَ ثَباتَ مَقامِكُمْ، وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَ كَرامَتَكُمْ عَلَيْهِ، وَ خاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ، وَ قُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ، بِاَبى اَنْتُمْ وَ اُمّى وَ اَهْلى وَ مالى وَ اُسْرَتى اُشْهِدُ اللَّهَ وَ اُشْهِدُكُمْ، اَنّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِما آمَنْتُمْ

بِهِ، كافِرٌ بَعَدُوِّكُمْ وَ بِما كَفَرْتُمْ بِهِ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَاْنِكُمْ وَ بِضَلالَهِ مَنْ خالَفَكُمْ، مُوالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيآئِكُمْ، مُبْغِضٌ لِأَعْدآئِكُمْ وَ مُعادٍ لَهُمْ، سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ، مُحَقِّقٌ لِما حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِما اَبْطَلْتُمْ، مُطيعٌ لَكُمْ عارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ، مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ، مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِاِيابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لاَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ آخِذٌبِقَوْلِكُمْ، عامِلٌ بِاَمْرِكُمْ، مُسْتَجيرٌ بِكُمْ، زآئِرٌ لَكُمْ لائِذٌ عآئِذٌ بِقُبُورِكُمْ، مُسْتَشْفِعٌ اِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِكُمْ، وَ مُتَقَرِّبٌ بِكُمْ اِلَيْهِ، وَ مُقَدِّمُكُمْ اَمامَ طَلِبَتى وَ حَوآئِجى وَ اِرادَتى فى كُلِّ اَحْوالى وَ اُمُورى مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلانِيَتِكُمْ، وَ شاهِدِكُمْ وَ غآئِبِكُمْ، وَ اَوَّلِكُمْ وَ آخِرِكُمْ، وَ مُفَوِّضٌ فى ذلِكَ كُلِّهِ اِلَيْكُمْ وَ مُسَلِّمٌ فيهِ مَعَكُمْ، وَ قَلْبى لَكُمْ مُسَلِّمٌ، وَ رَاْيى لَكُمْ تَبَعٌ، وَ نُصْرَتى لَكُمْ مُعَدَّةٌ، حَتّى يُحْيِىَ اللَّهُ تَعالى دينَهُ بِكُمْ، وَ يَرُدَّكُمْ فى اَيَّامِهِ، وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ، وَ يُمَكِّنَكُمْ فى اَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لامَعَ غَيْرِكُمْ، آمَنْتُ بِكُمْ، وَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِما تَوَلَّيْتُ بِهِ اَوَّلَكُمْ، وَ بَرِئْتُ اِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ اَعْدآئِكُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ، وَ الشَّياطينِ وَ حِزْبِهِمُ الظّالِمينَ لَكُمْ وَ الْجاحِدينَ لِحَقِّكُمْ، وَ الْمارِقينَ مِنْ وِلايَتِكُمْ، وَ الْغاصِبينَ لِإِرْثِكُمْ، وَ الشّآكّينَ فيكُمْ، وَ الْمُنْحَرِفينَ عَنْكُمْ، وَ مِنْ كُلِّ وَ ليجَهٍ دُونَكُمْ، وَ كُلِّ مُطاعٍ سِواكُمْ، وَ مِنَ الْأَئِمَّهِ الَّذينَ يَدْعُونَ اِلَى النّارِ، فَثَبَّتَنِىَ اللَّهُ اَبَداً ما حَييتُ عَلى مُوالاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دينِكُمْ، وَ وَفَّقَنى لِطاعَتِكُمْ، وَ رَزَقَنى شَفاعَتَكُمْ، وَ جَعَلَنى مِنْ خِيارِ مَواليكُمُ، التّابِعينَ لِما دَعَوْتُمْ اِلَيْهِ، وَ جَعَلَنى مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثارَكُمْ، وَ يَسْلُكُ سَبيلَكُمْ، وَ يَهْتَدى بِهُديكُمْ، وَ يُحْشَرُ فى زُمْرَتِكُمْ، وَ يَكِرُّ فى رَجْعَتِكُمْ، وَ يُمَلَّكُ فى دَوْلَتِكُمْ وَ يُشَرَّفُ فى

عافِيَتِكُمْ، وَ يُمَكَّنُ فى اَيَّامِكُمْ، وَ تَقِرُّ عَيْنُهُ غَداً بِرُؤْيَتِكُمْ، بِاَبى اَنْتُمْ وَ اُمّى وَ نَفْسى وَ اَهْلى وَ مالى مَنْ اَرادَ اللَّهَ بَدَءَ بِكُمْ، وَ مَنْ وَ حَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ، وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ، مَوالِىَّ لآ اُحْصى ثَنآئَكُمْ، وَ لا اَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَ مِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ، وَ اَنْتُمْ نُورُ الْاَخْيارِ، وَ هُداهُ الْاَبْرارِ وَ حُجَجُ الْجَبَّارِ، بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ، وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمآءَ اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلاَّ بِاِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ، وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ، وَ عِنْدَكُمْ ما نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلائِكَتُهُ، وَ اِلى جَدِّكُمْ. و اگر زيارت اميرالمؤمنين عليه السلام باشد بجاى: وَ اِلى جَدِّكُمْ بگو: وَ اِلى اَخيكَ بُعِثَ الرُّوحُ الْاَمينُ، آتاكُمُ اللَّهُ ما لَمْ يُؤْتِ اَحَداً مِنَ الْعالَمينَ طَاْطَاَ كُلُّ شَريفٍ لِشَرَفِكُمْ، وَ بَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطاعَتِكُمْ وَ خَضَعَ كُلُ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ، وَ ذَلَّ كُلُّشَىْ ءٍ لَكُمْ، وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِكُمْ، وَ فازَ الْفآئِزُونَ بِوِلايَتِكُمْ، بِكُمْ يُسْلَكُ اِلَى الرِّضْوانِ، وَ عَلى مَنْ جَحَدَ وِلايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمنِ بِاَبى اَنْتُمْ وَ اُمّى وَ نَفسى وَ اَهْلى وَ مالى ذِكْرُكُمْ فِى الذَّاكِرينَ، وَ اَسْمآؤُكُمْ فِى الْاَسْمآءِ، وَ اَجْسادُكُمْ فِى الْاَجْسادِ وَ اَرْواحُكُمْ فِى الْاَرْواحِ، وَ اَنْفُسُكُمْ فِى النُّفُوسِ، وَ آثارُكُمْ فِى الْاثارِ، وَ قُبُورُكُمْ فِى الْقُبُورِ، فَما اَحْلَى اَسْمآئَكُمْ وَ اَكْرَمَ اَنْفُسَكُمْ، وَ اَعْظَمَ شَاْنَكُمْ، وَ اَجَلَّ خَطَرَكُمْ، وَ اَوْفى عَهْدَكُمْ، وَ اَصْدَقَ وَ عْدَكُمْ، كَلامُكُمْ نُورٌ، وَ اَمْرُكُمْ رُشْدٌ، وَ وَصِيَّتُكُمُ التَّقْوى وَ فِعْلُكُمُ الْخَيْرُ، وَ عادَتُكُمُ الْاِحْسانُ، وَ سَجِيَّتُكُمُ الْكَرَمُ، وَ شَاْنُكُمُ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ، وَ قَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ، وَ رَاْيُكُمْ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ

وَ حَزْمٌ، اِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ اَوَّلَهُ وَ اَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ، وَ مَعْدِنَهُ وَ مَاْويهُ وَ مُنْتَهاهُ، بِاَبى اَنْتُمْ وَ اُمّى وَ نَفْسى كَيْفَ اَصِفُ حُسْنَ ثَنآئِكُمْ، وَ اُحْصى جَميلَ بَلائِكُمْ، وَ بِكُمْ اَخْرَجَنَا اللّهُ مِنَ الذُّلِّ، وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَراتِ الْكُرُوبِ، وَ اَنْقَذَنا مِنْ شَفا جُرُفِ الْهَلَكاتِ وَ مِنَ النَّارِ، بِاَبى اَنْتُمْ وَ اُمّى وَ نَفْسى بِمُوالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللّهُ مَعالِمَ دينِنا، وَ اَصْلَحَ ماكانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيانا، وَ بِمُوالاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ، وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ، وَ ائْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ، وَ بِمُوالاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ، وَ لَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْواجِبَةُ، وَ الدَّرَجاتُ الرَّفيعَةُ، وَ الْمَقامُ الْمَحْمُودُ، وَ الْمَكانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ الْجاهُ الْعَظيمُ، وَ الشَّاْنُ الْكَبيرُ، وَ الشَّفاعَةُ الْمَقْبُولَةُ، رَبَّنا آمَنَّا بِما اَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدينَ، رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ، سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ كانَ وَ عْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً، يا وَ لِيَّ اللّهِ اِنَّ بَيْنى وَ بيْنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوباً لا يَاْتى عَلَيْها اِلاَّ رِضاكُمْ، فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلى سِرِّهِ، وَ اسْتَرْعاكُمْ اَمْرَ خَلْقِهِ، وَ قَرَنَ طاعَتَكُمْ بِطاعَتِهِ، لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبى وَ كُنْتُمْ شُفَعآئى فَاِنّى لَكُمْ مُطيعٌ، مَنْ اَطاعَكُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللّهَ، وَ مَنْ عَصاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللّهَ، وَ مَنْ اَحَبَّكُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّهَ، وَ مَنْ اَبْغَضَكُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللّهَ، اَللّهُمَّ اِنّى لَوْ وَجَدْتُ شُفَعآءَ اَقْرَبَ اِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَخْيارِ، الْاَئِمَّهِ الْاَبْرارِ، لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعآئى فَبِحَقِّهِمُ الَّذى اَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ، اَسْئَلُكَ اَنْ تُدْخِلَنى فى جُمْلَهِ الْعارِفينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ، وَ فى زُمْرَهِ الْمَرْحُومينَ بِشَفاعَتِهِمْ، اِنَّكَ اَرْحَمُ الرَّاحِمينَ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ

آلِهِ الطَّاهِرینَ، وَ سَلَّمَ تَسْلیماً کَثیراً، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ.

دعای توسل

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ وَ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، یا اَبَاالْقاسِمِ یا رَسُولَ اللَّهِ، یا اِمامَ الرَّحْمَهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبَا الْحَسَنِ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، یا عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبٍ، یا حُجَّهَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا فاطِمَهَ الزَّهْرآءُ یا بِنْتَ مُحَمَّدٍ، یا قُرَّهَ عَیْنِ الرَّسُولِ، یا سَیِّدَتَنا وَ مَوْلاتَنا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا. وَ تَوَسَّلْنا بِکِ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکِ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهَهً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعی لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبا مُحَمَّدٍ یا حَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ، اَیُّهَا الْمُجْتَبی یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، یا حُجَّهَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبا عَبْدِاللَّهِ یا حُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ، اَیُّهَا الشَّهیدُ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، یا حُجَّهَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبَا الْحَسَنِ یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، یا زَیْنَ الْعابِدینَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، یا حُجَّهَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا

تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبا جَعْفَرٍ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ، اَیُّهَا الْباقِرُ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، یا حُجَّةَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ یا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، اَیُّهَا الصَّادِقُ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، یا حُجَّةَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبَا الْحَسَنِ یا مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ، اَیُّهَا الْکاظِمُ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، یا حُجَّةَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبَا الْحَسَنِ یا عَلِیَّ بْنَ مُوسی اَیُّهَا الرِّضا یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، یا حُجَّةَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبا جَعْفَرٍ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ، اَیُّهَا التَّقِیُّ الْجَوادُ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، یا حُجَّةَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، یا سَیِّدَنا وَ مَوْلینا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَیْنَ یَدَیْ حاجاتِنا، یا وَ جیهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، یا اَبَا الْحَسَنِ یا عَلِیَّ

بْنَ مُحَمَّدٍ، اَيُّهَا الْهادِى النَّقِىُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يا حُجَّةَ اللَّهِ عَلى خَلْقِهِ، يا سَيِّدَنا وَ مَوْلينا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَيْنَ يَدَىْ حاجاتِنا، يا وَ جيهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، يا اَبا مُحَمَّدٍ يا حَسَنَ بْنَ عَلِىٍّ، اَيُّهَا الزَّكِىُّ الْعَسْكَرِىُّ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يا حُجَّةَ اللَّهِ عَلى خَلْقِهِ، يا سَيِّدَنا وَ مَوْلينا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَيْنَ يَدَىْ حاجاتِنا، يا وَ جيهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ، يا وَ صِىَّ الْحَسَنِ وَ الْخَلَفَ الْحُجَّةَ، اَيُّهَا الْقآئِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِىُّ، يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يا حُجَّةَ اللَّهِ عَلى خَلْقِهِ. يا سَيِّدَنا وَ مَوْلينا، اِنَّا تَوَجَّهْنا وَ اسْتَشْفَعْنا وَ تَوَسَّلْنا بِکَ اِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْناکَ بَيْنَ يَدَىْ حاجاتِنا، يا وَ جيهاً عِنْدَ اللَّهِ، اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ. پس حاجات خود را بطلبد كه برآورده مى شود انشاء اللّه تعالى و در روايت ديگر وارد شده كه بعد از اين بگويد: يا سادَتى وَ مَوالِىَّ، اِنّى تَوَجَّهْتُ بِكُمْ اَئِمَّتى وَ عُدَّتى لِيَوْمِ فَقْرى وَ حاجَتى اِلَى اللَّهِ، وَ تَوَسَّلْتُ بِكُمْ اِلَى اللَّهِ، وَ اسْتَشْفَعْتُ بِكُمْ اِلَى اللَّهِ، فَاشْفَعُوا لى عِنْدَ اللَّهِ، وَ اسْتَنْقِذُونى مِنْ ذُنُوبى عِنْدَ اللَّهِ، فَاِنَّكُمْ وَ سيلَتى اِلَى اللَّهِ، وَ بِحُبِّكُمْ وَ بِقُرْبِكُمْ اَرْجُو نَجاةً مِنَ اللَّهِ، فَكُونُوا عِنْدَ اللَّهِ رَجآئى يا سادَتى يا اَوْلِيآءَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ اَعْدآءَ اللَّهِ ظالِميهِمْ مِنَ الْأَوَّلينَ وَ الْآخِرينَ، امينَ رَبَّ الْعالَمينَ.

دعاى كميل

دعاى ندبه

دعاى عاليه المضامين

اللّهُمَّ اِنّى زُرْتُ هذَا الْأِمامَ مُقِّراً بِاِمامَتِهِ، مُعْتَقِداً لِفَرْضِ طاعَتِهِ فَقَصَدْتُ مَشْهَدَهُ بِذُنُوبى وَ عُيُوبى وَ مُوبِقاتِ آثامى وَ كَثْرَهِ سَيِّئاتى

وَ خَطايایَ، وَ ما تَعْرِفُهُ مِنّی مُسْتَجیراً بِعَفْوِکَ مُسْتَعیذاً بِحِلْمِکَ، راجِیاً رَحْمَتَکَ، لاجِئاً اِلی رُکْنِکَ، عآئِذاً بِرَاْفَتِکَ مُسْتَشْفِعاً بِوَلِیِّکَ وَ ابْنِ اَوْلِیآئِکَ، وَ صَفِیِّکَ وَ ابْنِ اَصْفِیآئِکَ، وَ اَمینِکَ وَ ابْنِ اُمَنائِکَ، وَ خَلیفَتِکَ وَ اَبْنِ خُلَفائِکَ، الَّذینَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسیلَهَ اِلی رَحْمَتِکَ وَ رِضْوانِکَ، وَ الذَّریعَهَ اِلی رَاْفَتِکَ وَ غُفْرانِکَ، اَللّهُمَّ وَ اَوَّلُ حاجَتی اِلَیْکَ اَنْ تَغْفِرَ لی ما سَلَفَ مِنْ ذُنُوبی عَلی کَثْرَتِها، وَ اَنْ تَعْصِمَنی فیما بَقِیَ مِنْ عُمْری وَ تُطَهِّرَ دینی مِمَّا یُدَنِّسُهُ وَ یَشینُهُ وَ یُزْری بِهِ، وَ تَحْمِیَهُ مِنَ الرَّیْبِ وَ الشَّکِ وَ الْفَسادِ وَ الشِّرْکِ، وَ تُثَبِّتَنی عَلی طاعَتِکَ وَ طاعَهِ رَسُولِکَ وَ ذُرِّیَّتِهِ النُّجَباۤءِ السُّعَداۤءِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَتُکَ وَ سَلامُکَ وَ بَرَکاتُکَ وَ تُحْیِیَنی ما اَحْیَیْتَنی عَلی طاعَتِهِمْ وَ تُمیتَنی اِذا اَمَتَّنی عَلی طاعَتِهِمْ وَ اَنْ لا تَمْحُوَ مِنْ قَلْبی مَوَدَّتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ بُغْضَ اَعْدائِهِمْ وَ مُرافَقَهَ اَوْلِیآئِهِمْ وَ بِرَّهُمْ وَ اَسْئَلُکَ یا رَبِّ اَنْ تَقْبَلَ ذلِکَ مِنّی وَ تُحَبِّبَ اِلیَّ عِبادَتَکَ وَ الْمُواظَبَهَ عَلَیْها، وَ تُنَشِّطَنی لَها، وَ تُبَغِّضَ اِلَیَ مَعاصیَکَ وَ مَحارِمَکَ، وَ تَدْفَعَنی عَنْها، وَ تُجَنِّبَنِی التَّقْصیرَ فی صَلَواتی وَ الْاِسْتِهانَهَ بِها، وَ التَّراخِیَ عَنْها، وَ تُوَفِّقَنی لِتَاْدِیَتِها کَما فَرَضْتَ وَ اَمَرْتَ بِهِ عَلی سُنَّهِ رَسُولِکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ رَحْمَتُکَ وَ بَرَکاتُکَ خُضُوعاً وَ خُشُوعاً، وَ تَشْرَحَ صَدْری لِاَیْتاۤءِ الزَّکوهِ، وَ اِعْطاۤءِ الصَّدَقاتِ، وَ بَذْلِ الْمَعْرُوفِ وَ الْاِحْسانِ اِلی شیعَهِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ مُواساتِهِمْ وَ لا تَتَوَفَّانی اِلاَّ بَعْدَ اَنْ تَرْزُقَنی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرامِ، وَ زِیارَهَ قَبْرِ نَبِیِّکَ وَ قُبُورِ الْاَئِمَّهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَ اَسْئَلُکَ یا رَبِّ تَوْبَهً نَصُوحاً تَرْضاها، وَ نِیَّهً تَحْمَدُها، وَ عَمَلاً صالِحاً

تَقْبَلُهُ، وَ اَنْ تَغْفِرَ لى وَ تَرْحَمَنى اِذا تَوَفَّيْتَنى وَ تُهَوِّنَ عَلَىَ سَكَراتِ الْمَوْتِ وَ تَحْشُرَنى فى زُمْرَهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ تُدْخِلَنِى الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ، وَ تَجْعَلَ دَمْعى غَزيراً فى طاعَتِکَ، وَ عَبْرَتى جارِيَهً فيما يُقَرِّبُنى مِنْکَ، وَ قَلْبى عَطُوفاً عَلى اَوْلِيآئِکَ، وَ تَصُونَنى فى هذِهِ الدُّنْيا مِنَ الْعاهاتِ وَ الْآفاتِ، وَ الْأَمْراضِ الشَّديدَهِ وَ الْأَسْقامِ الْمُزْمِنَهِ وَ جَميعِ اَنْواعِ الْبَلاءِ وَ الْحَوادِثِ، وَ تَصْرِفَ قَلْبى عَنِ الْحَرامِ وَ تُبَغِّضَ اِلَىَّ مَعاصِيَکَ، وَ تُحَبِّبَ اِلَىَّ الْحَلالَ، وَ تَفْتَحَ لى اَبْوابَهُ، وَ تُثَبِّتَ نِيَّتى وَ فِعْلى عَلَيْهَ، وَ تَمُدَّ فى عُمْرى وَ تُغْلِقَ اَبْوابَ الْمِحَنِ عَنّى وَ لا تَسْلُبَنى ما مَنَنْتَ بِهِ عَلَىَّ، وَ لا تَسْتَرِدَّ شَيْئاً مِمَّا اَحْسَنْتَ بِهِ اِلَىَّ، وَ لا تَنْزِعَ مِنّى النِّعَمَ الَّتى اَنْعَمْتَ بِها عَلَىَّ، وَ تَزيدَ فيما خَوَّلْتَنى وَ تُضاعِفَهُ اَضْعافاً مُضاعَفَهً، وَ تَرْزُقَنى مالاً كَثيراً واسِعاً سآئِغاً، هَنيئاً نامِياً وافِياً، وَ عِزّاً باقِياً كافِياً، وَ جاهاً عَريضاً مَنيعاً، وَ نِعْمَهً سابِغَهً عآمَّهً، وَ تُغْنِيَنى بِذلِکَ عَنِ الْمَطالِبِ الْمُنَكَّدَهِ وَ الْمَوارِدِ الصَّعْبَهِ، وَ تُخَلِّصَنى مِنْها مُعافاً فى دينى وَ نَفْسى وَ وَلَدى وَ ما اَعْطَيْتَنى وَ مَنَحْتَنى وَ تَحْفَظَ عَلَىَّ مالى وَ جَميعَ ما خَوَّلْتَنى وَ تَقْبِضَ عَنّى اَيْدِىَ الْجَبابِرَهِ، وَ تَرُدَّنى اِلى وَ طَنى وَ تُبَلِّغَنى نِهايَهَ اَمَلى فى دُنْياىَ وَ آخِرَتى وَ تَجْعَلَ عاقِبَهَ اَمْرى مَحْمُودَهً حَسَنَهً سَليمَهً، وَ تَجْعَلَنى رَحيبَ الصَّدْرِ، واسِعَ الْحالِ، حَسَنَ الْخُلْقِ، بَعيداً مِنَ الْبُخْلِ وَ الْمَنْعِ وَ النِّفاقِ، وَ الْكِذْبِ وَ الْبُهْتِ وَ قَوْلِ الزُّورِ، وَ تُرْسِخَ فى قَلْبى مَحَبَّهَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ شيعَتِهِمْ، وَ تَحْرُسَنى يا

رَبِّ فی نَفْسی وَ اَهْلی وَ مالی وَ وَلَدی وَ اَهْلِ حُزانَتی وَ اِخْوانی وَ اَهْلِ مَوَدَّتی وَ ذُرِّیَّتی بِرَحْمَتِکَ وَ جُودِکَ، اَللّهُمَّ هذِهِ حاجاتی عِنْدَکَ، وَ قَدِ اسْتَکْثَرْتُها لِلُؤْمی وَ شُحّی وَ هِیَ عِنْدَکَ صَغیرَهٌ حَقیرَهٌ وَ عَلَیْکَ سَهْلَهٌ یَسیرَهٌ، فَاَسْئَلُکَ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ عِنْدَکَ، وَ بِحَقِّهِمْ عَلَیْکَ، وَ بِما اَوْجَبْتَ لَهُمْ، وَ بِسآئِرِ اَنْبِیآئِکَ وَ رُسُلِکَ وَ اَصْفِیآئِکَ وَ اَوْلِیآئِکَ، الْمُخْلَصینَ مِنْ عِبادِکَ، وَ بِاِسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْاَعْظَمِ لَمَّا قَضَیْتَها کُلَّها، وَ اَسْعَفْتَنی بِها، وَ لَمْ تُخَیِّبْ اَمَلی وَ رَجآئی اَللّهُمَّ وَ شَفِّعْ صاحِبَ هذَا الْقَبْرِ فِیَّ، یا سَیِّدی یا وَ لِیَّ اللّهِ یا اَمینَ اللّهِ، اَسْئَلُکَ اَنْ تَشْفَعَ لی اِلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَ فی هذِهِ الْحاجاتِ کُلِّها، بِحَقِّ آبآئِکَ الطّاهِرینَ، وَ بِحَقِّ اَوْلادِکَ الْمُنْتَجَبینَ، فَاِنَّ لَکَ عِنْدَاللّهِ تَقَدَّسَتْ اَسْمآئُهُ، الْمَنْزِلَهَ الشَّریفَهَ، وَ الْمَرْتَبَهَ الْجَلیلَهَ، وَ الْجاهَ الْعَریضَ، اَللّهُمَّ لَوْ عَرَفْتُ مَنْ هُوَ اَوْجَهُ عِنْدَکَ مِنْ هذَا الْإِمامِ، وَ مِنْ آبآئِهِ وَ اَبْنآئِهِ الطّاهِرینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ الصَّلوهُ، لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعآئی وَ قَدَّمْتُهُمْ اَمامَ حاجَتی وَ طَلِباتی هذِهِ، فَاسْمَعْ مِنّی وَ اسْتَجِبْ لی وَ افْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ، اَللّهُمَّ وَ ما قَصُرَتْ عَنْهُ مَسْئَلَتی وَ عَجَزَتْ عَنْهُ قُوَّتی وَ لَمْ تَبْلُغْهُ فِطْنَتی مِنْ صالِحِ دینی وَ دُنْیایَ وَ آخِرَتی فَامْنُنْ بِهِ عَلَیَّ وَ احْفَظْنی وَ احْرُسْنی وَ هَبْ لی وَ اغْفِرْ لی وَ مَنْ اَرادَنی بِسُوءٍ اَوْ مَکْرُوهٍ، مِنْ شَیْطانٍ مَریدٍ، اَوْ سُلْطانٍ عَنیدٍ، اَوْ مُخالِفٍ فی دینٍ، اَوْ مُنازِعٍ فی دُنْیا، اَوْ حاسِدٍ عَلَیَّ نِعْمَهً، اَوْ ظالِمٍ اَوْ باغٍ، فَاقْبِضْ عَنّی یَدَهُ، وَ اصْرِفْ عَنّی

كَيْدَهُ، وَ اشْغَلْهُ عَنّى بِنَفْسِهِ، وَ اكْفِنى شَرَّهُ وَ شَرَّ اَتْباعِهِ وَ شَياطينِهِ، وَ اَجِرْنى مِنْ كُلِّ ما يَضُرُّنى وَ يُجْحِفُ بى وَ اَعْطِنى جَميعَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مِمَّا اَعْلَمُ وَ مِمَّا لا اَعْلَمُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لى وَ لِوالِدَىَّ وَ لِأِخْوانى وَ اَخَواتى وَ اَعْمامى وَ عَمَّاتى وَ اَخْوالى وَ خالاتى وَ اَجْدادى وَ جَدَّاتى وَ اَوْلادِهِمْ وَ ذَراريهِمْ، وَ اَزْواجى وَ ذُرِّيَّاتى وَ اَقْرِبآئى وَ اَصْدِقائى وَ جيرانى وَ اِخْوانى فيكَ مِنْ اَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ، وَ لِجَميعِ اَهْلِ مَوَدَّتى مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ، الْاَحْيآءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْواتِ، وَ لِجَميعِ مَنْ عَلَّمَنى خَيْراً، اَوْ تَعَلَّمَ مِنّى عِلْماً، اَللّهُمَّ اَشْرِكْهُمْ فى صالِحِ دُعآئى وزِيارَتى لِمَشْهَدِ حُجَّتِكَ وَ وَلِيِّكَ، وَ اَشْرِكْنى فى صالِحِ اَدْعِيَتِهِمْ بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ، وَ بَلِّغْ وَ لِيِّكَ مِنْهُمُ السَّلامَ، وَ السَّلامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ، يا سَيِّدى يا مَوْلاىَ يا فلان بن فلان (بجاى اين كلمه نام امامى را كه زيارت مى كند و نام پدر آن بزرگوار را بگويد) صَلَّى اللّهُ عَلَيْكَ وَ عَلى رُوحِكَ وَ بَدَنِكَ، اَنْتَ وَ سيلَتى اِلَى اللّهِ، وَ ذَريعَتى اِلَيْهِ، وَ لى حَقُّ مُوالاتى وَ تَأْميلى فَكُنْ شَفيعى اِلَى اللّهِ عَزَّوَجَلَا فِى الْوُقُوفِ عَلى قِصَّتى هذِهِ، وَ صَرْفى عَنْ مَوْقِفى هذا بِالنُّجْحِ بِما سَئَلْتُهُ كُلِّهِ، بِرَحْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ، اَللّهُمَّ ارْزُقْنى عَقْلاً كامِلاً، وَ لُبّاً راجِحاً، وَ عِزّاً باقِياً، وَ قَلْباً زَكِيّاً، وَ عَمَلاً كَثيراً، وَ اَدَباً بارِعاً، وَ اجْعَلْ ذلِكَ كُلَّهُ لى وَ لا تَجْعَلْهُ عَلَىَّ، بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.

تذکر

ضمن التماس دعا از تمامی زائران عتبات عالیات عراق

تقاضا می شود نظرات، پیشنهادات، انتقادات، دل نوشته ها و حتی خاطرات خود در این سفر روحانی را نوشته و به آدر س ما ارسال فرمایند تا در نسخه های بعدی به نام خودتان قرار دهیم با تشکر.

info@ghaemiyeh.com

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109